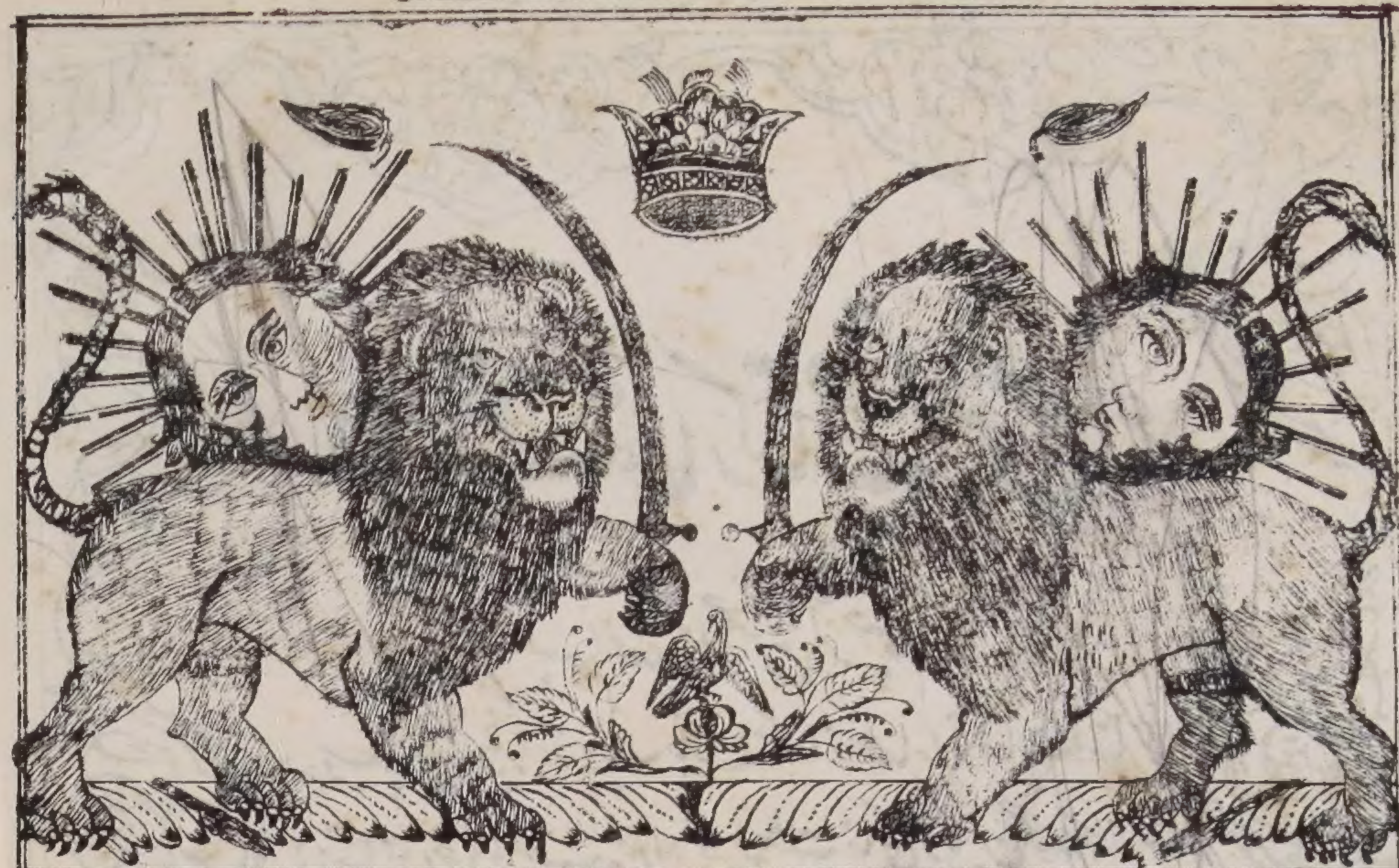
۶۷۹۲

۶۷۹۲

اشتهار کتاب قصص العلماء

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد و سپاس مر خدای را سزاست جلّت شأنه که از اظهار افاضات نعمای بی تناهی خود بالنسبه بمواد قابله مشت خاکی را باین گونه کمالات آراسته و پیراسته و این دلیل بر کمال قدرت اوست جلّت عظمته و درود غیر معدود بر پیغمبر محمود و آل او باد و بعد این عبد محتاج برحمت حی نود المنن ولی الله ابن محمد حسن خراسانی الاصل محلاتی المسکن بر ضمیر منیر کافه مؤمنین و اخوان دین انهامی دارد که این کتاب مستطاب جلیس الفضلاء المسمی بقصص العلماء از تالیفات فخر المحققین و المدققین و المجتهدین جامع المعقول و المنقول حاوی الفروع و الاصول الفاضل المؤید جناب آقا میرزا محمد تنکابنی که در بیان کیفیت احوال سعادت مآل علماء اعلام و فقهاء کرام و حاملین احکام سید الانام علیه و علی آله اکمل التحیه و السلام تدوین نموده تا مداد العلماء افضل من دماء الشهداء از زمان تصنیف الی زمان غیبت خاتم الاولیاء و مفخر بکلام علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل کتابیست مشتمل بر فوائد بسیار و عوائد بیشمار انیسی است شفیق و جلیسی است صدیق سلسله کلماتش رشک گیسوی حور العین و نقاطش شکننده رونق بازار خال رخسار هر ماه جبین مباحثاتش صیقل دهنده فهم هر صاحب ماده مطایباتش مصداق مزاح المؤمنین عبادة گلزار اسنادش غیرت باغ ارم بوستان حکایاتش مفرح خاطر فرم و در حقیقه مصنفی است بی عدیل و مولفی است بی مثیل دسته گلی است شاداب و نهریست که هر کس از و سیراب و نازنینی است معشوق اولی الالباب چون آن نگارخانه بخط در هم و بر هم و نسخه آن بسیار کمیاب بود سبب قلوب مشتاقین را در التهاب دیدیم باستدعای برادر جلیل در جاء اجر جمیل استین همت بالا زده بخط نیکو واضح مانند بدر لایح بحلیه طبع آرایش نمودیم و اهتمام تام در تصحیح الفقره و شستر بدید

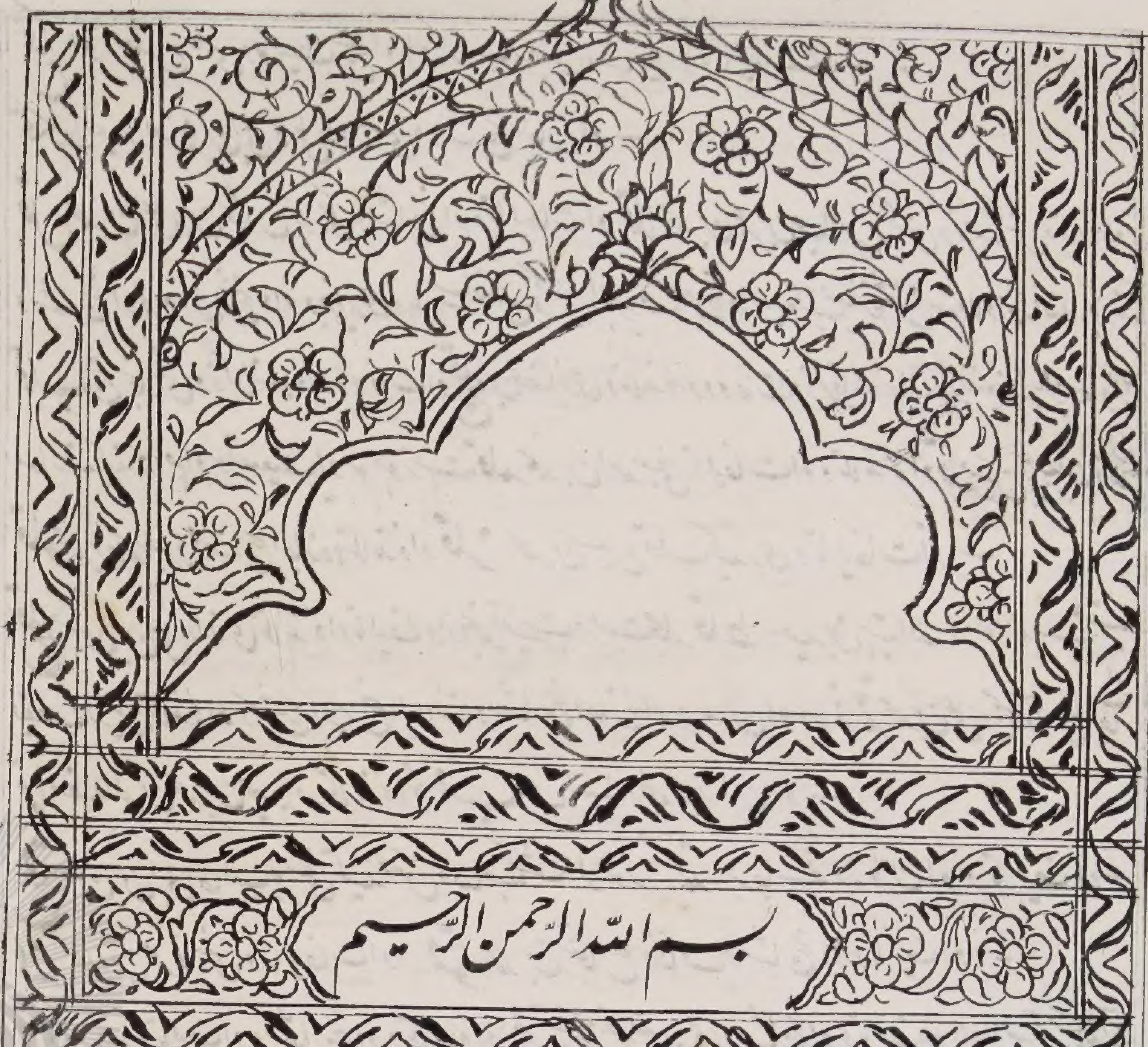


بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله العلی القادر المتعال ونصلی ونسلم علی الشفیع المشفع یوم المآل وعلی العترة والال وبعد چنین گوید این فقیر فانی محمد بن سلیمان التنکابنی که این کلماتیست که برای فهرست کتاب قصص العلماء برشته تحریر درآمد تا در پیدا کردن اسامی وحکایات علماء اعلام سهولت حاصل آید و برسر هر اسمی بحساب ابجد از حروف هجا نشان گذاشتم بعد از خطبه و دیباچه آقا سید ابراهیم بن محمد باقر الموسوی استاد مولف این کتاب در تعداد تلامذه آن بزرگوار در بیان درس و وفور علم مناظره حاجی شیخ مهدی با صاحب فصول ساانید استاد و کیفیت تحصیلش رویای استاد جدش را تالیفات او حافظه او جودت خط از واج و اولاد اخلاق او حکایات مضحکه در مجلس درس در تشنیع بر صاحب مفاتیح بیان مراتب اجتهاد اجازه استاد برای مولف کتاب و نقل عبارت اجازه زهد او فتاوای غریبه کرامات استاد نجات داد نعش شیعه را که محبوس بود غرائب حکایات و روایات مسموعه واقعه فیما بین استاد و شیخ محمد حسن نجفی مشاجره میان استاد و صاحب فصول وفات او و در استدلالات غریبه از استاد در عدالت وصی و در عموم منزل در رضاع و تحقیق قاعده که مولف در رضاع نموده ام در غرائب استدلال شیخ محمد حسن نجفی در مسئله مغارعه نمود ب حاجی محمد تقی شهید ثالث در خواب دیدن پدرش پیغمبر را در طریقه تحصیل شهید و اسانید او در وصف عبادت شهید در مکالمات متفرقه میان مولف و شهید ثالث حکایت سلطنت مرحوم آقا محمد خان در بیان شهید مراتب اجتهاد را در مناظره مولف با شهید در مسئله نیت عبادات صبی در مخالف واقعه فیما بین شهید و صاحب قوانین خلاف شهید با علماء

ایران

ایران در بدل و لی مدت انقطاع را فتاوای غریبه در اجازات شهید و مشایخ اجازه او در اجازه شهید برای مولف کتاب و ذکر عبادت اجازه در سوال مرحوم فتحعلی شاه حکایت نائب السلطنت و اوجواب شهید در مکالمه شهید با مرحوم محمد شاه در باب فروختن تیول و قریه خالصه در منازعه حکیم باشی با شهید در باب انگشتری شهید ثالث با مرحوم محمد شاه و ذکر حکایات لقلوس در محاضره حاجی سید محمد تقی با شهید در تالیفات شهید محاجه شهید با آخوند ملا صفر علی محاجه شهید با اخوانش در محاجه او با حاجی ملا احمد نراقی در کرامات او و خواب مرحوم فتحعلی شاه فاطمه را در اینکه کسی قصد قتل او کرد و قدرت نیافت در اینکه کسی قصد قتلش کرد آتش در انبار پنبه اش افتاد در رویای او پیغمبر را تحقیق مولف در مسئله تعبیه در بد و تکفیر شیخ احمد الاحسائی در مناظرات شیخ احمد در اراد از نوافل شیخ و فروختن بهشت و فروختن آقا سید رضا بهشت را در جواب شیخ از کیمیا و مطایبه در رویای شیخ احمد ائمه را در تحقیق خوارق عادات از محق و مبطل حکایت ریاضات هنود حکایت درویشی که طی الارض داشت حکایت هندی که خدمت حضرت صادق رسید و میگفت هرچه را که در دست پنهان میکردند در تقسیم ریاضت بشرعیه و صوفیه در بطلان ریاضت صوفیه مکاشفه محی الدین عربی مناظره مولف کتاب با ملا ابوطالب جفار لواسانی در مناظره شهید ثالث با شیخ احمد احسائی ضیافت رکن الدوله شهید و شیخ احمد را در حکم بافساد شهید و صایت شخصی را که شیخی بود در مناظره حاجی سید کاظم با شریف العلماء و حاجی ملا محمد جعفر استرابادی در محضر آقا سید مهدی در تعداد مکفرین شیخ احمد از علماء در مسئله معاد که موجب تکفیر شیخ احمد شد در اسامی عالم مثال در مکالمه مولف کتاب با حاجی ملا هادی سبزواری حاضر شدن امیر المومنین در سر هر محتضری و اشعار دیوان در بودن امیر المومنین در یک شب مهمان هفتاد نفر در مذهب شیخ احمد در معاد در شبهه اکل و ماکول در مسئله معراج جسمانی در جواب از شبهه عدم جواز خرق و التیام در افلاک بسبب معراج پیغمبر در اینکه شیخ احمد ائمه را علل اربعه میداند در جواب از استدلال شیخ احمد در علل اربعه در جواب از مشیته و تحقیق آن در جواب یکتبون الکتاب در جواب احسن الخالقین در جواب از تخلق من الطین در جواب انا خالق السموات والارض محاجه شیخ عبد الرحیم با حاجی محمد کریم خان مناظره مولف کتاب با عباس قلیخان جوان شیر در رویای حاجی ملا محمد صالح برغانی پیغمبر را در کندر خوردن شیخ احمد در تکفیر شیخ احمد جمعی از صنادید علماء را در تکفیر شیخ احمد ملا حسن فیض را در عقاید باطله محی الدین عربی در مجاب ساختن علاء الدوله سمنانی محی الدین را در تحقیق اثبات کفر و ایمان در احتجاج شیخ محمد حسن نجفی با شیخ احسائی در محاجه میرزا محمد حسن خلف آخوند ملا علی با حاجی سید کاظم در اعتقاد شیخ احمد در ایاک نعبد که علی را باید قصد کرد در جواب از شبهه شیخ احمد در ایاک نعبد در استفتاء اهل هند خدمت آقا سید ابراهیم و حاجی سید کاظم در شهادت شهید ثالث در مسجد بیست جماعت بابیه در مذهب میر علی محمد باب و تقسیم مذاهب طبقات شیخیه احتجاج میرزا محمد حسین بهاوری با حاجی سید کاظم در احوال میر علی محمد باب و مذهبش



بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی خیر خلقه محمد وآله الطیبین الطاهرین

وبعد فیقول العبد الذلیل عبد العلی بن ابی القاسم الشهیر بالاقا جانی المرجانی الطالقانی ان هذا الکتاب المسمی بقصص العلماء من تالیفات فخر المحققین والمدققین المجتهدین جامع المعقول والمنقول وحاوی الفروع والاصول الذی یعجز العبارة عن تحدید وصفه وتقصر القراطیس الطویلة عن تحدید مدحه صاحب کتاب لسان الصدق فی علم الاصول وصاحب کتاب بدایع الاحکام فی شرح شرایع الاسلام من الطهارات الی الدیات فی سبعة عشر مجلدا وصاحب التفسیر ومشکلات العلوم وکشکول والمواعظ وقد زبر مولفاته ومصنفاته من الرسائل والکتب فی العلوم العقلیة والنقلیة والریاضیة والعربیة منظوما ومنثورا مما یزید علی مائتین بل یقرب علی ثلثمائة والحق ان هذا المقدار من التالیف فی زماننا هذا متعسر بل متعذر ولیس هذا الا من تائیدات امام العصر روحی وروح العالمین له الفداء فلا غرو فی حقه ان یقال انه العلامة لاثانی له وکان معه وهو العالم الوحید والنحریر الرشید الاقا میرزا محمد التنکابنی سلمه الله تعالی وقد تلمذ فی علوم النقلیة عند صاحب کتاب الضوابط والنتایج والدلائل الاقا سید ابراهیم الموسوی اعلی الله مقامه وعند صاحب الجواهر والشیخ حسن بن الشیخ جعفر النجفی والشیخ محسن الخنفر والشیخ المرتضی والملا اقای الدربندی والملا عبد الکریم الایروانی والحاجی محمد جعفر الاسترابادی اعلی الله مقامهم ولکن اصل اسناده فی علوم النقلیة بالسید السند صاحب الضوابط وقد استجاز عن اغلبهم وعن غیرهم الشهید الثالث وحجة الاسلام الاقا سید محمد باقر الجیلانی وغیرهما وقد تلمذ فی العلوم العقلیة عند خاله المفضال الاقا سید علی بن السید محمد حسین التنکابنی الساکن فی بلدة الطهران المدرس فی مدرسه خان المروی وعند الملا اقا القزوینی والحاجی محمد جعفر اللنکرودی والاقا سید رضی المازندرانی وغیرهم اللهم منا توفیقه وتوفیق امثاله

کتاب قصص العلماء من تالیف العبد الجانی الفانی محمد بن سلیمان التنکابنی

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی انعم علی العباد بالعلوم الکافیة فی السداد والمحتاج الیها فی الرشاد ونصب السفراء الانجاد المرشدین الی معرفة المبدأ والمعاد ثم اقام مقامهم القوام الذین بهم تم السناد وبهم ائتلفت الفرقة بین الامة ودفع الشقاق والعناد وبینوا احکام الشرع بالتواتر والاحاد ثم بعد غروب الشموس سماء الرسالة واختفاء بروج الولایة عین العلماء للارشاد وجعل مودتهم والنظر الی وجوههم ومتابعتهم وسیلة النجاة یوم التناد والصلوة والسلام علی خاتم السفرة الکرام البررة قاسم الکفرة واللداد الموحی الیه بکتاب هو لکل قوم هاد الهادی الی سبیل الانقیاد وآله الاکملین الاشرفین الافضلین الطیبین الاطهرین الانجاد **وبعد** بندهٔ شرمسار درگاه آفریدگار محمد بن سلیمان التنکابنی بر صفحهٔ صحیفهٔ اذهان اعیان واجلاء اخلاء اخوان می نگارد که چون حضرت حکیم منان پس از غروب شموس رسالة واختفاء بدور ولایت علماء اعلام وفقهاء کرام را از فرقهٔ حقهٔ ناجیهٔ اثنی عشریه مرجع وملاذ وملجأ ومعاذ امور معاش ومعاد معین فرمود وبسیاری از ایشان بمرور زمان مجهول الاسم والقدر والتالیف والتوصیف گردیدند با اینکه جمعی کثیری از ایشان ارباب کرامات باهره بوده واعلا وافنع مراتب عالیهٔ ایشان مزید رغبت است در تحصیل علم ومحبت اهل علم وتنمیهٔ اذهان وافهام وفی الحقیقة محبت ایشان محبت امامان میباشد وعجب عجاب ازجمعی از اصحاب که عمر را بتالیف تواریخ مصروف داشته قضایای نصرانیان ومجوسان وبت پرستان را در آن مندرج ومندمج ساختند بلکه بعضی شعرا را که از مصادیق الشعراء یتبعهم الغاون احوال ایشان وزبدهٔ اشعار ایشان را در کتابی مستقل جمع وآن کتب را بطبع واشتهار در میان ابناء روزگار یافته ودر احوال علماء کمتر پرداخته اند بلی کتابی که نوشته اند یکی معالم العلما است

که از محمد بن علی بن شهرآشوب ست که از مشایخ اجازهٔ پدر محقق طوسی ست و در سنه پانصد هجری بوده و این حقیر
نسخهٔ آنرا ندیده بلکه مسموع شده که او علمای زمان خود را تا شیخ طوسی که در سنه چهارصد بوده مرتکب شده و دیگر عبید الله بن علی
که از نوادگان برادر صدوق ست او هم کتابی دراینباب نوشته که فهرست نام اوست و در او علمای زمان شیخ طوسی تا زمان
خود را نوشته واین فقیر آنرا ندیده و دیگر کتاب امل الامل در بیان احوال علمای جبل ست که از تالیف صاحب وسائل محمد
بن حسن بن حر عاملی ست و بسیار مختصر ست و این فقیر آنرا نیز ندیده و دیگر کتاب ریاض العلما ست که آنرا میرزا عبد الله
که از تلامذهٔ علامهٔ مجلسی ست نوشته است واینفقیر آنرا نیز ندیده و دیگر کتاب لؤلؤة البحرین ست که شیخ یوسف
صاحب حدایق آنرا در اجازهٔ دو برادرزاده اش نوشته که یکی شیخ خلف و دیگری شیخ حسین ست و دیگر کتاب
روضة البهیه ست که آنرا آقا سید شفیع بروجردی تالیف کرده در اجازهٔ پسرش سید علی اکبر و سید مزبور از شاگردان
شریف العلما میباشد واین روضة البهیه همان لؤلؤه است وچندان زیادتی ندارد و دیگر قاضی نور الله شوشتری
بعضی از پنجاه مشاهیر علما را در کتاب مجالس المؤمنین نوشته و دیگر کتاب تذکرة العلما ست که این حقیر قبل از هشت
سال آنرا تالیف کرده با فقدان اسباب وقلت تتبع و دیگر رساله است از تالیف شیخ اسد الله و در آن قلیلی از
علما را درج کرده است و او از شاگردان شیخ جعفر نجفی و داماد اوست فلذا این فقیر خواست که از مقروات و
محفوظات ذکری از اسامی علما نماید و مدت اعمار و زمان تولد و وفات و تالیفات ایشان و اساتید و
مشایخ اجازهٔ ایشان و تلامذهٔ ایشان و اینکه کیان از ایشان اجازه داشته اند وصحبت ایشان بعضی با بعضی و
مناظرات و احوال ایشان با سلاطین عصر خودشان وطریق زهادت وتقاوت ونفاوت ونهج سعی وتحصیل ایشان
و کرامت صاحبان کرامت و نامیدم این کتاب را به **قصص العلماء** امید که برای خواص و عوام مفید
و مستفید وطالب علم و عباد و زهاد سودمند آید واسم سامی ونام نامی ایشان در قنوت نماز وتر یاد کرده وطلب مغفرت
از برای ایشان نموده تا از ارواح عالیهٔ ایشان نیز افاضه حاصل آید و معین در تحصیل وطریق عبادت گردد واینفقیر
رسالهٔ علیحده سابقاً در کرامات علما نوشته وفی الحقیقه ذکر کرامات علما مایهٔ وثوق ویقین بکرامات ومعجزات ائمه وانبیا
وبضاعت حقیت شریعت خاتم المرسلین ست صلی الله علیه و بارک وسلم امید که مؤلف را نیز بطلب مغفرت یاد شاد
نمایند واین حقیر در کتاب تذکرة العلما اسامی علمای اعلام را بترتیب حروف هجا ذکر کرده ام چنانکه ارباب علم رجال اسامی
رجال را بترتیب حروف هجا مذکور داشته اند لیکن درین کتاب اسامی علما را بترتیب اجازات وترتیب ازمنه واعصار
مرتب داشته ام وبحساب ابجد بحروف نشان گزاشتم وابتدا نمودم به علمای زمان خود و درمیان ایشان ابتدا نمودم باسم سامی
ونام نامی سید استاد بالاجداد الانجاد -

آقا سید ابراهیم بن سید محمد باقر الموسوی رحمه الله

استاد این خاکسار شهره هر دیار وحید امصار واعصار و در علم فقه واصول ورجال نادر روزگار و در تدریس گوی سبقت از فقها
و شمار مدرسین عالی مقدار ربوده علم تدقیق ومنار تحقیق وطود فقاهت درسش برای متوسط ومستفید ومفید مفید
هر یک بفراخور احوال از درس او بهره مند میبودند و در عتبهٔ علیه عالیه حسینیه مسکن و در مسجد مدرسهٔ سردار که متصل صحن
مبارک جناب حضرت سید الشهدا ست تدریس میفرمود -

در تلامذه سید استاد از معاریف ومسلمین

و در مجلس درس از هفتصد تا هشتصد تا هزار نفر از طلاب ومحصلین وفقها ومجتهدین ومستفیدین می نشستند از جمله ایشان
آقا شیخ زین العابدین بارفروشی و آقا سید حسین ترک و آقا سید اسد الله نجل حجة الاسلام و آقا شیخ مهدی کجوری که
شیرازی ست و مرحوم آقا سید ابو الحسن تنکابنی و حاجی محمد کریم مجتهد لاهیجی و مرحوم شیخ عبد الحسین طهرانی و مرحوم ملا
علی محمد ترک و جناب حاجی ملا علی کنی سلمه الله تعالی و میرزا محمد حسین ساری و میرزا محمد محسن اردبیلی و آقا میرزا صالح
عرب و آقا میرزا رضائی و امقانی و شیخ محمد طاهر گیلانی و ملا محمد صادق ترک و آقا جمال الدین محلاتی وامثال ایشان
که هر یک در صقعی از اصقاع مرجع وملاذ انام اند واین فقیر نیز در سنواتی در خدمت ایشان تلمذ می نمودم و از
علوم نقلیه از فقه واصول ورجال استناد من بآن جناب ست و دو درس میفرمود و در بعضی از اوقات چنان
ازدحام میشد که از کثرت طلاب که مسجد نه کو پر و مملو می شد وار وسی مسجد را بلند میکردند و تا نصف صحن بدرس
طلاب وعلما می نشستند یکدرس اصول می فرمود که عنوان آن نتایج الافکار آنجناب بود و چند سطر عبارات
را میخواندند و بیان میکردند ویکدرس از کتاب شرایع محقق اول که دو سطری از عبارات آن میخواندند و در خارج تقریر
مسئله میفرمودند و در اکثر اوقات بترتیب فقه که می نوشت درس میفرمود و بعد از درس همان عبارت فقه خود را
که دلائل الاحکام در شرح شرایع اسلام ست میخواندند و در اغلب از اوقات میفرمود که اگر کسی را سخنی ست و ردی و
بحثی ست ویا دلیلی زیاد تر اقامه کرده بگوید و هرگز در مجلس درس کسی در محاجه و احتجاج او را عاجز نساخته و اگر در غیر
مجلس درس کسی با او مناظره میکرد آنجناب جواب میگفت واگر میدید که طرف مقابل منظورش مجادله است نه فهمیدن حقیقت
مسئلهٔ مسئوله پس سکوت میفرمود و صاحب فصول مرحوم شیخ محمد حسین با او معاصر بود و در بعضی از مجالس نه با استاد
عالی مقدار مجالس میشد صحبت میداشت و از ایشان سوال میکرد استاد جواب میگفت شیخ در مقام محاجه بر می آمد
استاد ساکت و تصدیق میکرد تا اینکه تلمیذ استاد حاجی شیخ محمد مهدی کجوری بر آن اطلاع یافت در چنین مجالس
در خدمت استاد میرفت و هرگاه صحبت میشد شیخ مهدی بر صاحب فصول غالب می آمد شبی در مسئلهٔ اجتماع امر و
نهی صحبت شد شیخ محمد حسین نافی و شیخ مهدی مثبت بود شیخ مهدی بر او غلبه کرد و استاد ساکت نشسته بود از آن پس
کار بجائی رسیده بود که در مجلس شیخ مهدی صاحب فصول صحبت نمیداشت و صاحب فصول نهایت کم تقریر بود

و شیخ مهدی با تقریر و جامع بین المعقول و المنقول بود والد استاد آقا سید محمد باقر از اهل خوبین از دهات خمسه و ساکن قزوین بود از آن پس پسرش استاد را بکربلا نشاهان همراه خود برد و خود در نزد شاهزاده آزاده محمد علی میرزا اقامه کرده و معلم شاهزادگان شد و فرزند ارجمندش سید استاد را بکربلا نگه داشت۔

در اساتید استاد و کیفیت تحصیل آن جناب

و سید استاد در اواخر عالم خفی و فی صفی تقی نقی جلی آقا سید علی اعلی الله مقامه صاحب شرح کبیر و صغیر در درس او حاضر میشد از آن پس در خدمت عالم عیلم بحر خضم اعلم ادق عین ارباب التحقیق مؤسس اصول محمد شریف بن ملا حسن آملی مازندرانی ملقب بشریف العلماء که کربلا مسکن و مدفن او بود تلمذ نمود و در مجلس درس شریف العلماء هزار نفر بلکه زیاده از طلاب و علما می نشستند و چون شریف العلماء در اوائل حال فقه تدریس نمیفرمود سید استاد پس از تحصیل اصول به نجف اشرف مشرف شد و در مجلس عالم افقه اکرم افضل اعلم رئیس ارباب تحقیق و تدقیق رضیع لبان فقاهت و گل گلبن گلشن و بستان جلالت و فخامت شیخ علی بن شیخ جعفر انار الله تربته که معروف به محقق ثالث بود در درس فقه او در مدت هفده ماه حاضر می شد و استفاده فقه می نمود از آن پس به کربلا مراجعت فرمود و شریف العلماء بدین سبب از آنجناب منکسر الخواطر گردیده که چرا در آخر کار از من کناره نمود بعضی از تلامذه متعذر شدند که شما فقه تدریس نمیکنید و فقه طلاب را ضرور و اصول مقدمه اوست پس شریف العلماء یکدرس فقه هم بنا گذاشته و مسئله بیع فضولی را عنوان فرمود و مدت هشت ماه در آن مسئله استدلال میفرمود تا بجوار رحمت حق پیوست و یکی از تلامذه اش که مرحوم شیخ مرتضی تستری باشد در کتاب متاجر خود اقوال استاد خود شریف العلماء را ذکر نموده مجملاً سید استاد در زمان حیوة شریف العلماء مشغول به تدریس شد و در همان زمان قریب بصد نفر در مجلس سامی آن جناب کتاب قضا را استقلالاً مستفید می شدند۔

در رؤیای استاد حضرت صدیقه کبری فاطمه را

پس وقتی در عالم رؤیا جده اش فاطمه را در خواب دیدن که دوات و قلمی باو عطا فرمود که ای فرزند فقه بنویس و چون استاد غفر الله له در خدمت فرزند دلبند آقا سید علی آقا سید محمد رضی الله عنه صاحب مناهل و مفاتیح الاصول نیز قلیلی تلمذ کرده بود پس آقا سید محمد او را ترغیب بتالیف فقه فرمود و اسباب و کتب فقهیه بقدر حاجت باو داده او را امر کرد که کتاب قضا تصنیف نماید آنجناب کتاب قضا را استقلالاً تصنیف فرمود بعد از چندی که مردم خواهشمند رساله فارسیه از او شدند که تقلید کنند آنجناب بکلام الله استخاره نمود این آیه برآمد دِيناً قِيَماً مِلَّةَ اِبْرٰهِيمَ حَنِيفاً ط

در تالیفات آقا سید استاد

آنجناب کتاب ضوابط الاصول در دو مجلد و معروف ست که آنرا در مدت دو ماه تالیف فرمود و این از کرامات آنجناب و تالیف آن در طاعون اتفاق افتاد تا اینکه نسخه را بنحوی نوشت که در اکثر صفحات سطور در اوایل و اواخر در حروف متفق بود مثلاً

یک صفحه در اول هر سطر الف داشته در آخران در همه سطور نون بوده یا لام بوده و هکذا و در مدت دو ماه تالیف همه دوره اصول با آن متانت آن هم نسخه اصل را به نحو مزبور نوشتن که اتفاق در حروف اول سطور و آخر سطور اتفاق افتد نیست مگر از تائید الهی و کرامت بی نهایت حضرت احدیت۔ و این فقیر را نیز بر ضوابط حواشی بسیارست۔ و کتاب نتائج الافکار در اصول که تقریباً بقدر معالم ست و همه دوره اصول و ادله و اقوال را دارست با عبایر فصیحه که در نهایت فصاحت و بلاغت ست و آنجناب رضی الله عنه آنرا عنوان می کرد و درس میفرمود و در همان سنوات این فقیر نیز در مجلس درس ایشان استفاده مینمودم و حواشی بسیار بر این کتاب نوشته ام و کتابی در اصول با این بلاغت و فصاحت و جزالت و عذوبت نوشته نشده است و تلامذه آنجناب شروح بسیار بر آن کتاب نوشته اند از آنجمله آقا شیخ مهدی کجوری و آقا سید ابو الحسن تنکابنی ساکن قزوین و غیر ایشان و کتاب نتائج نیز در دو مجلد صغیرین میباشد و رساله در حجیت ظن که به بسط تمام تالیف فرمود و بسیار خوب نوشته تحقیقات بی اندازه دارد و کتاب دلائل الاحکام در شرح شرایع الاسلام که از اول طهارت تا حدود و قصاص نوشته مشتمل بر چندین مجلد آنچه در نزد این فقیر ست طهارت یک مجلد صلوة یک مجلد بزرگ زکوة و خمس یک مجلد جمیع متاجر سه مجلد نکاح یک مجلد طلاق و ظهار و لعان و ایلاء و خلع و مبارات یک مجلد بزرگ غصب یک مجلد صید و ذباحه و اطعمه و اشربه یک مجلد و بقیه را بعد از مراجعت از خدمت ایشان نوشته کتاب مشتمل بر فروع بسیار و ادله بیشمار که در کتب مبسوطه دیگر یافت نمی شود با عبائر فصیحه بلیغه موجزه محرره از نکاح تا آخر را میتوانم که ادعا کنم علی سبیل الحقیقة نیز مبنی بر مبالغه که چنین کتاب در تدقیق و تحقیق در فقه نوشته نشده و این فقیر در حین تدریس و تصنیف نکاح و طلاق و خلع و مبارات و ظهار و لعان و ایلاء و اقرار در خدمت ایشان استفاده مینمودم و رساله فارسیه در طهارت و صوم و صلوة و رساله عربیه در طهارت و صوم و رساله در مناسک حج و رساله حرمت غیبت در فروع آن و رساله در نماز جمعه و میفرمود که من پانصد قاعده از قواعد فقهیه جمع نمودم که قواعد کلیه تالیف نمایم لیکن در کتاب دیات قواعد کلیه چندان ندارد و همه اکثر بر وفق دلیل وارد ست۔

در حفظ استاد

و آنجناب را حافظه زیاد بود که هر چه را یک دفعه مرور مینمود حفظ میکرد و لیکن میفرمود که زود از خواطر من میرود و همانا و آنجناب را خط خوب بوده در نسخ و شکسته نستعلیق که در این دو قلم میفرمود که من دو ورق بیشتر مشق نکرده ام و این کرامات آنجناب ست و میفرمود که هشت دفعه کتاب قوانین را درس گفته ام۔

در ازواج و اولاد

و آنجناب بعد از شریف العلماء مخلفه او را اختیار نمود اما از آن ضعیفه از برای استاد اولاد نشد و از زن دیگر چند دختر داشت که یکی را مرحوم ملا علی محمد خطبه کرد و سید اجابت فرمود و از فضلاء شاگردان استاد بود و در ایام حیوة استاد بر فات

ونماز جماعت و وعظ وتدریس اشتغال داشت وبعداز وفات استاد مخلفهٔ اورا که مخلفهٔ شریف العلماء بود اختیار کرد
کاتدین تدان اما پرطولی نه کشید که بعضی ازاهل بلد اخوند ملا علی محمد اورا مهمانی خواستند واورا مسموم نمودند وازان
جناب از یک زوجه دو پسر باقی ماند وقلعهٔ سامره باهتمام استاد انجام یافت وهرساله تنخواهی بسیار از موقوفات
هند میفرستادند که بدستیاری ایشان بفقراء وتعمیر مشاهد مشرفه مصروف میگشت واما دراخلاق آن بزرگوار
بمرتبهٔ بود که توصیف آن از تحریر بیرون ست بلکه این فقیر درمیان علماء عرب وعجم نیکوتر ازآن بحر قلزم خضم
دراخلاق ندیدم اگر کودکی ممیز چه عامی وچه غیر عامی چه از نجبا وچه غیر آنها اگر براو وارد میشدند تواضع میکرد
ازجای خود برمیخواست واین احوال دراحدی از ابناء روزگار نبود واگر اورا اکثره میگفتند والعیاذ بالله
فحش میدادند سکوت میفرمود بجدی که مشاهده نمودم که روزی یکی از اعراب که از مریدان سید محمد کاظم رشتی شیخی
بود ومیان شیخیه وطبقهٔ فقهاء نهایت منافرت ومباعدت ومشاقه بود آن عرب درمجمع درس آنجناب حاضر شد و
زبان بهرزه درائی وکتره وفحش باز و خنجر هم برکمرش بود و پیش می آمد که سید استاد نور الله مضجعه سر بزیر افگنده و
سکوت داشت یکی از سادات خدام بناگاه مطلع گردید آمد وگریبان این ملعون را گرفته که سید استاد فرمود اورا
کاری مدار واورا تادیب وسیاست مکن که او مجنون ست آن سید خادم از آن مجلس اورا کشید ودرصحن مبارک حضرت
سید الشهدا برده واورا انداخت وچوب بسیار باو زد واورا تادیب وسیاست نمود وهرگز درمجلس درس
برای گفتگوی طلاب متغیر نمیشد با اینکه اکثری مجادله ومحاوره ومقاوله میکردند بلکه بقاعده وقانون مناظره
با ایشان منازعه ومشاجره ومباحثه میفرمود واگر زیاد اوقات اورا تلخ مینمود تبسم میفرمود وروی مبارک را ازو برمیگردانید
ومیگفت نامربوط مگو زیاده ازین تغیر درمجلس درس وغیره هرگز ازاو مشاهده نکردیم ودراین چند سال که درخدمت
آن بزرگوار بودیم دو سه دفعه برای مهمی موعظه فرمود بارشاقت لسان وطلاقت زبان وسلاست بیان با دقایق
تفسیر قرآن۔

درحکایت مضحکه که ازآن جناب مسموع شد

واز جملهٔ حکایات مضحکه که ازآنجناب استماع نمودم اینکه کسی دهقانی را روزگار بآخر کار رسید وصیت نمود که فلان شخص را از
من مالی محروم نکنید وصی آن شخص از عالمی از اهالی آن رستاق که باصول فقه مانوس نبود استکشاف از حکم این مسئله نمود
آن عالم درجواب گفت که نظر بقاعده باید موصی له را محروم داشت برای اینکه نفی درنفی موجب اثبات ست که
عبارت از اثبات حرمان باشد وباید چیزی باو نداد از قضایا بعد از چندی عالمی اصولی بدآن قریه وارد شدند این
مسئله را وفتوی ملای سابق ودلیلش را باو اظهار داشتند آن عالم اصولی گفت که جواب صواب آنکه بموصی
الیه چیزی داده باشند وقاعدهٔ نفی درنفی درین مقام جریان ندارد زیرا که الفاظ اقاریر واوقاف ووصایا را بر فهم

عرف باید حمل نمود وعرفا درچنین کلام قطعاً مفهوم عرفی آن ست که باید بموصی الیه چیزی داد وفهم عرف وارد بر
قاعده است۔

حکایت مضحکه کردن درمجلس درس گفته شد

حکایت اخری که درمجلس درس صحبت شد واآن ست که استاد طیب الله تربته وقتی مسئله جواز وطی دبر زوجات
را درس میفرمودند وادله بر جواز ذکر میفرمودند تا استقصاء ادله نمودند ازان پس فرمودند که هرکه زیاده براین دلیلی
فکر کرده بیان کند پس ملا علی محمد ترک که یکی از افاضل تلامذهٔ آنجناب بود عرض نمود که من دراین باب دلیلی علاوه
فکر کردم آن جناب فرمود کدام ست عرض کرد سیرهٔ علمائ نیز برآن استقرار یافته است پس استاد وحاضران
بخندیدند۔ حکایت ثالثه زمانی استاد نور الله مرقده درمجلس این مسئله را درس میفرمودند اگر کسی
مالی را بکسی بدهد واورا وکیل درانفاق طائفهٔ خاصه کند واین وکیل از ان طائفه باشد آیا جائز ست که
خود نیز سهمی بردارد فرمودند که احوط آن ست که خود برندارد مرحوم ملا علی محمد از روی ظرافت ومطایبه عرض
کرد که این احتیاط فوائیست یا علمی آن جناب تبسم فرمود وفرمود که سالبه بانتفاء موضوع ست وهمیشه از روی
ظرافت درتشنیع بر مفاتیح فیض اخباری میفرمود که تو سمّاه بمختصر المسالک لکان اولی مرادش آنکه مفاتیح جز مطالب
مسالک چیزی ندارد وهمیشه میفرمود که اجتهاد برسه گونه ست یکی آنکه درمیان مسئله رفته اقوال وشهرت و
اجماع را تحصیل کرده از آن پس استدلال اقوال را بیان نموده ویکی از آنها را اختیار نموده ومسئله را تمام می نماید
دوم اینکه استقصاء ادله وجرح وتعدیل دلیل پیش از پیش نماید وقدری از فروع هم ذکر کند سوم اینکه قواعد
کلیه را که مسئله برآن مبتنی ست به نحو اتم تحریر وتقریر کند ودر ادله آن قدر گفتگو شود که فتوی را علمی یا قریب بالعلم
کند وآن قدر فروع ذکر کند که بی نهایت باشد وتضعیف دلیل متقابل بنحوی کند که قریب به بدیهی البطلان
باشد وآقا سید علی طباطبائی شرح کبیر را بنهج اول نوشته مولف کتاب گوید که مراد استاد آن نیست که صاحب
ریاض زیاده از اول درجات اجتهاد مرتبه نداشت بلکه مرادش اینکه ریاض که شرح کبیر است بسبک اول درجه
اجتهاد ست والا جناب آقا سید علی اعلی الله درجته استاد المجتهدین ست وعالم علیم وقلزم خضم ست چنانکه در ترجمهٔ آن
جناب خواهد آمد ومخفی نماند که یکی از براهین تقلید اعلم که بدان رفته ایم ورسالهٔ مفرده درتقلید اعلم نوشته ایم اینکه
مشارب فقها درمقدمات اجتهاد واصول واین درجات متقدمه اختلاف دارد بلکه هرکسی دریکی از آنها مهارت
دارد یکی عربیت او بیش ویکی اکمل در رجال ویکی دراصول ویکی درادلهٔ لفظیه ویکی درعقلیه ویکی در درجات متقدمه
ویکی درعبادات ویکی درمعاملات پس شخصی باشد که درهمه فقه ومقدمات آن ودرهمه این مشارب اعلم باشد
از روی انصاف مفقود است۔

در اجازت سید استاد که برای مؤلف نوشته اند

وجناب سید اول کسی ست که تصدیق برای اجتهاد این فقیر نوشته اند اما اجازهٔ روایتی نه نوشته و من هم از او خواهش
اگرچه بالالتزام دلالت بر اجازهٔ روایت هم دارد و مستحسن اینکه اجازه و تصدیق آن جناب را بعین عبارتش تحریر نمایم تا از جودت
تقریر و حسن تحریر و فصاحت و بلاغت و جزالت و سلاست و عذوبت کلام آن نحریر و عالم خبیر و حسن وثوق و اشفاق و
الطاف او بالنسبه باین فقیر آگاه و از استماع و مطالعهٔ دُرِّ منثورهٔ آن بزرگوار مستفید گردند و هذه عبارته
بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین الحمد لله الذی من علینا بالاهتدا بشریعة خاتم الانبیا و ارشدنا بارشاد
الاوصیا واحداً بعد واحد الی حضرت سیدنا و مولانا قایم الامنا صلوة الله علیهم الی یوم الجزا ثم فی زمن الغیبة امرنا
باتباع العلما الذین فضل مدادهم علی دماء الشهدا اما بعد فالذی یهم بیانه ولاینبغی ستره و کتمانه هو ان جناب
العالم العامل والفاضل الکامل بحر الحقایق کنز الدقایق منبع الافاضات و ینبوع الفیوضات معدن المنطوق والمفهوم
و مخزن المنثور والمنظوم المحقق فی الفروع والاصول والمدقق فی المعقول والمنقول وحید زمانه و فرید آوانه علامة
العلماء الاعلام و نخبة الفضلاء الکرام ذو الفضل العظیم والطبع السلیم والفهم المستقیم حاوی المحامد والمآثر و جامع المکارم و
المفاخر ولدنا العزیز الروحانی جناب الآقا میرزا محمد التنکابنی متع الله الانام بفضله و ارشاده و ارشدهم بهدایته و اسعاده
قد استغرب عن الاهل والاوطان و حضر لدی جملة من الزمان و برهة من الآوان و بذل مجهوده فی تحصیل العلوم و تکمیل الآداب
والرسوم و اتعب فکره فی تحصیل المراتب العلیة و تالیف المسائل الفقهیة و تصنیف الکتب والرسائل الاصولیة مشتملة
علی المنظوم والمنثور فی کمال الفصاحة و غایة البلاغة کانها الدرر المنثورة واللآلی المنظومة المشهورة حاویة
لغرر الفوائد و درر الفرائد فلله دره و قدس سره حیث سلک فی تالیفها مسالک اولی الالباب ولاحظ فیها فوائد الایجاز
والاطناب فی جمیع الابواب مع ما یناسب من ذکر الفوائد المهمة والقواعد المحکمة و توضیح الفروع المبهمة و کثیر من التحقیقات
الانیقة والتدقیقات الرشیقة و ادق نظره فی دفع الایرادات الفاسدة المخلة علی ما تقتضیه الضوابط والادلة و فاق بذلک
اقرانه الاجلة فاجاد ما انتخبته نتایج افکاره و نعم ما افاد من الضوابط بدقایق انظاره فی مسائل الحلال والحرام المستنبطة
من دلائل الاحکام حقیق ان ینتفع بها السالک والداخل والواسطة والواصل فهنیئا لذلک الجناب المستطاب
حیث بلغ مرتبة الاستنباط و درجة الاجتهاد مؤیداً بالتائیدات الابدیة والتوفیقات السرمدیة و اعانة القوة القدسیة
التی هی من اعظم الشرایط و اقوم الوسائل والوسایط و نسئل الله تعالی له بدوام التائید کما یلیق و یجعل له التوفیق
خیر رفیق حتی یکون مرجعاً للمسلمین و منارا یهتدی به اهل الملة والدین و ان لاینسانی فی الخلوات و مظان الاجابات
من صالح الدعوات انه قاضی الحاجات و ولی الخیرات انتهی کلام السید الاستاد بدانکه در زمانی که در عتبات
عالیات بودیم سید استاد و سرآمد علماء آن بلاد و مرجع کلیه عباد بوده و در آن زمان در نجف اشرف در مجلس درس

مرحوم شیخ محمد حسن رحمة الله صاحب جواهر الکلام شصت هفتاد نفر می نشستند و در مجلس درس مرحوم شیخ مرتضی تا یکصد نفر
تقریبا جمع میشدند اشتهار مرحوم استاد زیاده از دیگران بوده از قضایای اتفاقیه از شیراز شخصی وفات نموده و مبلغ چهار هزار تومان
از بابت ثلث حسب الوصیت خدمت سید استاد آوردند مرحوم شیخ محمد حسن از نجف بخانه سید استاد وارد و گفت تا سهم من
ندهی نخواهم از اینجا بیرون رفت پس استاد مبلغ چهار صد تومان تسلیم او نمود و پس از مرحوم حجة الاسلام رسالهٔ مرحوم استاد
را در قزوین چاپ زدند کفایت همان شهر نه کرد دوباره همان رساله را بچاپ انداختند در میان چاپ آنجناب وفات یافت
پس از وفات آن بزرگوار مرحوم شیخ محمد حسن نجفی اعلی الله مقامه علم اشتهار برافراخت و از جملهٔ وقایع اینکه مرحوم شیخ محمد حسن
در بدو امر احکام مرحوم استاد را امضاء نه می نمود تا اینکه شاگردان آنجناب در خدمت شیخ محمد حسن آمد و رفت کردند و شیخ نیز تصدیق کرد
و این از غرایب روزگار است با اینکه اصول و رجال و عربیت استاد مسلماً زیاده از شیخ بوده بلکه فقاهت آن بزرگوار و ورع
و تقوای او بیش از شیخ بود و شاید بر شیخ آگاهی از احوال استاد در بدو امر نبود والله العالم۔

در زهد استاد

مراتب زهد استاد اینکه با رسیدن تنخواه هند بدست او که زیاده از بیست هزار تومان بود و باوجود رسیدن وجوه بسیار
از ایران و عربستان بدست او بسیار فقیر بود و جز گزران یومیه نهایت قناعت چیزی نداشت و دولتی جمع ننمود در زمان ضیاء
السلطنه که یکی از صبایای خاقان مغفور فتحعلیشاه بود و نهایت مشهوره در کمال و مال و جمال بوده و فتحعلیشاه از مرحوم آخوند
ملا حسن یزدی صاحب مهیج الاحزان خواهش نمود که ضیاء السلطنه را بفرزند آخوند تزویج نماید آخوند قبول نکرد و متعذر آن شد
که ما رعایا قابل آن نیستیم که بنات سلاطین در خانه های ما باشند چنانچه معروف ست که فاضل قمی صاحب قوانین را پسری بود
و مرحوم فتحعلی شاه خواهش نمود که یکی از صبایای خود را به پسر میرزا داده باشند بعد از انقضاء مجلس میرزا از خدای تعالی خواست
که اگر باید شاهزاده بمزاوجت پسر من درآید پس پسرم را مرگ ده بعد از انجام دعاء پسر میرزا در میان حوض خانه غرق شد و وفات
یافت مجملاً بعد از فتحعلی شاه ضیاء السلطنه بعتبات عالیات عرش درجات رفت اولاً در نزد مرحوم آقا سید محمد مهدی
پسر آقا سید علی طباطبائی فرستاد که مرا اختیار کن سید امتناع نمود و جواب گفت و مسئولش بحیز قبول موصول نشد و آقا سید
مهدی از ازهد زهاد روزگار بود و از آن پس شاهزادهٔ ضیاء السلطنه از شیخ محمد حسین صاحب فصول خواهش مزاوجت نمود و شیخ
نیز قبول نفرمود ثالثاً در خدمت سید استاد کس فرستاد و خواهش مناکحت و مواصلت نمود استاد در جواب فرمود که مخارج شما
شاهزادگان بسیار است و ما را جز فقر و فاقه حاصلی نیست و از عهدهٔ مخارج شما نتوانیم که برآئیم شاهزاده دگر بار کس فرستاد
که من از شما هیچ مخارج مطالبه نه می کنیم بلکه خرج شما و عیال شما هم با من باشد آن جناب در جواب گفت که مرا عیال و زن
و فرزند است که در حال عسر و فقر با ما بسر بردند و لازم بمواصلت شما آنکه از ایشان چشم بپوشم و این قبیح ست شاهزاده
دگر بار کس فرستاد که شما در نزد عیال خود منزل داشته منظور آنکه اسم شما بر من باشد سید استاد امتناع نموده بالکلیه اظهار

پاس او نمود —

در فتاوای غریبهٔ اُستاد

و از جملهٔ فتاوای غریبهٔ استاد اینکه در کتاب صوم از دلائل الاحکام نوشته است که در ابطال دخان صوم را دو وجه است اظهر اینکه و در حاشیهٔ منه نوشته است که دخان مبطل صوم نیست و مؤلف چون کتاب صوم و دلائل استاد را استنساخ مینمودم و باین مقام رسیدم خدمت آن جناب اعلی الله مقامه مشرف شدم و عرض کردم که شما کشیدن غلیان را مفطر صوم میدانید آنجناب فرمود که من چنین فتوای نداده ام عرض کردم که اگرچه در کتاب دلایل در مفطر بودن دخان صوم را توقف فرموده اید لیکن در حاشیهٔ منه نوشته اید که اظهر عدم مفطر بودن دخان ست آن جناب فرمود که مقتضای دلیل را نوشته ام لیکن فتوای بآن نداده ام و راضی بر آن نیستم که کسی این فتوای را نسبت بمن دهد —

کرامات سیّد استاد

و امّا کرامات آن جناب پس آن بسیار ست از جملهٔ آنها حکایت خواب دیدن صدیقهٔ کبری ست که قلم و دوات بدست او داده فرمود که فقه بنویس چنانکه گزشت — و از جملهٔ کرامات آن جناب آن ست که برای رساله نوشتن استخاره نمود این آیه برآمد دِيناً قِيَماً مِّلَّةَ اِبْرٰهِيْمَ حَنِيفاً الخ چنانکه سبق ذکر یافت — و از جملهٔ کرامات آن جناب چیزی ست که در السنه بسیار و در امصار در غایت اشتهار ست که اہل بلاد ہندوستان بآن بزرگوار عریضه نگار شدند که برای ما رساله ارسال فرموده که تقلید شما نمائیم آن جناب رساله با مراسلجات بهندوستان ارمغان و ارسال داشت حاملین رساله در کشتی نشسته چون بوسط دریا رسیدند باد مخالف وزیدن گرفت و آب بموج درآمد نزدیک بآن شد که کشتی و اہل و سکان یکسر غریق لجهٔ فنا شوند پس اسباب و احمال و اثقال را در آب ریختند تا کشتی سبکبار و از باد مخالف با و آزاری وارد نیاید و آن خورجین که رساله و مراسلجات در آن بود آن نیز در آب انداخته شد پس سکان کشتی بهند رسیدند و ماجرای را برای سکنهٔ ہند حکایت داشتند بار دیگر اہل ہند عریضه نگار بخدمت آن بزرگوار گشتند که رساله و مراسلجات را بآب انداخته اند بار دیگر مجدداً رساله ارسال فرمائید آن جناب مجدداً درین خیال شد که نسخهٔ دیگر را نساخ استنساخ کرده بار دیگر به ہند فرستاده باشد پس چندی نوشتجات از اہل ہند رسید که مراسلجات شما با رساله بصحت و سلامت بما رسید تفصیل این اجمال اینکه روزی بعزم تفرج بکنار دریا رسیدیم دیدیم که حیوانی غریب از حیوانات دریا مرده و شکم او ورم کرده شکم او را شگافتیم دیدیم که خورجینی در میان شکم اوست سر خورجین را شگافتیم دیدیم که رساله و مراسلجات شما همه در آن ست و هیچ آفتی بآنها نرسیده و هیچ سیاه نه شده و آب در آن ها تاثیر نه کرده بود و از جملهٔ کرامات ظاهرهٔ باہرهٔ آن بزرگوار آن ست که یکی از تلامذهٔ آنجناب میرزا محسن اردبیلی بوده که در ین زمان از مشاهیر آن دیار ست و در مجلس درس سخن بسیار میگفت که نافع آن مانند اکسیر و جماعت اتراک غالباً فظ غلیظ

القلب میباشند روزی با استاد محاجه کرد استاد هرچه در جواب اصرار کرد او جز انکار کاری نه کرد استاد گفت نامربوط مگو میرزا محمد محسن گفت نامربوط مے شنوم آنجناب سکوت فرمود پس از انقضاء مجلس درس میرزا محمد حسن بمنزل مراجعت کرد و منزل بالاخانه و فوقانی درجات داشته همین که خواست از پله بالا رود کمرش بی اختیار بدرآمد هرچند معالجه کرد سودمند نشد پس از فوت استاد نذر کرد که بزیارت کربلا آید فائده نه بخشید و برای پسر استاد مستمری قرار داد و هر ساله خدمات کثیره برای بازماندگان استاد مینمود و بزیارت بیت الله رفت علاج نشد اکنون بهمان مرض گرفتار ست و از جملهٔ کرامات آنجناب اینکه در آن ازمنه سید ابراهیم نام زعفرانی در کربلاء از رؤساء اشرار آن دیار و همیشه از خدمت سلطان آن امصار در مقام انکار و جناب استاد نیز از شرارت آن شریر در آزار بحدیکه کاسهٔ آبرا در مجلس استاد بر زمین زد و شکست و مال فقراء و تنخواه ہند را خود مطالبه از استاد داشت که گرفته صرف خود نماید و در آن مجلس شیخ محمد بن شیخ علی بن شیخ جعفر حضور داشت و شطب مے کشید پس شطب خود را بجهت سوء ادب ابراهیم زعفرانی بر سر آورد به نحویکه شطب شکست پس بعد از زمانی پاشاء بغداد با اہل عناد بر آن شقاوت بنیاد غلبه کرد و روزی آن ظالم را بزنجیر برای مهمی مجلس استاد حاضر نمودند و از بغداد حکم شد که در آن مجلس نه نشیند و در یک ساعت بیشتر در خدمت سید استاد نماند پس پای استاد را بوسید استاد او را نشانید و مهم او را انجاح فرمود و از این قبیل کرامت بغیر آنچه مذکور شد حقیر خود مشاهده نمودم — کرامت دیگر اینکه زمانے که آنجناب در نجف اشرف بودند و در مجلس شیخ علی حاضر می شدند در خواب دیدند که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام با او امر فرمودند که باید بکربلا رفته باشی آنجناب بملاحظهٔ مسئلهٔ عدم حجیت رؤیا امتثال نه کردند پس دفعه دوم باز همان خواب را دیدند و حضرت امیر علیه السلام فرمودند که خواب اول تو صدق بوده و نحو تغیری هم فرمودند پس آنجناب باز مسامحه داشتند پس دفعهٔ ثالثه باز حضرت امیر را بخواب دیدند که حکم فرمودند که باید بکربلا رفته و در آنجا اقامه نمائی پس آنجناب امتثال کرده بکربلا آمدند و در آنجا اقامه فرمودند — از آنجمله یکے از سادات از تلامذهٔ استاد با اشرار کربلا مناسبت و موانست داشت او را اعلم کردند و مجلس درس برای او مهیا ساختند و مردم را باکراه بدرس او مے بردند جناب استاد را هم خواستند که شما هم به مجلس درس او حاضر شوید آنجناب اجابت نه فرمود و متعذر بآن شد که صبحها مرا مجلس درس ست و فرصت نه مے شود پس کار را براو تنگ ساختند آنجناب بعزم زیارت کاظمین علیهم السلام و تعمیر سامره بکاظمین رفت از آن پس پاشاه بغداد بعزم محاصره و تسخیر کربلا با عساکر زیاد حرکت نموده در همان آوان این حقیر در بالای سر مرقد مطهر جناب حضرت سید الشهداء استخاره نمودم که حرکت بکنم و در همان جا بمانم این آیه آمد اِنَّ الْمُلُوْكَ اِذَا دَخَلُوْا قَرْيَةً اَفْسَدُوْهَا الخ و اسباب حرکت هم موجود نبود و از افاضات امام بلا فاصله خرجے فراهم آمد و حرکت بجانب کاظمین علیهما السلام نمودم در اندک زمانے پاشاه بر کربلا غالب و نهب و اسر و قتل کرد و اشرار را گرفته مقید و مغلول بجانب بغداد

آوروند و من در آن روز برای نهی با جمعی از طلاب بیغداد رفته در بغداد کهنه امراء را میبرد ند و آن سید را که تلمیذ استاد بود و مدرس شده بود و خواهش حضور استاد در مجلس درس می نمود با زنجیر در گردن و بازو بسته و سر برهنه از بغداد کهنه میگرفتند که به بغداد تازه ببرند و در مورد سیاست و قتل در آید پس آن سید مدرس یکی از طلاب را شناخته گفت خدمت استاد عرض نما که اگر من بد کرده ام شما عفو و اغماض فرموده مرا از قتل نجات دهید استاد علیه الرحمه بلا فاصله به تجار بغداد نوشت که تنخواه مایه بگذارید و سید را بخرید و من هم آن تنخواه را بشما رد می کنم پس تجار نزد پاشاه رفتند و استاد هم رقعهٔ بپاشاه نوشت که سید را بمن بفروشید پاشاه در جواب استاد عریضه کرد که سید را بشما بخشیدم و از قتل او در گذشتم و لیکن لا محاله باید او را باسلامبول بفرستم که خوانکار او را دیده و لیکن من متعهدم که او را سیاست نکند پس او را باسلامبول فرستادند و پاشاه توسط کرد خوانکار از قتل او در گذشت و او را مرخص کرد. مقصود آنکه این از الطاف آلهیه و کرامت آنجناب بود که سید نهایت هتک حرمت او نمود خداوند عالم بلا فاصله او را در معرض قتل در آورد و محتاج باستاد شد استاد او را نجات داد.

در غرایب حکایات و روایات مسموعه از استاد

و از جمله حکایات غریبه مسموعه از استاد اینکه روزی در خدمت آن بزرگوار از بیان گهر بار در نثارش استفاضه مینمودم و سخن از بزرگی ماهی در آمد استاد حشی الله تربته نورا فرمود که حضرت آفریدگار در توریت بحضرت کلیم خطاب فرموده که من در دریا یک ماهی خلق کرده ام و هر روز سه ماهی غذای آن قرار داده ام که درازی هر یک از آن سه ماهی سه ماهه راه است از آن پس استاد فرمود که حضرت سلیمان علی نبیّنا و آله و علیه السلام من الملک المنان چون با عساکر ظفر مآثر و جنود نا معدود بکنار دریای محیط به بسیط زمین ست رسید کسی از لشکریان خواست که تواند از طرف و منتهای آن دریا اطلاع یابد و خبری رساند پس مرغ کوچکی آمد که هر روز یکدانه گندم غذای او بود و هر روز یکسال راه طیران می نمود پس سه دانه گندم همراه او نمودند و او را روانه ساختند روز اول آن مرغ فلک آشیان در طیران آمد وقت شام تلّی در میان آن دریای بی پایان پدیدار و عیان گردید آن مرغ در بالای آن تلّ مکان و یک دانهٔ گندم را خورده چون شام تمام و صبح صادق نمایان شد آن مرغ پرواز و لباز و باز مسافرت دمساز گشت آن روز را نیز تا بانجام طیّ مسافت نمود روز سوم آن مرغ باز بپرواز آمد و آن روز راهم مقدار یک سال مسافت طی نمود که مِنَ البدو الی الختام مسافت سه ساله راه طی شد پس باز تلّی بنظر در آورد و بر بالای او آنشب را اقامه نمود و دانهٔ سوم آن گندم را خورده آن شب را ماند تا روز بروز و خورشید رخشنده ظهور نمود آن مرغ در حیرت افتاد که هنوز مسافت آن دریا انجام نه پذیرفته و قوت لا یموت فوت شد اکنون نه قدرت بر رفتن ست و نه مکنت بر رجعت بناگاه ماهی سر از آب بر آورد و بقدرت پروردگار با آن مرغ بمکالمه آمد که سبب حیرت تو چیست مرغ کیفیت آن مقام را من البدو الی الختام تمام بیان کرد. ماهی گفت که این سه روز که سه سال راه طی کردی آن تلّ اوّل که در روز

اول قرار گرفتی بالای ذنب من بود و آن تل دوم که در روز دوم آرمگاه تو شده بالای کمر من بود و این تل سوم که اکنون نشیمن تست بالای سر من ست. و من از خوف ماهیانی که در وسط این دریا میباشند جرئت آن ندارم که بمیان دریا بروم زیرا که مرا بلع می نمایند لهذا من در کنار دریا منزل گرفته ام پس ترا چگونه توانائی آن ست که مسافت این بحر را طی نمائی اکنون مراجعت کن و کیفیت احوال را بعرض حضرت سلیمان علی نبیّنا و آله و اصحابه و علیهم السلام برسان آن مرغ گفت که مرا قدرت بر رجعت نیست آن ماهی گفت که من در همین ساعت ترا بسهولت بساحل این دریا میرسانم پس آن ماهی حرکت کرده سر خود را بجانب ساحل برده آن مرغ پرواز نمود و بخدمت حضرت سلیمان علی نبیّنا و علیه السلام آمد و آنچه واقع شده بود بعرض آنجناب رسانید.

واقعهٔ که بمیان استاد و شیخ محمد حسین روی نمود

واقعهٔ که میان شیخ محمد حسین صاحب فصول و استاد بوقوع پیوست اجمالش اینکه کسی نکاحی کرد و امر منجر بمشاجره و منازعه بین المتناکحین انجامید پس سید استاد والجنة مثواه حکم ببطلان آن نکاح نمود برای اینکه منکوحه رشیده نبود و شیخ محمد حسین حکم بصحت نمود و آن منازعه بطول انجامید تا اینکه امر منجر بفقهاء نجف شد پس شیخ علی محقق ثالث خلف شیخ جعفر نجفی به تقویت استاد و حکم ببطلان آن عقد نمود و سائر فقهاء نجف نیز متابعت کردند و امر فیصل یافت و استاد در سنه ۱۲۶۲ از ناخوشی وبا وفات یافت پس اهل کربلا جنازه اش را در کوچه ها گردانیدند همه سینه زنان و مرثیه خوانان با گریبانهای چاک آنجناب را در جنب صحن در بقعهٔ مخصوصه نزدیک بخانه اش دفن نمودند و این فقیر در منظومهٔ علم درایه که مسمّاة بمنبع الاحکام و دارای قواعد کلیهٔ رجالیه است گفته ام شیخ اجازتی هو الاستاد و لی الی جنابه استنادی السیّد المشهور فی الامصار کالشمس فی رابعة النهار الموسوی سید الفحول محقق الفروع و الاصول سیدنا استادنا ابراهیم عامله بالکرم العمیم مدفنه فی ارض کرب والبلاء و هو شهید اذ توفی بالوباء و کان فی مدرسه سبعمأة من فضلاء و فحول طلبة تالیفه ضوابط الاصول تاریخ دلائل المنقول و ظاهر اینکه عمر شریف آنجناب قریب بشصت سال باشد و از جمله اشیاء غریبه اینکه استاد در کتاب وصایای از دلائل در مسئلهٔ اینکه عدالت در وصی شرط نیست بفعل مسلم بن عقیل تمسک جسته که عمر سعد را وصی ساخته و فعل مسلم محمول بر صحت ست و قول باینکه عمر بن سعد عادل بوده و قول باینکه بطلانش بدیهی ست مسلم علم به فسق او نداشت اغرب ست زیرا که همان انتصار نکردن عمر از مسلم با اینکه نایب خاص بود موجب ارتداد ست باینکه عمر به یزید نوشت که مسلم کوفه را مغشوش کرد و کوفه از دست تو در رفت و قول باینکه مسلم مسئله اشتراط عدالت را نه میدانست آن هم از اغرب غرایب ست و فرقی مابین اختیار و اضطرار نیست و از غرایب استدلالات اینکه استاد در رد بر قول بعموم منزله رضاع در نکاح دلایل استدلال کرد بقوله تعالی و بنات عمک پس دختر عموی پیغمبر بر پیغمبر حلال ست بنص آیه و بنا بر عموم منزله باید دختر عموها بمنزله برادر زاده پیغمبر

بشنند چه پیغمبر با حمزه شیر خورده و دخترهای برادران حمزه برادرزادهٔ پیغمبر مے شوند پس باید حرام شوند
بانکه بنص آیهٔ شریفه حلال میباشند انتهی کلام الاستاد اگر گوئی این سخن در دختر حمزه نیز جاری ست چه او
حقیقةً برادرزادهٔ رضاعی پیغمبرست پس باید بر پیغمبر حرام باشد با اینکه نص آیه دلالت بر حرمت میکند جواب
گوئیم دختر حمزه بعموم یحرم من الرضاع مایحرم من النسب بیرون رفت پس ادلهٔ رضاع دختر حمزه را تخصیص داده
و اگر گوئی که دلیل رضاع با آیه لنسبت ایشان عموم من وجه است چه حلیت دختر عم اعم ازان ست که رضاعی
در میان باشد یا نه و ادله رضاع دلالت بر حرمت خویشان رضاعی دارند چه دختر عمو باشد یا نه پس لنسبت عموم من
وجه است و تخصیص دادن احداز عامین من وجه را بر دیگرے ترجیح بلا مرجح و خلاف محاورات عرفیه و خلاف
دیدن فقها ست جواب گوئیم که لنسبت اگرچه عموم من وجه است لیکن اگر احداز عامین من وجه اقل مورد
باشد بمنزلهٔ اخص مطلق خواهد بود و مخصص عام دیگرے شود و نظراً الی العرف و طریقة الفقهاء و شکے نیست که
موارد رضاع در غایت قلت و بنات عم در غایت کثرت ست پس ادله رضاع مخصص بنات عم خواهد بود و
تحقیق در مقام اینکه در محرمات رضاعیه باید عنوان رضاع را عنوان نسب قرار داد ازان پس حکم بر حرمت
نمود مثلاً در نسب فرمود و اخواتکم خواهران شما بر شما حرامند پس باید در رضاع نیز چنین عنوان قرار داد که اخواتکم
من الرضاعة فلذا اگر برادر زید باکسے شیر خورد دختر مرضعه بر برادر زید حرام مے شود زیراکه خواهر رضاعی او ست
و اخواتکم من الرضاعة بر او صادق ست ولیکن آن دختر بر زید حرام نخواهد بود زیراکه آن دختر خواهر رضاعی
زید نیست بلکه خواهر رضاعی برادر زید ست و در نسب آنچه حرام بود اخواتکم بود نه اخوات اخیکم و این دختر
خواهر رضاعی برادر زید ست نه خواهر رضاعی زید و خواهر برادر در نسب حرام نیست و در صورتیکه خواهر خود
شخص باشد پس در رضاع هم خواهر برادر حرام نه مے شود مگر در صورتیکه خواهر رضاعی خود شخص هم باشد و از جمله
غرایب استدلالات چیزی ست که شیخ محمد حسن در جواهر الکلام در مسئلهٔ جواز مصارعه و کشتی گرفتن تمسک نموده
بفعل حسنین علیهم السلام که بایکدیگر کشتی گرفتند در محضر پیغمبر صلوة الله و سلام علیه و امام در صغر و کبر هرگز
حرام ازاو صادر نه مے شد سیما تقریر پیغمبر صلی الله علیه و سلم هم بوده پس باید کشتی گرفتن هم جائز باشد پس تأمل
کن و الله العالم ـ

حاجی ملا محمد تقی برغانی ملقب به شهید ثالث

حاجی ملا محمد تقی بن محمد البرغانی القزوینی عالم عامل و فقیه عادل و جامع مجامع و جوامع علوم اکامل افاضل
اماثل نحریر فاضل باذل مولد آنجناب در برغان که از قرای دار الخلافه طهران ست و مسکنش و مدفنش در دار السلطنه
قزوین و ایشان سه برادر بودند حاجی ملا محمد تقی که برادر بزرگ بود و حاجی ملا محمد صالح برادر وسط و هر دو فقیه

و حاجی ملا علی برادر کوچک که او از شاگردان شیخ احمد احسائی بوده و در زمان واقعه میر علی محمد باب او نیز میل بباب داشته و در مجلس
وعظ مردهٔ باب حاضر میشد و پدر ایشان در نهایت تقدس و تقوی بوده مرحوم حاجی ملا محمد صالح مے گفت که پدرم در خواب دید
که پیغمبر خدا صلے الله علیه و آله و سلم در جائے نشسته علما در خدمت آن بزرگوار نشسته اند و بر همه مقدم تر ابن فهد علیه الرحمه
نشسته است پس پدرم در مقام تعجب بر آمد که این همه علما با اشتهار ایشان چگونه پست تر از ابن فهد و موخر تر در جلوس
شده اند با اینکه ابن فهد را در نزد اعیان علما اعلام اشتهار و آنچنانی نیست پس از رسول خدا صلے الله علیه و آله و سلم از
سر آن استفسار نمود رسول خدا صلے الله علیه و آله و سلم فرمود که سبب آن ست که بقیهٔ از علماء حاضرین اگر مال فقراء در نزد
ایشان بود و فقراء مے آمدند و درخواست احسانے میکردند ایشان از مال فقراء بفقراء میدادند و اگر مالے از فقراء در نزد
ایشان نبود جواب میکردند لیکن ابن فهد کسی بود که هرگز فقراء را از نزد خود محروم نمیکرد اگر از مال فقراء در نزد
او بود بایشان میداد و اگر نبود از مال خود بذل مے کرد لهذا استحقاق این مرتبه و این مکان و تقدم بر علما او را میسر
شد و حاجی ملا محمد تقی خود برائے این فقیر بیان فرمود که در بدو تحصیل در قزوین تحصیل مے نمودم ازان پس به بلدهٔ
طیبه قم گذارم شد و در آنجا در مجلس درس فاضل قمی صاحب قوانین حاضر شدم و آن درس مرا پسند نیفتاد پس
باصفهان رفتم و در خدمت علما آنجا به تحصیل علوم دینیه مشغول گردیدم و غالباً در علم حکمت اشتغال داشته ام و شوارق
ربوبیه را که از تصانیف ملا صدری ست درس میگفتم ازان پس بعتبات عالیات مشرف و در مجلس درس عالم
علیم و یم قلزم خضم آقا سید علی بن سید محمد طباطبائی صاحب ریاض که شرح کبیر ست حاضر شدم ـ

اصل تدریس حاجی ملا محمد تقی بدواً و ختماً

روز اول آن جناب در مسئله نسخ وجوب و عدم بقاء جواز تدریس میفرمود من او را نقض بشجرهٔ مقطوعه نمودم که
فصل رفت و جنس باقی ماند ناگاه جوانی غیر ملتحی در نزد سید نشسته بود او با من به تکلم در آمد بنهایت فصاحت و بلاغت
و طلاقت لسان پس نزدیک بآن شد که مرا ملزم کند و من بنمیتوانستم که از عهدهٔ او بر آیم و با او مقاومت کنم پس
متغیر شدم و گفتم ای طفل چرا نامربوط میگوئی پس جناب آقا سید علی اعلے الله درجته بمن تغیر فرمود و گفت بخندای
با او موافق قاعده تکلم کن او اگرچه بچه است اما شیر بچه است پس از نسب آن جوان سؤال کردم گفتند که او آقا
سید مهدی فرزند دلبند و خلف باشرف آقا سید علی ست پس من سکوت نمودم مجملاً شهید ثالث نماز جمعه میخواند
و خطبه ادا مے کرد در نهایت صحت و جودت تقریر و در موعظه گوی سبق از مضمار واعظین آن اعصار ربوده موعظه
او در نهایت فصاحت و بلاغت و سلاست و جزالت و عذوبت و ملاحت و مؤثر در قلوب و حکایات عجیبه
نقل مے فرمود و در گریز زدن بمصیبت حضرت خامس آل عبا متبحر بوده و سخنان علمیه و مسائل اعتقادیه عنوان
میفرمود و آیات بسیار را تفسیر و تاویل بر وجه اتم و اکمل بیان میکرد و در مجلس وعظ او علما و طلاب بسیار می نشستند

وتقریرات وعظ اورا مے نوشتند ۔

در وصف عبادت شهید ثالث

عبادت آن جناب قدس سرهٗ بدآن نحو بود که از نصف شب علی الدوام تا طلوع صبح صادق به مسجد خود میرفت و بمناجات وادعیه وتضرع وزاری وبیقراری وگریه وناله اشتغال داشت ومناجات خمسه عشر را از حفظ می خواند وبراین سجیه وشیوهٔ سنیه استمرار داشت تا همان شب که شربت شهادت نوشید ومکرر درمیان زمستان دیدند که آن جناب در پشت بام مسجد خود در عین شدت آمدن برف در نیمه شب پوستینی بردوش وعمامه برسر مشغول بتضرع ومناجات بود وایستاده ودستهارا بآسمان برداشته تا اینکه برف قامت مبارکش را سراسر از پای تا سر سفید وپوشانیده بود ۔ ومرحوم حاجے ملا محمد صالح برغانی نیز مے فرمود که برادر کوچک او حاجی ملا علی در ایام تحصیل نیز همیشه شبها مے گریست وبه گردن خود زنجیرے انداخت وبه سر زنجیر میخ بود که بزمین مے کوبید وتا صبح مشغول عبادت بود اما چه فائده که در آخر امر از مریدان ملا علی محمد باب شد ۔

وازجملهٔ وقایع که از آنجناب مسموع شد اینکه روزے در کتابخانهٔ آنجناب خدمت ایشان شرف یاب شدم و مجلس خالی از اغیار بود من از ایشان سؤال کردم که درمیان کتب فقهیه کدام یک بهتر میباشد آنجناب در جواب تذکرهٔ علامه اعلی الله مقامه را ترجیح داد پس از کیفیت سید استاد وتالیف واحوالش استفسار فرمود من در جواب گفتم که فهم ایشان وتدقیق وتحقیق بے نظیر وتالیف ایشان در نهایت وثاقت ورشاقت ومتانت است آن جناب فرمود که من ایشان را در سفر جهاد در خدمت مرحوم آقا سید محمد دیدم روزی جناب سید هنوز غیر ملتحی بود از مرحوم آقا سید سؤالے کرد وآقا سید محمد در مقام جواب برآمد وآقا سید ابراهیم با نهایت دقت تکلم مے نمود پس اورا نهایت صاحب فهم یافتم پس شهید ثالث از تالیفات من سؤال کردم من تفصیل فهرست تالیفات خود را باو عرضه داشتم آنجناب فرمود که توفیق خداتعالی ترا رفیق شده که در این سن کم وزمان اندک موفق باین تالیفات شدی وهر مؤلفی را مالیخولیائے ضرورست که وامیدارد اورا بتالیف ونمیگزارد که بیکار باشد ۔ واجتهاد راهم مالیخولیائیست که اورا وامیدارد باجتهاد بلکه هر کاری را مالیخولیائی ضرورست ۔ وسلطنت راهم مالیخولیائی ست که اگر آن مالیخولیا نباشد سلطنت انجام نمے گیرد ۔ وآقا محمد خان شش هفت برادر داشت در بدو امر در استرآباد روزی برادران اتفاق کردند ویکے از خودشان را بسلطنت برداشتند ودر مقام انتظام شهر برآمدند ومرحوم آقا محمد خان را بحضور نخواستند چون شب درآمد همه برادران دریکجا جمع شده در مقام مشورت کار خود برآمدند که ناگاه آقا محمد خان برادر اکبر واز مادر با ایشان جدا شده بود بایک نفر پیش خدمت بمجلس ایشان حاضر ونشست وبه برادران گفت که شنیدم امروز شما اجماع کرده ویک برادر را به سلطنت نصب کردید

واین بازنده بودن من جمع نمیشود بلکه سلطنت باید بنام نامی من باشد اگر تمکین مے کنید بسیار خوب والا صباح میان من وشما منازعه ومحاربه خواهد شد واین مجادله باعث تمامی طرفین ست آن وقت امر سلطنت بر هیچ یک نخواهد قرار گرفت پس اگر تمکین نخواهید بر من نمود امشب به تنهائی آمده ام که مرا در خلوت کشته باشید وصباح مقابل ومنازعی ندارید وامر سلطنت برشما خواهد استقرار یافت برادران در تامل وتفکر شدند ودیدند کشتن برادران هم برادر بزرگ آنهم بے منازعه وبسلطنت موهومه که هنوز استقراری نیافته در قوه کسی نیست پس همه متفق الرائے آقا محمد خان را بسلطنت نصب نمودند وکمر انقیاد اورا بربستند پس شهید ثالث فرمود که در آقا محمد خان مالیخولیاے سلطنت بود در دیگران نبود واو بسلطنت رسید ودیگران نرسیدند ۔

دربیان مراتب اجتهاد بتقریر شهید ثالث

پس شهید ثالث فرمود که اجتهاد را مراتب بسیارست مانند سرمایهٔ تجارت بعضے ده تومان سرمایه دارند بعضی بیست بعضے صد بعضے هزار وهکذا اکثر یا بیشتر واجتهاد مانند چرخ پنبه ریسیدنے ست یکے چرخ اورا وزی یک تخم پنبه میریسید ودیگرے دو تخم وسه تخم ودیگے بیشتر ویکے کمتر اجتهاد نیز مراتب آن برهمین منوال ست ۔ روزے در کتابخانهٔ آنجناب مباحثهٔ میان مؤلف کتاب با شهید ثالث اتفاق افتاد وصحبت باین شد در منظر که عبادات صبیان شرعی ست یا تمرینی وسخن بطول انجامید تا اینکه کلام منجر به تکلیف مالایطاق شد وآنجناب فرمودند که تکلیف مالایطاق در مندوبات جائز وواقع ست زیراکه مکلف به جائز الترک ست برائے اینکه مستحب ست پس عقل بجهت جواز ترک دلالت بر قبح تکلیف بمالایطاق ندارد من عرض کردم که تکلیف بمالایطاق عقلا قبیح ست چه در مستحبات باشد وچه در واجبات فلهذا اگر مولے لعبد خود گوید که مستحب منودم برتو طیران بسوے آسمان را هر آئینه عقلا اورا مذمت مے نمایند وآن مولی را تسفیه میکنند وقوهٔ عاقله بر قبح آن حاکم وبناے عقلا بر قبح آن استقرار یافته ودر عرف نیز چنین تکلیف واقع نیست ۔ شهید ثالث فرمودند که چه مے گوئی درا وامر ندبیه که از شارع صدور یافته وآن تکالیف از طاقت مکلفین خارج ست زیراکه در هر زمان که فرض کنی مستحب ست وبرهر مکلف صلوة فرستادن وهمچنین تسبیح خدای گفتن وهمچنین قرآن خواندن وهمچنین نماز مستحبی خواندن وهکذا الے مالایحصی با اینکه عمل آوردن همه در یک آن طوق انسان نیست ومع ذلک این تکالیف بوقوع پیوسته برای اینکه جائز الترک میباشد من در جواب گفتم که اوامر مستحبه محمول بر تخییر ست واستحباب عینی ندارد پس تکلیف بمالایطاق نخواهد بود وایشان ساکت شدند ومن در تمرینی بودن عبادت صبی واین مناظره رساله مفرده نوشته ام که خالی از لطافت نیست وآنجناب در خدمت رضوان

آشیان آقا سید علی صاحب شرح کبیر تلمذ نمود و پس از فراغ از تحصیل بطهران آمده و در آنجا اشتهاری پیدا کرده و این در زمان فاضل قمی بوده پس مردمان از میرزای قمی سوال نمودند که حاجی ملا محمد تقی مجتهد ست یا نه آنجناب فرمود که ملاقات میان من و ایشان نشده و لیکن شما مسئله ازو سوال کنید که فتوای در آن مسئله از قانون استدلال بانجام رساند و آن نوشته را نزد من آورده تا شهید تا بدانیم که قابل استنباط احکام شرعیه هست یا نه پس از شهید ثالث سوال کردند۔

مناظرهٔ شهید ثالث با صاحب قوانین بمراسله و مکاتبات

که زید ملکی را بعمرو انتقال نموده و بکر ضامن درک آن شده آیا چنین ضمان صحیح ست یا نه شهید ثالث رسالهٔ مختصره در آن مسئله نوشته و در آن جا اختیار عدم صحت ضمان فرموده و باستدلال طویل و تفصیل فیصل شبهات نموده پس آن رساله را بنظر مبارک میرزای قمی صاحب قوانین رسانیدند میرزا تعلیقه در رسالهٔ مفرده بر رسالهٔ شهید ثالث ارقام فرموده و در آنجا استدلالات شهید ثالث را در معرض فساد و ابطال بر آمده آن تعلیقهٔ میرزای قمی را در نزد شهید ثالث آوردند شهید تعلیقه بر تعلیقهٔ میرزا در رسالهٔ مفرده تالیف فرموده و ارادات میرزا را بالکلیه رد نموده و هر سه رساله در نزد حقیر ست پس شهید ثالث کرهٔ ثانیه بزیارت عتبات عالیات مشرف و از استاد عالی مقدارش آقا سید علی اجازه گرفت و بایران آمد و نقاری میان ایشان و فتح علیشاه واقع شد پس بدار السلطنت قزوین نزول اجلال نمود و مرحوم حاجی ملا عبد الوهاب قزوینی که از علمای آن دیار و شهرهٔ امصار و از رؤسای آن اعصار بوده در مقام کفالت و رواج و اشتهار شهید ثالث از هر جهت بر آمده۔ و از جملهٔ مناظرات شهید ثالث آنکه در دار السلطنة قزوین شخصی صاحب ثروت وفات یافت و دولت وافر بگذاشت و وارث او منحصر بدختری کبیره بود شخصی دیگر برای طمع در آن مال آن دختر را ولایةً برای پسر صغیر خود بعقد انقطاع در آورد و چون مدتی گذشت دختر بجهت کبر و صغر پس صبر نتوانست نمود و مبلغی جزیل بذل مینمود که مدت انقطاع او را بذل نمانید و او بدیگری ازدواج کند شهید ثالث گفت که بذل ولی مدت انقطاع را جائز نیست بلکه لازم ست که صبر نماید تا زوج او ببلوغ برسد آن دختر مبلغ چهار صد تومان بملائی بذل مینمود که فتوی دهد بر جواز بذل ولی اجل متعه را مرحوم حاجی ملا عبد الوهاب فتوی بر جواز داد و علماء قزوین او را متابعت نمودند مگر حاجی ملا صالح که متابعت برادرش می نمود و بدفعات مجالس مناظره آراستند و علماء را خواستند و با شهید در مقام مکافحه و مجادله و مقاوله و مناظره و مشاجره و مباحثه آمدند و علماء آن دیار قوهٔ مقاومه و مغالبه بر شهید نداشتند کار بطول انجامید تا اینکه بعلمای امصار استفسار و استفتاء نمودند همه با حاجی ملا عبد الوهاب موافقت کردند و از مرحوم حجة الاسلام

حاجی

حاجی سید محمد باقر رضی الله عنه در اصفهان استفتاء نمودند آنجناب نیز بر جواز فتوی دادند و معترض دلائل آن شدند از جملهٔ ادلهٔ ایشان آن بود که نظر بقانون استقراء ولی در امور مولی علیه تصرف و ولایت دارد و در مشکوک که جواز بذل مدت باشد حمل بر غالب می نمائیم پس باید که ولی در بذل هم ولایت داشته باشد و اما مضمون صدق نمون خبر مشحون الطلاق بید من اخذ بالساق پس مخصوص بطلاق ست و استقراء در بذل سلیم از معارض خواهد بود و مرحوم حجة الاسلام رسالهٔ مفرده در این مسئله تالیف فرمودند با همهٔ این احوال نتوانستند که بر شهید غلبه نمایند پس چون مسلم کل در آن اعصار مرحوم آقا سید محمد صاحب مناهل و مفاتیح نجل آقا سید علی بود از او استفسار و از آن پس درخواست کردند که ایشان ملائی از کربلا بقزوین بفرستند که اجرای این حکم نموده و مدت انقطاع را بوکالت از ولی زوج بذل نماید پس آقا سید محمد فتوی بر جواز داده و ملائی فرستاده و آن امر را انجام و آن حکم را باتمام رسانید و شهید ثالث رسالهٔ مفرده در این مسئله نوشته و استقصاء ادله بر منع در آن نموده و در کتاب طلاق منهج خویش نیز معترض این مسئله شده و از مفتین و قائلین بمنع آقا سید مهدی بحر العلوم و آقا سید محمد تصیر خراسانی را شمرده و آقا سید محمد فقیه ماهر و از تلامذهٔ عالم نحریر بلا ثانی آقا محمد باقر اصفهانی بهبهانی رحمة الله بوده۔

در فتاوی غریبه شهید ثالث

و آن جناب را فتاوای غریبه بوده از آنجمله عصیر عنبی را بعد از غلیان و قبل از ذهاب ثلثین پاک میدانست و حاجی ملا احمد نراقی هم همین قول را اختیار نموده با اینکه دو اجماع منقول بر نجاست آن ثابت ست و از جملهٔ فتاوای غریبهٔ آنجناب اینکه جائز میدانست که مترافعین ادعاء را بقسم صلح نمایند و جائز میدانست که متولی آن حلف و صلح منقله باشد و برادرش حاجی ملا محمد صالح نیز همین قول را اختیار نموده و از جملهٔ فتاوای آنجناب اینکه جائز ست که حاکم شرع برای خود در مرافعه جعل و اجرت بگیرد یعنی در نوشتن حکم و مکرر بالای منبر میفرمود که بر من حکم کردن لازم ست لیکن نوشتن لازم نیست و برای نوشتن اجرت میگیرم فلذا مردم میگفتند که شهید ثالث رشوة میگیرد و العیاذ بالله که رشوة بگیرد بلکه اجرت برای کتب سجل میگرفت و فاضل هندی صاحب کشف اللثام نیز اجرت میگرفت باین نحو که او فقیر و صاحب عیال بود و بکتابت امر خود را میگذرانید و اگر مترافعین در نزد او می آمدند میگفت من فقیرم و خرج یومیه را از کتابت تحصیل می نمایم و در مرافعه نمودن باید معطل شد و از تحصیل قوت عاجز میمانم اگر مرافعه شما نمایم

در اجازات شهید ثالث از مشایخ اجازه

و جناب شهید ثالث اجازه دارد از استادش آقا سید علی اعلی الله مقامه و عالم اذخر شیخ جعفر نجفی صاحب

کشف الغطأ و سید سند معتمد امجد مجد مستند آقا سید محمدؒ خلف آقا سید علی و چون آقا سید محمد در سفر جهاد بقزوین وارد شد از او سؤال کردند که حاجی ملا محمد صالح برغانی مجتهد ست یا نه سید بتصریح و تخصیص براجتهاد او فرمودند و جناب حاجی ملا محمد صالح از تلامذۂ آقا سید محمد بوده و اواخر آقا سید علی را هم ادراک کرده و بدرس او حاضر میشده پس از آقا سید محمد پرسیدند که حاجی ملا محمد تقی مجتهد ست یا نه آنجناب فرمودند که مرد فاضلی ست و تعریف و توصیف فضیلتش فرمودند و این سائل چنان شهرت داد که سید تصریح براجتهاد شهید ثالث نمود و چون این خبر به حاجی ملا عبد الوهاب رسید و سید سند هم در خانۂ او منزل داشتند پس حاجی ملا عبد الوهاب آن سائل را طلبید و او را تعزیر کرد که تو چرا افترا بستہ او که تصریح براجتهاد شهید ثالث ننمود و میان حاجی ملا عبد الوهاب و حاجی ملا محمد تقی نقار ہم بود پس چون خبر تعزیر انتشار یافت و همهمۂ آن در قزوین شیوع یافت جناب شهید ثالث فرمودند که احترام ما آقا سید محمد را برای آنست که پسر اوستاد ماست نه از جهت دیگر بالجمله چون انکسار خواطر شهید ثالث مشهود رای جناب آقا سید محمد افتاد یک روز ناهار را در خانۂ حاجی ملا محمد تقی صرف نمود و اظهار التفات باو نمود و اجازۂ او را نوشت و در همان روز به مسجد شهید ثالث رفت و بعد از نماز به پلۂ منبر نشست و نهایت توصیف فضیلت او نمود و تصریح بر اجتهاد او نمود و مردم را ازین قضیه اعلام فرمود و مؤلف این کتاب تصدیق و اجازۂ اتصال آن سند از شهید ثالث دارد و اجازۂ این فقیر از او اقصر اسانید من ست زیرا که سائر اجازاتے که این فقیر دارم بدو واسطہ با آقا سید علی صاحب ریاض منتهی میشود لیکن اجازۂ شهید ثالث بیک واسطه بآقا سید علی میرسد زیرا که شهید ثالث از تلامذۂ آقا سید علی و از او اجازه داشته و دیگران از آقا سید علی اجازه دارند بیک واسطه و چون این فقیر از عتبات عالیات که مراجعت مینمودم از کسے مطالبۂ اجازه و تصدیق براجتهاد نه نمودم تا اینکه خال مفضال این فقیر آقا سید صادق تنکابنی که از ائمہ جماعت در قصبۂ لنگرود گیلان بود و فاضل جامع و از مستمین علمأ آنجا بود بقزوین بعد از مراجعت از زیارت حضرت فاطمهؑ در قم وارد بر این فقیر شد پس ترغیب نمود که البتہ ترا اجازه لازم زیرا که اجازه عوام را مایۂ اطمینان در تقلید و قضاء ہست علاوه اتصال سلسلہ اسناد اخبار از آن حاصل و انسانی داخل در سلسلۂ روات خواهد شد پس از این وجوه و از جهت تیمن و تبرک اجازه از استاد خود و از مسلمین بلد قزوین که از آنجمله حاجی ملا محمد تقی ست اجازه گرفتہ پس من امتثال امر او نموده و مجلد اول از کتاب بدایع الاحکام در شرح شرایع الاسلام با منظومۂ الغیہ اصول را که بلا خدمت استاد فرستاده ایشان تصدیق نوشتند و فرستادند پس همان کتاب و تصدیق استاد را خدمت شهید ثالث فرستادم ایشان چون خط استاد را مشاهده فرمودند گفتند

که استاد

که استاد را قاعده نیست که زیاد تعریف تلمیذ خود کند و آقا سید ابراهیم در توصیف تلمیذ خود زیاد مبالغه نموده پس شهید ثالث اجازۂ مفصله با تصدیق اجتهاد برای این فقیر نوشتند و صورت خط ایشان این ست

در اجازۂ شهید ثالث برای مؤلف این کتاب

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی خلق الخلق بقدرته وجعلهم آیة لربوبیته فهداهم من الضلالة وانقذهم من الجهالة بنصب الادلة الواضحة والحجج اللامعة ببعث سفرائه ورسله الیهم یرغبونهم فی جزیل ثوابه ویرهبونهم عن شدید عقابه کیلا یکون علیه بعد حجة لیهلک من هلک عن بینة والصلوة والسلام علی اشرف العصر الذی دان لمفخره ارباب المفاخر وطأطأ لفخره کل فاخر المبعوث الی یوم البعث والمبحوث عنه کل البحث فضله الله من کرامته بما لم یتفضل علی احد من بریته وقرن الاعتراف بنبوته مع الاعتراف بلاهوتیته خاتم انبیاء و رسله محمدؐ صاحب الشریعة الناسخة والبینات الباهرة ثم السلام علی خازن علم الله وترجمان وحی الله لسان الله وعین الله وجنب الله الذی فضله الله علی جمیع بریته وجعله نفس نبیه فی آیة مباهلة کتابه وخلیفته فی باطن فرقانه وظاهره امام الغالب علی بن ابی طالبؑ وعلی اهل بیته الطاهرة والنجوم الزاهرة حجج الله الباهرة المأمونین عن السهو فی السرّاء والضرّاء المعصومین عن الزلة والخطاء صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین

اما بعد فقد استجازنی الفاضل الزکی والعالم اللمعی جناب الملا میرزا محمد التنکابنی صاحب الفهم الجلی والاستعداد القوی للعروج الی معارج الاحکام والخوض فی مسائل الحلال والحرام تحقق استقامته ومعرفته فی علمه وصلاحه واحتیاطه فی دینه واهتمامه فی تحصیل احکامه باستفراغ وسعه بجده واجتهاده فاجزت له ان یروی عنی مقروآتی ومسموعاتی من الاخبار المرویة عن ائمتنا سلام الله علیهم فی الاصول والفروع سیما ما فی الکتب الاربعة التی علیها المدار الکافی والفقیه والتهذیب والاستبصار للمحمدین الثلث الکلینی والقمی والطوسی تغمدهم الله بغفرانه وسائر الکتب الجامعة لنوادر الاخبار کالوسائل والوافی والبحار وما برز من مصنفاتی فی الاصول والفروع من مجلدات عیون الاصول ورسائلی المختصرة والمنفردة فی قضاء الصلوات الفائتة وصلوة الجمعة وکتبی المبسوطة الاستدلالیة کمجلدات منهج الاجتهاد وهی اربعة وعشرون مجلدا فی شرح شرایع الاسلام من الطهارة الی الدیات فی کمال البسط والتحقیق ونشر الفروعات ومدارک الاحکام من الآیات والروایات والاجماعات والشهرات بحیث یغنی المستعد الحقیق الدقیق عن الرجوع الی سائر المتفرقات من کتب الاخبار ومصنفات علمائنا الاخیار اجزت له ان یروی عنی وعن مشایخ اجازتی منهم جامع شرفی

العلم والسیادة البحر الزاخر والبدر الباهر استادنا الاعظم الامیر السید علی بن السید محمد علی الطباطبائی صاحب الریاض الکبیر والصغیر علی آلنافع ومنهم شیخنا الاعظم واستادنا الافخم المتفرد فی اکثار التفریعات والمتوحد فی حل المعضلات الشیخ جعفر الغروی وهو عن شیخیه المعروفین استاد الکل الآقا محمد باقر البهبهانی وناموس الدهر وتاج الفخر الذی لیس له فی اعصارنا ثانی السید مهدی الطباطبائی اسکنهم الله فی عالی جنانه ومنهم السید السند صاحب الباع الطویل والنظر العمیق السید محمد بن شیخنا المتقدم الامیر السید علی وهو عن شیخیه والده الامیر وجناب السید المهدی الطباطبائی وهم عن المشایخهم الماضین متصلا خلفا عن سلف الی الائمة الطاهرین وهم عن آبائهم الماضین عن جناب خاتم النبیین وهو عن حامل الوحی الجبرئیل الامین عن الله تعالی مبدع الارواح العالیة و الاجسام السفلیة السموات والارضین واوصیه برعایة الورع والتقوی والاشتغال بالکمال والاستفراغ فی احکام الله تعالی وملازمة جادة الاحتیاط وان لاینسانی من الدعوات فی الاسحار ومظان اجابة الدعوات وفقه الله تعالی بمحمد وآله خیر البریات کتبه بیمینه الراجی لعفو الاحد الصمد محمد تقی بن محمد. تا اینجا صورت اجازهٔ شهید ثالث بود که برای این فقیر نوشته است وچون جناب رضوان مآب آقا سید محمد بسفر جهاد می رفتند اکثر علماء ایران در خدمت او بودند ازانجمله حاجی ملا محمد تقی نیز در خدمت ایشان بوده تا اینکه نائب السلطنه بسرداری چند منزل سبقت داشت ودر بدو امر نائب السلطنه غالب ودر آخر امر مغلوب شد

در شکست خوردن نائب السلطنه از لشکر روس وسؤال فتحعلیشاه وجواب شهید ثالث

بعد از مغلوب شدن اورا به فتحعلیشاه عرضه داشتند پس روز مرحوم فتحعلیشاه در محضر علماء از کارزار سردار سپاه ظفر آثار نائب السلطنه سوال نمود کسی جواب نگفت باز مکرر کرد شهید ثالث در کرت ثالثه معروض داشت که من خبر از ایشان دارم لیکن تفصیل آن موقوف بر تقدیم حکایت موجزهٔ مختصره است وآن این ست که در بلاد بنی اسرائیل عابدی در صومعه بعبادت خدا تعالی عمر را مصروف میداشت در جوار آن صومعه درختی بسیار بزرگ بود که قافله در سایهٔ آن نزول مینمودند ودزدان چندی میآمدند واهل قافله را بقتل میآوردند واموال ایشان را یغما می نمودند پس وقتی عابد بخیال آن شد که قربة الی الله آن درخت را قطع کند تا دزدان در آن پنهان نشوند ودماء واموال مردمان از شرور مفسدان محفوظ بماند پس باین نیت حربه برداشت وبپای آن درخت رسید وشروع نمود که درخت را ببرد وقطع کند چون شروع نمود شیطان بصورت شخصی متصور وبا عابد در مقام مشاجره برآمد که من ترا نمیگذارم پس منازعه نمودند آخر کارزار برگشتی قرار گرفت وعابد شیطان را برزمین زد وخواست سرش را جدا کند ولیکن چون شیطان از مهلت داده شدگان بود لهذا از قتل او درگذشت وشیطان بمکان خود مراجعت نمود وعابد آن درخت را

تا نصف

تا نصف برید وشب در گرفت عابد با خود گفت که امشب میروم وصباح میآیم وباقی درخت را قطع میکنم پس بمنزل خود معاودت نمود آنشب با خود اندیشید که نصف درخت را قطع نمودم وصباح نصف دیگر را قطع میکنم وکاروان را از شر دزدان خلاص نمودم اکنون صلاح آن ست که از کاروان برای عمل خود باج ستانم تا مخارج معاش من نیز معمور گردد پس صباح رفت وشروع بقطع آن درخت نمود ناگاه شیطان بار دیگر عود نمود واورا مانع شد آخر الامر کار بکشتی انجامید وشیطان عابد را برزمین انداخت واورا حکم نمود که قطع آن درخت ننماید پس چون عابد روز اول نیت او قربة الی الله بود لهذا بر شیطان غلبه نمود وروز دوم چون نیت عابد مشوب بغرض او وجلب منفعت برای خود بود فلذا مغلوب ومنکوب شد شاهزاده نائب السلطنه در دعوای اول چون نیت قربت داشت بر لشکر روس غالب آمد ودر جنگ دوم چون نیت ایشان مشوب بود فلذا مغلوب شدند مرحوم فتحعلیشاه را تقریر شهید ثالث پسند آمد وبا خلعت داد واینگونه سخنان از حاضر جوابیت وشهید ثالث در مجالس ومحافل زیاد حاضر جواب وخوش بیان بود

در مکالمهٔ شهید ثالث با مرحوم محمد شاه در باب فروش تیول

ازانجمله در زمان فتحعلیشاه قریهٔ از قرای قزوین را سلطان باو تیول داد پس از چندی شهید ثالث آنقریه را بمیرزا ابراهیم نامی فروخت ومبلغی گزاف در قیمت آن اخذ نمود وچنان مینمود که امثال این قری مجهول المالک واختیار آنها با حاکم شرع ست پس در زمان مرحوم محمد شاه آن قریه را از میرزا ابراهیم گرفتند میرزا ابراهیم کیفیت ابتیاع آنرا از شهید بدرگاه سلطان معروض داشت چون وزیر سلطان حاجی میرزا آقاسی بجهت میل او بتصوف با طبقه علماء اعلام وفقهای کرام در غایت عناد ولداد بود پس مهلتی تعیین کرد که قیمت آن ملک را از شهید ثالث گرفته بمیرزا ابراهیم باز دهند چون ملازم سلطان برای استرداد ثمن آن قریه بخانهٔ شهید ثالث آمد آنجناب فوراً بدار الخلافه وبمجلس سلطان حضور یافت وسخن از فروختن قریهٔ خالصهٔ سلطانی شد آنجناب به سلطان معروض داشت که حکایت شیرینی درین باب مرا بخاطر آمده وآن این ست که زمانیکه در دار السلطنهٔ اصفهان بتحصیل علوم اشتغال داشتم بسیار تهیدست بودم بنحوی لبعضی از اوقات بی غذا میگذشت ولبعضی از اوقات به پوست خربزه که مردمان میخوردند ودور میانداختند بدل غذا میساختم پس چند وقت گذشت که غذائی مقدور نشد ازآن پس قلیلی از فلوس برای نماز وحشت پیدا شد آنرا گرفتم وبیازار رفتم که چیزی که ارزان تر باشد وسد خلت نماید ابتیاع نمایم ناگاه کسی آواز میکرد که خربزه تلیده وخلیده یکمن به دو پول من با خود اندیشیدم که ازین ارزان تر ومناسب تر چیزی نیست آن خربزه را بقدر حاجت گرفتم چون بمنزل آوردم وشکافتم در میان آن جز تخم وآب چیزی نیافتم پس آنرا گرفتم دگرباره نزد صاحب خربزه رفتم وماجری را باو گفتم

واد عا عبن نمودم آنمرد گفت آیا نه گفتم خربزه تلیده و علیده و این خربزه مصداق همین دو لفظ بود پس بجا بسلام و معاودت نمودم اکنون در واقعهٔ میرزا ابراهیم در بدو مرحله با و گفتم که این قریهٔ خالصه سلطان ست و من آنرا میفروشم میخواست نخرد با این حال خرید پس بر من سختی نخواهد داشت و مرا با او اشتغال الذمه نیست سلطان از ان ماجرا درگذشت و شهید را نهایت احترام و اکرام نمود **در منازعهٔ حکیم باشی با شهید در باب انگشتری** و از حکایات غریبه اینکه میرزا اقاسی صوفی وزیر مرحوم محمد شاه با جناب حاجی ملا محمد تقی در نهایت عداوت بود مردم بجهت خوش آیند او با شهید در مقام آزار و تخفیف بودند و یأبی الله الا ان یتم نوره و لو کره المشرکون از انجمله میرزا نظیر علی نامی از اهالی قزوین ملقب بحکیم باشی و مقرب در نزد سلطان و میرزا اقاسی و لیکن لوطی و نامعقول بوده و اصل و نسب و حسب درستی نداشته و در بدو امر نهایت فقر و فاقه داشته و لیکن بجهت مناسب دنیویه دنیایش معمور بود و در سوابق ایام حکیم باشی انگشتر الماسی بجناب حاجی شهید برسم هبه و عطیه داده بود و بتحریک وزیر و یا بجهت خوش آیند او در زمان ثروت و عزت و منصب از شهید ثالث مطالبهٔ انگشتر نمود شهید انگشتر الماسی برای او فرستاد که این انگشتری ست که بمن دادی حکیم باشی آن انگشتر را پس فرستاد که این انگشتر غیر انگشتر من ست و این انگشتر را چندان بهائی نیست و انگشتر من مبلغ هفت صد تومان قیمت داشت شهید ثالث همان انگشتر اول را پس فرستاد و پیغام داد که من در زمانیکه در اصفهان بودم بتحصیل اشتغال داشتم نهایت فقیر بودم از قضا چند وقت گزشت که غذائی پیدا نه کردم و در شدت گرسنگی وجه قلیلی از جائی رسید خیال کردم که آن را بغذائی خوب مصروف دارم پس بادنجان و گوشت و روغن خریدم و خورش بادنجان درست نمودم و اکل کردم و از ان لذتی بی اندازه بردم پس از آنکه دنیا بمن اقبال نمود همان لذت آن ادام در نظرم بود بکرات و مرات بخانه داده گفتم که بآن نحو ادام نمودند بآن لذت نبود و مکرر طباخهای شهر را خواستم و همان ادام برایم طبخ نمودند آن لذت را نیافتم آخر بخود گفتم که لذت آن ادام در اصفهان در حالت فقر و فاقه بود و بسیار گرسنه بودم آن را نهایت لذیذ یافتم اکنون که غریق نعمتهای نامتناهی الٰهی گشته ام برایم لذتی ندارد و حال انگشتر الماس شما بر همین منوال ست چه آنوقتی که شما این انگشتر را بمن دادید فقیر و بی چیز بودید بنظر شما قیمت آن هفتصد تومان آمد اکنون که بدولت و ثروت و عزت و منصب رسیده اید این انگشتر بنظر شما جلوهٔ ندارد و الا این همان انگشتری ست **در بیان شهید ثالث حکایت یقلوس غلام را برای محمد شاه** واقعهٔ دیگر اینکه حاجی میرزا اقاسی وزیر همیشه در مقام تخفیف شهید و اخوان و سائر فقهای قزوین بوده زمانی مرحوم محمد شاه بقزوین وارد شد حکم کرد که شهید ثالث با برادرانش حاجی ملا محمد صالح و حاجی ملا علی از قزوین

بیرون بروند پس شهید با اخوان بمجلس پادشاه حاضر شدند چون قلیل زمانی گزشت پیش خدمت اشاره کرد که برخیزید شهید به محمد شاه عرض کرد که مرا مهمی ست و لازم که بمقدمه حکایتی به نحو اختصار ذکر شود و لیکن پرده دار ما را اشاره مے کند که برخیزید سلطان پرده دار تغیر و به حاجی فرمود که مطالب را اظهار کنید شهید ثالث فرمود که بعد از ینکه برادران یوسف صدیق او را بمالک مصری فروختند و مغلولا او را بجانب مصر روانه ساختند و یقلوس نامی که غلام سیاه و درشت خوی سیه روی بود موکل یوسف ساختند چون قافله بقبرستان آل یعقوب رسیدند صدیق خود را از شتر بزمین انداخت و بر سر قبر مادرش راحیل شروع بگریه و زاری نمود پس یقلوس یوسف را بر بالای شتر ندید در مقام تفحص برآمد و صدیق را بر سر قبر مادر یافت سیلی بر صورت پاکش زد حضرت یوسف دست بدرگاه الٰهی برآورده و تضرع و زاری آغاز نمود ناگاه دریای قهر الٰهی بتلاطم آمده خطاب بملک الزلازل که زمین را بزلزله آورد و خطاب بملک الریاح که باد ها را بحرکت در آورد و بجبرئیل خطاب شد که پر بر زمین زن و پیش قافله را بگیر پس باد و زیدن گرفت و زمین بزلزله آمد و غبار بهیجان آمد اهل قافله همه حیران و سرگردان ماندند از ان پس بیوسف پناه بردند و او دعا کرد تا آن انقلابات برطرف گردید پس ملائکه بحضرت آفریدگار عرض کردند که بار خدایا اینهمه بلاها به پیغمبر زادهٔ تو یوسف از برادرانش رسید که در چاه انداختند و برهنه کردند و سیلی زدند و در بیابان پر خار دوانیدند و او را فروختند و تو برای هیچیک از آن ستمها به ملائکه نفرمودی که عناصر را انقلاب دهند و برای یک سیلی یقلوس این همهٔ امور فراهم آوردی ـ خطاب از مصدر جلال الٰهی در رسید که آن بلاها که در اول به پیغمبر زادهٔ ما رسید از برادرانش بود که آنها هم پیغمبر زاده بودند و لیکن این سیلی یقلوس چون از شخص بیگانه بود دل غیرت ما نه گنجید فلذا اینهمه انقلابات را فراهم آوردیم هم اکنون ای سلطان ترا بر ما هر حکمی که باشد روا و بجان منت داریم لیکن از یقلوس غلام که حاجی میرزا اقاسی وزیر باشد اینگونه آزار بغیرت ما نه میگنجد و وزیر حکم کرد که ما را از ایران اخراج کنند اگر بفرموده شما ست باکی نیست سلطان برای وزیر متغیر و نهایت در اعزاز شهید کوشید ـ ایشان مقضی المرام از مجلس بیرون آمدند و سلطان را با ایشان در باطن اخلاصی بوده چه در سفر جهاد مرحوم آقا سید محمد نماز جماعت مینمود و پادشاه حکم نمود که هر یک از شاهزادگان سجادهٔ یکی از فضلاء را بیندازند و خدمات او را متصدی آرند از انجمله مرحوم محمد شاه که در آنوقت محمد میرزا لقب داشت محکوم شد که جای نماز حاجی ملا محمد صالح را داشته باشد ـ

در مناظره حاجی سید محمد تقی با شهید

و مسموع شد که در بدو امر نماز جمعه را در قزوین حاجی سید محمد تقی بعمل می آورد و در ان ازمنه بنای شهید

بر حرمت نماز جمعه بود پس روزی حاجی سید محمد تقی با اهل آن دیار نقاری بهم رسانید و به نماز جمعه نرفت شهید به مسجد رفت و نماز جمعه را خواند از آن پس همیشه نماز جمعه را شهید ادا میکرد و حاجی سید محمد تقی از اهالی قزوین و جامع و فاضل و منسبت کرامات هم با و میدادند چنانکه بیاید پس در مجلسی سید و شهید هر دو جمع بودند سید از شهید پرسید که کدام چیزیست که در یک هفته حرام و در هفتهٔ دیگر واجب شد شهید گفت نمیدانم سید گفت آن نماز جمعه است آن هفته که من میخواندم حرام بود و در آن هفته که تو میخواندی واجب شد مؤلف گوید که این حکایت از امورات و فریه و کذب است چه جلالت قدر این دو بزرگوار مانع از وقوع امثال این ترهات و اباطیل است بلکه هر دو در نهایت وثاقت بودند۔ و تالیفات شهید ثالث یکی کتاب عیون الاصول که دو مجلد است و در علم اصول تقریباً بقدر قوانین میشود و در آن کتاب بر قوانین ایراداتی دارد و از آنجناب یعنی شهید ثالث مسموع شد که در سفر جهاد شبها من با حاجی ملا احمد نراقی ایرادات مرا در عیون الاصول بر میرزا عنوان میکردیم و باهم گفتگو میکردیم ششم دوم کتاب منهج الاجتهاد که شرح شرایع است از طهارت تا دیات در بیست و چهار مجلد که تقریباً بقدر جواهر الکلام شیخ محمد حسن است و جناب شیخ محمد حسن زمانے که جواهر الکلام را مینوشت چون بکتاب جهاد رسید اسباب چندان نداشت چون فقها، کتاب جهاد را کمتر نوشته اند آقا محمد مرحوم نجل شهید در نجف مشغول به تحصیل بود تا فارغ از تالیفات کتاب جهاد شد و در آن زمان که مؤلف در دار السلطنهٔ قزوین تحصیل مینمودم شهید مشغول باتمام تالیف این کتاب بود و دیدن و بازدید و عروسی و عزا همه را ترک کرده بود و بتالیف کتاب منهج مشغول بود مگر روزهای جمعه وقت عصر مقدار دو ساعت بغروب مانده می نشستند و برافعات اشتغال داشتند و سایر اوقات را بتالیف مشغول بودند۔ سوم رساله در قضاء صلوة فائته۔ چهارم رساله در نماز جمعه۔ پنجم رسالهٔ در طهارت و نماز و صوم ششم کتاب مجالس المؤمنین در وعظ که مشتمل است بر پنجاه مجلس و در هر مجلس مسائل بسیار در فقه با اشارهٔ اجمالیه بعضی از ادله و تفسیر آیات بسیار و حکایات و ذکر مصیبت

در محاجهٔ شهید با آخوند ملا صفر علی لاهجی

و در بعضی از ازمنه شخصی شهید ثالث و آخوند ملا صفر علی لاهجی را میهمان کرد با جمعی از علماء و طلاب آخوند ملا صفر علی لاهجی ساکن قزوین و از شاگردان مرحوم آقا سید محمد باقر صاحب مفاتیح الاصول بود و از مرحوم حجة الاسلام حاجی سید محمد باقر اجازه داشته و کتابی در ذمه و شرحی بر معالم و رسالهٔ در دراية نوشته و این فقیر در زمانیکه مبتدی بودم چندی در خدمت او در اصول تلمذ مینمودم فاضل و جامع بود الّا آنکه حافظه بود و بعد از انعقاد مجلس میهمانی اول آخوند ملا صفر علی وارد شد شخصی از آخوند سوال کرد که آیا بز زکوة دارد یا نه آخوند گفت که بقاعده باید نداشته باشد پس شهید ثالث وارد مجلس شد از او سوال کردند که بز زکوة دارد یا نه شهید گفت بلی زکوة دارد آخوند ملا صفر علی گفت که بقاعده باید زکوة نداشته باشد زیرا که اصول برائت ذمه

از وجوب زکوة است و گوسفند از این اصل خارج شد بدلیل و حدیث عنوانش لفظ غنم است و احکام دائر مدار اسماء است و بز را معز میگویند و غنم نمیگویند شهید گفت جناب آخوند شما اگر شرایع نخوانده اید که می گوید والغنم والمعز من جنس واحد اجماعاً و کذا البقر والجاموس پس محقق در کتاب شرایع که کتاب فتوی است دعوی اجماع نموده آخوند ساکت شد و شهید در رد مسائل چنان مهارت داشت که گویا او حداثل زمان بود و از جملهٔ مطائبات اینکه در مسئله میان شهید ثالث و مرحوم حاجی ملا محمد صالح محل خلاف شده بود شبی حاجی ملا محمد صالح شهید و برادر کوچک حاجی ملا علی را میهمان کرد در آن مجلس همان مسئله را عنوان کردند و صحبت داشتند حاجی ملا محمد صالح بشهید تغیر کرد که این نامربوط است شهید نهایت حلیم بود سکوت فرمود و حاجی ملا علی که برادر کوچک بود برای حاجی ملا صالح تغیر کرد که آنچه نامربوط و غلطی است که تو میگوئی و شهید برادر بزرگ تو است احترام او بر تو لازم است شهید بحاجی ملا علی گفت که تو هم نامربوط میگوئی حاجی ملا محمد صالح برادر بزرگتر از تو است و احترام او هم لازم است و در سالیکه مرحوم آقا سید محمد بسفر جهاد میرفتند اکثر علماء ایران در خدمت آن بزرگوار بودند و هر شب در خدمت آنجناب جمع می شدند و مباحثات علمیه مینمودند آنوقت تصدیق از آقا سید محمد میخواستند و او هر کرا تصدیق میکرد تعبداً قبول میکردند بجهت احترام او زیرا که او استاد اکثر و پسر استاد جمعی دیگر بود

در احتجاج شهید ثالث با حاجی ملا احمد نراقی و در مجلس برای آقا سید محمد حسینی میگرفتند

پس بعضی خواستند که میان حاجی نراقی و شهید مناظره شود شبی دو نفر از کتاب شهید مسئله فرعیه را عنوان کردند یکی مخالف شهید شد و یکی موافق و تصدیق از حاجی خواستند حاجی نراقی آنکه را که بر خلاف حاجی شهید بود تصدیق کرد و شهید قول آن کسی را که موافق او بود تقویت نمود و اجراء ادله و قواعد نمود و حاجی نراقی استماع مینمود و هیچ صحبت نه کرد و در مقام محاجه نیامد پس شب دوم باز مسئله بر نهج سابق عنوان نمودند و از حاجی نراقی تصدیق خواستند او باز تصدیق بر خلاف مذاهب شهید نمود باز کما فی السابق شهید تقویت قول خود نمود و حاجی نراقی سکوت داشت شب سوم باز بر نهج پیش عنوانی کردند باز حاجی نراقی تقویت و تصدیق آن کسی نمود که بر خلاف شهید سخن میگفت شهید باز کما فی السابق اجراء ادله کرد حاجی نراقی اول تکیه بر پشتی داشت پس درست نشست و ادلهٔ شهید را رد کرد و بعد از خود تاسیس قواعد کرد و خلاف شهید را مسجل و محکم ساخت و شهید تصدیق نمود۔ در رؤیای مرحوم فتحعلیشاه حضرت فاطمه عذر از ما شهید ثالث

و از کرامات شهید ثالث اعلی الله مقامه پس بسیار است و بعضی از آنها را در اینجا ذکر میکنیم۔ از آنجمله در آن ازمنه ملا محمد علی نامی بود از اهل مازندران و چندان در علوم پایه و مایه نداشت و مرحوم حاجی ملا محمد صالح در نزد او در مقدمات تلمذ نموده بود و او را ملا محمد علی جنگلی میگفتند زمانی جنت آرامگاه فتحعلیشاه

بقزوین نزول اجلال فرمود و علما بدیدن او رفتند مسئله از ایشان سؤال کردند ملا محمد علی بمقتضای حال جوابی
گفت که سلطان را خوش آیند شد سلطان از اسم او سؤال کرد گفتند ملا محمد علی جنگلی سلطان فرمود که چون
آخوند از اهل ولایت ماست که مازندران باشند او را ملا محمد علی جبلی بگویند پس از سالهای چندی شهید ثالث
با اخوان خدمت فتحعلیشاه رسیدند و این در زمانی بود که ملا علی جدلی حضور داشت پس سلطان از شهید ثالث
سؤالی در مسئلهٔ علمیه نمود شهید جواب گفت ملا محمد علی ایرادی بر شهید نمود جواب گفت ملا محمد علی در مقام
مجادله برآمد شهید سکوت اختیار کرد و قرارش این بود که اگر کسی با او مجادله میداشت آنجناب سکوت اختیار
میفرمود و مجادلهٔ محرمه را ترک می نمود پس حاجی ملا محمد صالح دید که سکوت شهید در آنگاهی در مجلس سلطان مایهٔ
سرشکستگی ست پس حاجی ملا محمد صالح با ملا محمد علی در مقام مجادله شد و ملا محمد علی مردی بود قوال و جرات
و سخنور و میان گفتگو بحاجی مزبور گفت که همین مسئله را در سوابق ایام تو در نزد من درس خواندی مجملاً
حاجی ملا محمد صالح سکوت کرد حاجی ملا علی چون دید که برادران سکوت از بیان و خصم در معرض جولان است
غیرت ورزید و با خصم در مجادله کوشید و مجادلین از همدیگر دور نشسته بودند کم کم هر یک در حین گفتگو
پیش آمدند تا بیکدیگر رسیدند و هنگامهٔ محاوره و مقاوله و مجادله و مباحثه و مناظره و مشاجره گرم شد ملا محمد علی دست
خود را کشید که بحاجی ملا علی سیلی زند حاجی سبقت ورزید و سیلی بر صورت ملا محمد علی زد و پس حاجی ملا علی و ملا محمد علی
هر دو از جای برخاستند و یک دیگر را گرفتند ناگاه سلطان بر حاجی ملا علی و اخوان متغیر گردید و فرمود بنشینید که
این حرکات ناشایسته سزاوار مجلس ملوک نی و این سلوک را در چنین مجلس الملوک مدارید پس ایشان را حکم بانصراف
نمود ایشان بمنزل خود مراجعت کردند چون صباح شد مرحوم فتحعلیشاه باعیان دولت خطاب کرد که دیشب جناب
فاطمه ع را در خواب دیدم بمن تغیر فرمود که چرا بالنسبه باولاد من خلاف احترام کردی البته رضای خواطر ایشان
را معمول داشته و کمال احترام بایشان نموده و الا در سلطنت تو خواهم اختلال نمود پس شهید ثالث و
اخوان را خواسته و در احترام و تکریم و تعظیم ایشان اهتمام تمام و هر یک را بخلع فاخره و تشریف ملوکانه
مخلع و مشرف و ایشان را بانجاح حوائج منصرف داشته معلوم ست که علماء اولاد روحانی جناب فاطمه علیها السلام
اند سیما اینکه شاید در میان اسلاف ایشان یکی از مادرهای ایشان از سلسلهٔ علیه سادات بوده پس از جانب
مادر از اولاد صدیقهٔ کبری خواهند بود مرحوم حاجی ملا محمد صالح میگفت که اسم مادرش فاطمه بود

در اینکه شخصی قصد قتل شهید ثالث نمود و قدرت نیافت

و از جملهٔ کرامات آن
بزرگوار اینکه شهید ثالث در دار السلطنهٔ قزوین بسیار اجراء حدود و سیاسات شرعیه مینمود تا اینکه
کسی را بجهت یکی از معاصی شرعیه حد جاری فرمود پس کسان آن محدود با اسلحه در نیمه شب بکتابخانهٔ شهید

ثالث

ثالث بقصد قتل آنجناب رفته زمانی رسید که چراغ روشن و آن بزرگوار بعبادت حضرت داور داد
اشتغال داشته و اصلاً متعرض این شخص نشده با اینکه احساس بآمدن شخصی نموده پس آن شخص حربه را
بدست گرفت و یکپای خود را داخل آنخانه نمود که ناگاه از پشت سر دست بر کمر او نمودند و او را از
اندرون به بیرون کشیدند آن شخص به پشت سر نگاه کرد کسی را ندید با خود گفت که این از قوهٔ خیالیه بوده
و کسی در خارج نبوده بار دیگر پای خود را گذاشت و مانند دفعهٔ سابقه مشاهده نمود تا سه بار این قضیه روی داد
پس آن شخص متنبه گردیده و توبه و انابه نمود و حربه را از دست خود انداخته و باندرون خانه رفت دیگر کسی
از پشت سر او را نکشید پس دست مبارک آن بزرگوار را بوسید و اظهار ندامت کرد و مراجعت نمود و آن
جناب در آن سه دفعه اصلاً ملتفت او نگردیده و بعبادت خویش اشتغال داشت **و ایضاً** شخصی از تجار
قزوین بواسطهٔ حکمی که از آن بزرگوار منتهی بظهور رسیده بود بنای در مقام عناد و کینهٔ آنجناب را در دل گرفت
و خواست که در یکی از شبها آنجناب را بقتل برساند پس شبی را عزم کرد چون خواست که بعزم خویش اقدام
نماید آن مرد را انباری بود پر از پنبه و انبارش آتش گرفت و سوخت و آن مرد از آن عزم درگذشت و
خائب و خاسر توبه و انابه بدرگاه الهی نمود **و ایضاً** شهید ثالث از تعزیه و شبیه در مصیبت حضرت سید الشهداء
علیه الاف التحیة و الثناء ممانعت مینمود و غناء در مراثی و انشاء و مصائب ائمه را منع میفرمود

در رؤیای شهید ثالث پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله را

تا شبی از شبهای قدر در خواب دید که پیغمبر خدا علیه الف التحیة و الثناء در مسجد شهید در بالای منبر ست و شهید
ثالث خطاب فرمود که آخوند غنا در مراثی فرزندم حسین ع را منع مکن بهر نحو که میخواهند بخوانند و تفصیل این خواب
را آنجناب در کتاب مجالس المتقین نوشته اند چون در نظرم تفصیل آن نبود باجمال مذکور داشتم و کتاب
مجالس بالفعل در نزدم حاضر نبود که بدان رجوع کنم مجملاً شهید پس از آن خواب غنا در انشاد مصیبت را منع
نه مینمود و تعزیه و شبیه را تجویز نمود و خود هم در مجالس تعزیه می نشست ـ مؤلف این کتاب گوید که تعزیه از
مخترعات صفویه است و چون ظهور مذهب تشیع در ممالک ایران از ضرب شمشیر سلاطین صفویه شد و
ذاکرین را مامور بانشاد مصیبت حضرت سید الشهداء نمودند مردم چندان گریه نه میکردند زیرا که هنوز در
مذهب راسخ الاعتقاد نبودند پس تعزیه را اختراع نمودند که شاید مردم از مشاهدهٔ مصائب حضرت سید الشهداء
متألم و موجب رقت قلب شود و لفظ تعزیه نیز بمعنی اختراع ست و این تعزیه در ازمنهٔ سابقه بالاتفاق وجود
نداشته و علما را در جواز آن خلاف ست و اکثر بر تحریم آن رفته اند و از جمله محرمین مرکز کرهٔ فقاهت و
نباهت و فطانت و ذکاوت شیخ جعفر نجفی ست و جمعی بسیار توقف کرده اند مانند حجة الاسلام در کتاب

سؤاله و اجوبه اش در این مسئله توقف فرموده وجمعی نیز در مقام افتاء توقف داشته و آنچه مرا مظنون است
اینکه متوقفین بحسب دلیل مانعین میباشند و لیکن در مقام فتوی تجرّی بر تصرف در امر مصیبت امام حسین علیه السلام
نموده اند چنانچه از بعضی متوقفین بهمین قسم مرا مسموع شد و نادری از فقهاء رضوان الله علیهم تجویز کرده اند
و میتوان این قول را حمل بر شذوذ نمود و مجملاً اقوی در نظر این احقر حرمت تعبیه و شبیه است زیرا که تعبیه
از عبادات مسنونه است و هو محل الوفاق و اصل اصیل در عبادات ما وا میکه از شارع دلیلی نرسیده
حرمت و فساد است زیرا که عبادت توقیفی و توصیفی است و علیه الاتفاق پس باید دلیل بر جواز آن
اقامت نمود و مجوزین را دلیلی نیست جز سیره و آن مردود است باینکه مسئله سیره مستحدث شده است و در زمان
پیغمبر و ائمه نبوده و این قطعی است پس اعتباری باین سیره نخواهد بود و همچنین دلیل مجوزین عموم من بکی
او ابکی است و این دلیل علیل و برای غلیل مفید نیست زیرا که من بکی او ابکی دو لفظ در آن است که باید
بآنها تمسک نمود یکی لفظ من میباشد و او دال بر عموم است اما عموم آن متصور بر ما بعد است که بکی و نحو آن باشد پس عموم من
را مسلّم داریم اما کلام در ابکی است و شکی نیست که ابکی فعل است و فعل بالاتفاق داخل در عمومات نیست بلکه داخل
در اطلاقات است و این هم از جمله واضحات است که اطلاقات در اخبار را انصراف بسوی افراد شایعه در زمان صدور
خطابات و تعبیه اجماعاً نبوده و شیوع یا بجهت کثرت وجود است و یا بجهت کثرت استعمال و یا هر دو علی اختلاف
الآراء و تعبیه در آن زمان نه کثرت استعمال داشته و نه کثرت وجود بلکه هیچ وجود نداشته و آنچه در آن زمان موجود بوده
نواح بود یعنی نوحه که باین نحو کسی از دنیا میرفت نوحه گر میآوردند و آنها طایفه بودند از زنان و مردان که مانند
مردان در مجلس مردان و زنان در مجلس زنان اشعار میخواندند و مناقب و مفاخر و اوصاف امیت را میگفتند و
میخواندند و حاضران میگریستند و آنها اجرت میگرفتند و میرفتند چنانکه فقهاء در کتاب مستاجر اجرت نواحه را عنوان
نموده اند پس مراد از گریاندن بآن نحو است که در آن زمان میگریانیدند چنانکه در این زمان چنین میکنند با اینکه حدیث
من بکی از اخبار ضعاف و منجبر بشهرت است و شهرت بالنسبه بتعبیه بر فرض دلالتش تحقق نیافته و اما تسامح در
ادله سنن پس آن نیز در تعبیه جریان ندارد زیرا که حدیثی در باب تعبیه ورود نیافته که اگر ضعیف باشد بقاعده
تسامح عمل کنیم و حدیث من بکی نیز هیچ دلالت بر تعبیه ندارد تا تسامح در سند این حدیث کنیم - و این فقیر رساله مفرده در حرمت
تعبیه تالیف کرده ام و زمان تالیف آن در کمتر از یک روز بوده و در جواب از تسامح نیز میگوئیم بوجهی دیگر که تسامح در
جائیست که بغیر از احتمال تشریع احتمال حرمت ذاتیه در آن شیئی نباشد و در اینجا احتمال حرمت ذاتیه میرود و اخوند ملا
آقای دربندی در کتاب اکسیر العبادات و اسرار الشهادات تعبیه را جائز دانسته و ادله در آن باب اقامه نموده و
این فقیر با خامه کلیل و بیان ضئیل در کتاب اکلیل دلیل آن فاضل جلیل نبیل را بر وجه جمیل علیل و براهین او را

منهدم

منهدمة البنیان و منثلمة الارکان ساختیم هرگاه تفصیل را خواهد بدانجا رجوع کند
و اما حکایت خواب پس مبنیهٔ آنرا اگر قطع بحکم الله واقع شد با او
سخنی آرم و الا خواب اجماعاً از ادله نیست و از جناب شهید ثالث سؤال میکردند که حاجی ملا محمد صالح مجتهد است یا نه
در جواب میفرمود که مجتهد است و لیکن کودن و قلیل الادراک است و از جمله بدایع و وقایع واقعه تکفیر شیخ احمد احسائی است
و اول کسیکه او را تکفیر کرده جناب شهید ثالث بود و تفصیل این مقال اینکه شیخ احمد از شاگردان بحر العلوم آقا سید
مهدی طباطبائی و فقهاء و فضلاء دیگر بوده و از جمعی کثیر از فقها اجازه داشته و حاجی محمد ابراهیم کلباسی طیب الله
رمسه اجازه از شیخ گرفته و در کتاب اشارات الاصول در مجلد ثانی در آخر مباحث اخبار مشایخ اجازهٔ خود را
مذکور داشته و از جملهٔ آنها شیخ احمد احسائی را شمرده و توصیف زیاد از او نموده و شیخ احمد هر زمانیکه وارد اصفهان
میشد در خانهٔ حاجی کلباسی منزل میکرد و در مسجد حکیم که مسجد حاجی بود نماز میکرد و حاجی نیز اقتدا میکرد و اما مرحوم
حاجی سید محمد باقر حجة الاسلام به نهج علماء دیگر از اعلام شیخ احمد را احترام میکرد مانند استقبال و مشایعت
و نحو آن و شیخ احمد در بحرین کتابخانهٔ ابن جمهور احسائی بدست او آمد و در کتب او مطالعه میکرد و در اکثر از مقامات
با او هم مذهب است و ابن جمهور صاحب مجلی است و شیخ احمد مرتاض بود و زیاد در بدو امر ریاضت می کشید و کندر
زیاد میخورد بدین سبب حافظه اش زیاد بود و تالیفات بسیار داشت مانند شرح زیارت جامعهٔ کبیره در
چهار مجلد و اجوبه المسائل و شرح عرشیه ملا صدری و شرح تبصرهٔ علامه و فواید و شرح فواید مصروف است
که چون فواید شیخ احمد را باصفهان آوردند بنظر اخوند ملا علی نوری که استاد والد مؤلف کتاب است رسید
بسیار اذعان بفهم و فطانت شیخ کرد و چون شرح فواید او را باصفهان آوردند اعتقاد اخوند مبدل شد و
میگفت که من از فواید شیخ مطالبی استفاده نموده بودم که شیخ خود بآن مطالب نرسیده بود و عبارات خود را
معانی دیگر نموده **در مناظرهٔ ملا اسمعیل واحد العین با شیخ احمد** وقتی شیخ باصفهان رفت
ملا اسمعیل واحد العین که از تلامذهٔ اخوند ملا علی بوده بمجلس شیخ رفت و در مسئلهٔ علم میان او و شیخ صحبت شد
و ملا اسمعیل بر او غالب بود و ملا اسمعیل ارشد تلامذهٔ اخوند ملا علی بوده و او را حواشی بر کتاب شوارق است
و از اخوند ملا آقای حکیم قزوینی که او نیز از مشاهیر تلامذهٔ اخوند ملا علی و با والد مؤلف کتاب رفیق و صدیق
بوده از ایشان شنیدم که گفت شیخ احمد احسائی وقتی بقزوین آمد و در خانهٔ حاجی ملا عبد الوهاب منزل کرد
و روزها در مجلس خاص درس میگفت که هرکس ماذون در حضور آن مجلس نبودند پس من از حاجی ملا عبد الوهاب
توسط رخصت در حضور آن مجلس را خواستم حاجی به شیخ گفتند که اخوند بیگانه نیست بعد از حضور شیخ در علم درس
میگفت پس من در مسئلهٔ علم ایرادی به شیخ کردم شیخ جوابی گفت که من آن جواب را چند حل نمودم یکی اینکه

طریق من مکاشفه و شهود ست نه برهان و استدلال و طریق شما براهین و حکمت ست نه مکاشفه دوم اینکه مجلس اقتضاء تفصیل زیادتر از این نه میکند و شیخ چون در اصفهان وارد بر حاجی کلباسی میشد قبل از ظهر در دم در مسجد حکیم می نشست و آلت ساعت و قطب و نحو آنها را در آنجا میگذاشت همین که اول ظهر میشد فوراً نیت نافله مینمود و تا بمحراب رسیدن در بین راه رفتن چند رکعت را ادا می نمود پس بمحراب میرسید و بجای حاجی کلباسی نماز میکرد و حاجی هم باو اقتداء مینمود مجملاً اهتمام او در نافله و اول وقت زیاده از آن بود که بوصف در آید **در اهتمام شیخ احسائی بنوافل** چنانکه خال مفضال مؤلف کتاب آقا سید ابو القاسم بن سید محمد حسین که در این بلاد معروف بمقدس علی سبیل الاطلاق بوده و از تلامذهٔ شیخ احمد احسائی بود برای این فقیر حکایت داشت که در کرمانشاهان خانه در جوار خانهٔ شیخ داشتم که پشت بام خانهٔ من مشرف بر خانهٔ او بود چند وقتی شیخ مریض شده بود که قدرت بر نماز ایستاده نداشت دیدم که ریسمانی به سقف آویخته بود و نماز نوافل را با فریضه ایستاده ادا میکرد و وقت قیام آن ریسمان را میگرفت و می ایستاد و آنرا نگه میداشت تا نوافل و فرایض را بجا میآورد. و در بعضی از ازمنه شیخ را قروضی پیدا شده پس شاهزاده آزادهٔ محمد علی میرزا به شیخ گفت که یکباب بهشت بمن بفروش من هزار تومان بتو میدهم که بقروض خود داده باشی پس شیخ یکباب بهشت باو فروخته و بخط خود وثیقه نوشته و آنرا بخاتم خویش مختوم ساخته بشاهزاده داد و هزار تومان از او گرفته و قروض خود را پرداخته چنانکه آقا سید رضا فرزند آقا سید مهدی بحر العلوم زمانی مقروض شده از نجف بکرمانشاهان آمده و درخواست وجه نمود شاهزادهٔ محمد علی میرزا گفت که یکباب بهشت بمن بفروش بعوض هزار تومان سید گفت از کجا که من مالک آن باشم گفت که تو قباله در این باب نوشته علماء کربلا و نجف آنرا مختوم کنند من قبول دارم و از خدا تعالی آنرا خواهم گرفت پس سید چنین کرد و هزار تومان گرفت و شاهزاده در زمان وفات وصیت کرد که هر دو قباله در میان کفن او گذاشتند و البته حق تعالی خواهد باو عطا فرمود و چون شیخ احمد ادعاء آن مینمود که من در هر علم آگاهی دارم شخصی از او سؤال کرد که شما در کیمیا اطلاع دارید یا نه شیخ گفت که بلی من علم کیمیا را میدانم آن شخص گفت بعد از اینکه شما در کیمیا سر رشته دارید چرا بهشت بشاهزاده میفروشید و قروض خود را ادا میکنید چرا کیمیا عمل نه میکنید و قروض خود را ادا نه میکنید شیخ گفت که من علم کیمیا دارم اما عمل آن را ندارم آن سائل گفت که چگونه میشود علم آنرا داشته باشید و عمل آنرا نداشته باشید شیخ گفت که در این استبعادی نیست چه من علم طی الارض را دارم که باین نحو ٮٮٮٮٮٮٮٮ ست پس عبای خود را جمع کرد بعد بیک دفعه باز نمود و گفت که طی الارض به همین قسم ست اما عمل آنرا ندارم مجملاً شیخ احمد در

بسیاری از مواضع از تالیفات خود خصوصاً شرح زیارت جامعه میگوید سمعت عن الصادق ؑ و در بعضی از مواضع میگوید سمعت عنه مشافهة و مرادش این نیست که در بیداری از معصوم شنیدم بلکه مرادش که در رسالهٔ علیحده نوشته است و آن رساله بخط مرحوم والد ماجدم در نزد من ست و در آن رساله گفته که من در اوایل بریاضات اشتغال داشته ام پس شبی در عالم خواب دیدم که دوازده امام در یک جا جمع بوده اند پس من متوسل و متشبث بذیل حضرت امام حسن مجتبی علیهم السلام شدم و عرض نمودم که چیزی مرا تعلیم کنید که هر وقت که مرا مشکلی روی دهد بخوانم و یکی از شمارا در خواب به بینم و آن مشکل را سوال کنم تا انحلال حاصل آید آنجناب این اشعار را فرمود که بخوان ـ کن من امورک معرضاً ٭ و کل الامور الی القضاء ٭ فلربما اتسع المضیق ٭ و ربما ضاق القضاء ٭ ولرب امر متعب ٭ لک فی عواقبه رضاء ٭ الله یفعل ما یشاء ٭ فلاتکن متعرضاً ٭ الله عودک الجمیل ٭ فقس علی ما قد مضی پس آنجناب ولایتماب از این قافیه و از این بحر از شعر عدول فرمود به بحر دیگر و قافیهٔ دیگر و فرمود ـ رب امر ضاقت النفس به ٭ جاءها من قبل الله فرج لاتکن من وجه روح آیساً ربما قد فرج تلک الرج بینما المرء کئیب دنف جاءه الله بروح و فرج ٭ پس بیدار شدم و بعضی از این اشعار را فراموش کردم بار دیگر بخواب رفتم باز همان مجمع و همان امامان را در خواب دیدم و این ابیات را فرمودند تا اینکه آنها را ضبط و حفظ نمودم پس بیدار شدم و باین ابیات مداومت نمودم و مواظب بودم تا اینکه از تائید ربانی و الهام یزدانی دانستم که مراد آن حضرت محض مداومت در قرائت الفاظ این اشعار نیست بلکه باید بمضامین میمنت مشاحین این ابیات متخلق و متسم و متصف گردید پس جهد و سعی خود را مبذول داشتم و همت گماشتم و خود را بمدلول این اقاویل خیریت دلیل هدایت سبیل متخلق و مذعن و معتقد ساختم و هر زمانیکه یکی از امامان را قصد میکردم در عالم رؤیا بدیدار او مشرف میگشتم و حل عویصات مسائل از ایشان مینمودم تا آنکه مرا گذار بدیار عجم افتاد و باحکام و ملوک ان بلوک معاشر شد و اعتبار بالبسه و اقمشه و اطعمه و اشربه و مساکن ایشان نمودم پس آن حالت اوّلی از من مسلوک گشت و الحال کمتر ائمه ؑ را در خواب می بینم **در تحقیق خوارق عادات از محق و مبطل** و مؤلف این کتاب از حاجی سید کاظم شنیدم که استادش شیخ احمد چهل اربعین ریاضت کشید تا بمدارج و مناهج عالیه رسید و شیخ از اهل احسا بحرین بود و چندی در یزد اقامه داشت پس به کرمانشاه آمد و محمد علی میرزا هر سالی هفتصد تومان باو میداد پس بکربلا متوطن شد و پسرش شیخ علی که فاضل بود در کرمانشاه بجای او بود دایم ذاکر و متفکر بود تکلم نمیکرد غالباً در علم اصول و فروع و حدیث و اصول کافی و استبصار را درس میگفت و در کربلاء دائره هندسیه کشیده مؤلف این کتاب گوید که خوارق عادات از محق و مبطل امکان صدور دارد پس خارق از جماعت صوفیه خذلهم الله اگر صادر شود نباید انکار نمود و نباید آن را دلیل بر

حقیت مذهب ایشان دانست **حکایت ریاضات هنود** بلکه بعضی از اشقیا را من باب استدراج
واتمام نعمت این رتبه حاصل آید کما قال الله تعالی وَنَسْتَدْرِجُ من حیث لایعلمون وقال تعالی اِنّما نُملی لهم
لیزدادوا اثما الآیه وبعضی از اولیاء الله را نیز این رتبه حاصل شود بریاضات شرعیه کما قال تعالی اِنّ الله لا
یُضیع عمل عاملٍ منکم من ذکر او اُنثی حضرت مبدء فیاض را شان افاضه وافادهٔ فیوضات بر هویات و هیولیات
امکانیه است بر قدر استعداد و هیچ زحمتی را ضایع و فاسد نه میگرداند چه از روی کفر باشد و چه از روی ایمان
پس فریقان از ارباب کفران وطغیان وایمان وایقان را این رتبه ممکن ست علی حسب الاستعداد
والمصالحة الکاملة الکامنة چنانکه جمعی از اهالی هند در تجانها باقسام مختلفه ریاضاتی دارند مانند اینکه بعضی برای
مطلبی در مقابل بت می ایستد و یکدست خود را بلند و بر کف دست گندم و یا حبوبات دیگر با خاک و آب
میریزد و چند ماه ایستاده تا اینکه آن دانه سبز میشود و آن مطلبی را که قصد کرده بعمل میآید و بعضی ریاضت ایشان
به حبس نفس ست بحدیکه در شبانه روزی دو دفعه نفس میزنند و هکذا پس بمحض ظهور خارق عادت بنای
حکم بر حقیت صاحب آن نمود **حکایت درویشیکه طی الارض داشت** عم ماجد مؤلف
کتاب اخوند ملا عبد المطلب رحمة الله گوید که بزیارت امام ثامن مشرف شدم و چندی در آن بلدهٔ مبارکه
اقامت داشتم پس درویشی که معروف بطی الارض بود پیدا شده و من با آن درویش رفاقت انداختم از آن
پس از او خواهش نمودم که طی الارض را بمن تعلیم کن گفت تو قابل نیستی پس از اصرار بسیار گفت اکنون که
طالب آنی و خود را قابل آن میدانی پس دو شرط را با تو میگویم عمل کن از آن پس ترا طی الارض را تعلیم مینمایم
شرط اول اینکه تا یکهفته نمازهای یومیه را باید ترک کنی گفتم چنین کنم پس آن درویش رفت و وقت نماز
در رسید با خود گفتم که امام ما دانستن امر باطنی ست و آن درویش را خبر از باطن من نیست در ظاهر میگویم که او امام
نیست و در باطن اعتقاد بامامت آن بزرگوار دارم و اما نماز پس در خانه را می بندم و وضو میگیرم و نماز
میکنم و بدرویش میگویم که من نماز نکرده ام پس در خانه بستم و وضو ساختم و به نماز ایستادم ناگاه دیدم درویش نزد
من حاضر شد پس بمن گفت که من بتو گفتم که تو قابل نیستی پس برفت و دیگر او را ندیدم پس معلوم شد که خارق
عادات از صوفیه بر حقیت ایشان دلالت ندارد چنانکه از مؤمن نیز خارق عادت ظاهر می شود پس اگر خارق
عادت دلالت بر حقیت کند باید صوفی و مؤمن هر دو بر حق باشند و این محال ست ——

حکایت هندی که خدمت صادق ع رسید و هر چه در دست پنهان بود میگفت

و مؤید این سخن حدیثی ست که در زینة المجالس نوشته شده است که در زمان حضرت کاشف الاسرار والدقایق
جعفر بن محمد الصادق ع شخصی از بلاد هند آمد و هر کسیکه هر چه در دست میگرفت هندی میگفت پس این کیفیت را بخدمت

آنحضرت

آنحضرت ع معروض داشتند آن حضرت ع آن شخص را به مجلس خود خواست و چیزی در دست گرفت و از آن شخص
استفسار فرمود که در دست من چیست آن مرد فکری کرد و کیفیت را عرض کرد جواب او مطابق واقع شد پس
حضرت صادق ع فرمود که راست گفتی اکنون چیزی دیگر در دست میگیرم پس آنجناب دست مبارک را
به بیرون خانه دراز ساخت بعد از لمحه دست خود را باندرون آورد و فرمود اکنون بگو که در دست من چیست
آن شخص فکر زیاد بکار برد پس از آن گفت که درین ساعت در همهٔ دنیا سیر نمودم و همه چیز را بسر جای
خود دیدم مگر در جزیره از جزائر هند در آشیانهٔ فلان مرغ یک بیضه نبود حضرت دست مبارک باز نمود
و فرمود که راست گفتی اکنون بگو که از کدام عمل باین مرتبه رسیدی آن مرد عرض کرد که هر چه نفس من
خواهش میکند خلاف نفس خود کردم تا این مرتبه مرا حاصل گشت آنجناب فرمود که نفس تو کفر را خواهش
می نماید یا اسلام را آن مرد عرض کرد که نفس من کفر را خواهش میکند آنجناب فرمود که در این جا نیز خلاف
کن آن مرد عرض کرد که خلاف نفس کردم و اسلام را اختیار کردم پس آنجناب فرمود که اکنون به بین که آیا چیزی
ترا مکشوف ست یا نه پس آن شخص تامل کرد و گفت چیزی نه می بینم آن جناب فرمود راست گفتی چون تا بحال
کافر بودی بجهت ریاضاتیکه کشیدی مزدی بتو دادند اکنون که مسلمان شدی ابواب مکاشفات بر تو
مسدود شد الحال بعبادات شرعیه متعبد باش که خداتعالی بالاتر ازین مرتبه بتو کرامت و آخرت را نیز بتو عطا میکند

در تقسیم ریاضت شرعیه و صوفیه

الحاصل ریاضت شرعیه آن ست که چهل مباح صبح کند و همهٔ افعال او لله و فی الله باشد و هر کاری از اکل
و شرب و نوم و یقظه و حرکت و سکون و اقوال و افعال همه برای خدا باشد **واما** ریاضت صوفیه مانند
اینکه روز حیوانی نخورد و غذاء را تقلیل کند تا کار بجائی رسد که بیک بادام یا یک دانهٔ خرما صرف کند و
مواظبت بذکر معینی از اذکار نماید و این قسم ریاضت در شریعت ممنوع و منهی عنه میباشد چنانکه کُلُوا واشرَبُوا
ولاتُسرِفُوا برآن گواه است و ضرر وارد آوردن بر بدن برای کمی بدل ما یتحلل بنحویکه بدن و قوی ضعیف شوند
مرغوب عنه میباشد و آیه وافی هدایهٔ ولاتلقوا بایدیکم الی التهلکة برآن گواه است و اخباریکه دلالت
دارد بر اینکه هر که گوشت حیوانی نخورد تا چهل روز در زیر گوشش اذان بگوئید و ظاهر اینکه اذان گفتن
برای آن ست که شیطان براو مسلط نشود و از صدای اذان بگریزد و یا اینکه آن شخص نزدیک
بآن ست که از اسلام خارج شود پس اذان باید گفت تا از اسلام دور نشود و تفصیل این سخن اینکه چون
مشیت حضرت احدیت برآن قرار گرفت که در عالم خلق و ملک شهادت خلقی نماید و از عناصر ضعیف
البنیان ایجاد انسان فرماید آب و گل را چون باد و آتش بهم ترکیب و تربیت امزجهٔ اربعه از حرارت و برودت

و یبوست و رطوبت یوماً فیوماً مستعد میکند از برای اشراق و تصرف نفس در او پس اول نبات میشود و بعد از نبات شدن حیوان طعام میشود و در مزاج حیوانی استعدادی برای اشراق نفس در او حاصل میشود از آن پس آن حیوان غذای انسان می شود و از آن غذا مزاجی حاصل میشود که بانواع تربیت و تصفیات مبدل بمنی و نطفه میشود و در قرار مکین صلب قرار می گیرد و از اینجاست که می بینی که هر حیوانی که صادع شرع اطهر گوشت او را حلال نموده است نبات و گیاه خوارست برای اینکه سیر دو مراتب حاصل آید و مستعد از کامل برای افاضهٔ نفس حاصل گردد پس از جماد به نبات و از آنجا بحیوان و از حیوان بانسان و هر حیوانیکه درنده و گوشت خوارست او را حرام فرموده زیراکه برای او سیر در نباتیت نیست و یا اندک ست و از اینجاست که شارع مقدس گوشت خوردن را مستحب دانسته است فلذا فرمود من از دنیای شما سه چیز را اختیار کردم گوشت و زن و طیب چنانکه در بعضی از اخبارست و یا نماز چنانکه بدل طیب در اخبار دیگرست و بالجمله ترک گوشت خوردن را مرضی ندانسته است خصوصاً تا چهل روز چونکه تاثیر هر چیز در مزاج انسان تا چهل روز باقی میماند و بعد از چهل روز بالکلیه زائل میشود و در زمانیکه اثر گوشت زایل شد از مزاج انسان زائل شد حیوانی که مقدمه و مقوم نفس و مزاج انسانی ست و از انسانیت دور میشود و اشخاصیکه در یک اربعین نمی خورند را حال ایشان آن ست که خود را از حیوانیت دور نمایند شاید که راه یابند بعالم ملکوت ملکی و نفهمیده اند که از عالم انسانیت که جامع ملک حیوانی و ملکوت ملکی ست دور میشوند خاصیت انسانیت از ایشان زایل میشود هرچند که خاصیتی می بخشد و بعالم ملکوت فی الجمله میتوانند که راهی پیدا کنند لیکن کمال آن ست که در عالم انسانیت راه بملکوت تا مقرب درگاه ایزد تعالی شوند و از اینجاست که در شریعت ختم انبیاء صلوات الله علیه و سلام رهبانیت ممنوع ست بلکه باید با این عوائق و علایق راهی بخدا پیدا کرد که این افضل ست و از این ثابت ست که علمای شرع نبوی ص از این قسم ریاضت منع نموده بلکه اذکار معهوده باین کیفیات خاصه در شرع ورود نیافته بااینکه ایشان بواقع داناتر بودند و غرض پیغمبر و ائمه تکمیل ست قطعاً صنعت و بخل در تکمیل در تکلیف نفرموده اند

در بطلان ریاضت صوفیه خذلهم الله تعالی

و لذا از ائمه اطهار علیهم سلام الله الملک الجبار در مذمت و قدح و طعن و لعن و تبری صوفیان تب روزگار هزار و شش صد حدیث ع از اصدار یافته و شیخ حرعاملی در کتابی آن اخبار را جمع فرموده بلکه بطلان مذهب و مشرب ایشان اجماعی بلکه ضروری مذهب امامیه است و از جمله براهین بر اینکه ریاضات صوفیه بر طبق واقع نیست آن ست که ارباب کشف و شهود را بایکدیگر در اعتقادات و احکام عقلیه و شرعیه خلاف و شقاق و اختلاف ست پس بعضی از ارباب مکاشفه وجود را اصل میدانند و بعضی ماهیت را اصل دانسته اند و بعضی بوحدت وجود رفته اند و برخی برخلاف آن

و بعضی از ارباب مکاشفه سنی و بعضی شیعه چنانکه محی الدین عربی که از ارباب مکاشفه سنی ست و اخوند ملا صدری که او نیز از ارباب کشف و شهود ست شیعه است و ایضاً غالباً بلکه یکسر بجهت ریاضت بدن و قوی در تحلیل و ضعف و انثلام ست از ین جهت خیال های واهی سست می نماید

در مناظرهٔ مؤلف کتاب با ملا ابوطالب لواسانی جفار رحمه الله

مؤلف این کتاب در سنواتیکه در دارالسلطنهٔ اصفهان بتحصیل اشتغال داشتم و آن بعد از مراجعت از عتبات بود پس طالب آن بودم که در هر علم فی الجمله آگاهی بهم سانم و اساتید هر علم را بجستم تا اینکه طالب علم جفر شدم شیخ عزیز نامی در محلهٔ بیدآباد بود که در رمل و علم و اعداد و جفر فی الجمله آگاهی داشت لیکن هیچیک را تمام نداشت پس بعضی از اصطلاحات علوم خود را بمن گفت و مرا در جفر دلالت کرد بملا ابوطالب لواسانی که در مدرسهٔ نیم آورد از زمان شباب تا شیب سکنی داشت و در جفر از مشاهیر و مسلمین آن دیار و در غایت اشتهار و با والد ماجدم آشنائی داشته از او در خواست آن کردم که قواعد جفر خود را بمن تعلیم نماید در جواب گفت که هرگز ریاضت کشیده گفتم نه گفت تعلم این علم بی ریاضت صورت حصول نه پیوندد و در سابق ایام بکسی که ریاضت نه کشیده بود تعلیم کردم و معاتب شده گفتم که ریاضت بمزاج سازگار نیست و موجب امراض ست گفت در وقت موجلی آمده که من از جفر سوال کنم اگر جواب آمد بشما تعلیم کنم بسیار خوب و الا فلا پس در وقت موعد نزد او رفتم نوشته آورد که سوال کرده بود که بفلان کس تنگابنی جفر تعلیم کنم جواب استخراج کرده بود که بغیر اهل ریاضت هیچ کس مگو پس بمن گفت که ریاضت مرتکب شو تا ترا تعلیم کنم گفتم که مراد از ریاضت اگر شرعی ست مضایقه از آن ندارم اگر تا حال بعمل نیامد از این پس خواهم بجا آورد و اگر ریاضت صوفیه است من آنرا مشروع نمیدانم اول با من در مشروعیت آن مناظره کنید و مرا مجاب سازید از آن پس مضایقه ندارم عجب تر اینکه در همان اوقات میرزا ابراهیم نام مستوفی اصفهان نزد او مراوده مینمود و تعلم جفر از او میکرد با اینکه از اهالی دیوان و البسه و اغذیه و اطعمه و اشربه و امکنه اش غالباً از حرام بود با اینکه من از بدو تکلیف تا آن آوان در مدرسه در خدمت علماء اعیان بتحصیل اشتغال داشتم من از اهل ریاضت نبودم و میرزا ابراهیم مستوفی از اهل آن بوده و لکن حضرت قادر متعال بهمان قاعدهٔ ملا ابوطالب لواسانی را بوسایط چند بمن تعلیم فرمود و رسالهٔ در علم جفر نوشتم

در مناظرهٔ شهید ثالث با شیخ احمد احسائی

و شیخ احمد جمع میان قواعد شرع و حکمت نمود و معقول را با عتقاد خود با منقول برابر ساخت لهذا محل طعن و تکفیر شد چه در اکثر قواعد معقول تطبیق آن ظواهر شرعیه امکان نداردای شیخ احمد سرآمد اهل زمان شده و مسلم کل بود و لیکن در نزد حکما وقعی نداشته و ایشان چندان معتقد بفضیلت و معقول دانی شیخ نبودند و تستند

وازاخوند ملاعلی نوری سؤال کردند که فضیلت شیخ چگونه است گفت عامی صافی ضمیری ست و شیخ احمد در هر بلد مطاع و مجد و سلطان عصر مرحوم فتحعلیشاه را با او نهایت خصوصیت بلکه سلطان از او سؤالاتی نمود و او رسائه در اجوبهٔ آن اسوله نوشت و بهر بلدیکه وارد میشد علماء آن بلد او را نهایت احترام و با او نماز جماعت مینمودند تا در واقعهٔ آخر وارد قزوین شد و در خانهٔ مرحوم حاجی ملاعبدالوهاب اقامه نمودند و روزها در مسجد جمعه نماز میکردند و علماء قزوین همه حاضر میشدند و اقتدا مینمودند و حاجی ملاعبدالوهاب از مریدان شیخ بوده و باعتقادم قوهٔ غور در حقیقت اعتقادات شیخ نداشت پس شیخ احمد ببازدید علماء قزوین میرفت و علما همراه او بودند روزی ببازدید شهید ثالث حاجی ملامحمد تقی رفتند پس از طی تعارفات مرسومه شهید از شیخ سؤال کردند که در معاد مذهب شما و ملاصدری یکی ست شیخ گفت چنین نیست و مذهب من ورای مذهب ملاصدری ست شهید برادر کوچکش حاجی ملاعلی گفت برو در کتابخانهٔ من و شواهد ربوبیه ملاصدری در فلان موضع است او را بیاور حاجی ملاعلی چون از تلامذهٔ شیخ احمد بود مساهله و مسامحه در احضار شواهد ربوبیه نمود شهید ثالث بشیخ گفت که اکنون نزاع نه میکنم که مذهب شما و ملاصدری در معاد یکی ست لیکن شما بگوئید که مذهب شما در معاد چیست شیخ گفت که من مُعاد در مَعاد را جسم هورقلیائی میدانم و آن در همین بدن عنصری ست مانند شیشه در سنگ شهید فرمود که بدن هورقلیائی غیر بدن عنصری ست و ضروری دین اسلام ست که در روز قیامت همین بدن عنصری عود میکند نه بدن هورقلیائی شیخ گفت که مراد من همین بدن ست بالجمله هنگامهٔ مناظرهٔ در میان ایشان گرم شد پس یکی از تلامذهٔ شیخ که از اهل ترکستان بود با شهید در مقام مجادله برآمد و غرضش محاجه و مجادله بود نه استکشاف حق شهید سکوت مینمود پس از آنجا برخاستند و اجتماع مبدل بافتراق و وفاق مبدل به شقاق شد در آن روز شیخ چون به مسجد برای نماز جماعت رفت علماء کسی به همراه او نرفت و در مسجدش حضور بهم نرسانید مگر حاجی ملاعبدالوهاب پس حاجی ملاعبدالوهاب از شیخ احمد خواهش نمود که رسالهٔ در معاد و اعادهٔ بدن عنصری تالیف نمائید تا رفع شبهه شود و شیخ رساله نوشت ثمری نه بخشید و همهمهٔ تکفیر شیخ در قزوین شیوع یافت و آن رساله در اجوبة المسائل شیخ جمع شده و در دار الطباعه منطبع گردیده چون هنگامهٔ تکفیر شیخ گرم شد و شیخ مرد معروف مسلمی بود حاکم شهر شاهزاده رکن الدوله علی نقی میرزا بود بجهت رفع بدنامی خود که در قزوین چنین هنگامه شده و البته خوش آیند پادشاه نخواهد بود لهذا خواست که شقاق را بوفاق مبدل سازد پس علماء را در شبی از شبها ضیافت نمود و شهید و شیخ را نیز دعوت کرد در زمان حضور مجلس شیخ احمد مصدر بود بعد از و شهید نشست اما میان خود و شیخ فاصله قرار داد چون خوان ترتیب دادند برای شهید و شیخ یکخوان گذاشتند شهید در آن خوان شریک نشد و آن خوان که پس از او گذاشتند شروع

بعدا خوردن نمود و در هنگام شستن دست برظرف صورت گذاشت که محاذات با شیخ داشت پس از صرف غذا شاهزاده که مضیف بود عنوان سخن آغاز و در باب انجام سازو باز اهتمام تمام فرمود که جناب شیخ سرآمد علماء عرب و عجم و لازم الاکرام و شهید نیز باید در احترام ایشان کوتاهی جائز ندارد و سخن مفسدین که در میان این دو عالم افساد و شجرهٔ عناد گشته اند قلع و قمع و دفع و رفع باید نمود شهید در جواب گفت که در میان کفر و ایمان اصلاح و آشتی نیست و شیخ را در معاد مذهبی ست که خلاف ضروری دین اسلام ست و منکر ضروری کافر ست شاهزاده هرچند الحاح در انجاح امر صلاح نمود از اصلاح جز سلاح حاصلی پدید نیامد و آن مجلس منقضی شد و شهید در تکفیر شیخ تاکید و تشدید بحدیکه روزی مؤلف در کتابخانهٔ او حاضر بودم۔

در افساد شهید وصایت شخصی را که شیخی بود

شخصی مدعی وصایت از شخصی و وراث منکر بودند و مینمودند که این شخص شیخی است شهید حکم بر فساد وصیت و وصایت نمود و روی بمن آورد و فرمود که این طائفه با فلاسفه موافقت نموده اند در این قاعده که الفاعل الواحد لایصدر عنه الا الواحد و دارای این عقیده کافر ست و من سکوت داشتم الحاصل تکفیر شهید در غایت اشتهار و شهرهٔ هر دیار شد شیخ دیگر در قزوین مکث نه کرد و از آنجا بعراق عرب رفت و بجانب مکه عزم نمود چون به بصره رسید وفات یافت و ارشد تلامذهٔ شیخ آقا سید ابوالحسن بن سید محمد حسین تنکابنی بوده که خال مفضال مؤلف این کتاب است و رسالهٔ در علم نوشته و بنظر شیخ رسانیده و شیخ شرحی بر آن نوشته پس از آقا سید ابوالحسن سید کاظم رشتی الاصل ساکن کربلا از ارشد شاگردان شیخ احمد شده چون خبر تکفیر شیخ انتشار یافت و شیخ نیز وفات یافت در آن زمان مرحوم آقا سید مهدی خلف باشرف آقا سید علی صاحب ریاض از شدت تقوی و جربزه فتوی نه میگفت پس مردم از او درخواست این نمودند که شیخ را شهید ثالث تکفیر کرده و اکنون تکلیف ما با تابعین شیخ چیست

در مناظرهٔ سید کاظم با شریف العلماء در محضر آقا سید مهدی

آقا سید مهدی مجلسی ترتیب داد و شریف العلماء و حاجی ملا محمد جعفر استرآبادی و حاجی سید کاظم را احضار نمود ایشان با سید کاظم مناظره نمودند و مواضعی چند از کتاب شیخ را گرفته که ظاهر این عبائر کفر ست سید کاظم اذعان نمود که ظواهر این عبائر کفر ست لیکن شیخ ظواهر این عبائر را اراده نه کرده بلکه این کلمات را تاویلی ست که آن تاویل مراد شیخ ست ایشان گفتند که ما مامور بتاویل نیستیم مگر در آیات قرآن و کلمات حضرت سبحان و اخبار پیغمبر و آل اطهار الف التحیة والثناء والا هر کافری که بکلمهٔ کفری تکلم کند لامحاله تاویلی در آن راه دارد پس بسید کاظم گفتند که تو بنویس که ظاهر این عبائر کفر ست سید کاظم نوشت که ظاهر این عبائر کفر ست و آنرا بمهر خود ممهور نمود پس آقا سید مهدی اگرچه فتوی نه میگفت لیکن بشهادت این دو عادل که

شریف العلماء و حاجی ملا محمد جعفر استرآبادی حکم به تکفیر شیخ و تابعین او نموده‌اند

در مکفرین شیخ احمد

و از آن پس بمسجد رفته و مردم را موعظه نمود که درین عصر کرکانی چند بلباس میش در آمده و دین مردم را فاسد و کاسد ساخته‌اند و ایشان شیخ احمد احسائی و متابعان او هستند و ایشان کافرند پس تکفیر ایشان شیوع یافت و فقهائیکه شیخ و تابعان او را تکفیر کردند اول ایشان حاجی ملا محمد تقی قزوینی دوم آقا سید مهدی و حاجی ملا محمد جعفر استرآبادی و اخوند ملا آقای دربندی و شریف العلماء و آقا سید ابراهیم استاد حقیر و شیخ محمد حسین صاحب فصول و شیخ محمد حسن نجفی صاحب جواهر بلکه اکثری از فقهاء عصر ایشان تکفیر نموده‌اند و خلاف شیخ در مسائلی که موجب تکفیر او گشت چند مسئله است. مسئلهٔ اولی معاد است شیخ معاد را بجسم هورقلیا میداند و تحقیق کلام اینکه حکماء اشراق بعالم مثال قایلند و آنرا از مکاشفهٔ خویش ثابت نموده‌اند و آن را اسامی چندست عالم مثال و عالم اشباح و عالم اظله و کوه قاف و اقلیم ثامن و شهر جابلقا و جابلصا و در بعضی از عبائر بجا بر صاد براء مهمله بدل لام تعبیر شده و هورقلیا و لفظ هورقلیا بضم ها و فتح واو و سکون راء و کسر قاف و سکون لام است و بعضی هورقلیاء بضم ها و سکون واو خوانده‌اند و این غلط مشهور است و این فقیر مؤلف کتاب در سالیکه بسفر خراسان میرفتم چون بسبزوار رسیدم مسائلی چند از کلام حکمت و تفسیر در رساله جمع نمودم و آنها اشکالات عویصه بوده و خدمت حاجی ملا هادی سبزواری دادم که از معاریف حکمای زمان و از تلامذهٔ اخوند ملا علی نوری بوده و نود و پنجسال از عمر او میگذشت و صاحب کرامات بوده و او را نسبت باکسیر میدادند و از هدایای اهل زمان و از کسی چیزی قبول ننموده و بجائی بدیدن و بازدیدن نرفته و بقدر قوت خود و عیال خود بنحو وسط زیاده نداشته با این حال هر هفته مال جزیل بفقراء انفاق می نمود لهذا او را نسبت باکسیر میدادند و اهل آن بلد کرامات بسیار از او نقل مینمودند چون رسالهٔ اسولهٔ مرا نبزد او فرستادم نگاه کرده گفت اولاً فلان کس خود جامع است و قادر بر رد این شبهات است و ثانیاً بجهت کثرت سن مرا قدرت بر فکر و تحریر جواب این مسائل نیست و ثالثاً روزها را بتدریس اشتغال دارم نوشتن اجوبهٔ آنها موجب تعطیل در درس است و رابعاً این مسائل در غایت اشکال است و فلان کس باین تعجیل میرود و مسافر است و باین تعجیل این مسائل را بتفصیل نتوان انجام داد بعد از اینکه مراجعت از آن سفر کردم میرزا محمد حسین مجتهد ساروی و جناب حاجی ملا محمد اشرفی از کیفیت سؤال و جواب من و حاجی ملا هادی اطلاع یافتند که او ترسید که اگر آن مسائل را جواب بنویسد شما خواهید او را تکفیر کرد چه او نیز با ملا صدری هم مذهب و در فساد عقیده با او شریک است من گفتم که اگر امروز پادریان و کشیشان ادیان باطله در مذهب اسلام شبهات نمایند بجز حاجی ملا هادی و ملا آقای دربندی کسی را دارید که دامن همت بر کمر زند و رد شبهات ایشان را نماید و دین

اسلام را مستحکم دارد تا شما اصل برائت و استصحاب جاری دارید ایشان تصدیق و تحسین کردند مجملاً بعد از اینکه بدیدن حاجی ملا هادی رفتم سؤالاتی از من کردند و استفسار از احوال علماء و حکماء نمودند و چون اخوند ملا آقا حکیم قزوینی از تلامذهٔ اخوند ملا علی نوری بوده اما از تلامذهٔ دورهٔ اول بوده و حاجی ملا هادی از تلامذهٔ دورهٔ وسط بوده و حاجی ملا آقا را ندیده بود از من سؤال کرد که اخوند ملا آقا فضیلتش بچه پایه است گفتم بسیار فاضل و در معقول گوی سبق از همگنان ربوده است حاجی گفت من او را ندیده‌ام و مرا هم همین اعتقاد بود که او فاضل است لیکن شنیدم که شرح زیارت شیخ احمد را درس میگفت بدین سبب فتوری در اعتقادم دست بهم داد چه شیخ احمد را آن پایه و مایه نیست که کتاب او را شخص فاضل تدریس کند من گفتم که شما هرگز شرح تصریف اخوند ملا سعد را تدریس نکرده نمودید گفت چرا گفتم که این دلالت ندارد که ملا سعد باید از شما افضل باشد و حال اینکه چنین نیست بلکه مردم از اخوند ملا آقا خواهش کردند که شرح زیارت شیخ را تدریس کند ایشان هم اجابت کردند پس از من سؤال کرد که سبب تکفیر شیخ احمد چه بود گفتم مکفرین را سخن بر این بود که در معاد مذهب او با مذهب ملا صدری یکی است حاجی گفت که ملا صدری را هم مگر تکفیر کرده‌اند گفتم تکفیر او که از قدیم الایام در السنهٔ علماء اعلام جاری بوده گفت که ملا صدری قایل بمعاد جسمانی است گفتم بلی او در شواهد ربوبیه گفته الحق ان المعاد فی المعاد هو الجسم العنصری لیکن از آن پس در مقام تفصیل عنصری باقی نگذاشته علاوه در کتاب شرح اصول کافی و در تفسیر سورهٔ بقره و در اسفار بانقطاع عذاب قایل است و قایل بخلود نیست و میگوید که فرعون مات مومناً موحداً و بوحدت وجود قایل است و احد و غیر ذلک من الهفوات والترهات و در دل خیال کردم گفتم که این مرد در میان سبزوار نشسته گویا بانگ خروس نشنیده و ندیده‌اند که ملا صدری را تکفیر کرده‌اند الحاصل حاجی از من سؤال کرد که شیخ احمد را چرا تکفیر کرده‌اند گفتم برای اینکه بجسم هورقلیا قایل است و من واو را فتحه دادم حاجی گفت که هورقلیا بسکون واو است من گفتم که من از یکی از فضلاء تلامذهٔ اخوند ملا علی نوری شنیدم که اخوند ملا علی نوری میگفت که هورقلیا بسکون واو غلط مشهور است و صحیح هورقلیا بفتح واو است حاجی گفت باید ببرهان قاطع رجوع نمود من گفتم که برهان قاطع در لغت فرس است و اخوند ملا علی نوری میگفتند که هورقلیا یونانی است بمعنی عالم آخر پس حاجی از تالیفات من سؤال کرد و من برخی از تالیفات خود را بیان کردم پس گفت که من پسری کوچک دارم که علم اصول میخواند شما منظومهٔ اصول خود را برای او فرستاده باشید مجملاً عالم مثال در تحت فلک قمر است و آنها اجسام باشند خالی از ماده و هر جسم صاحب ماده را ی خود نیست و اعتقاد ما آنکه روح بعد از مفارقت از این بدن بعالم مثالی میرود و در آنجا صبح و شام است بدلیل یأتی رزقهم فیها بکرة و عشیاً و حضرت صادق علیه السلام از همین آیه استدلال بر عالم برزخ نموده‌اند و ما را اعتقاد اینکه روح بعد از

مفارقت از بدن بعالم مثال در بدن مثالی درآید و اگر از اهل نجات ست متنعّم و اگر از اهل عذاب ست متألّم بعالم آخرت رود و در آنجا با بدان عنصریه محشور شوند و معلوم ست که بدن عنصری باید استعداد بقاء ابدی پیدا کند و روح نیز باید مستعد شود از برای بقاء ابدی پس باید برزخی باشد که یکجا مانند این نشاء فاسدهٔ فانیهٔ کاسده نباشند و یک جا مانند آن نشاء اخرویه باقیه نباشد بلکه میانه و بین بین باشد تا طفره لازم نیاید و آن عبارت ست از برزخ و عالم مثال۔

در حضور امیر المؤمنینؑ در سر هر محتضری

و از اینجاست که میگوئیم اینکه امیر المؤمنینؑ در وقت احتضار در سر هر محتضری میآید چه مؤمن و چه منافق و شعر بلاغت بنیان فصاحت ارکان دیوان بر آن گواه ؎ یا حار همدان من میت یرنی من مومن او منافق قبلا یعرفنی طرفه و اعرفه نبعته و اسمه و ما فعلا و انت عند الصراط معترضی فلا تخف عثرة و لا زللا اقول للنار حین توقف للعرض ذریه لا تقربی الرجلا ذریه لا تقربیه ان له حبلا بحبل النبی متصلا اسقیه من بارد علی ظماء تخاله فی الحلاوة العسلا قول علی لحارث عجب کم ثم اعجوبة له حملا و علم الهدی سیّد مرتضی رضی اللّٰه عنه بقاعدهٔ اینکه یک جسم در یک زمان در امکنهٔ متعدده نمیتواند متمکن شود گفته که مراد از حضور علیؑ دیدن محتضر ست ثمرات اعمال آنجناب نه نفس آن حضرت را و ما میگوئیم که هر محتضری نفس آن جناب را می بیند مانند دیدن هر کسی خورشید تابان را پس خورشید در یک مکان هست و همه در هر بلدی او را می بینند باشعه و انوار و یا میگوئیم که هر کس آن جناب را می بیند به بدن مثالی چون نفوس قدسیه قاهره را قوت و قدرت و کلیة و احاطه است که یک نفس میتواند تصرف در ابدان متعدده نماید مانند نفوس انبیا و اولیاء و نحو ایشان و باین وجه محمول ست بودن جناب امیر المؤمنین در یک شب در هفتاد مکان بضیافت و میهمانی و حاضر شدن آنجنابؑ در سر هر محتضری و دیدن موسیٰؑ بعد از بیهوش شدن در هنگام تجلی نور الٰهی که فی الحقیقت نور کردبین بود که از خلصاء شیعیان امیر المؤمنینؑ میباشند از گروه ملائکه که هفتاد هزار موسی در بالای هفتاد هزار کوه ایستاده همه لباس پشم در بر و عمامهٔ پشم بر سر و عصا بدست و همه رب ارنی گویانند پس موسیؑ از جبرئیل سوال نمود که بجز من آیا موسیٰؑ دیگری هست و اینها کیانند جبرئیل گفت اینها ابدان مثالیه توانند و بدین محمول ست آنچه ابن جمهور در کتاب مجلی روایت داشته که چون در جنگ جمل طلحه در میدان افتاده و با او اندک رمقی بود از او سوال کردند که قاتل تو کیست گفت علیؑ گفتند که علیؑ در فلان مکان ایستاده و او ترا نه کشته طلحه در جواب گفت که مرا علیؑ کشته و همهٔ مقتولین را علیؑ کشته آیا نمی بینی که علیؑ گاهی در هواء ست و گاهی در پشت سر و گاهی در پیش رو و گاهی از طرف راست و گاهی در چپ جنگ مینماید بلی در آن وقت نظر بآیهٔ فبصرک الیوم حدید پرده از پیش چشم طلحه برداشته و ابدان مثالیه امیر المؤمنینؑ را دیده و عالم مثال مدلول علیه اخبار وارده از آن ست چنانکه در دعاء یا من اظهر الجمیل و ستر القبیح الخ

و دال بر آن ست چه هر چه از آدمی در عالم شهاده صادر میشود همان عمل از بدن مثالی او حادث میشود پس اگر خیرست همه ابدان مثالیه بر آن مطلع میشوند و اگر شر باشد خدایتعالی از کرم بی منتهی پرده بر روی آن صورت مثالی میاندازد که سایر ابدان مثالیه آن فعل قبیح و معصیت را مشاهده نکنند و آن شخص خجل نماند و شیخ بهائی رحمه بهائیه در کتاب اربعین همین حدیث را ذکر نموده و توضیح عالم مثال کرده و در کتاب اصول کافی که از کتب اربعهٔ معتبرهٔ شیعه است تقریباً بیست حدیث روایت کرده در باب عالم مثال۔

در مذهب شیخ احمدؒ در جسم معاد

و بالجمله شیخ احمدؒ را عقیده آن ست که جسم انسان مرکب ست از اجزائی که از هر یک از افلاک تسعه جزئی اخذ شده و همچنین از عناصر اربعه نیز از هر یک جزئی برداشته اند و مرکب نموده اند و چون روح از بدن مفارقت کند اجزاء عنصری هر یک بمرکز خود در روند و از آنها چیزی نماند و آنچه باقی ماند همان اجزاء فلکیه است و همان در محشر محشور ست و بهمین وجه نقضی از شبههٔ اکل و ماکول جسته که ماکول اجزاء عنصریه ست و آنها عود نمیکند آنچه عود مینماید اجزاء فلکیه ست و آنها جزء بدن اکل نخواهند شد و متکلمین در حل شبههٔ اکل و ماکول مانند علامه حلی اعلی اللّٰه مقامه و استادش محقق طوسی در تجرید باجزاء اصلیه رفته اند که آن ماده منویت نطفه و زائد و کم نمیشود و جزء بدن اکل نمیشود و آن اجزاء اصلیه عود میکند و آنچه جزء بدن اکل ست اجزاء فضلیه است نه اصلیه و شکی نیست که ظاهر این تحقیق که شیخ کرده خلاف ضرورت دین اسلام ست بلکه ضروریست که اجزاء عنصریه عود میکند

در معراج جناب ختمی مآب صلی اللّٰه علیه وسلم بقاعدهٔ شیخ احمدؒ

و شیخ احمدؒ در معراج نیز بهمین سبک مشی کرده میگوید که در زمان عروج عارج معارج نبوت حضرت ختمی مرتبت صلی اللّٰه علیه و آله و سلم بمعراج جزء خاکی و آبی را بر زمین انداخت و جزء هوائی را در کرهٔ هوا انداخت و جزء ناری را در کرهٔ نار گذاشت و یا با همان اجزاء که از افلاک تسعه ماخوذ بود بافلاک رفت فلذا خرق و التیام لازم نیامد و عبارت این ست فلما وصل الی کرة الهواء فالقی فیها ما هو منها و هکذا و جمیع کرات عناصر همین سخن را گفته و این خلاف ضروری دین اسلام ست چه اعتقاد ما آن ست که جناب ختمی مآب الف التحیة و الثناء بهمین بدن عنصری باسما رفت با همان لباس که در بر داشت و دامن او بابریق برخورد و آب ابریق شروع بریختن نمود و آنجناب صلعم بمعراج رفت و سیر نمود و مراجعت فرمود و هنوز آب ابریق تماماً ریخته نشده بود بلکه با نعلین پای مبارک بمعراج رفت و خواست که بجهت رعایت ادب نعلین مبارک را کنده باشد خدایتعالی فرمود که بالنعلین بعرش بیا تا عرش ما از نعلین تو زینت یابد پس با همه اجزاء عنصریه و لباس و نعلین اتفاق افتاد و اما خرق و التیام پس براهین حکماء در این باب مختص بفلک نهم ست نه سائر افلاک علاوه میگوئیم که جسم رسول خدا الف التحیة و الثناء الطف از جسم فلکی

بوده لهذا خرق لازم نیاید چه جرم فلکی محاط و بدن اطهر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم محیط و هر محیط اشرف و الطف از محاط ست مانند اینکه اجنّه داخل خانه که درآن بسته باشد میشوند بدون اینکه خرق و التیامی در دیوارها پدید آید علاوه براهین امتناع خرق و التیام از خلل خالی نیست و این مسئلهٔ دوم از مسائل خلافیه میان شیخ احمد و فقهاست مسئلهٔ سوم آنست که شیخ احمد ائمه را علل اربع میداند هم صوریه و هم غائیه و هم مادیه و هم فاعلیه و این خلاف ضروری مذهب ما میه اگرچه شیخ میگوید که ائمه فاعلند باذن خدا تعالی مانند وکیل و موکل و مقام ائمه را مقام مشیت میداند و هو الاقوی چه نظر باخبار مقام امام که مقام مشیت و فعل ست و میگوید که خلق کردن خدا عالم را و خلق کردن امام عالم را مانند این آیه خواهد بود ـ فَوَیْلٌ لِّلَّذِیْنَ یَکْتُبُوْنَ الْکِتٰبَ بِاَیْدِیْهِمْ ـ و ائمه ید الله میباشند که چرا استبعاد در خالقیت ائمه مینمایند و حال اینکه ـ تَبَارَکَ اللّٰهُ اَحْسَنُ الْخَالِقِیْنَ ـ گواه برآنست که بجز خدا خالق دیگر هست و قول خدا تعالی در باب حضرت عیسیٰ روح الله ـ وَاِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّیْنِ کَهَیْئَةِ الطَّیْرِ ـ شاهد این معنیٰ ست و قول امیرالمؤمنین انا خالق الارض و السموات دلیل براین مطلب ست و اینکه اگر خداوند تعالی کسی را خلق کند که او آسمان و زمین را باذن او خلق کند و قدرت برآن داشته باشد این را خلل در لطف و اول بر کمال قدرت خداوند تعالی میدانند و مردم بیشتر از عوام باین معنی مینمایند و همین تقریر را این فقیر مؤلف کتاب از حاجی سید کاظم شفاها شنیدم چون مدتی به مجلس درس او حاضر میشدم و این کلمات و استدلالات اوهن من بیت العنکبوت ست اما اجمالاً پس اخبار بسیار از ائمه اطهار علیهم صلوة الله الملک الجبّار ورود یافت که نسبت خلق و رزق را بائمه دادن موجب کفر و ضلالت ست و ائمه ازان منع فرموده اند و این گروه را مفوضهٔ خلقیّه مینامند و ایشان قائلند باینکه خداوند عالم تفویض نمود خلق و رزق را بامام و حضرت صاحب الامر روحی فداه و عجل الله فرجه در توقیعی نوشته که هرکه یکی از من و آباء من چنین نسبت دهد من و پدرانم ازاو بیزاریم و عبارت آنجناب این ست فَاَنَا و آبائی مِنْهُ براءٌ و علامهٔ مجلسی نیز مانند همه علماء این طائفه را تکفیر نموده اند و حقیقة هم این طائفه کافرند لیکن شیخ احمد را سخن این ست که من قائل بتفویض نیستم بلکه میگویم خداوند خلق کرده است و ائمه بمنزلهٔ ید میباشند و ظاهر اینکه این سخن محض تغییر عبارت باشد و اخبار عموم دارد این معنیٰ و معنیٰ اول را و اگر اخبار هم برخلاف آن ورود یافته باشد مطروح ست علاوه اخبار احاد ست و برفرض متواتر بودن نیز با ضروری مذهب معارضه نمیتواند نمود ـ

در جواب از مشیّت و تحقیق آن

و اما تفصیلاً پس اولاً گفته مقام امام ع مقام مشیت ست میگوئیم راست ست مقام امام ع مقام مشیت ست و لیکن معنی این سخن آنست که امام مظهر مشیّت ست و مشیّت خدائی با امام ظهور پیدا می کند باین نحو که هرچه امام خواست خدا آنرا می خواهد و هرچه را که امام نخواست خدا آنرا نمی خواهد و هرچه خدا نخواهد امام نیز اورا

نمیخواهد نه اینکه امام حقیقت مشیت خدا باشد و این مانند ید ست که امام ید الله هست یعنی مظهر قدرت خداست نه اینکه نفس قدرت باشد پس مراد مظهر و محل ست چنانکه در بعضی از زیارات ورود یافته السلام علی محال مشیت الله پس مشیت الله نیز مانند ید الله و جنب الله و عین الله و اذن الله و نفس الله و نحو اینهاست پس ازاینجا لازم نیاید که امام خالق آسمان و زمین باشد ـ

در جواب یَکْتُبُوْنَ الْکِتٰبَ

و ثانیاً در باب یَکْتُبُوْنَ الْکِتٰبَ بِاَیْدِیْهِمْ ـ میگوئیم که کتاب کتاب ید ست و این راست ست اما گفتیم در سابق که ید مظهر ست نه اینکه حقیقةً امام ید خدا باشد تا خلقت عالم بید شود و موجب صحت انتساب فعل بید باشد علاوه برفرض اینکه امام حقیقةً ید باشد نظر بقانون لغت و محاورات عرفیه نسبت فعل را بید نتوانند داد و نمیتوان گفت الید کاتب بلکه کاتب همان انسان ذوالید ست نه ید بلکه ید بمنزلهٔ آلت ست مگر اینکه اسناد مجازی باشد و مجاز هم مجاز عقلی باشد از بابت اسناد بآلت که آن اسناد بغیر ما هو له محسوب میشود و ظاهر ست که این معنی چه صورت دارد و البته این معنی مراد شیخ نیست و ثالثاً در باب احسن الخالقین که شیخ متمسک جسته از بابت مجاز ست چنانکه در اخبار هست ملکین خالقین در تولید نطفه در رحم تعبیر شده و این مجاز لغوی ست شکی نیست که خالقین متعدده برفرض تحقق آن لازم ندارد که ائمه خالق باشند و این نه دلالت مطابقه هست و نه تضمن و نه التزام و این از اوضح واضحات ست و رابعاً در باب ـ اذ تخلق من الطین کهیئة الطیر ـ میگوئیم که این هم مانند احسن الخالقین دال بر مدعی نیست چه اولاً عیسیٰ ع خالق ست مجازاً و ثانیاً عیسیٰ ع مرغی را خلق کند دلالت ندارد که امیرالمؤمنین نیز باید آسمان و زمین را خلق کند علاوه خداوند فرموده ـ کهیئة الطیر ـ پس معلوم ست که حقیقةً خلق طیر نکرده و خامساً در باب انا خالق السموات والارض میگوئیم که این خبر مجعول و کذب محض و افترا ست و این خبر در خطبة البیان مجعول علی و هدارا ست که از موضوعات ست و شیخ رجب برسی صوفی نیز آنرا در کتب خود نقل کرده و الا پس علماء عالی مقدار و مشهورین اعصار از علماء اخیار و فضلاء ابرار و نقاد اخبار ائمهٔ اطهار مانند غواص اخبار علامهٔ مجلسی اعلی الله مقامه مجالس الرضا و الرضوان صاحب کتاب بحارالانوار و سید رضی جامع خطب حیدر کرار صاحب نهج البلاغة و ثقة الاسلام شیخ کلینی نامدار و احزاب ایشان این خبر را نقل نکرده اند و در هیچ کتاب معتبری آنرا ندیدیم و نشنیدیم بلکه بعضی از افاضل اکامل حکم بوضع تصریح بر کذب آن فرموده اند علاوه هریک روایت با درایت چنانکه ارباب هدایت فرموده اند بهتر ست از هزار روایت بی درایت آخر عقل هم یار خوشی ست چگونه امیرالمؤمنین ع که مردم اورا خلیفهٔ چهارم هم نمیدانستند مگر بعضی چگونه بر منبر میآید و میگوید انا خالق السموات والارض بلکه جرأت آن نداشت که ادعا کند که من خلیفهٔ بلافصل پیغمبرم صلی الله علیه و آله و سلم ع

در محاجهٔ حاجی محمد کریم خان و شیخ عبدالرحیم بروجردی

و در این مقام مناسب ست که محاجهٔ حاجی محمد کریم خان قاجار با شیخ عبدالرحیم بروجردی مذکور شود ـ حاجی محمد

کریم خان از تلامذهٔ سید کاظم و مؤسس رکن رابع ست و شیخ عبدالرحیم فقیه و از تلامذهٔ شیخ موسی و شیخ علی محقق ثالث بوده زمانی حاجی مزبور بدار الخلافه آمد علما، ترک دیدن و بازدید او نمودند پس روزی در منزل معتمد الدوله عباس قلی خان جوانشیر امیر دیوان شیخ رفته بود بدیدن ایشان و عباس قلی خان نیز بافهم بوده و مؤلف کتاب را هم با او مناظره است مجملاً حاجی مزبور نیز در همان مجلس بدیدن عباس قلی خان حضور یافت پس از محاورات و مکالمات چند حاجی بشیخ گفت که ما وارد دار الخلافه شدیم علما تماماً را هم خبر نمودند و با ما مراوده ننمودند گویا بجهت آن باشد که ما را ضال و مضل میدانند شیخ کلامی گفت که حاصلش اینکه ضال بودن را نمیدانم اما در مضل بودن شما خلافی نیست زیرا که شما در کتاب خود که مرشد العوام ست نوشته و مکرر بر بالای منابر گفته اید که علماء این عصر کلمات و مطالب ما را نمی فهمند و بدین سبب ما را تکفیر مینمایند و شکی نیست که کلمات و اخباری که علماء عصر باید طولاً مهارت در علم و دقت بر فهم و ادراک آنها نداشته باشند چنین کلمات و چنین اعتقادات را در میان کتاب فارسی نوشتن و آنرا چاپ کردن و بدست عوام کالانعام دادن و بر بالای منابر در محضر اکابر و اصاغر و عوام و خواص اظهار آنها را حل نمودن البته اضلال و موجب گمراهی خلایق و بندگان خداست مکرر از ائمه اخبار رسیده که کلم الناس علی قدر عقولهم و عقل نیز بر مضمون خبر مشحون گواه صدق و شاهد عدل ست و ایضاً ائمه فرموده اند ما کل ما یعلم یقال و لا کلما یقال حان وقته حاجی مزبور گفت که امیر المؤمنین خود بالای منبر فرموده انا خالق السموات و الارض با اینکه عوام و خواص نشسته بودند پس آن هم اضلال خواهد بود شیخ فرمود که شما چرا باید اعتقاد بچنین خبر نمائید در آن عهد بعضی علی را کافر میدانستند مانند اهل شام و بعضی او را خلیفهٔ چهارم میدانستند و نادری او را خلیفهٔ بلا فصل پیغمبر ص میدانستند در چنین عصری چگونه می شود که علی ع بالای منبر برآید و بگوید که من خالق آسمان و زمین میباشم مردم خلیفه بودن او و پیغمبر را قبول نداشتند چگونه معتقد بخالقیت او میشدند و اگر چنین سخنی از او میشنیدند همه آنحضرت را میکشتند پس حاجی مزبور ساکت شد

در مناظرهٔ مؤلف کتاب با عباسقلیخان

و اما مناظرهٔ من با معتمد الدوله عباس قلی خان جوانشیر پس چون خالی از لطافت نبود ذکر میکرد در بیانش اینکه روزی در مجلس اعتماد الدوله صدر اعظم میرزا آقاخان حضور داشتم با نواب معتمد الدوله نائب الایاله شاهزادهٔ فرهاد میرزا و شاهزادهٔ ایلخانی ابو الملوک کیومرث میرزا و جماعتی از اعیان که عباس قلی خان این دو شاهزاده نیز فطانت و از علم بهره داشتند صحبت از نجوم در آمد و من بنحو ظواهر شرعیه حقه حقیقیه در مقام تکذیب علم نجوم بر آمدم از اخبار و آیات مذکور داشتم عباس قلی خان گفت تأثیر نجوم ظاهرست و مشاهد انرا انکار نتوان گفتم چنین نیست که کواکب خود موثر باشند در عالم کون و فساد بلکه خداوند عادت را بر آن جاری ساخته که در حین نظر کذائی میان دو کوکب مثلاً اینکه فلان تأثیر را در عالم کون و فساد خلق نماید لذا شهید اول در کتاب

قواعد خود فرموده که هر که اعتقاد کند که کواکب مدبر این عالمند پس آن شخص در نزد ما کافرست و بلفظ عندنا تعبیر فرموده یعنی کفر چنین شخص اجماعی فرقهٔ شیعه است پس شروع در اخبار نمودم تا کلام من منجر بشعر دیوان شد و این بیت را خواندم ؎

خَوَّفَنِي مُنَجِّمٌ اَخُو خَبَل   تَرَاجُعَ الْمِرِّيخِ فِي بَيْتِ حَمَل
فَقُلْتُ دَعْنِي مِنْ اَكَاذِيبِ الْحِيَل   اَلْمُشْتَرِي عِنْدِي سَوَاءٌ وَزُحَل
عَوَّنِي بِخَالِقِي وَرَازِقِي عَزَّ وَجَلّ

عباس قلی خان گفت که حمل نیست بلکه الحمل میباشد من انکار این سخن کردم دو سه نفر ملائیکه عاری از علم بودند حضور داشتند و آنها تصدیق خصم نمودند من گفتم که در دیوان بلاغت نشان از نسخ صحیحه بهمین نهج ست که من قرأت کردم ایشان نهایت انکار کردند آخر الامر من تغییر کردم و گفتم که در اشعار در نزد اختلاف میزانی داریم و آن علم عروض ست چون بآن علم عروض رجوع کردیم دیدیم که این شعر از بحر تقارب ست و بحر تقارب باید شش مستفعل تمام بشود و هر مصرع آن بسه مستفعل که هیجده باشد که مجموع بیت بسی و شش حرف تمام بشود چنانکه الفیه ابن مالک چنین ست و چون این بیت را بعلم عروض تقطیع کنیم و حمل را بدون الف و لام بگیریم مصراع آن هیجده حرف میشود و مجموع بیت بسی و شش حرف میشود و با الف و لام زیادتر میشود پس باید بدون الف و لام باشد پس خصم ساکت شد مجملاً ائمه را علل اربع دانستن خلاف اخبار ماثوره از ائمه اطهارست بلی اعتقاد ما آن ست که پیغمبر و ائمه علت غائیه برای خلقت موجودات امکانیه میباشند و اخبار بسیار بر آن دلالت دارد و حدیث قدسی - لولاک لما خلقت الافلاک - گواه بر این مطلب ست و سادساً در باب اینکه خالقیت ائمه ع عالم امکان را ادل بر لطف و عموم قدرت خداست جواب اینکه این کلام یکسر واهی و از شائبهٔ صواب عاریست چه این دلیل ظنی ست و باینگونه دلائل اثبات این اصل عظیم خلاف ضروری مذهب شیعه است نتوان نمود چه این سخن منقوض بآن ست که خداتعالی خلق کند در این ساعت و در این مکان حضور جمعی از اعیان انسانی را که هزار سر داشته باشد و در هر سر هزار زبان و از هر زبانی بلغات متفرقه تسبیح و تحمید خدا کند پس این ادخل در لطف ست و بیشتر مردم از دیدن چنین انسان اعتراف و اذعان بر وجود ملک منان مینمایند پس باید چنین انسان در همین مکان در این زمان موجود باشد با اینکه موجود نشده است پس این ادله فائده برای اثبات این مطلب ندارد.

در رؤیای حاجی ملا محمد صالح پیغمبر را افضل التحیة والثناء علیهم اجمعین

و در این مقام مناسب ست اینکه ذکر شود حکایت رؤیای مرحوم حاجی ملا محمد صالح جناب پیغمبر را صلی الله علیه و تفصیل این اجمال آنکه حاجی ملا محمد صالح برغانی برادر شهید ثالث در خواب رسول خدا صلی الله والسلام را دید و از او سؤال کرد یکی اینکه حاجی مدرسه میساخت و اراده داشت که مدرس آن مدرسه را تمام زخرف و نقاشی و طلا کاری کند در اینباب از رسول خدا الف التحیة والثناء سؤال نمود آن حضرت صلی الله علیه وسلم در جواب فرمود که نقاشی مکن و

همان سادگی خوب ست دیگر سؤال کرد که سبب چیست که علماء در ازمنهٔ سالفه صاحبان کرامات و مکاشفات و مسدود شده آنجناب الف التحیة والثناء علیه فرمود سبب آن ست که متقدمین احکام را بر دو قسم نمودند واجب و حرام پس ترک محرمات مینمودند و واجبات را بعمل می آوردند وانچه مکروهات و مباحات بود آنهارا داخل در محرمات میشمردند یعنی در مقام عمل ترک مباحات و مکروهات مینمودند و مستحبات را در مقام عمل بعمل می آوردند و داخل در واجبات میکردند و عمل میکردند و شما طبقهٔ متاخره احکام را بر پنج قسم در مقام عمل نموده اید و تارک مستحبات شدید و فاعل مکروهات و مباحات گردیده اید فلذا ابواب کرامات و مکاشفات بر شما مسدود گردیده دیگر سؤال از حال شیخ احمد کردم که منید انیم احوال او چون ست واز او بعضی از کلمات کفرانگیز صادر گشته آن جناب صلوة الله علیهم تبسم کرد و فرمود که شیخ احمد غلط میکند که این گونه سخنان میگوید و سؤالات دیگر هم نمود که حاجی مزبور ابراز آن اسوله واجوبه ننمود

در کندر خوردن شیخ احمد

و شیخ احمد عادی به خوردن کندر بوده فلذا حفظ او بمرتبهٔ بود که سرامد اهل زمان بود و متابعان او نیز کندر میخوردند و سید کاظم تلمیذ او آنقدر کندر خورده بود که دندانهایش ریخته بودند زیرا که کندر زیاد گرم ست و حدیث نیز در مدح اکل کندر بسیار وارد یافته بلکه در حدیث ست قریب باینکه هیچ پیغمبری مبعوث نشد مگر بر قائل شدن به بداء و اینکه در میراث او کندر بوده و از اینجا چنان ظاهر میشود که انبیا بخوردن کندر مداومت داشتند و در آن اوقات که مؤلف کتاب بدرس سید کاظم میرفتم۔

در وصایای شیخ احمد

سید روزی وصایای استادش شیخ احمد را نقل مینمود گفت که بمن نوشته بود باین عبارت فاما الاعصارات التی تراها فی بعدی فهیها اما پس خود تفسیر این عبارت بدین نحو کرد که اعصار دودها را گویند که از کندر برمیخیزد یعنی آن دودهائیکه می بینند که بعد از من در میان آسمان و زمین پیچیده که عالم را تاریک کرده پس برانگیزانندهٔ آن دودها منم - مؤلف گوید که این سخن بسیار راست بوده چه بعد از او زمین بر این فرقه حاجی سید کاظم گشته و چه بسیار تنازع و تشاجر فیما بین تابعین او و تابعین فقهاء پدیدار شد و در میان شاگردان سید کاظم خلیفه او حاجی محمد کریم خان قاجار شد و چه بسیار قتل و نهب و سلب بواسطهٔ او در ولایت کرمان اتفاق افتاد و یکی از تلامذهٔ او میر علی محمد شیرازی بوده که خود را باب تسمیه نمود و برای او آن قدر کشتار و قتل و نهب و سلب و خرابی بلدان اتفاق افتاد که بوصف راست نمیآید بلکه هنوز نائرهٔ آن شعله در بلاد باقی ست اعاذنا الله من شرورهم و شیخ احمد ملا صدری را کافر میدانست و میگفت عبارت ملا صدری بسیط الحقیقة کل الاشیاء باطل ست لفظاً و معنیً دراین مقام سخنان بسیار گفته است و بدین سبب او را کافر دانسته و تفصیل در مقالهٔ طرفین

دراین مقام خارج از عنوان ماست و برای این مسئله عرض عریض و عمق طویل ست و همچنین ملا صدری در تفسیر و غیر آن از تالیفات خود گفته که محی الدین عربی گفته که فرعون مات مومناً موحداً از آن پس ملا صدری گفته که و هذا کلام یشم منه رائحة التحقیق والانصاف اینکه سخن کفرست چه فرعون بضرورت دین کافر مرده و نص قرآن بر آن دال ست و شیخ احمد ملا محسن را نیز تکفیر کرده بواسطهٔ مسئلهٔ علم و کتاب قرة العین ملا محسن را شرح نوشته و کلمات او را رد کرده و حاجی ملا هادی سبزواری کتابی نوشته و در آنجا ایرادات شیخ را جواب داده و انتصاری از ملا محسن فیض کرده و انصاف اینکه ملا محسن از شاگردان ملا صدری و داماد او بوده و ظاهر اینکه بعقاید ملا صدری معتقد بوده و شیخ در بعضی از کلماتش میگوید قال المسیئ ما سانی تبعاً للامامة ممیت الدین العربی و مرادش از مسیئ ملا محسن ست و مراد از ممیت الدین محی الدین و فی الحقیقة اگر محی الدین کافر باشد پس هیچ صوفی و کافری را حکم بر تکفیرش نمیتوان نمود چه او خود را خاتم ولایت مطلقه میداند و میگوید که در خواب دیدم که قصری ست از خشت طلا و نقره و او ناتمام بود و یک خشت آن باقی بود و من در اتمام آن کوشیدم و آن یک خشت را گذاشتم پس آن قصر تمام شد پس بیدار شدم و تعبیر بآن کردم که ولایت مطلقه بمن اختتام و تمام و انجام یافت و ایضاً محی الدین گوید که در معراج علی را پست تر از خلفاء ثلثة دیدم و در اول کتاب فتوحات مکیه می گوید سبحان من اظهر الاشیاء و هو عینها و چون این کتاب بنظر علاء الدوله سمنانی رسید او هم یکی از مشاهیر عرفاء بود در حاشیهٔ این کتاب به همین مقام نوشته که شیخنا اگر کسی ترا نسبت بفضله تو دهد و بگوید شیخ همان فضلهٔ خود میباشد البته راضی نخواهی بود پس چگونه راضی میشوی که حضرت واجب الوجود را نسبت به فضلهٔ خود دهی و عجب اینکه قاضی نور الله شوشتری در کتاب مجالس همین عبارت را از کتاب فتوحات نقل کرده و از آن پس در مقام توجیه آن برآمده و گفته که شاید و هو عینها باشد بتشدید یاء مثناة تحتانیه و شاید هو غیبها باشد بغین معجمه و تشدید یاء مثناه تحتانیه و فتح باء موحده و نساخ تصحیف آن نموده باشند انتهی کلام القاضی و این توجیه مالا یرضی به صاحبه میباشد و عجب تر از اینکه شیخ بهائی زید بهائه در کتاب کشکول و اربعین و غیر آنها محی الدین را به تعظیم اسم برده باین عبارت قال العارف الربانی والفاضل الذی لیس له ثانی محی الدین العربی چه شیخ بهائی در کتاب کشکول چند شعری ساخته مشعر براینکه من در نزد هر طائفه در آمده ام تا مرا انکار ننمایند و ایضاً رسائل چند از محی الدین در نزد مؤلف کتاب ست که نص بر کفر مصنف آنهاست از آنجمله در یکی از رسائل میگوید که بعد از اینکه مرا بمعراج بردند در آنجا می طباق میان من و خدا واقع شد و عبارتش این ست فقلت یا من انا انت و انت انا فان قلت فلم ناجیتنی و انا انت و انت انا قالت جهة التخاطبیة مختلفة و کفر این سخن اظهر من الشمس و ابین من الامس ست و اما در خصوص قول بانقطاع عذاب که صریح کلام ملا صدری ست در اسفار و شرح اصول کافی پس مؤلف کتاب از یکی از فضلاء ثقات تلامذهٔ آخوند ملا علی نوری شنیدم که ملا صدری در آخر عمر از قول بانقطاع عذاب آخرت بازگشت و رساله در اثبات خلود نوشته

یعنی ملاصدری عالم را حادث ذاتی وقدیم زمانی میداند ومؤلف کتاب در منظومهٔ الفیهٔ توحید وشرح آن ابطال اینکلام را بنحو استیفاء نمودم

تحقیق در اثبات کفر وایمان

وتحقیق سخن اینکه نسبت ملاصدری با شیخ احمد مانند نسبت استاد ست بشاگرد اگرچه جامعیت شیخ بیشتر ست چه شیخ را در علم فقه مهارت تامه است وکتب فقهیه بسیار نوشته ورسائل هم نوشته واز قانون فقهاء در نرفته واز جمله فتاوای شیخ حرمت تعبیه وشبیه است ولکن در معقول ملاصدری بالقطع استاد شیخ احمد ست وامر تکفیر نهایت صعب واجتهادیست وکتب راجحت در شریعت نیست وعموم لا عمل بالقرطاس که از کلام علماء اعلام ست محل وفاق ست مگر اینکه آن کتب محل قطع باشد که قائلش مدالیل ومضامین آن مکاتیب را معتقد باشد وبآنها متفوه باشد وشیخ احمد وملاصدری وملا محسن اگرچه ظاهر بعض از کلمات ایشان بالقطع خلاف ضرورت مذهب مسلمین یا شیعه است ولکن این کتب ست واینفقیر بحقایق مراد ایشان برنخورده ام ولیس توقف در تکفیر ایشان اولی ست واحتیاط را نباید ترک نمود اگرچه بسیاری از شیخیه ومریدان ملاصدری در کفر ایشان سخنی نیست وایشان هم مرادات ومطالب آنها را نفهمیده اند وتلمیذ شیخ احمد حاجی سید کاظم رساله در حرمت عمل بظن نوشته وهمین طریقهٔ شیخ احمد بوده ومیگفت که من قطع باحادیث دارم واز نفس حدیث برای من قطع می شود که کلام امام ست وحاجت برجال ونحو آن ندارم واین سخن از اعاجیب ست ودر این ازمنه تحصیل قطع باخبار مکابره است چنانکه فقیر در تعلیقه بر قوانین وتقریر الاصول والفیهٔ اصول اثبات ظنیت این اخبار بنحو استیفاء نمودم۔

در احتجاج شیخ محمد حسن نجفی وشیخ احمد احسائی

مجملاً در وقتی از اوقات شیخ احمد به نجف رفت شیخ محمد حسن صاحب جواهر الکلام اگرچه فن او منحصر بفقه بود ولکن در محاجه ومجادله یدطولی داشته بنحویکه غلبه براو در غایت اشکال بود پس شیخ محمد حسن خواست که این سخن را مکشوف کند که شیخ احمد از نفس عبارت میتواند که قطع کند این کلام امام ست یا نه پس شیخ محمد حسن رحمة الله حدیثی جعل کرد وکلماتی مغلقه درآن مندرج ساخت که مفردات آن در نهایت حسن ومرکبات آن بیحاصل بود وآن حدیث مجعول را در کاغذی نوشت وآن ورق را کهنه کرد از مالیدن بالای دود وغبار که داشتن پس آنرا نزد شیخ احمد برد وگفت که حدیثی پیدا کرده ام شما ببینید که آن حدیث ست یا نه وآیا معنی آن چیست شیخ احمد آنرا گرفت ومطالعه نمود وبشیخ محمد حسن گفت که این حدیث کلام امام ست پس آنرا توجیهات بسیار کرد پس شیخ محمد حسن آن ورقه را گرفت وبیرون رفت وازاباده کرد

در محاجهٔ میرزا محمد حسن خلف آخوند ملاعلی وسید کاظم

حکایت مرحوم میرزا محمد حسن خلف با شرف عالم جلی آخوند ملاعلی نوری عالم وحکیم ودر نزد والد ماجدش درس خوانده بود وبرای او ولد نمیشد پس بعزم زیارت باعیال بعتبات عالیات مشرف شد ومدت یکسال در آنجا اقامه نمود

با استاد مؤلف آقا سید ابراهیم نهایت الفت داشت پس درهمان سال برای او ولدی ذکور حق تعالی کرامت فرمود واستاد بمیرزا گفت که چون این فرزند از کرامت حضرت سید الشهداء مرزوق شد مناسب اینکه اورا بعبد الحسین بنامند پس میرزا اورا عبد الحسین مسمی نمود از قضا حاجی سید کاظم شبی میرزا محمد حسن را مهمان کرد پس یکی از تلامذهٔ سید کاظم از سید سوال نمود از عبارت ملاصدری بسیط الحقیقه کل الاشیاء سید بطریقهٔ شیخ احمد آن عبارت را لفظاً ومعنی فاسد نمود میرزای مزبور گفت که این معنی شما برای بسیط الحقیقه نموده اید مراد ملاصدری نیست ومن معنی مراد ملاصدری را از این عبارت میگویم آنوقت شما هرچه ایراد دارید کرده باشید پس میرزا مراد ملاصدری را بیان کرد وگفت که اکنون شما چه ایراد دارید سید گفت بنا باین معنی ایرادی وارد نیست۔

در قول شیخ احمد که ایاک نعبد مقصود علی ست علیه السلام

بدانکه شیخ احمد رساله نوشته است درباب اینکه مصلی باید در ایاک نعبد حضرت امیرالمؤمنین را قصد کند زیراکه خداوند مجهول الکنه است وآنچه در ذهن درآید مخلوق ذهن ست چنانکه حضرت صادق ع میفرماید کلما میزتموه باوهامکم بادق معانیه فهو مخلوق مثلکم مردود الیکم پس باید وجه الله را اراده نمود که امیرالمؤمنین ست علیه السلام

جواب ازاین شبهه آن ست که معلوم ست اینکه کنه خدا در ذهن درنمیآید بلکه بوجوه واوصاف پی بذات خدا میبریم وقصد می کنیم در ایاک نعبد آن خدای جامع اوصاف را وشک نیست که همین نحو قصد کافی ست علاوه همچنانکه خدا مجهول الکنه است امیرالمؤمنین ع نیز در اذهان ما مجهول الکنه است پس اگر امیرالمؤمنین ع را در ذهن بگذرانیم آن هم مخلوق ذهنی میشود وهمان سخن نیز در اینجا وارد آید وایضاً چنانکه خدا مجهول الکنه است برای ما همچنین مجهول الکنه برای امیرالمؤمنین ع نیز میباشد پس امیرالمؤمنین ع در وقت ایاک نعبد گفتن کرا قصد میکرد مجملاً این سخن خارج از مذهب شیعه وطوری ست وراء طور عقل وبطلانش از ابده بدیهیات ست واین ظاهرست واین مذهب جماعتی از صوفیه است که میگویند سالک مرشد خود را در عبادات باید بنظر درآورد۔

در استفتاء از اهل هند در خدمت آقا سید ابراهیم وحاجی سید کاظم

واز جملهٔ وقایع در آخر ایامیکه در کربلا سکنی داشتم اینکه جمعی از اهل هند استفتائی خدمت سید استاد آقا سید ابراهیم نوشتند که آیا جماعت شیخیه وشیخ احمد کافرند یا نه وآیا سبب تکفیر ایشان چیست وعقاید ایشان کدام ست وآیا تکلیف با این جماعت چیست با ایشان معاشرت کنیم واحکام ایشان در اسلام جاری کنیم یا نه ویک استفتاء دیگر نوشتند در نزد حاجی سید کاظم فرستادند که مذهب شما چیست وبرای چه شما را تکفیر کرده اند وسخن آنها چیست وجواب شما در ایرادات آنها چیست وما را تکلیف چیست پس اول استفتاء استاد را دادند آن بزرگوار بسیار تقیه می نمود وهرگز کسی سخنی در مذهب یا تکفیر در هیچ مجلس از علماء ناس از او نشنیده

چون این استفتاء بنظر مبارک آن بزرگوار رسید در بالای آن نوشت قال الله تعالی من جاهد فینا لنهدینهم سبلنا و قال
امیر المؤمنین ع لکمیل بن زیاد اخوک دینک فاحتط لدینک و قال الصادق ع لزراره خذ ما اشتهر بین اصحابک حرره ابراهیم الموسوی
پس این سؤال و جواب را با استفتاء سید کاظم نیز و سید برد نزد سید رساله در این باب نوشت و آنرا دلیل المتحیرین اسم گذاشت
و در آن رساله نهایت سوء ادب بالنسبه بعلماء عجم و عرب از او صادر شد تا اینکه مرحوم آقا سید مهدی را اول قوم اسم گذاشت
و شیخ محمد حسین صاحب فصول را ثانی قوم و سید استاد را ثالث قوم تسمیه کرد نحو یکه در خطبه شقشقیه وارد و دیافته پس از آن
مانند دعاء صنمی قریش فقرات چند با یطائفه محقه نسبت داده مانند این عبارت فرب عفو وافسدوها و رب فروج فتقوها
و ربما احکام ابطلوها و هکذا و بر جواب استفتاء سید استاد ایرادات چند ذکر نمود مانند اینکه شما نائب امام خود را میدانید و شما
سبب میباشید پس مردم را بآیه حواله داشتن با اجمالش خارج از قانون سؤال و جواب ست و جواب این سخن آن ست
که کفر و ایمان از امور اجتهادیه نیست هر کس باید در آن اجتهاد کند و تقلید در آن کافی نیست علاوه سبل در ظاهر مفسر
راههای هدایت ست و شکی نیست که راه هدایت فطری ست و مراد حقیت مذاهب اسلام و آن مدلول فطرة
الله التی فطر الناس علیها میباشد و ایضا سبل در باطن ما دل معرفت مجملا سید کاظم در این رساله مذاهب خود و شیخ
احمد را بیان نموده و سخن بسیار گفته و توصیف شیخ را بی اندازه کرده و تالیف شیخ را جمیعا ذکر کرده بحدیکه هر قصیده
را یک تالیف محسوب داشته و هر خطبه را کتاب علیحده در اعداد آورده و مذمت بحساب از فقهاء رضوان الله علیهم نموده
و آن کتاب را بنظر سید استاد رسانیدند آنجناب پرسید که اسم این کتاب چیست عرض کردند که بدلیل المتحیرین موسوم
ست آن بزرگوار تبسم نمود و فرمود که مناسب آن بود که این رساله شتمیه نامند زیرا که مطالب آن همه دشنام و شتم
علماء اعلام ست پس شیخ مهدی کجوری که از افاضل تلامذه استاد بودند و اکنون در دار العلوم شیراز مرجع و ملجاء انام
میباشند کتاب حاجی سید کاظم را گرفته و شروع کرده بنوشتن شرح بر آن ورد مطالب آن پس سید استاد کس فرستاد
و شیخ مهدی را از آن منع نمود که من راضی نیستم باینکه شما شرح بنویسید شیخ مهدی در جواب استاد عرضه داشت که
رضای شما در اینباب شرط نیست چه من مبدعی را در دین دیده ام که ترهات و هفوات و کلمات فاسده که مایه
اضلال عوام ست نوشته و من میخواهم رفع بدعت او نمایم و مبدعات او را فاسد و متاعش را کاسد و عوام
را از مکر آن برهانم پس در این اثناء پاشاه بغداد کربلا را محاصره نمود و فتح کرد و در آن ارض اقدس قتل عام
نمود و عجم ذلیل و خوار در نظر اغیار شدند و رفع این مشاجره گردیده۔

در شهادت شهید ثالث حاجی ملا محمد تقی قزوینی

الحاصل کلام در احوال خیر مآل شهید ثالث حاجی ملا محمد تقی برغانی قزوینی بود و از جمله کرامات آن بزرگوار شهادت او
بود که بامیر مؤمنان تاسی نموده و در مسجد در محراب در میان سجده خون مبارکش را ریختند و در سال آخر بجهت شیوع

مذهب باب آنجناب غالبا بر بالای منبر بوعظ انام اشتغال و مردم را از سوء حال باب تحذیر و آن طائفه را تکفیر میفرمود
میرزا جواد نامی که اصل او از عرب و مسکنش در قزوین بود گوید که چند روز پیش از شهادتش بخدمت آن بزرگوار رسیدم
آنجناب فرمود که از تو التماس دعا دارم من عرض کردم که خداوند عالم نعمتهای دنیا و آخرت را بشما کرامت فرموده
از عزت و ثروت و اولاد و علم و نشر شریعت و تالیف در علوم اکنون برای شما چه آرزو مانده فرمود که آرزوی
من شهادت ست عرض کردم که شما همیشه شهادت بلکه برتر از آن مایه دارید زیرا که نظر به نص خبر مداد علماء بهتر
از دماء شهداست آنجناب فرمود بلی چنین ست و لیکن من طالب شهادت بمعنی در خون آغشته شدن ام میخواهم
و در همان شب که شربت شهادت را نوشید چون نیمی از شب گذشته خواست که بمسجد رود و بعبادت مستمره
دیرینه بعبادت مشغول شود عیالش باو گفتند که شما امشب و با این شبها رفتن به مسجد را ترک کنید آنجناب فرمود
که مگر میتر رسید که مرا بکشند من بسیار طالب شهادتم و لیکن این سعادت دور ست که مرا میسر و مرزوق گردد پس در
سنه ۱۲۶۴ هزار و دویست و شصت و چهار در نیمه شب از خانه بیرون آمد و بمسجد خود رفت و در محراب عبادت ایستاد و
بتضرع و زاری و بیقراری و گریه بدرگاه حضرت باری اشتغال داشت و چون نزدیک بصبح شد بلکه گویا صبح کاذب
بود و عجوزه که بعادت خود آمد که چراغ مسجد را روشن کند و او هم بروشن کردن چراغ مشغول و شهید ثالث در آن هنگام
سر بسجده گذاشته و مناجات خمسه عشر را بنهایت خضوع و خشوع میخواند و میگریست که ناگاه چند نفر از فرقه غاویه ضاله
مضله بابیه داخل مسجد شدند در اول نیزه بر گردن مبارک آنجناب زدند آنجناب هیچ متعرض نشده زخم دوم
را زدند که دهان آنجناب شکافته شد مجملا الجمع هشت زخم باو زدند که ناگاه آن عجوزه فریاد بر آورد و قتله ظالمه
گریختند آنجناب از محراب برخاست که از مسجد بیرون آید تا خون میان مسجد ریخته نشود و محراب بدر مسجد نزدیک
بود پس آن بزرگوار تا نزدیک در مسجد رسید که ضعف بر او مستولی شد از شدت زخمها و پیری و عبادت در شب
پس در همان نزدیک در افتاد و غش کرد و در خون خود غوطه میزد پس عیال و اطفالش با خبر شدند و جسد اطهرش
را بخانه بردند و تا دو روز زنده بود و درست قدرت بر سخن گفتن نداشت بجهت شکاف زبان و بسیار تشنه
میشد و قدرت بر آشامیدن آب نداشت زیرا که آن زخم سوزش بر میداشت و طاقت شرب آب نیاورد و
مکرر در همان حالت از تشنگی حضرت سید الشهداء علیه الصلوة و السلام بیاد می آورد و قطرات عبرات از دیدگان خود
میریخت و میفرمود یا ابا عبد الله جانم بفدای تو آیا از تشنگی بر تو چه گذشت الحاصل بعد از دو روز روح مبارکش بجانب
جنان در خدمت سید جوانان الف التحیه و الثناء اهل جنان شتافت و خواستند که جسد مبارکش را بجانب ارض
اقدس عتبات نقل دهند اهل قزوین راضی نشدند و هجوم عام کردند و بدنش را در قزوین در جوار شاهزاده حسین در
مقبره منفرده که حاجی میرزا ابو القاسم شیرازی برای خود تعمیر کرده بود سپردند و بعد از چند ماه و یا سال برای تعمیر

قبرش را شکافتند همان بدن اطهر مانند ایام زندگانی باحوال خود باقی بوده و اکنون آن مرقد مزار معروف ست خوشا بسعادت آن بزرگوار امید که خداوند عالم مرتبهٔ شهادت را بمؤلف و سائر احباب و اتراب نصیب کناد

در مذهب میرعلی محمد باب

و چون کلام منجر باین مقام شد پس مناسب اینکه ذکر باب و زمان ظهور مذهبش و بیان مرتبه و معرفت او شود فنقول و بالله التوفیق که تابعان شیخ پس ازوی بر چند فرقه اند یکفرقهٔ از ایشان شیخ را خوب میدانند و فقهاء را نیز خوب میدانند و جمع میان مشرب این دو فرقه نموده اند و ایشان بسیار کم میباشند - فرقهٔ ثانیه کسانی میباشند که در عقائد متابعت ایشان کرده اند و فقهاء را خوب نمیدانند و مستضعف میدانند چنانکه مولف کتاب در زمانی که در مجلس درس حاجی سید کاظم حاضر میشدم و میخواستم از مذاهب ایشان اطلاعی حاصل نمایم غالبًا مذمت از فقهاء میکرد و سخن درشت بلکه العیاذ بالله بفقهاء شتم مینمود و در بد وطلوع اوائل و تشیعه بر مرقد مطهر حضرت امیرالمؤمنین زیارت صفوان جمال را بر لوحی نوشته و آویخته بود و از جملهٔ فقراتش این بود السلام علیک یا منزل المن و السلوی چون مذهب شیخیه در علل اربع بودن ظهور پیدا کرد مرحوم شیخ محمد حسن نجفی صاحب جواهر حکم فرموده که آن فقرهٔ انزال من و سلوی را حک کنند تا مایهٔ شبههٔ عوام نشود و میل بمذهب شیخ نکنند چه عوام نتوانند که علت غائیه بودن را بفهمند و حمل این فقره بر علت غائیه بودن ائمه نمایند پس موجب اضلال و گمراهی ایشان میشود پس از چندی که مذهب شیخیه شیوع پیدا کرده و هر که باید گمراه شود یا نشود تحقیق پیدا کرد آن وقت شیخ محمد حسن امر کرد که فقرهٔ منزل المن و السلوی دوباره در مقام او نوشتند و سید کاظم در مجلس درس در محضر این فقیر میگفت که این احمق مستضعف ست که فضیلت آقای خود را که فقرهٔ انزال من و سلوی که در حدیث صحیح وارد و یافته حک نموده و او مستضعف ست و شیعه نیست

احتجاج میرزای ساروی با حاجی سید کاظم

و از وقایع واقعه در آن زمان بود که میرزا محمد حسین ساروی رحمة الله که از افاضل تلامذهٔ استاد بود و در نزد شیخ محمد حسن نیز تلمذ کرده بود پس بدریا نشست و ارادهٔ زیارت نجف داشت چون در محاذی مسجد کوفه از طراده بیرون آمد دید که حاجی سید کاظم با اصحاب خود نشسته است میرزا بنزد او رفت و نشست چون طی تعارفات شد میرزا پرسید که شما این ایام بچه اشتغال داشته اید سید گفت که مسائلی استفتا نموده بودند جواب مینوشتم میرزا پرسید که سؤال از چه بود گفت از تفسیر و غیر آن میرزا پرسید که در تفسیر از چه آیه بود و شما چه جواب نوشتید گفت که در تفسیر از آیهٔ انّ السّمع والبصر والفؤاد کلّ اولئک کان عنه مسئولا من نوشتم که تاویل شریفه بخلفاء ثلثه است چه اول ایشان هر حکمی که میکرد میگفت سمعت عن رسول الله صلّی الله علیه وسلم یقول کذا پس او را تعبیر بسمع کردند و ثانی هر حکمیکه میکرد میگفت رأیت رسول الله صلی الله علیه وسلم و علی آله و اصحابه اجمعین یفعل کذا پس او را تعبیر ببصر کردند و ثالث

هر حکمیکه مینمود میگفت اقول هکذا و عندی کذا پس او را تعبیر بفؤاد کردند میرزا گفت که این تفسیر برای آنست چه هر آیه را امثال این تاویلات بحسب عقل ظنی میتوان نمود بلکه در تاویل محتاج بنص صحیح ست سید گفت که اگر از مشایخ شما ازین آیه سؤال کنند چه جواب خواهند داد میرزا گفت که من با شما مکالمه میکنم چه دخلی بمشایخ دارد و مشایخ ما در آن سرزمین که سیر میکنند شتر ناف بر زمین میگذارد مولف کتاب گوید که حدیث بر طبق همین تاویل وارد و یافته و فرقهٔ دیگر از متابعان شیخ احمد بابیه می باشند -

در احوال میر علی محمد باب و بدو تحصیل او

و رئیس ایشان میر علی محمد شیرازی ست و او دعوای بابیت میکرد و میگفت که من نائب خاص حضرت صاحب الزمان میباشم و او در نزد حاجی سید کاظم تلمذ مینمود و در همان زمان که مؤلف کتاب در عتبات مشرف بودم و چند وقتی بدرس حاجی سید کاظم میرفتم میر علی محمد هم بدرس او میآمد و قلم و دواتی همراه داشت و هر چه سید کاظم میگفت از رطب و یابس او در همان مجلس درس مینوشت و ریش خود را میتراشید و یا بمقراض از بیخ قطع میکرد و سبب معروفیت او در نزد مؤلف کتاب آن بود که روزی در بالای سر مطهر آن حضرت با شخصی مقدس صالح نشسته بودیم دیدیم همین سید داخل شد و در حرم ایستاد و زیارتی کرد و از همانجا مراجعت کرد من از آن مقدس استفسار کردم که این شخص کیست آن مقدس در جواب گفت که این مرد میر علی محمد شیرازی ست و از تلامذهٔ حاجی سید کاظم ست من گفتم که این مرد چرا این قسم زیارت میکند آن شخص گفت برای اینکه این قسم را اقرب باحترام میداند من گفتم که این غلط ست زیرا که زیارت از جملهٔ عبادات ست و بنحویکه مامور شده ایم و امامان ما بما تعلیم کرده اند باید زیارت کنیم و ایشان فرموده اند که به پهلوی قبر مطهر و قبر اطهر را در بغل بگیریم و اما دور ایستادن بجهت احترام پس مانند آنست که ما نماز نافله را نخوانیم بجهت اینکه ما قابل نیستیم که بدرگاه خدا بایستیم مجملاً میر علی محمد در آنجا بوده و در نزد حاجی سید کاظم درس میخواند و شخصی گوید که در مرقد کاظمین علیهما السلام با شخصی مرتاض نشسته بودیم که میر علی محمد بدر مرقد رسید آن شخص مرتاض گفت خداوندا این سید را بکشد و اجل او را برساند پس بآن شخص مرتاض گفتم که چرا این شخص را نفرین میکنی آن مرتاض در جواب گفت که عنقریب از این مرد اعتقادات باطله بروز کند و هتک اعراض مسلمانان و باعث سفک دماء ایشان شود الحاصل میر علی محمد بعد از اینکه بشیراز آمد در بنادر برای جلب قلوب بنای تسخیر شمس گذاشت و با سر برهنه در میان آفتاب ایستاده عزیمت میخواند تا اینکه گرمای شمس تخفیف رطوبت دماغ او نمود و در او خبط پیدا شده از آن پس ادعاء بابیت نموده شخصی حکایت حکایت کرد که من همراه او بودم و با او وثوق داشتم در میان طهران و اصفهان پس وارد کاروانسرائی شدیم که حمام میرویم من گفتم باران ببارد خوب ست هر یک عبائی برداریم باب نگاهی بآسمان کرد گفت که امروز باران نمی آید و عبا بر نمیداریم پس من بجهت احتیاط عبائی بر دوش گرفتم چون قدری راه رفتیم هوا بهم خورد و باران شدیدی آمد و من عبای خود را بباب دادم مجملاً میر علی محمد قرآنی جعل کرد آیات را اقتباس کرد هر جا که خود عبارتی افزود خارج از

فصاحت و بیرون از سلاست بلکه حرف مهمل بود مانند اینکه میگوید الف لام کاف نون انا جعلنا الباب للباب علی الباب دلیلا الی آخر از این مزخرفات را جمع کرده و اسمش را قرآن صاحب الامر گذاشته و در اول آن گفته چیزیکه حاصلش آن است که این قرآن از نزد مهدی صاحب الامر بیرون و این از آیات قرآن اوست با اینکه جبرئیل بالقطع چنین آیه نیاورده و فساد آن ظاهر است و این فقیر در زمان غلو بابیها در قزوین قرآنی در مقابل قرآن ایشان ساختم و اقتباس کردم از آنجمله گفتم یا ایها الشیخون ان الله قد ارسل رسولا و نصب لرسوله وصیا فجعلتم وصیه الها قدیرا الخ و این طایفه محرمات را حلال و نبی و ولی را کلی دانسته اند و مانند نصاری باتحاد و حلول قائلند و اعیان ایشان میگویند ما همان حسن و حسین و یا امام دیگر علیهم السلام میباشیم و ما بعد از کشته شدن تا هفت روز یا بیشتر زنده میشویم و بدلها و این مذهب تازگی ندارد و بلکه سید نعمت الله جزائری در انوار النعمانیه نوشته که شخصی در شیراز دعوای بابیت کرد و بنا خاصه نمود و چند نفر بودند یکی اسمش را محمد گذاشته بود و میگفت من همان پیغمبرم و یکی اسمش علی و هکذا چون ایشان را گرفتند و میبردند که بکشند همشیره آن شخص در پشت بام ایستاده و میخندید از سبب آن سوال کردند گفت این طائفه برادرم را می کشند و او بعد از چهل روز بحالت جوانی زنده میشود و حاجی محمد کریم خان در کتاب خود نوشته که باب بمن نوشته که لوتی چه فن و لوتی را با تاء منقوطه و بعض نوشته که حکم کن که در کرمان اسم مرا در بالای مناره جزء اذان کنند و بگویند اشهد ان میر علی محمد باب الله مجملا از ضروری دین امامیه است که پیش از صاحب الامر نائب خاص نیاید یعنی بعد از غیبت کبری تا خود ظهور نکند نائب خاص نیفرستد و صدوق در رساله اعتقادات فرمود که این ضروری دین امامیه است و اتحاد و حلول باطل است و این باب باعث افساد و اضلال شده چندین هزار خلق را در زنجان و مازندران و سائر شهرها بکشتن داده و او را کشتند و آیه برای حاجی محمد کریم خان ساخته ان الکریم الکرمان کان کریما در مقامات علمیه بالکلیه عاجز و جاهل بود از آنجمله در زمان طلوع باب ضلالت مآب طغیان ایاب و شورش عوام کالانعام از جانب سنی الجوانب محمد پادشاه او را در قلعه چهریق محبوس ساختند و از نوشتجات او رسالها و خطبها در دست مردم افتاده بود برخی آنرا ثانی قرآن مجید و بعضی ناسخ قرآن حمید میشمردند و گروهی از معتقدینش او را نائب امام و فرقه او را امام غائب و بعضی رسول خاتم میخواندند

در معارضهٔ علماء تبریز از الطیاب با باب خسران مآب

لهذا بر حسب امر همایون اعلی او را به مجلس خاص حضرت ولیعهد دولت ابد مهد آوردند علماء اعلام و فقهاء اسلام حاضر شده بملاقات و مقالات پرداختند ملا محمد ممقانی که بمذهب شیخ احسائی و حاجی مرتضی قلی مرندی ملقب به علم الهدی و حاجی میرزا علی اصغر شیخ الاسلام و حاجی ملا محمود نظام العلماء با سید جمال احترام بظهور آورده و در پیشگاه جلوس حضور شاهزاده معظم او را برخود مقدم نشانیدند و ولیعهد نیز با وی توجه و التفات نموده پس از زمانی حاجی ملا محمود از باب سوال کرد که حکم پادشاه است شما دعوای خود را در حضور علماء اسلام بیان نمائید تا تصدیق و تکذیب

آن

آن محقق گردد اگرچه من از اهل علم نیستم و مقام ملازمت دارم و خالی از غرضم تصدیق من خالی از وقعی نخواهد بود و مرا از شما سه سوال است اول آنکه برسیاق قرآن و صحیفه و مناجات در اطراف و اکناف ایران منتشر شده از شماست و شما آنرا تالیف کرده اید یا بشما بسته اند سید باب در جواب گفت که از خداست حاجی ملا محمود گفت که من چندان سواد ندارم اگر از شماست بگوئید والا فلا سید باب گفت از من است نظام العلماء گفت معنی کلام شما که گفتید از خداست این است که زبان شما مثل شجرهٔ طور است بیت روا باشد انا الله از درختی ؛ چرا نبود روا از نیک بختی ؛ این همه آوازها از شه بود ؛ گرچه از حلقوم عبدالله بود ؛ سید باب گفت رحمت بشما نظام العلماء گفت که شما را باب میگویند این اسم را که بشما گذاشته و کجا گذاشته اند معنی باب چیست و شما راضی باین اسم هستید یا نیستید باب گفت که این اسم خدا بمن داده است نظام العلماء گفت در کجا گفت در خانه کعبه یا بیت المقدس یا بیت المعمور سید گفت هر جا هست اسم خدائیست نظام العلماء گفت البته در این صورت راضی هم هستید باسم خدائی معنی باب چیست باب گفت باب باب انا مدینة العلم و علی بابها نظام العلماء گفت شما باب مدینه علم هستید گفت بلی نظام العلماء گفت حمد خدائی را که من چهل سال است قدم میزنم که بخدمت یکی از ابواب برسم مقدور نمی شد حال الحمدلله در ولایت خودم بسر بالین من آمده اید اگر چنین شد و معلوم من گردید که شما باب اید منصب کفشداری را بمن دهید سید باب گفت گویا شما حاجی ملا محمود باشید نظام العلماء گفت بلی سید باب گفت شان شما اجل است باید منصب بزرگ بشما داد نظام العلماء گفت من همین منصب را میخواهم و مرا کافی شاهزاده ولیعهد فرمود که ما هم این سند را بشما که باب اید واگذار میکنیم و تسلیم مینمائیم نظام العلماء گفت بقول پیغمبر یا حکیم دیگر که فرموده العلم علمان علم الابدان و علم الادیان و علم ابدا نعرض میکنم که در معده چه کیفیتی بهم میرساند که شخص تخمه میشود و بعضی بمعالجه رفع میگردد و برخی منجر بمعالجه منجر بسوء هضم و غثیان منجر میشود یا بمراق منتهی میشود باب گفت من علم طب نخوانده ام ولیعهد فرمود که در صورتیکه شما باب علوم میباشید میگوئید که من علم طب نخوانده ام این دو سخن با هم منافات دارند نظام العلماء عرض کرد که این عیب ندارد و چون این علم بطور است داخل علوم نیست و لهذا با بابیت منافات ندارد پس روی بباب کرده گفت که علم ادیان علم اصول است و فروع و اصول مبدأ و معاد پس بگوئید که آیا سمع و بصر و علم و قدرت عین ذات هستند یا غیر ذات باب گفت عین ذات نظام العلماء گفت پس خدا متعدد شد و مرکب ذات یا علم دو چیز اند مثل سرکه و دوشاب عین یکدیگر شده اند مرکب از ذات و علم با ذات و قدرت و هکذا علاوه باین ذات لا ضد له است علم عین ذات است ضد دارد که جهل باشد علاوه باین دو مفسده خدا عالم است پیغمبر عالم است و من عالم در علم مشترک شدیم ما به الامتیاز داریم علم خدا از خودش میباشد علم ما از خدا پس مرکب شد از ما به الامتیاز و ما به الاشتراک

وحال اینکه خدا مرکب نیست سید باب گفت که من حکمت نخوانده ام شاهزاده تبسم فرموده نظام العلما بباب گفت
که علم فروع مستنبط از کتاب و سنت ست و فهم سنت و کتاب موقوف بر علوم بسیارست مثل صرف و نحو و معانی
و بیان و منطق شما که باید قال را صرف کنید باب گفت کدام قال نظام العلما جواب گفت که قال یقول
قولا پس خود بمانند اطفال نوآموز دبستان صرف کرده گفت قال قالا قالوا قالت قالتا قلن و رو بباب کرده گفت که باقی را شما
صرف کنید باب گفت که در طفولیت خوانده بودم فراموش شده است باز گفت که قال را اعلال کنید باب
گفت اعلال کدام ست پس نظام العلما بعضی را اعلال کرده گفت که باقی را شما اعلال کنید باب گفت گفتم که فراموشم
شد نظام العلماء گفت هو الذی یریکم البرق خوفا وطمعا ترکیب نمائید خوفا وطمعا بحسب ترکیب چه چیز ست باب گفت در
نظرم نیست نظام العلما معنی این حدیث را از او پرسید لعن الله العیون فانها ظلمت العین فانما ظلمت العین الواحدة سید
گفت نمیدانم باز گفت خلیفه از حضرت رضا ع که ما الدلیل علی خلافة جدک علی ابن ابی طالب قال الرضا آیة انفسنا قال
لولا نساءنا قال لولا ابناءنا وجه استدلال رضا چیست و وجه رد مامون چیست و کیفیت رد رضا چیست سید متحیر ماند
پرسید که حدیث ست نظام گفت بلی واقامه عدلین کرد و گفت که اگر دعوی برمیت بود قسم استظهاری نیز ذکر میکردم
نظام العلما گفت که شان نزول انا اعطیناک الکوثر معلوم ست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله میگذشت عاص گفت
که این مرد ابتر ست عنقریب میمیرد و اولادی از او نمیماند حضرت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم غمگین شد از برای تسلیهٔ آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم این سوره نازل شد حال بگوئید که این چه تسلیه است سید گفت که واقعا شان نزول سوره انست
نظام العلماء گفت آری واقامه شهود نمودم سید مهلتی خواست و نظام العلماء از سر این سخن درگذشت و از در دیگر
درآمده و گفت ما در ایام شباب و جوانی باقتضای سن مطائبه میکردیم و این عبارت علامه را میگفتیم حال میخواهم شما
معنی آنرا بگوئید که اذا دخل الرجل علی الخنثی والخنثی علی الانثی وجب الغسل علی الخنثی دون الرجل والانثی و چرا باید
چنین باشد سید باب تاملی کرده پرسید که این عبارت از علامه است حضار گفتند بلی نظام العلما گفت که از علامه نباشد
از من باشد معنی آنرا بیان نمائید آخر باب علم هستید سید جواب داد که چیزی بخاطرم نمیرسد نظام العلما گفت که یکی از
معجزات پیغمبر ما صلی الله علیه و آله و سلم قرآن ست و اعجاز آن بفصاحت ست و بلاغت تعریف فصاحت و بلاغت چیست
و نسبت میان اینها تباین ست یا تساوی و یا عموم و خصوص مطلق و یا من وجه سید فکر بسیاری کرده جواب داد که در
نظرم نیست حضار متغیر شده نظام العلما گفت اگر مابین دو و سه شک کنید چه خواهید کرد گفت بنا را بر دو میگذارم ملا محمد
ممقانی گفت که ای بی دین تو شکیات نماز را نمیدانی و دعوی بابیت مینمائی باب گفت بنا را بر سه میگذارم ملا محمد گفت
معلوم ست وقتیکه دو نشد باید سه را گفت نظام العلما گفت سه هم غلط ست چرا نپرسید که این شک در نماز صبح یا مغرب
کرده ام آیا بعد از رکوع ست یا قبل از رکوع و یا بعد از کمال سجدتین ست ملا محمد ممقانی گفت شما شکر بکنید که اگر می گفت

بنا را بر دو میگذارم زیرا که شغل ذمه یقینی برائت ذمه یقینی میخواهد آنوقت چه میکردید پس ملا محمد گفت که تو نوشته اول
من آمن بی نور محمد و علی علیهم السلام این عبارت از شماست یا نه باب گفت بلی از من ست ملا محمد گفت آنوقت
تو متبوع و آنها تابع و تو افضل از آنها خواهی بود پس حاجی مرتضی قلی از باب پرسید که خداوند عالم واعلموا انما
غنمتم من شیء فان لله خمسه وللرسول و شما در قرآن خود ثلثه گفته اید چرا و از کجا سید باب جواب داد که ثلث نصف خمس ست
چه تفاوت دارد علما مجلس بخندیدند پس ملا مرتضی قلی پرسید که کسور تسعه چند است سید حیران بماند نظام العلما
بقاعده نظام طفره را جائز شمرده از مثنوی بیتی برخواند و اظهار مشرب ذوق کرده و گفته چند از این الفاظ و اضمار و مجاز
سوز خواهم سوز با آن سوز ساز؛ من در بند لفظ نیستم کرامتی موافق ادعای خود بمن بنمای تا مرید شوم و بسبب ارادت
من جمعی قدم در دائره ارادت شما خواهند گذاشت زیرا که بعلم معروف و عالم هرگز تابع جاهل نخواهد شد سید گفت چه کرامت
میخواهی نظام العلماء جواب داد که اعلی حضرت سلطان اسلام محمد شاه مریض ست او را صحتی ده حضرت شاهزاده
گفت که چرا دور رفتی اکنون تو حاضری در وجودت تصرفی کند و ترا جوان سازد که همیشه در رکاب ما باشی ما نیز بعد
از ظهور این کرامت این مسند را باو خواهیم واگذاشت سید گفت در قوه ندارم ملا محمد ممقانی گفت پس بی جهت عرض
نمی شود در عوالم لفظ کنک و در عوالم کنک پس چه هنر داری سید جواب داد که من کلام فصیح میگویم و گفت الحمد لله
الذی خلق السموات بالفتح شاهزاده تبسمی فرمود و فرمود و ماتها والف قد جمعا یکسر فی النصب و فی الجر معا سید گفت که
اسم من علی محمد با رب وفق دارد و نظام العلماء جواب داد که هر علی محمد و محمد علی با رب وفق دارد آنوقت باید شما ادعای
ربوبیت بکنید نه دعوای بابیت باب گفت من آن کسم که هزار سال ست که انتظار ظهور مرا میکشید حاجی ملا محمد
گفت یعنی شما مهدی صاحب الامر ید باب گفت بلی نظام العلماء گفت که شخصی یا نوعی گفت شخصی نظام العلماء گفت
که نام مبارک او محمد بن حسن ست و اسم مادر او نرجس یا صیقل یا سوسن و نام تو علی محمد و نام پدرت و مادرت چیز
دیگر ست مسقط الراس آن حضرت در سامره است و مسقط راس تو شیراز ست سن مبارک او بیش از یک هزار سالست
و عمر شما قریب بچهل کمال مخالفت در میانه است و انگهی من شما را نفرستادم باب گفت شما دعوی خدائی میکنید
نظام العلماء گفت چنان امامی را چنین خدائی باید باب گفت که من بیک روز دو هزار بیت کتابت میکنم که میتواند
چنین کند نظام العلماء گفت که در زمان توقف در عتبات عالیات کاتبی داشتم که بروزی دو هزار بیت کتابت میکرد
آخر الامر کور شد شما هم این عمل ترک نمائید والا کور خواهید شد پس چون معلوم شد که سید را دعوای بیحاصلی ست مجلس
منقضی شد و سید را بجائی سپردند از آن پس باز او را بمنزل شاهزاده آوردند و خواستند او را چوب زده باشند
فراشان سرکاری بواسطه حسن عقیدت انکار کردند پس بحکم شیخ الاسلام و حاجی ملا محمود ملازمان ایشان سید را چوب
بسیار زدند و او میگفت غلط کردم و خطا کردم و که خوردم و توبه کردم تا مستخلص شد از آن پس بعد از چندی او را کشتند

در احوال حاجی محمد کریم خان

وازجملهٔ طوایف شیخیّه حاجی محمد کریم خان ست وچه او از شاکردان حاجی سید کاظم واز طبقهٔ علیهٔ قاجاریه است بدین
سبب اشتهار وقوت ومکنتی پیدا کرده ومذهب ایشان اینست که بر کن رابع قائلند یعنی خدا وپیغمبر وامام و
رکن رابع که حاجی محمد کریم خان ست ومیگویند که رکن رابع در هر زمان لازم ست واقرار بآن متحتم وبراین
دلیل عقل اقامه نموده اند که هیچ عقلی برآن دلالت نه دارد واخبار برآن متمسک شده اند که اخبار احادیم
در اسناد آنها سخن بی پایان ست وهم دلالت آنها محل خدشات وبر فرض دلالت اخبار ظنیه را در مقام
اثبات اصول عقاید چه حجیت وبر فرض تسلیم منتهی اینکه در حالت غیبت امام لازم ست که بعلماء اعلام پیروی
کنند واین مرحله را کسی منکر نیست علاوه چگونه او خود را رکن رابع میداند که رساله در اغلاط وقصور فهم او در مجالس
از اسوله واجوبه در طهران بچاپ رسیده واکر حاجی مزبور در کرمان نبود بالکلیه دریکسال اوضاع او از سطوت
علماء اعلام فاسد میبود ولیکن در کوشه بود واز جمله معارضاتی که با حاجی محمد کریم خان شد در منزل نواب حشمة الدوله
شخصی از حاجی مزبور سوال کرد که مسافر در چه وقت میتواند روزه را افطار کند ونماز را قصر کند حاجی کفت هنکام
خروج از منزل مسافر معتبر ست وتکلیف وی افطار صوم وقصر صلوة ست شخصی دیکر کفت که این حکم شما خلاف
ما انزل الله است ومخالفت سیرهٔ قوم واجماع زیرا که علمای حدی برای ترخص ذکر نموده اند حاجی کفت که اجتهاد من
این ست انما الاعمال بالنیات شخص با نیت سفر مسافر ست **ایضاً** وقتی یکی از امیرزادکان عظام از حاجی
محمد کریم خان سؤال کرد که شما فرموده اید که مطلق اغسال از واجب وسنت مغنی از وضوء ست کفت بلی الّا غسل
استحاضه که نص در وضوء وی وارد ست رسول خدا صلی الله علیه وسلم ملت خود را سمحه وسهله فرموده چرا کار را بر
خود مشکل کنیم مؤلف کوید که امثال این فتاوی ناشی از قلت اطلاع بر اخبار ست چه حدیثی شیخ الطائفه در کتاب
تهذیب روایت کرده که قال الصادق ع کل غسل معه الوضوء عند الجنابة **ایضاً** از او سؤال شد که مادهٔ تلمیذ را
در قاموس از کجا باید پیدا کرد کفت تقاریح را در فرح باید جست وتلامیذ را در لمذ چون تفحص کردند نیافتند حاجی
کفت که قاموس بسیاری از مواد را مهمل کزاشته در مجلس دیکر همین صحبت کزشت باو کفتند که تلام در اصل تلامید
بود وذال را حذف کردند حاجی مزبور ایراد کرد که حذف ذال سند ندارد شخصی کفت که در صرف مقرر ست که خماسی
را بجمع منتهی الجموع میبرند لام را حذف میکنند کما قالوا فی حذف اللام فی جمع الخماسی بجهت استثقال کلمه مثل
سفرجل که سفارج می کویند حاجی کفت که لام حذف می شود چه دخل بدال دارد پس براو لام الفعل مشتبه شد
بحرف مخصوص **ایضاً** در مجلسی بر صاحب قاموس حاجی مزبور ایراد کرد که قاموس بسیاری از مواد را ترک کرده یکی از
امیرزادکان کفت که ترک معانی در آن بسیار شده اما ترک ماده را نشان ندارم حاجی محمد کریم خان کفت که عرنج در

قاموس نیست وحال اینکه معصوم در دعای شب جمعه فرموده عرنج البرج یکی از امیرزادکان عظام کفت که
این کلمه بازاء ست یا باذال کفت بازاء ست پس بکتاب قاموس ونهایت وصحاح ومجمع البحرین رجوع
کرده نیافتند بعد فکر کردند کفتند که شاید ماده بر شما مشتبه شده باشد وباذال باشد ودیدند که در قاموس
نوشته عذلج السقاء ملائه امیرزاده کفت که باذال ست ومعنی دوست وهر که کفته است که بازاء ست ور
قاموس ایراد کرده که آنرا مهمل کزاشته از بی سوادی ست حاجی کفت که کلام امام ست چکونه میتوان تغییر
داد امیرزاده کفت که این سخن از شخص فاضل قبیح ست نه زمان معصوم ست که خود معصوم بفرمایند که این
کلمه بازاء ست تا متابعت کنیم وکلام لغویین را باطل انکاریم ونه خط صحیح صحیح معصوم در دست
که کسی را مجال انکار نباشد وآنکهی کلام امام لغت عرب ست البته لفظی استعمال می نمایند که شاذ ونادر
نباشد پس غلط از کاتب خواهد بود واکر اسم آن کتابی که این دعاء در او هست بیان کنید ثابت میکنیم که با
ذال ست حاجی چون جوابی نداشت کفت که شب بسیار کزشته برخاست ورفت امیرزاده در کتب
معروفه دعاء رجوع کرد چون مصباح کفعمی ووسیلة النجاة وسفینة النجاة واقبال دعاء مزبور را پیدا نکرد تا آقا
محمد تقی پسر آقا عبد الحسین بن آقا باقر بهبهانی در منتخب ذریعة الضراعة آن دعاء را یافت ودر آنجا باذال
نوشته بود ومطابق با قاموس بود که باذال بود **ایضاً** روزی در مجلسی شخصی از او سؤال کرده که در
عبارت دعاء رجب بالمولودین فی رجب محمد بن علی الثانی وابنه علی بن محمد ایا ثانی صفت محمد ست یا علی که
مضاف الیه است حاجی کفت که در کلام عرب صفت برای مضاف الیه مطلقاً استعمال نشده بلکه ثانی صفت
مضاف ست عالمی در آن مجلس بود کفت که چنین نیست بلکه در کلام عرب صفت مضاف الیه بسیار آمده
مثل یا بنت محمد المصطفی وزوجة علی المرتضی وام الحسن المجتبی علیهم السلام والصلوة ودر فقرات زیارت
فاطمه وارد ست یا ام الحسن والحسین سیدی شباب اهل الجنة ودر موضع دیکر وارد ست السلام علیک یا فاطمه
بنت محمد رسول الله صلی الله علیه وآله ودر دعای عدیله وارد ست که بعد الرسول المختار علی قامع
الکفار واز این قبیل بسیار ست وهمچنین صفت مضاف نیز بسیار ست مثل ذو العرش المجید وجائنی غلام
زید الشریف بالرفع وهمچنین صفت از برای موصوف مضاف نیز آمده مانند همین فقرهٔ دعاء که ثانی صفت
بعد از صفت باشد از برای محمد صلی الله علیه وآله وسلم وهمچنین صفت از برای موصوف مضاف با فیدن موصوف
بوصف اول که مضاف باشد نیز وارد شده مثل همین فقرهٔ دعاء باین معنی که محمد بن علی علیهم السلام دوم
باشد نه آنکه محمد دوم باشد ونه آنکه علی دوم باشد بلکه محمد بن علی دوم باشد باین معنی که یک محمد بن علی پیشتر
کزشته واین محمد بن علی دوم ست وظاهر از فقرهٔ دعاء این معنی ست حاجی محمد کریم خان از استماع این کلام

از آن عالم نیز ساند و کفت همیشه بنای شما بر تضییع مردم ست و بنای ما بر اعداشت که آن عالم ساکت شد و مؤلف این کتاب بر کتاب ارشاد العوام حواشی بسیار نوشته در ردّ بر او و اکر مقام ایراد باشد در آن کتاب زیاده از آن کتاب خواهد شد

سید محمد باقر بن سید علی

سید محمد باقر بن سید علی حسینی قزوینی از تلامذهٔ شریف العلماء و شیخ علی بن شیخ جعفر و باذکاوت و ادراک و در نزد ملا محمد اسمعیل یزدی که آزار شد تلامذهٔ شریف العلماء بوده تلمذ نموده و در اصول و فقه در بدایت حال نهایت مسلط در اواخر عمر قدری تارک شده بود و آن هم بواسطهٔ زیادتی مرجعیت بود و بسیار خوشخط بود در شکسته و نسخ و این هر دو خط را نهایت خوب مینوشت و در این دو خط ممتاز از خوشنویسان زمان بود بلکه در آن عهد بخط او هیچیک از علماء را ندیده و نشنیده بلی اخوند ملا علی نوری در خط شکسته سرآمد اهل زمان بود و در نزد درویش مشق کرده بود و جناب آقا سید محمد باقر تقریر خوش و تحریر دلکش داشته و در جدل و محاجه ید طولی داشته بنحویکه مرحوم اخوند ملا عبد الکریم ایروانی که در علم اصول در عراق عرب و عجم ثانی نداشته در مجلس محاجه کرات مرئی شد که از آقا سید باقر عجز داشته با اینکه فی الحقیقه اخوند ملا عبد الکریم استاد آقا سید محمد باقر بوده و در آخر امر ریاست عامه و تامه از دار السلطنهٔ قزوین منتهی باو شده و او را برادری بود مسمی بحاجی میرزا رفیع و او مرد فاضلی بود مؤلف کتاب دواهی تغییر قاضی را در نزد او میدیدم و در بدایت امر حقیر آقا سید محمد باقر درس اصولی میکفت در حجیت کتاب من هم حاضر میشدم و رسالهٔ در حجیت کتاب نوشتم و مجموع تحقیقات او را در مقام رد برآمدم و چون این فقیر در اصفهان از مرحوم حجة الاسلام اجازه خواستم پس کتاب از فقه مرا خواست و مطالعه نمود و در آن روزی که وعده کرده بود که اجازه بنویسد وفات یافت پس خواستم که از استاد او نیز عاری نباشم پس از شاکردان آنجناب طالب اجازه شدم که تیمّناً و تبرّکاً در سلسلهٔ اسناد از اساتید او هم و از او بالواسطه اجازه داشته باشم لهذا از آقا سید محمد باقر اجازه خواستم و آقا سید محمد باقر مزبور از مرحوم حاجی سید محمد باقر حجة الاسلام اجازه داشته و در نزد او نیز تلمذ نموده بود و صورت اجازهٔ آقا سید محمد باقر که برای این فقیر نوشته این ست هو المجیر والمجیز و به نستمد و نستعین

صورت اجازهٔ آقا سید محمد باقر برای مؤلف کتاب

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی هدانا الی معالم الدین و کرّمنا بتحصیل طرق العلم و الیقین والصلوة والسلام علی خیر خلقه محمد صلی الله علیه وسلم المبعوث علی کافة الانس و الجن اجمعین الذی اصطفاه من جمیع الانبیاء والاوصیاء والملائکة المقربین وجعله خاتم النبیین و علی اوصیائه المنتجبین سیما ابن عمه الذی جعله سید الوصیین و اشرف الانبیاء والمرسلین و بعد فیقول العبد الخاطی الجانی القاصر الراجی الی الله الغافر الساتر السید محمد باقر بن علی الحسینی القزوینی البسهما الله تعالی لباس العفو و الغفران وحشرهما مع اجدادهما فی دار الجنان الذین هم شفعاء الانس و الجان ان من

اعظم نعماء الله تعالی علی العباد وجود المعتمدین من العلماء فی البلاد و اکمل الآیة علیهم تمکینهم فی اخذ معالم الدین من الفقهاء الذین علیهم وثوق واعتماد فانه فوق کل نعم الله سبحانه علی قاطبة العباد و منهم الجامع لصفات الکمال و العلم و الحائز الانواع الحسن والحلم العالم العامل والفاضل الکامل الصاعد فی مدارج التحقیق والتدقیق ذو الفهم الرشیق والذهن الوثیق و مفتاح الحقایق فتّاح الدقایق المؤید من الله المیرزا محمد بن سلیمان التنکابنی امنه الله تعالی من سوء الظاهر والباطن فانه بعد ان سافر من وطنه الی دار السلطنة قزوین و توقف فیها مدة طویلة و اشتغل بتحصیل العلوم الدینیة لدی وحصل ما ینبغی تحصیله فی مدیدة ثم سافر الی دار السلطنة اصفهان و صرف عمره فی تحصیل العلوم الشرعیة و کسب الکمالات العالیة ثم سافر الاماکن المتبرکة و المقاعد المتعالیة الشریفة و العتبات العالیة الرفیعة علی مشرفها آلاف الثناء و التحیة و توقف فیها مدة من الزمان ابتغاء لتحصیل ما ینبغی تکمیله و ینبغی تسدیده ثم رجع الی وطنه فاختبرته فی احواله فوجدته متمکناً من استنباط الاحکام الالهیة من مدارکها المعلومة و بالغا حد الاجتهاد و له الفتوی عند رجوع العباد الیه فی اخذ معالم دینهم و الحکم بین الناس عند الترافع و علیکم الاتکال و الاعتماد بما افتی و حکم فارضوا به حکما و له الانذار امتثالا لامر الله المنذر القهار لطلوع من طائفة من کل فرقة بعد الرجوع الیهم فی کل حالة لیرتکبوا فرایض الله و محبوباته و مرضیاته و یحترزوا عن محرماته و مبغوضاته و من هیئته فان الداعی لارسال الرسل و انزال الکتب من الله العزیز الکریم کتاب انزلناه الیک لتخرج الناس من الظلمات الی النور باذن ربهم الی صراط العزیز الحمید فابرز ما فی ضمیره و ما ینبغی ابرازه من اهل الفضل و الکمال و اعلن ما فی باله مما ینبغی اعلامه من العلماء الاعلام من الاستجازة المتداولة من السلف الی الخلف و قد حکی السمی الاستاد الاعظم طاب مضجعه عن الشیخ النجاشی عن احمد بن محمد بن عیسی قال خرجت الی الکوفة فی طلب الحدیث فلقیت بها الحسن بن علی الوشا فسئلته ان یخرج کتاب العلاء بن رزین العلاء و ابان بن عثمان الاحمر فاخرجهما فقلت له احب ان تجیزهما لی فقال یا رحمک الله و ما عجلتک اذهب فاکتبهما و اسمع من بعد فقلت لا امن الحدثان فقال لو علمت ان هذا الحدیث یکون له هذا الطلب لاستکثرت منه فانی ادرکت فی هذا المسجد تسعمائة شیخ کل یقول حدثنی جعفر بن محمد علیهما السلام فاستجاز نی زید توفیقه و علمه و تقویه و جعل الله کل یوم منه خیرا مما مضی ابتغاء لاتصال اسانید الاخبار الی مهابط الوحی و مخازن الاسرار من النبی و الائمة الاطهار علیه و علیهم آلاف الثناء و التحیة من الکریم العزیز الغفار و احترازا عن منقصة الانقطاع و الانفصال فاجزته زاد الله فیما زانه و صانه عما شانه ان یروی ما سمعه منی و ما وفقنی الله تبارک و تعالی من دقایق الافکار مما خلت عنه کتب الاخبار و ما وفقنی الله تعالی لاظهاره فی قالب التألیف و الترکیب و کل ما جاز لی روایة من الاخبار المرویة عن مخازن العلوم الالهیة خاتم الرسالة الجامعة و اوصیائه الحجج الالهیة و الادعیة و المناجات المأثورة سیما الصحیفة السجادیة و المصنفات فی الاخبار و الفقه من اصحابنا الامامیة و غیرها من المصنفات فی العلوم الدینیة ککتب التفاسیر و الدعوات و الزیارات و الرجال و غیرها سیما الاصول

الاربعة المشتهرة فی الآفاق والاعصار اشتهار الشمس فی رابعة النهار التی علیها المدار فی هذه الاعصار الکافی والفقیه والتهذیب
والاستبصار مکن الله تعالی مصنفیها جنات تجری تحت قصورها واشجارها الانهار فی جوار الائمة الاطهار علیهم صلوة الله الملک
الجبار وما تولد منها ومن غیرها کالوسائل والوافی والبحار اسکن الله تعالی مؤلفیها مساکن الابرار فلله دره ولله توفیقاته وکبت
اضداده واعداده ان یرویها عنی عن جماعة من مشایخنا العظام مکن الله تعالی ارواحهم فی دار السلام منهم شمس
فلک العلم والتحقیق بدر سماء المجد والتدقیق سید المجتهدین المعتمدین ملاذ العلماء العاملین محیی شریعة سید المرسلین
ملجاء الفقهاء المعتمدین غیاث الاسلام ومغیث المسلمین استادنا الاعظم الافخم سمی العلامة فی زمانه آیة الله فی
العالمین حجت الاسلام الحاج سید محمد باقر الجیلانی مولداً والاصفهانی مسکناً ومدفناً طاب مضجعه الذی اجازه
جماعة من فحول الاساتید الذین لم نر ولم نسمع مثلهم فی المتأخر من المتاخرین من الفقهاء العظام طاب ثراهم
کالسید السند المؤید المسدد علامة دهره ووحید عصره استاد الاساتید النحریر الاعظم والفقیه الافخم المحقق
المدقق البدر الطالع والنور الساطع مولانا العلی میر سید علی الطباطبائی الحائری مسکناً ومدفناً حشره الله تعالی
مع مشرفه فی الفردوس العلی وقدوة المحققین واسوة الفضلاء المدققین زبدة اهالی التحقیق والتدقیق مبین قوانین
الاصول والیقین مشید مناهج الفروع بالبرهان المتین مولانا الاعظم الاکرم الافخم میرزا ابو القاسم الجیلانی القمی قدس
الله تعالی نفسه الزکیه وافاض علیه المراحم الربانیه والشیخ العالم العامل الکامل الزاهد المتورع الباذل الشیخ المعظم
المکرم الشیخ سلیمان بن الشیخ معتوق العاملی طاب مضجعها والسید السند الزاهد العابد الزکی والفاضل الکامل العلی
مولانا وعمادنا السید الجلیل السید محسن الشهیر بالبغدادی طاب ثراه والبحر الزاخر والبدر الباهر الجامع للمحاسن والمفاخر
العالم العامل والفاضل الکامل شیخنا المعظم ملاذ العرب والعجم معدن الفضائل الجلیه بالغ المقاصد العلیه ناشر المناهج
الجعفریه شیخنا وعمادنا الشیخ جعفر النجفی طاب مضجعه ببیعتی التنبیه علی طرق مشایخ اسید الاستاد وحجت الاسلام المتقدم
اوصافه طاب ثراه الی العلامة المجلسی فنقول اما سیدنا العلی استاد الاستاد المتقدم القابه طاب ثراه فقد روی عن
السید الجلیل ذی الشرف الجمیل المرتحل من العالم الفانی الی العالم الباقی الامیر عبد الباقی الاصفهانی عن والده
المغفور میر محمد حسین عن جده من قبل امه فتاح العلوم والاسرار کشاف الاستار عن وجوه الاخبار مولانا محمد باقر
المجلسی افاض الله علیه من لطفه الخفی والجلی واما عمدة المحققین وزبدة المدققین میرزا ابو القاسم نور الله تعالی مرقده
فیروی عن المولی الساطع والبرهان القاطع الریب والشک عن وجه الحق باوضح البیان آیة الله تعالی فی ما بین
الامثال والاقران قدوة العلماء الاعیان نور الله تعالی فی ظلم الجهل فی الایام والازمان قواعد العلوم الدینیة
بعد ما کادت تنطمس متبرز مبانی الاحکام الشرعیة غب ما کان تندرس علامه زمانه اعجوبة آوانه الذی فضیلته کل من
تاخر ماخوذة منه النعم الله تعالی علینا بالاستفادة فی الاصول السقی البهبهانی طاب مضجعه الشریف الحایری مسکناً

دوفقاً

ومدفناً اوسیک یا حبیبی وحبیبی بعد صرف العمر فی الزهد والتقوی والاهتمام فی التالیف والتصنیف کما زیک موفقت
من الله الموفق بالاحتیاط فی الدعوات فی الخلوات فی مظان الاجابات وان لاینسانی فی حیوتی ومماتی فی شیئی من الاوقات
فی الخلوات ورجائی من الله العزیز المتعال از دیاد عمرک وابقائک صحیحاً وسالماً معصوماً من الآفات الی ان یبلغ الی اطول
الآجال بمرور الاوقات الموعودة والسلام ـ تا اینجا صورت اجازهٔ مرحوم آقا سید محمد باقر است و جناب سید
را تالیفاتیست از آنجمله رسالهٔ در نقل ملک نقاله موقی را و رساله در مقدمه واجب وغیر آن و سید بعد از مراجعت از عتبات
عالیات چندی را در قزوین در کوشهٔ اختفاء وانزوا منزل گزیده از آن پس مدت دو سال در اصفهان خدمت حجة
الاسلام سمی خویش اشتغال داشته و از او اجازه گرفته مراجعت نمود و از آن پس ریاست عامهٔ قزوین با ایشان انحصار یافت
پس در آخر کار مجد الدوله والی قزوین تعدیات بسیار بر رعایا و برایا نموده خلایق اجماع نمودند و او را از شهر بیرون کردند
و این عمل باسم آقا سید محمد باقر اشتهار یافت و بدین سبب سلطان عصر حکم باخراج سید نموده سید چندی را به نجف
صرف نموده پس چون مرحوم شیخ مرتضی که در آن عصر سر آمد علماء عرب و عجم بود و در زمانی که خدمت شریف العلماء
شیخ و سید تلمذ مینمودند آشنائی و دوستی داشتند پس شیخ رقعهٔ بسلطان نوشت و توسط نمود و سید بقزوین مراجعت
نمود و زمانی این حقیر ایشان را از تصرف در امر دیوان منع نمودم در جواب فرمودند که من چون خواستم که از خدمت
حجة الاسلام حاجی سید محمد باقر مراجعت کنم بمن وصیت فرمود که در مهام حوائج مؤمنین خود را معاف نداشته و نهایت
در انجام وانجاح امور مسلمانان کوشیده که شیخ کلینی یک بابی در کتاب اصول کافی منعقد نموده در اهتمام کار مسلمانان
و اخبار بسیار از ائمهٔ اطهار در این باب ذکر فرموده فلذا از این بابت در حمایت فقراء و ضعفاء خود را لحظهٔ معاف
نمیدارم و عمر جناب آقا سید محمد باقر مزبور قریب بهشتاد بود چنانچه عمر جناب شهید ثالث نیز همین مقدار بلکه زیاده
بوده مؤلف این کتاب گوید که عمر علماء اعلام در همهٔ ایام غالباً بیشتر از سائر انام است با اینکه ایشان غالباً در
زحمت و آزار و اعمال حرکات فکریه و تصنیفات و تالیفات میباشند و هرگز از اغذیهٔ لذیذه والبسهٔ فاخره و
اقمشه ملتذ نیستند با اینکه آلام روحانیه از ابناء روزگار بی اندازه همیشه با ایشان وارد میآید

در سبب طول اعمار علماء ابرار

و سبب طول عمر ایشان چند چیز است یکی مصالحه کامله کامنه مکنونه واقعیه که بجز خدا یتعالی کسی واقف نیست و
بعضی از آن مصالح میتوانیم که بعقول ناقصه ادراک کنیم مانند ترویج دین مبین و قلع و قمع عروق شبهات مضلین
و اهتداء و اقتداء مسلمین و نزول برکات از آسمان بزمین و خدا یتعالی در قرآن شریف فرموده واما ما ینفع الناس
فیمکث فی الارض ـ و این آیه بعمومها شامل اعمار علماء نیز میباشد چه ایشان منفعت باحوال ناس دارند سیما
اینکه علماء در سن شباب و کهولت کمتر بحد کمال میرسند و کمتر خلوص نیست دارند پس ...

خالص میشود پس آن وقت بکار دین می آیند و دوم اینکه علماء دایم الحضور و دایم القرب در نزد حضرت آفریدگار اند فلذا اشعهٔ انوار افاضات شعشعانیهٔ داور دادار بر فرق فرقدان سای ایشان بیش از دیگران پرتو افکن است و کسب استعداد استفاضه از سائر مردمان بیشتر دارند لهذا افاضات از هر جهت بر ایشان بیشتر است و از جمله افات طول عمر میباشد و غیر ذلک من الاسباب.

در احوال کثیر الاختلال مؤلف این کتاب

محمد بن سلیمان بن محمد رفیع بن عبد المطلب بن علی التنکابنی گرچه این فقیر مؤلف کتاب خود را در سلک علماء اطباء که موضوع این کتاب است نمیدانم لیکن برای غرائب احوالی که مرا روی داده و ذکر آن موجب ازدیاد توکل است و برای ذکر تالیفات که مایهٔ تشویق طلاب است و برای اینکه اجلاء از اخلاء در اسحار اسمی ازاین فقیر برده باشند اسم خود و تفاصیل احوال را ندکور داشته ام ملا علی که جد اعلای این فقیر در سلک علماء بوده و زیاده ازاین احوالش مرا معلوم نیست واما اخوند ملا عبد المطلب که جد دیگر این فقیر است از مشاهیر علماء این بلده بوده و در قبالجات قدیمه و مرسومات عتیقه ذکر اسم سامی آن مرحوم را بنهایت تکریم و تعظیم نموده اند و او پسر خود مرحوم ملا محمد رفیع را که جد ادنای این فقیر است بتحصیل علوم دینیه واداشته و جدم ملا محمد رفیع بدار السلطنهٔ قزوین رفته و شرح لمعه قرائت میکرد که پدرش فوت شد و عیال بسیار داشت پس او بوطن مراجعت و در دعانوشتن معروف دراین دیار شد و نهایت با تقوی بوده و از حاکم بلد مرحوم مهدی خان و بعضی از اهالی دیوان هر ساله مُوظف بوده لیکن خود مرسوم ایشان را بصرف خود و عیال خود نمینمود بلکه هر وقت که وظیفهٔ مقرر او میرسید آنرا در میان صغار و فقار قبیله و قریهٔ خود تقسیم مینمود و دو پسرش را که اخوند ملا عبد المطلب عم ماجد فقیر و میرزا سلیمان والد فقیر را بعراق فرستاد و عم ماجد ملا عبد المطلب مباحثه مینمود و نهایت با تقوی بود

احوال والد مؤلف کتاب

و والد ماجد در عربیت بسیار مسلط شد و در نزد اخوند ملا علی نوری مدت بیست و دو سال تلمذ نمود و کتب ملا صدری را در نزد او دید و در علم حکمت سرآمد همسران بود و شرح لمعه را در نزد اخوند ملا محمد علی نوری دید و من خود مشاهده نمودم که شرح تجرید و شوارق و شرح لمعه و تفسیر قاضی را برای افاضل طلاب درس میگفت پس بعد از تحصیل شروع بعلم طب نمود و استادش میرزا اسمعیل اعرج اصفهانی بود که هفتاد شاگرد در محکمهٔ طب او می نشستند و میرزا اسمعیل در نزد والد شرح تجرید درس میخواند و والد در نزد او طب تحصیل مینمود و مدت دو سال در علم طب کار کرد بنحویکه در طب سرآمد همسران شد و در دار السلطنهٔ اصفهان در تدریس قانون منحصر شد.

حکایت والد با ملا مهراب اصفهانی

و در آن زمان در اصفهان ملا مهراب بود که از اعاظم و مشاهیر عرفا بود و کشف از مغیبات مینمود و زمانی ملا مهراب بزیارت حضرت سید الشهداء مشرف شد و در بالای سر نشست و ملا کاظم نامی هزار جریبی که در علم بانیه چندان بهره نداشت و در بالای سر مشغول نماز بود و این دو نفر پهلوی هم نشستند پس بعد از نماز صبح ملا محمد کاظم حکماء صوفیه را اسم میبرد و هر یک را یک تسبیح که صد دفعه باشد لعن مینمود پس یک تسبیح ملا صدری را لعن کرد و یک تسبیح ملا محسن فیض را لعن کرد پس ازان یک تسبیح ملا مهراب را لعن کرد ملا مهراب ازاو سوال نمود که این شخص که او را لعن میکنی کیست گفت ملا مهراب اصفهانی ست ملا مهراب گفت که چرا او را لعن میکنید گفت بجهت اینکه او بوحدت واجب الوجود قائل ست ملا مهراب گفت الحال که او بوحدت واجب الوجود قائل ست او را لعن کنید تا چنین اختلاف پیدا نه کند و ملا محمد کاظم چون شنیده بود که صوفیه بوحدت وجود قائلند پس او فرق میان وحدت وجود و واجب الوجود ننمود مجملاً مرحوم والد با ملا مهراب کمال مرآوده و مصاحبت داشت و معروف بود که او کشف از مغیبات میکند و کرامات دیگر هم دارد و شبی مرحوم والد در خواب دید که داخل بهشت شد و از نهر آنجا یک عدد دُر بر داشت پس آن خواب را برای ملا مهراب نقل نمود ملا مهراب تاملی کرد پس گفت که ترا ازدواج زنی از طائفهٔ سادات مقدرست و ازآن زن برای تو پسری خواهد روزی شد که از مشاهیر و مسلمین علماء آن عصر و از اولیاء خواهد بود و ازاین سبب والد مرحوم بحقیر مؤلف کتاب نهایت محبت داشت و غرض بکلام ملا مهراب بود و والده ام از سادات بود که نهایت صحیح النسب و از طبقهٔ سادات امام جمعهٔ اصفهان اند و یک شعبه از ایشان در یزد و میرزا سلیمان یزدی که عالم معروف بوده است از همین طبقه است و طبقهٔ از ایشان در هند سکنی دارند و سادات حسینی میباشند و یکی از سلاطین صفویه جد مادری مؤلف را باین بلد فرستاد که ترویج شرع کند و مرحوم والد در اصفهان سکنی کرده تا اینکه شهزاده آزاده نواب ملک آرا محمد قلی میرزا که والی مازندران بود مرحوم والد را در نزد خود طلب داشت برای زیادتی اشتهارش در صنعت طب مرحوم والد اجابت ننمود مجدداً او را طلب نمود و باو نوشت که اگر نیائی خواهم بسلطان عارض شد که محصّلی گماشته تا ترا بیاورد و بجناب اخوند ملا علی نوری هم رقعه نوشت که البته او را فرستاده باشد پس اخوند نوری بالحاح و اصرار مرحوم والد را روانه آن دیار ساخت آن مرحوم از اغذیه ایشان اجتناب مینمود و احتیاط زیاد در اکل و شرب و البسه و امکنه متصدیان امر دیوان داشت پس چند سالی در مازندران بود و از آنجا به تنکابن آمده دیگر مراجعت نکرد

در کرامت والد مرحوم

و مرحوم والد مواظب صلوة در اول اوقات و باداء نوافل رواتب و مواظب و هر روز یک جزو قرآن را تلاوت مینمود و هر صبح سورهٔ یس و صد دفعه لا اله الا الله الملک الحق المبین و سائر اوراد مداوم بود

وسورهٔ اذا وقعه را در قنوت نماز وتیره میخواند ونماز شب هرگز از او ترک نمیشد و علی الدوام به کتب احادیث
واحادیث ائمهٔ اطهار اشتغال داشت و مرحوم والدم گفت که از خداوند مسئلت کردم که مرا در دنیا
آن قدر مهلت دهد که تو پسر حد بلوغ برسی وچنان اتفاق افتاد که چون بحد بلوغ رسیدم و والد ماجد وفات
یافت واین از کرامت آن مرحوم بود ووالد را حواشی ست بر مطول ومفاتیح وشرح جامی وشرح اسباب
در طب وشواهد ربوبیه وزاد المعاد ورساله در وبا ومعالجهٔ آن وبخط خود کتب بسیار نوشته چون تصحیح وحاشیهٔ
سید نعمت الله وعصام وحاشیهٔ چلپی وحاشیهٔ ملا میرزا جان بر مطول وجلدین مفاتیح ملا محسن وشرح آقا هادی
بر مفاتیح وشواهد ربوبیه وشرح زیارة جامعه شیخ احمد وآجوبة المسائل او وشرح فواید او ونصف تحفه ونصف
شوارق ونصف محرق ونصف زاد المعاد وحاشیه بر حکمة العین وجلد سوم حیوة القلوب وتذکرة الائمه ودر یک
شب وقت سحر از خواب بیدار شدم دیدم مرحوم والد نشسته است وبشدت می گرید ویکی از زوجات هم نشسته اند
بعد از مدتی که او را تسکین حاصل شد از سبب گریه سؤال کردم فرمود در قنوت وتر مناجات خمسه عشر میخواندم
ومیگریستم ناگاه دیدم که از سقف خانه آوازی برآمد که ایها العالم العامل مرحوم والد زیاده ازین حکایت نمود
از آن پس گفت که چون من آن آواز را شنیدم چنان گریه بر من مستولی شد که نتوانستم نماز را باتمام رسانم بی
اختیار نشستم وگریه کردم وتا من زنده هستم این مطلب را ابراز نکنید که من از شما راضی نیستم مجملاً آن مرحوم
مناجات خمسه عشر را همیشه در قنوت نماز وتر از حفظ میخواند ودر نماز چنان خضوع وخشوع داشته که در ابناء روزگار
آن قسم نماز بنظر این تبه روزگار نرسیده وچون این فقیر بحد بلوغ بالغ شدم مرحوم والد از دنیا وفات یافته
ودر ایام حیوة او صمدیه وشرح تصریف را در نزد او خواندم وسیوطی وکبری وحاشیهٔ ملا عبد الله را در نزد خال
مفضال آقا سید ابوجعفر بن سید حسین اعلی الله مقامهما قرائت نمودم۔

دراحوال خال مفضال آقا سید ابوجعفر

وآقا سید ابوجعفر از شاگردان آقا سید علی صاحب ریاض وپسرش آقا سید محمد بود وآقا سید محمد او را اجازه میداد
در امر تقلید نوشتن فرمود لیکن آنجناب از کثرت ورع وتقوی احتیاط نموده همان رشتهٔ تقلید را از دست نداد
ودر اجتهاد خود شک داشته از آن پس در اصول وفقه تارک ودر عربیت ید طولی داشته وبر سیوطی حواشی
بسیار که مشتمل بر دقایق افکار ست نوشته واز جملهٔ کرامات خال مفضال آقا سید ابوجعفر اینکه وقتی محصلی از حاکم سید
فقیری را گرفته آزار میکرد آنجناب فرمود او را رها کن آن شقی گوش نکرد آنجناب فرمود که خدا ترا دیوانه کند
پس آن شقی بلا فاصله دیوانه شد وبعد از سه روز بدار البوار شتافت۔ کرامت دیگر اینکه هر شب تا صبح در
مسجد میرفت وتا صبح مشغول عبادت وتضرع وزاری بود وشبی درویشی در آن مسجد بود وآنجناب نمیدانست

پس

پس عبادت خود را بجا آورد وچون هوا روشن شد درویش نزد او آمد ودست او را بوسید وگفت که مرا عبادت تو خوش آمد
ودر نزدیک منزل شما محقق گنجی ست بهمراه من بیا که بتو نشان بدهم آن جناب تبسم فرمود وگفت من گنج نمیخواهم پس
از آن کتاب جامی وشرح شمسیه را در نزد والد خواندم پس والد وفات یافت وخال مفضال ووالد ماجد مرا امر کرده بود
سیوطی وجامی تعلیقه بنویسم بقدر مقدور چیزی مینوشتم

در مشایخ مؤلف کتاب

از آن پس بعراق رفتم وعلم اصول را در نزد آخوند ملا صفر علی لاهیجی که ساکن قزوین بود میدیدم ودر کاشان که بمجلس
درس ایشان حاضر شدم آخوند ملا صفر علی لاهیجی وحاجی ملا محمد صالح برغانی وآخوند ملا عبد الکریم ایروانی وحاجی ملا محمد
جعفر استرآبادی وحجة الاسلام آقا سید محمد باقر وحاجی محمد ابراهیم کلباسی وشیخ محمد حسن صاحب جواهر الکلام وشیخ
حسن بن شیخ جعفر نجفی وشیخ محسن خنفر وشیخ مرتضی وآخوند ملا آقای دربندی لیکن اصل استاد علم منقول این فقیر مرحوم
سید استاد آقا سید ابراهیم صاحب ضوابط است که فقه واصول ورجال را در نزد آن محور دائرهٔ فضل وکمال استکمال
داشته ام وآنچه پدرم اندوخته کرده بود در جمع کتب علمیه مصروف شدم وپس از آن هم در ولایت دار المرز در مقام جمع
مال برنیامدم بلکه دیدن وبازدید وعروسی وعزا همه را ترک نمودم وابواب آمد وشد ومرافعات را بر روی خود بستم
وخود را محض برای تدریس وتالیف واعمال وقواعد شکریه مقرر داشتم ومولد این فقیر در سنه ۱۲۳ با هزار ودویست و
سی وپنج بوده وزمانه با من وفائی نی با اینکه دست از دنیا کشیده ام اهل دنیا از من دست برنداشته امید
که عنقریب خداوند عالم مرا ازین بلا خلاص دهد وبلاد عراق مرا قاطن وساکن گرداند وضیق وضنک عیش را بوسعت
مبدل سازد۔ واز جملهٔ غرایب اینکه در ایام طفولیت شبی در خواب دیدم که حضرت صاحب الامر عجل الله فرجه در پهلوی
مدرسه که بنا نهاده ام گردن مرا با شمشیر زد وسر مرا جدا کرد وبعد از اینکه بمراتب علیه فائز شدم تعبیر نمودم که قتل معتبر
طویل با افاضه از امام عصر است وبهمین نحو تعبیر شد۔ ایضاً از امام غرایب احوال اینکه بعد از ورود بعتبات عالیات
خواستم تزویجی کرده باشم برای زنی استخاره کردم که تزویج نمایم بالای سر حضرت سید الشهدا علیه الصلوة والسلام
استخاره کردم این آیه برآمد که یا زکریا انا نبشرک بغلام اسمه یحیی پس فهمیدم که از این زن برای من پسری
خواهد شد وآن پسر در ایام حیوة من وفات خواهد کرد وچنان شد که پسری آورد در نهایت صباحت وفطانت در
سن هفده سالگی وفات یافت عفی الله لی وله۔

در کرامات حضرت معصومه

واز جملهٔ کراماتیکه این فقیر برأی العین مشاهده از ذراری واجداد حضرت ختمی مآب نمودم اینکه در سالی بزیارت
صدیقهٔ صغری حضرت فاطمه بنت حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام ملقبه بمعصومه مشرف شدم وهمیشه قدری معنی

از زر مسکوک همراه داشتم شبیکه شب جمعه بود بخادم خواستم تنخواهی داده باشم سهواً دو عدد اشرفی دادم و تاریک هم بود در وقتی مراجعت مودم دیدم که عوض روپیه اشرفی داده ام پس کیسه که درآن زر اشرفی بود خالی یافتم صباح همان کیسه که جای اشرفی بود بیرون آوردم که درآن اشرفی برای مخارج یومیه مود باشم دیدم که دو عدد اشرفی درمیان کیسه است با اینکه درآن شب خالی بود و هیچکس را هم درآن جا تصرفی نبوده و این قضیه در دو دفعه اتفاق افتاده که کیسه خالی و ازآن پس زر درمیان آن بود و یک دفعه نیز مانند این قضیه در همان سفر دیدم اقامه در جوار حضرت عبد العظیم بن عبد الله حسنی واقع شد و آن حضرت بهفت پشت بحضرت امام حسن مجتبی علیه الصلوة والسلام میرسد در آنجا کیسه باز زر یافتم و در این وقت خرجی را هم یکسر تمام کرده بودم **ایضاً** دو کرامت دیگر از حضرت معصومه مشاهده مودم چه فرزندم و عیالم هر دو مریض و در شرف موت پس بآن صدیقه صغری عرض کردم که ما از راه دور بدر خانه شما آمدیم توقع آن داریم که دماغ سوخته و ملول از خدمت شما مراجعت کنیم فی الفور هر دو مریض صحت یافتند **و از جملهٔ** افاضاتی که برایم روی داد و اینکه شبی از شبها در ایام اقامه کربلای معلی حضرت امام موسی کاظم ع در عالم رؤیا دیدم و از آنجناب سؤالات چند کردم آنجناب جواب فرمودند پس عرض کردم که در مسئلهٔ معروفه ظن خاص و ظن مطلق حق با کدام قول ست آنجناب از جواب اعراض فرمودند و در این باب چیزی فرمایش نکردند دانستم که مقصود آن حضرت جواب ندادن ست که در این اعصار که امام زمان غائب و باب علم منسدّ ست بهمین احکام ظاهره که در دست داریم ماموریم که عمل نمائیم —

در موعظه و تذکار نعماء قادر قهار

از جملهٔ سوانح اینکه مؤلف کتاب در وقتی از اوقات بدیدن والی وفقه الله رفتم در جائیکه تعیین کردند نشستم تفنگی در آنجا بود که و شنگ ریخته او را حرکت دادم که مکانرا وسعتی حاصل آید صاحب مجلس که والی وفقه الله باشد گفت که حرکت مده چه احتمال قریب در بیرون رفتن و خالی شدن تفنگ بود و درمیان مجلس مایهٔ قتل اهل مجلس و مورث شرمسای میشد من سکوت کردم باز این سخن را مکرر ساخت تا اینکه من متغیر شدم و عرض مودم که شما مالک الملک را از مملکت او معزول دانسته اید آن خدائیکه مرا از کتم عدم بوجود و از وجود تا بسن شیخوخیت رسانید محفوظ داشت از جمیع مهلکات چه در بدن اخلاطی میباشد که بسبب زیاده و نقصان هریک جسم در معرض زوال و اضمحلال و زوال و دشمنانی از حیوانات وحشیه و حیوانات اهلیه محافظت فرمود و هم از هدم بیت و غرق و حرق و صاعقه و ریاح و امطار و سیول و زلازل و همچنین حیواناتیکه سم دارند و یا در مسامات و سوراخهای بدن داخل میشوند و از اعدای ابناء جنس محافظت فرمود و بلذایذ مراتب علمیه محفوظ داشته میشود با این همه کیفیات باندک چیزی در همچه مقامی او را ضایع و کاسد و فاسد گرداند اگر چنانچه صاحب منصبی در دست اعداء سلطان گرفتار و سلطان را هم

قدرت بر استخلاص او باشد آیا بغیرتش میگنجد که چشم از او پوشیده و مهملش گزارد البته حضرت امام عصر بغیرتش نمیگنجد که ملازم و اخلاص کیش خود را باین نحو مبتذل به بیند مگر مصلحتی کامله کامنه اقتضاء خلاف آن کند و آن شخص باشد هم باعث تخیل

شبههٔ فرنگیان در انشقاق قمر

ایضاً از جملهٔ دقایق اینکه در مجلسی بعضی از اعیان حاکی از سفراء فرنگیان شد که سفیر میگوید که ما فرنگیان منکر انشقاق قمر میباشیم چه در روزنامها چنین چیزی نوشته نشده و کسی در اراضی بلاد افرنج چیزی ندیده و اگر چنین امر غریبی صورت میبافت بر همه معلوم میشد و این حاکی میگفت که علماء هم کسی نمیتواند که با دله و براهین بر سفراء دول خارجه این امر را مبرهن و آنها را مجاب نماید این فقیر مؤلف کتاب در جواب بیان کردم که در باب عجز علماء الطیاب از جواب حقیقت او آن ست که علماء اکامل در چنین محافل حاضر نمیگردند و بعضی از ناقصین که سزاوار چنین مجالس اند قاصر از حل این شبهه و بی خبر از مبدء و معاد ند سیما اینکه در این ازمنه غالباً دارای علم منقول اند و از علم معقول آگاهی ندارند و اینگونه مسائل انحلال آن از علم معقولات است از اینباب می بینید که در جواب قاصر اند و اما حل شبهه آن ست که انشقاق قمر در هنگام شب و آنهم یک لحظه شده پس از این بابت در آن شب همه کس اطلاع نیافت بلکه همان چند نفر که حاضر بحضور شریف پیغمبر علیه الصلوة والسلام بودند مشاهده نمودند و مردمان دیگر بعضی در خواب و بعضی در میان خانها و بندی بمشاغلی مشغول از این بابت قلیلی از مردمان مشاهده نکردند علاوه روزنامه در آن ازمنه در میان فرنگیان متداول نبوده بلکه روزنامه از محدثات اعصار متاخره است چنانکه بر متتبع در طریقهٔ فرنگیان که منصف باشد مستور و پوشیده نیست علاوه زمین کروی ست و هر پنج فرسخ بسمت مشرق آفتاب یک دقیقه زودتر طلوع و غروب میکند و هر بیست فرسخ چهار دقیقه چنانکه در علم هیئت مبین ست و بسمت مغرب هر بیست فرسخ چهار دقیقه آفتاب دیرتر غروب مینماید و دیرتر طلوع میکند فلذا بر کرویت زمین متفرع ساختند که یک روز میشود که چهارشنبه و پنجشنبه و جمعه باشد بالنسبه بسه نفر که یکی در همان مکان اقامه و دیگری بسمت مغرب و دیگری بسمت مشرق و بعد از سی سال بیکدیگر برسند چنانکه شیخ بهائی در تشریح الافلاک نوشته پس بلاد افرنج قطعاً در زمان منفق با افق مکی نبود چه شاید در بلاد فرنگ زمان انشقاق وقت ظهر بود و یا وقت عصر بود و بهذا فلذا در آن ازمنه مرئی نشد و اما بنا بر مذهب بعضی از حکماء که اعجاز از بابت آن ست که نبی و یا ولی تصرف در قوهٔ خیالیه و یا بصر مینماید و آن شخص چنان می پندارد که چنین امری بوقوع آمده بنا بر این مذهب پس تصرف در تخیل مشاهدین بوده نه بالنسبه بکسان دیگر لیکن این مذهب فاسد ست زیرا که لازم می آید که اعجاز از باب افسانه باشد و حقیقت و واقعیت ندارد و اینگونه سخن فاسد ست بلکه معجزات انبیا همه بسبیل واقعیت —

در رؤیای مؤلف کتاب واقعهٔ کربلا را

و از جملهٔ سوانحهٔ غیبیه اینکه در زمان یفعان شباب در ایام دههٔ عاشورا بقرائت کتاب مقاتل اشتغال داشتم شبی از شبها در این خیال بودم که چگونه می شود که اصحاب حضرت شهادت مآب هریک بمیدان میرفتند جمع کثیری از اشرار بدار البوار میفرستادند با اینکه لشکر مخالف نیز شجاع و دلیر بودند چرا از آنها شجاعتی بظهور نپیوست پس شبی در خواب دیدم که واقعهٔ کربلا روی داده و این فقیر در لشکر حضرت سید الشهدا علیه السلام بودم ناگاه شخصی بنزد من آمد که نوبت جهاد اکنون بتو رسید من گفتم که من آلت حربی ندارم آن شخص چاقوی شکسته که قلیلی از تیغهٔ آن چاقو باقی بود آنرا بدست من داد که این حربهٔ تو باشد گفتم لشکر مخالف درکجایند پس دست مرا گرفت تا بدیواری رسیدیم دیدیم که موران بسیار برهم سوار و بر آن دیوار راه میرفتند آن شخص گفت که این موران لشکر مخالف میباشند پس من چند خطی کشیدم و در هر خط کشیدنی مور بسیار فرو ریخت پس من بیدار شدم فهمیدم که این معنی شجاعت ست و این خواب برای دفع شبههٔ بود که در قلب خلجان کرده بود و بحمد الله که بعین الیقین دفع و رفع این شبهه گردید۔ ق از جملهٔ سوانح غیبیه اینکه در وقتی از اوقات زراری حضرت خلیل و احفاد پیغمبر جلیل الوف التحیة والثناء در بعضی از رساتیق سکنی و بر ایشان عتل زنیم عنودی که خدا و آن شداد صفت بی خدا آن گروه را از ستم بستوه در آورده کرات ستم رسیده کان باین بی بضاعت ملتجی و من هم به کماشتگان والی کرة بعد اولی و مرة غب اخری شاکی و از سوء سلوک ملوک آن بلوک حاکی و از فظایع و شنایع آن بی سیرت زشت فطرت خباثت سریرت دنائت رتبت باکی هیچ مثمر ثمر و مفید فایده نشد اثر در دافع آن شور و شر نه گردیده فلذا روزی از ایام بحضور جراثیم انام در بالای منبر پس از تذکیر و تذکار بدرگاه ملک عدل جبار قهار عارض گشتم که بار الها احفاد و اولاد امجاد انجاد پیغمبر با سداد را از ستم این ستمکار غشوم مشئوم نجات و این مطرود مردود را در معرض بباب و تتلیب و بعذاب روز حساب معذب فرما بعد از چند وقتی آن غدار تیره روزکار برای پاداش و جزای انکار بدار البوار شتافت

از الطاف غیبیّه

از جملهٔ الطاف غیبیهٔ الٰهیه اینکه عیال را حاجت بضروری از ضروریات خانه در کار و چند دفعه مهم را بمن آشکار کردند من در آن باب مساهله داشتم اگرچه مساهله نبود بلکه هرچه تجسس و تفحص مینمودم میسر نه میگشت تا روزی اطفال در آن باب اصرار من تفکر کردم ملهم بآن کردیدم که نظر باخبار برای قضاء حوائج وضو ساختم و تحت الحنک عمامه را انداختم و بطلب آن کار به بیرون شتافتم بعد از طی صد قدم بی فاصله آن حاجت انجاح و انجام پذیرفت۔

در اثبات نبوّت خاصّه

از جملهٔ حکایات بدیعه که بالنسبه بمؤلف کتاب رویداده اینکه سالی بزیارت حضرت صدیقهٔ صغری حضرت

فاطمه بنت موسی بن جعفر مشرف و در آنجا اقامه نمودم بعضی از علماء آنجا جمع شدند و حکایت از نبوت خاصه نمودند که اثبات آن ممکن نیست و مذکور داشتند که بعضی از حکماء از تلامذه حاجی ملا هادی سبزواری بقلم آمده و از او اثبات نبوت خاصه خواستیم از اتمام و انجام آن قاصر شد من گفتم که من اثبات اینمرحله مینمایم بدون اینکه تمسک بقاعدهٔ امکان اشرف نمایم و بدون اینکه تمسک بقرآن شریف نمایم و بدون اینکه تمسک بمعجزه نمایم تا تمسک به نقل لازم آید بلکه اثبات حقیّت خاتم الانبیاء مینمایم بدون همهٔ این امور و لیکن اتمام آن موقوف بر تمهید چند مقدمه است مقدمهٔ اولی اینکه اثبات نبوت خاصه بعقل مینمائیم اما اینکه محمد بن عبد الله بخصوص در فلان سال آمد و دعوی نبوت نمود پس این چیزی ست که بعقل نمیتوان ثابت کرد بلکه اثبات لامحاله باید به نقل باشد مگر بنقل قطعی اثبات آن میکنیم و بعقل صرف انجام آن از جملهٔ محالات ست پس مراد از اثبات نبوت خاصه بعقل غیر این یک جزء است که در فلان سال پیغمبر آمد و دعوای پیغمبری نمود۔

در تقسیم دلیل بعقل و نقل

مقدمهٔ ثانیه بدانکه دلیل بر چهار قسم است اول عقل قطعی دوم عقل ظنی سوم دلیل نقل ظنی مانند خبر واحد چهارم نقل قطعی و این قسم اخیر که نقل قطعی ست بر چند قسم ست یکی خبر واحد محفوف بقرینهٔ قطعیه مانند اینکه بخانهٔ کسی میخواهی داخل شوی در را میکوبی آنوقت کسی از اندرون خانه می آید و می گوید که صاحب خانه بتو اذن داده که داخل شوی این خبر واحد ست و بسبب احتفاف بقراین افادهٔ علم میکند دوم خبر متواتر لفظی و مراد از آن آن ست که در هر طبقه خبر دهندگان آن قدر باشند که از کثرت آنها علم حاصل بشود بر صدور این لفظ از کسیکه مروی عنه است مانند حدیث غدیر خم که خبر دهندگان آن قدر کثرت دارند که برای شخص علم حاصل میشود که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم این حدیث را فرموده است اما در مقام لفظ پس میتواند که نص و قطعی باشد و میشود که ظاهر و ظنی باشد۔ سوم خبر متواتر معنوی و مراد از او آن ست که احادیث متعدده ورود یافته باشد که در مضمون باهم شریک باشند و در الفاظ مختلف و قطع حاصل شود که یکی از این احادیث از معصوم صدور یافته باشد پس بنابراین از این احادیث قطع حاصل میشود براینکه این مضمون واقع و حق و صواب ست۔

در تظافر و تسامع

چهارم تظافر و تسامع ست و او آن ست که از بسکه خبر دهندگان در اینمرحله خبر داده اند علم حاصل شد بر حقیت مضمون آن اما طبقات معلوم نیست بلکه خبر واحدی هم که سلسلهٔ سند را بتواند ثابت کند در میان نیست مانند اینکه علم داریم که رستم شجاعت داشت و یا حاتم سخاوت داشت پس علم باین امور حاصل میشود و لیکن سند کسی سند موجود ست در میان نیست و نمیتوانی که برسانی این را که من از زید شنیدم و زید از عمرو و عمرو از دیگری و هکذا پس سند حتی

سنداحادی هم در دست نیست مع ذلک علم بمضامین این امور حاصل است مقدمهٔ ثالثه محمد بن عبدالله بن عبد المطلب بن عبد مناف قبل از هزار و سیصد و یک سال آمد صلی الله علیه وسلم منزل داشت در مکه و مدینه و مدعی نبوت بود و غزاوت نمود و این مقدمه محل قطع است و بتظافر و تسامع بثبوت رسیده مانند سخاوت حاتم و شجاعت رستم و این مقدمه اگرچه قطعی است امابنقد ثابت شده است و محال است که چنین امری را بعقل ثابت کنند۔

مقدمهٔ رابعه بدانکه بر خدائتعالی لازم است نظر بمقتضای لطف که تکلیف را که مسبب از مصالح و مفاسد نفس الامر است به بندگان برساند و اعلام فرماید و این اعلام بارسال رسل و انزال کتب است پس لابد که همیشه در روی زمین طائفه باشند که مذهب حق درمیان ایشان باشد تا مردم بر ضلالت نباشند و خلاف لطف لازم نیاید و ارسال رسل و انزال کتب از بابت لطف است و این مقدمه در کتب کلامیه مبرهن و ما نیز در منظومهٔ نبوت و شرح آن باستیفا بیان نمودیم و عقل براین معنی حاکم است مقدمهٔ خامسه بدانکه انسانی بر سه قسم است زیراکه انسان یا ناقص مستکمل است و یا کامل غیر مکمل است و یا کامل مکمل است۔ قسم اول عامهٔ ناس میباشند که محتاج میباشند برسولیکه باعث تکمیل ایشان شود۔ و قسم دوم اولیاء میباشند یعنی بعضی از اولیاء که در زمان بنی اسرائیل بودند و خود کامل بودند و تکمیل غیر نمیتوانستند مانند لقمان بنابر قولی یا احتمالی و نحو ذلک۔ و قسم سوم را انبیا می گویند که خود شان کامل اند و میتوانند که تکمیل غیر نمایند و مراد از تکمیل غیر تکمیل در افعال و اعمال و اعتقادات و آداب و نحو ذلک

در بطلان مذهب بت پرستان

مقدمهٔ سادسه بدانکه قبل از بعثت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم دین حقی درمیان نبوده زیراکه آنهائیکه قریش بودند مشغول بعبادت اوثان و بتها بودند و بدیهی است که بت پرستی ببدیههٔ عقل باطل است چه عقل حاکم است که برانیکه خدایتعالی جسم نیست و مکانی ندارد و اجزاء ندارد و عاجز نیست و منفعل از غیر نمی شود چه خداوند تعالی عبارت از وجود اتم تمام فوق التمام است و وجود اتم تمام فوق التمام مُتبرّی از شوائب امتزاج از اعدام پس ترکیب و عجز و نقص و احتیاج و انفعال از غیر در او متصور نیست و اصنام که همه اجسام و متحیز با بعد و مرکب از اجزاء غیر تام و محتاج بمکان و عاجز از فعل و کلام و بیان میباشند و جسم مکتنف باعراض از وضع و جهت و این رمنی و کم و کیف و نحو ذلک و منفک از این امور نیست و اینها همه علامات تغیر و حدوث و زوال و دثور و اضمحلال میباشند تعالی الله عن ذلک علواً کبیرا پس بطلان دین بت پرستی از اعدهٔ بدیهیات است و بت پرستان در اعمال و افعال همیشه مداوم بودند باموریکه ببداهت عقلیه باطل و فاسد و حرام بود مانند شرب خمر که عقل حاکم است بر حرمت آن در هر شریعت و مذهبی زیراکه تخمیر عقل میکند و تذکر مولی را که لب لباب عبودیت است از میان میبرد و همیشه در خونریزی مواظبت داشتند و اسیر و نهب مینمودند و معلوم است که حفظ نفوس و دماء و

اموال و اعراض نظر بحکم عقل لازم است و مایهٔ بقاء نظام معاش است۔

در بطلان مذهب مجوس

واما اهل کتاب پس مجوس بنکاح دختر و خواهر معتاد و بشرب خمر اشتغال و بخدائی آتش اعتقاد داشتند و اینها همه بضرورت عقل باطل و وجه آن از پیش دانسته شد۔ واما نصاری پس قائل بتثلیث شدند و باقانیم ثلثه قائل شدند که اب و ام و ابن باشد که عیسیٰ و مریم و خدا باشند و قائل باتحاد و حلول گردیدند و اینها همه ببداهت عقلیه کفر است و آنکهی اناجیل اربعه بایکدیگر متناقض و شراب را حلال دانستند بلکه ترسا فی الحقیقه مجسمه میباشند و در انجیل ورود یافته که در مجلس مهمانی ظروف چندی بود و عیسیٰ دعاء کرد بیکدفعه همه آن ظروف پر از شراب شدند پس به مهمانان شراب داد و ایشان را مست و لایعقل ساخت و درجائی از انجیل فاصله میان یوسف و آدم را بزیاده از چهل پشت شمرده و درجائی دیگر بکمتر از چهل مذکور داشته مجملاً بطلان مذهب ایشان کالشمس فی رابعة النهار پدیدار و آشکار است

در بطلان دین یهود وجهود

واما مذهب یهود پس آن نیز باطل است و توریت ایشان نیز محرف و تغییر یافته بود و ایشان شراب را حلال میدانستند و در توریت مذکور است که خدایتعالی دریک وقتی بآسمان اول آمد و بزمین نظر افکند دید که ایشان خونریزی و معصیت و فساد در روی زمین میکنند پس خدایتعالی از خلقت ایشان پشیمان شد ایضاً در توریت مذکور است که یعقوب برای خواهرش علیا سجده کرد و درجائی از توریت مسطور است که لوط پیغمبر بعد از هلاکت قوم با دو دختر خویش در دور از آبادانی منزل کرده پس بر دختر بزرگ او شهوت غلبه کرده به پدرش لوط پیغمبر شراب داده و او را مست کرده بعد از آن با او مباشرت کرده و از پدرش حامله شد پس دختر کوچک از خواهرش کیفیت احوال را استفسار نموده خواهر آنچه وقوع یافته در سبب حمل با خواهر خویش درمیان نهاد پس دختر کوچک نیز شراب به پدرش خورانید و در حالت مستی با او مواقعه نموده و او نیز حامله شد پس از یک خواهر پسری در وجود آمد و از خواهر دیگر دختری تولد یافت و آنها بزرگ شدند و باهم مزاوجت کردند و نسل از ایشان آشکار گشت مجملاً در توریت این اعمال شنیعه را که عقل هر کس دلالت بر بطلان آن میکند به پیغمبران نسبت داده اند علی نبینا و علیهم الصلوة والسلام و بالجمله بطلان مذهب یهود و بسیاری از فقرات توریت غنی از بیان است و ما در منظومهٔ نبوت و شرح آن بطلان این مذاهب باستیفاء بیان نمودیم مقدمهٔ سابعه بدانکه دینی که محمد بن عبدالله صلی الله علیه وآله وسلم آورده همه موافق صواب و مدلول عقل جازم و عقاید او نهایت با عقل مطابق است پس خدا را منزه از جسمیت و محال اعراض و شریک و مُتبرّی از اتحاد و حلول و مُتعرّی از تغیر و تبدل و او را عادل و قادر و عالم و غنی میداند و نحو آن از عقاید حقه که عقل دال بر آنهاست و در فروع اوراد و اذکاری در شبانه روز قرار که مردمان بسبب آن متذکر مولای خود باشند و غفلت از فضل ایزد تعالی

نمایند که بمرور دهور دین از دست نرود و عقل حاکم ست براینکه هر پیغمبری باید اوراد و اذکاری آورد که سبب تذکر خداتعالی گردد و تکالیف شریعت او همه مبرا از نقص زیراکه چون انسانی در مقام سیر سلوک و تکمیل نفس خویش باید از خودی خود دست کشیده و خودخواهی را کنار گذاشته و جبل انیت خود را مندک نماید و محبت مال راهم از دل بیرون کند و محبت عیال را طرح کند و محبت خانه و وطن راهم از دل بیرون کند و چون این محبتها را از دل بیرون کرد و همچنین محبت اکل آن وقت خانهٔ دل منحصر بمحبت یکنفر وابسته خواهد بود که خداتعالی ست و حقیقت عبادت و بندگی در اینوقت بظهور خواهد پیوست پس ختم النبیین صلی الله علیه وسلم نماز شبانه روزی را قرار داد برای اینکه از این اوراد و اذکار و از این افعال و پیشانی که اشرف اعضاء انسانی ست بر خاک مالیدن محبت کبر و افتخار و خودخواهی برطرف میشود و از آن پس امر بزکوة و خمس فرمود تا از انفاق مال محبت مال نیز از قلب بیرون میرود و از آن پس امر بصوم کرد تا محبت اکل و شرب و شکم پرستی که کار حیوانات است از قلب بیرون رفته باشد و از آن پس حج را بر ارباب استطاعت لازم کرد تا بسبب مسافرت و انقطاع اهل و عیال و وطن خانه و اموال محبت این امور نیز از قلب بیرون میرود پس در آن وقت قلب که نشیمن رب است جل شانهٗ نظر بمخوای خبر انتمای اَنَا عِندَ المُنکَسِرَةِ قُلُوبُهُم والمندرسة قبورهم خالی از اغیار و صافی از زنگ و غبار و علاوه از تذکر این امر میشود پس منحصر میشود محبت قلبی برای خدایتعالی عَزَّ اِسْمُهٗ و عم نوالهٗ۔ پس همین حکمت عبادات را با اینکه هر یک را حکمتهای بسیار ست و همچنین در امور معاش و ابواب سیاسات احکامی از جانب کردگار آورده که منع در رفع ظلم و قمع و قطع عروق و اصول شجر خبیثه و قومیهٔ ستم کردد اگرچه نظم معاش بنحو ظلم هم ممکن است چنانکه در ادیان باطله نظم و انتظام معاش را بنحو ظلم داده اند و علاج فاسد بافسد کرده اند با اینکه ادیان باطله نیز نظم معاش را از انبیا ارث برده اند و از ایشان آموخته اند ولیکن آنرا تحریف و تغییر و تبدیل داده اند و معلوم ست که ظلم قبیح است اگرچه در مقام انتظام امر معاش باشد و ما نظم معاش دین جناب ختمی مآب الوف التحیة والثناء را از عقود و ایقاعات و معاملات و احکام سیاسات همه را بر وفق عدل و موافق عقل یافتیم و اگر بتفصیل این مرحله بپردازیم خواهیم از عنوان کتاب خارج گردید و چون این مقدمات بر ضمایر صافیهٔ ارباب اذهان مستقیمه مرتسم و منتقش گردید پس میگوییم که در زمانیکه برروی زمین ادیان باطله بودند و بطلان ادیان آنها را بتظافر و تسامع دانستم علاوه و نمونه آن ادیان که درین زمان باقی میباشند مشاهده همه باطل میباشند و محمد بن عبدالله صلی الله علیه وآله وبارک وسلم بتظافر و تسامع قیام بدعوت بسوی پروردگار نمود و کسی بود که کامل فی نفسه و مکمل غیر بود و دین او با حکمت و صواب و عقل مطابق و بغیر از دین او دین حقی نیست پس باید او برحق باشد چه معجزه ابراز کند و چه ابراز اعجاز ننماید و از جملهٔ معلومات اینکه دین هر پیغمبری که اکمل است و هر پیغمبر که تکمیل او اکثر و اظهر و اکمل است پس

افضل و خاتم انبیاست علیه السلام چون این فقیر این برهان را فکر نمودم علما بمجلس اذعان و تصدیق بر تمامیت این برهان نمودند و چون مؤلف این کتاب را تالیفات بسیار است پس باکی نیست که فهرست آنها در اینجا مذکور گردد اما علم

در تالیفات مؤلف کتاب

تفسیر پس مراد آن چند تالیف ست

اول کتاب توشیح التفسیر که سرآمد کتب مفسرین است و سبقت نگرفت مرا از احدی عامه و خاصه بر آن بلکه غرض من از آن تفسیر محض اثبات آن ست که هرکس علم حاصل کند که کلام سبحانی و فرقان ربانی معجزهٔ حضرت ختمی مرتبت ست و الی الآن از آن تفسیر دو مجلد نوشته ام جلد اول در قواعد تفسیر است و جلد دوم از تفسیر حمد تا بیست سی آیه از سورهٔ بقره و آن جلد اول مشتمل است بر قواعد علم تفسیر همچنانکه فقهاء تاسیس قاعده مینمایند و از آن پس برای مسائل تفریع همچنین این فقیر بمرور دهور از اخبار ماثوره استنباط قواعدی نمودم و بر هر یک از آن قواعد آیات بسیار تفریع کردیم و بیان کردم وجه تکرار آیات قرآنیه را و فصاحت و بلاغت و جزالت و سلاست و ملاحت و وجه اعجاز و رفع تناقض در آیات قرآنیه و تاویلات و نکات و جامعیت قرآن علوم را بنحویکه کتب تفسیر از آن عاریست و همان جلد اول فی الحقیقت یک تفسیر تمام است و هر دو جلد این تفسیر از بدو تا ختام مقفی و مسجع است

تالیفات در تفسیر

تفسیر آیهٔ شهد الله لا اله الا هو و بیان اینکه این آیه چگونه استدلال و برهان و قامع خصم مدرسم ست۔ سوم تفسیر آیهٔ ان اول بیت وضع للناس و تاویل آن بکربلا و استدلال بر آن که فی الحقیقه از افکار ابکار است و از باطن امام عصر روحی فداه افاضهٔ معانی و دقایق آن آیه بر ذهن قاصر شد بقدر خور استعداد این فقیر و تقریباً دو هزار بیت کتابت آن است۔ چهارم تفسیر آیهٔ امانت که در نهایت تدقیق است۔ پنجم تفسیر آیهٔ فکان قاب قوسین او ادنی بطریقهٔ حکماء۔ ششم تفسیر سورهٔ والضحی که بر افکار ابکار اشتمال دارد و تقریباً یکهزار بیت میشود۔ هفتم تفسیر سورهٔ فیل که فی الحقیقه دارای قواعد بسیار است آن هم تقریباً یکهزار بیت میشود۔ هشتم تفسیر سورهٔ نصر انهم بر وزن آن ماسبق میباشد۔ نهم تفسیر سورهٔ قدر بزبان فارسی که تقریباً یکهزار بیت است۔ دهم تفسیر سورهٔ قدر که بزبان عرب است و بقدر دو هزار بیت تقریباً میشود۔ یازدهم تفسیر سورهٔ قدر که تقریباً سه هزار بیت است و این تفسیر سوم سورهٔ قدر است و از بدو و سرا مسجع و مقفی ست و آنرا باسم سامی معتمد الدوله نائب الایاله نواب اشرف والا فرهاد میرزا تالیف نموده ام و اما علم صرف پس

تالیفات در صرف

آن نیز چند کتاب است

دوازدهم شرح تصریف زنجانی۔ سیزدهم شرح بر شرح تفتازانی بر تصریف زنجانی که تا تعریف تعدی و لزوم پانصد ایراد بر ملاسعد تفتازانی نموده ام و آن شرح را بزبان فارسی نوشته ام۔ چهاردهم حاشیه بر شرح تصریف ملاسعد۔ پانزدهم منظومهٔ علم صرف۔ شانزدهم شرح منظومهٔ سابقه۔ هفدهم شواهد شرح منظومه۔ هیجدهم امثلهٔ بید

شریف که هفتاد ایراد بر سید شریف در آن رساله نموده ام — و اما کتب نحو پس چند کتاب ست۔

تالیف در نحو

نوزدهم شرح عوامل جرجانیه۔ بیستم شرح فارسی بر عوامل ملامحسن که در مدت نه روز آنرا تالیف نموده ام۔ بیست و یکم شرح ثمانا بعد ما جاوزت الاثنین معنی و ترکیباً۔ بیست و دوم شواهد عوامل ملامحسن۔ بیست و سوم شرح صمدیه که مشتمل ست بر ذکر اقوال و ادلهٔ اجمالیه و آنرا در مدت یازده روز تالیف نموده ام و آن هم در ایامی بود که مشغول بشرب دوا بودم و تنقیه مینمودم۔ بیست و سوم تعلیقه بر سیوطی که تا اواسط مبتدا خبر در سه مجلد نوشته ام و اقوال و ادلهٔ و تحقیق حق در هر مسئله نموده ام و بزبان فارسی است۔ بیست و چهارم حاشیه بر شرح جامی ست که از آن بهتر در نحو کتابی تا اکنون تالیف نشده و در بعضی از مواضع که بنای ایراد گذاشته ام از سی ایراد و چهل ایراد گذرانیده ام و حل عبائر آنرا بنحوی نموده ام که محل غرابت و تعجب است۔ بیست و پنجم شواهد بر شرح جامی است که بفارسی نوشته ام۔ بیست و ششم شرح حدیث ابا الاسود دئلی در اختراع نحو و در آنجا حل اینکه بعضی از اسماء نه ظاهر ست و نه مضمر نموده ام و این فقره از مشاکل مشهوره است۔ بیست و هفتم شرح لغزهٔ شیخ بهائی در اسم زبده که در آن عناوین نحویه را مندرج ساخته۔ بیست و هشتم منظومهٔ علم نحو۔ بیست و نهم رسالهٔ مؤنثات سماعیه از ذوات التانیث و جائز الوجهین و احکام مونثات۔ و اما علم منطق پنج کتاب ست

تألیفات منطقیه

سی ام حاشیه بر رسالهٔ کبری که در آن شصت و پنج ایراد بر سید شریف نموده ام۔ سی و یکم منظومهٔ منطق۔ سی و دوم حاشیه بر حاشیهٔ ملا عبدالله یزدی بر تهذیب منطق که بر دقایق افکار ابکار مشتمل است و تا بحال مانند آن حاشیه بر حاشیهٔ ملا عبدالله ننوشته اند۔ سی و سوم شرح دیباچه شرح شمسیه و اما علم خلاف که علم آداب مناظره است پس دو کتاب در او نوشته ام۔ سی و چهارم منظومهٔ مختصره در آداب مناظره۔ سی و پنجم منظومهٔ مطوله در علم آداب مناظره۔ و اما علم معانی و بیان و بدیع پس چند کتاب است۔ سی و ششم منظومهٔ علم معانی و بیان و بدیع۔ سی و هفتم دیباچهٔ مطول که بزبان فارسی نوشته ام۔ سی و هشتم شواهد اشعار مطول که بفارسی نوشته شد۔ سی و نهم رسالهٔ فارسیه در علم بدیع که اشتمال دارد بر محسنات لفظیه و معنویه و تمسک باشعار فردوسی و اشعار مؤلف و برخی از اشعار عربیه۔ چهلم حاشیه بر مطول که اشتمال دارد بر تحقیقات بسیار و تدقیقات بی شمار و ایرادات بر شارح و خالی از غرائب و تازگی نیست و تقریباً مقدار حاشیهٔ سید شریف است بر مطول۔ و اما علم اعداد و اوفاق پس در آن دو کتاب است۔ چهل و یکم منظومه در علم اعداد۔ چهل و دوم رسالهٔ فارسیه در علم اعداد و اوفاق۔ و اما علم رمل پس یک کتاب در آن نوشته ام و آن چهل و سوم ست و اما علم جفر یک رساله در آن

نوشته ام

نوشته ام و آن چهل و چهارم ست و اما علم حساب پس در آن چند رساله است چهل و پنجم منظومهٔ علم حساب است که هنوز تمام نشد چهل و ششم شرح فارسی بر خلاصه که ناتمام ست و از چهل و هفتم ست و اما علم لغت پس لغت الاضداد است که جمع نموده ام در آن الفاظی را که هر یک دو معنی دارند که ضد یکدیگراند مانند جون که برای ابیض و اسود و احمر موضوع است و که برای طهر و حیض موضوع ست و آن چهل و هشتم ست۔ و اما کتب حضرت سید الشهداء پس چند کتاب است چهل و نهم کتاب بحر البکاء ست که به بحر تقارب و فارسی است و نظم ست و بیان شد در آن بیرون آمدن حضرت سید الشهداء علیه الالف تحیة والثناء از مدینه بکربلاء و مراجعت اهل حرم از شام محنت انجام و آن کتاب پنجهزار و پانصد و پنجاه بیت ست۔ پنجاهم کتاب مراثی ست از فارسی و عربی قریب بصد مرثیه پنجاه و یکم کتاب مجمع المصائب ست که نظم ست بجور مختلفه۔ پنجاه و دوم حملهٔ حسینیه ست که نظم و بحر تقارب است و ابیاتش مشتمل بر محسنات لفظیه و معنویه است و آن کتاب را بسبک شاهنامهٔ فردوسی نوشته ام انصاف اینکه بعضی از ابیات آن فایق بر شاهنامه است۔ پنجاه و سوم کتاب مواعظ المتقین است که مشتمل بر سی مجلس و در هر مجلس بحث از مسائل اعتقادیه است از توحید تا معاد و تفسیر آیات بسیار و اخبار و حکایات مصیبت بر طبق اخبار معتبره و قریب بیست هزار بیت است۔ پنجاه و چهارم فهرست کتاب مواعظ المتقین پنجاه و پنجم کتاب اسرار المصائب که در حکم و علل اخبار مصیبت و حل و توجیه اخبار مشکله و تاویل فقرات متشابههٔ مصیبت که طرز غریب و اسلوب عجیب دارد۔ پنجاه و ششم فهرست کتاب اسرار المصائب۔ پنجاه و هفتم کتاب اکلیل المصائب در مصائب افتخار اطایب حضرت سید الشهداء که مشتمل ست بر اخبار معتبرهٔ مصیبت و فضائل ائمه و تاویلات اخبار مصیبت و برخی از مطالب علمیه و خطب جلیله و ذکر اخبار مختلفه در میان ارباب مقاتل و تحقیق حق و فی الحقیقة آن کتاب مانند قواعد فقهیه است که فقهاء تاسیس میفرمایند و ابواب فروع مترتب میسازند و مشتمل بر سیزده اکلیل و هر اکلیلی مشتمل بر فصول عدیده و حقیقة بر نهجی ست که غرابت و تازگی دارد و قریب به پانزده هزار بیت است پنجاه و هشتم فهرست کتاب اکلیل المصائب۔ پنجاه و نهم کتاب انیس الذاکرین که دارای نظم و نثر ست مانند کتاب مهیج و جوهری و سائر کتب مصیبت است

در تالیف کتب کلامیه و حکمت و ادعیه

و اما کتب کلامیه و معقول و شرح ادعیه پس آن چند کتاب است۔ شصتم منظومهٔ علم کلام۔ شصت و یکم شرح آن منظومه۔ شصت و دوم شرح فارسی بر تجرید محقق طوسی که قریب به پانزده هزار بیت است شصت و سوم شرح بر شرح فاضل قمی بر حدیث سئل هل رأیت رجلاً قال نعم والی الآن اسئل عنه فقلت من انت الخ شصت و چهارم شرح حواشی اخوند ملا علی نوری بر آن و رد ایراداتی که اخوند در آن حواشی بر میرزای قمی نموده

شرح فارسی برهان حدیث سابق. شصت و پنجم شرح فارسی بر حدیث کمیل ما الحقیقة فقال مالک و الحقیقة. شصت و ششم شرح بعضی از فقرات دعاء کمیل که معروف است. شصت و هفتم شرح دعاء معروف سحر که مصدر است بقول آن حضرت الوف التحیة والثناء. اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسْئَلُکَ مِن بَهائِکَ بِاَبهاهُ وکل بهائک بهی و تأویل فقرات آن بائمه معصومین ع. شصت و هشتم شرح دعاء مختصر که وارد در شب جمعه است و مصدر است بقوله الحمد لله من اول الدنیا الی فنائها الخ که در سفر خراسان نوشته ام. شصت و نهم شرح زیارت رضویه که در سفر خراسان نوشته ام. هفتادم شرح دعاء معروف ماه رجب یا من ارجوه لکل خیر الخ. هفتاد و یکم الفیه منظومه در توحید و عدل. هفتاد و دوم در فهرست منظومهٔ توحید. هفتاد و سوم شرح منظومهٔ توحید که قریب به هفت هزار بیت است. هفتاد و چهارم شرح وصایای حضرت امام رضا ع و بیان اسرار آن. هفتاد و پنجم منظومهٔ الفیه در اثبات نبوت پیغمبر خاتم الانبیاء صلوة الله علیهم اجمعین و رد بر ادیان باطلهٔ یهود و نصاری. هفتاد و ششم فهرست منظومهٔ نبوت. هفتاد و هفتم حاشیه بر منظومهٔ نبوت که قریب به سه چهار هزار بیت است. هفتاد و هشتم رسالهٔ هفتاد و سه ملت که والد مرحوم تألیف کرده و بیان حدیث ستفرق امتی ثلث و سبعین فرقة الخ و آن را ناتمام گذاشته و این فقیر آن را تمام کرده ام. هفتاد و نهم منظومهٔ الفیه در اثبات خلافت بلافصل امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب علیه السلام مسماة بلئوالی الولایت. هشتادم فهرست منظومهٔ امامت. هشتاد و یکم شرح عربی منظومهٔ امامت که قریب به هشت هزار بیت است. هشتاد و دوم شرح فارسی بر منظومهٔ امامت که قریب به بیست هزار بیت است و در آن رد اجوبه و شبهات عامه است و مشتمل بر احتجاج امامیه است با مخالفین در اثبات امامت. و اما تألیفات در علم درایه پس چند کتاب است.

در تألیفات علم درایه

هشتاد و سوم منظومه درایه. هشتاد و چهارم هدایة الدرایه در حل عبارت من اجمعت العصابة علی تصحیح ما یصح عنه. هشتاد و پنجم شرح وجیزهٔ شیخ بهائی در علم درایه که قریب به پنج هزار بیت است. هشتاد و ششم حواشی بر شرح درایهٔ شهید ثانی اگرچه غیر مدون است و در حواشی همان کتاب منطبق و مثبت است لیکن اگر تدوین شود مجلدی خواهد بود.

تألیفات بر کتب رجالیه

و اما علم رجال پس چند کتاب است. هشتاد و هفتم کتاب تذکرة العلماء است که ذکر احوال علماء و مشایخ اجازه است از زمان ما تا زمان محمد بن ثلث ارباب کتب اربعه. هشتاد و هشتم کتاب قصص العلماء که همین کتاب است. هشتاد و نهم کتاب کرامات العلماء است در بیان کراماتیکه از علماء امامیه صدور یافته است.

در تألیفات اصولیه

تألیفات کتب رجالیه

و اما علم رجال پس چند کتاب است. هشتاد و هفتم کتاب تذکرة العلماء است که ذکر احوال علماء و مشایخ اجازه است از زمان ما تا زمان محمد بن ثلث ارباب کتب اربعه. هشتاد و هشتم کتاب قصص العلماء که همین کتاب است. هشتاد و نهم کتاب کرامات العلماء است در بیان کراماتیکه از علماء امامیه صدور یافته است.

و اما علم اصول پس چند کتاب است. نودم شرح فارسی بر مبحث عدم صحت سلب قوانین مشتمل بر حل مطالب آن و ایرادات بسیار و معنی دور و اقسام آن. نود و یکم تقریرات اصول که در قزوین در خدمت استاد دیده ام با تصرفات قریب به هشت هزار بیت است. نود و دوم تقریرات اصول که در خدمت استاد مرحوم آقا سید ابراهیم نوشته ام با تصرفات و ایرادات و اسوله و اجوبه قریب به هفتاد هزار بیت است. نود و سوم منظومهٔ اصول که دویست بیت است. نود و چهارم رسالهٔ اصول بی نقطه که الفاظ آن مرکب از حروف تورانیه است که نقطه ندارد. نود و پنجم منظومهٔ الفیه در اصول که قریب به شش هزار بیت است. نود و ششم کتاب لسان الصدق در اصول که مشتمل است بر نقل اخبار و ادله و تحقیق حق و از اول اصول است تا مبحث اجماع قریب به ده هزار بیت است. نود و هشتم تعلیقه بر قوانین که مشتمل بر مجلدات متعدده است و در اصل برائت و استصحاب به تفصیل آن مباحث را بیان کرده ام و محاکمه کرده ام میان فضلاء که رد بر میرزا کرده اند مانند ضوابط استاد و اشارات حاجی کرباسی و حاشیه شیخ محمد تقی بر معالم و فصول و رسائل شیخ مرتضی و مناهج حاجی نراقی. نود و نهم حجیت قرائت قراء سبعه. صدم حجیت کتاب. صد و یکم رساله در عدم لزوم تقلید اعلم. صد و دوم رساله در تراجیح. صد و سوم تعلیقه بر کتاب معالم که بقدر حاشیهٔ سلطان است و مقصود است بر ایرادات بر صاحب معالم. صد و چهارم حاشیهٔ دیگر بر معالم از ابتداء تا مبحث فور و تراخی. صد و پنجم تعلیقه بر تعلیقهٔ سلطان بر معالم که آن هم بقدر حاشیهٔ سلطان است و مقصود است بر رد و اجوبه از ایرادات سلطان بر معالم و مسمی بر دور. صد و ششم رساله در تحقیق وضع الفاظ برای اعم از صحیح و فاسد و موضوع له لفظ صلوة و اما علم فقه پس آن چند کتاب است. صد و هفتم کتاب بدایع الاحکام در شرح شرایع الاسلام مشتمل بر ذکر اقوال و بیان استدلال و حق در مقال و الی الآن هفده مجلد نوشته و فقنی الله لاتمامها تفصیلش اینکه از اول طهارت تا مبحث حیض نوشته ام در یک مجلد از آن پس مسائل همه طهارت را در اجزاء چند نوشته ام و مسائل همه مقدمات نماز را نوشته ام در یک اجزاء متعدده و مبحث افعال صلوة را در یک مجلد نوشته ام و مبحث خلل در نماز یک مجلد و قصر و اتمام و صلوة جماعت یک مجلد و تمام زکوة در دو مجلد

و تمام خمس در یک مجلد و تمام صوم در یک مجلد و کتاب متاجر در پنج مجلد لیکن متاجر تمام نشده و تمام کتاب قضاء در دو مجلد و کتاب غصب در یک مجلد و بعضی از کتاب صید و ذباحه در اجزاء متعدده وفقنی الله لاتمامه هذا الکتاب المستطاب و هر مجلد تقریباً هفت هزار بیت است. صد و هشتم حواشی این فقیر بر کتاب ریاض معروف بشرح کبیر در چند مجلد بدین تفصیل کتاب اجازه یک مجلد کتاب صلح و هبات یک مجلد کتاب وصایا یک مجلد کتاب قضا یک مجلد حاشیهٔ میر کتاب نکاح دو مجلد. صد و نهم تعلیقه بر روضة البهیة که معروف بشرح لمعه است در چند مجلد. صد و دهم منظومهٔ الفیه در قواعد کلیهٔ فقه. صد و یازدهم نظم رسالهٔ الفیه شهید اول. صد و دوازدهم حاشیهٔ فارسیه بر الفیه شهید اول. صد و سیزدهم رسالهٔ در حرمت تشبیه و تعبیه در مصائب ائمهٔ اطهار. صد و چهاردهم رسالهٔ در وضو بدو آب که ظرف احدهما غصبی باشد و ظرف دیگر مباح. صد و پانزدهم رسالهٔ در ترتیب عبادات صبی که صورت مناظرهٔ فقیر با شهید ثالث را در آن درج کرده ام و در آن رساله نظر بقواعد ترتیب را اختیار کردم لیکن در کتاب صوم بدایع الاحکام شرعی بودن عبادات صبی را اختیار کرده ام نظر باجماع منقول از علامه در کتاب تذکره. صد و شانزدهم رساله در بیان وقوع ماهی در دامن جالس سفینهٔ غیر پس آن ماهی مال صاحب سفینه است یا مال آن کسی که ماهی در دامن او افتاده. صد و هفدهم رساله در بیان اینکه کسی وصی شخصی ست که میداند آن شخص ذمه اش مشغول بصلوة برای میتی ست و نمیداند اشتغال ذمه بچه قدر و چند نماز ست. صد و هیجدهم رسالهٔ مسائل اشکوریه. صد و نوزدهم رسالهٔ مسائل کلارستاقیه. صد و بیستم رسالهٔ در اینکه اگر پیوند غصبی باشد و درخت مملوک و یا بعکس پس پیوند درخت شد آیا درخت مال کیست و میوه از کدام یک محسوب می شود. صد و بیست و یکم رساله در طلاق که جناب ملا محمد حسین عشق آبادی در سفر خراسان در نیشاپور از این فقیر سوال نموده بود. صد و بیست و دوم رساله در محاکمهٔ مسئله که محل خلاف میان چند نفر از اعیان علماء عراق شده بود. صد و بیست و سوم تعلیقه بر کتاب قواعد شهید اول که در آن اثبات قواعد کلیهٔ فقهیه شده. صد و بیست و چهارم رساله در غسل جنب در حیاض واقعه در میان مساجد. صد و بیست و پنجم فهرست منظومهٔ الفیه قواعد فقهیه که مسماة بموائده بوده و سابقاً ذکر شده بود. صد و بیست و ششم رساله در جواز لعن بر یزید پلید معروف به پسر معاویه و رد بر بعضی از عامه مانند غزالی که آنرا محرم دانسته بلکه گفته که جائز ست که در قنوت و تر طلب مغفرت از برای یزید کند چنانکه ابن خلکان در تاریخ خود از او حکایت داشته و این فقیر بقواعد و طرق عامه که مسلم بین الفریقین ست آنرا رد نموده ام. صد و بیست و هفتم رسالهٔ فارسیه موسومه بمحمدیه در اصول دین و طهارت و صوم و صلوة و زکوة. صد و بیست و

هشتم

هشتم رساله در خروج بول و حدث در اثناء غسل جنابت. صد و بیست و نهم رساله دماء ثلثه حیض و نفاس و استحاضه. صد و سی ام رساله در خلل واقعه در صلوة از شک و سهو و ظن و علم و جهل. صد و سی و یکم رسالهٔ جنة النار در صوم. صد و سی و دوم رساله در وقف و احکام آن. صد و سی و سوم رساله در صیغ عقود. صد و سی و چهارم رساله در ذباحه و شرایط و احکام آن. صد و سی و پنجم رسالهٔ مواریث. صد و سی و ششم رسالهٔ دیات. صد و سی و هفتم رسالهٔ اثنی عشریه در صلوة. صد و سی و هشتم رسالهٔ در احکام ربوا و اقسام آن. صد و سی و نهم رساله در ادعیه مندوبه در حال وضو و صلوة و نکاح. صد و چهلم در ترجمهٔ اذکار صلوة و ترجمهٔ ادعیه مسنونه در آن با اشارهٔ اجمالیه ببعضی از فقرات مشکله و حل آن. صد و چهل و یکم کتاب ادعیه معتبره در رفع حوایج و دفع آلام و مکروهات. صد و چهل و دوم ترجمهٔ مناجاتهای وارده از ائمه که بنظم میباشد. صد و چهل و سوم رساله در متاجر که هنوز تمام نشده. صد و چهل و چهارم رسالهٔ در فضیلت نماز شب و احکام آن از روایات معتبره و خالی از لطافت نیست

در تالیفات متفرقه

و اما تالیفات متفرقه پس آنها متعدد اند. صد و چهل و پنجم رساله در سوالات این فقیر از حاجی ملا هادی سبزواری در تفسیر و کلام و حکمت و بعضی از مذاهب ملا صدرا. صد و چهل و ششم کنز الالغاز در صیغ مشکله و اخبار مشکله. صد و چهل و هفتم زاد المسافرین در اخبار متفرقه. صد و چهل و هشتم رساله در حل مشکلات از صیغ قرآن و حل الغاز نحویه و حل مغالطات منطقیه. صد و چهل و نهم شرح قصیدهٔ فرزدق شاعر در مدح حضرت سید الساجدین در محضر ضلالت اثر هشام بن عبد الملک که مصدر است بقولش هذا الذی تعرف البطحاء وطأته الخ و بیان فصاحت و بلاغت و لغت و معانی آن قصیده. صد و پنجاهم رساله در حل ابیات مشکله از مثنوی ملای روم و بیان تصوف و تسنن او و استفادهٔ آن از اشعار غوایت آثارش. صد و پنجاه و یکم شرح اشعار عارف کجوری مسمی بامیر که اشعارش بزبان کجوری است. صد و پنجاه و دوم رسالهٔ در الطاف خفیهٔ الهیه بالنسبه باین عبد ضعیف و غرض از تحریر آن این ست که هر کس از الطاف الهیه بالنسبه بخود تفکر و تأمل نماید. صد و پنجاه و سوم رساله مطائبات و مضاحکات در حکایات مضحکه. صد و پنجاه و چهارم رساله در انشائات و مراسلجات. صد و پنجاه و پنجم رساله در آداب تعلیم و تعلم و مطالعه و مذاکره و جمع کتب مفیده و احیاء اساتید. صد و پنجاه و ششم رساله در تعداد اسامی برخی از اجلهٔ علماء برای آنکه در قنوت صلوة وتر خوانده شود. صد و پنجاه و هفتم رساله در شرح کتاب امیر المؤمنین بسوی مالک اشتر در هنگامیکه مالک را متولی مصر ساخته بود. صد و پنجاه و هشتم شرح رسالهٔ الف باتا و بیان بعضی از نکات و دقایق و مؤلف آن رساله و سبب ترتیب بر آن وجه. صد و پنجاه و نهم شرح ابجد هوز حطی

صد و پنجاه و ششم رساله در بیان اینکه لفظ کبری و همچنین اسامی سایر کتب حقیقت در چه میباشند
آیا علم شخص میباشند و یا علم جنس میباشند. صد و پنجاه و هشتم رساله فراید در علم قرائت که در نهایت
لطافت ست. صد و شصت و یکم رساله در محاکمه حاجی محمد کریم خان و ملا محمد حسین عشق آبادی در
جمع میان بود و خبر که باهم تعارض داشته و انتصار از ملا محمد حسین نموده ام و در سفر خراسان آن رساله
نوشته شد. صد و شصت و دوم حواشی بر شرح ابن ابی الحدید بر نهج البلاغت در انتصار از قطب
راوندی در بعضی از مقامات و در رفع شبهات ابن ابی الحدید عنید در باب امامت که مدون نشد
و اگر مدون شود مجلدی خواهد بود. صد و شصت و سوم حواشی بر اکسیر العبادات مرحوم اخوند ملا آقای
دربندی در اسرار وقایع مصیبت که اگر جمع شود مجلدی خواهد بود. صد و شصت و چهارم کتاب مشکلات
العلوم در انحلال اعضال آیات کلام قادر متعال عز اسمه و حل اخبار عویصه از ائمه اطهار و ذکر اشکالات در
منطق و صرف و معانی بیان و اصول و معقول و معمی و توجیه بسیاری از اشعار ارباب عرفان
و حل بسیاری از تعمیه و الغاز شعریه و اغالیط مشهوره و خبطیات بسیاری از علماء اعلام و الی الآن
چهار مجلد نوشته شده و فی الحقیقه آن کتاب از کتب اتراب در این باب ممتاز است. صد و شصت
و پنجم رساله در علم حروف. صد و شصت و ششم کتاب تذکرة الاخوان در احوال مؤلف کتاب
در بدو تحصیل و اساتید و تعداد بعضی از تالیفات و ذکر احضار و اسفار مؤلف. صد و شصت
و هفتم شرح رساله تعبیه که از تالیف من است و ناتمام است. صد و شصت و هشتم تعلیقه بر فصول
شیخ محمد حسین که ناتمام ست. صد و شصت و نهم حاشیه بر الهیات شرح تجرید که ناتمام است و دیگر تفسیر
و اذ قال ربک للملائکة انی جاعل فی الارض خلیفة الخ که سه هزار بیت است و تفسیر سوره
سبح اسم ربک الاعلی که پنجهزار بیت است و کتاب معین البکاء در حکایات مبکیه که پنجهزار بیت است
و حدیقه جعفریه در مسئله جبر و تفویض که چهار هزار بیت است و کتاب مواد الاصول فارسی که
سه هزار بیت است و کتاب تاسیسات در قواعد فقهیه که شش هزار بیت است و رساله در تنازع
مالک و راکب دابه در اجاره و اجاره که صد بیت است و شرح نتایج اسناد که الی الآن سه مجلد
نوشته ام و تمام نیست و رساله در احکام عقود و استدلالی ست و سه هزار بیت است و کتاب
کشکول محمدی چهار مجلد ناتمام ست و رساله در احکام صید به لسان عرفان که دویست بیت است
و حواشی بر ربیع ریاض که پنجهزار بیت است و حواشی غیر مدونه بسیار ست مانند حواشی شرح شمسیه و
حواشی نتایج اسناد و حواشی ضوابط و رساله در صیغه عاجز از عربیت و رساله در شرح اقول

لمعه

لمعه لو اختلافی قدر و کتاب صراط المستقیم در اصول دین از توحید تا معاد با استدلال و فارسی است مشتمل بر شش
هزار بیت و رساله در سبب ائمه اولاد خود را با اسم خلفاء جور و کتاب سلالیم اللغت در قول ایشان الفقه
لغة کذا الطهور ینوب تب زوجه و رساله مس طفل سواد قرآن را و رساله زوال اذن در اثناء صلوة و رساله
در توحید و حواشی دلائل و حواشی مسالک و حواشی مفاتیح و حواشی جواهر الکلام و حواشی امو عامه اسفار
و حواشی بر شوارق و حواشی بر کشف الغطاء و حواشی بر شرح عرشیه شیخ احمد و حواشی بر شرح ارشاد شهید
اول و حواشی بر اشارات الاصول و حواشی بر عواید حاجی ملا احمد و حواشی بر شرایع و حواشی بر غنا دین
قواعد کلیه فقه و حواشی بر قرآن و حواشی بر زاد المعاد و حواشی بر حاشیه شیخ محمد تقی بر معالم و حواشی بر رجال
ابن داود و حواشی بر کتاب لؤلؤة البحرین و حواشی بر تمهید القواعد و غیر آن. و تلمذ این فقیر در علم
معقول در خدمت تلامذه اخوند ملا علی نوری شده مانند اخوند ملا آقای قزوینی و حاجی محمد جعفر لنکرودی
ساکن اصفهان و آقا سید رضی مازندرانی ساکن اصفهان و آقا سید علی بن سید محمد حسین تنکابنی
ساکن دار الخلافه طهران که خال مفضال این فقیر بوده و در علم حکمت مسلم آن عصر بوده بلکه در آن عصر
علم حکمت در مملکت ایران اوحد اهل زمان بوده و مدرس مدرسه خان مروی بود و این فقیر مدتی کتاب
شوارق را در خدمت ایشان می دیدم و مدت یکماه نیز به مجلس حاجی سید کاظم میرفتم و آن در بدو ورود
بکربلای معلی بود از جمله کلمات او این بود که از استاد من شیخ احمد سؤال کردند که چه دلیل داری بر وجود
حضرت صاحب الامر علیه السلام شیخ در جواب گفت که اکنون روز است یا شب آن شخص گفت روز است
شیخ گفت پس باید صاحب الامر موجود باشد باز شیخ گفت که کلاه بر سر میگذاری یا بر پا آن شخص گفت بر سر
شیخ گفت پس باید صاحب الامر موجود باشد باز شیخ گفت که کفش را بر پای میپوشی یا بر سر آن شخص
گفت بر پا شیخ گفت پس گفت پس باید صاحب الامر موجود باشد مولف کتاب گوید که این استدلال
بطریق شیخ نهایت ظهور دارد چه شیخ ائمه را علل میداند و این قاعده عقلیه بدیهیه است که هر زمان که
علت موجود شد معلول موجود میشود و هر زمان که علت منتفی میشود پس هر وقت که معلول موجود شد
علتش خواهد موجود بود و هر وقت که معلول مفقود شد کاشف از انتفاء علت خواهد بود اکنون می بینیم که ترا
قوة امتیاز روز از شب ست پس معلوم ست که علت این ادراک وجود امام ست علیهم السلام پس
باید امام عصر موجود باشد و اما بنا بر طریقه ما اهل شرع که امام را علت غائیه برای خلق اشیاء میدانیم
پس به همین نهج تقریر می کنیم که چون معنی را دیدیم که وجود دارد و آن عبارت از وجود قوة مدرکه است
برای مردمان پس باید که علت غائیه آن هم وجود داشته باشد و این استدلال در مقام انصاف

استدلال محکم تامی ست

در تحقیق قاعدهٔ لطف

ولیکن مشهور میان علماء در اثبات امام عصر روحی فداه و عجل الله فرجه دلیل متکلمین است که عبارت از قاعدهٔ
لطف باشد چه بدیهیهٔ عقل لطف برخدای تعالی لازم است یعنی تقریب بطاعت و تبعید از معصیت نماید بنحویکه
جبر لازم نیاید مثلاً اکر خواسته باشی که کسے را ضیافت کنی و میدانی که اکر پیغام دهی نخواهد اجابت کرد اما اکر
با و مراسله بنویسی خواهد اجابت نمود پس اکر با و مراسله ننویسی نقض غرض خود نموده و این سفه است
و عبث است و شکے نیست که خداوند عالم از بندگان تکلیف خواسته است و وجود امام معصوم لطف
و تقریب بطاعت است و تبعید از معصیت است و لطف برخدا لازم است و الا نقض غرض لازم
آید و اما اختفاء امام پس از جانب ماست چه برخدا نصب امام لازم است و برامام نیز قیام بامامت
لازم و بر مکلف هم اطاعت لازم الحال دو شرط اول متحقق است ولیکن شرط سوم که اطاعت است
منتفی است فلذا المحقق طوسی در تجرید فرموده وجود لطف و تصرفه لطف آخر و عدمه منا ولیکن اختفاء
امام با انتفاع از محض وجود آن ولایت مقام مانند آفتابی است که در زیر ابر مستتر باشد چه باز
نفع خود را می بخشد چنانچه همین تشبیه و تنظیر در توقیع وارده از جانب حضرت صاحب الامر وارد یافته
پس قاعدهٔ لطف حاکم بوجود حضرت صاحب الامر است قطع نظر از تواتر اخبار از پیغمبر مختار و ائمه
اطهار سلام الله علیهم مادام اللیل والنهار و تحقیق این مطالب را در منظومهٔ امامت و در شرح آن بیان
کردیم و این فقیر را تلامذهٔ چندی است که از ارباب کمالند و بعضی از این فقیر اجازه دارند از آنجمله
اوّل جناب آقا سید علی قزوینی که مسلم آن بلده و از خویشان استاد آقا سید ابراهیم است **دوّم**
آقا سید احمد کیسمی که ساکن لاهجان و از علماء مسلمین آنجاست **سوّم** جناب حاجی شیخ محمد ساکن طهران
که در مسجد جمعهٔ آنجا نماز جماعت میگزارد **چهارم** میرزا محمد حسن مرحوم که از بنی اعمام این فقیر بوده و در
اصول از مهرهٔ زمان بود **پنجم** آقا محمد رحیم بن قاسم بیک ساکن تنکابن **ششم** اخوند ملا عبد العلی مرجانی
طالقانی که صاحب تالیفات است **هفتم** اخوند ملا علی مرجانی طالقانی و غیر ایشان کثرهم الله امثالهم
و از جملهٔ محاضرات مؤلف کتاب اینکه زبدهٔ ارباب نبالت و سماحت والی بلد این فقیر را در نزد خود
احضار نمود و مسافت چهار فرسخ راه بود و اوایل فصل تابستان بود پس بدون تهیهٔ اسباب سفر
چنانکه مرا بر آن عادت بود روانه گشتم فی الجمله راهی طی شد ناگاه باران بسیار باریدن گرفت و
تا بمنزل رسیدن از سر تا پا تر و لباس یکسر پر از آب شد بعد از وصول بمقصد والی وفقه الله للطاعات
آتش بسیار افروخت و حکم بر تغییر لباس فرمود و بدست خویش جاهای طبخ و تر پاکی داد و غلیان متعدد

آوردند پس از ساعتی فرمود که اکر بر سر حال آمده و تر دماغ کشتی سؤالی دارم من عرض کردم
که بالفعل حالتی دارم پس از من سؤال فرمود که سبب چیست برای اینکه شما اهل ائمه و بندگان
مقرب خدا میباشید و ما بندهٔ عاصی و دور از رحمت خدا با اینکه نعمت خدا بر ما تمام تر است زیرا که
ما را غذا همیشه با الوان مختلفه از خورش و اقسام عدیده از اطعمه و اشربه است و شما را هرگز غذای
درستی در کار نه و البسهٔ ما همیشه از حریر و الوان مرغوبه با قیمت که گویا از سر تا پا پنجاه تومان و صد
تومان قیمت یکدست لباس ماست و شما را سر تا پا مقدار دو تومان لباس نیست از این لذت محروم
میباشید پس اکر امروز ما سفر میکردیم اسبابی و البسه ما را بود که مانع از باران و آن اسباب
شما را نبود **ایضاً** ما همیشه بر اسبهای خوب متعدد سوار می شویم که قیمت هریک یا صد تومان یا بیشتر
و شما از آن محروم اکر یک راس یا بو داشته باشید قیمت آن هشت تومان است از این لذت
هم محروم میباشید و ایضاً ما را مساکن عالیه منقش و مزخرف و فروش فاخره و منازل شتائی و صیفی
و شما از این لذت هم که خطر روحانی ست محروم میباشید و ما را نسوان جمیله متعدده است
و از صید و سواری و تماشا بهره مندیم و شما محروم و ما را منصب و حکمرانی و تسلط ست بنحویکه
هر عارضه بشما روی دهد باید بما شاکی شوید که ما آن را انجاح و انجام دهیم و شما فاقدین سلطنت
با اینکه شما از مقربان درگاه خداوندی باشید و ما مجرم شما از این لذاید محروم و ما محظوظ می
باشیم - سبب را بیان کنید - من گفتم که چون سؤال کردی اکنون درست استماع نموده باش -
لذاید بر دو قسم ست باطنیه و ظاهریه اما مدرکات ظاهریه از آنجمله لذاید چشم است چون دیدن
وجوه حسان و البسهٔ نفیسه و مساکن و دور و قصور عالیه و شکی نیست که لذت چشم همان لحظه است که
دیده باز است و نگاه می کنی و چون دیده را بهم آوردی آن لذت بالکلیه فانی است و اما لذت
سمع آن نیز همان زمان است که آوازها را می شنوی بعد از آن بلا فاصله فانی ست و عقلا چنین چیز
را لذت نه می شمارند و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغة گفته که از استادم پرسیدم که این
سخنی که شیعه بهم بافته اند عمر طالب دنیا بود کذب محض ست و الا چرا هرگز لباس خوب نه میپوشید
و غذای خوب نه می خورد استادم گفت که شیعه کاذبند و اما غذا و لباس کار زنان است مرد را
همان سلطنت و سطوت کافی ست مجملاً لذات اکل مادامی ست که از گلو بزیر نرفته از آن پس لذتی
نه دارد و در هضم و نفخ و انمرارت بسیار و محتاج بادویه و طبیب و مورث امراض صعبه است و
و اما جماع پس لذت آن همان قبل از انزال است از آن پس انسانی از آن عمل پشیمان است و ذکر

در نزد عقلا مستهجن و قبیح است و مرحوم حاجی ملا محمد صالح برغانی میفرمود که بول را نیز در بول دان کردن از اقبح قبایح است و اما حکمرانی و منصب همان زمانی است که از سلطان منصبی دارید پس از عزل آن همه لذاید در حیز فقدان است ولیکن علماء دایم الحضور در نزد حضرت آفریدگارند و لذاید ایشان عز عقلانیه و دائمه است و در نهایت کمال است و زوالی برای آن نیست فلذا اگر در محضری نشسته باشی با جمعی از همسران و شعری از خواجه حافظ بپرسند و تو آن را بگوئی و توجیه کنی و دیگران بآن جاهل باشند لذت آن برای تو بیش از آن است که هزار تومان بتو دهند با اینکه شعر علم نیست و از هزلیات و هفوات است و در وقتی خدمت سلطان رسیدیم دو نفر ایستاده گفتند ایشان دایم الحضورند و شکی نیست که دایم الحضور لذت اکل و شرب و خواب برای او نیست مع ذلک لذت دوام حضور از جمیع مناصب و لذاید بالاتر است نمی بینی که احتلام در خواب چون بحواس باطنه است الذ از جماع ظاهری ست و ما را سطوت همانقدر ما را بس که سطوت شما بملازمین و اسباب تجمل و تلطف سلطانی است و ما با این همه فقر و پریشانی و بی سامانی بمحض اینکه مانند شما اعیان ما را دیدید نهایت خاضع و خاشع از ما می باشند و ما را احترام می کنند و تعظیم و توقیر و تکریم می نمائید و هر چه بگوئیم لابد می شنوید پس این سطوت خدائی است و برتر از همه لذایذ ست ج حاجی ملا محمد صالح برغانی برادر شهید ثالث او نهایت عابد و زاهد و متتبع در اخبار بلکه سلمان عصر بوده و در اصول راجل و در فقه همان اول درجه اجتهاد داشته و دائما مشغول کار و مطالعه و تالیف و تصنیف و تدریس بوده و از بناهای او مدرسه عالی و مسجد متعالی ست و در امر معروف و نهی از منکر متصلب و راسخ بوده و شهر قزوین در عهد قدیم شراب خانه بود و از معروفی او و برادرش شهید ثالث مردمان آن شهر متدین تر از مردمان شهر دیگر شدند و در ابکاء بر سید الشهداء اهتمام تمام داشته و بسیار رقیق بود و نمی گذاشت کسی ذکر مصیبت از اخبار غیر معتبره نماید و او از تلامذه مرحوم آقا سید محمد بوده و در خدمت پدر بزرگوارش آقا سید علی نیز تلمذ کرده و اجازه از آقا سید محمد و سید عبد الله داشته و آن جناب می فرمود که در سفر مکه چون بشهر حلب رسیدیم پاشاء حلب از امیر حاج افندی خواست که یک شب ضیافت کند پس امیر حاج بمن تکلیف نمود من گفتم که آداب مجالس ایشان را نمیدانم و نمیروم امیر حاج گفت که اجابت لازم است پس چند از حاجیان که آداب مجالس ایشان را آگاه بودند همراه من روانه داشت چون به نزد پادشاه رفتیم احترام بسیار نمود پس از من سؤال کرد که دلیل شما بر خلافت علی عم چیست من گفتم که من مذهب سنت و جماعتم و شافعی مذهب میباشم پاشاه گفت که من میدانم که شما شیعه می باشید و شما را برای آن طلبیدم که ادله شما را

دانسته

دانسته باشم پس من شروع باقامه ادله نمودم و هر دلیلی که می گفتم پاشاه رد می نمود و نهایت با ادراک بود پس با خود اندیشه کردم که اگر در ظاهر امر مجاب شوم مایه ضعف اعتقاد ضعفاء و عوام از شیعه خواهد بود و پس در باطن متوسل بباطن ائمه اطهار شدم آن وقت الهام و افاضه ربانیه مرا دریافت پس استدلال بدلیلی نمودم پاشاه جواب نه گفت و سکوت کرد و صباح آن شب پاشاه دراز گوشی مصری بمن ارزانی داشت با شال ترمه و ماهوت و شیرینی و بهریک از آنان که همراه من بودند ماهوت و شیرینی بخشید پس من همان دراز گوش را در حلب به چهل تومان فروختم ۔

در تالیفات حاجی ملا محمد صالح

و آن جناب را تالیفات بسیار است ۔ کتاب غنیمة المعاد در شرح ارشاد تمام آن در چهارده مجلد است ۔ کتاب مسلک در شرح ارشاد در دو مجلد است ۔ کتاب تفسیر کویا در هفت مجلد است ۔

در کتب معتبره مصیبت

کتاب معدن البکاء در مصیبت و فارسی مختصر است ۔ و کتاب مخزن البکاء در مصیبت که آن هم فارسی است ۔ و کتاب منبع البکاء در مصیبت که عربی است و در این کتاب نهایت دقت در تنقیح اخبار مصیبت کرده و روایات معتبره مذکور داشته و در آخر کتاب بسیار از حکایات مبکیه و قصاید عربیه در مراثی ذکر نموده و آن کتاب با یک مجلد آخر از کتاب غنیمة المعاد در نزد من است چنانکه کتب استاد اکثر در نزد من است و بعضی از مجلدات منهج الاجتهاد نیز در نزد من است و کتاب مخزن در اعتبار اخبار پست تر از کتاب معدن البکاء است بلکه معدن البکاء در اخبار مصیبت بهتر از سایر کتب است چنانکه منهج الاحزان آخوند ملا حسن یزدی نیز سرآمد کتب مصیبت و نهایت معتبر و همچنین بحار که اعلی از همه است و همچنین منتخب شیخ طریحی و لهوف سید بن طاوس و مثیر الاحزان ابن نما که این کتب در نهایت اعتبار اند و همچنین ارشاد شیخ مفید و امالی صدوق ۔ از آنجائیکه در اخبار مصیبت غیر صحیح باصطلاح متاخرین نادرست لهذا در میان اخبار غیر صحیحه باید نهایت دقت داشت و کتاب محرق القلوب آخوند ملا مهدی نراقی خوب نیست و بسیار عجب است که مثل او عالم فاضل چنین اخبار را ذکر کند و کتاب آخوند ملا آقا می در بندی مشتمل بر غث و سمین است اخبار مظنونة الکذب یا مقطوعة الکذب بسیار ذکر کرده است بلی در مقام تدقیق و تحقیق اخبار مصیبت فی الحقیقة کتابی است که کسی بر او سبقت نه گرفته و مرحوم حاجی ملا محمد صالح نهایت شوخ بود و این فقیر هم چندی بدرس او حاضر می شدم ولیکن تحقیقی از او استماع نه میشد ۔

در مطائبات حاجی ملا محمد صالح برغانی

از جمله مطائبات آن جناب این بود که وقتی مرا ناظری بود در قریه از قرای من پس در آخر روکه نمودیم در زمان حساب کردن می گفت ده بر یک من گفتم ده ده است و یک یک چگونه ده یک می شود گفت قاعدهٔ حساب چنین ست آخر الامر یک را هم نداد و چون معروف بود که در ختم ادعیه محتاج باجازه است و مرا ادعیه ختم دوازده امام خواجه نصیر بود لهذا از آن جناب اجازه گرفتم پس بمن اجازه داد بشرط اینکه در مطالب مشروعه بخوانی و مرحوم حاجی ملا محمد صالح حکایت داشت که چون من باصفهان رفتم مطول میخواندم گفتند آقا سید محمد باقر رشتی تازه آمده و مطول درس می گفت پس من بدرس او حاضر شدم و مرا کیفیت درس او پسند نیامده و از جملهٔ مطائبات او اینکه سالی بمشهد رضوی مشرف شدیم میرزا شکور شاعر نیز با ما همراه در بین راه گفتند که او زنا کرده پس او را خواستم و ایراد کردیم که تو بزیارت می روی و زنا می کنی در جواب گفت که این چه ایراد است زیارت را در نامهٔ عمل دست راست می نویسند زنا را در دست چپ پس چه منافاتی در میان این دو امر ست و حاجی مزبور در کربلای معلی خانه خریده بود در آخر عمر بکربلا اقامه نمود و وفات او بکربلا بوده روزی بزیارت حضرت سید الشهدا علیهم السلام مشرف شد پس از زیارت و نماز در بالای سر مرقد مطهر ایستاده دعا می نمود که بناگاه افتاد او را بدوش گرفتند و بخانه بردند که بلا فاصله فوت شد رحمة الله علیه و حشره الله مع موالیه المعصومین علیه السلام

در احوال حاجی ملا عبد الوهاب

و مرحوم حاجی ملا عبد الوهاب قزوینی را هم وفاتی عجب دست بهداد بزیارت نجف اشرف رفت و مریض شد و زمان احتضار گفت مرا در جنازه بگزارید و بمرقد مطهر حضرت امیر المؤمنین ببرید پس او را در تابوت گزاشتند و در حرم حضرت امیر المؤمنین علیهم السلام گزاشتند و در همانجا وفات یافت و او بسیار ساعی در ترویج علماء و امر بمعروف بوده و بی غایت عابد بود و از چهل مجتهد اجازه داشت و لیکن بظن این قاصر اجتهاد او محل تأمل بود بلکه مبیّن العدم بود اما رؤس مسائل فقهیه را خوب ضبط داشت وقتی در روز عید بدیدن او رفتیم آن مجلس مملو از علماء بود سوال کرد که حکمت در زنده بودن حضرت عیسیٰ و اقتداء نمودن شان حضرت امام عصر را چیست علی نبینا و علیهم السلام کسی جواب نگفت من گفتم که شاید حکمت لطف باشد چه حق تعالی میدانست که امت عیسیٰ اکثر خلق روی زمین میباشند چه هفت فرنگ انمسا و فرانسه و انگلیس و پروس بلکه روس و غیره از ملت و امت حضرت عیسیٰ میباشند و اگر چه دین آن حضرت را تغییر داده اند پس بعد از ظهور صاحب الامر عیسیٰ نزول میکند و ان من اهل الکتاب الا لیؤمنن به قبل موته و آن جناب را می شناسند و بواسطهٔ شان بحضرت صاحب الامر

ایمان می آورند اگر چنین نمی شد انکار میکردند از تیغ امام عصر هلاک می شدند حاجی مزبور تصدیق کرد و گفت که شیخ احمد نیز چنین گفته

اخوند ملا صفر علی لاهیجی

اخوند ملا صفر علی لاهیجانی الاصل ساکن قزوین عالم و فاضل و از تلامذه مرحوم آقا سید محمد بوده و از حجت الاسلام آقا سید محمد باقر اجازه داشته و شرحی بر معالم و رسالهٔ در درایه و برخی از فقه را نوشته لیکن پایهٔ فهم آن همان اول درجهٔ اجتهاد بوده و در بدو تحصیل چندی بدرس او حاضر می شدم و درس او برای مبتدی مفید بود و بعد از مراجعت از عتبات کتاب لسان الصدق مرا خواست چندی در نزد او بود در سه موضع حاشیه بر آن نوشته یکی در اوایل نحو تراخی ست و معلم ساخت آخرش را به کلمه لراقمه و در آخر یکی از آن حواشی نوشت که اگر اجازه خواسته باشید من مضایقه از آن ندارم حقیر طالب اجازه از ایشان نشدم و روز عید غدیر بدیدن او رفتم و سوال کردم که در حدیثی وارد که غصب امیر المؤمنین علیه السلام را بخلافت روز عید غدیر بوده یا نوروز و خلافت مغصوبه باز در عید غدیر یا نوروز بجناب ولایت مآب رجوع نمود با اینکه عید غدیر اول شش ماه مانده برحلت پیغمبر صلی الله علیه و علی آله وسلم بود و عید غدیر دوم بیست و پنجسال از رحلت گزشته با اینکه اگر چنین بود بایست میان این دو عید زیاده از سی سال باشد تا روزه تمام شود پس مرحوم اخوند جوابی نگفت و مرحوم حاجی شهید ثالث را نیز همین سوال نمودم و جوابی نشنیدم و در کتاب مشکلات العلوم رفع این شبهه نمودم و اخوند مزبور در بدو امر بعلم حکمت اشتغال داشته و شواهد ربوبیه که از ملا صدری است تدریس میکرد و در اصفهان بود پس شیخ خوابی دید صباح آن روز دهان اخوند گندیده شد و بوی گند از دهان او بلند می شد بحدی که اهل مجلس از آن متأذی می شدند پس اخوند از تدریس و تدرس علم حکمت تائب شد و بعلم فقه و اصول مشغول شد پس بوی گند از دهانش رفع شد۔

اخوند ملا عبد الکریم ایروانی

و اخوند ملا عبد الکریم ایروانی ساکن قزوین از معاریف علماء عالی مقدار و از مشاهیر فضلاء روزگار محور دائرهٔ فضل و کمال و خورشید فلک فضل و اشتهار وحید اعصار و فرید امصار حجت حقیقت سید مختار افضل التحیة و الثناء و او از تلامذهٔ آقا سید علی صاحب شرح کبیر لیکن بسیار کم تقریر تالیفی از آن عالم علیم بروز نیافته مگر رسالهٔ در اصل برائت که آن هم ناقص است و در علم اصول در عراق عرب و عجم برتر از او نیافتم بسیار کم تدریس میکرد و دماغ تدریس نداشت و میگفت که در میان تلامذهٔ آقا سید علی ما سه نفر سرآمد اهل زمان بودیم و او را از این سه نفر برتر شاگردی نبود و من شریف

العلماء و میرزا احمد ترک و من از آن دو نفر برتری داشتم مؤلف گوید گمان آن نشود که آن بزرگوار مبالغه
نموده و بالعیاذ بالله دروغ گفته باشد بلکه تکلم بطور علم و عوض در علم اصول بوده و این فقیر نیز در خدمت
آنجناب تلمذ نمودم فی الحقیقه نحریر و عالم خبیر و جمعی را بلکه اکثری را گمان اینکه آنجناب جربزه دارد
لیکن او خود میفرمود که من جربزه ندارم و لیک بجهت تشحیذ اذهان طلاب این جرح و تعدیل
در دلیل میمنمایم

در وصایای آقا سید علی بملا عبدالکریم

مجملاً آنجناب میفرمود که چون سید الاساتید آقا سید علی را زمان وفات در رسید من و شریف
العلماء را طلبید و فرمود که مرا بشما وصیتی است و آن این است که مجلس درس پسرم سید محمد را
نشکنید و بمجلس او حاضر شوید پس از وفات سید من شریف العلماء را همراه گرفتم و بمجلس درس آقا
سید محمد رفتیم و تلامذهٔ مرحوم آقا سید علی همه جمع شدند تا روزی دیدم که شریف العلماء به مجلس درس
نیامد پس از انقضاء مجلس بمنزل شریف العلماء رفتم و با او در مقام عتاب بر آمدم که چرا بدرس حاضر
نشدی در جواب گفت که چه قدر و تا کی زینت مجلس دیگران شویم من باید خود درسی بنا کنم پس من
به مجلس آقا سید محمد رفتم لیکن شریف العلماء مجلس درسی بنا گزاشته طلاب یکسر در مجلس او جمع شدند و
مجلس آقا سید محمد شکسته شد چون من حال را بر این منوال دیدم خود هم مجلس درسی بنا کردم چند روز
طلاب هجوم آور شدند از آن پس کم شدند تا دو سه نفر باقی ماندند و شبها تا صبح چراغ شریف العلماء
می سوخت تا شبی بدر حجرهٔ او رفتم دیدم که چراغ را در بالای طاقچه گزاشته و دو سه سطر از قوانین را
نگاه می کند از آن پس در میان حجره گردش میکند و فکر می کند و به همین منوال هر شب تا صبح بود
پس من بنای تدریس قوانین گزاشتم باز جمعیت شد بعد از دو سه روز اجتماع بدل بافتراق و تزاید
روی به تناقص گزاشت و مجلس شریف العلماء در نهایت جمعیت شد پس دیدم که با وجود شریف
العلماء و رغبت مردم بدرس در این بلد ممکن نیست که کسی تدریس کند پس از آنجا بقزوین آمدم۔

کیفیت تدریس مؤلف نزد ملا عبدالکریم

مؤلف گوید که مرحوم اخوند ملا عبدالکریم را چندان پستی از شریف العلماء نبوده لیکن شریف العلماء بحقیق بود
و اخوند ملا عبدالکریم مدقق بود و ترک بود و در تقریر نهایت راجل بود و شریف العلماء در تقریر
عدیل و نظیر نداشت و ایضاً تدریس شریف العلماء بنحوی بود که اگر کسی بیست سی مسئله از اصول
او میدید از همه مسائل او باخبر میشد و لیکن اخوند ملا عبدالکریم این قسم نبوده و ایضاً قانون تدریس
را شریف العلماء منقح ساخته بود و اخوند ملا عبدالکریم در آن راجل بود بنحوی در اندک زمانی تلامذه

شریف العلماء ترقیات بی اندازه می نمودند بخلاف ملا عبدالکریم که کسی در نزد او ترقی نه کرده در
ایضاً شریف العلماء مجادل بی عدیل بوده و کسی او را ملزم نساخته بود و اخوند ملا عبدالکریم در جدل عجز
داشت باین اسباب اخوند ترقی تدریس نه کرده و الا اخوند ملا عبدالکریم در تدقیق یگانهٔ دیار عرب
عرب و عجم بوده و در آن اعصار بلکه سابق بر آن بلکه از زمان تا زمانهای سابق مانند او مدقق در علم
اصول بنظر نرسیده شاهد بر امور مذکوره اینکه در زمانیکه در دار السلطنه قزوین بتحصیل اشتغال داشتیم
اخوند ملا عبدالکریم اصول را تدریس میفرمود و در فقه ریاض استادش را درس می گفت آن هم
به نحو اختصار پس چند نفر از طلاب باهم صحبت داشتیم که مثل اخوند ملا عبدالکریم که وحید اعصار است
در این شهر باشد و ما از او استفاضه ننمائیم و درس اصول او را مشاهده نه کنیم نهایت خلاف مروت
است پس چند نفر بدین عزم خدمت اخوند رفتیم و از او درخواست این معنی نمودیم در جواب گفت که
درس مرا شرایط چندی است اول اینکه باید تلامذه صد نفر باشند پس اگر کمتر باشند درس نه میگویم دوم
اینکه کسی ایرادی در میان درس نه کند و اگر اشتباهی دارد بعد از اتمام درس شبهه خود را بگوید تا جواب
او را گفته باشم سوم اینکه باید بزبان عربی بگویم چهارم اینکه هیچکس نه گوید که کافی است و بس بلکه هر جائیکه
محل کفایت است من خود سکوت می کنم پنجم اینکه همین جمعیت اگرچه نه فهمند لااقل تا شش ماه بیایند
وقت اگر نه فهمیدند نیایند مجملاً این شرایط را متحقق ساختیم چندی بدرس او میرفتیم هر روز بدون تکرار
مقدار یک ساعت از روز گزشته بنا بدرس میگزاشت تا دو ساعت بظهر مانده فراغت حاصل میشد
بدون تکرار و بزبان عربی که اکثر همه تحریر میشد تقریباً بقدر هزار بیت تحریر می آید طلاب در تحریر
آن عاجز بر آمدند و هر روز برای یک مطلب جزئی استدلالات بسیار میکرد فردا آن ادله را رد میکرد
روز دیگر باز اثبات میکرد و هکذا تا چند روز و خود میفرمود که این نه از ارباب جربزه است بلکه من خود در
حکمی استقامت دارم و تکثیر ایرادات در رد و اجوبه برای تشحیذ اذهان طلاب است۔

در حکایت غریبه

و از حکایات عجیبه اینکه اخوند ملا عبدالکریم میفرمود که زمانی که من در بلدهٔ اردبیل در مدرسه بتحصیل
اشتغال داشتم و در آن شهر تاجری بود معروف به دنائت و بخل و خساست نفس بحدیکه هرگز قطره‌ای
به فقیر از سفرهٔ احسانش نرسیده و غالباً در اوقات غذا مهمان کسانی می شد که مدیون او بودند و
از مال خود اکل نه مینمود بنحویکه وقتی از اوقات از مال او بدون علم و اطلاع او طبخ کردند و او را مهمان
ساختند چون خواست که بخورد گفت در گلویش ماند و قدرت بر اکل نداشت که مال من در میان

این مال ست که بکلوریم نه میرزه وپس شبی باطلاب در باب آن مرد گفتگو داشتیم همه اتفاق کردند که ممکن نیست که چیزی از او کسی از برای فقرا بگیرد پس من گفتم که من فردا نزد او خواهم رفت و چیزی برای طلاب گرفته ایشان انکار این معنی نمودند آخر الامر عهد و نذر نمودیم که اگر چنین کاری از پیش بروم طلاب هر کسی مقداری را بمن داده باشند وآن شخص در ثروت و دولت ضرب المثل بود و همیشه مقدار دو هزار تومان در زیر فرش در حجره کاروان سرا گذاشته بود که اگر مالی برای فروش بیاورند وثمن آن از خانه احضار نمودن طولی داشته باشد ثمن حاضری موجود باشد که انعقاد مبایعه شود و جمیع اصناف مدیون او بودند پس بعد از انعقاد نذر دامن همت بر کمر زده نزد آن مرد در کاروانسرا حاضر شدم و سلام کردم جواب گفت در گوشه نشستم تواضع جزئی و تحیت قلیله ادا کرد از آن پس گفتم که مرا با شما مکالمه هست موقوف بآنکه حواس را جمع داشته استماع نمائید گفت بگو پس من شروع کردم از بی اعتباری روزگار غدار و فنا اعمار و هلاک و اضمحلال آثار و عذاب روز شمار و قهر و غضب حضرت جبار قهار از آیات و اخبار ائمه اطهار و حکایات بسیار مذکور داشتم بنحویکه دیدم اشک بر دور دیده اش حلقه زد چون رقت قلب او را مشاهده نمودم با خود گفتم که بالفعل وقت بکار زدن معاهده و احتمال تاثیر است پس گفتم که چه می شود که این صدمات و ظلمات و عقبات را دفع سازی باینکه تنخواهی برای طلاب مدرسه فلانیه بمن داده که میان ایشان تقسیم نمایم تا حقتعالی در آن روز که روز خلت و شفاعت و ثروت نیست ترا رحم نماید و از این شداید خلاص نماید پس آن مرد بی فاصله و بی مسامحه و مساهله و مماکسه و مسادقه چهل تومان اشرفی بمن تسلیم نمود که این را اخذ کرده و میان طلاب آن مدرسه قسمت نموده باشید گفتم که باید فوراً برخاست و رفت که مبادا باغوا غیلان داخله و عفاریت خارجه و تسویلات ابالسه از این عمل پشیمان شود بلا فاصله برخاستم و روی بجانب مدرسه آوردم همین بدر کاروان سرا رسیدم دیدم آن مرد از پشت سر فریاد میکند که ای اخوند در همان جا باش که ترا به بینم من دانستم که او پشیمان شده است پس من سرعت و شتاب کردم او هم سرعت نمود تا در وسط بازار بمن رسید و مرا گرفت من هم او را گرفتم و بنای مضاربه و مشاجره و منازعه گذاشتیم مصلحین خیر اندیش از پس و پیش جمع شدند و از او استفسار نمودند که چرا با اخوند بیچاره مجادله داری گفت که اخوند امروز بمنزل من آمد و مرا فریب داد و مبلغ گزاف تنخواه از من درخواست نمود و مال مرا می برد و چون مردم ماجرا را فهمیدند او را منع کردند که بعد از قرنی تنخواه جزئی باین شخص که فقیر و عالم است داده اکنون پشیمان شدن بی معنی است پس او را گرفتند و نگه داشتند و نصیحت می نمودند من از دست

او بیرون آمده و بمدرسه رسیدم و طلاب را جمع نمودم و آن تنخواه را میان ایشان قسمت نمودم و آن مبلغی که بآن نذر مجازات منعقد ساختیم از ایشان گرفتم ـ مؤلف گوید که اگر کوئی که بنا بر این تقریر آن شخص راضی بر آن نبود پس اخوند چرا مال او را با عدم رضای او تصرف و مصروف به فقرا داشته اگر چه در اول وکیل بوده و لیکن در ثانی الحال او را منعزل ساخته بود جواب گوئیم که افعال مسلمانان محمول بر صحت شاید بسبب نصایح مصلحین آن شخص بار دیگر راضی شده و یا مرحوم اخوند آن وقت قابل حکومت شرعیه و یا از حاکم شرعی اذن داشته چه حاکم شرع جامع الشرایط اگر علم بهم رساند که شخصی را اشتغال ذمه برد مظالم و حقوق ناس و یا اخماس و زکوة باشد می تواند او را اجبار نماید و بنحویکه ممکن ست استنقاذ حقوق ناس کرده باشد پس در این واقعه شاید چنین بوده است ـ

در سبب عدم اشتهار اخوند ملا عبد الکریم

مجملاً در بدو امر اخوند ملا عبد الکریم را اشتهار بسیار بوده تا اینکه زمانی دو نفر از اهالی قزوین مرافعه عظیمه داشتند و آن را در اصفهان در خدمت آقا سید محمد باقر حجت الاسلام طی نزاع کردند و مرحوم سید به یکی از مرافعین حکم داد چون به قزوین آمدند اخوند بر خطاء آن مرافعه واقف شد و نقض حکم سید نمود لیکن پیش رفت نداشت و علماء قزوین همه حمایت از حجت الاسلام نمودند از این جهت در اشتهار اخوند ملا عبد الکریم منقصتی پدید آمد و الا بایست که اخوند در اعصار وحید اعصار باشد بلی اشتهار در هر عصری از اعصار و در هر مصری از امصار و در هر قطری از اقطار مبتنی بر مصالح و حکم و اقعیه کامله متکامله کاسته است که اکثر آن را جز خدا یتعالی کسی نمیداند و بعضی را میتوان بعقل ادراک نمود و نسبت میان فهم و علم و اشتهار عموم من وجه است ـ و مرحوم اخوند ملا عبد الکریم نماز جماعت نمینمود و میگفت که در بدو امر مرا بمسجد بردند که جماعت ادا نمایم چون وقت دیگر شد جمعیت ماموین روی به نقصان گذاشت دیدم از کم شدن ماموین در نفس من تاثیری پیدا شد و خوشم نیامد دانستم این نماز جماعت قربة الی الله نیست و فائده ندارد پس ترک نماز جماعت نمودم و باید دانست که اخوند نقض حکم سید را نمود نه از هوای نفس بود بلکه اعتقاد باجتهاد سید نداشت و یا در آن واقعه مفروضه جناب اخوند را علم بهم رسید بر خطاء حکم سید و بر سید شبهه و اشتباه شد و چون رساله مرحوم حجت الاسلام را بنظر اخوند رسانیدند اخوند گفت که سابقاً در اجتهاد سید شک داشتم چون رساله او را دیدم بر شک من افزود و چون زمان اشتهار مرحوم شیخ محمد حسن نجفی شد اخوند گفت که من تعجب دارم از اینکه شیخ بسر حد اجتهاد رسیده باشد و چون برای او گفتند

که حاجی ملا محمد صالح دو دوره فقه نوشته است اخوند ظرافت کرده گفت که کاتب ده دوره فقه نوشته زیراکه ده دفعه شرح کبیر را استنساخ نموده ومیگفت که اگر منی کتاب حاجی ملا محمد صالح را با کتب فقها مقابله کنم مقدار یک هزار بیت را دو هزار می گیرم زیراکه او همان عبارت مردم را نوشته است و هیچ تصرف نموده است و اگر کتاب حاجی ملا محمد تقی شهید ثالث را بخواهم مقابله کنم مقدار یک هزار بیت را یک تومان باجرت مقابله می گیرم زیراکه او بسیار تصرف کرده و می گفت که من برای مهمی بطهران رفتم در آن سال آقا محمد مهدی پسر حاجی کرباسی و میر سید حسن پسر محمد صادق که از مشاهیر اصفهان بوده۔

در دیدن اخوند کتاب حاجی کرباسی را

واز تلامذه حاجی کرباسی و بقدر یک سالی هم در نزد شریف العلماء تلمذ نموده ایشان هم بطهران آمده بودند پس ایشان بدیدن من آمدند من بازدید نمودم و گفتم که از تالیفات حاجی کرباسی اگر چیزی حاضر است زیارت کنیم پس ورقی ابراز کردند بآقا میر سید حسن گفتم که عبارت آن را بخوان چون یک سطر خواند یک ایراد کردم آقا محمد مهدی و آقا میر سید حسن در مقام جواب بر آمدند و مکالمه نمودیم مرآخر هر دو تصدیق بر ورود آن نمودند پس سطر دوم را خواندند دو ایراد کردند باز مکالمه نمودند تا آخر الامر هر دو تصدیق نمودند و چون سطر سوم را خواندند سه ایراد کردم همچنین تا آخر صفحه واز اخوند شخصی استفتا نمود که امروز اعلم کیست و کدام کس را در قزوین میتوان تقلید نمود در جواب نوشت که من اعلم میباشم و پس از من اخوند ملا علی فیروزآبادی اعلم است از آن پس حاجی ملا محمد تقی نیز جائز التقلید از ایشان گذشته سائر علماء قزوین و یا مشکوک الاجتهاد اند و یا مبین العدم و ملا علی فاضل بوده و در خدمت اخوند هم تلمذ کرده و از او اجازه گرفته و در بلده زنجان سکنی و مسلم بوده و در این سال که هزار و دویست و نود است او و حاجی ملا هادی سبزواری وفات کردند و در طهران یک روز تعزیه داری کردند و مرحوم اخوند ملا عبد الکریم زیاد در صنعت کیمیا کار میکرد و کارش منحصر آن بود و از امور علمیه دست کشیده و می گفت هرکه در کیمیا مشق نه می کند ذوق ندارد و در کار خورده و دو برمیداشت یعنی یک تومان مایه میگذاشت و دوازده هزار برمیداشت و میگفت که این صنعت را ماهر و یلشی در کربلای معلی بمن تعلیم نموده ولیکن در آخر کار می گفت که الآن کار بآنجا رسیده که یک به میدارم یعنی اگر یک تومان مایه بگذارم یک تومان حلاوه برمیدارم۔

در مناظره میان حجت الاسلام و حاجی ملا احمد نراقی

و ایضاً حکایت داشت که زمانی در مجلس مرحوم آقا سید محمد وارد شدم آن جناب دو جزو بمن داد و گفت که اینها را بخوان عرض کردم که از کیست گفت مرافعه محل مشاجره میان حاجی سید محمد باقر حجة الاسلام و حاجی ملا احمد نراقی و قوع یافته وطرفین مسئله را نوشته اند واز من تصدیق خواسته اند پس من نوشتجات را دیدم و سخنان حاجی ملا احمد بنظرم مرجح آمد بسید عرض کردم که من چنین فهمیده ام آن جناب هم تصدیق مرا نمود و تصدیق حاجی ملا احمد نراقی کرد و حکایتی عجیبه اخوند ملا عبد الکریم مرحوم حکایت داشته که در زمانی حاجی سید تقی قزوینی عقدی واقعه ساخته بود و در نزد من بمرافعه آمدند و من ابطال عقد سید نمودم و بدین سبب نقاری در میان من و سید پدید آمد تا شبی در خواب دیدم که شخصی بنزد من آمد و گفت بیا ترا خواسته اند و هیبتی از او در دل من افتاد و قدرت بر رفتار نداشتم پس با دستها و پاها رفتم و آن شخص در پیش افتاد و من از عقب او روانه بودم پس بدر خانه رسیدیم گفت اینجا ترا خواسته اند دیدم در اندرون خانه سادات موقر و محترم و معظم به ترتیب نشسته اند و حاجی سید تقی هم در میان آنها نشسته است پس من سلام کفتم جواب مرا گفتند و آن سید که از همه بالاتر نشسته بودند با من به عتاب و خطاب در آمدند که چرا خاطر فرزند ما سید تقی را شکستی البته از این پس از این کارها نه کرده و سید را راضی کن پس من بیدار شدم رفتم بخانه سید و دیدن از او کردم و معذرت از او خواستم و حکایت خواب را باو نه گفتم سید از من خوشنود شد چون مدتی گذشت باز واقعه در مرافعه اتفاق افتاد که پای حاجی سید محمد تقی در میان بود باز حکمی کردم که مایه ابطال کار سید شد و مجدد انقلابی در میان من و سید اتفاق افتاد پس در عالم رؤیا دیدم که باز همان کس با که در سابق دیده بودم آمد و مرا خواست باز به هیبت سابق در همان مکان رفتم دیدم همان اشخاص نشسته اند پس باز همان سید که در صدر مجلس بودند در باب حاجی سید محمد تقی بمن عتاب فرمود و حکم کرد که او را راضی سازم صباح آن روز با اینکه برف میبارید بخانه سید رفتم و سید بدر خانه آمد و با هم رفتیم و در زیر کرسی نشستیم پس از صحبتهای متفرقه در مقام معذرت شدم که از من راضی شود و از جرم من بگذرد و کیفیت خواب خود را با او ابراز نمودم سید در جواب گفت که من از تو راضی شدم و دیشب در عالم رؤیا شما را بآنجا که بردند و در آن مجلس که در دم درخانه ایستاده بود دیدم من هم در آن مجلس نشسته بودم پس من تعجب بسیار نمودم که سید از کجا به مضمون خواب مطلع شد با اینکه من آن خواب را به کسی اظهار نداشته بودم۔

حاجی ملا محمد جعفر استرآبادی

من حاجی ملا محمد جعفر استرآبادی ساکن طهران واز فضلاء زمان وجامع علوم واز تلامذهٔ آقا سید علی صاحب ریاض بوده واورا تالیفات بسیار است مانند شرح تجرید در علم کلام وکتاب این العلوم که در علم عربیه است ودر اصول وفقه تالیفات بسیار دارد واو در خدمت ومحضر آقا سید مهدی با شریف العلماء محاجه با آقا سید کاظم تلمیذ شیخ احمد نمودند واو را ملزم ساختند وکتابی در رد شیخ احمد نوشته وبسیار محتاط بوده است ودو درس می گفت یکی اصول ودیگری هم فقه که از تالیف او وپیش از درس هر روز خطبه می خواند وبعد از درس دعا می کرد ومؤلف کتاب نیز در مجلس درس او حاضر شده ام ودر اکثر علوم مربوط بوده وطبع شعر داشته وطبع شعر تفضلی ست از جانب خداوند تعالی عز اسمه که ببعضی از بندگان علی حسب الاستعداد چنانکه مرحوم حاجی ملا محمد صالح برغانی میفرمود که من سه دوره کتاب مصیبت نوشتم وهر چند خواستم که در یکی از این کتابها یک مصراع شعر در مصیبت گفته باشم ودر آن کتب ثبت کنم میسر نشد تا از شعراء اهل بیت نیز محسوب باشم ـ

در تدقیق حاجی ملا محمد جعفر در علم صرف

ومرحوم حاجی ملا محمد جعفر را طریقه آن بود که هر وقت ناخن میگرفت آنرا جمع میکرد وپس از آن میفرمود که در کربلا دفن کنند وآنجناب در بعضی از کتب کلامیهٔ خود ادلهٔ متعدده در امامت ذکر کرده از آن پس گفته است فاذن هو خلیفة الله الرابع وحاصل کلام فضیلت فرجام آن است که خداوند تعالی جل شانه سه نفر از اولیاء را خلیفه خوانده یکی آدم که فرمود انی جاعل فی الارض خلیفة ودوم حضرت داود که میفرماید یا داود انا جعلناک خلیفة سوم حضرت هارون که فرموده یا هرون اخلفنی فی قومی پس چهارم آن از خلفاء حضرت امیر المؤمنین است وآنجناب در کتاب مداین العلوم گفته که از مصدر پانزده وجه باز میگردد واین فقیر در شرح امثله نهایت باضعاف مضاعف نوشته ام ـ وایضاً در باب قضایا از کتاب مداین العلوم قضایای مرکبات را بیشتر از سیزده شمرده است مؤلف کتاب گوید که ظاهر اینکه حاجی مزبور در این باب متابعت میر غیاث الدین را ذکر کرده باشد چه او چند قضیه از مرکبات بر سیزده قضیهٔ مشهوره افزوده واز این بزرگوار حکایتی مضحکه نقل شده وآن این است یکی اشی یعنی کسیکه برای زخرفهٔ دنیا بکسی ارادت بورزد دیگر مرید شاشی بیانش آنکه از او سوال کردند فرمود که سابقاً کسی با من بی نهایت ارادت داشت وهرگز نماز پنجگانه را در جماعت در پشت سر من ترک نمیکرد وهمیشه پیش از من مسجد رفته انتظار میکشید تا روزی من واو با یکدیگر متفقاً بجائی میرفتیم در میان راه اقتضاء ادرار شد ومهلت آن نداشتم که بمنزل برسم وآبی هم نداشتم که پس از بول خود را

تطهیر کنم پس در گوشه نشستم وبول کردم ودستمالی بخود پیچیدم وبخانه رفتم وتطهیر نمودم پس چند وقتی بر آمد که آن شخص را در مسجد ندیدم بسیار تعجب کردم که او هرگز نماز جماعت را ترک نه میکرد سبب چه باشد که حضور بهم نمیرساند پس بخانه او رفتم که عیادتش کنم دیدم که مریض نیست از سبب ترک مراوده اش استفسار کردم بعد از اصرار ابراز نمود که سابقاً من بشما اعتقاد تمام داشتم لیکن در آن روز دیدم که شما بول کردید وخود را نشستید پس اعتقاد من از شما زایل شد حاجی گفت من او را مرید شاشی نام گذاشتم

حکایت اخوند ملا حسن یزدی

اخوند ملا حسن یزدی از معاریف مشاهیر فضلای خطه ایران ودر نهایت زهد وورع وتقوی وعبادت ودر ابکاء بر حضرت سید الشهداء واقامهٔ ائمهٔ هدی بی نهایت مداومت ومواظبت داشت ودر اول حال مسکنش در دار الخلافه ودر اواخر ساکن کربلای معلی ومدفنش در همان ارض مقدس واز تالیفات او کتاب مهیج الاحزان است که اخبار معتبرهٔ مصیبت را در آن جمع نموده ونهایت اهتمام تمام در اخبار داشته واو از شاگرد مرحوم آقا سید محمد است ودور نیست که آقا سید علی را هم ادراک کرده باشد وآنجناب در اواخر حال مبتلی بازار رعشه بود واطباء اورا هر روزی بیک مثقال سم الفار اعتیاد داده بودند وفتحعلی شاه خواست که دختر خود ضیاء السلطنه را به پسر او تزویج نماید اخوند راضی نشد ـ

در ذکر کرامت اخوند ملا حسن یزدی

واز جملهٔ کرامات اخوند ملا حسن یزدی اینکه در بدو امر در ولایت یزد بودند وحاکمی از جانب سلطان اعظم فتحعلیشاه در یزد بود وبالنسبه برعایا تعدی زیاد نموده اهل شهر از ستم او بستوه آمدند اخوند مزبور حکم کردند که رعایا اجتماع کردند واورا بانواع فضاحت وفظاعت بیرون کردند ودر بدو امر سلطان عارض شدند ومردم امر را بسلطان اشتباه کردند چنانچه اکنون نیز در بلاد ایران ستم بی اندازه فراوان است بنحویکه در هیچ بلدی از بلاد ربع مسکون چنین نیست واگر رعایا وبرایا عارض شوند امر را اعیان ووسایط بسلطان مشتبه می سازند والا سلطان این زمان حضرت ناصر الدین شاه در عدالت بنحویکه گویا چنین سلطانی از بدو وجود باین عدالت ودر این طول مدت پای در دائرهٔ وجود در عالم شهود ننهاده اما چه فائده وسائطی که بحق مبدء المبادی راهی دارند همیشه از ظلمه وصدمهٔ دیگران نابود و آنانکه با خدا یک رو کرده اند زبان زیانکاران بدیگران برای ایشان ندارد وتعارفات وتکلفات حاجات از ظلام می نمایند واین فقیر مؤلف کتاب در سالی که بحضور ملوکانه حضرت ظل اللهی مشرف شدم وخواستم که در دار الخلافه سکنی داشته باشم سلطان فرمودند که وجود شما در آن بلاد که ثغور مسلمانان است ضرور

واگر ستمی بر عایا روی دهد برای صد دینار شکم آن ظالم را پاره می کنند و من تکلیف از خود بر داشتم وتکلیف را به گردن شما بار کردم واین سخن از روی صدق بود نه مبالغه مجملاً در معامله یزد سلطان جنت آشیان فتح علیشاه اخوند ملاحسن را بدار الخلافه خواست پس از ورود اورا احضار معدلت شعار فرمود و عند الملاقات سخنان خشونت آمیز در میان آمد سلطان استفسار واقعه از اخوند نمود ومیلش آن بود که اخوند این امر را از خود خلع نماید اخوند گفت که این حاکم ظالم وفقراء از ستم او بستوه آمده اند لهذا من اورا بیرون کردم سلطان متغیر شده حکم کرد که چوب وفلک در مجلس آورند که اخوند را العیاذ بالله در مجلس چوبکاری وتنبیه وسیاست کرده باشند پس در مجلس سلطان پاهای اخوند را بفلک بستند مجدداً سلطان با مین الدوله اصفهانی روی آورده که امین الدوله اخوند یقیناً تقصیری نه کرده واین کار از عایا و برایا خودشان نموده اند ومقصودش این بود که به اخوند تلقین نماید واو از این کار تبری نماید امین الدوله نیز چون بطبقهٔ علیهٔ علماء اخلاص داشته در مقام معذرت وتصدیق سلطان برآمده نباگاه اخوند با آنکه پایش بسته بود بتغیر گفت که سلطان چرا باید دروغ بگوید من حاکم را بیرون کردم بسبب ظلم و تعدی او فقرا و رعایا تقصیری ندارند پس سلطان با مین الدوله اشاره کرد که توسط کند امین الدوله توسط کرده پای اخوند را باز نمودند واخوند از مجلس برخواست وبمنزل خود در رفت چون شب شد سلطان در عالم رؤیا حضرت سرور عالم رسول خدا صلی الله علیه وآله وبارک وسلم را دید که دو انگشت پاهای مبارکش را بسته اند وآنجناب افتاده سلطان به نزد پیغمبر صلوة الله وسلامه علیه شتافت وسلام کرد آنجناب علیه افضل التحیة والثناء بسلطان اعتنائی نه کرد سلطان عرض کرد که پاهای مبارک شمارا چه کس بسته تا من اورا تنبیه وسیاست نمایم پیغمبر فرمود که پای مرا تو بستی سلطان عرض کرد که من اینکونه بی ادبی نه نمودم آنجناب فرمود تو دیروز حکم نه کردی که پای اخوند ملاحسن را بستند پس پادشاه با بیم وهیبت وخوف از خواب بیدار شد وصباح آن روز باخوند ملاحسن احترام بسیار نمود وخلعتی فاخره بدو داده واورا مامور برجوع وطن نمود اخوند قبول نه کرد ودر همان دار الخلافه ماند ودر آخر عمر به کربلا سکنی نمود وهمیشه در خانهٔ خود مجلس عزائی برای حضرت سید الشهداء داشت ذاکرین قرائت مصائب مینمودند وخود هم در آخر ذکر مصائب میفرمود ودر مسجد هم موعظه میفرمود وذکر مصائب مینمود واین فقیر هم غالباً در مجلس عزای حاضر میشدم وهمان زمان که در کربلا بود باز در ایام عزا بخانهٔ او میرفتم وبا اینکه آنزمان رعشه داشت وسخن اورا درست نمیشد فهمید مع ذلک بی اندازه گریه میداد ـ

واز جملهٔ چیزهائیکه در بالای منبر مشافهة از او شنیدم اینکه میفرمود که من پیغمبر خدا علیه الوف التحیة والثناء را در خواب دیدم وبآن حضرت صلی الله علیه وسلم عرض کردم که در اخبار مقاتل دیده ایم که حضرت سید الشهدا علیه الصلوة والسلام در زمان شهادت دو دفعه غش کرده بود آیا این صحیح است یا نه آن حضرت سرور کائنات صلوة الله وسلام فرمود که بلی ای اخوند فرزندم حسینؑ در زمان شهادت چهار دفعه غش نموده وفقیر این حکایت را به تفصیل در کتاب اسرار المصائب وکتاب اکلیل المصائب نوشته ام

قصهٔ حضورِ شیر به قتلگاه

ایضاً روزی از ایام محرم در خانهٔ استاد آقا سید ابراهیم علیه الرحمه مجلس عزا برپا بود مؤلف کتاب بآن مجلس حاضر شدم پس بلا فاصله اخوند ملاحسن نیز حاضر شد درجنب استاد نشست واستاد زیاد احترام از او نمود پس ذاکری قصهٔ آمدن شیر را بر سر اجساد شهیدان بیان کرد واینکه آن شیر امیر المؤمنین علیه السلام بود که به هیئت اسد به قتلگاه حاضر شد چون ذاکر از بالای منبر بزیر آمد اخوند ملاحسن آن ذاکر را که حکایت شیر می نمود در نزد خود خواست آن ذاکر در خدمت اخوند آمده ودست اخوند را بوسید اخوند ملاحسن بآن ذاکر فرمود که ای اخوند این چیزی را در بالای منبر خواندی که آن شیر امیر المؤمنینؑ بود دروغ است وامیر المؤمنین بصورت شیر درنه می آید وبعد از این چنین چیزی را در بالای منبر ذکر مکن واز گفتهٔ امروز هم توبه کن آن ذاکر صیغهٔ توبه را جاری ساخته وسید استاد استماع مینمود ودر این باب هیچ تکلم ننمود ـ مؤلف کتاب گوید که حکایت شیر در نزد بسیاری از ارباب مقاتل معروف است اما اینکه آن شیر امیر المؤمنین است پس آن مستند بحدیثی نیست بلکه کسانیکه این قصه را ذکر کرده اند از زارع علقمی حکایت کرده اند واو از جنی حکایت کرده است آن هم در زیر زمین از او شنیده است پس اعتبار بقول او نیست واین فقیر تفصیل این قصه را در کتاب اکلیل المصائب بیان نموده ام واختلافات را درآن باتحقیق حق نوشته ام

دراحوال شیخ محمد حسن نجفی

ط شیخ محمد حسن نجفی بن شیخ باقر نجفی المسکن والمدفن فقیه نبیه وعالم جلیل القدر ودر سمو شان ورفعت مکان غنی از بیان وسر آمد علماء آنزمان ودر مسائل دقیق ودر اکثر مقامات با نهایت تحقیق وریاست امامیه بعد از حجة الاسلام وسید استاد بآن جناب فقاهت مآب منتهی شده وبعد از سید استاد طلاب عتبات عالیات در مجلس درس او حاضر می شدند واین فقیر چندی در مجلس درس او حاضر میشدم وآنجناب لجهٔ صوت داشته صدای اورا از دور نمیتوانست شنید ومبتلی بسلسل بول هم بود و

تالیف او کتاب جواهر الکلام ست در شرح شرایع الاسلام از اول طهارت تا دیات در بیست و پنج مجلد و آنرا در دار الطباعه چاپ زده اند در شش مجلد سه مجلد در عبادات هست و سه مجلد در معاملات و بتفصیل فصیل هست و عبائر فقهاء را بابسط تمام نوشته است و او از شاگردان افقه فقهاء متقدمین و متاخرین شیخ جعفر نجفی هست و در اوایل حال نزد سید جواد املی نیز تلمذ کرده و سید جواد صاحب منهاج الکرام است در شرح قواعد علامه و در چند جلد از اوایل آن کتاب همان نقل کرده و تحقیق حق ننموده گویا آن زمان قوهٔ استنباط نداشته ـــ

در بسیار اجازه دادن شیخ محمد حسن

و شیخ محمد حسن اجازه بسیار بطلاب میداد و تصدیق باجتهاد ایشان می نمود تا در اواخر یک نفر از طلاب تمویه و تدلیس کرده یکی از تالیفات یکی از شاگردان شیخ جعفر نجفی را که شهرت نداشته و خوب نوشته و بعنوانش شرح لمعه بود گرفت و دیباچه را باسم خود قرار داد و دو نفر مصدق هم پیدا کرده اند و شاهد شهادت در خدمت شیخ دادند که این کتاب از تالیفات اوست و او قوهٔ مستنبطه دارد و امر را بر شیخ مشتبه ساختند و شیخ اجازهٔ او را نوشت و بواسطه تصدیق شیخ دو سه نفر دیگر از فقهاء کربلا و نجف اشرف اجازهٔ او را نوشتند چون چند روز از این مرحله گذشت و این امر اشتهار یافت طلاب بشیخ عرض کردند که آن شخص عاری صرف بوده و قوهٔ فهمیدن مطالب آنرا نداشته پس شیخ از پشت سر او کسی را روانه داشت که اگر بکربلا باشد اجازه را از او پس گرفته باشد پس او را در کربلا ندیدند شیخ زیاد اندوهگین شده روزی به منبر بر آمد و طلاب را وعظ نمود و ترهیب فرمود که برای حطام دنیوی دین را بدنیا مفروشید و امر را بمن مشتبه مسازید پس آن بزرگوار گریست و از منبر زیر آمد از آن پس کسی را اجازه نداد و شش هفت ماهی گذشت که شیخ از دار فانی بعالم باقی ارتحال فرمود و این حکایت پس از مراجعت من از عتبات عالیات وقوع یافته و آن را مرحوم آقا سید حسین امام جمعهٔ لاهیجان حکایت داشت الحاصل آن بزرگوار میفرمود که من قبل از اینکه بسن پنجاه برسم طالب اشتهار بودم لیکن اشتهار و ثروت برایم میسر نگشت بعد از اینکه بسن پنجاه رسیدم این آمال و آمانی از من رفع شد از آن پس باشتهار و دولت رسیدم لیکن طالب آن در آن زمان نبودم و شیخ مزبور شبی در عالم رؤیا دیده که میخواهد خدمت پیغمبر الوف التحیة والثناء برسد پس چون بدر خانه رسید اذن حاصل کرد با و اذن ندادند و گفتند که صبر کند شیخ همانجا یعنی در در خانه ایستاد و بعد از زمانی باز استیذان خواست اذن ندادند و امر بصبر نمودند در این وقت یکی از خوانین کرمانشاه که شیخ او را

میشناخت وارد شد و بی اذن داخل خانهٔ پیغمبر صلوة الله والسلام شد شیخ تعجب کرد که مدتی ست که مرا راه ندمیدادند و این مرد که از اکراد است بی اذن داخل شده است آن شخصیکه در آن جا بود در جواب گفت که حضرت فاطمه در خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم نشسته است بدین سبب ترا راه ندادند و این خان بحسب سبب با فاطمه محرم بود بی اذن رفت پس شیخ صباح آن روز خبر آقا سید رضا را تزویج نمود نوادهٔ بحر العلوم بود تا با صدیقهٔ کبری فاطمهٔ زهرا محرم شود و شیخ را کتابخانه بود که آن را زینت کرده بودند ساعتها و پارچه نفیس و امثال آنها آویخته بودند ـــ

و از جملهٔ حکایات مضحکه اینکه شیخ در مجلس درس روزی نسبت قولی بصاحب حدایق داد و در آن مجلس یکی از تلامذه که ملا عباس قمی و داماد حاجی ملا محمد جعفر استرآبادی بود گفت در حدایق خلاف این سخن مذکور هست شیخ فرمود که فردا کتاب حدایق را آورده باش و عهدی در این باب منعقد ساختند ملا عباس بخانه رفته در کتاب خود را ته زده و آنچه حدایق که در نزد طلاب بود گرفته و آن عبارت را در حاشیه نوشته صباح کتاب خود را آورده شیخ ملاحظه نمود کتاب دیگر خواست آن نیز چنین بود چند کتاب دیگر آوردند همه بدان منوال بود آخر الامر شیخ ملتفت شد که چرا در همه کتابها در حواشی نوشته شده پس کتب قدیمه خواست معلوم شد که ملا عباس جعل کرده بود و میفرمود که من زمانی که فقه می نوشتم عهد کرده بودم که روزی یک کراس بنویسم و کراس عبارت از یک جزء ست و مدتی جهت تفرغ از امور و قلت مشاغل و رفع موانع ببغداد مانده و در خانه بر اغیار بسته بتالیف فقه اشتغال داشت و از حکماء مذمت بسیار داشت بحدیکه از او منقول هست که والله ما بعث محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله وسلم الا لابطال الحکمة و در اصول نحوی که در میان متاخرین معروف و مالوف بود نهایت راجل بود و میگفت که مقام حادی عشر و ثانی عشر چیست که در مسائل اصولیه باین نحو تطویل و تفصیل داده اند بلکه خواندنش حرام هست و چون این سخن را برای مرحوم شیخ مرتضی حکایت میکردند شیخ مرتضی شوشتری میگفت که شیخ محمد حسن اصول مرا نه میگوید بلکه اصول دیگران را میگوید و مناظرهٔ او با شیخ احمد احسائی در عناوین سابقه سمت ظهور یافت و این فقیر مولف این کتاب در بدو مشرف شدن به نجف اشرف شب را در مسجد شیخ طوسی که شیخ محمد حسن نماز میکرد حاضر شدم و در جنب شیخ ایستادم و نماز مغرب را باو اقتداء کردم و مسئله هم در میان راه واقع شده که حایض بعد از طهارت از حیض و قبل از غسل میتواند داخل مسجد کوفه شود و مکث نماید یا نه خواستم از او سؤال نمایم چون طرف نماز شیخ را دیدم شیطان بمن وسوسه کرد که نماز باین سرعت چرا باید از شیخ صادر شود سیما اینکه بعد

از سجدهٔ آخر بلا فاصله که خواست سر از سجده بردارد تسبیح را برداشت و با آن تسبیح ملاعبه میکرد تا
تشهد و سلام گفت پس با نفس خود نهایت مجادله کردم و بر نفس غالب شدم و نماز عشاء را هم
با او اقتدا کردم مؤلف کتاب گوید که در میان علماء آن زمان سه قسم نماز مشاهده کردم. یکی
نماز یکه شیخ محمد حسن میکرد که در صورت پست تر از آن نمازها بوده. دوم وسط مانند نماز استادم
آقا سید ابراهیم

در وصف نماز حجة الاسلام آقا سید محمد باقر اعلی الله مقامه

سوم نماز آقا سید محمد باقر حجة الاسلام که اعلی بود من بجهت اقتداء باو در نماز صبح هر روز
از خانه ام که مسافتی بمسجد او داشت میرفتم و در پشت سر قریب باو می ایستادم و نماز صبح
را باو اقتداء میکردم و همچنین غالباً نمازها را باو اقتداء میکردم که قرائت و صوت او را استماع نمایم
و او در ما بینکه تکبیرة الاحرام قرائت میفرمود مد میداد من یکی از تلامذهٔ او استفسار نمودم که در الله
جای مد نیست و سید چرا مد میدهد در جواب گفت که ما این سخن را از وی سوال نمودیم فرمود
که در ما بینکه به کلمهٔ مبارکه تکلم میکنم از حالت اختیار بیرون میروم و این مد دادن اختیاری
من نیست و همه نماز را با خضوع تمام و با حزن بلکه با گریه قرائت میکرد و بر هر مستمع واضح میشد
که نماز او با نهایت حضور قلب است و در نوافل هم ذکر رکوع و سجده را سه دفعه میخواند و در زیر
کفهای دست هم مهر میگذاشت. مجملاً نماز آن بزرگوار در حضور و خضوع عدیل و بدیل نداشت
بلکه مستمع را هم گریه غالب میشد و مسموع شد که نماز آخوند ملا علی نوری در خوف و هیبت و حضور
قلب اکمل از نماز حجة الاسلام بود و در آن عهد نمازها را غالباً علماء آن عهد بهتر از علماء این عهد
میخواندند و مرحوم والد نیز نمازش در نهایت حضور قلب بود و مرحوم حاجی ابراهیم کرباسی نیز نمازش
نهایت کامل و بسیار طول میداد و لیکن مؤلف کتاب را قطع بر آن است که نماز شیخ محمد حسن بعینه مانند
نماز استادش شیخ جعفر بوده و همان سبک را داشته چنانچه مسموع شد که شیخ جعفر به همان قسم نماز میکرد
و یقین دارم که نماز مردمه بوده و نماز شیخ محمد حسن همان نهجی بود که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم نماز
میفرموده بی کم و زیاد و اما نماز حجة الاسلام پس همان نمازی بود که حضرت امیرالمؤمنین علی ابن ابیطالب
علیه السلام میکرد که تیر از پایش می کشیدند و او مخبر نمیشد و همان نماز سید سجاد بود که اگر ردایش از
دوش مبارکش کج میشد ملتفت نمیشد و تا آخر نماز تسویه نمینمود و همان نماز امام جعفر صادق ع
و سائر امامان بوده و اگر بگوئی که بنا بر این تقریر لازم می آید که نماز امیرالمؤمنین و ائمه اطهار اکمل
از نماز پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم باشد و حال اینکه چنین نیست در جواب گوئیم که سالک راه چنانکه

عرفا بیان کرده اند و شیخ بهائی زید بهائه در آخر کشکول نوشته است سه مرتبه است یکی مقام
تفرقه و فرق که هم خود را می بیند و هم خدا را یعنی بهر دو التفات دارد. دوم مقام جمع که آن را
مقام محو نیز میگویند و آن است که بمقام وصل میرسد و بجز خدا تعالی عز اسمه چیزی را نمی بیند
و از خود محو میشود و التفات به هیچ چیز ندارد چنانکه شاعری گفته ؎ بهر جا بنگرم کوه و در و دشت ٭
نشان از قد رعنای تو بینم ٭ سوم مقام جمع الجمع که آنرا مقام صحو میگویند و آن است که
بعد از مقام جمع او را احاطه حاصل آید بنحویکه بیک چشم حق را بیند و بچشم دیگر خلق را و لذا شیخ محمود شبستری
گوید ؎ در این ره انبیا چون ساربانند ٭ دلیل و رهنمای کاروانند ٭ از ایشان سید ما گشته سالار
هم او اول هم او آخر در این کار ٭ مقام دلگشایش جمع جمع است ٭ جمال جانفزایش شمع جمع است ٭
پس رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم مقامش جمع الجمع است و احاطه اش بنحوی است که پس از
دیدن حق نه غیر او بار دیگر تنزل کرده و هر دو را می بیند و دیدن حق مانع از دیدن خلق نمیشود
بخلاف ائمه که مقام ایشان مقام جمع است نه جمع الجمع فلذا در نماز جز حق چیزی را نمی دیدند
الحاصل نماز پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم از نماز ائمه برتر و افضل است. و از جملهٔ اعاجیب و مضحکه
اینکه نجیب پاشاه والی بغداد بعد از فتح کربلا به نجف اشرف رفته و شیخ محمد حسن را همراه گرفته بزیارت
حضرت امیرالمؤمنین ع رفت و چون بحرم آن حضرت ع رفت دست خود را بآسمان بلند کرد و گفت
که خداوندا بحرمت ریش سفید من که از گناهان امام علی در گذر که بسیار خون مسلمانان را ریخته است

در احوال شیخ مرتضی ششتری الاصل نجفی المسکن والمدفن

هی شیخ مرتضی ششتری ساکن نجف اشرف و مدفنش در نجف و تلمذ در بدو امر در نزد حاجی ملا احمد
نراقی شده از آن پس در نزد شریف العلماء تلمذ نموده و نهایت زاهد و ورع و عابد و دقیق بود
و این فقیر چندی در مجلس درس او حاضر میشدم و نماز نوافل راتبه از او ترک نمیشد بلکه زیارت عاشورا
و نماز جعفر طیار و نحو آن از او ترک نمیشد و پس از مرحوم شیخ محمد حسن ریاست امامیه باو منتهی شد
و هرگز متصدی مرافعات نمیشد و به کسی اجازهٔ اجتهاد نداد. و تالیفات او رسالهٔ حجیت مظنه و رسالهٔ
اصل برائت و رسالهٔ استصحاب و رسالهٔ تراجیح و رسالهٔ نفی ضرر و رسالهٔ قرعه و رسالهٔ من ملک
شیئا ملک الاقرار به و رسالهٔ تقیه و شرح طهارت کتاب ارشاد علامه و متاجر مستقلاً در یک مجلد
لیکن تمام مسائل بیع را نوشته و حواشی متفرقه بر هامش کتاب عوائد حاجی ملا احمد نراقی و فی الحقیقه در علم
اصول یعنی در حجیت ظن و اصل برائت و استصحاب مؤسس بوده و قریب به هشتاد عمر کرد مانند

شیخ محمد حسن رحمة الله تعالی یا اخوند ملا آقا ابن عابد ابن رمضان الدربندی دره صدف فقاهت و اجتهاد عالم عامل باسداد فذلکهٔ حکماء اسلام قدوهٔ ارباب کلام فی الحقیقة علامهٔ این ازمنه و وحید امکنه و از شاگردان شریف العلماء است و نهایت کج خلق و متغیر الاحوال بود کاهی از اوقات بنای تکلم میکزاشت و میکفت بر فلان مطلب چهل یا پنجاه ایراد دارم مرحوم شریف العلماء میفرمود که تو یک ایراد کن که خوب باشد و همان کافی است و تمثیل میزد بانیکه برای آقا محمد خان خبر بردند که برای جهانبانی خان بابا یعنی فتح علیشاه در یک شب چند پسر متولد شد آقا محمد خان در جواب کفت که میخواست یک پسر باشد مثل لطف علی خان که پسر جعفر خان زند بود و بسیار مرد شجاعی بود اکنون تو یک ایراد بکن آنهم لطف علی خان باشد پس اخوند با استادش شریف العلماء محاجه میکرد تا اینکه شریف العلماء متغیر میشد اخوند هم بی اختیار تغیر میکرد شریف العلماء میکفت این را از مجلس بیرون کنید پس بازوی او را می کرفتند و از مجلس بیرون می کردند چون بدم در میرسید میکفت ای جماعت طلاب کفتم لیکن شما این سخن را قبول نکنید که این سخنش فاسد است پس شریف العلماء می کفت که بر سرش بزنید مجملاً دو سه روز به مجلس درس نمی آمد از آن پس رفقایش بشریف العلماء عرض میکردند که اخوند ملا آقا مرد فاضلی است شما اذن دهید که در مجلس درس بخدمت شریف مشرف شود شریف العلماء میفرمود که بیاید مشروط بانیکه سخن نکوید پس می آمد و چند روز سخن نمیکفت باز یک روز بنای محاجه را میکزاشت باز به کیفیت سابق حرکت میکرد و هکذا در وقتی از اوقات میان ملا آقا و شریف العلماء اختلاف شد که در چه مبحث شروع کنند آخر الامر بر مبحثی اتفاق کردند ملا آقا کفت که باید مبحث حجیت مظنه را شروع کنی والا اذیت من خواهد بتو رسید شریف العلماء باو تغیر فرمود — و ایضاً از قضاهای اتفاقیه اینکه شریف العلماء در زمانی از ازمنه با تلامذه بزیارت سامره میرفتند یک شب در جائی توقف نمودند پس میان اخوند ملا آقا و یکی از تلامذه منازعه در مسئله روی داده آخر الامر ملا آقا متغیر شد و حربه در نزد آن بود آن را کرفته و آن مرد را دنباله کرده آن شخص چون حال را بدین منوال دید خود را بیجا در شریف العلماء انداخت ملا آقا از عقب در رسید شریف العلماء برای ملا تغیر فرمود او را از آنجا بیرون کرد الحاصل اخوند ملا آقا دارای معقول و منقول متتبس در علم منقول و مکرر استادنا آقا سید ابراهیم میفرمود که اخوند ملا آقا از ارباب فن اصول است و باو رجوع کنید و در علم کلام و حکمت مطالب معقول او بقوانین شرعیه مطابق و در علم رجال او حل رجال و محط رحال ارباب کمال و در فصاحت و بلاغت در دیار عرب و عجم

مسلم بلکه این فقیر در این اعصار در فصاحت برای او تالی و ثانی ندیدم و همچنین در عربیت —

در تالیفات ملا آقا

و تالیفات او کتاب خزائن است که مشتمل بر سه مجلد است جلد اول شرح منظومهٔ بحر العلوم است در فقه طهارت و قدری صلوة و فروع بی اندازه نوشته است با استدلال در غایت احکام و اتقان و در ان بیت و مشی خیر الخلق بابن طاب یفتتح منها اکثر الابواب اخوند در شرح این مقام نوشته است که از این حدیث هفتصد قاعده استنباط نمودم جلد دوم در ادلهٔ عقلیه است و بعد از استصحاب تعارض استصحاب را با قواعد فقهیه نوشته و قواعد فقهیه را منقح داشته و در آنها با نهایت تحقیق تکلم نموده مثل عموم علی الید و لاضرر و ید دلیل بر ملکیت و ما یضمن بصحیحه یضمن بفاسده و نفی غرر و اصالت لزوم در عقود و قاعده الامین لایخون و قاعدهٔ احسان و قاعدهٔ اتلاف و قاعدهٔ تسبیب و غیرها من القواعد الکلیة و طریقه اش آن بود که داخل هر مسئله از مسائل فروع یا اصول میشد آن قدر از شقوق و فروع ذکر میکرد که از کرور می کزرانید و مجلد سوم در اعتقادات و اصول عقاید و درایه و قواعد رجالیه و غیرها و اجتهاد و تقلید میباشد — و در زمانی از ازمنه شیخ محمد حسن برای زیارت مخصوصه بکربلا آمده خدمت ملا آقا بدیدن او رفت شیخ باخوند کفت که جواهر الکلام را بسیار خوب نوشته ام آیا شما او را دیده و پسندیده یا نه اخوند ملا آقا کفت که از این جواهر در خزاین ما بسیار است و اخوند مدت مدیدی در کربلا بود و در بعضی از اوقات تدریس میکرد و مؤلف کتاب نیز چندی در درس او حاضر میشدم لیکن از زیادتی تغیر و سوء خلق مجلس درس او بهم میخورد و دیگر کتاب اکسیر العبادات فی اسرار الشهادات است که در نهایت جودت تحبیر و حسن تحریر و فصاحت و بلاغت و سلاست و جزالت از خامهٔ آن حبر تحریر بعرصهٔ ظهور رسید و اخبار مصیبت را جمع کرده و در صعاب این اخبار افکار ابکار و تحقیقات بی شمار و تدقیق بسیار و جمع بین متنافیات الاخبار فرموده الی الآن کسی بانسبک کتاب مصیبت ننوشته مکر اینکه اخبار غیر معتبره در آن کتاب بسیار و ضعاف بلکه اخباری که مضامین کذب آنهاست بلکه کویا بعضی از آنها قطعی الکذب باشند و این مایه کسر قدر آن کتاب کردید — و این فقیر را نیز حواشی بسیار بر آن کتاب است و تدقیقاتی نموده ام و کتاب اسرار المصائب در دقایق علمیه و دقایق حکمیه و عرفانیه اخبار مصیبت نوشته ام و دیگر کتاب اکلیل المصائب نیز از آن تحقیقات که فی الحقیقه افکار ابکار اند نوشته و از تالیفات کتاب سعادات ناصریه است که بجهت سلطان نوشته و آن مختصر و فارسی است و خالی از دقایق علمیه نیست و در اقامهٔ مصیبت حضرت سید الشهداء مواظب و منصلب و راسخ بنحویکه در بالای منبر از شدت کریه غش میکرد و در روز عاشورا الباب

خود را از بدن میکند و لنگ می بست و خاک بر سر میریخت و گل ببدن میمالید و از آن بر منبر میرفت
مجملاً اخلاص او بائمه اطهار فوق اخلاص ابنای روزگار بود و دارای علم اکسیر بود و رساله در آن
نوشته و قدری از احوال آن علم و صاحبانش را در کتاب خزاین نوشته و البته صادق بوده
و در زمانی یکی از اعیان دولت سلطان از او سؤال کردند که صاحب مثنوی را چه مذهب است آیا
کافر است یا نه در جواب گفت که مذهب او را نه میدانم لیکن یک بیت آنرا که بسیار خوب گفته
و آن این است ؎ اهل دنیا از کهین و از مهین ٭ لعنت الله علیهم اجمعین ٭ و چون سلطان ناصر الدین
شاه بدیدن او آمد سلطان گفت که تو سلطان اسلامی سبلت را اصلاح نه کردن و شارب برآمدن
خلاف قوانین اسلام است پس سلطان بجهت امتثال امر آخوند دلاکی خواست و قدری از سبلت
خود را در همان مجلس اصلاح کرد و آخوند از کتب علمیه زیاد احترام میکرد بنحویکه تهذیب شیخ طوسی و
مثل آن را هر وقت که بر میداشت مانند کلام الله می بوسید و بر بالای سر میگذاشت و میگفت
کتب اخبار مانند قرآن محترمند و آنجناب در امر معروف و نهی از منکر اوحد اهل زمان بود و قریب به
هشتاد و یا نود سال عمر گزرانید و در دار الخلافه وفات یافت۔

ت شریف العلماء

محمد شریف بن ملا حسن علی مازندرانی الاصل ملقب بشریف العلماء و قدوة الفقهاء و اسوة الفضلاء مؤسس
علم اصول استاد فحول نادره دهر خوان اعجوبه زمان وحید دوران مهر سپهر علم منقول بدر سماء
اصول مولدش در کربلا و مدفنش نیز در کربلا و حدقه روزگار در حدیقه علماء ابرار نحریر
ثمری مانند آن بزرگوار ابصار ننموده و دیده ارباب اعتبار مانند آن بزرگوار در تاسیس قواعد
اصول ندیده و در مجلس درس او زیاده از هزار نفر می نشستند از جمله تلامذه او سید استاد سناد
و رکن عماد آقا سید ابراهیم و آخوند ملا اسمعیل یزدی و آخوند ملا آقای دربندی و سعید العلماء بار
فروشی و آقا سید محمد شفیع بروجردی و شیخ مرتضی شوشتری و غیرهم من الافاضل العظام و العلماء
الکرام و فقیر مؤلف کتاب سیدی از اهالی مازندران را دیدم که معمر بود و در عتبات مجاور و میگفت
که شریف العلماء کتاب عوامل جرجانیه را نزد من قرائت می نمود چون باین مقام رسیدیم و العوامل
مائة نوع شریف العلماء از من پرسید که عوامل را بشمر تا ببینیم صد عدد می شود یا نه گفتم بلی میشود حساب
بشمردن نیست شریف العلماء گفت که این سخن را از تو اخذ نه میکنم چه شاید مصنف دروغ
گفته باشد و شاید عوامل بیشتر باشد یا کمتر باشد و پس از انجام مقدمات اول نزد آقا سید محمد تحصیل

مینمود و از آن پس در نزد سید الاساتید آقا سید علی نیز تلمذ کرده و در مدت نه سال در نزد آقا سید علی
تلمذ نمود تا اینکه مستغنی از اشتغال و قابل افتاء گردیده و در اواخر حال می گفت که من از استادم
مستفید نه میشوم و استادم از جواب ایرادات من عاجز است و بسیار از اوقات بجهة عجز از جواب
تغیر بالنسبه بشریف العلماء مینمود پس با والدش بسوی دیار عجم مسافرت و در هر شهری یک ماه
دو ماه اقامه نمود منظورش تحصیل کتب و اسباب بود پس میسر نشد و کسی با او اعانتی ننمود پس بزیارت
امام ثامن مشرف شد و باز بکربلا مراجعت گویند که در اوائل حال یکسال یا کمتر خدمت میرزای
قمی تحصیل کرد پس بعد از مراجعت بکربلا باز بمجلس استادش آقا سید علی حاضر میشد که استفاده
کند لیکن فائده برای او نداشت چه استادش بسن شیخوخت و معمر شده بود پس مشغول بمطالعه
و مباحثه و کمال سعی را مرعی میداشت تا در اندک زمانی استادی شد که سرآمد مهره حذقه ارباب
منقول گردید

در تصنیف اصول شریف العلماء

و اصول را به نهج نیکو تغییر داد و ترتیب درست با نهایت تحقیق و تدقیق بنا نمود و نه از سابق
و نه از لاحق مانند او در علم منقول پا در دائره وجود نگذاشته و در هر مسئله مقدماتی ترتیب داده که
از آن مقدمات جمیع شبهات در معرض انحلال و خصم را استدلال در عرضه زوال و اضمحلال
میگردد و دیگر حاجت بآن نیست که همه ادله و همه اقوال و همه شبهات مذکور شود بلکه مستمع خود قادر
بر رفع همه شبهات خواهد بود و ایضاً در هر مسئله بنحو احاطه سخن گفته بنحویکه شنونده اگر بیست سی
مسئله را بشنود غالباً قادر بر فهم همه مسائل اصول و یا اکثر میشود۔

در تدریس فقه شریف العلماء

مجملاً در مجلس درس آن بزرگوار زیاده از هزار علماء ابرار و طلاب اخیار و فضلای عالی مقدار می نشستند
و در اندک زمانی از حضیض تقلید باوج اجتهاد میرسیدند و چون استادم آقا سید ابراهیم هفده ماه بنجف
اشرف رفت و در خدمت محقق ثالث شیخ علی بن شیخ جعفر بفقه اشتغال نمود و این معنی شریف العلماء
را خوش آیند نشد و تصریح کرد که سید ابراهیم هرچه دارد از من است و من او را تربیت کردم و خاتمه
را بجائی دیگر قرار داد و بدین جهت دل خور شد تلامذه عرض کردند که شما اصول میفرمائید و اصول
مقدمه است برای فقه پس ذی المقدمه را چگونه تحصیل کنیم پس چه ایرادی بر آقا سید ابراهیم
دارید شریف العلماء گفت که صباح یکدرس از فقه خواهم شروع نمود و مسئله بیع فضولی را خواهم
عنوان کرد پس در مدت هشت ماه بیع فضولی را تدریس فرمود بنحویکه هیچ فقیهی بدان نحو متعرض

نشده و شیخ مرتضی شوشتری که از تلامذهٔ او بوده در کتاب متاجر بعضی از تحقیقات استادش شریف العلما
را نقل فرموده الحاصل مرحوم آقا سید ابراهیم پس از مراجعت از نجف اشرف در کربلا خود بنای تدریس
گذاشت و با وجود حیوهٔ استادش صد نفر در مجلس درس او می‌نشستند و آن بزرگوار دو مجلس درس
داشت یکی مبتدین و یکی برای منتهین و در ایام تعطیل نیز درسی برای جماعت دیگر از طلاب منعقد مینمود
و در ماه مبارک رمضان در شبها تا نصف شب بزیارت و عبادت اشتغال داشت و از این
جهت قلیل التصنیف بود و مصنفاتش با قلت آن از مسوده بیرون نیامد مؤلف این کتاب بوده و
شخصی از مقدسین برایم حکایت کرد که من محقق اول و علامه را در خواب دیدم و محقق صورت و من جمیع
الوجوه او را تشبیه بمؤلف کتاب مینمود اگرچه خواب را اعتباری نیست و یکی از تلامذهٔ شریف العلما
باو عرض نمود که شما چرا تالیف نمیفرمائید و این تحقیقاتیکه موروث از سلف نیست و باید بخلف و متاخرین
از وصول ذیل او کوتاه است لازم است که تالیفی فرموده تا باقی ماند در جواب فرمود که کار من تربیت
طلاب و تعلیم متعلمین است و آنچه شما تلامذه تالیف مینمائید از من است و معروف است که شیخ علی در
مجلس درس در مقام نقل قول می‌گفت قال شریف العلما فی الضوابط و آنجناب در حفظ و ضبط و دقت
نظر و سرعت انتقال در مناظرات با ارباب کمال و طلاقت لسان و حسن مقال اعجوبهٔ زمان و اوحد علما
اعیان بنحویکه خامه از تحریر نامه و لسان از بیان قاصر و عاجز و فاتر و با احدی مباحثه ننمود مگر اینکه
بر او غلبه داشت و ید طولی در علم جدل داشت وفات او در کربلای معلی و در سرداب خانهٔ خود مدفون
شد و از آزار طاعون شربت شهادت نوشید و وفات او در سال هزار و دویست و چهل و پنج یا چهل
و شش بوده است و او را پسری بود که در همان سال وفات یافت از همان مرض طاعون نسل او
منقطع گشت لیکن اولاد روحانی او بسیار اند و یکی از اعیان و ارباب ثروت مازندران در بار فروش
مدرسه برای شریف العلما بنا کرد و آنرا بمدرسهٔ شریفیه موسوم ساخت و دختر خود را هم برای شریف
العلما خطبه کرد و از شریف العلما درخواست کرد که ببار فروش آمده باشد آنجناب راضی نگشت
پس آن شخص دختر خود را بعتبات برد و بشریف العلما تزویج نمود و آنجناب عمر مبارکش از سی تا چهل
بود یعنی میان سی و چهل وفات یافت و آنزمان مؤلف کتاب نه ساله یا ده ساله بوده‌ام و تا او
زنده بود عالمی در اشتهار مسلم کل نبود و پس از وی مرحوم حجة الاسلام علم اشتهار و اقتدار برافراشت
گویند که سبب کم عمر بودن آن بزرگوار آن بود که چندان احترام از علما نمینمود بلکه مانند شیخ علی مشایخ
نجف که بحضور او مے آمدند تواضع درست نمیکرد و در محضر ایشان مرافعه مینمود و مکرر می‌گفت که بر

وجه ارض عدیل برای خود نمیدانم مگر پدر این جوان و آن جوان فرزند آقا سید مهدی پسر آقا سید علی
بود در مجلس درس شریف العلما می‌آمد و شریف العلما علی الدوام او را تعریف و توصیف و او را برتر
از خود میدانست و طریق تلامذهٔ شریف العلما آن بود که چون درس را میخواندند پس یکی از تلامذه که
افضل بود می‌نشانیدند و یکدفعه دیگر او همان درس را تقریر می‌کرد و اگر رد و بحثی داشت بیان میکرد
باز دسته دسته و فرقه فرقه صد نفر و پنجاه نفر و ده نفر و یکی را می‌نشاندند باز آن درس را تقریر می‌کرد بالجمله
یک درس را در شبانه روز چندین دفعه گفت و شنود میکردند و پس از آن تحریر میکردند لهذا از ود
ترقی میکردند البته طریقهٔ تدریس همین است الدرس حرف و التکرار الف زهی استاد باید و انگهی کار او
آنجناب نماز جماعت نمیکرد چه در زمانی باصرار مردم بنماز ایستاد و در حال نماز خواطرش مصروف
بتحقیق مسئله شد لهذا ترک نماز جماعت کرد و اگر از او مسئلهٔ فرعیه سؤال میکردند آنقدر شقوق و احتمال
در سؤال ذکر میکرد که سائل از اصل مطلب خود غافل و ذاهل می‌گشت و بر جماعت عرب اجرا
حدود می‌نمود و بدیدن و بازدید کسی نمیرفت و چون صاحب فصول شیخ محمد حسین بکربلا وارد شد نماز
جماعت در پشت بام کفشکن مرقد مطهر ادا میکرد و لا هرچه طالب آن شد که شریف العلما بدیدن او
آید ممکن نشد زیرا که آن جناب بدیدن و بازدید کسی نمیرفت پس صاحب فصول بدیدن او رفت پس
عیال شریف العلما از او سؤال نمود که شما نماز جماعت نمیخوانید و ما طالب نماز جماعت میباشیم

احوال شیخ محمد حسین صاحب فصول

و در این ایام شیخ محمد حسین اصفهانی آمده است و نماز جماعت می‌خواند آیا با و اقتدا کنیم یا نه شریف
العلما فرمود که برو بخانهٔ او و بعیال او بگو که از او سؤال کند که شما مجتهد هستید یا نه اگر گفت که
من مجتهد نیستم باو اقتدا کنید و اگر بگوید که من مجتهد هستم پس باو اقتدا نکنید عیال شریف العلما
بخانهٔ شیخ رفته و شرح آن حال با عیال شیخ نمود و عیال شیخ از شیخ اینمعنی سؤال نمود او در جواب گفت
که من مجتهد بلکه اعلم میباشم عیال شریف العلما بخانه مراجعت نمود بشریف العلما بیان این مرحله
نمود شریف العلما فرمود که باو اقتدا نکنید ظاهر اینکه شریف العلما اعتقاد باجتهاد شیخ محمد حسین
نداشت لیکن شیخ محمد حسین از صاحبان فن اصول جامع بوده و فصول خود را درس میگفته و بمحقق
قمی در قوانین ایرادات بسیار دارد و این فقیر دفع و رفع بسیاری از آن ایرادات نموده‌ام و مؤلف
کتاب از یکی از تلامذهٔ شریف العلما شنیدم که حاجی ملا اسد الله بروجردی که از شاگردان آقا سید
محمد بوده در عتبات عالیات شبی میهمان بود و شریف العلما هم نیز در آنجا حضور داشت و زمان

حیوة مرحوم آقا سید علی بود و استادم آقا سید ابراهیم در همان زمان در نزد شریف العلماء تلمذ نمود
در آن شب بهمراه استادش شریف العلماء در آن محضر حاضر پس حاجی ملا اسد الله از شریف العلما
سؤالی کرد که اشکالی بود در مسئله اصولیه شریف العلماء و آقا سید ابراهیم آورد که جواب این اشکال را
من با تو بیان کردم اکنون برای ایشان تقریر کن استاد خواست که تقریر کند حاجی ملا اسد الله
متغیر شده که شما خود عجز از جواب آن دارید حواله بشاگرد خود می نمائید پس مکالمه فیما بین اتفاق
افتاده و حاجی ملا اسد الله عصا برای شریف العلما کشید شریف العلماء سکوت نمود بعد از چندی
که ریاست عامه و تدریس عتبات عالیات بشریف العلماء انحصار یافت در آن زمان حاجی ملا
اسد الله باز بزیارت ارض اقدس مشرف شد و از جمله تلامذه شریف العلماء اخوند ملا اسمعیل یزدی
بود باتفاق در اواخر حال بر استادش شریف العلماء ترجیح داشته جز اینکه استادش کارکرده تر
بود و استاد بود و ملا اسمعیل چند دفعه مبتلی بآزار صرع شد و شریف العلماء از بغداد طبیب آورده و
مخارج گزاف کرده و او را معالجه کرده و بعد از شریف العلماء اخوند ملا اسمعیل بجایش نشست و
هشت نه ماه تدریس کرد از آن پس وفات یافت پس سید استاد بجای شریف العلماء نشست و
در آن عهد بود ملا اسمعیل وحید عصر بودند یکی ملا اسمعیل و احد العین اصفهانی که از شاگردان اخوند ملا علی
نوری بوده در حکمت مسلم عصر و او را بر شوارق حواشی ست و دیگری ملا اسمعیل یزدی بسیار مبتلا
بفقر و فاقه بود و در حجره او جز قلمدانی و ورقی از کاغذ چیزی دیگر نبود و اسباب و کتب را فاقد پس
شریف العلماء مراسله جاتی باهالی ایران در خصوص احترام ایشان و اعانت و رعایت او نوشته اخوند
ملا اسمعیل تا بیزد رفته مراجعت میکرد چون از کرمانشاهان گذشت در کاروانسرائی در ایوان حجره منزل
کرده از قضایای اتفاقیه حاجی ملا اسد الله نیز بعتبات می آمد او هم با اصحابش در آن کاروانسرا منزل
گرفت پس دید که اخوندی در ایوان تنها نشسته حاجی گردش میکرد پس نزد اخوند رفت و نشست
احوالش استفسار نمود اخوند گفت که از ارباب تحصیل و طالب علم میباشم پس حاجی مسئله از او سوال
کرد اخوند گفت که بمذهب استاد بگویم یا بمذهب خودم حاجی گفت که استاد تو کیست گفت شریف العلما
حاجی گفت هر دو مذهب را بیان کن پس اخوند اول مذهب شریف العلماء را بیان کرد با دلیل و ردش
پس مختار خود را با دلیل در نهایت احکام و غایت اتقان بیان کرد حاجی ملا اسد الله را پسند افتاد
و از تبحر او در تحیر و تعجب شد و او را بمنزل خود آورد و باتفاق هم وارد کربلا شدند پس حاجی مزبور توقع
دیدن از شریف العلماء نمود آن تمنا در معرض اجابت در نیامد زیرا که داب شریف العلماء بر دیدن نبود پس

حاجی ملا اسد الله خود بدیدن شریف العلماء رفت حاکی این حکایت که یکی از تلامذه شریف العلماء بود و بلا واسطه برایم نقل نمود
که من در آن مجلس بودم که حاجی مزبور وارد و شریف العلماء نظر بعادت خود که بالنسبه بهمه علماء داشت فی الجمله تواضع و تعارف
نمود نه برای این بود که بر حاجی تبختر و تکبر و یا جزای عصا کشیدن حاجی در ازمنه سابقه نموده باشد بلکه او را بالنسبه بهمه مشایخ و علما
همین طریقه بوده پس در اینوقت دو نفر عرب بمرافعه خدمت شریف العلماء آمدند و شریف العلما حکم بقسم نمود ما به النزاع مبلغ دو هزاری
بود و آن عرب قسم خورد از آن پس یکی از اصحاب حاجی ملا اسد الله باشاره او مسئله از شریف العلماء سوال نمود شریف العلما جواب
فرمود دیگر کسی سخنی نگفت بعد از ساعتی حاجی مزبور از مجلس برخاست و رفت حاکی گوید من نیز از عقب او رفتم چون بخانه
رسید حاجی مزبور رو باصحابش نمود و گفت آن کسی را که در اثناء طریق دیدیم او استاد ست و شریف العلماء شاگرد حاکی گوید که من از
همانجا مراجعت نمودم و نقل قول حاجی مزبور را بشریف العلماء معروض داشتم شریف العلماء گفت که ملا اسمعیل از شاگردان من ست
و هر چه دارد از من ست ولیکن ایشان از من سؤالی کردند من هم بمقتضای مقام جوابی گفتم اگر سخنی داشتند میبایست بیان
کنند تا من بتحقیق و تدقیق نمایم

شیخ محمد تقی

یج شیخ محمد تقی بن محمد رحیم اصفهانی از صاحبان علم اصول و از تلامذه شیخ جعفر و بحر العلوم ست و او را حاشیه بر معالم ست که
فی الحقیقه تحقیقات و تدقیقات را شامل و استقصاء ادله و اقوال را کامل بود و در مباحث الفاظ گوی سبق از میدان همگنان
ربوده و تمام اصول را ننوشته و مؤلف کتاب بر آن کتاب حواشی نوشته ام و بسیاری از ایرادات او را بر صاحب قوانین و
تعلیقه مؤلف بر قوانین رد نموده ام و بسیار محتاط بود و دختر مرحوم شیخ جعفر عیال او بود و دختران شیخ جعفر نجفی در خدمت حجة الاسلام
حاجی سید محمد باقر موظفه بودند و شیخ محمد تقی در مجلس درس شیخ احمد در اصفهان حاضر میشد و حجة الاسلام با او میلی نداشت و احکام
او را امضا نمیکرد و صاحب فصول شیخ محمد حسین برادر او بود و شیخ محمد تقی میگفت که تقریراتی که بر بالای طاقهای اطاق انداخته
بودم شیخ محمد حسین فصول آنها را جمع و ترتیب داده و فصول اسم گذاشته زمانی مرحوم فتحعلیشاه بدیدن او آمد گفت ای شیخ بعضی
صبیه جناب شیخ شما را آزار و بر شما مسلطه هست اما اندوهگین مباش که سلطان هم از جماعت نسوان باین درد ها مبتلی ست —

در مشایخ حاجی ابراهیم

ید حاجی محمد ابراهیم بن محمد حسن کرباسی از جهابذه حذقه مهره فقهاء و سند یدی از صنادید علما و زین جماعت فضلاء و
مسلم کل و نود و پنج سال عمر نمود در هزار و دویست و شصت و دو بعالم بقاء رحلت نمود و این فقیر چندی مجلس درس او حاضر شدم و ادراک نمودگان
مؤسس بهبهانی و بحر العلوم و آقا سید علی و شیخ جعفر و میرزا ابو القاسم قمی ست و از او شفاها شنیدم که من درس آقا محمد باقر بهبهانی را
ادراک نموده ام و در مجلد ثانی از اشارات الاصول نوشته است که من زمان بسیاری بخدمت آقا محمد باقر بهبهانی و آقا سید مهدی بحر
العلوم تلمذ نمودم لیکن از این دو بزرگوار اجازه مطالبه ننمودم و اگر از ایشان اجازه میخواستم من اجازه میدادند لیکن از ایشان
اجازه نخواستم و اجازه اش از آقا سید علی و شیخ جعفر و میرزای قمی و شیخ احمد احسائی بوده تالیفات او اشارات الاصول

در دو مجلد که عبائر آن کتاب بالفصاحة والبلاغة وسلاست وجزالت ست وچون افهام ابناء زمان در فهمیدن عبائر کریمه
فاضلانه قصور دارد لهذا آن کتاب مرغوب در نزد افهام طلاب نگردیده با اینکه خالی از بسیاری فوائق انکار ابکار نیست روزی
پس از انطباع مجلد اول آن کتاب وزری چند جلد از جلد اول اشارات را بمجلس درس استاد آوردند که بعد از انجام درس بطلاب
بفروشند پس مرحوم آقا سید ابراهیم آمد و بر منبر بالا شد و نگاهی باطراف کرد و گفت این چه کتاب ست معروض داشتند که از تصنیفات
حاجی ست استاد فرمود که من آنرا تا بحال ندیده ام یکجلد را بمن دهید که ببینم پس یک مجلد بدست استاد دادند پس نیم صفحه را
مطالعه فرمود پس از آن پرسید که قیمت آن چیست گفتند که جلدی پنجهزار دینار ست استاد فرمود که کتاب حاجی قیمت ندارد
و این کلام دو معنی دارد یکی اینکه قابل قیمت نیست دیگری اینکه از علو شان قیمت ندارد بلکه باید هدیه داد و مراد استاد همان دوم بود
نه معنی اول لیکن چون این کلام ابهام داشت بعضی از طلاب بخندیدند و لیکن آن اخلاقیکه استاد داشت با آن ورع و تقوی
مقصودش تعظیم حاجی و معنی دوم بود و جناب حاجی از بهر آنها در روز کار بود و عابد و باورع لیکن سوء خلق طبیعی داشت و شب قدر را
ادراک کرد با عبادت زیرا که مدت یکسال شب تا صبح بعبادت ملک علام قیام نموده و معلوم ست که شب قدر از شبهای سال
قطعاً بیرون نیست و هرگز مرافعه نکرد و من خود بر بالای منبر از او شنیدم که میگفت این مدت مرافعه نکردم و میخواستم رساله هم ننویسم
لیکن میرزای قمی حکم کرد که رساله برای فتاوی نوشته باش من در جواب گفتم که استخوانهایم طاقت آتش جهنم ندارد پس باصرار
او رساله نوشتم و اگر از خارج از او فتوای میپرسیدند میگفت که نمیدانم برساله رجوع کنید و در عبادت نهایت خضوع و خشوع و
حضور قلب داشت و اگر فقیری از او چیزی میخواست شاهد میخواست و آن شهود را قسم میداد و آن فقیر را هم قسم میداد که من
فقیرم و باز قسم دیگر میداد که این تنخواهی که تو میدهم اسراف نکنی و باعتدال خرج کنی از آن پس خرج یکماه را با و میداد گویند یکی
خدمت ایشان برای مهمی شهادت داد آنجناب پرسید که پیشه تو چیست گفت من غسال میباشم پس شرائط غسل را از او سؤال کرد
آن مرد بیان کرد پس از آن گفت که زمان دفن چیزی در زیر گوشش میگوئیم حاجی فرمود که آن چیست گفت میگوئیم خوشا بسعادت تو
که وفات کردی و برای ادای شهادت خدمت حاجی گرباسی نرفتی و از قضایای اتفاقیه اینکه آقا سید رضی مازندرانی از حکماء
و از تلامذه آخوند ملا علی نوری بود و یکی از اساتید معقول این فقیر مؤلف کتاب ست و از زبان آقا سید رضی بحاجی رسانیدند که
او گفته است که ملاها دین ندارند حاجی سید را طلب کرد و فرمود که من از عدول شنیده ام که تو گفته که ملاها دین ندارند و
یکی از ملاها منم و از اینجا معلوم می شود که دین تو ورای دین من ست و دین من ورای دین تو و من مامورم که هر که را ورای
دین من باشد بقتل بیاورم پس سید بالبدیهه عرض کرد که مرا جنون ادواری ست و آن کلام را در حالت جنون گفته ام
و فلان طبیب که از اخلاص کیشان سید بود و او هم مطلع بر جنون من ست و اهل خبرت و این ایام قرار شده که مرا معالجه
کند و آن طبیب از معاریف اطباء اصفهان بود حاجی او را خواست به همین مضمون شهادت داد پس حاجی از قتل او
در گذشت لیکن او را نفی از بلد نمود پس سید مدت یک سال یا زیاد تر در نجف آباد که یکی از قرای اصفهان بود منزل کرد تا

اینکه حاجی سید محمد باقر حجة الاسلام در نزد حاجی توسط کرد تا بار دیگر حاجی اذن داد که باصفهان بیاید و در وقتی از اوقات حاکم
اصفهان با حاجی کم اخلاصی کرد حاجی دعا کرد و باندک زمانی آن حاکم معزول و منکوب و مخذول گردید پس جناب حاجی رقعه باو
نوشت و این بیت را در آن درج نمود دیدی که خون ناحق پروانه شمع را چندان امان نداد که شب را سحر کند - و از جمله تالیفات
آن جناب کتاب منهاج ست که در فقه است و سه مجلد ست و بر فروع بی اندازه اشتمال دارد و جامع بین السطح والاستدلال
ست و من از آنجناب شنیدم که میفرمود در بالای منبر اینکه من سی سال کتاب اشارات را تالیف نمودم و در مجلس درس او هشتاد
نفر می نشستند و او در بالای کرسی می نشست و تدریس میکرد و در وقتی از اوقات یکی از همسایگانش بلهو و لعب و ساز و دف
اشتغال داشتند پس حاجی ملازمی از خود نزد او فرستاد که این عمل را ترک کن آن شقی در جواب گفت که بآقای خود بگو که غل
بگردن من بگذارد و آن شخص همین مضمون را بآقای خود عرضه داشت پس وقت ظهر حاجی بمسجد رفت بعد از نماز موعظه فرمود
و بعد از موعظه دعا کرد و عرض کرد خداوندا من که صنعت نجاری نمیدانم که غل بگردن او گذارم تو از خزانه غیب غل بگردن او
گذار فوراً سینه آن شخص ورم کرد و بسیار بزرگ شد و در همان شب جان بمالکان دوزخ سپرد - وقتی فتحعلیشاه بدیدن
حاجی آمد پس نقل در میان خوان و در میان مجلس گذاشتند ناگاه پرستوک در میان آن فضله انداخت پادشاه گفت فضله
مرغ نقل مجلس شد حاجی گفت چون هوائی ست مال دیوان ست و من از حاجی شنیدم در بالای منبر که میفرمود که اگر
رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در مدینه میبود و اهل اصفهان از آنحضرت قاضی میخواستند هر آئینه آقا سید محمد باقر را به
قضاوت نصب میکرد و حاجی در اشارات اجازات خود را بدین نحو در اواخر حجیت اخبار ذکر نموده تکملة قد اجازنی جماعة
من الفضلاء المتبحرین والمشایخ المتورعین الذین بخل الزمان بامثالهم بکتابة فمنهم الفاضل العالم العامل الکامل الامام المحقق
المدقق القمقام المنزه عن الشین المبری من المین ذو المفاخر والمعالی میرزا ابو القاسم القمی فاجازنی ان اروی عنه کلما یصح له
اجازته و یحق علیه روایته من الزبر الدینیة والکتب الاسلامیة من الاحادیث والادعیة والکتب الفقهیة والکلامیة والعربیة
والاصولیة سیما الصحیفة السجادیة والکتب المشهورة من الکافی والفقیه والتهذیب والاستبصار کذا ما تضمنته الوسائل والبحار والوافی
بطرقه فمنها ما عن شیخه واستاده بل استاد الکل خاتم المجتهدین وعلامة المتأخرین محیی شریعة سید المرسلین ذی الفضل الباهر والمجد
الذاخر مجدد المذهب لاثنی عشر آقا محمد باقر البهبهانی عن والده مولانا محمد اکمل عن مولانا میرزا محمد الشیروانی والشیخ جعفر القاضی
والمولی محمد شفیع الاسترآبادی بل العلامة المجلسی جمال الملة والدین الخوانساری عن مشایخهم المشهورین ومنها ما عن شیخه السید
حسین بن السید ابی القاسم عن شیخه محمد صادق بن العالم الربانی مولانا محمد بن عبد الفتاح التنکابنی الشهیر بسراب عن شیخه المحقق
استاد الکل المحققین محمد باقر بن المولی محمد مؤمن السبزواری عن شیخه الغنی عن التوصیف شیخ الاسلام والمسلمین بهاء الملة و
الدین عن مشایخه العظام وکذا عن المولی محمد صادق عن الفاضل المجلسی عن والده عن شیخنا البهائی ومنها ما عن شیخه الاعلم
الافضل المحدث الفقیه المتبحر الشیخ محمد مهدی الفتونی النجفی عن شیخه ابی الحسن الشریف العاملی النجفی عن شیخه الاعلم العلامة

المجلسی و منها ما عن شیخه الاجل الاکرم الحائز الفنون الفضائل آقا محمد باقر بن محمد باقر الهزارجریبی وقد ایته ولا یتنفع منه عن عدة من مشایخه منهم الشیخ المدقق الحاج شیخ محمد بن الحاج محمد زمان الاصفهانی و الشیخ الجلیل المیرزا ابراهیم القاضی و منهم السید السند الامیر محمد حسین بن الامیر محمد صالح الحسینی و الشیخ الفقیه الحاج محمد طاهر بن مقصود علی اصفهانی و الشیخ الفاضل مولانا محمد قاسم بن محمد رضا الهزارجریبی عن العلامة المجلسی و منهم شیخنا الاعظم و استاذنا الاکرم الامام الهمام و البحر القمقام البحر الاذخر الشیخ جعفر النجفی مسکنا و مدفنا فقد اجازنی ان اروی عنه عن شیخه و استاده الآقا محمد باقر المتقدم ذکره عن مشایخه و عن شیخه ایضا و استاده وحید العصر فرید الدهر تاج الفخر ناموس الدهر حسبه الماهر ذوی الفهم الباهر السید محمد مهدی الطباطبائی و قد ادرکهما و تلمذ بهما و لا سیما انهما صار برهة من الزمان والظاهر انهما ما کان لم یحیرانی ان استجزتهما و لکنی ما استجزتهما عن مشایخه الآقا المتقدم ذکره و الشیخ الفتونی و الشیخ یوسف البحرانی عن من سبقهم من المشایخ الاعلام حتی یتصل السلسلة بالصادقین من الاخبار المسطورة فی الکتب الاربعة و کذا ما تضمنته الوسائل و البحار و منهم استادنا الاقدم و شیخنا الافخم العالم الافخم العامل الفاضل الکامل المحقق المدقق الحسیب النسیب الادیب الاریب السید الاجل و البحر الاکمل ذو النفس القدسیة و السجیة الملکیة الامیر السید علی روح الله روحه و کثر من عنده فتوحه فقد اجازنی ان اروی ما سمعته منه و حققته من تالیفاته و تصنیفاته و رسائله و ما اخذت منه شفاها بشرط مراعات الاحتیاط فی النقل و القول و العمل و شیخه الآقا المتقدم ذکره و منهم الفاضل الوحید الجامع بین المعقول و المنقول الزاهد الورع موضح الحقیقة و الطریقة بل محییهما فی الحقیقة الشیخ احمد بن زین الدین الاحسائی فقد اجازنی ان اروی عنه جمیع مقرراته و مسموعاته و ما صح له روایته بجمیع انحاء التحمل عن مشایخه الافاضل و اساتیده الاماثل من سایر ما صنف فی العلوم الالهیة و الاصولیة و الفرعیة و الشرعیة و العربیة و الحکمیة و العلوم الآلیة لسایر العلوم و غیرها من التفسیر و السیر و التواریخ بل ما هو منسوخ او معقول من المعقول و المنقول فی الفروع و الاصول و جمیع ما هو مسطور من منظوم و منثور بالاسانید المتصلة الی مصنفیها و مولفیها من الخاصة و العامة سیما الکتب الاربعة القدیمة و الثلثة الجدیدة و ما جری به قلمه و حرره کلمه من مقدمات رسایل و حواشی و اجوبة مسائل و خطب و دلائل و سائر ما وصل الیه من العلوم من آباء و مکتوم بطریق متصلة بارباب ما الف فی سائر العلوم منها ما رواه عن الفضلاء المتقدم ذکرهم و هم السید محمد مهدی و الشیخ جعفر و الامیر السید علی و منهم الشیخ احمد بن عصفور البحرانی و الامیرزا محمد مهدی الشهرستانی و الشیخ احمد بن الشیخ حسن بن علی بن خلف بن ابراهیم بن منیف الدستانی البحرانی و الشیخ محمد بن شیخ حسین بن احمد بن عبد الجبار القطیفی عن مشایخهم فذکر الاول من تقدم و زاد له آخر فقال و عن شیخه بالاجازة السید العالم العامل الامیر السید حسین عن ابیه السید ابراهیم القزوینی و الثانی منه الآقا المتقدم ذکره و عن شیخه السید محمد مهدی الطباطبائی عن مشایخه الماضین و الثالث منه خاله الآقا سابق الذکر عن والده عن مشایخه المتقدم ذکرهم عن الشیخ محمد تقی المجلسی عن البهائی عن والده عن الشهید الثانی و اما الشیخ احمد فعن شیخه و عمیه

الشیخ یوسف بن احمد البحرانی و الشیخ عبد العلی بن احمد البحرانی و عن ابیه الشیخ احمد البحرانی بحق روایاتهم و طرقهم الی شیخهم الشیخ حسین بن الشیخ محمد بن جعفر البحرانی و عن شیخهم الشیخ احمد بن عبد الله بن حسن بجمیع کتبهم و مقرراتهم و اما الامیرزا محمد مهدی فقال له طرق منها ما رواه عن الشیخ یوسف و اما الشیخ فعن الشیخ یوسف المذکور و عن ابیه عن الشیخ عبد الله علی البلادی و عن شیخه الشیخ سلیمان بن عبد الله الماحوزی و عن الشیخ عبد علی بن الشیخ احمد قرائة و اجازة عن الشیخ حسین الماحوزی و عنه اجازة بغیر واسطة و بواسطة بجمیع کتبهم و حق روایاتهم عن الشیخ سلیمان و اما الشیخ محمد فعن ابیه عن الشیخ عبد علی السابق ذکره و الشیخ حسین بن الشیخ محمد بن جعفر الماحوزی و الشیخ ناصر بن محمد الجارودی بحق روایاتهم عن الشیخ سلیمان المتقدم ذکره و عن الشیخ یحیی بن محمد بن عبد العلی القطیفی عن الشیخ حسین المتقدم ذکره عن الشیخ سلیمان السابق ذکرهما و منهم الشیخ عبد علی بن محمد بن عبد الله بن حسین البحرانی فقد اجاز ان اروی له کلما جاز له روایته و کلما اجاز مشایخه و اساتیده و هم جمة الا انی اقتصر من ذلک علی اعلاهم طریقا و اشهرهم فی مرتبة العلم و الفضل تحقیقا و تدقیقا و جعل منهم الشیخ یحیی بن الشیخ محمد العوالی عن شیخه الشیخ حسین بن محمد الماحوزی عن الشیخ سلیمان بن عبد الله الماحوزی البحرانی و الشیخ عبد علی بن الشیخ احمد بن ابراهیم عن الشیخ عبد الله بن علی عن الشیخ سلیمان المتقدم ذکره و عن ابیه الشیخ احمد بن ابراهیم بلا واسطه و منهم الشیخ محمد بن الشیخ احمد بن ابراهیم الشهیر بابن عصفور عن الشیخ علی عن ابیه الشیخ عبد الله اخی الشیخ سلیمان المذکور لابیه و منهم الشیخ حسین بن الشیخ محمد بن الشیخ احمد المذکور سابقا عن عمیه الشیخ عبد علی و الشیخ یوسف و قد سبق طرقهما و منهم السید محمد مهدی المذکور سابقا بطرقه المتقدمة الا انه اقتصر من طریق الشیخ یوسف البحرانی باعلاه و هو ما رواه عن المولی محمد رفیع المجاور بالمشهد الرضوی حیا و میتا عن شیخه العلامة المجلسی عن المحقق الشیخ البهائی عن ابیه عن الشهید الثانی و قد اقتصرنا من الطرق الی ما انتهت الی اللؤلؤة و غیرها و ان وفقنی الله تعالی اکتب اجازة مفصلة ان شاء الله سبحانه انتهت کلام الاشارات ــ

حاجی ملا علی کنی

پیر حاجی ملا علی کنی عالم نحریر فقیه بی نظیر و مسلم فقهاء طهران و از معمرین علماء این زمان و در امر معروف یگانهٔ دوران و در ثروت برتر از ارباب دول و اعیان رساله در درایه تالیف کرده و در فقه نیز صاحب تالیف و ادراک با مولف کتاب محبت و الطاف زیاد است و از تلامذهٔ آقا سید ابراهیم و شیخ محمد حسن صاحب جواهر و ساکن دار الخلافهٔ طهران است سلمه الله تعالی من الآفات و البلیه ــ

آقا سید محمد صادق طباطبائی

آقا سید محمد صادق طباطبائی از سادات طباطبا و از قبیلهٔ مرحوم بحر العلوم و محیی آداب و رسوم و افاضه شمس بالنسبه بفرق ناس علی سبیل العموم و سلمان عصر و فرید دهر و از تلامذهٔ صاحب فصول و از صاحبان علم فقه و

اصول و سرآمد فحول و در امر معروف متصلب و مرافعات او در نهایت استحکام و دقت و ساکن طهران و با مؤلف کتاب محبت بی اندازه بلکه قاطبهٔ علما از افاضات او بهره مند و از نفوس قدسیه است سلمه الله تعالی عن الفتن ـ

آقا سید اسد الله

آقا سید اسد الله بن آقا سید محمد باقر حجة الاسلام افتی را ناملی و اشتباه عالم اواه در اخلاق و تعادت و تقادت و زهادت و عبادت و فقاهت او حد اهل عصر ست و از تلامذهٔ آقا سید ابراهیم و شیخ محمد حسن و شیخ مرتضی ست و او را با مؤلف کتاب صداقت و موادة است و چندی قبل یک انگشتری عقیق برایم فرستاده و بخط مبارک نوشته که این انگشتر را بدست کرده در زمانی که دست بدعا برمیداری مرا یاد آوری نمائید و عادت موروثه از اسلاف اشراف و آباء و اجدادش مرا یاد آوری نمائید اینکه هر شب از نصف شب تا صبح در الکلثهٔ خالیه فارغه بدعا و مناجات و گریه و عبادت اشتغال دارد و بکاء از خوف حضرت قهار مانندی برای او نیست و ساکن اصفهان ست سلمه الله تعالی عن غرازات النشاتین ـ

حاجی محمد اشرفی

حاجی ملا محمد بن محمد مهدی اشرفی ساکن بارفروش عالم بی نظیر و فقیه بلا بدیل و از مشاهیر علماء ابرار و اتقیاء اخیار و او را با من مودت و محبت بی اندازه است و صاحب کرامات ست و طریقه اش اینکه از نصف شب تا الصبح مشغول بعبادت و تضرع و زاری و بیقراری و مناجات با حضرت باری و گریه از خوف حضرت قهاری و آنقدر بر سر و سینه میزد که چون صبح شود مانند شخص ناقه در غایت نقاهت و بیخودی میشود که هر کاو را به بیند پندارد که تازه از مرض برخاسته و از کراماتش یکی آن چیزی ست که خود در سالی بخراسان میرفتم در خانهٔ او که بعنوان بازدید رفته بودم حکایت کرد که زمانی حاکمی در بارفروش که ظلم و تعدی بسیار میکرد پس من یک روزی بعد از نماز ظهر دست بدرگاه خداوند تعالی شانه بلند کردم و عرض کردم که بار الها اگر من در شریعت تو خدمتی کرده ام و مرا در نزد تو احترامی ست پس من این حاکم را عزل کردم تو هم او را عزل کن پس چند روزی گذشت که خبر عزل حاکم رسید و او معزول شد ـ کرامت دیگر اینکه در سفر خراسان در بارفروش حاجی اشرفی بدیدن مؤلف کتاب آمد بعد از طی مراسم متعارفه از من سؤال کرد که شما قبل از این بزیارت خراسان و با بارفروش آمده اید گفتم نه و این دفعه اولی ست گفت از این سؤال مرا مقصودی بود و آن این ست که من بزیارت عتبات عالیات مشرف شدم و در نجف اشرف شخصی همراه من بود که معروف بآن بود که از ارباب باطن ست پس من با او در مقام موادّه و مراوده بر آمدم تا اینکه با یکدیگر بسفر سامرا مشرف شدیم و باهم هم کجاوه شدیم و در بین راه باهم صحبت میداشتیم وقتی از او سؤال کردم که رجال الغیب که معتبر باوتاد و اقطاب میباشند آیا وجود دارند یا نه گفت بلی وجود دارند گفتم که ایشان را میتوان دید یا نه گفت بلی گاه مرئی میشوند گفتم هیچ میدانی که من در این مدت یکی از ایشان را دیده ام یا نه گفت بلی یکدفعه دیدی گفتم در چه مکان و چه زمان بود گفت وقتی در بارفروش در خانه ات نشسته بودی ناگاه در خانه کوبیده شد و تو خود بیرون رفتی و دیدی کسی با این

شکل را دیدی پس آن اسبی داشت و پیاده شده بود با این قامت و صورت و محاسن پس از تسلیم و طی تعارفات رسمیه آن شخص از تو سؤال نمود که مشرب تو در عمل باخبار صادره از ائمه اطهار بچه نهج ست تو در جواب طریقه خاصی داشتی اجمالاً برای آن مرد بیان کردی پس آن شخص گفت که این طریقه بد نیست پس بر اسب خود سوار شد و رفت و او یکی از ابدال بود حاجی اشرفی گفت که پس از تقریر آن مرتاض این حکایت مرا بخاطر آمد از شمایل و شکل آن شخص و زمان و مکان و کیفیت سؤال و جواب پس حاجی بمؤلف کتاب گفت که من شما را سابقاً ندیده بودم الکنون که دیدم شمایل و صورت و قامت و محاسن شما بعینه مانند آن شخص بود و لهذا سؤال کردم که شما سابقاً باین بلد آمده اید یا نه خواستم که رفع شبهه ام شده باشد الحاصل حاجی اشرفی از تلامذهٔ سعید العلماء و چندان درس نخوانده بلکه از کثرت زهد و عبادت و تضرع باین مرتبه رسید

شیخ زین العابدین

یط شیخ زین العابدین ساکن بارفروش اکنون ساکن کربلاء و از مسلمین علماء و از تلامذهٔ استاد آقا سید ابراهیم و با نهایت زهد و تقوی و با این فقیر مؤلف کتاب نهایت محبت و مصادقت و رفاقت دارد ـ

آقا سید حسین ترک

ل آقا سید حسین ترک از تلامذهٔ آقا سید ابراهیم و شیخ مرتضی ست و از صاحبان علم اصول و شهیر بلاد اسلام و مقتدای انام ست و با مؤلف کتاب نهایت موانست و رفاقت دارد ـ

آقا سید محمد مهدی بن آقا سید علی

کا آقا سید محمد مهدی بن آقا سید علی در علم اصول سرآمد فحول و در جدال مهرهٔ زمان و در زهد سلمان دوران و از کسی هدایا قبول نمیکرد و در حذاقت او در اصول همین قدر کافی که مونس ثانی فاضل شید آخوند و مبانی شریف العلماء او را مسلم داشت و علی الدوام در مقام مدح و تعریف و توصیف آن بزرگوار بود و سابقاً گذشت که شاهزاده ضیاء السلطنه طالب مناکحت و مزاوجت او گردیده انجاب قبول نفرمود و تلمذ او در خدمت پدرش آقا سید علی صاحب ریاض شده و در زمان والدش با مر والدش تدریس اشتغال داشته و تلامذه والدش بمجلس درس او حاضر میشدند و تقریباً بمقدار دویست نفر از محصلین می نشستند و در استدلال و نقض و ابرام و جدل مسلط و مسلم کل و مجتهد صرف بود و بصیر و کامل و کمان جزیره در حق او میرفت و مشغول بمحاکمه و فتوی نشد با اینکه برای او قبول عامه بود و تنخواهیکه از هند برای قاطنین و ساکنین کربلاء میفرستادند هر چند سعی نمودند که بدستیاری و اهتمام او این عمل انجام گردد قبول نکرد و تصرف در عمل نمیکرد و در امر معروف شدید التعصب بود و بشهادت شریف العلماء و حاجی ملا جعفر استرآبادی که در محضر او با حاجی سید کاظم مناظره کردند حکم بر تکفیر شیخ احمد احسائی نمود و در آخر حال برای اینکه بهبود و بشر الطاف ذمه عمل نموده از عتبات بسمت اصفهان آمد مرحوم حجت الاسلام نهایت اعزاز و احترام آن بزرگوار را مرعی داشته پس حجت الاسلام خواهش آنداشت که باتفاق او بطهران رفته و این امر را انجام دهند

آقا سید محمد باقر قبول ننمود بلکه او را از این حرکت منع نمود آنجناب را خوش آیند نشده در شب از اصفهان بی اطلاع مردمان حرکت بسوی طهران کرد بعد از ورود حکم نمود که آب بر یهودان ببستند محمد شاه حکم بر خلاف کرده پس پادشاه بدیدن جناب سید آمد سید از خانه بیرون نیامد و عذر خواست که من مریض میباشم پس از طهران بنحو طرح و قهر بشاهزاده عبد العظیم نزول اجلال فرمود و در آنجا مریض شد سلطان بعیادت او رفت باز بیرون نیامد و متعذر شد و در همانجا وفات یافت و اخوند ملا جعفر شیرازی که از تلامذهٔ شریف العلماء و از زهاد عصر بود بتغسیل و تجهیز او پرداخت و فقیر مولف کتاب چندی در دار الخلافه بدرس اخوند ملا جعفر حاضر میشدم بسیار زاهد و بسیار فقیر و منزوی بود و چون مادامی که آقا سید مهدی در طهران بود و علماء بلد هر شب وقت غدا بمجلس او حاضر میشدند و از خانه هر یک خوانی از غذا می آوردند قطع نظر از تدارک اعیان و تجار و اهل بلد و از آن قبیل از خانهٔ اخوند ملا جعفر نیز خوانی فقیرانه حاضر میساختند مرحوم آقا سید مهدی در خوان اخوند ملا جعفر از غذای او میل میفرمود و غذای احدی را نمیخورد و از کرامات اخوند ملا جعفر اینکه در حالت احتضار که بعضی از علماء نیز حضور داشتند بی اختیار اخوند ملا جعفر از بستر بیماری برخاست و بجانبی سلام و تعظیم کرد باز افتاد او را از وجه آن قیام و اکرام سؤال نمودند در جواب گفت که امام عصر روحی فداه و عجل فرجه و سهل الله مخرجه حاضر شدند پس بلا فاصله بجوار رحمت حق تعالی شانه شتافت۔

آقا سید محمد بن آقا سید علی

کب آقا سید محمد بن آقا سید علی سید سند و مستند و مقتدای و عالم ممجد و فقیه امجد اعلم و اورع آن آوان و ریاست عامه فرقه امامیه بعد از والد بزرگوار بدو انتها یافت و چنان قبول عامه آن بزرگوار را بود که در حوض مسجد شاه قزوین وضو ساخت اهالی آن شهر جمیع آب حوض را در طرفة العین برای تبرک و تیمن و استشفاء بردند بنحویکه یکسر آن حوض بی آب ماند و او بزرگتر از برادرش آقا سید مهدی بوده و این دو برادر مادر ایشان دختر مرحوم محمد باقر استاد و خال آقا سید علی بود و در نزد والدش آقا سید علی تلمذ نموده و برخی هم در خدمت بحر العلوم تلمذ داشت و دختر بحر العلوم را بمزاوجت اختیار نموده بود و حاجی میرزا علی نقی که در این سنوات در عتبات قبول عامه داشت نواده و پسرزاده آقا سید محمد ست گویند که مرحوم آقا سید محمد وارد قم شد فاضل قمی صاحب قوانین بسیار معمر شده بود شبی آقا سید محمد و علماء دیگر را ضیافت کرد و با ایشان صحبت علمی داشت از آن پس گفت که غرض از احضار شما در این شب و مکالمه آن ست که سن شیخوخت قوای مرا تحلیل برده نداستم که ملکه اجتهاد و جواز افتاء در من باقی مانده یا نه خواستم با شما قدری صحبت داشته باشم که شما ملاحظه کنید که آیا ملکه استنباط در من باقی ست یا نه مرحوم آقا سید محمد عرض کرد که اگر ملکه مستنبطه این ست که بالفعل شما دارید پس من و امثال مرا ملکه مستنبطه نیست و باعث ترقی مرحوم حجت الاسلام میرزای قمی و آقا سید محمد شدند و از آقا سید محمد میپرسیدند که آقا سید محمد باقر مجتهد ست یا نه آنجناب میفرمود که شان او اجل از آن ست که من او را تصدیق نمایم بلکه از او سؤال کنید که سید مجتهد ست

یا نه و در میان مرحوم والد مؤلف کتاب و آقا سید محمد مخالطه و مراوده و مصادقه بود و مرحوم والد میفرمود که بعضی از اوقات خدمت سید میرسید و بعضی از فقرا می آمدند و از او مطالبه وجوه مینمودند و آنجناب دقت و احتیاط می فرمودند و من بحسب قوت بر او فایق بودم و دستهای او را بیکدست نگه میداشتم و از جیب او تنخواه بیرون می آوردم و بفقرا میدادم از آنجمله کتابی در اصفهان بگیرم آمد که میفروختند و در پشت آن وقف نوشته بود از آقا سید محمد سوال کردم جواب دادند که جائز ست که آنرا بخری و نوشته را اعتباری نیست و آن جلد پنجم از تفسیر منهج الصادقین ست که مجلد آخر آن کتاب ست و در پشت همان کتاب در پهلوی وقف مرحوم والد بخط خود این حکایت را نوشته و آن بزرگوار را تالیفات بسیار ست جامع العبائر که در مبحث آن مبحث را از اکثر کتب فقهیه بعین عبارت نقل کرده برای اینکه کسی در سفر باشد آن کتاب اسباب کار باشد و سهل المؤنه باشد و محتاج بکتب دیگر نباشد و یک مجلد آن که مبحث غسل جنابت ست در نزد من ست و مبحث غسل زیاده از هفتاد کتاب را در آن نوشته است و کتاب مفاتیح الاصول در علم اصول که قریب بچهل هزار بیت ست یا بیشتر ست، و جامع ادله و اقوال ست و کتاب مناهل در فقه که کتاب مرغوب مستحسنی ست و قریب بدویست هزار بیت یا بیشتر ست و جامع ادله و اقوال ست و کتاب مصابیح در فقه و کتاب اصلاح العمل در فقه که مقصود بر ذکر فتاوی و خلاف ست و کتاب اغلاط مشهوره را که در السنه شهرت دارد نوشته از آنجمله نوشته است که گیسوان داشتن حسنین که شهرت دارد و غلط ست زیرا که حسنین علیهم السلام گیسوان نداشتند و گیسوان مکروه ست و امام مبری از فعل مکروه و مداومت بر آن مکروه ست چه در حالت صغر یا کبر با اینکه قنازع محل اتفاق ست که کراهت دارد و قنازع آن ست که موضعی از سر او مویش را نتراشند و برکزار کنند چنانکه در حدیث ست که طفلی را بخدمت پیغمبر آوردند که برای او دعا کند و آن طفل گیسوان با قنازع داشت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم دعا نکرد و فرمود تا آنرا نتراشند دعا نمیکنم و بالجمله ادله بسیار بر آن اقامه نموده و از جملهٔ اغلاط مشهوره آنکه معروف ست که فخر المحققین پسر علامه حلی پدر بزرگوارش را بعد از وفات در خواب دید و از او سؤال نمود که با تو بعد از رحلت چه معامله نموده اند علامه در جواب فرمود لولا الالفین و زیارة الحسین لهلکتنی الفتاوی الفین اسم یکی از تالیفات علامه است در اثبات خلافت امیر المؤمنین بلافصل نوشته و در آن کتاب دو هزار دلیل ست بر این مطلب اقامه نموده و در هر شب جمعه علامه بکربلا میرفت و امام حسین ع را زیارت میکرد و معنی عبارت جواب آنست که اگر تالیفات کتاب الفین و زیارت امام حسین را نمی داشتم هر آینه فتاوای من مرا هلاک میساخت مرحوم آقا سید محمد نوشته است که این حکایت کذب و مجعول ست زیرا که بحکم عقل قاطع در این ازمنه که زمان انسداد ست باید استنباط احکام را غالبا بظنیه کرده باشیم و علاجی ورای آن نداریم و معلوم ست که ظن گاهی خطاء و گاهی صواب ست پس فتاوای علامه چرا او را هلاک میکرد پس این حکایت اتفاق نیفتاده و از آنجمله میگویند که امام حسین ع در کربلا، در روز عاشورا مشغول بجهاد بود که

ناگاه هاتفی آواز داد که ای حسین اگر با این قوت و شوکت جنگ کنی پس کسی را نخواهی برگزار کرد و بملاقات ما نخواهی فائز
شد پس آنجناب شمشیر در غلاف کرد و از بالای اسب بر زمین قرار گرفت و این غلط است که آن حضرت بقوهٔ بشریه
جنگ میکرد و نظر بمضمون وجاهد الکفار که نص آیه است مأمور بود که تا مقدور و میسور است جنگ کند ـ مؤلف
گوید که این فقیر در مجلد چهارم از کتاب مشکلات العلوم مبحثی برای اغلاط مشهوره قرار داده و اما در باب جنگ امام
در روز عاشورا البته بقوهٔ بشریه بوده نه بامامت والا محض تعلق ارادهٔ آنجناب بر موت کفار ارواح آن اشرار بی
اختیار از آن قوالب بدار البوار فرار مینمودند اگر گوئی که چگونه متصور است که آن همه کشتار در آن کارزار از آن بزرگوار
بقوهٔ بشریت باشد با اینکه گفته اند که زیاده از ده هزار نفر آن حضرت در آن غزوه بر خاک هلاک انداخت هزار و
نهصد و پنجاه نفر را بمبارزت بر زمین انداخت و پانصد نفر را بیک حمله از آب فرات تا بخیمگاه بدرک فرستاد با اینکه از شدت
عطش و مصائب احباب و اصحاب بی طاقت بود و اینگونه جنگ در اندک زمانی فوق طوق بشر است جواب گوئیم که
شجاعت هر کس بحسب احوال اوست و نطفهٔ انبیا و اوصیاء و بنیه و صفات ایشان از هر جهت از سائر ناس ممتاز است
و این استبعاد در بنیهٔ سائر مردمان ست نه بالنسبه بامام چه همان قوهٔ بشریهٔ امام بالاتر از قوهٔ باقی ناس ست در هر صفت
کمال پس از شجاعت آن بنیه و آن نطفه و ترکیب عنصری آن جثه استبعاد اینگونه امور نمیرود اگر گوئی که آنچه ذکر کردی
تهورست نه شجاعت جواب گوئیم که بالنسبه بسائر مردم چنین ست نه بالنسبه بامام و تفصیل این مطلب را بروجه اتم
در اکلیل کتاب و تحلیل المصائب ببسط تمام نوشته ام و غیر ذلک من المؤلفات و چون آنجناب بی نهایت متتبع
بود لهذا تالیفات مشحون باقوال و عبائر فقهاست اگرچه خود نیز تحقیقات بسیار دارد و آقا سید محمد شفیع بروجردی
نوشته است که از آنجناب شنیدم که میفرمود اینکه مؤلفات من قریب به هفتصد هزار بیت ست یا بیشتر مؤلف کتاب
گوید که مؤلفات این فقیر زیاده از این مقادیر ست بلکه زیادتر از دو کرورست و مرحوم حاجی ملا محمد صالح برغانی
که از تلامذهٔ آقا سید محمد بوده میفرمود که در میان متاخری متاخرین کسی از استادم آقا سید محمد زیادتر تالیف نکرده
و او در مدت شبانه روزش تالیف داشته و از قراری که میگویند والدهٔ مرحوم آقا سید محمد که دختر آقا باقر
بهبهانی ست عالمه بود بلکه فقیهه بوده و میگویند اینکه مرحوم آقا سید علی در انجام مباحث حیض ریاض برای او
صعوبت و عجزی پیدا شد که والدهٔ آقا سید محمد او را اعانت در تالیف آن مبحث از ریاض نموده و استبعادی
ندارد چنانچه دو دختر شهید اول عالمه بودند و قدرت بر استنباط داشتند و شهید زنان را امر میکرد که بایشان اقتدا
نمایند و مجازه هستند بودند چنانکه مادر ابن ادریس و مادر سید رضی الدین بن طاوس دختران شیخ مسعود بن ورام بن
ابی فراس مالکی اشتری بودند و مجازه بودند و فواد کان دختری شیخ طوسی بودند چنانکه همه بیاری خداوند گور شوند و
در میان عامه زنان بسیار مجازه میباشند چنانکه شهید ثانی در شرح درایه اسامی آنها را نوشته است و چون حاجت

فسقه فجره غاویه باغیه هالکه ضاله مضله طایفهٔ وهابیه خذلهم الله تعالی بکربلا ریختند و در آنجا قتل و غارت بی اندازه نمودند
و صندوق مطهر شکستند و بر سر قبر مطهر ریختند و قبر مبارک آنجناب را شکافتند دیدند که آنحضرت جانم بفدای جان پاک وی
با بدن پاره برسر بوریائی نهاده بناگاه هوا بهم خورده و باد شدیدی وزیدن گرفت پس وهابیه گریختند پس خدام آن مرقد مطهر
قطعات صندوق را که صندل سفید بود بشکل تسبیح ساختند و در نزد اهل ایران آوردند از آن جمله چند عدد از آن بدست
والد افتاده که چند دانه را من دارم امید که آنرا در میان کفنم گذارند که بدان سبب نجات از درکات یابم چه آن صندوق مطهر را
انبیا علی نبینا و علیهم السلام مسح کردند و ائمه آنرا تقبیل نمودند و ملائکه پرهای خود را علی الدوام بر آن سودند مجملا
بعد از انجام کار وهابیه مرحوم آقا سید محمد باصفهان آمد و مدت سیزده سال در آن بلد ماند و تدریس میفرمود و
بسیار خوش بیان و مطالب معتبر را بنحوی تقریر میفرمود که مبتدی و منتهی همه میفهمیدند و علمای آنجا بحضر درس او
حاضر میشدند از آن جمله اخوند ملا محمد علی نوری که در حکمت مشاء آگاه بود و کتب حکمت مشاء را درس میگفت او هم
بدرس آقا سید محمد می آمد و بامر او کتابی در اصول مسمی به نخبه نوشته و مجلد اول آن بخط والد ماجدم در نزد من ست
ولیکن در آنجا اصلا تصرف نه کرده و اخوند ملا علی بر کتاب شوارق بر هامش آن کتاب حواشی نافعه نوشته و بر شرح
لمعه و مطول نیز حواشی مفیده بر هامش آنها نوشته و هر ده سالی یکدوره شرح لمعه درس میگفت و حواشی او فاضلانه
است و دخلی بفقاهت ندارد و والد ماجدم شرح لمعه را در نزد او قرائت کرده گوید که بسیار کم حافظه بود اگر عبارتی
از هر کتاب میخواست او میداد و ندبسیار مطالعه میکرد ولیکن پس از مطالعه با نهایت تحقیق آنرا بیان مینمود و مرحوم
آقا سید محمد پس از فوت والدش بکربلا رفته و ریاست عامه مسلمین در بلاد اسلام باو منتهی شد و سلطان عصر
مرحوم فتحعلیشاه را با او اخلاص بسیار بوده و در همهٔ امور مطیع آن بزرگوار بود و بامر او سلطان جمع عساکر نمود و
مهیای جهاد با سلطان روس شد و چون دولت روس بر بلاد مسلمانان استیلا یافتند مانند دربند و قبه
و گنجه و شیروان و غیر آنها از ولایت اطراف پس مسلمانان احوال خود را با آقا سید محمد عرضه داشتند که کفار بر بلاد
ما غلبه نمودند و ما را امر نمودند که اطفال ما را بسوی معلم ایشان بفرستیم تا رسوم دین ایشان را و شریعت و طریقت
ایشان را تعلیم گیرند و بالنسبه بقرآن و مساجد و سایر شعایر اسلام بی احترامی مینمایند پس آنجناب بجهاد امر فرمودند
و خود بنفسه با جمع کثیر از علماء و متدینین و طلاب بدان صوب رفته لیکن مسلمانان تقصیر کردند و مغلوب روسیه
شدند و آنجناب بقزوین معاودت فرمودند این مرحله مایهٔ فتح لسان منافقین و رجوع ضعفهٔ مسلمین از اعتقاد
بجناب ایشان و قلت احترام سلطان گشت و آنجناب از حزن و اندوه چنانکه سجیهٔ آبا و اجداد آنجناب بود مریض
شد و در همان سفر وفات یافت جسد مطهر او را بکربلا نقل و در آنجا در قبهٔ معروفه مدفون گردید رضی الله و حشره مع
آبائه المعصومین و از والدش و بحر العلوم و شیخ جعفر اجازه داشته و از جمله فتاوای آنجناب اینکه در مفاوز و بیابان گر

بیتهای جنت کلمه گیان و الهی تیر بحق این بزرگان

هرچه بیابد و پیدا کند مال واحدست اگرچه صاحبش معلوم باشد و در سفر جهاد مرحوم آقا سید محمد را غلیان نقره بود در یکی از منازل فراموش کردند پس از پشت سر کسی آن غلیان را دید و شناخت که مال آقا میباشد آنرا گرفت و در اثنا طریق یا منزل خدمت آن بزرگوار برد آنجناب قبول نکرد و فرمود همین که تو او را یافتی مال توست و مال من نیست.

حاجی ملا احمد نراقی

حاجی ملا احمد بن محمد مهدی نراقی کاشانی از مشاهیر علمای خطه ایران و معاریف و مشاهیر علمای بلاد ایران و در تحقیق گوی سبق ربای میدان همگنان و در تدقیق سرآمد علمای اعیان فرکاوت او ضرب المثل دوران و حدت و فطانت او مسلم ابنای زمان و در طبع شعر عالی المکان چون والد ماجدش رحلت نمود تلامذه والدش او را بجای او نشانیدند و او آن زمان چندان مایه و پایه در علم نداشته مطول و معالم را درس میگفت پس بعتبات رفته در نزد بحر العلوم و آقا سید علی و سائر تلامذه آقا باقر تلمذ کرد و حاجی سید شفیع بروجردی از او حکایت کرده که من با والدم اخوند ملا مهدی به مجلس درس آقا باقر حاضر شدیم و اصلش از نراق و مسکنش در کاشان و کتب مؤلفه او بسیارست کتاب مناهج الاصول در دو مجلد در علم اصول که کتابی در نهایت تنقیح و کتاب شرح تجرید الاصول والدش در شش مجلد و کتاب عین الاصول و کتاب مفتاح الاصول و کتاب معراج السعادت در علم اخلاق که اصل کتاب از پدرش میباشد و بخواهش سلطان عصر حاجی مزبور آن را فارسی نموده فی الحقیقه در علم اخلاق جامع و کامل است و کتاب سیف الامه در رد شهادت پادری نصرانی که شبهات در دین اسلام کرده و بایران آورده و پادری مزبور مبدل چند سال در خدمت اخوند ملا علی نوری تلمذ نموده و پس از آن شبهات کرده علماء متعرض جواب آن شدند از میان اجوبه سه جواب نهایت باصواب و با دقت برآمد یکی کتاب حاجی ملا رضای همدانی که مسمی بمفتاح النبوه است و در آن میان عقل و کتب انبیاء سلف جمع نموده و دیگر کتاب اخوند ملا علی نوری که مسمی به حجت الاسلام است و در آن کتاب بقواعد عقلیه رفع شبهات و اثبات حقیت خاتم الانبیاء کرده و مدت شش ماه درس را تعطیل کرده و شبهات پادری را عنوان کرده و آن کتاب با فصاحت و بلاغت و مسجع و مقفی و منشیانه نوشته است و بلا تشبیه در بلاغت لغت فرس مانند قرآن است در لغت عرب العیاذ بالله من التشبیه و سوم کتاب حاجی ملا احمد نراقی که مسمی بسیف الامه است و حاجی ده نفر از علماء یهود را در نزد خواست و از کتابخانه ملا موشه یهودی کتب بسیار در لغت توریت و غیر آن جمع کرده و مدتی با یهود گفتگو داشته پس از این این کتاب را نوشته و فقرات کتب انبیاء سلف را بتفصیل نوشته و در قمع ادیان باطله هر سه کتاب بی نظیر باشند و کتاب عوائد الایام در قواعد کلیه فقهیه و این فقیر را بر آن بر هوامش آن کتاب حواشی بسیارست و دقایق بسیارست و کتاب مثنوی مسمی بطاقدیس است و بجنگ مثنوی ملای روم رفته و فی الحقیقت خوب ساخته و کتاب مستند الشیعه که چند کتاب از فقه را

باستدلال نوشته و خوب هم نوشته و دقایق و تحقیقات بسیار فرموده و اصولی صرف بوده و لیکن نهایت خلاف مشهورست بین الاصحاب را غالباً تقویت نموده مانند اینکه عصیر عنبی را قبل از ثلثان و بعد از غلیان پاک میداند و وقت مغرب را میان اشتهاره فرض و ذهاب حمره مشرقیه میداند چنانکه مذهب ابوحنیفه است گویند که در زمانی حاجی مزبور حاکم ظالمی را از کاشان بیرون کرد و مکرر این قضیه اتفاق افتاد و سلطان حاجی را از کاشان احضار نمود و در مجلس با او تغیر نمود که شما در اوضاع سلطنت اخلال مینمائید و حاکم را اخراج مینمائید چون سلطان در شدت تغیر بود که حاجی ملا احمد آستین دستها را بالا برد و هر دو دستها را باسمان بلند کرد و چشمها را پر از اشک کرد و عرض کرد بار خدایا این سلطان ظالم حاکمی ظالم بر مردم قرار داد من رفع ستم نمودم و این ظالم بر من متغیرست چون خواست که نفرین کند فتحعلیشاه بی اختیار از جای برخاست و دستهای حاجی را گرفت و بزیر آورد و در مقام معذرت او برآمد و او را از خود راضی ساخت و بخواهش او حاکمی را بکاشان معین کرد گویند که حاجی ملا احمد را فرزندی بود که علاقه بآن داشته و او مریض شد بنحویکه حاجی از او مأیوس گردید و بی اختیار از خانه دیوانه وار بیرون آمد و در میان کوچه کاشان راه میرفت ناگاه درویشی پیدا شده و بحاجی سلام کرد و عرض کرد چرا پریشانی حاجی فرمود که فرزندم مریض است و از او مأیوس گشته‌ام درویش گفت اینکه سهل مطلبی است پس عصای تیزه دار خود را بزمین زد و سوره حمد را بدان قرائت و شرایط خوانده و نفسی دمیده و گفت حاجی برو که پسر تو شفا یافت حاجی تعجب کرده و احتمال صدق داده و بخانه مراجعت نموده دید که فرزندش عرق کرده و صحت یافته است حاجی بسیار در تعجب شد و در عقب درویش کس فرستاد و جمیع طرق و شوارع کاشان را گردیدند درویش را نیافتند پس از هفت هشت ماه حاجی در روزی در میان کوچه همان درویش را دیده بود و گفت که ای درویش تو مردی در طریقت قدم زده و صاحب نفس میباشی و لیکن آن روز سوره حمد را خوب تلاوت ننمودی و قرائت و تصحیح نبود البته در تعلیم و تعلم احکام شرعیه ساعی باش درویش گفت اکنون حمد ما ترا پسند نیامد آنرا واپس میخواهیم پس عصا بزمین نصب کرد و دوباره حمد را تلاوت کرد و نفسی زد و گفت برو حاجی چون بخانه آمد دید که همان پسرش مریض شد و بهمان مرض وفات یافت و حاجی ملا احمد را فرزندی بود حاجی ملا محمد که او هم از فقهاء بود در زمانی شاه جمجاه ملایک سپاه محمد شاه را عرض مرض عارض پس حاجی ملا محمد از کاشان بدرگاه سلطان بعرض عریضه در آن عرصه متعرض و استفسار و استخبار از احوال و کلال و ملال مزاج سطوت امتزاج سلطان با اقبال نمود حضرت ظل اللهی در جواب آن کتاب اظهار زوال عارضه مرض و سلامت مزاج بهاج فرمود کرّه ثانیه حاجی ملا محمد در جواب عرضه داشت که حال سلطان قرین صحت است و صحت اعظم نعماء است پس شما نظر بفحوای خجسته انمای آیه وافی هدایه واما بنعمة ربک فحدث تحدیث و اعلام باعلاء و افشاء این نعمت بممالک اسلامیان فرموده باشید سلطان صحیح محمد را در جواب نوشت که این آیه معارض است بکلیه

مشهور السنه وافواه ائمتر ذهبك وذهابك ومذهبك رفع این تناقض وتعارض بچه نحو خواهد بود حاجی ملا محمد مرة ثالثه معروض داشت که آیهٔ شریفه برای اینکه نعمت مفرد مضاف ست افادهٔ عموم میکند وجزء صدق اثر استر ذهبك خاص و چون عام وخواص باهم متعارض شوند بنای عام برخاص باید گزاشت که مراد از نعمت غیر ذهاب و ذهب و مذهب ست چون بنظر آگاه محمد شاه این جواب رسید نهایت اورا خوش آیند و پسند آمد برای حاجی ملا محمد جایزه از عبا و عصا برسم خلعت و اظهار محبت ارسال فرمود ومسموع شد در زمانی حاکمی از جانب سلطان بکاشان آمده و آن حاکم در سابق ایام حاجی مزبور را بحسب صورت ندیده ونمیشناخت پس بعد از ورود وقبل از دیدن وباز دید غائله هائله روی داده که میان حاجی وحاکم نقاری شدید پدید و حاجی نیز در امر حکومت آن عطیه متهم بود چندی بر این منوال انقضاء یافت روزی حاجی تنها عبا بر سر وعصائی بر دست بجانب محکمهٔ حاکم در آن محضر حاضر شد و اینکه ساعتی بود که حاکم با حریفی مشغول نرد بازی وشطرنج وقمار بود وکسی از اهالی کاشان در آن محضر ضلالت بنیان حضور نداشت حاجی وارد شد وسلام کرد حاکم از دیدن ارباب عمایم در چنین مجلسی نهایت مشمئز گردید وحاجی در دم نشست وفی الجمله تحیتی از حاکم باو شد باز مشغول بقمار شد از آن پس نزاع میان حاکم وحریفش شد که هریک ادعاء غلبه بر آن دیگر مینمودند حاجی مزبور نظر بقانون علم شطرنج اجراء قواعد نمود ومحاکمه میان ایشان فرمود حاکم را از آن خوش آیند گردید وگفت که آخوند معلوم ست که شما خشک نیستید ودر این علم مربوط میباشید وبنای صحبت ومکالمه با او گزاشت ناگاه یکی از اهالی کاشان از در در آمد دید که در صف نعال نشسته فهمید که حاکم حاجی را نشناخته است با ایماء واشاره ونحو هی حاکم را اعلام کرد که ایشان حاجی ملا احمد میباشند حاکم بی نهایت شرمسار از کردار وکار خویش گشته فوراً از جای خود برخاست ودست حاجی را بوسیده ودست او را گرفته ودر صدر مجلس نشانید وطلب معذرت نمود وهمان حرکت سبب التیام ورفع نقار فیمابین ایشان شد. مخفی نماناد که معروف ست جناب حاجی ملا احمد استاد کم دیده است ودرس کم خوانده وبفطانت وذکاوت خویش این تحقیقات وتدقیقات را نموده است والله العالم وذوق فقاهت آنجناب ودر اذواق جماهیر مشاهیر حذقه مهره است چه غالباً اقوال ضعاف را در مقام تقویت برآمده و این خلاف مسلک احتیاط ست بلکه متابعت مشهور وتبعیت افهام فقهاء در مدارک احکام مستحسن بلکه در اخبار ائمهٔ اطهار صلوات الله علیهم اجمعین نیز امر بمتابعت مشهور فرموده اند ـ

اخوند ملا محمد مهدی نراقی

کان اخوند ملا محمد مهدی بن ابی ذر نراقی کاشانی والد ماجد حاجی ملا احمد سابق وبر علماء عصر خویش در فضیلت و جامعیت فایق وصعاب احکام ومغالق مسائل را راتق وفاتق ودر علوم عدیده از عقلیه ونقلیه وریاضیه صاحب تحقیق رایق ودر نزد اخوند ملا اسمعیل خاجوئی که محله از محلات اصفهان ست سی سال درس خوانده ودر نزد سایر

سایر علماء در معقول ومنقول تلمذ نموده ودر خدمت مؤسس بهبهانی آقا محمد باقر عفی الله عنه نیز تلمذ نموده وبرای او ید طولی بود ودر ریاضی از حساب وهندسه وهیئت وعلوم ادبیه ومعانی وبیان وتفسیر ودر بدو تحصیل در نهایت فقر وفاقه بود بنحویکه قدرت بر روشن کردن چراغی نداشت وبچراغ بیت الخلاء استضائه ومطالعه مینمود واگر کسی به بیت الخلاء وارد میشد اخوند ملا مهدی تنحنح مینمود که من بقضای حاجت اشتغال دارم تا کسی بی خبر نیاید واو شرمسار نشود و هرچه مراسلجات از وطن مألوف باو مینوشتند باز نمیکرد ونگاه نمیکرد برای اینکه مبادا در حواس او اختلالی پیدا شود وآن مراسله را در زیر فراش میگزاشت وپدرش از عاملین حکام ومنصبش پست ترین مناصب دیوانی بود که پاکار نراق بود پس پدرش کشته شد ومردم کیفیت را باو نوشتند که والدت مقتول وآمدن تو ضرور شد واو بنا بر عادت دیرینه اش آن مراسلجات را نمیخواند پس مردم بعد از یأس از او بسوی استادش اخوند ملا اسمعیل نوشتند که والد ملا مهدی وفات یافت وآمدنش ضرور وشما او را روانه بلد فرموده باشید پس اخوند ملا مهدی وقت درس نزد استادش اخوند ملا اسمعیل خاجوئی رفت دید که استادش متفکر ومهموم ومحزون نشسته است واظهار حزن مینماید پس اخوند ملا مهدی از استادش مطالبهٔ تدریس کرد استادش گفت که تو باید حکماً به نراق رفته باشی زیرا که والد تو مریض یا مجروح ست اخوند ملا مهدی گفت که خدا او را محفوظ میفرماید وشما درس را فرموده باشید پس استادش تصریح کرد که والد تو وفات یافت وکشته شد اخوند ملا مهدی خواهش درس نمود وآخر الامر استادش او را امر بمراجعت بسوی وطن نمود پس بنراق آمد وسه روز در آنجا توقف نمود ودوباره رجوع کرد وشدید الشوق بتحصیل علوم عقلیه ونقلیه بود وبعد از فراغ از تحصیل بکاشان سکنی نمود وکاشان از علماء خالی بود وببرکت وجود مبارک آنجناب مملوّ از علماء وفضلاء شد ومرجع ومحل ومحط رحال رجال اکامل افاضل شد وعلماء بسیار از تلامذهٔ او بظهور رسیدند آنجناب را تألیفات جیده است در معقول ومنقول مانند رساله فارسیه در اصول دین که باستدلال تمام نوشته وکتاب لوامع در فقه وکتاب انیس در فقه وکتاب معتمد در فقه وکتاب تجرید در اصول ومشکلات العلوم در سه مجلد وکتاب محرق القلوب در مصائب اهل بیت سلام الله وصلواته اجمعین وآن کتاب حاوی خطب بلیغه وقصاید فصیحه عربیه در مراثی ست لیکن بسیاری از اخبار آن کتاب را اعتمادی نیست واز اخبار ضعاف بلکه مظنون الکذب یا مقطوع الکذب ست واین فقیر را حواشی بر هامش آن کتاب ست مانند اینکه نوشته است که جناب حضرت امام حسن ع را باین نحو مسموم کردند که سم در آب داخل کردند وآن جناب نوشید وشهید شد واین غلط مشهور ست زیرا که اخبار از آن خالی ست وانچه مشهور در اخبار ست اینکه سم را در شیر داخل کردند وآن حضرت علیهم الصلوة والسلام نوشید ودر خبری وارد است که سم را در طعام ریختند وآنجناب میل فرمود والانصاف اینکه حیف ست که چنین فاضلی اینگونه خبرها در کتاب خود نویسد وکتاب اخوند ملا آقای دربندی در بعضی از مقامات تالی محرق القلوب ست ومبادا گمان آن شود

که اینها از سبیل تسامح در ادله سنن است زیرا که تسامح در دلیل مستحب است مانند اینکه خبری بیاید که گریه کردن بر امام حسین ع ثواب دارد و آن خبر ضعیف باشد پس در آن خبر تسامح رواست نه در اخبار و حکایات و وقایعیکه در کرب و بلا روی داده اگر کوئی که نقل اخبار ضعاف چیزی است که سیره بر آن جریان یافته است که در بالای منابر نقل میدارند جواب کوئیم که سیره سابقه که مستمره و کاشفه از رضای معصوم باشد و بنوعی باشد که در زمان معصوم نیز چنین بوده باشد ممنوع است و سیره بالفعل را اثری نیست علاوه معصوم بسیار منع از این جهت فرموده اند و تقسیم کرده اند که یک قسم از روایات عمل کنیم چنانکه معروف است که قمیین عمل بضعاف و مراسیل از اخبار نمی نموده اند و هر که روایت مرسل یا ضعیف مینمود او را از قم بیرون مینمودند و لذا اعتماد قمیین از علایم توثیق است و ترضی صدوق علیه الرحمه نیز از ادات توثیق است و لذا ابراهیم بن هاشم را که متقدمین روایات او را احسن میشمردند ما روایات او را صحیح میشمریم بجهت اعتماد قمیین بر او و اعتماد پسرش علی بر او که آن علی شیخ و استاد کلینی است و اینکه او از مشایخ اجازه است ـ

آقا محمد علی بن آقا محمد باقر مازندرانی

کهره آقا محمد علی بن آقا محمد باقر بن محمد باقر الهزارجریبی که پدرش ساکن نجف اشرف بود و از مشاهیر فقها بود و حاجی در اشارات در جلد ثانی آقا محمد باقر مزبور را از مشایخ اجازه شمرده و نوشته است که من او را ملاقات کردم لیکن در زمانی بود که شیخوخت او را فرو گرفته و قابل آن نبود که کسی از او انتفاعی ببرد و فرزندش آقا محمد علی ساکن اصفهان و از اعیان فقهای آن بلدان و از تلامذه عالم اذخر شیخ جعفر نجفی بوده و دختر شیخ نیز در حباله او بوده و فقاهت او بسیار با دقت و متانت و در تفریع فروع او را ید طولی بوده و تعلیقه بر شرح لمعه نوشته است سه مجلد آن در نزد من است که از اول جلد اول شرح لمعه است تا آخر جلد اول و بر مجلد ثانی هم چیزی نوشته و در فقاهت و تسلط او در فقه محل ریب نبوده و دنیا را با و اقبالی نبود و زمانیکه شیخ جعفر نجفی وارد اصفهان شد روزی آقا محمد علی و حاجی محمد ابراهیم در خدمتش بودند که بدیدن مرحوم حاجی سید محمد باقر رفت و شیخ بسید عتاب نمود که آقا محمد علی فاضل و فقیه است چرا تو و حاجی ابراهیم رعایت نمیکنید و سبب اشتهار او نمیشوید و تقصیر از شما دو نفر است سید و حاجی در مقام معذرت بر آمدند و لیکن حاجی سید محمد باقر قلبا با او مربوط نبود بلکه او را مجتهد نمیدانست پس از وجه او که دختر شیخ بود وفات نمود از آن پس دختر میرزا محمد باقر نواب را در حباله خویش آورد و میرزا محمد نواب از اهل لاهیجان و در حکمت ید طولی داشته و در نجوم نیز ماهر و در تفسیر او حد زمان و در زائچه طالع جعفر خان زند دیده که در فلان وقت کریم خان وفات میکند و جعفر خان سلطان میشود پس با و اخبار کرد از آن پس قضیه بر طبق واقع گردیده و جعفر خان میرزا را وزیر خود نمود پس از وی میرزا باصفهان توطن نمود و باعث اشتهار آخوند ملا علی نوری میرزای مزبور در زمان جعفر خان شد که مستمری و دهاتی از جانب سلطان بتوسط او بملا علی برگزار شد مجملا میرزا محمد باقر در اصفهان در معقول تدریس میکرد و معظم و محترم بود و در مجالس اخوند

ملا علی نوری او را بر خود مقدم میداشت و زیاد احترامش مینمود و بخواهش فعلیشاه میرزای مزبور بعضی نوشت و مبتلا بسلسل بول بود مجملا آقا محمد علی گویا بسوء خلق طبیعی او بود بعد از تزویج بدختر میرزای مزبور بنا بخواهش حاکم قمشه با عیال بدانجا رفت و با آنها هم ساز کاری نکرده پس باز باصفهان معاودت نمود و میرزا محمد باقر بر آقا محمد علی تغییر و ایراد کرد که مگر در حدیث شریف ندیدی که فرمودند دارِهِم ما دُمتَ فی دارِهِم یعنی با اهل دنیا مدارا کن مادامیکه در خانه ایشان یعنی در دنیا قرار داری و آقا محمد علی فقاهت او از تعلیقه بر شرح لمعه واضح و آشکار است و بسیار عابد و زاهد و متورع بوده و بسیار فقر و فاقه داشت یکی بحسب مصالح کامله کامنه تشریف اشتهار در آن اعصار بر قامت با استقامت حاجی سید محمد باقر رسا بوده و الا فضلاء در آن عصر در اصفهان و سائر بلدان بسیار بودند مانند حاجی شیخ محمد رفیع جیلانی که فاضل و از شاگردان بحر العلوم و شرحی بر معالم نوشته اما شهرتی نداشت و سید را با دمیلی نبود و حاجی شیخ محمد رفیع همیشه در مقام تشییع حجة الاسلام بود مانند اینکه میگفت که زمانیکه در خدمت بحر العلوم بودیم آقا سید محمد باقر یک خوشه انگور از بازار گرفت و پس از یکهفته با تنتیر بمنزل او رفتم همان یک خوشه انگور در آنجا بود و هیچ از آن نخورده بود گفتم چرا از آن انگور اکل نمینمائی جواب داد که خواستم خلاف نفس کنم اکنون صاحب الآف از اموال دنیوی است و یوما فیوما در تزاید است و خلاف نفس نمیکند و از آنجمله حاجی ملا محمد جعفر آبادۀ که عالم و جامع و متورع و از تلامذه آقا سید محمد و حاجی محمد ابراهیم کرباسی و حجة الاسلام بوده و بسیار شوخ و از هر علم یک کتابی در حفظ داشت مانند الفیه در نحو و زبده در اصول و قانونچه در طب و مختصر در تلخیص در فصاحت و تهذیب منطق و تجرید در کلام و مختصر نافع در فقه و از آنجمله آقا سید صدر الدین اصفهانی که از بلاد جبل آمل و از تلامذه شیخ جعفر و دخترش زوجه سید و در فقه و اصول با مهارت و در علم رجال سر آمد ابناء زمان و رساله در احوال محمد بن ابی عمیر نوشته که در نزد من است و از آنجمله آخوند ملا علی اکبر خونساری ساکن اصفهان عالم و فقیه و میان من و او در حجیت قرائت سبعه مباحثه شده و از من درخواست آن نمود که رساله باسم او در این مسئله نوشته شد اگم و با مؤلف محبت بسیار داشت و از آنجمله حاجی سید محمد شفیع بروجردی که از تلامذه شریف العلماء و اجازه از بسیاری از علماء داشته و کتاب قواعد شریفیه در اصول تالیف اوست و روضة البهیه که اجازه است که برای پسرش نوشته و اجمالا ذکری از مشایخ اجازه نموده ـ

حاجی سید محمد باقر بن سید محمد تقی

کهی حاجی سید محمد باقر بن سید محمد تقی موسوی شفتی رشتی ساکن اصفهان ملقب بحجة الاسلام وحید ایام و مقتدای انام و در علم عربیت و هیئت و فقه و رجال و لسان از مهره اعلام و خدقه علماء کرام عالم عامل و بارع فاضل و علیم باذل فاضل است و اکامل افاضل و در زهد و ورع و تقوی او را ثانی و تالی نبوده اما علم آن جناب پس احقر تحریر و بیان خارج و جمیع مراقی و مراتب علم را عارج و در تفریع او حد زمان و در استدلال نهایت دقیق

و با کمال تحقیق حافظه او ضرب المثل دوران و تالیفات او بسیار کتاب مطالع الانوار که شرح بر طهارة و صلوة شرایع
ست مشتمل بر هشت مجلد و صلوة را اتمام نکرده و هر مجلدی تقریباً بیست هزار بیت ست و در آنجا در هر علمی
که بواسطه از وسایط مسئله اتفاق افتاد آن مسئله را باستدلال نوشته چه در اصول و چه در نحو و چه در لغت
و چه در رجال و رسالهٔ زهرة البارقة که در چند مسئله از مسائل الفاظ در علم اصول ست و رسالهٔ تحفة
الابرار در صلوة که جامع نقل اقوال و فی الجمله بر برخی از استدلال و رسالهٔ در تحقیق عبادات من جمعت
العصابة علی تصحیح ما یصح عنهم در غایت تنقیح و تدقیق هر زمانیکه در رجال تکلم مینمود گوئیا از زمان ولادت ایشان
تا وقت وفات هر یک حاضر بوده و رساله در بیان حال اسحق بن عمار و رسالهٔ در حال ابراهیم بن هاشم
قمی و رساله در بیان حال ابان بن عثمان و رسالهٔ در تحقیق حال محمد بن عیسی الیقطینی و رسالهٔ در بیان حکم
عقل براءت مطلقه و رساله در قبول قول نسوان بخلو از موانع نکاح ابراء، و لی مدت متعه موقتی علیه را چنانکه
در ترجمه شهید ثالث حاجی ملا محمد تقی برغانی مذکور شد و غیرها من الکتب و الرسائل و فتاوانیکه از ایشان
بکتابت در آمده و آنچه ثبت و ضبط شد با انضمام اسوله هشتاد هزار بیت ست و از آنجمله حاشیه بر سیوطیه
از اول کتاب تا مبحث تمیز با حال که باستدلال با همهٔ اقوال و تحقیق حق نوشته است و مؤلف این
کتاب قدری از آن را دارم که بعضی از مواضع خط والد ماجدم و بعضی از مواضع خط حجت الاسلام ست که
با هم نوشته اند چون میان والد و او صداقت و محبت بسیاری بود و مسموع شد که خلف با شرفش حاجی
سید اسد الله با مر او آن حاشیه را تمام نمود و بعوض صد تومان که پدرش باو داد و مسموع شد که ایام
تالیف آن حاشیه حجت الاسلام ببغداد بجهت علاج حرقت البول رفته بود و اسبابش منحصر بترکیب
خاله بود اگر راست باشد پس این از کرامت آن جناب ست و اما تدریس حجت الاسلام پس در نهایت
دقت و متانت بود و نهایت تفصیل اقوال فقها میداد و در فهم عبارات ایشان وجوه و احتمالات بسیار
ذکر میکرد و جمعیت در درس او میشد لیکن کم درس میفرمود هفته دو روز یا سه روز یا کمتر بعضی از ایام
هفته هیچ درس نمی گفت و در بعضی از اوقات در میان درس ارباب مرافعه میان مجلس ریختند و
درس بهم میخورد و آخوند ملا جعفر نظر آبادی ساکن قزوین که مجاز از شهید ثالث و حاجی ملا صالح
بود و فاضل و جامع و این فقیر بعضی از شرح لمعه را در نزد او قرائت نمودم و شرحی بر مختصر نافع نوشته
او میگفت که من طهارت و صلوة شرح کبیر را در مجلس درس حجت الاسلام نوشته ام یعنی زمانی که در میان
درس جمعیت مترافعین میشد و ما معطل میشدیم من طهارت و صلوة شرح کبیر را در مجلس درس همراه داشتم و
مینوشتم و فقیر مؤلف این کتاب نیز قریب بیکسال بمجلس درس ایشان میرفتم و با من محبت بسیار و با والد

صداقت بی اندازه داشت پس در مقام آن بر آمد که بمن اجازه داده باشد کتاب طهارت بدیع مرا گرفت یک هفته در نزد او
ماند و روز پنجشنبه خواست که اجازه بنویسد که داعی حق را لبیک اجابت گفته و از دنیا رحلت فرمود لهذا از تلامذه
او اجازه گرفتم تا اسناد او را نیز داشته باشم و اما عبادات حاجی سید محمد باقر پس فوق تحریر خامه قاصر ست و صفت
نماز آنجناب بتفصیل فصیل در ترجمه شیخ محمد حسن صاحب جواهر الکلام با تحقیق عرفانی بیان شد و مناجات خمسه عشر را در ضبط
داشت و با گریه بر آن مداومت داشت اگرچه حاجی سید اسد الله خلف با شرف او مانع از قرائت این ست و این شبهه مشهوره
است که گفته اند اینکه این مناجات سندی ندارد و علاوه صلوات بر آل محمد الوف التحیة والثنا، در این پانزده مناجات
ندارد با اینکه ادعیه منقوله از آل محمد صلوة الله و سلامه خالی از صلوات نیست اگرچه مختصر باشد سیما ادعیه منقوله از سید الساجدین
در صحیفه کامله و غیر آن و لیکن مؤلف کتاب سابق در سابق از زمان سندی برای این مناجات یافته بودم که سند من
هم بآن متصل میشد لیکن زمانی دیگر از آن پس طالب آن سند شدم در مظانش او را نیافتم و بتفصیل احوال را در اوایل
مجلد اول از کتاب مشکلات العلوم بتفصیل نوشته ام اکنون میگوییم اینگونه قدح غیر قادح ست چه این مناجات را اگر
بقصد دعاء و ذکر مطلق و از بابت مطلق استغفار و مطلق دعا بخوانند نه بقصد ورود از امام پس قطعاً عیبی ندارد و چه مندرج
در عمومات اذکار و ادعیه خواهد بود و اگر از بابت قصد ورود هم بخوانند بی عیب ست چه نهایت اینکه از ادعیه مرسله
باشد و خواندن آن نیز جایز ست و محل ریب نیست و صلوات نداشتن ضرور ندارد و معدوم النظیر نیست و بنای علما
بر خواندن امثال این ادعیه بلکه دعوای جریان سیره نیز بر آن میتوان نمود و والد ماجدم در حفظ در قنوت وتر تمام
آن را میخواند و سید حجت الاسلام را قنوت جمیع صلوات در غالب با همه اوقات این دعا بود اللهم اهدنا فی من هدیت
و عافنا فی من عافیت و تولنا فی من تولیت و قنا شر ما قضیت و بارک لنا فیما اعطیت و این دعا را بتفصیل در رسالهٔ
ترجمه صلوة نوشته ام و این فقیر مدت یک سال در خدمت حجت الاسلام بغیر این دعا در قنوت از او مشاهده نه کردم
چنانکه شیخ بهائی در قنوت غالباً این دعا را ظاهراً میخواند اللهم اغفر لنا و ارحمنا و عافنا و اعف عنا فی الدنیا والآخرة
انک علی کل شیئ قدیر مجملاً عبادات این بزرگوار بنحوی بود که از نصف شب تا بصبح بگریه و زاری و تضرع اشتغال داشته
و در صحن کتابخانه اش مانند دیوانگان میگردیده و دعا و مناجات میخواند و بر سر و سینه اش میزد تا بصبح و چنان بی اختیار
و حنین و انین آن سرور دین بلند میشد که اگر همسایگان بیدار میبودند می شنیدند و در اواخر زندگانی آنقدر گریسته بود
و بهای های ناله و بیقراری و گریه و زاری کرده بود که او را بادفتق عارض شده بود و فتق بند آن را البته والمباء هرچه
معالجه کردند مفید نیفتاد آخر الامر او را از گریه منع کردند و گفتند که گریه بر تو حرام ست که موجب زیادتی آن باد می شود
پس هر زمانی که به مسجد میرفت ذاکرین تا او نشسته بود بر بالای منبر نه میرفتند مگر زمانی که از مسجد بیرون می آمد و اگر
ذاکری بر بالای منبر میرفت و او حضور داشت برنه میخواست و باز گریه میکرد و آن نحو کسی نشان ندارد و مگر پسرش

آقا سید اسد الله و حاجی ملا محمد اشرفی و شهید ثالث که او هم مناجات خمسه عشر را از حفظ در سجود و نحو آن مداوم
بود و در سجود مشغول بخواندن مناجات ششم با ناله و زاری قبل از صبح بود که ضربت بر او زدند و شهید شد و شهادتش
مانند امیر المومنین ع در محراب مسجد نوشانیدند اما گریه و عبادت این دو سه نفر را نسبت بعبادت و تضرع حجت
الاسلام نمیتوان داد وفقنا الله لعبادته و در سالیکه مولف کتاب بزیارت امام ثامن مشرف شدم در اثنای
طریق حاجی سلیمان خان قاجار حاکم سبزوار مصاحب شده بود و او حاکم تازه بسبزوار میرفت شبها که براه می افتادیم
با یکدیگر صحبت میداشتیم تا زمانی حکایت از مرحوم حاجی سید محمد باقر شد حاجی سلیمان خان گفت که یکی از شاهزادگان
در اصفهان توطن داشت و او برایم حکایت کرد که مرا کنیزی بود و فرار کرد و در خانه حجت الاسلام رفت بعد از چندی
وقتی آن بزرگوار آن کنیز را بخانه من روانه ساخت و رقعه بمن نوشت که این کنیز را اگر تقصیری ست ببخشیده باشید
و بعدها ملازمان و خانواده سفارش داشته باشید که با او بنهج خوش رفتار نمایند پس ما از آن کنیز استفسار از خانه و احوالات
آن بزرگوار نمودیم آن کنیز گفت که آنجناب چون شبها میشد دیوانه میشد و روزها عاقل گفتیم چگونه دیوانه می شد گفت چون پاسی
قدری از شب میگذشت در صحن کتابخانه مانند آدم دیوانه بر سر خود میزد و به های های گریه میکرد و بمناجات
و ادعیه اشتغال داشت تا اینکه صبح میشد چون صبح میشد عمامه بر سر و عبا بدوش میگرفت و مانند معقولین مینشست
بود و هر شب کارش همین بود مجملاً در کتابخانه هر شب تنها بود و کنیزی در دم در میخوابید و چراغ او دو فتیله داشت
یکی کلفت و یکی باریک آن فتیله کلفت را روشن میکرد و چون میخوابید آن فتیله باریک را روشن میکرد و چون
از خواب برمیخواست باز آن فتیله کلفت را روشن میکرد و همیشه چون قرص آفتاب مستتر میشد پیش از مغرب چراغ
روشن میکرد و چون آفتاب طلوع میکرد چراغ را خاموش میکرد و گویند که این قسم مایه انفتاح امور و اقبال و رواج آن
دولت ست و حدیث لا اسراف فی السراج شاهد این مدعی ست و چون حمام میرفت بنای او این بود که همیشه
روزهای چهارشنبه بحمام میرفت و در حدیث شریف نیز بهمین مضمون وارد ست و معروف ست که در روز چهارشنبه
سر تراشیدن باعث ازدیاد دولت می شود گویند که حجت الاسلام در این مدت که بمسجد جماعت گزارد هرگز در نماز سهو
نکرد مگر یک روز که فرزندش سید هاشم وفات کرده بود و در آن روز در وقت ظهر در نماز سهو کرد چنانچه این فقیر
را که در خدمت استاد بزرگوار آقا سید ابراهیم بودیم سهو او را در نماز ندیدم مگر یک دفعه یا دو دفعه و اما مرافعات
حجت الاسلام پس آن احکام در غایت اتقان و احکام و بسیار وقت میفرمود و بسیار طول میداد بسا بود که بعضی مرافعات
یک سال و کمتر و بیشتر طول میکشید و فراست عجیب در امر قضا و مرافعات داشت چنانکه فقها در کتاب قضا نوشته اند
که قاضی باید فراست در امر مرافعات داشته باشد و قضایاء امیر المؤمنین ع را در این باب مثال زده اند از جمله مرافعات
حجت الاسلام که خالی از غرابت نبود اینکه زنی خدمت آنجناب رسید و عرض کرد که کدخدا فلان قریه ملک صغار مرا

غصب کرده کدخدا را حاضر کردند و او منکر برآمد و چهارده حکم از چهارده قاضی اصفهان گرفته و در همه مجالس آن
زن را جواب گفته سید آن احکام را ملاحظه کرده و آن نوشتجات را در پیش روی خود بالای هم گذاشته پس بآن زن فرمود
که کدخدا مرد درستی ست و بقاعده سخن میگوید آن زن شروع بالحاح و ناله نمود و سید بمرافعات دیگر اشتغال
و در میان مرافعات پرسید که ای کدخدا اگر تو این ملک را خریده گفت نه مگر در مالکیت خریدن لازم ست سید گفت
نه ضروری نیست باز مشغول سایر مرافعات شد در آن اثناء از کدخدا پرسید که مگر این ملک از بابت میراث
بتو رسیده کدخدا گفت نه مگر در مالکیت لازم ست که آن مال بمیراث منتقل شده باشد سید گفت نه و من هم
املاکی دارم که بحسب میراث بمن انتقال نیافته باز مشغول بمرافعات شد در آن اثنا فرمود که این ملک از بابت
صلح یا وصیت بشما رسید گفت نه مگر در مالکیت اینگونه انتقال شرط ست سید فرمود نه پس در اثناء مرافعات
یک یک از نواقل شرعیه را نام برده و آن شخص همه را نفی کرده و اقرار بر عدم آنها نمود سید فرمود که پس بچه
سبب این ملک بتو انتقال یافته گفت که سببی نمی خواهد از آسمان سوراخی پیدا آمده و بگردن من افتاده سید
فرمود چرا از آسمان برای من ملک نمی آید برو ملک صغار این زن را رد کن که تو غاصبی پس سید آن چهارده
حکم را درید و بخواهش آن زن حکمی بکدخدای قریه خود که در جوار آن ملک بود نوشت که آن ملک را گرفته تسلیم
نموده باشد. **مرافعه دیگر** شخصی در باب قریه از قرای اصفهان سندی درست نموده و در او مهر اقدمین از علماء
اصفهان ممهور مانند مهر آقا جمال و آقا حسین و مجلسی و هکذا امهار ایشان را بلطائف الحیل از وراث ایشان اخذ و سجلی درست
کرده از آن پس با صاحبان آن قریه که چند بطن ایشان از صاحبان ید در آن ضیاع بودند ادعا نموده و ایشان را
بمرافعه آورده چند ماه در آن باب مرافعه و جرح و تعدیل آن میکوشیدند آخر الامر آن بزرگوار روزی کشیشان قریه جلفا
و ارباب خط و ربط ایشان را طلبیده چون آن سند را آن مدعی قسمی کرده بود که کهنه بنظر می آمد پس سید بر کشیشان
فرمود که شما ببینید که این کاغذ مهر که دارد از کارخانه که این کاغذ را زده اند آیا تاریخ آن مهر کی ست چون کاغذها
مهر سفید دارند که از همان قالب ست و تاریخ اذهاب را در آن مهر ثبت و درج کرده اند کشیشان آن کاغذ را
رو بآفتاب نگه داشتند و مهرش را قرائت کردند و تاریخ آن را حساب نمودند بیست سال مثلاً بود که آنرا چاپ کرده
بودند با اینکه تاریخ کتب و نوشتن آن زیاده از پنجاه سال بود پس بر آنجناب معلوم شد که آن مکتوب مزور
ست فی الفور او را پاره کرده و بر خلاف آن بمدعی علیهم حکم داده. **مرافعه ثالثه** که آن هم در غایت غرابت ست
اینکه شخصی در محکمه آنجناب عرض کرد که من از این مرد که آقا حسن ست مبلغ چهار صد تومان طلبکارم
سید از مدعی علیهم جواب خواست آن شخص عرضه داشت که مدعی از آقا حسن طلبکار ست و من آقا حسن نیستم پس
سید دیگر متعرض ایشان نشد و شروع بمرافعات دیگر نمود و در میان قال و قیل متداعیین و شهود در زمانیکه

هنگامه گرم شد و آن شخص منکر اول   گفت آقا حسن عرض کرد بلی سید فرمود برخیز و چهار صد تومان
این مدعی را بده پس طرفین از مجلس برخاستند مجملاً سید آن شخص را بغفلت آواز کرد و اگر او متنبه میشد باز انکار می‌نمود
و عجائب مرافعات آنجناب و فقاهت مآب زیاده از آن است که در این دفتر گنجد و اما فقر و فاقهٔ حجت الاسلام در ابتداء
کار بنحوی بود که گویا بتصور در نمی‌آید و زمانیکه در نجف اشرف در خدمت بحر العلوم تلمذ مینمود میان او و حاجی محمد
ابراهیم کرباسی علاقه و مصادقه و مراوده بسیار بود روزی حاجی کرباسی بدیدن سید رفت دید که سید افتاده و
معلوم شد که از گرسنگی غش کرده پس حاجی فوراً ببازار رفته و غذای مناسبی برای او تحصیل کرده باو خورانید پس
بحال آمد و سید در اوایل حال در طهارت و نجاست زیاد احتیاط داشت و حوض آبی در بیرونی بحر العلوم بود
و سید اغلب اوقات بخانهٔ بحر العلوم استادش میرفت و از آب حوض تطهیر میکرد پس استادش بحر العلوم از
فقر و فاقهٔ سید اطلاع یافته بسید فرمود که باید تو در اوقات غذا نزد من حاضر آئی و در این باب اصرار زیاد
نمود و سید در مقام انکار آخر الامر بسید عرض کرد که اگر در این باب باز دیگر مرا تکلیف فرمائی البته خواهم از
نجف بیرون رفت و اگر میخواهی که در نجف باشم و در خدمت شما تحصیل نمایم از این قبیل تکلیف دیگر نفرموده
باشید پس بحر العلوم سکوت کرد و از آن تکلیف درگذشت و در زمانیکه حجت الاسلام در نزد آقا سیّد علی
صاحب ریاض در کربلای معلی درس میخواند حجت الاسلام بنحوی فقر داشته که نعلین پایش پاشنه نداشته
و پاشنهٔ آن از کهنگی و کثرت استعمال در رفته و برای معاش یومیه بکیسه معطل و فاقد و عادم و آقا سید علی
شخصی را قرار داده بود که هر روز دو گرده نان یکی در وقت ناهار و یکی در وقت شام به حجت الاسلام میدادند و زمانی
که باصفهان وارد شد جز یک مندیل که سفرهٔ نان خوری باشد و کتاب مدارک چیزی دیگر را مالک نبوده و میان
مرحوم والد ما جدم با آنجناب مصادقه و مواخات بوده و والد نیز در آن زمان نهایت فقر و فاقه را داشته و او هم
میفرمود که حجت الاسلام شبی از من وعده خواست بمنزل او رفتم بعد از اینکه مدتی از شب رفته بود
سفرهٔ نان خود را حاضر ساخت و در آن از پارهای نان خشک که از مال چند روز مانده موجود پس من و او از آن
قطعات نان خشک آن شب را تعشی کردیم و در آخر اوقات فقر و فاقه‌اش روزی قلیل تنخواهی بگیرش آمد ببازار
رفته که برای خود و عیال قوتی تحصیل نماید چون ببازار داخل شد با خود خیال کرد که چیزی که از آن باشد
تا خود و عیال سد جوع نمایند لهذا از قصاب جگربند گوسفند را که پر قیمتی نداشت گرفت و روانهٔ خانه شد چون
در اثناء طریق رسید خرابه بنظرش آمد نگاه کرد دید که سگی گرگین ضعیف و نحیف و لاغر خوابیده و بچه‌های او
دور و برادش جمع و همه در نهایت نقاهت و ضعیف و نحیف و لاغر و در پستان مادرش شیر نمانده و اینها مطالبهٔ شیر
از مادر دارند و همه بفریاد و اشتغال دارند حجت الاسلام را بر آن سگ و بچگان او رحم آمد و گرسنگی آنها را

بر گرسنگی خود و عیال مقدم داشته آن جگربند را در نزد آنها انداخته یکبار آن حیوانات هجوم نمودند و آن جگر را خوردند
و سید ایستاده و نگاه میکرد پس بعد از انجام کار جگر آن سگ گرگین روی باسمان آورده گویا دعا میکرد بلی آنجناب
از سلالهٔ همان کس بود که اسیر و فقیر و صغیر را بر خود و عیالش ترجیح میداد و بگرسنگی شب بروز آوردند تا اینکه
سورهٔ هل اتی در حق ایشان خلاق منان از آسمان به پیغمبر آخر الزمان در مدح یؤثرون علی انفسهم و لو کان بهم
خصاصه متصف و فرو فرستاد مجملاً از حجت الاسلام نقل نموده اند که آنجناب میفرمود که پس از معامله آن سگ گرگین
بیفاصله دولت دنیا بمن اقبال نمود و اما دولت و ثروت حجت الاسلام بعد از انجام فقر و فاقه در فاقه آنست که دولت
آن بزرگوار از احصاء گویا گذشته و حضرت آفریدگار قدرت خود را در آن بزرگوار آشکار ساخت که عبرت جمیع ازکیا
و مایهٔ اعتبار ارباب اعتبار گردید و یکی از خوانین شفت تنخواهی خراف نزد آنجناب فرستاد که قدر معینی از آن
جناب و مادام الحیات مالکش آنرا بمعامله داده آنچه منافع ست مال جناب سید باشد و اصل آن تنخواه را بعد از وفات
در مصارف معینه صرف نماید و سید آن مال را بمعامله و تجارت داده تا اینکه در اندک زمانی ربح بسیار نموده
و اگر مالی میداد به بیع شرطی پس اندیشیدن موعد بلا فاصله آن مبیع را تصرف میکرد و نگه میداشت و یا میفروخت
پس شترخانه و قاطرخانه داشت و محوطه خانه‌اش خانهٔ مرحوم آقا محمد بیدآبادی بود که از عرفا و صاحبان باطن و معروف
بکیمیا بوده و خانه‌اش مشتمل بر دو و بیوت بسیار هفت نفر لپه داشت هر یک اندرونی و بیرونی علیحده و مخارج
ایشان جدا بود و فرزند اکبرش آقا میرزین العابدین در اصطبل هفده راس اسب خوب لبته داشت و عیال
حجت الاسلام قطع نظر از پسران و عیال ایشان صد نفر در شمار آمده بود از خادمان و کنیزان و زنان و قرای
و ضیاع و عقار بی اندازه داشته در شهر اصفهان گویا چهار صد کاروانسرا از مال خود داشته گویا زیاده از دو
هزار باب دکاکین داشته و یکی از قرای او در اصفهان گروند بود که نه صد خروار برنج تقریباً آنجا بود و قطع نظر از
گندم و جو و حبوبات دیگر و کباب اسیاره در نجف آباد داشت که مستمر روزی یک تومان اجارهٔ او بود و هکذا املاکی
که در بروجرد داشت مداخل آن هر سالی تقریباً شش هزار تومان بود و املاکی که در یزد داشت سالی دو هزار از این
مداخل آنها بود و دهاتیکه در شیراز داشت سالی چند هزار تومان مداخل آنها بوده مجملاً سالی هفده هزار تومان
مالیات دیوانی دهات آنجناب در اصفهان بود که بدیوان میرسید و رضوان آرامگاه فتحعلیشاه بسید فرمود که ما از
مالیات دهات شما میگذریم آن جناب فرمود که آن مقدار را از مجموع مالیات اصفهان کم میکنید یا مالیات اصفهان
باحوال خود باقی ست سلطان گفت که مالیات اصفهان کم نمی‌شود وجه را سرشکن محال دیگر میکنند سید فرمود من راضی
بآن نمی‌شوم که مالیات دهات مرا سرشکن بکنید و مردم دیگر بدهند و این ظلم ست و من راضی بآن نخواهم بود بلکه خودم
مالیات دهات خودم را میدهم و از بلاد و همهٔ امصار از ایران و غیر ایران وجوه بر را نقل میکردند و باصفهان تبرد

سید میبردند واو فورا بفقرا میداد و در زمانی فتحعلیشاه در اصفهان در عمارت هفت دست که در بیرون شهرست منزل
داشت و دوربین انداخته بصحرا تماشا میکرد دید فیلی را بار کرده می آورند سلطان بملازمان حضور گفت که فیلی
برای ما می آورند پس نگاه کرد دید فیل را از اردو گذرانیدند و بجانب شهر میبرند سلطان استفسار کرد که فیل از کیست
و بارش چیست بعرض او رسانیدند که این فیل را تجار و ارباب دول هند برای حجة الاسلام فرستادند
و بارش تنخواهیست که تجار هند از وجوه مال امام برای آنجناب فرستادند سلطان را در باطن خوش آیند
نشد و چون فیل را نزد سید بردند و حکایت سلطان را نیز بعرض سید رسانیدند سید بار آنرا که تنخواه بود قبض
کرده و فیل را برای سلطان فرستاد مجملاً دولت و ثروت سید در میان علماء امامیه از متقدمین و متأخرین کسی
نداشته بجز علم الهدی سید مرتضی که او هم ثروتش بسیار بود و باعتقاد این فقیر مؤلف کتاب با اینکه ثروت علم
الهدی بجای ثروت حجت الاسلام نبوده و پس از این احوال سید مرتضی و برادرش سید رضی انشاء الله تعالی بیاید و
آن سالی که حجت الاسلام بمکه شرفیاب میشد کتب کتابخانهٔ آنجناب را حساب نمود بقیمت پنجاه هزار تومان کتاب
داشت مثلاً شرح لمعه متعدد داشت از کاغذ تیرمه و قرآن طلا و زیری و ورقی و بغلی و هکذا و تا آخر عمر کتاب میخرید
تا اینکه همان سالی که فوت شد در ایام ماه مبارک من بمسجد او میرفتم و معالمین وکسبه از هر حین در مسجد او ایام صیام بساط
انداخته بودند کتاب فروشی هم در آنجا آمده در میان کتاب های او چند کتاب برداشتم که یکی حاشیهٔ شیخ محمد پسر صاحب
معالم بود بر تهذیب شیخ طوسی و بعضی از کتب یا ضیه بود چون بقیمت پرداختیم گران قیمت میکرد پس با خود گفتم این
کتب را مردم چندان معرفت باحوال آنها و مؤلفین آنها ندارند بهتر آنست که تا آخر ماه صبر کنم تا آنوقت این کتاب ها
نخواهد فروخته شود پس در آن وقت صاحبش ارزانتر خواهد داد و همیشه مواظب بودم تا روز آخر ماه مبارک رمضان شد
بعد از نماز ظهر و عصر با جماعت در پشت سر جناب رفتم و در آنجا نشستم و گفتم که همان کتاب ها را آورد در میان گفتگو بودیم که
مرحوم حجت الاسلام بآنجا آمده و نشست و فهرست کتاب ها را دیده و همان کتابها که منظور من بود برداشته قیمت کرد
آن مرد پنجتومان آنها را قیمت کرد سید پنجتومان را داد و آن کتابها را بملازمین سپرد که بخانه ببرند من در شدت حرص آن
جناب در حیازت کتب تعجب نمودم گویند که سید فرمود که همه کتب در نزد من ست و بنظرم اینکه حاکی سهو یا خبط کرده باشد
یا مراد کتب در فن خاصی یا نوعی بخصوص باشد والا حیازت کتب مؤلفهٔ اسلامیه در این جزء از زمان گویا از محالات عادیه باشد
و چون سید وفات یافت بعد از وضع قروض ترکهٔ آنجناب را خواستند که تقسیم نمایند خلف باشرفش حاجی سید اسد الله
کتابخانه را برداشته و در سهم خود قبول نمود و املاک دیگر را سائر ورثه برداشتند و اما بسبب اشتهار سید چند چیز بود یکی
توصیف آقا سید محمد که از ایشان پرسیدند که آقا سید محمد باقر مجتهد ست آنجناب در جواب فرمودند که اجتهاد او را
از من استفسار مکنید بلکه از او سؤال کنید که سید محمد مجتهد ست یا نه و دیگر توصیف میرزای قمی چه سلطان فتحعلیشاه

از میرزا خواست که عالمی خالی از ریب هر جهت باشد تعیین کنید که در مسجد شاه طهران نماز جماعت کند و ما هم باو اقتدا
کنیم میرزا در جواب نوشت که آقا سید محمد باقر شفتی رشتی در اصفهان ساکن ست او قابلتر از او بهتر کسی ندارم پس سلطان
بحاکم اصفهان نوشت که سید مزبور را تدارک دیده با عزت روانهٔ طهران کن حاکم استفسار نمود که سید محمد باقر کیست پس
از معرفت او کس فرستاد که پادشاه شما را خواسته و من تدارک می بینم شما در جناح سفر باشید سید امتناع نمود پس حاکم از
رها او تعجب نمود و خود شرفیاب آن باب گردید و در خواست مسافرت کرد سید امتناع داشت حاکم گفت که
امتثال امر سلطان لازم ست و ما را مخالفت آن میسر نه سید فرمود که من باختیار نمیروم پس حاکم مأیوس شد و مراتب
را بسلطان عرضه داشت و این مایه وثوق سلطان گردید تا زمانیکه سلطان باصفهان آمد سید را بدیدن او برد پس
سلطان بسید گفت که از من مطلبی خواهش کنید سید امتناع نمود سلطان اصرار کرد آخر الامر سید گفت که چون اصرار دارید
مرا استدعا اینکه فرمایش کنید که نقاره خانه را موقوف کنند سلطان سکوت کرد پس از برخواستن سید سلطان بامین
الدوله گفت عجب سیدی ست که از من خواهش میکند که نقاره خانهٔ سلطانی که علامت پادشاهی ست موقوف دارم
امین الدوله معذرت خواست چون سال دیگر سلطان باصفهان آمد و سید بدیدن او رفت پس از انقضاء مجلس سلطان
بامین الدوله گفت که این سید آن سید سال سابق نیست اکنون بسیار زیرک شده است و اما اخلاق آنجناب فی
الحقیقه او حد زمان در اخلاق بود و وقتیکه وارد اصفهان شد در مدرسهٔ چهار باغ منزل گرفت و تدریس میکرد مدرس
آن جا فهمید که سید مرد عالی ست راضی بآن نشد که در آن مدرسه سکنی کند که مبادا وقتی مدعی بامور مدرس شود
لهذا امر بخروج او کرد بدون سببی و جهتی سید امتثال حکم او کرد و از آنجا بیرون رفت و حاجی کرباسی را در مجالس
و محافل بر خود مقدم میداشت و حاجی ده سال از سید بزرگتر از سن بود و آخوند ملا علی نوری نیز بسیار بسبب اشتهار آن
بزرگوار شد و در مجالس سید را بر خود مقدم میداشت و بر حاجی هم مقدم میداشت زمانی که سید از سفر مکه مشرفه مراجعت
نمود و در کربلاء یکنفر از کسانیکه معاصر او بودند در ایام تحصیل با او رفاقتی داشتند هنوز در مدرسه منزل داشت
سید در سر اوان حضرت سید الشهداء نماز جماعت کرد آن شخص رفیق بعد از نماز عشاء خدمت سید رسید و دست
را بوسید و عرض کرد که بالفعل تمنای آن دارم که در مدرسه مرا سرافراز کنید که آب گوشت و نانی مهیا
دارم سید قبول کرد و فرمود که اگر زودتر از این مرا دعوت مینمودی بمنزل تو می آمدم و جواب میکردم لیکن در عذر
الآن کاشف از بی قیلی و بی ساختگی و درویشی ست پس سید همراه او بمنزل آنشخص رفت و تعشی فرمود و مراجعت
نمود و شیخ محسن خنفر که یکی از مشاهیر مشایخ و فقهاء نجف بود و فاضل و در فقه زیاد ماهر و از شاگردان شیخ
علی بن شیخ جعفر بود و مؤلف کتاب چندی بدرس او حاضر شدم می گفت که شیخ محمد حسن لا یفهم شیئاً و باصفهان
هم رفته بود و میگفت که حاجی سید محمد باقر فضیلت او زیادتر از شهرت او است و اشتهارش از فضیلت او

کمترست و اما سطوت و صولت آنجناب و امر معروف و نهی از منکر زیاده از آنست که باقلام در قراطیس وصف این مقام گنجد چنانکه در اوصاف اسلاف اشرافش آیه و لو کان البحر مدادا لکلمات ربی الایه نزول یافت و در بدو امر که معروفیتی در اصفهان نداشت روزی از کوچه میگذشت که اشرار بلهو و لعب و نقاره و ساز و دف اشتغال داشتند پیش رفت و تغییر فرمود و قصد آن کرد که آنهارا ازده باشد پس سید را کوفتند و حبس کردند تا اینکه طلاب باخبر شدند و امام جمعه را اخبار نمودند امام کس فرستاده و سید را از حبس آنها برآورده با اینکه نهایت قلیل الجثه و باریک و قامت کوتاه و ضعیف و نحیف بود و بسا بود که در روز ناهار نه میخورد با اینکه روزه نیز نداشت نماز صبح را در مسجد میگزارد و از آن پس برافعات اشتغال داشت تا وقت ظهر و بهمان وضوء صبح نماز ظهر را ادا میکرد بلکه تا بنماز شام همان وضو را داشت و غذا هم نه میخورد و گاهی شربت سکنجبین در اول افطار میخورد و گاهی هم ناهار میخورد و این مایهٔ تعجب و وقتیکه محمد شاه بنحو تغیر وارد اصفهان شد سید بر استری سوار بدیدن او عزم نمود و سید علی نقی عرب بنا بر عادتش در پیش روی آنجناب قرائت قرآن شریف بصوت خوش و بلند اشتغال داشت پس محمد شاه در عمارت هفت دست از دور تماشا میکرد چون نزدیک بارو شد این آیه را سید علی نقی تلاوت کرد قل اللّهم مالک الملک چون به تعز من تشاء رسید محمد شاه گفت یقین عزت دست خداست که این مرد را اینقدر عزت داده است و سید علی نقی عرب و از اهل کاظمین و قرآن را بلحن حجازیان بسیار نیکو قرائت میکرد و در وقت صبح در عقب حجة الاسلام در مسجد بید آباد تکبیر نمازی گفت و اذان نماز میگفت که صوت او را از نیم فرسخ از بیرون شهر تو اقل می شنیدند الحاصل چون سید نزدیکتر بارو شد سید علی نقی این آیه را تلاوت کرد یا ایها النمل ادخلوا مساکنکم لا یحطمنکم سلیمان و جنوده الایه پس بیکدفعه اهالی اردو از لشکری و اعیان دولت همه فرو ریختند و اکثر را ممکن نشد که دست سید را ببوسند اکثری استر او را و سم استرش را میبوسیدند پس محمد شاه حیرت کرد و چون بسرای شاهی رسید این آیه را تلاوت کرد انا ارسلنا الی فرعون رسولا فعصی فرعون الرسول و از امر معروف آنجناب این بود که هفتاد نفر را بحدود شرعیه قتل نمود و اما حد غیر قتل پس بسیار بود و در دفعه اول که بسبب لواط حکم بقتل فرمود بهر که تکلیف کرد که او را قتل کنند ابا کردند آخر خود برخاست و ضربتی زد که تاثیری نکرد پس شخصی برخاست و او را گردن زد و خود بر او نماز گزارد و در وقت نماز غش کرد و در مدایح او آن قدر از قصاید از عرب و عجم گفته اند و جمع کردند و آن دیوان بزرگی شد و یک مصرع از اشعار عرب که در مدح او ساخته اند انا الذی احتاج ما یحتاجه بلفظ الذی میمانم چنانکه او احتیاج بصله دارد من هم احتیاج بصله و انعام دارم و آنجناب هرگز بدیدن و بازدید و مهمان کسی نمیرفت و هرگز بدیدن حاکم بلد نرفت بلکه بدیدن سلطان در زمان ورود او باصفهان میرفت و حاکم اصفهان هر وقت که شرفیاب خدمت ایشان میشد در دم در سلام میکرد و می ایستاد و بسا بود که آن جناب ملتفت نمی شد بعد از ساعتی نگاه میکرد و او را اذن جلوس

میداد و تواضع برای او نمیکرد و سه دستگاه تا کتابخانهٔ او بود که در هر جائی در بالای می نشست و ملازمین بسیار میداشت ده باشی داشت و زمانی که بمکه مشرف شد زمان محمد علی پاشا مصری بود و با او مراوده داشت باغ فدک را از او گرفت و بسادات مدینه منوره بر گذار کرد و آنجناب سه نفر از علماء عصر را تفسیق نمود یکی حاجی ملا اسدالله بروجردی بود که از شاگردان آقا سید محمد بود و مجاز از او بود و صبیهٔ میرزای قمی عیال او بود پس چند نفر از علماء بروجرد مانند آخوند ملا علی و غیره سید را معتقد بر تفسیق او نمودند پس سید حاجی را تفسیق نمود دوم میرزا محمد تقی نوری از شاگردان حاجی کرباسی بود و حدت ادراکی داشت و فی الجمله تلمذی نیز در خدمت آقا سید علی نموده و در اصول راجل بود و تقویت از اقوال ضعاف مینمود مانند اینکه در مضاف قایلست باینکه نجاست از اسفل باعلی سرایت میکند و حال اینکه این قول خلاف فتوای مشهور بلکه در اجماع منقول بر خلاف اوست و ایضا تسبیحات اربع را در دو رکعت آخر ظهر و عصر و عشا و یک رکعت آخر مغرب سه دفعه واجب عینی میدانست و در ماه رمضان المبارک غلیان بر بالای منبر میکشید و دخان را مفطر نمیدانست اگرچه مفطر نبودن دخان صوم را فتوای شیخ حسن بن شیخ جعفر نجفی و صاحب مدارک و جمعی دیگرست و قاعده نیز اقتضاء عدم افطار می کند و تمسک باولویت خالی از صعوبت نیست لیکن فتوی دادن و علانیه کشیدن خلاف طریقهٔ فقهاست مجملا میرزای مزبور فتاوای غریب که خالی از قانون فقاهت است بسیار است لیکن در امر معروف اوحد آن زمان و نادر دوران بود پس جماعتی از اهالی نور در خدمت حجة الاسلام شهادت بر فسق او دادند پس سید او را تفسیق نمودند و فتحعلی شاه او را بجهت کشیدن غلیان بطهران آورد برای اینکه تادیبش کند در حضور با او محاجه کرد و سخنان ناشایسته بمیرزا گفت میرزا عرض کرد که اعلم العلماء شما آقا سید محمد باقر است نفرستید بیاید در طهران و در باب غلیان با من گفتگو کند سلطان گفت آخوند تو مخبط و مصروعی آقا سید محمد باقر گدائی از اصفهان برای من و تو می آید بطهران پس بعضی از اعیان توسط نمودند سلطان از او گذشت سوم حاجی ملا صادق رشتی بود و حاجی مزبور جامعیت فی الجمله داشت و نطاق بود و در وعظ او را تسلطی بود و در میان علماء آنجا از هر قسم ممتاز و از تلامذهٔ مرحوم آقا سید علی بود و مدت صد و هیجده سال عمر کرده و حواس او بر جا بود و مولف این کتاب در وعظ او حاضر شده عنوانی بلند مینمود اگرچه در انجام آن عجز داشت و میان مولف این کتاب و ایشان نیز مباحثاتی اتفاق افتاده و اصل مسئله که متنازع فیها میان من و حاجی مزبور شد در این بود که محقق طوسی در کتاب تجرید گفته و تحدیدهما باثبات العین والنفی العین الخ حاجی از من سوال کرد که چرا بلفظ تحدید گفت و بلفظ تعریف نگفت و او را با والد ماجدم و با خال آقا سید علی مصادقت و محبت بی اندازه بود و حاجی عیالی از دهاتی گرفته بود و اسم پدر عیالش کریم بود پس از آن زن اولادی تولد یافت و آنها بعرصه آمدند روزی حاجی مزبور وارد خانه شد دید پسرانش بالای تختی که در سرای خانه بود نشسته و اخوانش با البسهٔ فاخره در پهلوی همشیره زادگان خویش نشسته اند حاجی این رباعی را بالبدیهه گفته بنوا کریم جلسوا بالتخت و هکذا الفعل اهل البخت تبّا لها

الناکون بالسریر   داستبدلوا الکرباس بالحریر فاگون بزبان رشتی ست و دراینجا معرب شده است معنی آن
خانهٔ محقریست که سکنهٔ دهات در جنب خانها بنا میکنند و مقصود حاجی ازاین ابیات اینکه اخوال پسرانش
نجابتی نداشتند و بسبب بستگی پسرانش به نعمت و عزت رسیدند الحاصل بعضی از اهالی رشت جمع شدند و در خدمت
حجت الاسلام شهادت بر فسق او دادند لهذا جناب سید تفسیق او را با هالی نوشت چون حاجی مزبور کیفیت مذکوره
را استماع نمود بر بالای منبر برآمد و زبان بسخنان ناهنجار گشود و یحتمل که امر بر جناب سید مشتبه شده و در
واقع طرفین ناجی و برحق بوده اند والله العالم و مناسب این مقام حکایت شیرینی دارم و او اینکه حاجی میرزا مسیح
از تلامذهٔ فاضل قمی و ساکن طهران بود و ایلچی روس را بسبب تجاهر بکفر و فسق و بعضی از امور کشته و حکم باخراج
او از طهران شده و آقا محمود پسر آقا محمد علی بن آقا محمد باقر بهبهانی ست و فاضل و جامع و مسلک او مسلک اخباریین
بوده و این فقیر بموعظهٔ او نشسته ام پس میرزا مسیح آقا محمود را تکفیر کرده بود پس از مدتی حاجی میرزا مسیح بزیارت
قم و در مسجد امام حسن عسکری ع نماز میکرد و آقا محمود نیز بزیارت قم رفته بود روزی آقا محمود به مسجد امام حاضر
شد دید که نماز جماعت مینمایند از امام آن جماعت سوال کرد گفتند حاجی میرزا مسیح ست آقا محمود باو
اقتدا نموده از آن پس بمنزل خود معاودت نمود پس اصحاب آقا محمود از او سوال کردند که حاجی ترا تکفیر کرده بود
و تو باو اقتدا کردی آقا محمود در جواب گفت که چه منافاتی ست میان اینکه او اعتقاد بکفر من داشته امر
بر او مشتبه شده باشد و من اعتقاد بعدالت او داشته باشم و هر دو مثاب و ماجور باشیم و چون این
خبر به میرزا مسیح رسید از اخلاق آقا محمود تعجب کرده و بدیدن او رفت و مباعدت بمصادقت مبدل گردید
مجملاً در مسجد حجت الاسلام در روزی از ایام صیام نماز گزارندگان بشمارهٔ بیست و دو هزار نفر بودند
و در اقالیم سبعه و دول خارجه همه جا آن جناب معروف و در همه جا حکم او ممضی و مقلدان او در همه
اصقاع بود و در میان علماء امامیه مانند او در ثروت نیافتم نه در اسلاف و نه در اخلاف بلی سید
مرتضی علم الهدی نیز صاحب ثروت بوده لیکن ثروت حجت الاسلام بیشتر و سطوت و اقتدار سید مرتضی
نیز بسیار کمتر از اقتدار حجت الاسلام بوده و اما سخاوت حجت الاسلام پس اکثر از توصیف واصفین ست
چه جود آن وجود مبارک بر اسم برمکیان و حاتم عربان خط محو کشیده و اخوند ملا علی اکبر خوانساری گفت که
روزی در کتابخانهٔ حجت الاسلام وارد شدم در حالتیکه از زر سرخ و سفید از بابت مال امام ع آن قدر
در پیش روی حجت الاسلام ریخته که آن جناب از آن طرف که نشسته است نزدیک بآن بود که پیدا نباشد
و آن تنخواه میان من و او حایل شده بود پس غلیانی برای من خواست من شروع بکشیدن غلیان کرده بودم
که فقرا و سادات را خبر کرده بودند ایشان بنحو جمعیت حاضر شدند سید بهر کسی یک چند از آن تنخواه میداد

و هنوز غلیان را انجام نداده بودم که آن تنخواه تمام شد پس من بر سبیل سرور و تعجب عرض کردم که شما را در اموال امام
زیاد تجری ست آن جناب فرمودند که بلی پسر در مال پدر زیاده از این تصرفات مینماید و فقیر مولف کتاب روزی از
منزل خود بمدرسه میرزا جعفر میرفتم در اثناء راه بکوچه که در جنب خانهٔ سید بود گذارم افتاد دیدم که آن قدر از فقراء
سادات هجوم کرده و بخانه می شتابند که کوچه از عبور مسدود شده است استفسار کردم که چه واقعه روی داده باشد
که این همه جمع شده جواب گفتند که معادل هشتصد تومان مال امام از بروجرد برای سید آورده اند و او فرمود که فقراء
سادات را اخبار کنند تا مال امام را بایشان داده باشد پس بعد از حضور بهر کسی یک دو کله یا بیشتر قلمکار داده و همه را
در آن ساعت تمام کرده و از جملهٔ شعراء اهل بیت در آن ازمنه ملا قربان بیدل بوده که رودباری ساکن قزوین و با مولف
کتاب صداقت داشته روزی بحجره ام آمد و گفت که الیوم محض برای کشیدن غلیان که و آمده ام یکی از تلامذه را که از اتراک
بود گفتم که غلیان که و را درست کرد و او را چندان وقوفی نبود خوب درست ننمود پس به بیدل داد و او هرچند کشید
سودی نبخشید و دودی نچشید در کشش بکشیم از این دو حالت غلیان بکشیم یا خجالت پس من دوباره خود آنرا اصلاح کردم
و باو دادم و بیدل در بدو امر پرهیزکاری و تقوی نداشته از آن پس تائب و زاهد و عابد اقران خود شد و کتابی در مصیبت
نوشته که در اثارهٔ حزن و اندوه سرآمد کتب ست و هرگز برای غیر اهل بیت مدح نه میگفت و هجو میکرد بلکه اشعارش منحصر
بمراثی و نواحی مصیبت ست مگر اینکه یک رباعی برای حاجی میرزا آقاسی وزیر سلطان محمد شاه گفته و آن این ست چو گشت
برای شاه حاجی درمی * شد صرف قنات و توپ هر بیش و کمی * نه مزرع دوستان از آن آب نمی * نه خانهٔ خصم را از آن توپ غمی *
و چون این اشعار را حاجی میرزا آقاسی استماع نمود مامول او را انجاح و انجام داده * ایضاً شخص کامل طویل اللحیه را واسطه کار خود
نزد کسی گرفته آن شخص یا قاصر شد یا مقصر بیدل یک شعر در توصیف لحیهٔ او گفته و آن این ست * معقعق ریش او
از بس طویل ست * که از سیچقان ائی تنکوزئیل ست * و بیدل میگفت که محتشم دوازده بند خود را در مدت هیفده سال
گفته باین معنی که این اشعار را گفته بود و تا هیفده سال حک و اصلاح میکرد و بعد از هیفده سال آنرا داده که مردم انتساخ
گرفتند * بیدل را کرامات بسیار ست از الجمله میگفت که این کتاب مصیبت را قدری نوشتم پس مقروض شدم و دماغ
سوخته و چیزی نداشتم و نوشتن کتاب را ترک نمودم پس در وقت مغرب در خانه را کوبیدند بیرون رفتم دیدم شخصی یک
کیسه وجه نقد سر بمهر بمن داد و فرمود که این تنخواه را بمعرض خود بده و کتاب مصیبت را انجام ده ایضاً میگفت پیاده بکربلا
میرفتم پس مدتی گذشت که قوتی پیدا نکردم و تنها بودم بحدی گرسنه شدم که از رفتار ماندم ده خرابی بود که دیوارهای شکسته
از آن باقی بود پس از عجز و گرسنگی نشستم و بدیواری تکیه کردم و قدرت بر حرکت نداشتم ناگاه نظرم بسوراخ آن دیوار شکسته آمد
دیدم میان دیوار نان خشک بسیار ست قدری از آن نان بقدر سد رمق خوردم دوباره آن سوراخ را مسدود ساختم که بکار دیگری آید
ایضاً بیدل میگفت که در ایام گردش و سیاحت وقتی در بیابانی دور از آبادانی بودم و شب رسید و چند وقت گذشته بود

که غذائی نخورده بودم پس وقت مغرب رسید در میان بیابان مشغول بهمانه شدم و نماز مغرب را ادا کردم و از ضعف نشسته بودم و مشغول بذکر خدا بودم ناگاه شخصی پیدا شد و سفره پهن کرد که در آن نان تازه با خورش بود و فرمود بخور پس من بقدر حاجت خوردم باقی را با سفره برداشته و رفت مجملاً بیدل وقتی از اوقات پریشان و مدیون شده پس باصفهان خدمت حجت الاسلام شرفیاب و در باب پریشانی خویش بآنجناب عریضه داشت آن بزرگوار مبلغ یک صد تومان وجه نقد به بیدل داده و مبلغ یکصد تومان هم در بروجرد نزد تاجری برات کرده بیدل ببروجرد رفته برات را بآن تاجر نشان داده تاجر قبول نمود پس بیدل قضیه را بآنجناب عریضه کرد آنجناب برات دیگر یکصد تومان بتاجر دیگر برات کرد تاجر ثانی تنخواه را داد از آن پس تاجر اول هم درخواست کرد که بیدل وجه برات را قبض کیرد بیدل باز عریضه کرد که تاجر ثانی وجه برات را داده اکنون تاجر اول هم خواهش آن کرده که وجه خود را داده باشد اکنون چه مصلحت میدانید آن بزرگوار در جواب نوشت که آن وجه را نیز قبض وضبط کرده که آنرا هم بتو بخشیدیم پس جمعاً سیصد تومان باو رسید و در روز عید غدیر تجار اصفهان هر کسی بقدر خور خود از صد و دویست و کمتر و بیشتر خدمت آنجناب میدادند که بفقرا بذل کنند از قضا در یک روز عید غدیر بمسجد رفته و بر منبر برآمد و در اطراف او کیسهای تنخواه گذاشتند از زر سرخ و سفید و از پول سیاه و دهشاهی و هزار دیناره حکم کرد که فقراء در سر کیسه جمع شوند یک یک بیایند و از در دیگر بیرون روند پس فقرا جمعیت بسیار کردند و بهر یک یک مشت از زر میداد تا چه مقدار برآید بقدر یک ساعت تقریباً آن تنخواه را بفقرا بذل نمود حساب نمودند هیجده هزار تومان شد که در مدت یکساعت بفقرا داده بود و دو باب دکان از اهل یکی نانوائی و یکی قصابی برای فقراء قرار داده بود که نان آن گندمش از مال خود و دکان از خود و مزد نانوا از خود و همچنین قصاب و این باب دکان مصرف آنها این بود که بفقراء برات میکرد از نان و گوشت و گویا یک هزار نفر بلکه دو هزار خانوار در نان و گوشت از آن بزرگوار موظف بودند شخصی حکایت داشت که وقتی بفقر گرفتار و چند وقت بود که غذائی بکیرم نیامد پس شبی از کوچه عبور میکردم دیدم حجت الاسلام از آن کوچه عبور میکند چون بمن رسید یک مشت از زر سرخ بمن داد و گذشت و در سال طاعون در شهر رشت اموال بلا وارث و مالک بسیار جمع کرده بودند فتحعلی شاه بدیدن سید رفت و گفت بادشاه صاحب عیال بسیار و فقیر شده است آیا شما از آن اموال که در رشت جمع شده به ما برات کرده باشید سید مبلغ بیست هزار تومان بشاه برات کرد که در رشت از آن اموال داده باشند و هر ساله برای فقراء مکه و مدینه زادهما الله شرفاً و تعظیماً تنخواهی میداد و طلاب را بسیار اعانت می نمود بلکه رؤسا و اعیان و تجار و شاهزادگان را برسم قرض اعانت میکرد و در محله بید آباد مسجدی بنا کرد که گویا در عالم چنین مسجدی بنا نکردند و بنیان آن مسجد که تا مقابل زمین آوردند مبلغ شصت هزار تومان مخارج شد و تا وفاتش تمام نشد بعد از وفاتش ملاحظه کردند هفتاد هزار تومان هم مخارج باقی داشت و در زمان مرحوم فتحعلی شاه

که بعلماء بار و با احسان و تلطف بود با سید تماشای مسجد رفتند سلطان استدعا نمود که مرا هم شریک در این مسجد گردان سید قبول ننمود سلطان گفت که شما را قدرت بر اتمام و انجام این بنا نیست سید گفت که دست من بخزینه خلاق عالم است و در سالی که وفات مینمود مؤلف کتاب در اصفهان بودم که امین الدوله دعوای بیست هزار تومان بر آن جناب نمود در جواب فرمود که تو این تنخواه را داده بودی که من از بابت مظالم بفقرا داده باشم من هم داده ام امین الدوله گفت که من بودیعه در نزد شما گذاشته بودم سید گفت مرا اشتغال ذمه به تنخواه تو نیست لیکن الحال که قبول نداری من خود قبول دارم و آنکه بفقراء داده ام مال من باشد و وصیت کرد که از مال او این بیست هزار تومان را داده باشند در حین او مصروف سازند - ایضاً تاجری از طایفه حاجی غفور در همان سال از سید استدعا نمود آن جناب فرمود آن را از بابت مال فقرا بمن دادی و من هم داده ام و اشتغالی بتو ندارم آن شخص گفت که من بودیعه در نزد تو گذاشته بودم سید گفت اکنون که ایستیانی آنچه بفقراء داده ام از مال من باشد پس آنرا هم داخل در قروض و وصیت فرمود که از مال او ادا کرده باشند - اساتید آن جناب ملا مهدی نراقی و بحر العلوم و آقا سید علی و میرزای قمی و مانند ایشان دارد چنانکه در اجازه آقا سید محمد باقر قزوینی سبق ذکر یافت مخفی نماناد که مسجد حجت الاسلام فی الحقیقت بیان قابلی برای آن نکردیم زیرا که محتاج بدیدن است و مشتمل بر قریب به پنجاه مدرس است و بعد از اتمام مسجد اخوند ملا علی نوری چند بیت در وصف آن مسجد انشاد فرمود و برای حجت الاسلام فرستاد سید فرمود من چیزی قابل برای جایزه این اشعار ندارم و اگر ما تملک خود در انشاء این اشعار نمایم کم است و اخوند پیر شده بود و عمر طویل کرده بود و سید و حاجی کرباسی در سوابق ایام در خدمت اخوند درس خوانده بودند روزی اخوند به مسجد آمده که بسید اقتداء کند از نهایت ضعف شیخوخت در بین راه غش کرد و بعد بهوش آمد و بمسجد رفت دید سید آنروز بمسجد نیامد اخوند هم بسیار تغیر نمود که من با این سن بمسجد آمده ام که ادراک نماز جماعت نمایم و تو بمسجد نیامدی و اخوند ملا علی در بیان حکماء اهمیه کسی متشرع تر بود و در بدو امر تقلید میرزای قمی میکرد و پس از وی تقلید از حجت الاسلام میکرد و اخوند ملا علی نصف شرح حکمت العین را در مدت نه سال درس خواند و در سالی او و میرزای قمی هم کجاوه شدند و بعتبات رفتند و در بین راه میرزا از اشعار ملای روم سؤال میکرد و صفحه بصفحه و ورق بورق اشعار آنرا از حفظ میخواند و از اخوند سؤال میکرد اخوند خود را دزدیده گفت من در اشعار سر رشته ندارم و بقدر اشعاری که شما ضبط دارید من ضبط ندارم روزی اخوند به آقا سید علی صاحب ریاض رفت سید بغلیان معتاد نبود و اخوند معتاد بود پس غلیانی برای اخوند آوردند که منافذ بسیاری داشت و کوک نبود و اخوند هر چه کشید دید دود نمیدهد بسید گفت که آن غلیانی که اخبار بحرام میدهد این غلیان شماست در غلیان های دیگر پس سید خندید و امر کرد که غلیان دیگر آوردند و باید دانست که غلیان در اواسط زمان اخوند ملا محمد باقر مجلسی احداث شد و سلطان منع نمود و مردم ممتنع نشدند و در خلوت و سردابها دزدیده غلیان می کشیدند چون سلطان

مطالع شد تنباکو را خراج بسیار بست که شاید مردم ترک کنند آخر صورت نگرفت و ازین بابت است که تنباکو شیرازی در
اصفهان گمرک بی اندازه دارد لیکن سید جزایری در انوار نعمانیه نوشته است که گنج خانه پیدا کردند که در ان اکثری
از اسباب بود و از ایام قدیم بود و در انجا آلات غلیان هم بود و این کاشف از ان بود که در عهد قدیم نیز غلیان معمول
بود مجملا اخوند ملا علی در شهار سید اهتمام تمام داشت و خود مسلم و مقبول القول بود لهذا مردم از وی پذیرفتند
و در اذلال و تکفیر صوفیه اهتمامش زیاده از فقها بود و می گفت من اهل خبره ام و این گونه اشخاص کافرند و در علم
الهی بر اخوند ملا صدری بالاتفاق ترجیح داشت وقتی بشیراز رفته بود و میرزا ابو القاسم نام صوفی مشهور به سکوتی
در شیراز منزل داشت پس مردم بدیدن اخوند میرفتند و معرفی در مجلس معرفی میکردند تا انیکه میرزا ابو القاسم سکوتی وارد شد
و خواست با خوند ملا علی ملاقات نماید معرف گفت که ایشان میرزا ابو القاسم سکوتی هستند اخوند دست خود را از بوسه
خود باز پس کشید و گفت این مرد نجس است و کافر است از مجلس من بیرون رود میرزا ابو القاسم شرمسار از ان مجلس مراجعت
نمود چون خواست که کفش خود را بپوشد بلا زمان اخوند گفت که حکیم خر هم نوبر است و در وقتی از اوقات صوفیه را
مردم تکفیر کردند پس خدمت اخوند استفتا نمودند اخوند شرح مفصلی در تکفیرش نوشت و گفت که فتوائی قتل با مجتهدین است
خدمت سید رسیده که حکم بقتل کند سید در این امور بحسب تکلیف شرعی مسامحه داشت در باره خدمت اخوند رسید اخوند
بسیار تغیر برای سید کردند و گفتند که من اهل خبره اینانم و اینان کافرند و حکم بقتل تکلیف حاکم شرع است
چرا باید مساهله و مسامحه و مسادفه نماید گویند که از اخوند ملا علی نوری سوال کردند که اگر ماهی در میان چاه بیفتد
چند دلو باید کشید ان جناب تامل کرده از ان پس گفت که حکم این مسئله را نمی دانم فضلا تلامذه ملا علی بسیارند
از ان جمله والد ماجدم و اخوند ملا عبد الله زنوزی که مدرس مدرسه خان مروی ست و من درس او را ادراک کردم
و اخوند ملا ملا آقای قزوینی و من در نزد او تلمذ کردم و حاجی ملا هادی سبزواری و مرا با او حکایاتی است که مذکور
شد و حاجی محمد جعفر لنگرودی و من شواهد ربوبیه را با آقا محمد مهدی ولد حاجی کرباسی در نزد او می دیدم و آقا سید
رضی لاریجانی و من در نزد او نیز تلمذ کردم تالیفات ملا علی کتاب حجة الاسلام در رد شبهات پادری و شرح
حدیث امیر المومنین و حواشی شرح اصول ملا صدری و او ارشد تلامذه اخوند ملا اسمعیل واحد العین است که اصفهانی است
و با شیخ احمد احسائی در مسئله علم صحبت داشته و او را ملزم ساخته و در زمانیکه اخوند وفات کرد حاجی کرباسی
بر جنازه اش گریه بسیار کرد و می گفت بعد از تو چه کس دفع شبهات معاندین اسلام را مینماید و شیخ علی
بن شیخ جعفر در نجف استقبال جنازه اش نمود و خود بدوشش گرفت و حسب
وصیت در کفش کن امیر عرب مدفون شد صورت مراسله که اخوند ملا علی نوری بجناب
میرزای قمی نوشت چون نهایت لطافت و مشتمل مسائل بی نهایت و تحقیقات با کفایت مذکور می شود

بسم الله

بسم الله الرحمن الرحیم

مخلص مهجور مشتاق از فیض خدمت دور موقف عرض واقفان حضور سعادت گنجور میرساند که کثر الله تعالی
فی سبیله اعوانه و انصاره و اعظم الله سبحانه فی ارضه قدره و اعتباره پس از دعائی معرّا از ریا
عرضه میدارد که هر چند جام جهان نمای ضمیر منیر دوست اظهار احتیاج خود انجا چه حاجت است اما
حقا و بعزة الله تعالی که خدا آگاه و گواه حال این مخالصت اکتناه و شاهد این مقال صدق
انتمال است که این عقیدت سگال در تمثال نظر بان صاحب عدیم المثال مثال سلامان نسبت با ابسال
است ❊ غافل مشو از حال من بی سر و سامان ❊ من با تو چنانم که با ابسال سلامان ❊ مشتاقم و دورم غم
جانکاهم ازین است ❊ مشتاق تو را دور زند اهم ازین است ❊ و الطور و کتاب مسطور که پور عمران
دوران مخالصت دستور عمر است که موسی آسا طالب خدمت انشعیب از غیب معبری می باشد هر چند
بطور طلب در عین احتجاب می تابد بغیر از عتاب لن ترانی از پس حجاب جواب نمی آید بس درین
صورت از جانب هیولائی ناقابل کوشش بیحاصل و بی صورتی است هم مگر لطف شما پیشگامی چند
تا که از جانب معشوقه نباشد کششی ❊ کشش عاشق بیچاره بجائی نرسد البته بدستور سال گذشته امسال
نیز در مدت دو ماه هر چند ابواب مساعی بر نهج تهیه اسباب مسافرت بصوب خدمت علیا مرتبت
گشوده ام الموانع مسماة بربی سعادتی نظر بحب فرزند و مهر مادری راضی نگذ دیده ممانعت
نموده و ابو البصیر را با سعادت که شهر یار مصر مساعدت بود از بیطالعی در میان نبود بس ظاهر است
که پسر بی پدر خاک بر سر است چه عرضه دارد ❊ مشتاقی و مهجوری دور از تو چنانم کرد ❊ کز دست
نخواهد پایان شکیبائی پس ای صاحب همه کس با این ناصبور را بسوی خود از وفا طلب ❊ با توکل
با کدامنی صبر من از خدا طلب اگر چه از صبوری معارضه با دوری نباید شکیبائی تاب مقاومت
مشتاقی نیارد و در مثال ان پیر پروانه شعله شمع را نگه داشتن و از بریان دم آتش کشیدن
کوفتن است و گفته اند ❊ بصبر چاره هجرت کنم چه حرف است که بریان نکند شعله را نگهداری
و لیکن چه چاره که در یک سرشته عجب دو سفته اند که صبر کن ای دل که صبر سیرت اهل صفا است -
چاره عشق احتمال شرط محبت و فاست فالما مور معذور بچشم نشینم و صبر پیش گیرم و دنبال
کار خویش گیرم که الامور مرهونة باوقاتها علی العجاله چند مسئله در نوشته علیحده صورت تحریر
یافته بضمیمه عریضة المخالصة بمصحوب عالیجناب قدسی القاب زبدة الاطیاب قدوة الاجناب قرة
عین اولی الالباب عمدة العلماء العظام اسوة الفضلاء الکرام علام فهام مولانا ملا ذا الاصدق

اخوند ملا محمد علی نوری سلمه الله تعالی ارسال خدمت داشته که از جانب افاضت جوانب ان مرشد
کامل در کیفیت عمل درباب انجا اجازت و رخصت حاصل نماید اگرچه از غنایم ایام بملاحظه و مطالعه
نسخه مرشد العوام در بعضی از انهارائی ان مطاع الانام را دریافت نموده و عقدهای بسیار از بر
ان کشوده اند اما افاضت انهر را فایده بی اندازه است حقیقت مطلب ازین در دسر و زحمت استاد
در عمل برای اعتلاء ان سپهر مرحمت است همه کوشیم تا چه فرمائی روا بود همه خوبان آفرینش را که پیش
صاحبا دست در کمر گیرند چه جای چون من بنیه زشت بدسرشت که نه دین و نه دنیا و نه امید
بهشت چون کافر مفلسیم چون قحبه زشت بعد از یاری حضرت باری بمددگاری دوستان خدا علی الخصوص
بدست یاری دعاء استجابت انتما انصاحب دوستداران امید واری حاصل سعدی مگر از خرمن
اقبال بزرگان بکخوشه بخشند که ما تخم نه کشتیم باری از الطاف ملاذ الاشراف چشم تمنا دارد که بزودی
در ذیل هر یک از اسوله قلمی داشته مصحوب کسی معتبری ارسال نموده که منت بر منت دوستدار
مخالصت شعار افزوده خواهد شد بعضی از جهات در این اوقات بسیار محتاج مے باشد و چشم
براه است که نسخه مرشد العوام باصحتی مقابله رسیده در سرکار یافت شود و به درکار بنا شد بجهة
مخلص خود بفرست که عین مخلصان نوازی است دائم گل این بوستان شاداب نماند دریاب
ضعیفان را در وقت توانائی اگرچه از قرار یکه مسموع میشود بوستان دماغ انصاحب دوستان نیز در
این اوقات بسان باغ خزان است امید که از نسیم عنبر شمیم گلستان غیبی لاریبی دماغ جان
ایشان معطر بوده ابواب فیوضات روحانیه و سعادات اخرویه بر رخ ذات قدسی صفات
ملکی ملکات ان مطاع اناً فاناً کشوده آید پریشانی ظاهری در مان چون تو ظاهری بر ظاهر است
که دلیل بر جمعیت خاطر است زلف آشفته او موجب جمعیت ما است چون چنین است پس آشفته ترش
باید کرد زیاده مترقب ظهور تفقدات و توجهات بارسال تعلیقجات وارجاع خدمات بجهته
دلالات موجبه المهمات از جانب ان شریف المناقب می باشد الباقی ایامه العالی عرضه
میدارد که حقیر در بیست سال پیش ازین در قزوین در خدمت جناب غفران مآب عالم عامل
استادی اقا سید حسن برادر عالم عامل اقا سید حسین طاب ثراهما درس فقه و اصول فقه را
میخواند سید مرحوم مذبور بحقیر و سایر رفقای مباحثه روزی در اثنا مباحثه در مبحث نماز
احتیاط فرموده اند که تسبیح خواندن در رکعات احتیاط چون بدل از دو رکعت اخر است
احوط و اولی است و نمودند که طریقه جد با والد ایشان و برادر ایشان و خود ایشان در نماز

احتیاط

احتیاط اینست و ما ها را نیز وصیت فرمودند که غیر ازین نکنید و حقیر هم نظر بحسن ظنی که بایشان
داشتم بهمین طریقه عمل میکردم حتی انیکه در اصفهان در خدمت قدوة العلماء و عمدة الحکماء استادی
میرزا ابو القاسم از کتب فقهیه میدیدم از طریقه عملیکه در خدمت مرحوم مزبور فرا گرفته بودم دست
بر نداشتم و در خدمت فیض موهبت فخر المحققین ملاذ طلاب الیقین قدوة الحکماء الالهیین
محیی مراسم العرفاء المتشرعین ان الموحدین سندی و سیدی و سید الجمیع اقای اقا محمد بن اقا محمد
رفیع رفعه الله تعالی مع الائمة الاطهرین علیهم السلام مشرف اندوزگردیدم و ایشان
نکر بحقیر وصیت میفرمودند که در زمان غیبت معصوم بغیر از طریقه احتیاط راه نجاتی متصور نیست
و بمقتضای حدیقه ملاذ الفقهائی المولی الجلیل المؤید المنصور مولانا ملا محمد تقی مجلسی طاب ثراه
و جعل الجنة مثواه باید عمل کرده باشے حسب الامر الاعلی امتثال میرفت و در این مدت رجوع
بحدیقه بقدر وسع عمل مینمود و کثری از مقتضای ان تجاوز مینمود مع ذلک در نماز احتیاط بخصوص
تا مدتے پیش ازین هم تسبیحات اربعه میخواندم تا انکه از حسن اتفاق باین فکر افتادم و تفحص و تتبع بسیار
نمودم دیدم که احتیاط در خلاف است علی الخصوص در نسخه مرشد العوام سرکار رجوع نمودم تصریح
بعدم جواز فرموده بودند درین صورت بالضرورت باید تدارک نموده باشم چاره ندارم و درین
خصوص چند سوال دارم که تفصیل نموده میشود و ان متاع باید در زیر هر یک ازین اسوله جواب
قلمی فرموده باشند اگرچه حال و علی العجاله بقدر استنباط خود و رعایت جانب احتیاط مشغول
اعاده نمازهای احتیاط الحمد لله تعالی شده ام تا از جانب عزت جوانب ان مطاع چه مقرر شود
و مستدعی است که جوابهارا یکجا نه الاهم فالاهم قلمی فرموده باشند قبله گاها بموجب تفصیلی که از
اسوله نموده میشود در طرفست در وقت تنگی قلمی شد و تکرار بحسب معنی و لازم معنی در اسوله هست
در ذیل هر یک جواب قلمی سفرمایند اگرچه بجواب سابق کفایت حاصل بشود حقیقت الست که شل
بنده شرمنده و روسیاه تبه کاری باید سیاه بپوشد و از وادی اباد در کشمکش غم و شادی رخت بکنار
بکشد تعمیر خرابها بر داخته از شائبه مسامحه در تدارکات بالمره در گذشته از قید لاباس خبر ندارد و حرج
ندارد و لاباس اگر چنین باشد حرج عظیم لازم می آید آدمی هلاک میشود و کلا و طرا از آدمی حاصل نمانا
ایا حکیم که گرفتار عیال پریشان حال میباشم پس درین صورت الاهم فالاهم اه اه اه که کار تباه
است ترسم نرسی بکعبه ای اعرابی این ره که تو میروی بترکستان است اما چه چاره دست بیچاره چون
بجان نرسد چاره جز پیرهن دریدن نیست تمنا دارم و بخدا قسم میدهم که در گاه بیگاه از دعای ایام

از حضیض طبیعت باوج مقتضای فطرت چنان شناسم که منبع چشمه کبریت راست در منبع ما صلصال
زیرا که دشمن کهنه را دوست انگاشته و دوست قدیم را بر کنار گذاشته و بذر هوی در زمین
شوره زار کاشته و ورقی از نقش بر لوح آب نگاشته و در امید انجام الفت و تعیش با این زال دو رنگ
علم سفر درازی افراشته بلکه خیال شربتی از شهد کاسها زهر نوشیده و بفریب دانه چشم از دام پوشیده
و در هر نفسی در خرابی بنیاد خود کوشیده پدرم روضه رضوان بدو گندم بفروخت ناخلف باشم
اگر من بجوی نفروشم بلکه گاهی چون کودک رضیع در دامن ام الخبائث لبالبی تعلق این عجوزه
غدار و بد و پستان حرص چسپیده خندان و خوشحال و گاه در کمال اکراه در بغل ابو الخیرات باتاتوکل
ببازیچه مشغول ریش کندن و تجاهی طپانچه بر روز زدن با دل پر ملال و بعد تری از مضیق رضاع
گاهی از مکتب خانه مودب حقیقی در گریز و با مادر مهربان تقوی و پرهیز در طلب جوز و لوز و مویز و تیز
می باشد خلاصه اینکه شرح حال این شکسته بال و بیان حسرت و سرشتگی این جاهل تیه ضلال و غائم
غمرات حرمان و ملال و دور افتادگی از کاروان سفر استکمال و اسیری قطاع الطریق خسران و وبال
نه چنان دور از حیطه تقریر و بیان است که بقلم و زبان چه جای زبان الکن نشان در آید مگر ناخوانده
احوال مراد اند کسی ورنه نخواندن انچه آید درست حال دیگری باشد علی الخصوص در این اوان
منافقت اقران که در یا عمر گرانمایه در نقصان و خسار و با مقتضیات نفوس شریره اهل دهور
درگیر و دار و مصدوقه صریحه الشجرة خیرها و شرها فی النار جه دیده که لمحه فراغ میسر نیست و بالمره از
کار باز مانده و چون زیاده ازین فرصت اظهار حسارت حال و بیان پریشانی احوال
امید است که همین قدر در مقام دلسوزی تقویت داعی نموده در مظان اجابت از دعا فراموش
نفرمایند و الان بمقتضای المامور معذور و لا یترک المیسور بالمعسور حسب المقدور در انجام عدمات
مرجوعه می پردازد و چون از مقتضای مجموع ان کلمات صدق آیات استنباط شد که نظر بحسن
ظن بحقیر و خلوص طویت و استقامت بحبت ذات شریف حقیقت مقصود شما انست که اگر امرے
بحقیر در باب تدارک ما فات ظاهر شود و قابل اظهار باشد عرض کنم عموما و خصوصا هر چند سودادب
باشد لکن از جهت تکلیف داعے از طرفین قوی است هر چند مطلب طولانی و در اینجا بانجام
نمی اید لیکن بعنوان اجمال بعضے از مراحل عرض میشود او لا شما اغلب اشکالات را در حکمت تدارک
نماز احتیاط قرار داده اید و چنان قرار داده آید که باست تکالیف بر سبیل احتیاط بعمل آورده
باشند نظر باآنکه عالیجناب رحمت و غفران ماب آقا محمد حسن رحمه الله تعالی

را فراموش نفرموده باشند بسر جواهر حجت بن حجر مهر علی در دل ما راه ندارد این شیشه کل دار مرا شاه نداد
جعلنی الله فداه یا الله ادرکنی و لا تهلکنی بمحمد و آله الکرام علیه و علیهم السلام چون نتوانیکه هیچ یاوش نکنی
باران کن که دامنش یاد کنی از ایشان هستی نگو ایشان القصه اندکی پیش تو گفتم غم دل ترسیدم که دل
آزرده شوی ورنه سخن بسیار است الباقی هو المشتاق و تتمه اگر مقرر باشد عند التلاقی —

در جواب مرسله از میرزا قمی

جواب میرزا ابو القاسم قمی رحمه الله تعالی پرشکسته صعوه مانوس مخلب ما یوس بلا و بال بسته طائر
محبوس قفس محنت قرین ابتلا بصفیر تقریر بیان الکن نشان و حریر تحریر قلم زبان منقصر بیان بغرض ظهار
و حیات بی ثبات ساحت و اهبت تفقد و التفات ان قدوه حماة امور دنیا و واهب العطیات مبوده
بر لوح ضمیر بیضا تنویر می نگارد که در فار متعزز داز اوج عالم قدس بضابطه مغاک بی حاصلی گردیده
تفرید هدیه تنبیهات انیقه مجرد نجود ترین زنجیر التشدد خواب غفلت بیدار ساخت و هدهد متمتعی که چون
صبا نامه سلیمان مصروفا را بشهر سبا آورده از مجامع انس نوید التیامی بوحشی ترین وحشت زدگان
رسانیده از دریچه اقبال فرسرافرازی بر سر بخت خفته ترین خفتگان انداخته اعنی هاتف غیبی و مولف
لاریبی مکتوب بلاغت اسلوب حقانیت مصحوب که هر سطرے از ان نهر سیت از منبع ایجاب و هر سطری
از ان بحر سیت از معدن حکمت و مخزن سعادات پژمردگان کره خاک بید لیرا نزهت فزاچون
فصل بهار و ظلمت نشینان مغاک غمناک بجا صیلرا نور افزا چون شمس در نصف النهار دو حه بنیانش از
منشا فواید فراید گوناگون بر دو روضه افادتش از ازهار و اوراد فوائد عواید بوقلمون جواهر
نثار از مطالعه انوار صفحات التفات ان ظلمت کده خاطر حزین روشن و از نسایم عنبرین شمایم اختلاسات
و انثار آتش گلخن دل محنت قرین گلشن گردید اشارات دقیقه فاتح معلقات بشارات یافته
و بشارات انیقه از اشارح مشکلات اشارات شناختم حتی انکه در عالم اظهار لطف و نوال این نسبت
ان زبده اهل کمال و مشفق همیال را با اینقاصر بکمال و خاصر بدیل و حال در تمثال سلامان
و ابسال قرار داده بودند اگر چه مقتضای مقام ابهام بقصه اولے را بر ورد که فی الحقیقه هجو
ملیحی باشد و لیکن مقتضای حال رفری بجانب قصه ثانیه می آورد که در معنی مستحق انواع ملامتی را
مدیحی باشد و چون این لاشی بمقدار خود را در عداد نسبت با اهل اعتبار و اضافه بسابقان کامل
عیار نمی شمارم بهر انکه نسبت خود را در استکمال یا مرحله وصول خود با علا مرتبه از کمال چنان
دانم که نسبت نارمارج راست در نضج طبیعت با کوزه صلصال و مناسبت ظهور ترقے خود را از

بلفظ

فرموده اند که امتثال اثر ان جاره جزان نیست و فرموده اند که تابتا حدیقة المتقین

رجوع کنند و شما هم بنای عمل را بان گذارده اید و بعد در مقام ملامت بر نفس شریف فرموده اید که حقیقت انیست که باید از شائبه مسامحات و تدارکات گذشته از قید لا باس لا باس و ضرر ندارد و اگر چنین باشد لازم می آید کلا و طرا از ادی حاصل نباید و مشغول تعمیر خرابیها بخود شوند این دو کلام شما یافتم که شما میخواهید که همه رفتار شما با حتیاط تمام شود و این حقیر از مدتی در این مرحله محنت لدم تا بحال نتوانستم فهمید که ممکن باشد که کسی تمام تکلیفات را یا اغلب انرا تواند با حتیاط بگذراند باکی ندارد و ضرر ندارد و منتهای سیر المعرفت ماست شما که از ان در میروید بکجا میروید چه جای اینکه نفی عسر و ضرر و حرج هم میخواهید تکیه نکنید و حال انکه از جمله یقینیه ست تا که در اجرای ان در مواضع اختلاف بهم رسد و بهر حال مناصی از اجتهاد و تقلید نیست و در سه فقره در باب عدم امکان الاعتماد بر احتیاط عرض میکنیم و بسط این مطالب در خود استعداد حقیر در کتاب قوانین نوشته شده است اولا اینکه در بعضی از انها محال ست و چاره از ظن اجتهاد و تقلید نیست مثلا در جهر و اخفات در بسم الله الرحمن الرحیم در نماز اخفائی بعضی قائل بوجوب جهرند و بعضی قائل بحرمت و قائل باستحباب نمیدانم احتیاط در جهر ست یا اخفات در فعل و ترک هر یک خوف عذاب ست غایت امر انیست که نفر نماید دو نماز بکند در یکی جهر و در یکی اخفات و شما بر نفی عسر و حرج هم تکیه نمی کنید و خواهید که قضای تمام عمر را بکنید و در همه روز هم نمازهای اخفائی حاضر خود را بکنید چگونه انجام میاورید و بر فرض تسلیم که توانید بانجام اورد مسئله دیگر درمیان می آید و جه در عبادات شرط ست یا نه و این مسئله اجتهادیست باید دانست که احتیاط در تعیین کدام یک از محتملاتست و درین تکرار نمازها نیت وجوب میکنید یا استحباب یا تردید نیت میکنید یا نیت هیچکدام نمیکنید و این ها همه از مسائل اجتهادیه است نمیدانم احتیاط در چه چیز ست ایا احتیاط درین ست که چیزی را که خدا واجب نکرده واجب بکنیم یا یکی را بقصد وجوب بکنیم و دیگر مستحب و کدام را واجب دانیم و کدام را مستحب و دیگر انکه در صورت تردید و تردد چگونه نیت تحقق می پذیرد و حال انکه نیت از باب اذعان و تصدیق است نه محض تصور و اگر گویند که همه محتملان را از باب مقدمه واجب بجا می آوریم پس همه انها واجب است از باب مقدمه که نفس ذی المقدمه در نفس مقدمات بعمل می آید و درینجا نیز اشکالات بسیار رو میدهد یکی وجوب مقدمه وجوب تبعی است و مطلوب در تکلیف واجب اصلی است و امتثال بوجوب اصلی در ضمن وجوب تبعی مستلزم اجتماع متضادین است و اعتبار حیثیت در امور متضاده و اکتفا بان چنانکه مقتضای

مذهب اشاعره است از مسائل اجتهادیه و معرکه عظمی است احتیاط و اختیار مذهب اشاعره است یا مذهب عدلیه و معتزله مبنی بر استحاله هیچیک از انها بالخصوص واجب اصلی نیست و تکلیف بامر ما لا یعلمه عندنا و معلوم عند الله برفرض تسلیم جواز ان اغماض از لزوم تاخیر بیان از وقت حاجت موقوف است بر علم باشتغال ذمه تحصیل این تا انکه گوییم با وجود تمکن از ایشان بان در ضمن مجموع صادق است که متمکنیم از ان جهت اینکه او با افعال تولیدیه مقدور و مکلف هستند بواسطه مقدوریت واقعا و ان خود ممنوع است بجهت انکه اصل برائت ذمه مکلف است تا علم بتکلیف بهم رسد و حصول علم باشتغال ممنوع است الا در قدریکه ظن اجتهادی حاصل شود بوجوب ان پس نتوان گفت که شغل ذمه یقینی مستدعی برائت ذمه یقینیه است بجهت اینکه اشتغال ذمه زیاده بر قدر مظنون ممنوع است زیاده بر این همه دعویها چگونه قصد وجوب در همه محتملات میکنند و خوف ابتلای بید عتی در مقابل ایشان هست و اختیار ترک نیت و یقین هم رجوع است از احتیاط بظن اجتهادی و اگر بان هم تکیه نکنید رجما بالغیب خواهد بود با وجود انکه اصل مسئله احتیاط از مسائل اجتهادیه است که واجب است یا مستحب چنانکه بیان کردیم ترجیح درین ست که بظن اجتهادیست یا باحتیاط و این خلاف مفروض است یا مستلزم دور دیگر انیکه مراد از احتیاط چه چیز ست اگر تحصیل یقین است انکه ممکن نیست بر فرض که در یکجا تحصیل یقین ممکن شود جائی نیست که در دیگر جاها کند بجهت انکه غالب تکلیفات عبادیه مرکباتند مثل وضو و غسل و نماز و روزه و حج بلکه قاطبه انها از مرکب هرگاه همه اجزا را یقینی بشود یک جزو او ظنی باشد پس او ظنی خواهد بود بسبب اینکه کل منتفی میشود بانتفای احد اجزای او پس هرگاه یکجز ظنی باشد که محتمل باشد که در نفس الامر غیر ان باشد پس ان مرکب بالمره منعدم بنا بر ان احتمال و چنانکه احد المقدمتین هرگاه ظنی باشد نتیجه قطعی نمیشود و در این جا هم تا تمام اجزا عبادات یقینی نباشد یقین بصحت ان حاصل نمیشود لااقل اشکال در نیت تکرارات باقی است چنانکه گفتیم پس در هیچ حال یقینی حاصل نمیشود بر فرض محالیکه نماز همه اش یقینی شود شکی نیست که نماز مشروط است بطهارت از حدث و خبث و ساتر و مکان و وقت و غیر ذلک و تحصیل یقین در مسائل همه انها از جمله محالات ست پس هرگاه غیر ظنی باشد مثل انست که جزو ظنی باشد و بکذا او دیگر انیکه بعد از ان که بگوییم که دلیل احتیاط تمام است و احتیاط لازم و پیدا کردن احتیاط هم ممکن است لیکن پیدا کردن محل احتیاط هم مسئله اجتهادی است مثلا در مسئله تخییر در قصر و تمام در مواطن اربعه بعضی قصر را واجب دانسته اند و بعضی تمام را و مشهور تخییر ست و در احتیاط در مسئله هم اختلاف کرده اند نظر بقوت و ضعف دلیل که در صورت ترجیح تخییر

آیا کدام احوط است و دیگر آنکه هرگاه ملا اخوند محمد تقی بفرماید که احوط این است و مثل او شخصی دیگر از فقها مثل والد امجد او و یا اخوند ملا احمد اردبیلی رحمه الله تعالی یا غیر هما بفرمایند که احوط خلاف آنست در ترجیح احد احتیاطین رجوع بظنّ خود میکنید یا احتیاط در احتیاطین میکنید با ان اشکال سابق عود میکند و اگر تکیه بسخن مرحوم اقا محمد میکنید در ترجیح کتاب حدیقة المتقین در این صورت مقام تکرات دیرات خراب تر میشود کما لایخفی علی البصیر و دیگر آنکه بحکم آیهٔ شریفه قوا انفسکم و اهلیکم نارا وقودها الناس والحجارة عیال شما را که مدار ربتا بعت شما است امر کنید وانها را بچه عمل وا میدارید و تکیهٔ ایشان در متابعت شما تقلید شما خواهد بود یا باحتیاطی که خود میکنید یا باحتیاطیکه شما باجتهاد خود انرا احتیاط فتیا اید محذور عود میکند و هرگاه ایشان را امر می کنید باحتیاط بنحویکه خود میکنید که از جمله ان است هر نماز را چندین بار باید کرد با انهمه محذورات سابقه آیا در [احتیاط] است که زنی ضعیف النفسی با وجود انکه باید متوجه مشیت امر خانه و اطفال و ایفا حقوق زوجیت و توابع و لوازم ان باشد یا دختر صغیره در اول تکلیف را این همه تحمیلات شاقه بکنید و حال انکه حق تعالی در قرآن مجید فرموده ما جعل علیکم فی الدین من حرج و یرید الله بکم الیسر ولا یرید بکم العسر و پیغمبر فرموده است که ملت من سمحه سهله است پس اگر خدا گوید که چرا بندگان مرا تحمیل عسر کردی و حال انکه من نخواستم از ایشان مگر یسر پیغمبر و آله گوید که دین من سهل و اسان بود چرا بر امت من خصوصا ضعفائی ایشان امر را گران گردید چه جواب خواهیم داد و اگر برابر ادله حسن احتیاط را بیاورید در ان الف کلام است و غایت مسلّم از انها استحباب است لا غیر الی غیر ذلک از ناخوشیها که در التزام احتیاط است انیکه مذکور شد فی الجمله اشاره بود در احتیاط در عبادات و اما معاملات و مرافعات پس انجا دیگران تر و مرض بیدرمان تر است گاه است محتاج شویم بقطع دعوی فیما بین دو نفر که صلح در انجا صورت امکان نپذیرد و در ترک حکم مفاسد عظیمه باشد از قتل نفوس و سفک دما و هتک اعراض و امثال ان یا مالی ما بین دو صغیر باشد و احتیاط بهیچ وجه ممکن نباشد ایا احتیاط در ابقاء مال است تا تلف شود و یا در ترجیح بلا مرجح و هر کس مبتلی بمسائل حادثه و واردات یومیه من الناس شده میداند که کار باحتیاط بانجام نمی نماید و دیگر انیکه لازمان مخدومیکه در نهایت استعداد و قابلیت می باشند از ابتلاء خود و میخواهند که تدارک ما فات کرده باشند شکی نیست که مثل شما واجب است بذل جهد و استفراغ وسع در تحصیل احکام شرعیه بجهت ادله قویه که اقامه شده است بر وجوب تفقه و تحصیل مسائل دینیه و همچنین ادلهٔ قاطعه که اقامه شد بر اقامهٔ معروف و ازاحهٔ منکر و این مرحله عظمی

لااقل

لااقل باید اغلب عمر مصروف باشد و شب و روز در فکر ان باید بود تا انکه رفع احتیاج خود و قضا حوایج فاصرین از واردات یومیه از مسائل عبادات و معاملات بشود و این لااقل واجب کفائی است و اگر نه بر مثل شما شاید که واجب عینی باشد و با وجود این خواهید که متوجه تدارک ما فات شوید بعنوان احتیاط نه بعنوان اقل واجب المعنی لااقل موجب احاطهٔ جمیع اوقات شما است ایا احتیاط در این است که ترک تحصیل این مرتبه نموده مردم را در حاجت گذاشته بلکه خود را هم معطل گذاشته چنانکه گفتیم که هم احتیاط انجام نمی دارد و با وجود این مشغول قضائی صلوات و عبادات باین نحو که هر یک را لااقل ده مرتبه بکنید و نمازهائی حاضره و فائته مدت عمر را باین نحو بجا بیاورید کجا بانجام میاید بلکه اگر نگوئیم بر شما واجب عینی است اکتفا باقل واجب و بذل جهد در تحصیل مسائل لااقل بعنوان بالیقین میتوانم گفت که این احوط است از ان پس احتیاط در ترک ان احتیاط است و اگر بفرمائید که تکمیل نفس مقدم است بر تکمیل دیگران چنانکه کثیری از اهل عصر طی تحصیل مسائل فقهیه را بر غیر خود گذاشته اوقات را بر صفا و نشر اسرار ها مصروف علوم عقلیه می کنند که این ها اصول است و بر فروع مقدم است و اشهد بالله که معلوم نیست که شارع مقدس چنین اصولیرا از ما خواسته باشد که مانع از فروع باشند یا لب جوز و لوز را قبل از شکستن قشر انها از ما خواسته باشد قطع نظر از انکه اصول را اصلی میباشند یا نه بجهت انکه بالضروره و بدیهه از جانب شارع مقدس اعیان مسائل فروع از ما مطلوب است و تحصیل فوق قدر معهود از طریقه شارع مقدس و انبیا و رسل در مسائل اصول اگر نگوئیم که حرام و منهی عنه است لااقل ماموریه و واجب نیست و ترک چیزی که یقینا مطلوب است و اختیار چیزی که اگر حرام نباشد واجب هم نیست مخالف مقتضائی برهان و ضرورت عقل است با وجود انکه تکمیل نفس خود هم موقوف است بر عرفان عبادات علی وجهها و فقه نه محض تکمیل غیر است و از ما سبق معلوم شد که تحصیل فقه محض احتیاط از جمله ممکنات نیست پس باید پرده را درید و گفت که شریعت در کار نیست باید ملتزم شد که ان تکلیف یقینیه را کما هو حقه بقدر الوسع والطاقه بجا اورد پس چگونه میتواند کسی که عمل او باحتیاط است ترک این کند با امره و چگونه میتواند شد که بگوئیم که احتیاط در ترک تحصیل مسائل فقه است کما هو حقه و متوجه شدن بتحصیل اصول بر وجهیکه دلیلی بر لزوم قائم نشده یا بر حرمت ان قائم شده با وجود انکه میگوئیم که تکمیل نفوس بانواع مختلفه میباشد مقربان شاه برخی از جمله ندماء و جلساء او می باشند و هر لحظه شهدی از فیض صحبت و التفات شاه می نوشند و این وسیله در تحصیل اعلی درجه قرب میکوشند و بعضی از جمله حراس و اهل شرط میباشند که در هر دم از سوختن ایدمحن حرست گزندی می بینند و از الم شب بیداری و بخوابی شدتی بر خود میگزینند

ودائم در همه دفاع دشمنان گوناگون و در تحمل بار گران حذر اسلحه دل در خون گاهی جان خود را
هدف تیر دشمنان خواهند وگاهی تن خود را در مضمار مجاهدت و مغاسات میکاهند هر چند شاهان
بجهة حارسی در محافظت ملک و سلطان ناچار نیست و جان جابر احافظی بجهة بقای جان در کار نه
لیکن چون جنود نامسعود هواجس نفسانی و وساوس شیطانی و تبهتان ابالسه انسانی در حول حمای
سلطانی و در تخریب نوامیس ستوده سبحانی میکردند سرگشتگی عالم ربانی با جنود مسعود توفیقات
یزدانی ضرورست که با اسلحه افکار زاقیه و حذر احتیاط و سپر تخلیه و انصاف و اعتبار بنیاد ان معاندان
را بر کنند پس کجاست نسبت عابدان را با ملائکه و والهان و شیفتگان جمال محبوب را با مجاهدین فقهاء
که ایشان اوج الاستکمال خود را مختصه بلمعب و مناجات قرار داده و این زمره عالمان در راه حراست
عابدان و غیر عابدان و محافظت حمای شاهنشاهان جسم و جان در داده بیین تفاوت ره از کجاست
تا بکجا بلکه توان گفت که ان حراس در مرحله عرفان نیز همکنان گوی سبقت ربوده اند و در داده
رای محبوب از لذت مختصه که اشبه است بلذات نفسانیه گذشته اند پس در اینجا توان گفت که تکمیل نفس
هم روا نیست که من احیاها فکانما احیا الناس جمیعا و در پرده بودن شاهد مطلوب و احتجاب چهره
محبوب چنانکه از توتی و اعراض گاهی از بی چشمی یا اغماض است کاهم در صورت غنج و دلال و در معنی
تکمیل عراض تباجیل دراعواز است فکر بلبل همه آنست که گل شد یارش گل در اندیشه که چون عشوه
کند در کارش و چون از لوازم سؤالات خاصه انجناب استعلام مطالب عامه مرحله تکلیف از فوائد
کلیه اصولیه و قوائد کلیه فقهیه می باشد از انجا که جداول این ریاض از یک منبع منجس میشود و صور احکام
تکالیف حاضره و تدارک فوایت در یک فرات منبعث میگردد و لهذا عرض میشود که در مرحله اولی
هر وقت دماغی داشته باشند مروری بکتاب قوانین محکمه حقیر فرموده باشند خصوصا مباحثه ادله
شرعیه و مباحثه اجتهاد و تقلید و اما در تدارک ما فات بعنوان قائم نهایت فکر حقیر در همان
کتاب مثبت و مجمل اینکه از جمله واضحات است که اطاعت مولی بدون قصد اطاعت محصل اطاعت
نیست عرفا و حصول فعل موافقا لغرض المولی از باب اتفاق مجزی نیست در امتثال بلا بیس تا نداند
که امر مولی کدام است چگونه قصد اطاعت او میکند و حجة الله بعد از پیشوا یا از راه هدی شخصی است
که استنباط احکام بر وجه صحیح از ماخذ تواند کرد که در اصطلاح انرا مجتهد میگویند پس هرگاه
دانست که باید باو رجوع کرد و مسامحه کرد و بغیر او رجوع نمود این شخص هر چند صحیح و موافق
واقع بکند نه معذورست و نه فعل او مسقط تکلیف قضا است و همچنین هرگاه گوشزد او شده باشد

که باید از معتمدی اخذ کرد و در تعیین ان معتمد که چگونه کسی باید باشد مسامحه کند و هرگاه دانست که بر او
تکلیفی هست فی الجمله و ندانست که باید از مجتهدی اخذ کند بلکه چنین دانست که همین پدر یا معلم یا او تعلیم
کرده حکم خدا همان است و متفطن غیر او نشد که در صدد تفحص در آید پس اگر موافق واقع افتاد از باب اتفاق
بر او اما چیزی نیست نه اثمی و نه قضائی و هرگاه موافق واقع نیفتاد بر او اثمی نیست و لیکن سقوط
قضا هم از او مشکل است هر چند وجوب اثم بر حقیر واضح نیست چون قضا را بفرض جدید میدانم و امر را
مقتضی اجزاء و مفروض انیست که نظر بقواعد امامیه از استحاله تکلیف غافل و تکلیف بما لا یطاق با بقاء
تکلیف نسبت باو مامور به همان نیست که فهمیده است و حاصل انکه تعیین مرجع و ملاذ بعد از غیبت امام
فی الحقیقه از روادف و مسائل کلامیه است مثل یقین امام نه مسائل فقه است و نه اصول فقه و عقل
و نقل هر دو دلالت دارد بر انیکه مرجع عالمی است که قادر بر استنباط باشد از ماخذ پس اگر کسی فهمیده
این معنی را و متفطن شد و پیروی نکرد و اکتفا کرد بقول پدر و مادر و ملا مکتبی که درجه اجتهاد ندارند
بتبعه مقصرست و اثم و قضا بر او لازم است هر چند صحیح کرده باشد علی الاظهر و هرگاه متفطن نشد مطلقا
و چنین دانست که عبادت مکلف باو همان است لا غیر و اتفاقا بر وجه صحیح بعمل آید پس تکلیف همان است
چنانکه بیان کردیم و بر او قضا هم نیست زیرا که نه عمومات من فاته صلوة فلیقضها شامل ان است
بنا بر انکه قضای بفرض جدید باشد چنانکه اقوی و اظهر است و نه هم ترک نماز کرده که بمقتضای امر اول ادای
بر او قضا واجب باشد بنا بر انکه قضا تابع ادا باشد و همین سخن در صورت مفروضه بر فرض مخالفت
واقع هم جاری است چنانکه هم گفتیم پس سؤال انیکه از ان مخدوم در باب نماز احتیاط رفته است که منشاء
اشکال در همه انها همین بوده که در حینیکه تلمذ مرحوم میر سید حسن قزوینی مینموده اند نظر بحسن ظنیکه با ایشان
داشته اید عمل بفتوای ایشان کرده در باب تبدیل قرائت حمل تسبیح در مشرب یا اصل نماز یکی است
بجهة انیکه ظاهر ان آنست که قبل از اخبار تلمذ ان مرحوم شاید تقلید افضل از ایشان را نکرده باشند
بلکه اشکال در سابق بیشتر بایست باشد خصوصا انیکه نماز احتیاط با تسبیح کردن فوی است از اقوال
باستیه و چنان نیست که خلاف اجماع باشد پس هرگاه در اصل نمازها و در سائر احکام نماز احتیاط مکلف
بنحو در اینجا آورده آید و اشکال شما همین در تسبیح خواندن در نماز احتیاط است پس هرگاه در ان حال
چنان حسن ظنی بسید استاد خود داشته اید که مطمئن بوده آید که حکم الله در ماده شما همان بوده است
که ایشان فرموده اند و متفطن احتمال دیگر نبوده آید که بلکه سید غلط گفته یا اهل فتوی نبوده و تقصیر
نکرده اید درین باب درین صورت اظهر در نظر حقیر انیست که شما معذور باشید و بر شما قضائی

لازم نباشد هرچند در واقع شید مجتهد بوده یا خلاف اقوی گفته باشد بلکه خلاف واقع هم علی الاظهر هرگاه
درین مسئله وسایر مسائل نماز مسامحه کرده و تعیین مرجع پس اشکال وتشویش شما منحصر در نماز احتیاط نیست
فکر همه را باید بکنید بلی تشویش شما در خصوص نماز احتیاط وتخصیص سؤال بان وقتی خوب است که در باقی مسائل
مکلف بعمل آمده باشد بتقلید مجتهد واقعی یا بالفعل در حالت غفلت بالمره وعدم تفطن بلزوم اخذ از مجتهد یا اعلم
از او که تکلیف دران جز او نبوده باشد وتقصیر در نماز احتیاط باشد وبس پس ما هم فرض سؤال را در نیصورت
میکنیم وحسب الاقتضا در قریحه جامده جواب هریک را می نویسیم السؤال الاول ایا اعاده نماز های احتیاط
به تنهائی کافی است بنا بر اظهر واقوی هرتبه از ظهور و قوت که اطمینان را موجب بوده باشد یا نه بلکه اصل نماز ها
را نیز باید اعاده کرد واهم کدام است جواب اظهر در نظر احقر عدم وجوب فوریت نماز احتیاط وهم چنین
عدم بطلان صلوة است هرچند عمدا ترک کند نماز احتیاط را هرچند معصیت کرده است پس در ما نحن فیه
صحت نماز اصل وعدم احتیاج باعاده ان کردن اولی است باظهر بودن واقوی بودن واما
وجوب قضاء نماز احتیاط در خارج وقت درصورتیکه نماز احتیاط را ترک کرده باشد پس در ان اشکال است
واحوط بلکه اظهر لزوم قضا است واما سؤال از اهم پس انخالی از اغلاق واشکال نیست وتوجیه ان
بنا برانچه حقیر از ظاهر عبارت شما می فهم انیست که ایا بنا بر اظهر که عدم بطلان صلوة است واظهر لزوم قضاء
نماز احتیاط است درصورت عدم اتیان بان در وقت خود علی وجهه ایا همین موجب اطمینان است
یا نه بلکه باید احتیاط کرد واصل نماز ها را هم قضا کرد بجهت خروج از مخالفت مشهور که قایل ببطلان
اصل نماز ند وواجب می دانند اعاده انرا وایا مراعات این احتیاط اهم است که او قات را صرف نماز
احتیاط فقط کند بجهت انکه نظر بدلیل اظهر است وکردن نماز اصل مفوت مساوی ان مقدار است
از نماز احتیاط ونماز احتیاط وجواب ان انیست که این مسئله راجع میشود بمسئله جواز تطوع در
وقت فریضه بجهت انکه بنا بر قول ببطلان اصل نماز بسبب اخلال بنماز احتیاط قضای اصل نماز واجب است
ودیگر قضائی نماز احتیاط براو واجب نیست ولیکن مستحب است از راه احتیاط از خلاف وبنا بر مختار
که صحت اصل صلوة است بالعکس است ومشهور در تطوع در وقت فریضه بطلان است مطلقا واقوی
در نزد حقیر بطلان است هرگاه مانع فریضه باشد نه مطلقا ومفروض سؤال انست که فعل مقتضای احتیاط
یعنی قضای اصل نماز مانع از کردن مفتی به مکلف است یعنی وجوب قضای نماز احتیاط به تنهائی و بر
هر دو قول جایز نخواهد بود پس این را اهم یا احوط نامیده بی وجه است پس سؤال باید از جواز وعدم
جواز کرد لا غیر السؤال الثانی بنا برانیکه اعاده اصل نماز ضرور باشد وهمین کافیست یا اعاده نماز احتیاط

راهم در کار است ومهم است یا نه جواب ضرور بودن اعاده اصل نماز مبنی بر قول ببطلان نماز است
ودر نصورت اعاده نماز احتیاط ضرور نیست بجهت انکه وضع از برای تدارک نقص است ومفروض
صلوة است نه نقص ان بلی من باب الاحتیاط خوب است جا عن الخلاف بشرطیکه مزاحم فرض
نشود چنانکه بعد هم می آید السؤال الثالث ایا گفتگوئی که در باب ترتیب نماز ها بغیر یقینیه ادائیه
فاتیه میباشد بهمان قیاس ونسبت در نماز های فاتیه احتیاط نیز جاری است یا نه جواب ظاهر اخبار
وفتوی اصحاب در قضای نماز فریضه منصرف بنماز احتیاط نمی شود پس اصل استفاده وجوب قضای
نماز احتیاط از اخبار محل اشکال است وباین جهت هم خلاف کرده اند در وجوب ان پس چگونه وجوب
ترتیب در اینها از انها مستفاد میشود وغایت انچه مستفاد میشود از اخبار در نماز های اصلیه ترتیب
ما بین در نماز هی است که تعاقب ان ها بالذات وبالاصاله مطلوب باشد ومنظور نظر شارع باشد
مثل ظهر وعصر یکروز ومغرب وعشا یکشب نه مطلق صلوة ومطلق ظهرین وعشائین وتقدیم ظهرین بر
عشائین وعشائین بر فجر که از جعل شارع است بالاصل بلکه از لوازم تبعیه است بجهت انکه انچه از شارع
رسیده است وجوب ظهرین است در وقت خاص وفجر در وقت خاص وتقدم وتاخر این صلوة نسبتا وقات
از باب اتفاق است پس عموم حدیث شریف من فاته فریضه فلیقضها کما فاتته هرگاه مسلم باشد دلالت
بر اعتبار جمیع کیفیات فاتیه لا اقل مسلم نخواهد بود در کیفیات طبعیه غیر مقصود بالذات با وجود اینکه
در عبارت حدیث فریضه مذکور است بلفظ مفرد نه فرایض بلفظ جمع وعلی ای حال هرگاه وجوب ترتیب مسلم
باشد ودر تعاقب تبعیه انهم در صلوة اصلیه مسلم است نه درصورت جهل اقوی عدم وجوب ترتیب است
در نماز های اصلیه چه جای نماز احتیاط خصوصا هرگاه نماز بسیار باشد که تحصیل ترتیب یا متعذر خواهد بود
یا مستلزم حرج منفی السؤال الثالث عشر حقیر کنیز آزادی را بجهت گذارنات خانه بجهت بنده بنده زاده
صغیر غیر بالغ نود ساله صیغه خوانده ام ودر خانه بودند وحال مدتی است که بنا را بنا سازگاری گذاشته
جائی بجای رفته است ونشسته است ومتوجه او میباشم وصرفه هم بجهت ما ندارد ودلش میخواهد که مدتش بخشیده
شود بلکه شوهر کرده باشد فی الجمله مشتری پسند هم هست ایا حقیر که ولی صغیر میباشم میتوانم مدتش را ببخشم
یا باشم یا راه صرفه بجهت صغیر ملاحظه نموده باشیم مثل مصالحه با لی یا نمیتوانم علامه العلمائی مجتهد الزمانی
حاجی آقا شیخ محمد جعفر نجفی سلمه الله تعالی در حضور حقیر فرمودند برائی من که تو میتوانی مدتش را ببخشید
باشی وضرری ندارد وانمعنی را قیاس بطلان نمودن چنانکه جمهور فقهای ما رضی الله عنهم قیاس کرده
اند صورت ندارد واما چون نقل فروج است احتیاطی باید کرد وعالیجناب قدسی القاب علامی عطا

میرزا محمد مهدی مشهدی سلمه الله تعالی درین مسئله با ایشان گفتگو کردم ایشان هم فرمودند که اصلاً ربطی ببطلان ندارد و قیاس باین پوچ است و احدی هم از فقهای این قیاس نکرده اند و ولی خواطر جمع میتواند مدّت منقطعهٔ صغیره را بخشیده باشد خلاصه بسیار دلم میخواهد که اگر بشود و عیب و نقصی نداشته باشد این بیچاره حسب دلخواه خودش مرخص کرده باشم بدانچه رای مباحثه مطاع قرار بگیرد مقرر فرموده باشند بهر نسبت تدبیری که موجب زیادتی اطمینان بوده باشد و بخاطر برسد قلمی فرموده باشند و عالیجناب قدسی القاب زبدة الفقهای خیر الحاج الکرام الاخ الاعز ارجمند حاج محمد ابراهیم کلباسی بنمایند که میتواند شد و هر که فقیه است مظنه است که غیر از این نگوید و چون واجب بود مراتب را بعرض رسانیدن همه کوشیم تا چه فرمائی جواب آنچه ادلهٔ شرعیه و قواعد فقهای بر میاید انیست که چون صغیر ناقص العقل و قاصر التدبیر است بلکه در چند وقت که فاقد انها است جناب اقدس الهی نصیب ولی از برای او کرده که مباشر امور او باشد تا رفع نقص او بشود بحصول کمال و معیاری از برای ان قرار داده که بلوغ و رشد است از باب حمایت حمی والا حصول کمال عقل مثلاً در یکساعت قبل از بلوغ و یکساعت غالباً تفاوت ندارد بلکه ادراک تفاوت ان قریب بمحال بلکه از محالات عادیه است و اموریکه محتاج الیه طفل میباشد از امور معیشت بسیار است مثل تصرفات مالیه از بیع و شری و انفاق و اکسا و اسکان و تقاضی زرع و ضرع و غیر اینها مترتب میشود امور بسیار مثل اجاره و مزارعه و مضاربه و اخذ بشفعه و رهن و غیر ذلک و همچنین تصرفات بدنیه از تعلم صنایع و تحصیل علم و ادب و نکاح و طلاق و همچنین استیفای حقوق مثل قصاص و دیات و عفو از قصاص و مطالبه حدود و سطح دعاوی الی غیر ذلک پس بنا بر این مختار بودن ولی در امور مولّی علیه باید اصل باشد و بعنوان قاعده باشد و خروج از ان محتاج بدلیل خواهد بود حتی انکه از جمله عبارات ایشان است میگویند الاولیاء تعمل کل المصالح غیر الطلاق چنانکه فخر المحققین در ایضاح ذکر کرده در نزدیک باین عبارت در عموم در کلام ایشان بسیار است از جمله در باب استیفای قصاص جوارح از برای لقیط و استیفای حد هرگاه کسی او را قذف کند و انچه را دلیل اخراج میکند دو قسمت یکی ان است که از تصرف فی نفسه قابلیت نیابت نداشته باشد مثل نذر و یمین و قسم مابین زوجات و غیر ذلک و قسم دیگر انکه بدلیل علیحده خارج شده مثل طلاق که بنص خارج شده هر چند علامه رحمه الله در تذکره علت از چنین فرض کرده که لیس للولی ان یطلق زوجة الصبی لامجانا و لا بعوض لان المصلحة بقاء الزوجیة لانه لا نفقة لها علیه قبل الدخول و لکن اظهر اعتماد بر اخبار کثیره است بجهة انیکه گاه است مصلحتی در ضمن طلاق باشد

کران

کران معنی که علامه ذکر کرده در ضمن ان مضمحل باشد و کسی فرقی در افراد طلاق نگذاشته پس انچه بالذات قابل نیابت باشد و دلیلی بر عدم جواز تصرف ولی بر آن قایم نباشد در تحت عموم جواز خواهد بود هرگاه این دانسته شد پس باید دانست که مقتضای ادله انیست که هر تصرفی که ولی میکند در امر مولّی علیه باید که در ان افساد نباشد بجهة انکه او نصب شده برای رفع افساد مفسدین پس چگونه تواند تصرفی که مفسد بوده باشد بکند و اما اشتراط مصلحت زایده بر حفظ مال از تلف و فساد دیگر تا بحال بر حقیر دلیلی قائم نشده که ضرور باشد همین قدر ثابت است که باید مال مولّی علیه را محافظت کند و هر قدر هم که احتیاج بان بهم رسد بجهة انفاق در معیشت او صرف کند بنحویکه ضرری باو نرسد و اما وجوب ملاحظه مصلحت زائده مثل انکه پول یتیم را بدهد و گندم بخرد و ارد کند و در خانه طبخ کند که ان نفع باشد و از بازار نان نخ بر حقیر معلوم نیست و بهر حال تنمیه مال بر ولی واجب نیست و آیهٔ شریفه ولا تقربوا مال الیتیم الّا بالتی هی احسن مطلقا دلالتی بران ندارد چنانکه در بعضی قواعد خود تحقیق انرا کرده ام بلی علامه رحمه الله در قواعد میلی کرده است چنانکه فرموده است و یجب حفظ مال الیتیم و استنمائه قدرا لا تاکله النفقة علی اشکال و همچنین دیگران نیز اشکال کرده اند پس از مجموعیکه مذکور شد دو مطلب حاصل شد یکی انیکه اصل جواز تصرفات ولی است در ما یقبل النیابة بالذات هرگاه مولی علیه محتاج بصرف ان باشد از برای نفقه و کسوه و امثال ان گو مصلحت زائده در ان حاصل نباشد دویم انیکه اصل جواز است هرگاه بر سبیل مصلحت زایده و پیدا کردن نفع باشد هر چند مولی علیه محتاج بان نباشد و اما تصرف در غیر ان دو صورت پس جائز نیست الا در بعض صور که بنص خارج شده مثلا مثل قرض برداشتن ولی ملی خصوصا پدر که دایره رخصت در ان اوسع است و خلافاتی که در کلام فقها در موارد خاصه است مثل نکاح بدون مهر المثل و امثال ان منتهی است بر لزوم فساد یا اشتراط مصلحت زائده و عدم حصول مصلحت بان عقد گو فساد هم نباشد و اما سوال از حال هبه مدّت و جواز ان از برای ولی پس ذکر این مسئله در کتب فقهیه صریحا یقینا و اثباتا هیچ کدام در نظر حقیر نیست و انچه فرموده بودند که عالیجناب علامی شیخ المشایخ العظام و قدوة الفضلاء الکرام شیخ محمد جعفر نجفی سلمه الله تعالی فرموده اند که جمهور فقها رد این قیاس بطلان کرده اند و تجویز نکرده اند و لیکن رای ایشان جواز است حقیر تا بحال این قیاس بنظر نرسیده ام و تکذیب ایشان نمیکنم و من هم ذکر و فکر خود را امیدانم زیرا که حقیر در همه چیز قلیل البضاعة می باشم و سستی الحفظ و بطیئی الانتقال و قلیل الاسباب و الکتاب و لکن اظهر در نظر احقر جواز است بشرط مصلحت

وبدون مصلحت دلیلی بران نمیدانم پس هرگاه بخشیدن مدت متمع اصلح باشد بحال صغیر هرچند باین نحو
باشد که مالی بصیغه داده شود که او ان مال را صلح کند در عوض انمدت وصلاح صغیر هم دران باشد جائز
خواهد بود وشما ولایت ازاو صلح کنید خصوصا ازاقرار تقریر محذ ومیکه معلوم نیست صلا در عقد یکه شده
پیش ازین صلاحی باشد که درهبه مصلحت این رامی تواند بردارد وقیاس بطلان هم وجهی
ندارد واگر در طلاق بخصوص واحادیث نبود در طلاق هم میگفتیم که هرگاه مصلحت باشد جائز است
ومؤید انیست جواز طلاق ولے از جانب مجنون وهم چنین جواز خلع ولے هرگاه خلع را طلاق
ندانیم یا محتاج بدیگر صیغه در عقب ان ندانیم چنانکه تصریح بان در قواعد وغیره شده وازین
کلام نیز مستفاد میشود حصر عدم جواز در طلاق وهمچنین مؤید مطلب است احادیث بسیاری که در
انها به فرزند خطاب شده که انت ومالک لابیک خصوصا بعض انها که در نکاح وارد شده که از عموم
وعلت منصوصیه حکم بما نحن فیه هم ثابت میشود از جمله حدیثی است که کلینی رحمه بسند قوی روایت
کرده است از حضرت صادق ع که انحضرت فرمود که انی کنت ذات یوم عند زیاد بن عبد الله
الحارثی اذ جاء رجل یستعدی علی ابیه فقال اصلح الله الامیر ان ابی زوج ابنتی بغیر اذنی
فقال زیاد والجماعة الذین عنده ما تقولون فیما یقول هذا الرجل قالوا انکاحه باطل قال ثم
علی فقال ما تقول یا ابا عبد الله فلما سئلنی اقبلت علی الذین اجابوه فقلت فهم الیس فیما
تروون انتم عن رسول الله صلی الله علیه وآله ان رجلا جاء یستعدی عن ابیه فی مثل
هذا فقال له رسول الله صلی الله علیه وآله انت ومالک لابیک فقالوا بلی فقلت لهم
فکیف یکون هذا وهو وماله لابیه ولا یجوز نکاحه علیه فقال اخذ بقولهم وترک قولی
ونیز مؤید جواز است در ما نحن فیه بجواز فسخ ولی عقد نکاح را بسبب عیب با مصلحت
قال العلامة فی القواعد ویثبت للاولیاء الخیار لو جه ذالک مع مصلحة المولی علیه زوجا کان او زوجة
ولو اختار الولی الامضاء لم یسقط خیار المولی علیه بعد کماله فی الفسخ وقال ولده فی الشرح الکلام
هنا فی مسئلتین الاولی هل للاولیاء الخیار فی العیب المتقدم علی العقد الاقرب ذالک مع مصلحة
المولی علیه لان الاولیاء یتحمل کل المصالح غیر الطلاق لان النص اخرجه ویحتمل عدمه لان النکاح
متعلق بشهوة وهی مختصة بالزوجین والاصح الاول الثانیة فی العیب اذا کان بعد العقد الوجه ذالک ایضا
لما تقدم ویحتمل عدمه الی اخر ما ذکره مجملا سوالات اخوند ملا علی بسیار بود واز ثالث تا ثالث عشر را اسقاط کردیم وتفصیل
این اسوله واجوبه را در کتاب مجموعه سؤال وجواب که میرزای نیز انطباع نموده اند هر که خواهد بدانجا رجوع کنند ودر آخر

اجوبه میرزا نوشته بود فی یوم الاحد حادی عشر جمادی الثانیه سنه ١٢١٠ من الهجرة ومخفی نماناد که میرزا
درمیان اجوبه قدری درمقام مذمت تدرس در معقول بود ومولف کتاب گوید که علم معقول بسیار علم
خوب ومحبوب است وفهم وادراک بدون اطلاع ان حاصل نمیشود بلکه فهمیدن کتاب توحید صدوق
عالم از اصول کافی وادراک معانی ان اخبار بدون تسلط در معقول ممکن نیست لیکن اگر در اول
امر طالب علم در حکمت تحصیل کند ذهنش بسا باشد که بمشربهای ان مانوس واز شرع عاری شود واذعان
بمقاصد حکماء نماید با نیکه بعضی از مقاصد ایشان فاسد وبسیاری از براهین ایشان کاسد کشف
ارباب کشف ایشان متناقض نمی بینی که شیئی از کشف میشود وصوفی هم میشود پس چه اعتباری باوا
بلی اول در علم منقول مسلط شود وازان پس در حکمت کوشد تا از جادهٔ شرع خارج نشود وفاضل قمی
در اخر قوانین بهمین قسم تصریح فرموده واز انجائیکه جنت مقام عالم علیم علامه حجة الاسلام در امر بمعروف
واحکام واجرای حدود دیرانام اهتمام تمام داشت ابنای روزگار در اطفاء نوران بزرگوار
کوشش بیشمار نمودند پس فتحعلی سلطان بدیدن ان بحر علماء اعیان بانقاره خانه باندرون سرای
انجناب آمد سید برای استقبال سلطان خواست تا بدر سرای آید درمیان صحن صدای نقاره بگوش
مبارکش رسید دستها را باسمان برداشت وعرض کرد خداوندا ذلت اولاد فاطمه زهرا را بیشتر ازین
مخواه پس بخانه بازگشت از کرامت انجناب درهمان چند روز دار دنیا را بدرود وبمحاسبه باحضرت معبود
شتافت ومحمد شاه باصفهان آمد وزیاده از سی هزار تومان بانجناب ضرر وارد آورد وبابستگان او
نهایت سوء سلوک داشته واخوند ملا محمد تقی اردکانی را که بخانهٔ سید بجهت تمام پناه آورده بود
حکم کرد که او را بردند بطهران پس روزگاری انقضا نیافت که سلطان رحلت ووزیرش میرزا آقاسی
در خاک ذلت نشست ودر وقتی از اوقات بعضی از مردم شیاطین ومخربین شریعت سید المرسلین سم
جگرگداز در مطبوخ معتاد انجناب داخل ساختند پس طباخ یک لقمه ازان به گربه خورانید گربه هلاک
شد پس ظروف محل طبخ او را قفل وکلید انداختند وبعضی از ازمنه حاکم ان دیار چهار نفر از اشرار
را بهر یکی صد دینار وعده داده که در شب بدر سرای ان بزرگوار درانید وشربت شهادتش چشانید
ان اشرار در نیمه شب با کمند از دیوار برامده در صحن کتابخانه داخل شدند ودر زیر تختی محاذی ان خانه
پنهان شدند دیدند که سید درمیان خانه نشسته میرپنی پوشیده وچراغی روشن وکتاب دعا در پیش
انجناب باز ودعا میخواند وچون ابر بهار زار زار میگریست یکی از انها تفنگ را کشید خواست که بسینهٔ ان جناب
نشانه کند ناگاه هیبتی او را عارض شده ورعشه بر اندامش افتاده ودستش لرزید خواست که تفنگ اندازد

بفقید برفیق دیگر اشاره کرد وان تفنگ را برداشت باو نیز همین حالت عارض شد پس تا بجا اما به کرده
وبرگشتند وان بزرگوار هیچ ملتفت ایشان نگشت و دراخر عمر او را ازار سوء القنیه عارض شد
اطبا بمعالجه پرداختند مفید نیفتاد وپس در روز پنجشنبه بمعرض حبس البول گرفتار شد در نزدیک زوال حاجی
کرباسی بعیادت انجناب آمد زمانی نشست و دراول زوال انجناب را وداع کرده مراجعت
نمود سید وضو ساخته نوافل ظهر ونماز ظهر را ایستاده بجای آورده پس بی طاقت شد در بالای
جای نماز یک حب از تربت حضرت امام حسین تناول نمود فی الفور روحش باشیانه قدس پرواز
نمود حاجی کرباسی هنوز بخانه نرسیده و درانثای راه باو خبر دادند که سید نیز و اشراف اجداد
اطهار شتافت حاجی از استماع این خبر وحشت اثر بیهوش گردید پس ازان که بهوش آمد بخانه
سید آمد وبراو گریه و زاری نمود اخوند ملا علی اکبر خوانساری او را غسل داد ازان پس دستهای
مبارکش را بوسیدند ودرمیان کفن گذاشتند ودر جنب مسجد او جائی ساخته بود درانجا حسب وصیت
دفن نمودند رضی الله عنه وحشره بابائه المعصومین —

کز اقا سید محمد مهدی بن سید مرتضی بن سید محمد حسنی حسینی طباطبائی بروجردی غروی المسکن
بحر العلوم مجیی اداب درسوم عین علماء روزگار نادره دهر زوار اجوبه چرخ کجدار فاتح
انغلاق معاضل محقق مسائل مبین مشاکل دارای فنون بسیار خورشید فلک سیادت وسعادت
وزهادت وتفاوت ونقاوت وکرامت معقولش چون شیخ الرئیس منقولش مانند محقق اول بلکه افضل
بدون شائبه ریب وتلبیس واگر در تفسیر سخن میراند گویا همان اسلاف اشراف بود که برایشان قرآن
نازل وولادت باسعادتش در هزار وصد وهفتاد و پنج بود درکربلا درشب جمعه در شهر شوال
المکرم ووالدش درهمان شب ولادت در عالم رویا دید که حضرت امام رضا و علی ابائه وابنائه
الالف تحیة وثناء شمعی بمحمد بن اسمعیل بن بزیع داده وا نزا در بالای بام خانه والد ماجد بحر العلوم
روشن کرده پس ان شمع روشنائی غریبی داد پس در همان شب درهمان خانه بحر العلوم تولد یافت
وانجناب در نزد والد ماجدش تلمذ کرده ووالدش نیز عالم ورع تقی صالحی بوده پس ازان نزد
شیخ یوسف صاحب حدایق تلمذ نموده ازان پس بنجف اشرف مشرف ودرانجا در نزد جماعتی از فضلا
اندیار درس خوانده مانند شیخ محمد مهدی فتونی وشیخ محمد تقی دورقی وغیر ایشان پس بازبکربلا
عود نمود ودرخدمت استاد المجتهدین مولانا بهبهانی اقا محمد باقر اشتغال داشت پس بنجف بازگشت
ومحط رحال رجال افاضل گردید وبعد از مولانا بهبهانی علم اشتهاد در عراق عرب وعجم برافراخت

عالمی حکایت داشت که پدرم گفت که برخی از اوقات درنجف اشرف بدرس انجناب حاضر میشدیم
روزی میان درس دیدند که افندی عامه که درنجف سکنی داشت بدیدن سید می اید سید
فرمود که کتاب تفسیر قاضی را بردارید که درانجا درس گفته باشیم پس شروع بتدریس تفسیر قاضی نمود
وان عالم سنی هم نشست ومستفیض شد وسید کلمات قاضی را چون هبا منثورا از هم متلاشی ساخت
بدون سابقه مطالعه حاضران درتعجب شدند کتب مولفه ان جناب کم است بعلت اینکه غالبا بمطالعه
وحل مسائل غامضه اشتغال داشته —

در تالیفات بحر العلوم

از جمله تالیفات او شرح بر وافیه الاصول که از همان مباحث الفاظ ان کتاب قدری صورت ظهور
یافت وکتاب مصابیح در شرح مفاتیح وان کتاب نیکوی است لیکن تمام نیست وهمان کتبی را
که شرح کرده انها تمام نیستند وهمان کتاب طهارت وصلوة را شرح کرده وکتاب رجال که غیر
طرز کتب رجال است ومشتمل بر فواید بسیار است وکتاب اجازات که اجازه خود از علما را نقل کرده
واجازاتیکه ان جناب برای مردم نوشته انها را هم درانجا درج کرده وفوائد اصولیه که متفرقه
بوده وپسرش مرحوم اقا سید رضا انرا جمع کرده ومنظومه که در طهارت وصلوة ناتمام است ومنظومه
که دراصول قریب بهفتاد بیت است ودربودن ان کتاب از انجناب درمیان اهل اطلاع خلاف است
وچند بیتی در احوال من جمعت العصابة علی تصحیح ما یصح عنه وتعداد انها وچند بیت درعدت صاحب
کافی واسامی ایشان وقصائد بسیار درمصیبت امام مظلوم حضرت سید الشهدا گویند که زمانی
که بحر العلوم واستادش اقا باقر بهبهانی درمجلس مصیبت نشسته بودند که ناگاه ذاکر تغنی کرده
بحر العلوم متغیر شد وذاکر را از تغنی منع نموده مولانا بهبهانی بر بحر العلوم تغیر کرده وفرمود اسکت یا سید
مهدی واین حکایت را مرحوم ملا اقائی دربندی درکتاب اکسیر العبادات نقل کرده وحبیب الله ورجه
مرحوم اقا سید محمد بود درزمانی از نجف بکربلا آمد ودرخانه اقا سید محمد اقامه نمود تلامذه اقا سید علی
ازاو درخواست کردند که اقا سید علی از بحر العلوم درخواست کند که چند روزی را که در کربلا اقامه
کرده تدریس کند اقا سید علی از بحر العلوم استدعا نمود بحر العلوم اجابت کرده چند روز درس
فرموده اقا سید علی نیز بمجلس درس حاضر میشد روزی اقا سید علی ایرادی کرد بحر العلوم
متغیر شد وفرمود اسکت یا سید علی پس سید ساکت میشد وازان پس ایرادی ننمود وانجناب
اعتکاف بسیار بجای آورد —

در کرامات بحر العلوم

مسموع شد که شبی بحر العلوم گفت که مرا اشتهای شام نیست پس از آن فرمود که غذای بسیار در ظرفی ریختند و آنرا بر داشت و در کوچهای نجف گردید پس بدر خانه رسید که صاحب خانه تازه عروسی کرده بود و آن شب او با عروس گرسنه بودند و چیزی نداشتند پس بحر العلوم دق الباب نموده و آقا دبیرون آمد سید فرمود که الان هم مرا زیاد گرسنه شد پس آن غذا را قسمت نمود یک قسمت برای عروس داد و دو قسمت را سید باقا داد صرف نموده و کرامات بحر العلوم بی نهایت و اشتهار کراماتش غنی از بیان است و در السنه و افواه نه چنان ظاهر و باهر است که محل شائبه و ریب باشد چنانکه امور و احوال سابقه اکثری در کرامات آن جناب بعد و دهست و از آن جمله آخوند ملا زین العابدین در سن شیخوخت و از تلامذهٔ بحر العلوم بود و در نهایت زهد و صلاح بود و در نجف اشرف مسکن داشت و در سالیکه این فقیر مولف کتاب بعتبات عالیات مشرف شدم از کاظمین به سامرا، مولف کتاب با آخوند ملا زین العابدین هم سفر و در سامرا نیز در یک منزل و یک خانه منزل کردیم و آخوند ملا زین العابدین از احوال بحر العلوم بیان میکرد و میگفت که من در خدمت بحر العلوم تلمذ میکردم و همیشه هر جا که میرفت در رکاب آنجناب بودیم ؛ ؛ ؛ و در وقتیکه از اوقات در خدمت بحر العلوم بسامرا آمدیم و چند روز در آنجا اقامه داشتیم و از قضایای اتفاقیه میرزای قمی آقا رحمه الله محل کرامته بزیارت سامره آمد و روزی بدیدن بحر العلوم آمد و میرزا انس بحر العلوم بود پس نشستند میرزا گفت به بحر العلوم که مجلس را زمانی خلوت کرده که مرا با شما حکایتی در خلوت است پس مجلس خالی شد آخوند ملا زین العابدین گفت که من خواستم برخیزم چون بحر العلوم را با من محبت بسیاری بود گفت که او از خصیصین من است و محرم اسرار است بعد از آنکه مجلس خلوت شد میرزا به بحر العلوم گفت که میخواهم یکی از خفایای اسرار را برای من بیان نمائی که از آن متلذذ شوم بحر العلوم در مقام اخفاء و انکار بر آمد که مرا اسراری نیست میرزا اصرار بسیار کرد بحر العلوم گفت که در عالم واقعه در سوابق ایام در خواب دیدم که خدمت صدیقه کبری حضرت فاطمه زهرا مشرف شدم پس جده بزرگوارم کاسه از آش بمن خورانید که هرگز بدان صفت آش نخورده بودم بسیار بالذت بود و هرگز ندیده بودم تا آنکه بعد از مدتی بزیارت خراسان مشرف شدم در مشهد پور میرزا بمن آش آورد بنظر از صنف همان آش آمد که در خواب خورده بودم و شباهت بانداشت از میزبان پرسیدم که این آش را چه نام است گفت در این بلد او را آش فاطمه میگویند

مجملاً پس از خوردن آش در خواب دیدم فاطمه بمن فرمود که آیا میخواهی که بزیارت جدت مشرف شوی عرض کردم بلی نهایت آمالم همین است پس صدیقه کبری مرا برداشته داخل خانه شد من در در خانه ایستادم دیدم که پیغمبر در صدر خانه نشسته و امیر المومنین در دم در نشسته است پس من سلام کردم حضرت رسول فرمود که بنشین من با خود خیال کردم که در هر جا بنشینم بالاتر از مکان امیر المومنین میشود زیرا که آنجناب در دم در نشسته است پس بخیالم رسید که باید در کنج خانه نشست برای آنکه اگر صدر مجلس خط مستوی تا دم در بکشند و خط دیگر از صدر تا کنج خانه بکشند آنخط که بکنج میرود بلند تر است از آن خطیکه بدم در میرود پس دم در بالاتر از کنج خواهد بود پس از آنجائیکه امیر المومنین نشسته بالاتر و نزدیک تر به پیغمبر است از آنخط که بکنج رفته و او پست تر و دورتر از پیغمبر است پس با این خیال در کنج خانه نشستم رسول خدا چون چنان دید تبسم فرمود و گفت که ای فرزند خیال تو صواب بود پس از جناب رسول خدا سوالی چند کردم و جواب شنیدم میرزای قمی گفت که آن سوال و جواب چه بود بحر العلوم گفت که اظهار انرا نخواهم ابراز و اظهار کرد هر چه میرزا اصرار در ابراز نمود آن جناب در اخفا و انکار افزود ایضاً آخوند ملا زین العابدین گفت که قاعده بحر العلوم آن بود که اگر کسی در وقت غذا بر سر سفرهٔ او حاضر میشد و غذا تناول نمیکرد آن جناب را بسیار بد می آمد پس شبی در وقت مغرب بحر العلوم در پشت سر مرقد مطهر عسکریین بنماز ایستاد و ما جمعی از اصحاب در پشت آنجناب بنماز جماعت ایستادیم پس نماز را تا تشهد آخر رسانید و السلام علینا را هم گفت و هنوز السلام علیکم نگفته ساکت شد و هیچ تکلم نکرد ما گمان نمودیم که آن بزرگوار را سهو یا نسیانی طاری شد پس زمانی انقضای یافته در آن وقت گفت السلام علیکم و رحمة الله و برکاته ما همه تعجب نمودیم و آن بزرگوار بسیار با هیبت بود و هیچ کس را یارای آن نشد که سر سکوت او را سوال کند آخوند ملا زین العابدین گفت که من با رفیق دیگر با خود گفتیم که امشب در وقت غذا و تعشی از او بپرسیم و الا نخواهیم غذا تناول نمود و چون او راضی نمی شود که کسی در مجلس او بنشیند و شام نخورد لابد خواهد بیان کرد پس وقت شام ما دو نفر دست نشستیم بحر العلوم فرمود که شما تناول کنید ما عرض کردیم که اگر سر سکوت در میان نماز بیان بفرمائید ما خواهیم با این غذا تعشی نمود و الا فلا آن بزرگوار فرمود که اکنون شام خورید از آن پس سر سکوت را برای شما بیان میکنم پس شام خوردیم و از آن پس سر سکوت را سوال کردیم آن بزرگوار فرمود که من چون صیغه اولی از سلام را گفتم ناگاه دیدم که امام عصر بزیارت جد و پدرش باندرون حرم آمد پس

زبان لکنت پیدا کرد و از دهشت و هیبت امام بر تکلم قدرت نیافتم و در میان نماز بودم و قدرت بر خواندن
هم نداشتم و نمی توانستم که نماز را قطع کنم و در مقام احترام امام و تعظیم انجناب برآیم و آن قدر
زبان من بسته و لکنت داشت تا امام از زیارت پدر و جدش فراغت یافت و مراجعت فرمود و آن وقت
بحال خویش آمدم و زبانم جریان پیدا کرد و صیغهٔ دوم را خواندم —

در گشوده شدن ابواب حرم امیر المومنین برای بحر العلوم

از جمله کرامات بحر العلوم اینکه برای میرزای قمی میگفت که شبی در مسجد سهله بعبادت مشغول
بودم ناگاه صدای مناجات و تضرع شنیدم بنحویکه دل یکسر از جا کنده شد پس بطرف آن صدا
رفتم و دیدم در مقامی نور بلند شد بنحویکه مانند روز روشن شد و شخصی نشسته پس سلام کردم جوابم داد
و فرمود سید مهدی بنشین من نشستم پس بحر العلوم دست خود بگردن میرزای قمی درآورد و گفت
که اگر بگویم که حضرت قایم را دیدم پس تو مرا تکذیب کن زیرا که تکلیف تو چنین است پس بحر العلوم سخن را قطع کرد
و از جمله کرامات انجناب اینکه سید جواد عاملی صاحب کتاب مفتاح الکرامة در شرح قواعد علامه
از تلامذهٔ بحر العلوم بود و شیخ محمد حسن نجفی صاحب جواهر الکلام در بدایت امر در نزد سید جواد زانوی
تلمذ کرده و سید جواد مذکور داشت که در شبی از شبها دیدم که استادم بحر العلوم در صحن امیر المومنین
را باز کرده و بسمت حرم ان حضرت روانه شد و مرا ندید من نیز از دنبال او رفتم پس در رواق
با اینکه مقفل بود برایش گشوده شد و از انجا گذشته بجانب حرم روانه شد و در حرم نیز گشوده گشت
پس بحضرت امیر المومنین سلام کرد و جواب سلام از مرقد منور برآمد پس من ترسیدم و برگشتم —

در دیدن بحر العلوم امام عصر را

ایضاً سید جواد گوید که در شبی از شبها استادم بحر العلوم از دروازهٔ شهر نجف بیرون رفت من نیز از
عقب او روان شدم تا داخل مسجد کوفه شدیم دیدم ان جناب بمقام حضرت صاحب الامر رفته
و با امام زمان گفتگوئی داشت از آن جمله مسئله از آن جناب پرسید آن جناب فرمودند
که در احکام شرعیه بادلهٔ ظاهره مامور می باشند شما مکلف بهمان چیزی است که از ان ادله استفاده نموده
آید و مامور باحکام واقعیه نیستند ایضاً آخوند ملا زین العابدین سلماسی گفت که بحر العلوم
هر شب در کوچه های نجف میگردید و برای فقرا نان و خوان میبرد پس روزی چند درس را
ترک کرد پس طلاب مرا شفیع کردند و من بخدمت آن جناب عرضه داشتم آن جناب گفت
که درس نمیگویم پس بعد از چند روز دیگر طلاب مرا واسطه کردند که سبب درس نگفتن

استعلام کن پس من بار دیگر بایشان عرض کردم انجناب فرمود که این جمعیت طلاب هرگز نشنیدم
که بنصف شب بتضرع و زاری مناجات صدای ایشان بلند شود با اینکه من در غالب شبها بکوچهای
نجف میروم پس چنین طالب علم استحقاق نیست که برای ایشان درس بگویم چون طلاب این سخن
را شنیدند همه بتضرع و زاری برآمدند و شبها صدای گریه و مناجات طلاب از هر سو بلند شد
پس انجناب دیگر بار مشغول بتدریس شد ایضاً در وقتی از اوقات ان بزرگوار در مسجد کوفه تشریف
داشتند پس روزی از روزها آن بزرگوار بملازمان و اصحاب فرمایش داشتند که تدارک طعامی
دیده باشید که فلان مقدار سوار اکنون میرسند و ایشان گرسنه اند پس ایشان حسب فرموده آنش
تدارک طعامی نمود که ناگاه همان عدد رسیدند و تعداد عدد انها را فرموده بود بی کم و زیاده
وارد شدند و از خوان احسان ان بزرگوار متنعم و متلذذ شدند و رفتند —

در اخلاق بحر العلوم

و از اخلاق اینکه در وقتی از اوقات اقامهٔ نماز را تماماً گفته بودند و هنوز نیت و تکبیرة الاحرام
نگفته شخصی غلیان آورد برای کشیدن انجناب نشست و غلیان را کشید پس شروع در نماز نمود
و جهتش را باین نحو بیان کرد که اگر نمی گرفتم و نمی کشیدم کسر قلب ان مومن میشد و نوادهٔ ان جناب
آقا سید حسین یکی از فقهای نجف است و از نوادهٔ برادرش حاجی میرزا محمود در بروجرد است و صاحب
کرامات است و در هر مجلسی که می نشینند قرآنی برآورده میخوانند و حاجی سید صادق ساکن طهران از
قبیلهٔ او است و در هر مجلس که وارد میشود قرآنی همراه داشته بیرون آورده میخواند نهایت خوب
و مستحسن چه عالم باشند یا غیر عالم زیرا که اگر صحبت علمی دارند منجر بتنازع و عدم خلوص نیت و مجادله
بالله خواهد بود و اگر بصحبت دنیا مشغول شوند غالباً بدون غیبت انجام پذیر نیست —

در احوال سید صدر الدین نهاوندی

چنانکه سید صدر الدین نهاوندی شتری عادتش آن بود که همیشه سجاده اش پهن و اشتغال بنماز
داشت و کارش منحصر بهمین بود و او از اهالی شتر و در نهاوند هم مسکنی داشت و شخصی بود فاضل
و علی الدوام بنماز ایستاده بود و معروف بان بود که اهل باطن و کرامات است و خال مفضال
مولف کتاب مرحوم آقا سید صادق پیشنماز تنکابنی الاصل ساکن تنکرود حکایت مینمود که زمانی
مرا مسافرت از عتبات بجانب اصفهان اتفاق افتاد پس از راه نهاوند عبور کردم و کرامات
سید را شنیده بودم و خواستم چیزی از ان معلوم نمایم بلکه چیزی از ان مشاهده کنم پس بخدمت

سید رسیدم نهایت سید با اخلاق و با صفا بنظرم آمد و دران صفحات مردم را با و اخلاص زیادی بود بنحویکه شاهزادگان رعایت و حمایت او بسیار میکردند بگمان اینکه توجهی کند که بعد از فتح علیشاه جنت آرامگاه ایشان بسلطنت برسند۔

در کرامت سید صدر الدین

نال مفضال گوید که سید پس از پرسش حال از من سوال کرد که سبب آمدن شما باینجا چیست گفتم چون کرامات شما در استماع مقروع اسماع گردیده خواستم که فیض عمیم شما عایدم گردد و چیزی از انرا برای العین مشاهده کنم سید گفت که مرا کرامتی نیست و سبب اشتهار کرامت از من انست که هر کسی از ما در متولد میشود در میان طایفه اجنه نیز دران حین کودکی از انها در متولد میشود و ان کودک را همزاد این شخص مینامند و مرا همزادی است که ان همزاد چنان اتفاق افتاد که پادشاه طبقه از طبقات جنیان است و ان همزاد من شش نفر از اجنه را برایم فرستاده که در خانه من باشند و مرا خدمت نمایند مثل گاهی ظرف خانه من خالی از اب است بیکدفعه ملاحظه میکنی پر آب است و گاهی طفل در گهواره گریه میکند و بسا باشد که گهواره می جنبد بدون اینکه کسی او را بجنباند یا اینکه هیزم نیست پس ناگاه هیزم آورده میشود یا اینکه خاموش شد بیکدفعه آتش چیده میشود بدون کسی آتش بچینید و چون مردم این گونه امورا می بینند گمان میکنند که این از کرامت است و حال اینکه مرا کرامتی نیست بلکه اینگونه خدمات از ان اجنه میباشد مولف کتاب گوید که حکایت همزاد معروفست۔

در کیفیت ملالت شخصی از قول شیخ احمد

و از شیخ احمد احسائی سوال نمودند که سبب چیست که انسان در بعضی از احیان بدون سببی از اسباب ظاهره ملول و مکدر میشود شیخ احمد چند وجه در جواب ان گفته یکی اینکه هر کسی را همزادیست از اجنه چون او ملول شود انسان بدون جهتی بسبب ارتباطی که با او دارد ملول میشود و سببش را نمی فهمد دوم انیکه چون امام بزمانه اعمال شیعیان اگاه میشود و چون امام قلب عالم امکان است و هر وقت که قلب را کلالت و ملالتی روی داد ان ملالت در همه اعضا سرایت میکند همچنین ملالت امام در همه سکنه عالم امکان سرایت میکند و شاید که همان شخصی که از عصیان او امام مکدر شد بسبب علایق و ارتباطات همان شخص ملول میشود نه اشخاص دیگر۔

در احوال آقا سید علی صاحب شرح کبیر و صغیر

که آقا سید علی بن سید محمد علی طباطبائی اصفهانی ساکن کربلا و بالجمله سید محمد علی که والدین

جناب

جناب است پسر سید ابو المعالی صغیر است که او پسر سید ابو المعالی کبیر است و سید ابو المعالی کبیر الس اولاد ذکور و چند دختر برگذار کرد اما اولاد ذکور سید ابو طالب و سید علی و سید ابو المعالی است و این سید ابو المعالی پسر کوچک بوده و او را یک پسر بیش نبوده که ان سید محمد علی است و سید محمد علی والد آقا سید علیست و اما دختران سید ابو المعالی پس یکی از ایشان زوجه ملا محمد رفیع جیلانی ساکن مشهد مقدس بود و آقا سید علی مذبور همشیره زاده آقا محمد باقر بهبهانی است و داماد او نیز هست یعنی دختر آقا محمد باقر بهبهانی زوجه و عیال او بوده که والده آقا سید محمد باشد و ان جناب در سن کهولت باصرار خال مفضالش آقا محمد باقر بتحصیل علم اشتغال نمود و ان بعد از زمان ولادت آقا سید محمد بود و ولادت با سعادت آقا سید علی در بلده طیبه کاظمین در دوازدهم ربیع الاول که بنابر روایت ثقة الاسلام در کافی مولد جناب ختمی ماب است از ۱۱۶۱ هزار و صد و شصت و یک و ان جناب سید اساتید و مرجع رواة اسانید و در علم منقول وحید و در تقریر فرید و نخبه تحریرش در نهایت فصاحت و بلاغت و تسدید و در جدول ببدیل و موید در نهایت تائید مشایخ و اساتید زمان ما همه از تلامذه انجناب بی واسطه و یا بواسطه و وسایط و فضیلت تلامذه انجناب بر وفور علم او شاهد و اصول او را بر فقه او زیادتی بود و مسلم دیار عرب و عجم بلکه مطلق بلاد اسلام و فاضل قمی در فقه ماهر تر بود لیکن تالیف ایشان بعکس اشتهار یافته چه کتاب فقه او شرح کبیر و کتاب اصول میرزا قوانین در اشتهار کالشمس فی رابعة النهار است ۔

در احوال تحصیل آقا سید علی

و ان جناب در بدایت امر در خدمت آقا محمد علی بن آقا محمد باقر تلمذ کرده است پس آقا محمد علی او را باکسانی که از او بزرگتر در سن و مقدمه در تحصیل بودند شریک نموده و در اندک زمانی ترقی بسیار کرده و بتدریس و تصنیف اشتغال داشته و بسیار خوشحال بود شخصی برایم حکایت داشت که انجناب روزی شرح کبیر را درس میگفت و در اثنای خواندن عبارت بجای رسید که نوشته بود ذکرا کان او انثی یکی از تلامذه عرض کرد که من ذکر ان دارم انجناب خندید و فرمود من دارم بقدر یکذراع و ان جناب را اجازه از محمد باقر است و همچنین از بعضی دیگر که در اجازه سابقه آقا سید باقر ذکر نمودیم ۔

مکالمه میرزای قمی با آقا سید علی

و در سالی از سنوات میرزای قمی بزیارت عتبات عالیات مشرف شد و مذهب میرزا حرمت طعام مشتمل بر کشمش بود و مذهب آقا سید علی حلال بودن ان طعام بود پس شبی میرزای مهمان آقا سید علی

شد یعنی سیّد او را ضیافت نمود و امر کرد که قدری طعام کشمش طبخ نمودند چون غذا را حاضر ساختند میرزا از خوردن آن طعام امتناع نمودند آقا سیّد علی بدست میرزا را گرفت و گفت یا با من محاجه در این مسئله کرده باش و مرا مجاب بساز و یا این طعام را اکل کن میرزا گفت که تو میدانی که من در مجادله بر تو غلبه ندارم و مذهب من حرمت این طعام است چرا مرا آزار میکنی پس آقا سیّد علی تبسم کرد و گفت که برای میرزا طعام بی کشمش آوردند و آن طعام صرف شد مسموع شد که جناب سیّد از حکمت عاری بود و چون میخواست که تعریف ملک نماید به تلامذه گفت که تعریف ملک چیست تلامذه عرض میکردند جوهر الخ

در کرامات آقا سیّد علی

ایضاً آن جناب از علم هیئت عاری بوده و چون شرح کبیر را تالیف مینمود و مبحث قبله رسید کار براو مشکل شد زیرا که در علم هیئت ربطی نداشت پس یکی از تلامذه سیّد در علم هیئت مربوط بود سیّد با و فرمود که بخانه ما آمده در وقتی خاصی بعضی از ضروریات قبله از علم هیئت بمن تعلیم نما ئید آن شخص گفت که همچنان که ما کتاب را در زیر بغل می گیریم و شرفیاب میشویم و مستفیض میشویم شما نیز کتاب را در زیر بغل گرفته و بمنزل بنده تشریف فرما گشته و مسائل هیئت را فرا گرفته باشید سیّد فرمود که من از این مرحله دریغ ندارم لیکن هر وقت که از خانه بدرایم مردم هجوم میکنند و اوقات را بر من تلخ می کنند و نمیگذارند که من بکار خود باشم مجملاً جناب آقا سیّد علی از این سخن دلگیر و آن شب را در درون حرم حضرت سید الشهدا تا صبح مشغول عبادت و تضرع و زاری و بیقراری بود و از حضرت آفریدگار بتوسط حضرت سید الشهداء درخواست کشف دقایق علم هیئت که ضرور بود براو افاضه و منکشف گشته و مباحث قبله را تالیف فرمود

در تالیفات آقا سیّد علی

و اما تالیفات آقا سیّد علی پس آن بسیار است و اکثر آن رسائل است از انجمله شرح بر صلوة کتاب مفاتیح است که بسیط تمام مشتمل بر معظم از اقوال علماء اعلام و استدلالات فقهاء کرام و ترجیح و تعارض و تفاریع است و ریاض المسائل که شرح بر مختصر نافع و معروف بشرح کبیر است و آن کتاب مشتمل بر اصول مسائل فقهیه با اشاره اجمالیه باقوال و ادله و تحقیق حق است با عبارات فصیحه بلیغه با مراعات سجع و قافیه و فی الحقیقه تالیف آن کتاب بدان وجه در کرامات آن جناب معدود است و آن کتاب کالشمس بلا استتار و حجاب در میان طلاب و علماء اطیاب در غایت اشتهار و مطرح انظار اخیار و کتاب درس است که بتعلیم و تعلم آن فرقه محقه جعفریه را اشتغال است و این فقیر مولف کتاب را بر آن حواشی مدونه بسیار است که در اثناء مباحثه و مذاکره بتحریر در آمد از انجمله تعلیقه بر کتاب

اجازهٔ آن کتاب در یک مجلد و تعلیقه بر کتاب صلح در یک مجلد و تعلیقه بر کتاب هبات و تعلیقه بر کتاب قضاء و یک مجلد و تعلیقه بر کتاب وصایا در یک مجلد و حواشی بر کتاب متاجر و از جملهٔ تالیفات آقا سیّد علی رسالهٔ در تثلیث تسبیحات اربع در رکعتین اخیرتین و کتاب شرح صغیر که مختصر از شرح کبیر و شرح بر مختصر نافع است و رساله در اصول در اجماع و استصحاب و رساله در حجت مفهوم موافقت و رساله در جواز اکتفاء بیک ضرب در تیمم و رساله در اختصاص خطاب شفاهی بحاضرین و رساله در منجزات مریض و رساله در حکم استظهار حائض در زمانیکه خون از ده روز تجاوز کند و رساله در برائه ذمه زوج و رساله در حجت شهرت و رساله در اباحه نظر باجنبیه فی الجمله و حواشی غیر مدونه بر کتاب معالم و حواشی متفرقه بر کتاب مدارک و حواشی متفرقه بر کتاب حدایق و اجزاء غیر تامه در شرح مبادی الاصول علامه و رساله در تکلیف کفار بفروع دین و آن بزرگوار علی سبیل الاستمرار در هر شب جمعه از اول شب تا صبح احیاء و بعبادت حضرت آفریدگار اشتغال داشت ـ

در احوال میرزا محمد اخباری

و چون سابقاً مذکور شد که آقا سیّد علی در مجادله و مقاوله و مکالمه و مشاجره و منازعه در مسئله علمیه او وحید اهل زمان بود و او را با میرزا محمد اخباری مجادله رویداده لذا لازم آمد که احوال میرزا محمد اخباری را در اینجا بیان نمائیم بدانکه میرزا محمد اخباری از اهالی بحرین و اغلب اوقات در طهران و بعضی از اوقات در اصفهان و در آخر کار در کاظمین مسکن و مدفن او شد و او ولاد و عیالی در این ازمنه در بحرین بوده اند و میرزا محمد در جدل ید طولی داشته و کسی بغیر از آقا سیّد علی براو غلبه نکرده و مرحوم آخوند ملا صفر علی لاهیجی که یکی از مشایخ من بوده او برایم حکایت داشته که مجادلی بودن میرزا محمد از این بابت بود که او را جامعیت بوده و در مسئله که صحبت میداشت اگر میدید که عجز دارد خصم را از آن مسئله بتدابیر و حیل بیرون می برده و در علم دیگر داخل میکرد و اگر در آن جا هم مآل کار را بعجز خویش مشاهده میکرد باز بعلم دیگر داخل میکرد و مسئله دیگر منتقل میشد و هکذا تا آنکه خصم را عاجز میکرد و در یک مسئله پایداری و اقامت نداشت و در وقتی از اوقات وارد اصفهان شد و در مجلسی از مجالس میرزا محمد و آقا سیّد محمد باقر حجة الاسلام و حاجی کرباسی جمع شدند پس میرزا محمد در مقام کلمه با حاجی کرباسی بر آمد که من و تو در ایام تحصیل با هم رفیق بودیم و مرا با تو حق رفاقت بود چرا دیدن من نیامدی حاجی کرباسی سکوت کرد و حجة الاسلام در جواب گفت که چون حاجی کرباسی از شاگردان کسی است که تلامذه اش گفته است که اگر یکی شما با اخباریین مجالست و معاشرت کند عاق من است از آن جهت

حاجی بدیدن شما بیاید میرزا محمد گفت که اکنون مسئله بمیان آمد اگر حقوق با عقوق تعارض کنند کدام یک مقدم باشد سید فرمود که عقوق مقدم است و برطبق مدعای خود حدیثی ذکر فرمود میرزا محمد در سند آن حدیث قدح نموده و در عربیت و الفاظ آن چند ایراد وارد آورد پس از آن اختیار کرد که حقوق مقدم است و برطبق مدعای خود چند حدیث باسناد از کتاب کافی آورده حاضرین ساکت شدند و در زمانی شیخ جعفر نجفی اعلی الله مقامه وارد طهران شد و میرزا محمد نیز در طهران بود و شبها که اعیان شیخ را بضیافت دعوت مینمودند میرزا محمد را نیز دعوت میکردند و میرزا محمد با شیخ مکالمه میکرد و چون مهارت شیخ در علم منقول بود و میرزا محمد را جامعیت و تسلط در مناظره و جدل بود لهذا میرزا محمد در انظار ناس بر شیخ غلبه مینمود و اوقات بر شیخ تلخ داشت پس در شبی از شبها شیخ نهایت تغیر بمیرزا محمد نمود که باین کلمات واهیه بر عوام امر را مشتبه میسازی و سخنان فاسد خود را در ظاهر زینت میدهی و ادیان مسلمانها را فاسد میسازی اکنون اگر تو راسخی است صباح وقت ظهر من و تو در بیرون دروازه بمباهله میرویم تا هر کسی که حق است از مبطل ممیز گردد پس صباح آن روز میرزا محمد تقدم ورزید و به بیرون دروازه رفت و جمعیت بی اندازه آمدند و میرزا محمد نماز ایستاد و جمع بسیار باو اقتدا کردند ناگاه شیخ در رسید و نماز ایستاد و جمعیت همه در عقب شیخ رفتند و نماز جماعت در پشت سر شیخ ایستادند پس میرزا محمد بتعجیل نماز را تمام کرد و بلا فاصله بشهر مراجعت نمود و بمباهله نایستاد —

در حکایت آوردن میرزا محمد سر سردار روس را

باید دانست که مباهله در فصل میان حق و باطل بسیار موثر است اما با تحقیق شرایط آن و در اصول کافی اخبار بسیار در مباهله و کیفیت و شرایط آن مذکور است و از وقایع غریبه اینکه در زمانی از ازمنه مرحوم فتح علیشاه دولت روسها با سلطان ایران بمخاصمت بر آمد و اشپختر سردار لشکر روس شد و قبه و بادکوبه را گرفت و عازم شهرهای ایران شد و هر شهری که میرسید فتح میکرد و فتح علیشاه را اضطراب بسیار حاصل شد و میرزا محمد اخباری دران زمان در دار الخلافه طهران اقامه داشت پس میرزا محمد نیز در نزد فتح علیشاه رفت گفت من سر اشپختر را در چهل روز برای تو بطهران حاضر میسازم مشروط باینکه مذهب مجتهدین را منسوخ و متروک سازی و بیخ مجتهدین را قلع و قمع نمائی و مذهب اخباریه در بلاد ایران رواج دهی فتح علیشاه قبول کرد پس میرزا محمد یک اربعین بختم نشست و بختم آیة الکرسی با ده وقف بشرائطیکه در میان ایشان متداول بود شروع نمود و ترک حیوانی کرده و صورتی از موم درست کرده و در انتها شمشیر بگردن آن صورت نواخت چون روز چهلم شد فتح علیشاه بسلام

نشست

نشست و دید اثری از سر اشپختر پدیدار نگردید متغیر بر میرزا محمد شد و فراشی فرستاد که او را حاضر سازند میرزا محمد از ختم بیرون آمد و جیواسنے خورد و در آمدن نیز و سلطان مسامحه و مساهله و مسامحه نمود تا اینکه سلطان دو سه فراش بر عقب یکدیگر برای احضار میرزا محمد فرستاد پس میرزا محمد بتأنی روانه شد و چنان آمد که سر اشپختر و میرزا محمد بیکدفعه وارد مجلس سلطان شدند و بیان کردند که در لنگران حکمران آنجا در زمان محاصره اشپختر را بگونه میدان خواست که تنها با یکدیگر در امر اصلاح مکالمه کنند پس اشپختر با یکنفر و آنحاکم با یکنفر بهم رسیدند و نشستند و آنحاکم فورًا طپانچه براو زد و اشپختر را نشان گلوله ساخت و فورًا سرش را جدا کرد و لشکرش چون سردار را کشته دیدند فرار کردند پس سر سردار روس را برای سلطان آوردند سلطان بسیار متعجب گشته میرزا محمد معروض داشت که ما بوعده خود وفا نمودیم اکنون شما نیز بوعده وفا نمائید سلطان با امناء دولت در این باب مشاورت نمود و اعیان دولت معروض داشتند که مذهب مجتهدین مذهبی است که از زمان ائمه هدا الی الان بوده برخلاف مذهب اخباری مذهب نادر ضعیفی است و زمان اول سلطنت شما جاری است مردمان را نمیتوان از مذهب برگردانید و این شاید مایه اختلال حال و دولت سلطان شود و مردمان بر سلطان شورش نمایند علاوه بسا باشد که میرزا محمد از شما نقاری پیدا کند و با خصم شما سازشی نماید و با شما همین معامله نماید که با اشپختر روس نمود مصلحت آنست که باو خرجی داده و معذرت از او خواسته حکم فرمائید که بعتبات عالیات رفته در آنجا سکنی نماید که وجود چنین کسی در پای تخت مصلحت دولت نیست پس سلطان از میرزا محمد معذرت خواسته و باو خرجی داده و او را روانه عتبات عالیات ساختند

در مجادله میرزا محمد اخباری با آقا سید علی

چون میرزا محمد بعتبات عالیات مشرف شد بخدمت آقا سید علی مشرف شد و مسئله نزاع میان اخباری و مجتهد در میان ایشان شد آقا سید علی فرمود که من با تو مباحثه و مجادله مینمایم بشرط اینکه کالمکالمه و مقاوله تمام شود و پای نوشتجات و ارسال رسائل بمیان نیاید میرزا محمد قبول نمود پس مناظره کردند و آقا سید علی بر میرزا محمد غلبه نمود پس میرزا محمد به کاظمین رفت و از آنجا رساله در این مسئله در رد بر آقا سید نوشت و برای او فرستاد سید چون رساله را دید قبول نکرد و گفت که قرار میان من و تو بمکالمه و مقاوله و مباحثه بود نه بمکاتبه و مراسله اکنون نیز اگر شخصی وارد حاضر شود و با من مکالمه کند تا او را ملزم سازم و میرزا محمد در علوم غریبه مربوط بود و در انساب عرب مهارت داشت و میگفت العیاذ بالله که شیخ جعفر نجفی از نسل بنی امیه است و چون شیخ جعفر وفات کرد ملعون

مطرود این عبارت را گفت که مات الخنزیر بالخنازیر چون مرض شیخ از آن خنازیر بود که حلق وگلوی وگردنش ورم کرده بود پس افعال شنیعه ازاو صدور یافت که علما عتبات او را تکفیر نمودند بسبب احوال شنیعه وسحر کردن پس حکم بقتل او شد چون خواستند که بخانه اش در آیند دیدند که خانه در ندارد بسبب سحری که کرده بوده پس دیوار خانه را شکافتند و او را یافتند وکشتند مولف کتاب گوید که اخباری اگر قاصر باشد عیبی ندارد و اگر مقصر باشد فاسق است واگر العیاذ بالله مجتهدین را تکفیر کند کافر است وما رد اخباریین را در کتب اصولیه بیان نمودیم مانند تعلیقه بر قوانین ومنظومه اصول وشرح آن

کط میرزا ابو القاسم بن حسن جیلانی عالم علیم دقیق طور تحقیق وعلم تحقیق علامه فهامه متقن قوانین بارع مناهج صدق ویقین جابر سرا سر غنایم دارین قدوه علماء عاملین واسوه فقهاء راسخین رئیس دنیا ودین ازهد اهل زمان واورع متورعین واعلم وافقه معاصرین رئیس امامیه ووالد میرزای مزبور آخوند ملا حسن بود که از اهل شفت از محال رشت بود پس ملا حسن برای طلب علم بسوی اصفهان مسافرت نمود ودر خدمت دو عالم میرزا حبیب الله ومیرزا هدایت الله که جد مادری میرزا بود پس این دو عالم بامر سلطان برای ترویج امور شرعیه واجراء قضاء وحکم میان مسلمانان بقریه چاپلاق آمدند ودر آنجا متوطن شدند وملا نیز همراه ایشان آمد ودختر میرزا هدایت الله تولد یافت وملا حسن عالم وفاضل وجامع بود وکتابی تالیف کرده که بر رد آن کشکول شیخ بهائی است ومشهور بزهد وعبادت بود ومیرزا در بدو حال در نزد والد ماجدش بعلوم ادبیه اشتغال داشته از آن پس در اصول فقه خدمت آقا سید حسین خوانساری که ذکر او خواهد شد —

در کیفیت تحصیل میرزای قمی

وسید حسین از اعاظم فقهاء العصر واز مشایخ اجازه وصاحب رساله در علم رجال است از آن پس میرزا بجانب عتبات عالیات مشرف شد ودر خدمت استاد الاساتید موسس بلا ثانی آقا محمد باقر بهبهانی بلند اشتغال تا آنکه از او اجازه گرفته در بدو حال با فقر وفاقه بود واستادش آقا محمد باقر صلوة ونیابت بنفسه مینمود ووجه آنرا بمیرزا میداد که صرف خود نماید وبفراغبالی تحصیل علم کند معروفست که میرزا بعد از وفات آقا محمد باقر به کربلا رفته اول بدر خانه آقا محمد باقر رفته وآستانش را بوسیده از آن پس بزیارت امام علیه السلام مشرف گشت مجملاً میرزا بعد از مراجعت از تحصیل بوطن پدرش که یکی از قرای چاپلاق ومسمی بدره باغ بود آمد لیکن آن قریه کوچک وابواب معاش نیز بر میرزا تنگ متوطن شد بقریه قلعه بابو از قرار چاپلاق وبانی حرکتش حاجی

محمد سلطان شد واو یکی از اعیان وارکان چاپلاق بوده واز اکابر واهل ثروت وغنا بوده و نهایت متدین ومعین میرزا ومحب او بود وطالب علمی نبود مگر دو نفر یکی برادر حاج محمد سلطان که مسمی بمیرزا هدایت الله بود وعلی دوستخان پسر حاجی طاهرخان واین دو نفر در نحو ومنطق خدمت میرزا اشتغال بقرائت داشتند وشرح جامی وحاشیه ملا عبدالله را نزد میرزا خواندند واهل آن قریه قدر میرزا را نمی دانستند معروفست که ملای دهقانی همیشه در مقام استخفاف میرزا بود روزی بخواهش او اهل ده جمع شدند ومیرزا را خواستند وآن ملای دهقانی باهل قریه گفت که شما بمیرزا بگوئید که مار را بنویسد ایشان بمیرزا تکلیف باین معنی نمودند میرزا لفظ مار نوشت که میم والف ورای باشد پس ملای دهقانی شکل مار وصورت آنرا نوشت که سرش گنده ودنباله آن باریک وکشیده پس باهل قریه نشان داد که شما ملاحظه کنید که شکل مار همین است که من نوشته ام ویا اینست که میرزا نوشته است چون ایشان از اهل سواد نبودند نوشته ملا را ترجیح دادند میرزا زیاد متاثر شد تا کار بجائی رسید که روزی دو نفر به نزد میرزا آمدند وگفتند که مرافعه داریم احدهما بر دیگری ادعا کرد که حدثی از او صادر شده مدعی علیه منکر برآمده میرزا چون کار برین منوال دید گریست ودست بر آسمان برداشت که خداوندا ذلت مرا بیش ازین مخواه بی سکنه در دیهات همین خاصیت را چنانکه گفته اند مرغ دم سوی شهر وسر سوی ده دم از مرغ از سر او به وملای روم در مثنوی گفته ده مرو ده مرد را احمق کند مرد را بی عقل وبی رونق کند —

مسافرت میرزا باصفهان شیراز

مجملاً میرزا از آنجا بدار السلطنه اصفهان مسافرت نمود ودر مدرسه کاسه گران چند از زمان گذرانید پس بعضی از علماء دنیا که آثار رشد را در آن بزرگوار دیدند باو اهانت نمودند پس میرزا بجانب شیراز مسافرت کرد وآن زمان سلطنت با کریم خان زند بود پس مدت دو سال یا سه سال در آنجا اقامه داشت واو را شیخ عبدالمحسن یا پسرش شیخ مفید اعانت نمود و مبلغ هفتاد تومان یا دویست تومان علی اختلاف الحکایتین باو دادند پس میرزا آن تنخواه را گرفته باصفهان مراجعت کرد وچون اسباب اجتهاد نداشت —

در خریدن میرزا کتب را بثمن

پس بعضی از کتب استدلالیه وکتب لغت وکتب احادیث ابتیاع نمود گویند که در آن زمان

کتاب را بمن میفروختند و من بوزن شاه که معادل دو من تبریز بود بده تومان معامله و داد و ستد نمودند و چون دیدن و دابۀ این ازمنه بدان جریان یافته که بایع کفۀ میزان مبیع را سنگین تر از سنگ وزن نماید لهذا میرزا کتاب خریده و برای ثقل میزان کتاب روضة البهیة که شرح لمعه دمشقیه است بر بالای کفۀ کتب گذاشته که کفۀ کتب سنگین تر شود پس از انجا بقریه جابلق مراجعت نمود و بعضی از طلاب بفقه و اصول در نزد ان جناب اشتغال داشتند لیکن چون بلد خالی از علما و فضلا و مشتغلین بود و امر معاش نیز براو مضیق واهل بوادی بحیثیت عدم ادراک و عدم تمیز میان حسن و قبیح لذا انجناب بسوی بلدۀ طیبه قم انتقال فرمود و در انجا از برکت فاطمه علیها السلام و نظر بمضمون فان مع العسر یسرا ان مع العسر یسرا و فحوای خیر انتما و یابی الله الا ان یتم نوره و مضمون خبر مشحون ان الله لا یضیع اجر المحسنین خلاق عالم او را وسعت در روزی و علم و اعتبار و مقبولیت در انظار ابنا روزگار کرامت فرمود و در انجا اوقات خود را منحصر در تالیف و تصنیف و مقابله و تدریس و اجوبه استفتاء و نماز جمعه و جماعت و ارشاد خلائق فرمود —

در فتاوای غریبه میرزا

و از جمله فتاوای او حرمت کشمش مطبوخ است و جائز میدانست که مقلد برای مجتهد خود مرافعه نماید و از او چند ذخیره باقی ماند که یکی از انها زوجه ملا اسد الله بروجردی بوده و دیگری زوجه ملا علی بروجردی است —

در مدفن میرزا و مشایخ اجازات

و مدفنش در قبرستان بزرگ قم و مقبرۀ خاصی دارد و این فقیر مولف کتاب در سنوات قبل مدتی در قم اقامه داشتم روزها در میان مقبره میرزا بتدریس کتاب قوانین اشتغال داشتم و همان کتاب را بر روی قبر مبارک میگذاشتم رضی الله عنه و از جمله مشایخ اجازۀ ان جناب اقا محمد باقر بهبهانی است و بعضی دیگر که در اجازۀ اقا سید محمد باقر اسمی از انها سابقًا مذکور گردید

در تالیفات میرزا قمی

و اما تالیفات ان بزرگوار بسیار و مقبول انظار است از جمله تالیفات او کتاب قوانین الاصول است و در دو مجلد تقریبًا بیست و پنجهزار بیت است و ان کتاب امصار و اعصار و مقبول انظار فضلاء روزگار و دارای افکار ابکار و اصول را بیش از او بان وقت و متانت ننوشته اند و اکنون

مدار تدریس و تدرس علما را امامیه بر ان کتاب است اگر چه معروفست که «دوازده هزار» غلط لفظی بر کتاب قوانین گرفته اند لیکن ان جناب در حین تالیف ان کتاب در دریای فکر غوطه ور و کم تدقیق و تحبیر لفظ نبوده و از مرحوم حاجی ملا محمد صالح برغانی شنیده ام که میگفت انیکه میرزا انقدر در تالیف کتاب قوانین فکر کرده که ثقل سامعه بهم رسانده بود گویند که حاجی ملا احمد نراقی در مناهج چون مردودی بر میرزا نوشته لهذا میرزا حواشی منه بر قوانین نوشت و رد و داو را مندفع ساخت و ان حواشی منه یک مجلد است و علماء که بعد از میرزا آمده اند رد و دلسیار بر قوانین نوشته اند مانند شیخ محمد تقی در حاشیه معالم و برادرش شیخ محمد حسین در فصول و حاجی کرباسی در اشارات و استاد مولف در ضوابط و حاجی ملا احمد نراقی در مناهج و شیخ مرتضی در رسائل خود لهذا این فقیر مولف کتاب تعلیقه بر کتاب قوانین نوشته ام و از اسمی ساختم محاکمات بین الفضلاء السبعه در چند مجلد و بسیار از ایرادات این فضلاء را مرتکب شده ام با تحقیق حق و از جمله تالیفات میرزا شرح بر تهذیب الاصول علامه است و این فقیر ان کتاب را ندیده ام ولیکن شنیدم که ان کتاب بهتر از قوانین است مولف گوید که اشتهار بسبب مصالح کامله الهیه است که اکثر ان حکم و مصالح بر ما مخفی است سیما اینکه صفاء نفس و خلوص نیت را غالبًا در ان مدخل است چه کتاب مدارک بر تحقیق مدارك لیکن از صفاء نفس مولفش مشهور گشته بجهت زیادتی خلوص نیتی که ان بزرگوار داشته و هکذا کتاب مرشد العلوم که فارسی و فتاوی است و کتاب غنایم الایام در فقه و همان عبادات را در ان کتاب نوشته است با جمیع اقوال و استدلال و تحقیق حق و فروع و کتاب مناهج الاحکام که در فقه است و کتاب معین الخواص که مقصود بر فتاوی است و در عبادات است و کتاب اجوبه المسائل در چند مجلد که هر مجلد مشتمل است بر تمام کتب فقه از طهارت تا دیات با استدلال در اغلب مواضع و جلد سوم در سوالهای متفرقه است از علوم متفرقه و رساله در وقف و رساله در ما اجتمع ما وافی بلکه و رساله در عموم لاضرر و غیر ذلک من الرسائل الکثیره و کرامات انجناب بسیار است لیکن بالفعل در نظرم نمانده است و یکی از دختران میرزا را حاجی کرباسی برای پسرش اقا محمد مهدی خواستگاری کرده در حبالۀ نکاح در اورده والله یعلم که مقصود حاجی چه بود البته افعال مسلمین را باید حمل بر صحت نمود و لاسیما افعال رؤسای دین و بزرگان شریعت سید المرسلین —

ورود اخوند ملا علی بر میرزای قمی

گویند که اخوند ملا علی نوری شنید که میرزای قمی او را تکفیر کرده اخوند بلا فاصله سوار و بخانه میرزا آمد

باچلمه در صحن سرای استاد گفتند که بنشین گفت که من با شیخ اعتقاد خویش نمایم نمی نشینم پس میرزا بیرون آمد آخوند نشست و گفت اعتقاد من نیست چه صورت دارد میرزا فرمود که خوب است و من شمارا تکفیر نکرده ام و مردم دروغ گفته اند -

ل شیخ جعفر بن خضر نجفی عالم اذخر و استاد اکبر و مهر سپهر فقاهت و جلالت و متاع فلک زهادت و تقاوت و نقاوت و رئیس ارباب عبادت و فذلکه صاحبان کرامت نادرهٔ زمان و اعجوبهٔ دوران و اغلوطهٔ دهر خوان است انصاف اینکه در احاطه بفروع فقهیه از طهارت تا دیات و تکثیر فروع از زمان غیبت معصوم تا این زمان در تحت قبهٔ فلک قمر مانند شیخ جعفر فقیهی پا در دایره وجود نگذاشت از او گذشته در تفریع و فهم حکم شهید اول است چنانکه خود فرمود الفقه باق علی بکارته لم یمسّه احد الا انا والشهید و ولدی موسی یعنی فقه خود به بکارت خود باقیست و کسی بکارت او را نگرفته مگر من و شهید اول و فرزندم شیخ موسی و هر که بخواهد که اینمعنی با و انکشاف یابد رجوع کند بکتاب کشف الغطاء شیخ و سایر تالیفاتش و هر که بخواهد تصدیق باین سخن بالنسبه بشهید نماید رجوع کند بکتاب قواعد شهید که در قواعد کلیه فقهیه نوشته است و انجناب کتابخانه خود را وقف نمود بر افقه اولاد ما تناسلوا و تعاقبوا پس از شیخ ولد اکبرش شیخ موسی بجای شیخ نشست و تدریس کرد الحق که فقیهی بود فرید و وحید و تالی و ثانی پدرش بود و تحقیقاتیکه از او نقل نموده اند در غایت متانت و دقت و چون شیخ موسی عالم فانی را وداع کرد و بسیرد و م که شیخ علی باشد بجای پدر نشست و تدریس و تلامذه بسیار در حوزهٔ ان بزرگوار بتحصیل اشتغال داشتند و او را المحقق ثالث نامیدند و ان جناب در تاسیس قواعد کلیه و استحکام انها معدوم النظیر و در تفریع فروع مانند پدر بزرگوار وحید اعصار بود چنانکه شاهد براین مدعی کتاب عناوین است که از تالیفات سید فتاح بن علی مراغی است و او از شاگردان شیخ موسی و شیخ علی است و کتابش مقصود بر تاسیس قواعد کلیه فقهیه است و تسجیل انها را با دله و مواقع جریان انها و تفریع فروع و ان کتاب بهتر از قواعد شهید است چه قواعد شهید دارای قواعد کلیه و تفریع هست لیکن قواعد را با دله اثبات نکرده بلکه بحکم و مصالح انجام داده و کتاب عوائد حاجی ملا احمد نراقی اگرچه دارای قواعد کلیه هست اما چند منقصت دارد اول اینکه تفریع فروع ان کتاب کم است و چندان فروع ندارد و دوم اینکه جمیع قواعد را متعرض نشده بلکه گویا دارای نصف قواعد کتاب عناوین نیست سوم اینکه بسیار دقائق فلسفیه کرده و اکثر قواعد معروفه مسلمه را که موروثه از اسلاف اشراف فقهاء است

بتدقیقات فلسفیه از دلالت انداخته و از مذاق فقاهت و فهم عرفی دور افتاده چنانکه بعضی اصولیین در اصل برائت و استصحاب و حجیت ظن تدقیقات فلسفیه بسیار کرده و از مذاق فهم عرف بدور افتاده و در قواعد فقهیه نیز چنین رفتار کرده مجملاً کتاب عناوین در این باب امتیاز از کتب اخر دارد چه قواعد بسیار ذکر کرده و استحکام ان قواعد با دله بسیار نموده و تفریع فروع بیشمار کرده و از مذاق فقاهت و فهم عرف در ادله لفظیه بدور نیفتاده و اکثر تحقیقات ان کتاب از مرحوم شیخ علی است و برخی از شیخ موسی است چنانکه صاحب عناوین بهمین مضمون اقرار دارد در افتخار شیخ علی همین است که صاحب فخاراطول فقهیه المحل است -

در معارضهٔ شیخ حسن و شیخ علی

و حلیم آقا سید ابراهیم که در تحقیق و تدقیق اوحد اهل زمان بودند هفده ماه در مجلس درس شیخ علی نشسته و انفاس قدسیه اش استفاده نمود الحاصل چون شیخ علی حسب الوصیه بجای پدر بتدریس اشتغال نمود شیخ حسن که برادر کوچک بود بشیخ علی گفت که وصیت پدر آنست که هر یک از اولاد که افقه است بجای او بنشیند و تدریس کند و من افقه از تو میباشم شیخ علی در جواب گفت که درین باب منازعه ما صواب نیست و من قطع این مشاجره را نحو حسن خواهم نمود پس من از نجف بکربلا میروم و تو بجای پدر بنشین اگر طلاب در نجف ماندند و بدرس تو حاضر شدند پس تو افقه خواهی بود پس شیخ حسن قبول اینمعنی کرد و شیخ بکربلا آمد و طلاب مجلس شیخ حسن را شکستند و بکربلا آمدند و بمجلس درس شیخ علی حاضر شدند چون شیخ حسن حال را بدین منوال دید بکربلا آمده و برادرش شیخ علی را بنجف برده و بجای پدر نشانید و خود بحله رفته چندی را در انجا اقامه داشت و در حله مسجدی بود که شیعیان در همان نماز میخواندند و شیخ حسن امامت میکرد و مردان چندان جمع نمیشدند بلکه ماموین بیشتر یا همه از جماعت نسوان بودند پس روزی وقت ظهر شیخ حسن بمسجد رفت و در انزوا صفوف جماعت بزنان انحصار یافت و هیچ مردی جز امام حضور نداشت پس شیخ نماز ظهر را ادا کردند از ان پس در میان صفوف صدای حدثی بلند شد شیخ دستها را باسمان برداشت و عرض کرد که خداوندا مرا بدین میدهی که زن هست انهم در میان نماز احداث حدث کند پس زنانی گذشت که شیخ علی وفات نمود

در وصایای شیخ جعفر

مولف کتاب بکربلا مشرف و در خدمت استاد حاضر شدیم و خود هم شیخ علی را ملاقات نمودیم پس شیخ حسن نجف آمد و بسبب وصیت پدر بجای او نشست و تدریس اشتغال نمود و شیخ جعفر وصیت کرده

بود که هر شب مقدار معینی طبخ طعام مهیا کند و اولاد و احفاد در انجا جمع شوند و مذاکره فقه و مقدمات ان تا بقدر دو ساعت با یکدیگر مباحثه کنند و تا اکنون همان معامله بر پا و ان مذاکره برجا ست و این وصیت نهایت مستحسن است چه باعث ان میشود که همه فقیه شوند چنانکه طایفه شیخ جعفر همه از ذکور و اناث فقیه میباشند و همچنین وقف کتابخانه بافقه اولاد نیز حسن است وفقنا الله تعالی لامثال ذلک الوجه ایا بلکه این فقیر نیز کتب خود را وقف بر اولاد ذکور ما تعاقبوا نموده ام و میخواهم ملکی هم برای کتابخانه وقف کنم و تولیت بافقه اولاد باشد وفقنی الله تعالی لذلک و شیخ حسن فقیه کامل بوده و این فقیر مولف کتاب چند بر المجلس درس شیخ حسن حاضر میشدم و باعتقادم فقاهت او بیش از فقاهت شیخ محمد حسن بود بلکه شیخ حسن را جامعیت و اصول و غیران هم بود و در جدل ید طولی داشت و شیخ حسن حکایت میکرد که مرحوم شیخ جعفر را عادت بران بود که هر شب در وقت سحر بیدار بود و می آمد بدر خانه و عیال و اطفال را جمعا بیدار میکرد که برخیزید و نماز شب ادا کنید پس همه بر می خواستند و من طفل بودم و خواب بر من غلبه میکرد چون بدر خانه که منزل من بود می آمد و فریاد میکرد که برخیز من همان افتاده میگفتم و لا الضالین یا الله اکبر یعنی که من مشغول نماز میباشم پس او خاطر جمع میشد و برمیگشت و من بخواب میرفتم و در سالیکه میرزا علی محمد باب طلوع میکرد قرآن جعلی خود را بهمراه دو نفر بولایت عربستان نزد بعضی از اصدقاء خود فرستاده اند و نفر در بغداد وارد شدند پاشاه بغداد اطلاع پیدا کرده قران را از ایشان گرفت وان دو نفر را حبس نمود و قضاة و افندیان و مفتیان عامه را جمع ساخته و بر این قضیه ایشان را اطلاع داده ایشان فتوی بقتل ان دو نفر دادند لیکن چون انها عجم بودند خواست که قتل انها باستحضار علماء امامیه نیز باشد و علماء امامیه با علماء عامه مناظره کنند۔

در مناظره شیخ حسن و آقا سید ابراهیم با علماء عامه

و از انجائیکه مرحوم شیخ جعفر و اولاد و اعقاب او را در بلاد عرب استطاعت در یاست عامه بود چنانکه الیوم نیز چنین است و مقدم بر همه علماء میباشند سیما شیخ حسن که در ان زمان افقه بود پس پاشاه تخت روانی در نجف بجهت شیخ حسن نجفی فرستاد و هم آقا سید ابراهیم بکربلا فرستاده و این دو بزرگوار را احضار کرده پس روزیکه خواستند اجلاس شود و علماء عامه و خاصه حاضر شوند و مکالمه نمایند پس در اول علماء عامه و مفتیان و افندیان حضور یافتند از ان پس شیخ حسن و آقا سید ابراهیم نیز در جنب شیخ حسن قرار گرفت پس مسئله را عنوان کردند علماء عامه گفتند که این قرآن بدعت و آورنده اش مبدع در دین

و مفسد فی الارض باشد و قتلش لازم است شیخ حسن گفت که این کتاب قرطاس است و لا عمل بالقرطاس حاکم بر عدم اعتناء کتاب و عدم لزوم اعتقاد صاحب کتاب بان کتب است و اما امر فلیکتب در آیه فلیکتب بینکم کاتب و املال در آیه ولیملل ولیه محمول بران است که صاحب کتب چون خط خود بخواطرش آید و علم حاصل شود و شهادت خود را ادا کند نه انکه کتب بنفسه حجت باشد و این دو نفر که آورنده این کتاب می باشند عالم نیستند بانچه در او است و مطالب ان را اعتقاد ندارند اکنون ایشان را احضار و اعتقاد ایشان را استفسار نمایند پس ان دو نفر را احضار کردند و اعتقاد ایشان را استفسار نمودند ایشان گفتند که ما را بانچه درین کتاب ثبت است خبرت و آگاهی نیست و اعتقاد ما اعتقاد عامه مسلمانان است پس شیخ گفت که قتل ایشان چگونه رواست و ایشان رسول بوده اند و آقا سید ابراهیم نیز در این احکام تصدیق شیخ حسن نموده و آقا سید ابراهیم نهایت جبین داشتند و بسیار مراعات تقیه مینمود پس پاشاه ان کتاب را گرفت و ان دو نفر را مرخص ساختند و هدایا بسیار بشیخ و سید اعطا نمود و از انجمله باقا سید ابراهیم ساعتی داد که مبلغ هشت تومان بقیمت در آمد و باعزاز با تخت سید و شیخ را بکربلا و نجف روانه ساخت۔

حکایت ابن علوسی که از علماء عامه بود

ابن علوسی از مشاهیر و فضلاء عامه در بغداد بود و با آخوند ملا آقای دربندی صداقت بسیار داشت و مکرر آخوند بخانه او میرفت و در انجا اقامه مینمود روزی پاشاه در یکی از حجرات کاظمین نشسته بود و ابن علوسی هم با او بود و میرزا محیط نامی که برادر ملا حسن کوهر بود و از شاگردان حاجی سید کاظم بوده و برای پاشاه تغنی مینمودند از قضایای اتفاقیه شیخ حسن بزیارت کاظمین رفته بود چون از حرم بر آمد شنید که پاشاه در یکی از حجرات نشسته است خواست که بدیدن پاشاه رود پس چون نزدیک رسید شنید که برای پاشا تغنی مینمایند شیخ پیش نرفت و از همانجا مراجعت نمود و ابن علوسی شیخ را دیده بود و ابن علوسی از میرزا محیط سوال نمود که شیخ شما چرا مراجعت نمود میرزا محیط گفت که در مذهب او تغنی جایز نیست ابن علوسی گفت مگر شیخ شما قرآن نخوانده که در سوره جمعه خداوند عالم میفرماید قل ما عند الله خیر من اللهو و من التجارة چه ازین کلام مستفاد میشود که در لهو خیریتی و حسنی هست اگر چه ما عند الله احسن و بهتر از لهو است چه خیر افعل تفضیل است و افعل تفضیل دلالت بر مشارکت مفضل و مفضل علیه منه در اصل فعل پس میرزا محیط از جواب عاجز امده و مولف کتاب تحقیق این جواب را بچند وجه در کتاب مشکلات العلوم نوشته ام و در تفسیر هم در مجلد اول بدان

اشارت نموده ام ویکی ازان وجوه این است مجرد از معنی تفضیلیت باشد و ارتکاب اینوجه خالی از تکلف وصعوبت نیست وجه دیگر انیکه این حسن نسبت باعتقاد مخاطبین وکلام جائی مجرای تفهمات چون مخاطبین را اعتقاد بر حسن لهو بوده غیر ذلک من الوجوه و در این مقام سوالی دیگر نیز وارد است که چرا در اول خدای تعالی تجارت را مقدم داشت و در اخر لهو را مقدم داشت جوابش چند وجه است یکی انیکه انیکلام از ترقی از ادنی به اعلی است وغیر ذلک من الاجوبه —

در تشیع ابن علوسے

لیکن ابن علوسی در زمان وفات واحتضار گفت که بعد از وفات من بلا فاصله وصیت نامه که نوشته ام و در زیر سر من ست برآورده بدان عمل کنید پس از وفات او وصیت نامه او را بیرون آوردند نوشته بود که من شهادت بوحدانیت خدا ورسالت ختم النبیین میدهم واعتقاد دارم بخلافت بلا فصل امیر المومنین علی بن ابی طالب ویازده فرزند او وجمیع ماجاء به النبی حق وصدق ومطابق واقع است ومرا بنهج شیعه غسل دهند وکفن کنید ونماز ودفن کنید بعضے گویند که اخوند ملا اقائی دربندی او را شیعه ساخته والله العالم وشیخ حسن کتابی مستقلاً در فقه تالیف فرموده فی الحقیقت کتابش مرغوب ومشتمل بر فروع بسیار است که این فقیر در اوائل کتاب صوم که تالیف میکردم مجلد صوم کتاب شیخ حسن از جمله اسباب کار من بوده واز جمله فتاوائی او انیست که غلیان کشیدن مفطر صوم نیست وعبارتش انیست ولاباس بدخان التنباک وآن بزرگوار در سال وفات استادم آقا سید ابراهیم بمرض وبا وفات نمود رضی الله عنه وپس برادر زاده اش وزوج دخترش شیخ محمد بن شیخ علی بجائی شیخ جعفر نشست واو نیز در فقه مهارت داشته پس از وی برادر شیخ مهدی بن شیخ علی بجائی ایشان نشست پس ازو که درین ازمنه باشد شیخ جعفر بن شیخ علی که معروف به سمی الشیخ است بجای ایشان نشست ومشغول بتدریس است واو نیز فقیه وهمه این طایفه ذکوراً واناثاً فقیه میباشند بنحویکه عوام ایشان که هیچ درس نخوانده اند وهیچ عربیت ندارند همه فقیه ومهارت در مسائل فقه دارند وفقهم الله وایاے

در ورود نعش اخوند ملا علی نوری واستقبال شیخ علی

در زمانیکه ملا علی نوری وفات کرد حسب الوصیت نعش او را به نجف اشرف آوردند وچون کسے که مشهور ومعروف باشد بخواهند که نعش او را در مشاهد مشرفه طواف دهند خدام ومباشرین این اعمال نخواه زیادی میگیرند لهذا نعش اخوند رابنحویکه نشناسند با نعش دیگر براستری محمول کنند ودر نجف خبر بشیخ علی بن شیخ جعفر رسیدان بزرگوار با جمعیتی بسیار از علمار عظام وخواص وعوام با علم سیاه

باستقبال

باستقبال نعش اخوند ملا علی نوری شتافت وحکم کرد که در شهر نجف بازارها ببندند چون بر سر نعش رسید پرسید که نعش اخوند کجا است گفتند همین نعشے است که عدل نعش دیگر وبربالای استر است شیخ بسیار متغیر شد وگفت که آقا سید محمد باقر با همه ان دولت نتوانست که پانصد تومان مایه بگذارد که نعش اخوند را بامعروفیت وباعزت وارد عتبات نمایند مجملاً حکم کرد که نعش را بر زمین گذاشتند وفرستاد از نجف تابوتی را که مختص نجابزاده واقوام شیخ جعفر بود آوردند واخوند را در میان ان گذاشتند وشیخ علی تابوت را خود بر داشت وپیاده آمد وحکم کرد که اهل شهر دسته دسته باستقبال می آمدند وتابوت را بر سر دست بحرم بردند بعد از طواف حسب وصیت در کفش کن صحن انجناب دفن نمودند ومولف کتاب هم قبر او را زیارت کردم واخوند ملا علی استاد مرحوم والد ماجدم بود واین فقیر کودک بودم روزی بخانه آمدم دیدم مرحوم والدم گریه میکند وعزا داری مینماید پرسیدم سبب چیست گفتند خبر وفات استادش اخوند ملا علی نوری رسیده ووالدم بمن فرمود که مرا میل ان بود که اخوند نوری در حیوة باشند که تو بزرگ شوی ودر خدمت ان جناب استفاده نمائی ومامول من بحصول موصول نشد وهمیشه والدم وصیت میکرد که طب درس نخوان زیرا که من خواندم وپشیمان شدم بلکه معقول درس بخوان واین فقیر وقتی باصرار بعضی کتابی در طب در نزد میرزا احمد تنکابنی ساکن طهران دیده دو سه ماهی بحکمه اومیرفتم ازان پس نظر بوصیت ترک کردم ودر بدایت حال بعضی از کتب حکمت را دیدم ازان پس ترک کرده بمنقول پرداختم ودر اخر کار باز در حکمت تدریس نمودم گویا بوصیت والد امتثال نموده باشم مجملاً شیخ جعفر نجفی در فقه وتفریع وتطبیق فهمش الفاظ کتب وسنت را بافهم عرفی بی نظیر بوده بلکه از ائمه در میان فقهار ماچنانچه از کتب ایشان استنباط کردیم تا بحال مانند شیخ جعفر وشیخ وشهید اول کسی نیامد ونبحر در فقه بر سه قسم است اول تاسیس فقهیه واستدلال برانها واحکام واتقان ان قواعد ودر این باب شیخ علی واستاد مولف کتاب حاجی ملا احمد نراقی گویا منحصر بودند دویم تفریع کردن واحاطه بمسائل فقه وتطبیق فروع بر قواعد ودرانمقام مانند شیخ جعفر وشهید اول گویا کسی نیامد سوم تحقیق مسائل فقهیه که در مقام استدلال فتوی را در هر مسئله بسبب کثرت ادله بدیهی کنند ودر این مقام مانند موسس بهبهانی اقا محمد باقر کسے نیامد —

در مشایخ اجازهٔ شیخ جعفر

ومشایخ اجازهٔ شیخ جعفر قرنه الله تعالے بالرضوان الاکبر اقا محمد باقر واقا سید مهدی بحر العلوم وغیر ایشان وانجناب کثیر الاکل بوده گویند که هروقتی یکمن تبریز طعام وصد درم پیاز وده تخم فلفل ویک راس بره غذاے

او بود و هر شب را هم بادن مقاربت می نمود و در هر شب دو ثلث شب را هم بیدار و بعبادت حضرت آفریدگار
اشتغال داشته و در اکثری از سنوات خانه خود را برهن میگذاشت و قیمت ان را بفقرا بذل مینمود و ببلاد
ایران می آمد و تنخواه تحصیل میکرد و مراجعت مینمود و خانه اش را از رهن بدر می آورد و همیشه کنیزی همراه داشت
و در اسفار در هر کجا که شهوت غالب میشد حکم میکرد که چادر میزدند و دفع حاجت می نمود و انجناب بسیار خوش احوال
بوده و در وقتی از اوقات انجناب خواست که با اصحاب طناب از شهر بزیارت ارواح وادی
السلام رفته باشد پس با جمعی سوار شده روانه شدند و از انجمله میرزا ابو الحسن نامی بود ملقب بخوش مزه
او بر حماری سوار و خدمت ان بزرگوار از دروازه بیرون رفتند همه بسمت وادی السلام
میرفتند و میرزا ابو الحسن براهی دیگر روانه شد شیخ جعفر آواز داد که از ان راه بکجا میروی میرزا
ابو الحسن عرض کرد که مرا معذور دارید که دراز گوش من مجتهد شده است بهر کجا که میل دارد میرود شیخ بخندید

در تدریس شیخ سه دفعه شرایع را

و معروفست که شیخ جعفر میگفت که من سه دفعه کتاب شرایع را درس گفتم معلوم است که البته همین نحو
باید باشد که چنین فقاهت و باین قسم بلکه باین کیفیت احاطه بهم رسانید -

در احاطهٔ شیخ بفقه

ایضاً معروفست که ان جناب میفرمود که اگر کتب فقه را همه بشویند من از حفظ و ضبط از طهارت
تا دیات را مینویسم انصاف اینکه چنین بود چه از تالیفات او سیما کشف الغطا معلوم میشود که انجناب
چه قدر احاطه بفقه داشت بلکه مسایل فقه از طهارت تا دیات مانند نگین انگشتری در دست او بود که
بهر طرف که میخواست می غلطانید زیرا که در هر قاعده و در اکثری از مسایل از طهارت تا دیات تفریع
ذکر میکرد معلوم است که احاطه و ضبط جمیع ابواب فقه را داشته و همه در حفظ و در نزد او بالفعل حضور
داشته که از طهارت تا دیات تفریع همه فرمود -

در مطائبه و مضاحکه

در یکی از سنوات شیخ وارد شهر زنجان میشد زبان ترکی نمی دانست یکی از ظرفا بشیخ عرض کرد که امروز
مردم بسیار باستقبال می آیند و تحیت بجای می آورند من بشما یک کلمه ترکی تعلیم میکنم که از او تعلم گرفته
هر که نزد شما میاید شما همان یک لفظ را در جواب او گفته باشید شیخ گفت ان لفظ کدام است گفت بگو یخ یمه
پس شیخ همین کلمه را در جواب مستقبلین میگفت تا اینکه حاکم زنجان بخدمت انجناب مشرف شد و تحیت بجای
آورد و شیخ همان کلمه را فرمود حاکم زنجان از کیاست و فراست فهمید و بشیخ عرض کرد این کلمه معنیش را

ان جناب فرمود که می دانم بمن تعلیم دادند حاکم عرض کرد که بعد ها شما این کلمه را فرمایش نکنید که خوب
نیست شیخ ان را ترک نمود -

در کرامت شیخ در استجابت دعا

و از جمله کرامات شیخ اینکه انجناب از حضرت آفریدگار درخواست ان نمود که فقاهت را در اولاد
و احفاد او نسلاً علی الدوام موهبت فرماید الی الان که قریب بشصت سال از وفات او
میگذرد که اولاد و احفاد او دارای فقاهت و بمسند تدریس قرار دارند با اینکه سعی کردن و کار
کردن و زیاد درس خواندن انها معلوم نیست مع ذلک در فقه مهارت دارند بنحوی که گویا فقه در میان
ایشان موروثی است بلی طفل را از کوچکی در هر روز و هر شب عادت بگفت و شنیدن مسایل فقه
و قواعد اصول و فقه دادن باعث بر فقاهت و حذاقت و مهارت او میکرد -

در وعظ شیخ در بلدهٔ رشت

و در سالی شیخ جعفر را گذار بشهر رشت افتاد خواستند نماز را با انجناب بجماعت گذارند مساجد
موجوده در شهر کم وسعت و وفا بجمعیت نمود پس در میدانیکه دارند جمع شدند و همه اهل شهر جمع شدند
و بعد از نماز از شیخ خواهش ان نمودند که موعظه کند شیخ فرمود که من فارسی را خوب نمیدانم پس
اصرار را از حد گذرانیدند شیخ بر منبر برآمد و باین عبارت فرمود که ایها الناس شما همه میرید و شیخ هم میرد
پس فکر روز پسین نمائید ایها الناس رشت شما مانند بهشت است چه در بهشت قصور است و در شهر رشت نیز قصور
عالیه و بوستانهائیکه دارای نهرهاست و در بهشت حور العین که در نهایت حسن و جمالند و دارد زنان
رشت نیز مانند حور العین باشند در کمال و جاهت و در بهشت غلمان باشند همچنین است در رشت و در بهشت
تکلیف از نماز و روزه و سایر عبادات بر داشته است همچنین است در رشت که نماز و روزه و عبادات را
دیگر بالکلیه بر داشته است پس نگاه کرد در پای منبر دید که ذاکری نشسته است شیخ بان ذاکر فرمود که برخیز و ذکر مصیبت کن شیخ از منبر بزیر آمد

در ترغیب به نوافل

چون علمای ان عهده در ان بلد غالب ایشان تن پرور و عیاش بودند ائمه جماعت رشت نماز نوافل را
ادا نمی نمودند و این مطلب را بشیخ عرض کردند شیخ فرمود که هر که نماز نافله بجای نیاورد باو اقتدا
نکنید پس آئمه جماعت که این سخن را از شیخ شنیدند همه بنای نماز نافله گذاشتند -

در قزوین موعظهٔ شیخ

و ایضاً در سالیکه شیخ بقزوین آمدند مسجد رفتند مردم خواهش موعظه نمودند شیخ در مسجد ببالای منبر رفت

و فرمود ایها الناس تمام شیعه نمیگویند چرا عقد انقطاع در میان شما متداول نیست پس فرمود که تقصیر با علما
بلد است و چون حاجی ملا عبدالوهاب رئیس علماء قزوین در آن عهد بود شیخ باو خطاب نمود که چرا دختر خود را بعقد
انقطاع نمیدهی تا مردم رغبت در عقد انقطاع کنند و بتو متابعت نمایند پس شیخ فرمود که مرا صبیه بود
چون بتکلیف رسید من او را خواستم و گفتم که خداوند عالم قرار داد که زنان شوهر کنند اکنون وقت شوهر
کردن تو است هر که را میل داری من ترا باو تزویج کنم پس یکیک اقارب و عشایر و اهل علم را اسم بردم قبول نکرد
آخر الامر بقالی در همسایگی داشتیم اسم او را بردم سکوت کرد من از آن رضا فهمیدم و آن بقال را آوردم
و صبیه خود را باو تزویج کردم و بدست او دادم بخانه برد و بعد از چندی دیدم که دخترم آمد و شکایت از شوهر
خویش دارد من باو تغیر کردم و گفتم که خود بخواهش خود اینچنین را اختیار کردی اکنون علاجی جز صبر و شکر و حوصله
چیزی دیگر نیست پس در همان ساعت او را بخانه شوهرش روانه ساختم —

درباب وقرب وسیله در تشهد

و شیخ در کشف الغطاء نوشته است که پدرم شیخ خضر رسول خدا را در خواب دید و باو امر فرمود که در تشهد لفظ و قرب
وسیلته را بعد از و تقبل شفاعته فی امته و ارفع درجته بخوان و از انجائیکه خواب حجیت ندارد و لهذا والدم لفظ و قرب وسیلته
بعد از و ارفع درجته با خفاء صوت میخواند **کرامت شیخ در شفاء کور** و از کرامات شیخ چیزیست که خبر داد مرا بان یکی از اصدقا
که صالح و موثق در نزد من بود و گفت مرا عموئی بود که چند سال بدرد چشم مبتلی بود و هر چه نزد جراحان و اطباء از زمان تردد نمود
و در مقام استعلاج بر آمد علاج پذیر نشد پس شنید که شیخ جعفر بلاهیجان آمده و او نائب امام است پس عازم لاهیجان شد و زمانی رسید که
شیخ سوار شده میخواست که از لاهیجان رفته باشد این شخص دست شیخ را بوسیده و عرض کرد که چند سال است که من بدرد چشم مبتلا هستم
و سبب شرفیابی من خدمت شما آن بود که دعا کرده خدا تعالی مرا شفا کرامت نماید پس شیخ آب دهان مبارکش بچشم او مالید و دعا کرد
پس آن شخص شفا یافت و دیگر درد چشم ندید **در اذن شیخ فتح علیشاه را در سلطنت** و آنجناب فتحعلیشاه را اذن در سلطنت
داد و او را نائب خود قرار داد اما با شرائطی چند که در هر فوجی از لشکر موذنی قرار دهد و امام جماعتی میان لشکر داشته باشد
و هر هفته یکروز وعظ کنند و تعلیم مسائل کنند و کیفیت اسناد در چهار کتاب کشف الغطاء نوشته است و در زمانی از ازمنه سفر کربلای مهد
علیا والده فتحعلیشاه بعتبات عالیات مشرف شد و بنجف رفت و در آنجا بخانه شیخ شرفیاب خدمت ایشان شد و بشیخ عرض
کرد که چون پسرم پادشاه است لهذا ظلم و ستم از او و از بستگان او بر رعایا و برایا واقع میشود از شما مستدعیم که قسمی نموده باشید
که خداوند تعالی از گناهان او در گذشته و مارا با حضرت صدیقه کبری محشور نماید و در زمانی از ازمنه سلطان فتحعلی شاه بجهة امری
بر جناب شیخ متغیر شد تا زمانیکه شیخ جعفر وارد طهران شد پادشاه با امین الدوله گفت که من دیدن از شیخ نمیکنم
و حکم کرد که او را در خانه پادشاه راه ندهند پس شیخ روزی بعزم دیدن پادشاه وارد بارگاه شد حجاب و دربانان و حرس ملازمین

بر سر شیخ ریختند و دست مبارکش را بوسیدند پس پادشاه دید که شیخ داخل سرای سلطانی شد تعجب کرد که دربانان چگونه او را راه داده
پس امین الدوله گفت که چون بمجلس آید برای او تعظیم و تکریم نمی نمایم پس شیخ چون خواست که از درب بقصر بالا برود و بلند یا الله گفت
سلطان بی اختیار از جا پا شد و باستقبال شیخ شتافت و دست شیخ را گرفت و از پله بالا آورد پس نشستند بعد از انقضاء
مجلس امین الدوله بسلطان عرض کرد که شما فرمایش داشتید که برای شیخ تواضع نکنید چگونه قضیه بعکس نتیجه داد سلطان فرمود
که چون شیخ صدای یا الله بلند کرد دیدم که ماری عظیم رو بروی من حاضر است و میخواهد بر روی سینه من بجهد و مرا اذیت
کند پس بی اختیار از جای برخاستم و دست شیخ را بگرفتم از آن پس مار مفقود شد و در زمانیکه شیخ باصفهان آمده بود روز اول طلوع
آفتاب بخانه اخوند ملا علی نوری آمد و تلامذه اخوند برای درس جمع شده بودند و هنوز اخوند بیرون نیامده بود پس اخوند که مطلع از
آمدن شیخ شد بی فاصله بیرون آمد بعد از انجام تعارفات رسمیه شیخ گفت که امروز من صبح زود آمده ام برای اینکه بکور بسوی
علم مستحب است و من بکور بسوی علم نمودم و بدرس شما حاضر شدم اخوند اظهار خجالت نمود شیخ اصرار نمود که اخوند درس گفته باشد اخوند
انکار کرده گفت که محال است که با وجود تشریف داشتن شما من درس گفته باشم پس شیخ از مجلس برخاست در رویای شخصی پیغمبر و ملا علی نوری
پیغمبر را و گویند که شخصی در ولایت اصفهان در خواب دید که پیغمبر خدا در مکانی تشریف دارند و ملا نوری پهلوی آنجناب نشسته
و جمعی دیگر بعد از او نشسته و شیخ جعفر در دم در ایستاده است و پیغمبر تغیری باینها دارد که عصیان میکنند و مخالفت امر او مینمایند
و اخوند ملا علی نوری معذرت خواست که یا رسول الله ما گناه کاریم و مقصریم و اقرار بتقصیر خود داریم و امید عفو از خدا و تمنای شفاعت
از شما داریم و اهل مجلس دیگران که نشسته بودند همه ساکت بودند مولف کتاب گوید که خواب دلالت دارد بر تفوق مرتبه شیخ بر اخوند
و دیگران زیرا که از جمله معلومات است که اگر بیگانه بر بزرگی وارد شود او را مقدم بر محارم و اقارب و دوستان خود میدارد و تعظیم
و تکریم او را بیشتر مینمایند فلذا شیخ چون نامحرم بود لذا در دم در ایستاده بود و اخوند چون بیگانه نبود او را در پهلوی خود جا داد
و این رسم متعارف است و احتمال میرفت که بجهة تفوق و افضلیت اخوند ملا علی باشد و شیخ در هر وقت وارد جائی میشد بخصوص اصفهان
قرارش این بود که چون وقت نماز نزدیک میشد بمسجد یکه میرسید یکنماز را خود بجماعت میخواند و در نماز دیگر پیش نماز آن مسجد را مقدم
میداشت و باو اقتدا میکرد در زمانیکه در اصفهان بود وقتی بمحله بیدآباد آمد و در وقت مغرب نزدیک مسجد میرزا باقر رسید اندرون
مسجد رفت و در آن مسجد مرحوم حجة الاسلام آقا سید محمد باقر نماز جماعت میکرد و سید بمسجد آمده بود که شیخ حاضر شد پس محراب ایستاد
و نماز مغرب را بجماعت گذارد و همه باو اقتدا کردند بعد از نماز مغرب بصفوف نگاه کرد و دید که اخوند ملا علی نوری نشسته است
روی باخوند آورد و گفت بیا در محراب نماز عشا را بتو اقتدا کنیم اخوند ملا علی انکار کرد و شیخ نزد او رفت و دست اخوند ملا علی را گرفت
و گفت برخیز و در پیش بایست و نماز کن اخوند گفت ترا بمرتضی علی که دست از من بردار شیخ گفت که چرا اینقدر انکار داری
اخوند ملا علی گفت که شرائط امامت در من موجود نیست شیخ دست اخوند را رها کرد و متغیر شد که مانند تو عالمی هفتاد هشتاد
سال از عمرش میگذرد و هنوز شرائط امامت جماعت در تو موجود نیست بسیار عجب آید پس با آقا سید محمد باقر فرمود که مقدم شو

پس سید نماز عشا را خواند و شیخ باو اقتدا فرمود **در سخاوت شیخ جعفر** و در وقتی از اوقات شیخ وارد
اصفهان شد و چندی در انجا اقامه نمود و غرض است از انجا رفته باشد از منزل بیرون آمد و سوار شد در ینوقت سیدی آمد
و از شیخ سؤال کرد که فقیرم و مبلغ یکصد تومان مخارج ضروریه دارم و از شما میخواهم شیخ فرمود که تو زود تر نیامدی اکنون
من در سر راهم سید اصرار را از حد گذرانیده در ان زمان امین الدوله حاکم اصفهان بود شیخ با ان سید گفت که برو و با امین الدوله
بگو که شیخ گفته که صد تومان بتو دهد سید گفت کاه نداد و تو هم که میروی شیخ گفت که من سواره در همین جا خواهم بود تا تو
مراجعت کنی پس شیخ سواره ایستاد و سید نزد امین الدوله رفت و پیغام شیخ را رسانید امین الدوله گفت که شیخ کجا است
سید گفت که سواره ایستاده است تا من مراجعت نمایم امین الدوله بلازمین گفت که بتعجیل صد تومان تنخواه بیاورید بلازمین
یک کیسه تنخواه آوردند خواست که بشمارند زیرا که وجه زیاد تر بود امین الدوله گفت که نشمرید زیرا که میترسم طول بکشد و شیخ
خود باینجا بیاید و ضرر بسیار برما وارد آورد پس ان کیسه را بسید دادند سید انرا نزد شیخ آورد و شیخ هنوز سواره ایستاده
بود پس شیخ فرمود که تنخواه ان کیسه را شمردند مبلغ دویست تومان بشمار آمد صد تومان را بسید داد و سید مطالبه دیگر
نمود شیخ گفت که تو از ما صد تومان بیشتر نخواستی بیشتر از ان نتوانید هم پس فرمود که فقرا بلد را اعلام کنید پس شیخ همانجا
ایستاد که فقرا را اعلام کردند و ایشان جمع شدند و ان صد تومان دیگر را در میان ایشان تقسیم نمود پس
راحله را بحرکت در آورده براه افتاد **در اخلاق شیخ جعفر** و در وقتی از اوقات شیخ وارد طهران شد
و وقت غروب بود پس بدر خانه امین الدوله آمد و او را از خانه بیرون آورد و فرمود که شیخ از تو زن میخواهد امین الدوله
چاره در ان وقت ندید جز انیکه کنیز کرجی داشت انرا بشیخ بخشید شیخ بمنزل معاودت کرده و طریقه شیخ این بود که مکرر در میان صفوف
جماعت دامن خود را پهن میکرد و میگردید و از مردم درهم و دینار برای فقرا میگرفت و بایشان میداد و چون بمجلس طعام ما تکار
مهمان میشد بعد از چیدن خوان و طعام میفرمود که ان اطعمه را قیمت میکردند پس نزد صاحب خانه میفروخت و عوضرا بفقرا میداد
میکرد و ان وقت اذن میداد که حاضران غذا را صرف نمایند بحدیکه شبی در جائی مهمان بود مبلغ سه تومان یا بیشتر اطعمه ضیافت
را قیمت کردند و تنخواه را گرفت جز یک طومان که حاضر نبود صاحب خانه گفت که غذا سرد میشود شما طعام را میل کنید بعد از صرف
غذا ان یک طومان میرسد شیخ راضی نشد تا ان یکتومان را اخذ کرد پس از ان مردم را رخصت داد که غذا را صرف کنند و ان
وجوه را که اخذ میکرد بفقرا بذل مینمود و مکرر رسیده که بخانه که وارد میشد تعریف از ان خانه مینمود و صاحب خانه عرض میکرد که ان
پیشکش شما است شیخ میفرمود که قبول کردم و باز میگفت که اهل خبره خانه را قیمت میکردند و انرا بصاحب خانه میفروخت
و وجه انرا میگرفت و بفقرا بذل مینمود مولف کتاب گوید که اگر شبهه در اخذ این وجوه داشته باشی پس بدانکه شیخ یقین داشت
که این اشخاص ذمهٔ ایشان بوجوه بر از اخماس و زکوات و رد مظالم مشغول است لهذا اخذ حق الله بانی وجه کان میکرد نظر
بعموم ولایت و مراعات حق فقرا و از بعضی از اکابر افاضل مسموع شد که مرحوم شهید ثالث میفرمود که مرحوم شیخ جعفر وارد

قزوین شد و در منزل برادر تحصیلها حاجی ملا محمد صالح منزل کرد و ان مکان مشتمل بود بر بوستان پس هر یک بجائی خوابید
و من هم در گوشه ان باغ خوابیدم چون پاسی از شب گذشت دیدم که شیخ مرا آواز میکند که برخیز و نماز شب کن
عرض کردم بلی برمیخیزم پس شیخ از من گذشت و من دیگر بار خوابیدم ناگاه دیدم که احوالم متغیر شد و مانند درد
دلی بمن عارض شد پس از شدت درد بیدار شدم معلوم شد که تغیر احوالم بجهة سماع آوازی است که شنیده میشود
و از سماع ان نهایت ملول شدم و از پی آواز روانه شدم چون نزدیک رسیدم دیدم که جناب شیخ با نهایت تضرع
و زاری و گریه و بیقراری بمناجات و گریه اشتغال دارد پس صدای انجناب چنان تاثیری در من کرد که از ان شب تا
بحال که چهل و پنج سال است از ان هیبت هر شب برمیخیزم و بمناجات قاضی الحاجات اشتغال دارم گویند روزی در
اصفهان وجهی بفقرا قسمت نمود پس از اتمام ان بنماز ایستاد و سیدی بین الصلوتین آمد و بشیخ گفت که مال جدم را بمن ده
شیخ فرمود که تو دیر آمدی و اکنون چیزی باقی نیست سید آب دهان خود را بر ریش شیخ انداخت شیخ از جای خود برخاست
و دامن خود را گرفت و در میان صفوف گردش کرد و فرمود هر که ریش شیخ را دوست دارد بسید اعانت کند
پس مردم دامن شیخ را پر از زر سرخ و سفید کردند شیخ انها را بسید داد و از ان پس نماز عصر را بجماعت ادا کرد و ایضا
در وقتی از اوقات شیخ وارد قزوین شد و در خانه حاجی ملا عبد الوهاب منزل کرد پس تجار کاروانسرای شاه
استدعا نموده اند که جناب شیخ بیاید دیدن تجار رفته باشد پس حاجی ملا عبد الوهاب شیخ را بر داشته که بباز دید ایشان
بروند شیخ با اصحاب و علمای اطیاب روانه شدند چون ببازار رسیدند تجار کاروانسرای شاه با جمعیت باستقبال
شیخ شتافتند چون بدر کاروانسرا رسیدند در سبقت ورود شیخ بدکاکین نزاع در میان تجار شد و هر کس التماسش
ان بود که شیخ اول بمنزل او رفته باشد پس حاجی ملا عبد الوهاب منازعه تجار را معروض بجناب شیخ داشت شیخ در
همان جا نشست و گفت هر که بیشتر تنخواه دهد شیخ در اول بمنزل او میرود پس بعضی از تجار ظرفی را پر از درهم و دینار
ساختند و بخدمت ان بزرگوار آوردند ان جناب اول فقرا را خواست و ان وجه را در میان فقرا تقسیم نمود و از ان پس
بمنزل ایشان رفت و ایشان را باز دید نمود گویند در زمان شیخ وارد اصفهان شد پس یکی از فضلا تلامذه آخوند
ملا علی نوری مسئله عویصه را در فن حکمت که از آخوند استفاده نموده بود بخدمت شیخ رسانید شیخ فرمود که صباح
جواب انرا خواهم داد پس کیفیت را آخوند ملا علی نوری فهمید و تغیر نمود که شیخ فقیه است شما چرا او را آزار فرمودید
البته مطالبه جواب نکنید پس در صباح ان روز شیخ بین الصلوتین آواز داد که صاحب مسئله فلانیه آمده جوابش را گرفته باشد
سائل جوابرا گرفته بنظر آخوند ملا علی رسانید آخوند در تعجب شد زیرا که موافق قاعده جواب انرا نوشته بود پس بعد از
ملاقات شیخ از او سوال کرد که شما در فن معقول کاری نفرموده اید و مع ذلک چگونه حل این عویصه صعبه فرمودید
شیخ گفت که اینها از واضحات افادات اخبار ائمه اطهار است مسموع است که شخصی بخدمت شیخ رسید که مسئله

محتاج الیها سؤال نماید بناگاه غذای شیخ را آوردند دید غذای بسیاری آوردند و در اینجا بجز شیخ کسی نیست با خود خیال
کرد که قانون مجالس اعیان است که غذای بسیار حاضر آورند لیکن همه را نخورند هر چه ضرورت است همه را صرف میکنند
باقی را ملازمان صرف مینمایند پس شیخ شروع باکل نمود و آن غذا را مصروف داشت آن مرد تعجب کرد و با خود
اندیشید که این غذائی که این مرد خورده اکنون انجره این اغذیه بدیوانخانه دماغ آدمی نشیند و معلوم و مجهول او
یکسان خواهد بود پس در چنین وقتی سؤال نمودن بیجا و بیفایده است پس اذن خواست که رفته باشد شیخ فرمود
که بنشین و بگو برای چه کار آمده گفت کاری نداشتم پس از اصرار بسیار آن مرد حاجت خویش را ابراز و اظهار
داشت و عرض کرد که بجهة کثرت اکل شما از خیال سؤال گذشتم پس شیخ فرمود که مسئله خود را بیان کن آن مرد بیان
کرد شیخ جواب آن مسائل را بنحو استیفا با فروع بیان فرمود پس از آن فرمود که حضرت خلاق عالم در علم مرا
فرید دهر ساخته و همیشه بلذائذ روحانیه میباشم و در اکل نیز اشتها روا فزون عطا فرموده که بلذت نعمتهای او علی الدوام
متلذذ میباشم و چنان شهوتی بمن کرامت فرموده که هر شب باید مجامعت نمایم و چنان قوت اطاعت بمن موهبت
فرموده که همیشه از نصف شب تا بصبح براز و نیاز حضرت بی نیاز دمسازم و مداومت دارم و تو را نه آن فهم و ادراک
است که خدائی است و نه اشتهای مطعومات که غذای جسمانی است و نه آن قوة شهویه که بمباشرت تلذذ شوی
و نه آن قوة شب خیزی که بعبادت قیام نمائی پس نه لذت دنیا را برده و نه لذت آخرت آن مرد خجل و شرمسار از نزد
آن بزرگوار بیرون آمد و از کلمات آنجناب است که می فرمود که اگر شهید و علامه مجتهد بوده اند پس من نیستم و اگر آقا
سید علی صاحب شرح کبیر مجتهد است پس من هشت مجتهدم و مکرر در بازار می نشست و غذا میخورد. باو عرض مینمودند
که اکل در بازار خلاف مروت و سالب است در جواب میگفت که اگر آقا سید علی در بازار اکل کند سلب عدالت او
میشود و اگر من هم در بازار اکل کنم سلب عدالت من نمی شود زیرا که مرا جلالی نیست و درویش میباشم و شخصی از
طلاب که یکی از تلامذه شیخ را واسطه گرفت که در خدمت شیخ دخترش را برای او خطبه نماید پس آن واسطه صباح
بمجلس درس رفته و چون شیخ بسیار با هیبت بود آن شخص هر وقت خیال این جواب و سوال میکرد عرق انفعال بر
رخسارش جاری میشد بهمین خیالات بود تا درس تمام شد و با خود قرار داد که بشیخ ابراز این مطلب نکرده باشد و پشیمان شد
چون خواست که برخیزد شیخ گفت بنشین پس از خلوت کردن شیخ فرمود که تو را مطلبی است بیان کن پس خجلت
آن شخص زیادتر شد و عرض کرد که حاجتی ندارم شیخ فرمود که البته حاجتی داری و آن را ابراز کرده که حاجت
بانجاح مقرون است آن شخص با خود اندیشید که چون شیخ این مطلب را خواهد برآورده فرمود و من هم در سوال باید حاجت
را بگشتم پس بهتر آنکه برای خود اظهار نمایم پس عرض کرد که صبیه خود را بمن تزویج فرما پس دست او را گرفت و باندرون خانه
رفت و دختر خود را با او تزویج نمود و در همان شب کتابخانه برای او خالی کرد و ایشان در همان شب زفاف کردند

چون

چون نیمی از شب گذشت شیخ بنفس نفیس خویش بدر خانه ایشان آمد و صدا کرد که برخیزید که برای شما آب گرم کرده ام که غسل
کنید و نماز شب قیام نمائید مولف گوید در اصفهان داماد آن شیخ جعفر یکی از دامادان شیخ جعفر عالم ورع صفی
جلی خفی تقی نقی شیخ محمد تقی است که در اصول حاشیه بر معالم نوشته و اسم سامی و نام نامی گرامی او سبق ذکر یافت
دیگر آقا سید صدر الدین املی ساکن اصفهان بوده و وفاتش در عتبات عالیات شده و او را در علم رجال ید طولی
و رسائلی در آن علم تصنیف کرده و یکی از آن رسائل در احوال ابن ابی عمیر است که در نزد مولف کتاب موجود است
و دیگر آقا محمد علی بن آقا محمد باقر بن محمد باقر هزار جریبی است که ساکن نجف شد و آقا محمد علی ساکن اصفهان داماد آقا
محمد علی داماد شیخ بوده و شیخ بسیار باو معتقد و او فقیه کامل بوده و مجلدی از تعلیقه او نزد مولف است و
سابقا احوالش مرقوم شد در احوال شیخ اسد الله کاظمینی و دیگر شیخ اسد الله حاجی اسمعیل کاظمینی است
و او اجازه دار از آقا سید علی و شیخ جعفر و آقا محمد باقر و میرزای قمی و آقا سید محمد مهدی بحر العلوم و میرزا محمد
مهدی شهرستانی اصفهانی که مقتشر عجیبی بوده او داماد شیخ جعفر نجفی است و بارع در تحقیق و در تدقیق بلکه اعجوبه
روزگار بوده و قبل از بلوغ به تکلیف بمرتبه اجتهاد رسیده و قبل از بلوغ بتالیفات پرداخته و با علما مباحثه و مناظره
مینموده چنانکه احوالش در ترجمه فاضل هندی محمد بن حسن اصفهانی بیاید و او صاحب کتاب مقابیس است در فقه و مقدمه
برای آن کتاب در مشایخ اجازه و اصطلاحات خود در آن کتاب نوشته و او از مشایخ اجازه در احوال سید عبد الله کاظمینی
سید عبد الله بن سید محمد رضای شبر است و شبر لقب طایفه است و سید عبد الله را تالیفات عدیده است مانند
شرح مفاتیح و رساله درایه و اتمام آن رساله در سنه هزار و دویست و سی و سه شده و کتاب مشکلات الاخبار
و او از شیخ جعفر و آقا باقر و شیخ احمد احسائی اجازه دارد و سید عبد الله از مشایخ اجازه حاجی ملا محمد صالح
برغانی قزوینی است و مسلکش مسلک اخباری بوده مجملا شیخ اسد الله از مشاهیر افاضل روزگار و عبارا او
در فصاحت و بلاغت گوی سبق از مضمار همگنان ربوده الحاصل شیخ جعفر را سخن این بوده که من هرگز مال
حرام نخورده ام پس در زمانی که وارد اصفهان شد و عبد الله خان امین الدوله که حاکم اصفهان بوده شیخ را دعوت ضیافت کرده و جمیع مخارج ضیافت
از مال گمرک خانه و عشاری قرار داده پس از صرف غذا امین الدوله بشیخ عرضه داشت که شما فرموده اید
که من هرگز مال حرام نخورده ام و نمیخورم و حال آنکه این غذائیکه بالفعل میل فرمودید همه آن مال حرام و از
وجه عشر و گمرک بوده و شما تناول فرمودید که ای بچه مگر تو نفهمیدی که گمرک و وجه عشر مجهول المالک محسوب میشود
شیخ فرمود مجهول المالک بر من حلال است و بر تو حرام کرامت شیخ جعفر در بلده لاهیجان از جمله کرامات شیخ جعفر آنکه در
زمانیکه در لاهیجان اقامه داشت شخصی خدمت آن بزرگوار آمده و عرض کرد که بشما عرضی دارم که باید تنها در
خلوت بشما عرضه دارم پس شیخ مجلس را خلوت نموده آن شخص عرض کرد که من مردی ام که دو زن دارم روزی

بصحرا رفتم دختری دیدم در غایت حسن و جمال از دیدن او و دران بیابان هراسان شدم و از او سوال نمودم که تو کیستی
و درانیجا چه میکنی در جواب گفت که من طایفه از اجنه میباشم و با تو تعشق بهم رسانده‌ام چون بخانه رفتی یک باب خانه جداگانه
برایم ترتیب داده باش و از زنان خود هم باید دوری کنی و با ایشان مجامعت نکنی و من هر شب نزد تو می‌آیم و می‌باید
که این راز میان من و تو باشد و از این راز بکسی ابراز ننمائی و الا خواهم تو را هلاک ساخت پس من بخانه آمدم و بدستور العمل
آن جنیه عمل کردم و از آن وقت تا حال هر شب نزد من می‌آید و مرا از مقاربت او ضعف و سستی بسیار روی داده
که مشرف بهلاکت میباشم و اموالی بسیاری هم برای من آورده و آنها هم در خانه علیحده گذاشته‌ام اکنون تو
نایب امام زمان میباشی علاجی برایم فرما و مرا از این مهلکه نجات بخش شیخ در دو رقعه نوشته و بآن مرد داده و فرمود
که یکی از انها را بر بالای آن اموالیکه آن جنیه آورده بگذار و رقعه دیگر را در دست بگیر و بر در خانه بنشین
چون آن جنیه پیدا شود رقعه مرا باو نموده و بگو که این رقعه را شیخ جعفر نجفی نوشته است پس آن مرد بفرموده شیخ عمل
نموده و یک رقعه را بر بالای اموال گذاشته و رقعه دیگر را بدست گرفته چون آن جنیه بعادت سابقه پیدا شد
آن مرد آن رقعه را ابراز نمود و گفت که این رقعه را شیخ جعفر نجفی نوشته آن جنیه پیش نیامد و در همانجا ایستاد پس
آن جنیه بسر اموالیکه آورده بود رفته که انها را برداشته و برده باشد دید که رقعه از جناب شیخ بر بالای
آن اموال گذاشته پس گفت که اگر نه آن بود که شیخ بزرگوار رقعه نوشته هر آینه تو را بهلاکت میرسانیدم
پس آن جنیه ناپیدا شد و دیگر معاودت ننمود و در مروت و خلاف نفس شیخ و مروت جناب شیخ و خلاف
نفس نمودنش بسر حد کمال بود چنانچه شیخ زمانی بر نجا رفته و از بزرگ آن بلد شبی صیغه خواسته که بعقد انقطاع
درآورد زنان آن دیار این معنی انکار کردند آن مرد را دختر جمیله بود پس او را با نواع زینتها و تجملات
آراسته و بمنزل شیخ فرستاد چون شیخ داخل منزل شد و آن دختر را بآن جمال و تجملات دیده تعجب کرده در
گوشه نشست و از آن دختر سوال نمود که دختر کیستی گفت که من دختر فلانم گفت که اکنون برضا و رغبت برای شیخ
بعقد انقطاع درمیائی گفت بلی شیخ گفت که چگونه شد که تو با این حسن و جمال تا بحال شوهر نکردی گفت که من کسیرا
طالب بودم و پدرم از زواج او امتناع داشت و کسی دیگر که پدرم میل داشت من را ضی بآن نه شدم
شیخ گفت اکنون آن کسی که تو طالب او بودی در کجا است گفت در فلان مکان است گفت میخواهی که با او تزویج شوی
گفت اکنون بزاوجت شیخ درآمده‌ام و همین مایه افتخار من است شیخ از آن دختر میل بآن کس را مشاهده فرمود
پس در حال پدر دختر را احضار نمود و آنکس را که دختر با او تعشق داشت احضار فرمود پس آن دختر را در همان شب بعقد آن
شخص درآورده و در همان شب حکم فرمود که خانه برای زفاف ایشان تعین کردند و دختر را تسلیم او نمود و این داخل
در کرامات آن بزرگوار است اگرچه شهوت داشت امیر شهوت بود نی اسیر شهوت و ملای روم در کتاب مثنوی باب
سلیمان

سلیمان پیغمبر با بلقیس نوشته است هین بیا بلقیس و نه بد شود لشکرت خصمت شود مرتد شود هین بیا که من
رسول شهوتم چون ابل شهوت کشم بی شهوتم گه بود شهوت امیر شهوتم نه اسیر شهوت روی بتم
در فتاوای غریبه شیخ جعفر و از فتاوای غریبه شیخ جعفر آنکه تعزیه شبیه حرام است و نظر مولف کتاب
این قول قوی است ایضاً شیخ فرموده که در جبیره تسبیح نداشته باشند که استخاره کنند و جفت و طاق کنند
و از جمله فتاوای غریبه او آنکه اگر بتواند که جسد انسانی را حمل بعتبات عالیات نمایند جایز است که جزوی
از اعضای او را جدا کنند و بمشاهد مشرفه رسانند اگرچه بجدا کردن یک بند از یک بندهای انگشت او باشد گویا
راه خیال او این است که در چنین مقام تعارض میان دفع ضرر دنیوی و دفع ضرر اخروی است و ضرر دنیوی اذیت کردن
بجسد و هتک حرمت مؤمن است و اما دفع ضرر اخروی برای آنکه نقل بمشاهد مشرفه را عذاب اخروی است و دفع ضرر
اخروی بجهة اقوائیت و اشدیت مقدم بر دفع ضرر دنیوی است پس باید که ضرر دنیوی را مرتکب شده و دفع ضرر اخروی
نمود و لیکن مولف کتاب در کتب اصولیه در مقام تعارض ضررین دفع ضرر دنیوی را مقدم داشته‌ام و در تعلیقه بر قوانین
بتفصیل فصیل مشتمل بر ذکر دلیل که رافع قال و قیل باشد بیان نموده‌ام در تالیفات شیخ جعفر و اما تالیفات
شیخ جعفر پس کتاب کشف الغطاء است که کاشف غطاء روحانی از وجوه احکام شریعت غرا نموده و مشتمل بر فروع بی اندازه و در مقدمه
آن از اصول عقاید و اصول فقه و قواعد کلیه و بسیاری از قواعد فقهیه را نگاشته و آن کتاب عبادات است و در بعضی از مقامات
بادله اجمالیه نیز اشارت فرموده و چنین کتابی در اشتمال بر فروعی بدین قسم الی الان تالیف نشده و شرح بر اوائل متاجر قواعد
علامه و رساله صومیه و رساله دماء ثلثه و رساله جنایز و رساله عقاید جعفریه و رساله دیگر رضی الله عنه و بلغه مناه —
لا در احوال آقا سید محسن کاظمینی آقا سید محسن کاظمینی از معاصرین آقا سید علی و از تلامذه آقا محمد باقر بهبهانی است
آقا سید محسن از جمله مشایخ اجازه آقا سید باقر حجة الاسلام است و در فقه و اصول او را مهارت بوده در تالیفات سید
و از تالیفات او شرح وافیه الاصول است مسمی بمحصول و این کتاب پنجاه هزار بیت است اگرچه محصول اسم کتاب امام فخر رازی
که در اصول نوشته و الفیه منظومه در فقه دارد که نهایت متین و مهمات فقه را بنظم کشیده و از اینجا مهارت او در فقه ظاهر میشود
و اینجانب بابتدای شروع تحصیل کرده درس شیخ خیت بوده و مجالس مبارکش شروع ببیاض نموده بوده و در اندک زمانی سر آمد اتراب
و اقران شده و در کاظمین نماز جماعت میگذارد و در اقتدا انکردن شیخ احمد بسید در زمانی شیخ احمد وارد مسجد او گشت
و بسید اقتدا نکرد بلکه فرادی نماز کرد پس از انقضای آن مجلس از شیخ احمد احسائی سوال کردند که شما آقا سید محسن را عادل و فقیه
میدانید یا نه گفت بلی عادل و فقیه است گفتند که پس چرا بسید اقتدا ننمودی گفت برای آنکه من از او اعلم میباشم و اقتدا
اعلم بعالم مکروه است لقب آقا محمد باقر ملا محمد اکمل بهبهانی علامه دوران و نادره زمان فاضل بلا ثانی مشید اصول
و فروع و مبانی عالم صمدانی و علیم ربانی سالک مسالک الفاظ و معانی مقتدای اقاصی و اعالی و ادانی صاحب کرامات باهره

مؤسس در اصول و فروع و در رجال محیط رجال کامل وحید و فرید در تحقیق و تدقیق و تفریع و استدلال مولد آنجناب اصفهان در سنه هزار و
صد و هفده و چندی در بهبهان ساکن پس از آن بکربلای معلی رفته و او از شاگردان پدر خود ملا محمد اکمل بود و ملا محمد اکمل عالم و
در زهد و تقوی وحید ایام بوده و مادر ملا محمد اکمل دختر شیخ نور الدین پسر ملا صالح است و ملا صالح بن احمد مازندرانی که زوجه او
دختر ملا محمد تقی مجلسی است ده پسر داشت و نور الدین پسر کوچکتر از همه بود و ملا محمد اکمل اجازه دارد از آقا جمال
و ملا میرزای شروانی و شیخ جعفر قاضی و آخوند ملا محمد باقر مجلسی و آقا محمد باقر بهبهانی اجازه دارد از پدرش ملا محمد اکمل
و بعد از آنکه آقا محمد باقر چندی از ایام در کربلا ماند زمان در عسرت و گذران ایشان مساعدت نمیکرد عزم آن کرد که از
کربلا بیرون رود و بجای دیگر رفته باشد پس شبی حضرت خامس آل عبا را در خواب دید آنجناب با آقا محمد باقر خطاب فرمود که من راضی نیستم
که از جوار من و بلاد من بیرون روی ... باشی پس آقا فسخ عزیمت کرد و در همان ارض مقدس اقامه نمود و او را دو پسر بود که از
علما بودند که یکی بزرگتر که آقا محمد علی است و دوم کوچکتر که آقا عبد الحسین بود و آقا محمد علی ولادتش در کربلا سال
هزار و صد و چهل و چهار بود و در زمانی که در خدمت پدرش مشتغل بتحصیل علوم بود ادراک و فهم او
مقروع اسماع اهالی اصقاع بوده علامه بغداد صبغة الله افندی خواست که با آقا محمد علی مباحثه و مذاکره نماید
و آقا محمد علی میل داشت که چندی را در نزد صبغة الله درس خوانده باشد از پدرش اذن خواست آن بزرگوار اذن نمیداد
چون زیاد اصرار داشت بنا را بر استخاره گذاشتند این آیه شریفه آمد اذ قال لقمن لابنه و هو یعظه یا بنی لا تشرک
بالله ان الشرک لظلم عظیم پس آقا محمد علی سخن پدرش را شنید و موعظه اش را پسندید و آقا محمد علی فاضل و جامع بوده در
اصول و فقه و کلام و تاریخ او عدیم بوده در امر معروف و نهی از منکر فرید دوران و مشهور بود بصوفی کشی
و بسیار از دراویش و ارباب تصوف را بقتل آورد و شیخ جعفر نجفی بر آقا محمد در وقتی از اوقات شیخ جعفر
نجفی در کرمانشاه وارد بر آقا محمد علی شد دید که ده بیست نفر از کسانیکه قباهای ماهوت و شالهای ترمه بر کمر داشتند
ایستاده اند شیخ با ایشان گفت بنشینید اطاعة امتناع از نشستن کردند پس شیخ با آقا محمد علی گفت که اذن ده که اینها
بنشینند آقا محمد علی گفت که اینها ملازمان من اند و در مجلس من باید بایستند زیرا که من چندین قتل و حدود در اغلب
از اوقات باید جاری کنم اگر اینها بنشینند مرا آن قدرت و سطوت نخواهد بود حکایت نور علیشاه و آقا محمد علی
در زمان نور علیشاه درویش که خود را مرشد میدانست بروز کرد و تقریبا چهار صد یا پانصد درویش مریدانش
و بربالای چادرش قبه طلا زده بود و وارد اصفهان شد و امر را بمردم مشتبه کرده هرکه بانجا میرفت از زیر بساط برای
آن نشسته بود دست بزیر میبرد و نان تازه و کباب ... بیرون میاورد و این را کرامت خود قرار داد و سرش
آن بود که نقبی از زیر مجلس خود بیرون برده و در ته نقب نانوا و کبابی نشانده بود و دست بان سوراخ میبرد
و نان و کباب تازه بیرون میاورد و این امر را بر مردم مشتبه کرده بود و آخوند ملا علی نوری او را تکفیر کرده نور علیشاه

بالجمله

با جمعیت از مریدان بجانب کرمانشاه آمد و مراسله منظوم با آقا نوشت چون کرمانشاهان در بالای قلعه کوه واقع است از جمله اشعارش
این بود ما شاه جواهر فروشیم ... چون این مراسله با آقا محمد علی رسید جواب منظوم بهمان وزن نوشت از جمله
اشعارش این بود [illegible] پس آقا محمد علی حکم بقتل نور علیشاه کرده و او را کشتند در وعظ
آقا محمد علی مولف کتاب گوید از شهید ثالث شنیدم که میفرمود آنکه آقا محمد علی بربالای منبر وعظ میکرد اشعار منسوبه
و تاویلات مینمود و از آنجمله این شعر را میخواند و تاویلات مینمود ه غنچه نفس بهار گشتم از
غصه هلاک گلها همه سر زخاک بیرون کردند الا گل من که سر فرو برده بخاک و آن را توجیه و تاویل میکرد و عالمی
برایم حکایت کرد که پدرم گفت که عزم داشتم که بکربلا برای تحصیل رفته باشم بکرمانشاه رفتم گفتند آقا محمد باقر
در اینجا است بدر خانه اش رفتم و استخاره خواستم پس بمن فرمود که بکجا میروی گفتم بکربلا برای تحصیل میروم گفت
که در نزد علما را اهل دنیا تلمذ مکن و فرزند محمد علی از علمای اهل دنیا است حکایت آقا محمد علی و آقا محمد خان
گویند که آقا محمد علی زمانی وارد مجلس کریم خان شد که سلطان بود و آقا محمد خان قاجار در حضور کریم خان
ایستاده بود کریم خان در باب آقا محمد خان مسئله سوال کرد و آقا محمد علی جوابی داد که آقا محمد خان را خوش نیامد
پس در زمانیکه سلطنت با آقا محمد خان انتقال یافت آقا محمد علی بعزم زیارت
مشهد وارد قریه شاهزاده عبد العظیم شد آقا محمد فتحعلیشاه را فرستاد که با آقا محمد علی بگو که مأذون نیستی که بطهران بیائی
و همانجا باید از شاهزاده عبد العظیم حرکت کنی چون صباح شد آقا محمد علی حکم کرد که چادرها را در دم دروازه
طهران زدند و در آنجا نزول کرد چون این خبر با آقا محمد خان رسید برای فتحعلیشاه تغیر کرد و برخود گفت که اکنون
بدیدن او میروم و این مسئله را از او سوال میکنم پس اگر غیر آن جواب گفت که در مسئله کریم خان گفته بود در
همان مجلس او را گردن میزنم و اگر همان جواب گفت با او محبت خواهم کرد پس ملاقات حاصل آقا محمد خان وارد مجلس آقا محمد علی شد
و همان مسئله را سوال کرد آقا محمد علی همین جواب سابق را گفت آقا محمد خان گفت که این مرد حقیقت عالم است پس با او محبت
و احسان کرد و وقتی آقا محمد علی برشت رفت و دیوانی داشت هدایت الله خان رشتی با او احسان و خدمت بی اندازه کرد
پس آقا محمد علی کتاب جامع الفضل را بنام او تالیف نمود در تالیفات آقا محمد علی آقا محمد علی را تالیفات نیکو است
از آنجمله رساله در علیت و ... میان ... قطعیه و رد بر صاحب حدائق و پنج رساله در مناسک حج و کتاب مقامع
و حاشیه مدارک که ناتمام است و شرح بر مفاتیح و رساله در علم رجال و همه تالیفاتش در نهایت حسن است و کتاب مقامع الفضل
آنجناب مطبوع ارباب الباب و مطالعه آن دال بر آن است که او در افضلیت و جامعیت بی نهایت بود و پسر دیگر آقا محمد باقر آقا
عبد الحسین او نیز مرد فاضلی بود و مجملا آقا محمد باقر بهبهانی در السنه و افواه معروف باقا است و آقای مطلق منصرف باو است
و در السنه فقها بمؤسس بهبهانی و مؤسس بهبهانی مصطلح است و قبل از آنجناب در کربلا و نجف جماعت اخباریین واضح

ایشان اجماع داشتند بنحویکه اگر کتابی از مجتهدین را میخواستند بردارند با دستمال بر میداشتند و نجس میدانستند
و با دست نمیگرفتند بعد از آمدن آقا بکربلا در بدو امر تقیه از ایشان میکرد و علم اصول را در زیر زمین و سرداب درس
میگفت چون جماعت اخباریین خواندن اصول را حرام میدانستند پس از آن بر ایشان غلبه نمود و اطفاء شقاق
و نائرهٔ خصومت ایشان فرموده در حکایت خواب دیدن آقا سید الشهداء را صاحب حدائق که شیخ یوسف
بحرینی است در کربلا بوده و با آقا محمد باقر معاصر بوده روزی آقا بدرخانه شیخ یوسف رفت گفت که امشب حضرت سید الشهداء
را در خواب دیدم آنجناب بمن فرمود که ناخن خود را بگیر پس من بیدار شدم و تعبیر آن نمودم که مراد رفع خصومت
اخباریین و مجادله و محاجه با ایشان است و اکنون آمده ام که با تو در این باب مباحثه کنم و صاحب حدائق در کربلا وفات
نمود و آقا محمد باقر بر او نماز گذارد در کرامات آقا محمد باقر و از کرامات آقا محمد باقر بهبهانی چیزیست که خبر
داد ازا بمن عالم ثقه آقا سید عبد الکریم بن آقا سید زین العابدین لاهیجی که گفت پدرم میگفت که ما بعتبات عالیات
تحصیل علم مینمودیم که در اواخر زمان مرحوم آقای بهبهانی بوده و آقا بجهة کمال شیخوخت و اینکه زیاده عمر شده بود
و قوای او را بسیار فتور و ضعف دست داده از تدریس دست کشید و تلامذه آقا تدریس میکردند لیکن آقا خود
مجلس درسی داشت که شرح لمعه را سطحی میگفت و ما چند نفر از باب تیمن و تبرک بمجلس درس او میرفتیم از قضا روزی مرا
احتلام روی داده و نماز هم قضا شده بود و وقت درس آقا هم رسیده پس با خود گفتم که میروم بدرس تا درس فوت نشود
و از آن پس بحمام میروم پس وارد مجلس شدیم و هنوز آقا حاضر نشده بود پس ناگاه آقا تشریف آورد در کمال بهجت و
بشاشت و نشست و باطراف مجلس نظر فرمود بیکدفعه آثار هم و غم و اندوه از بشرهٔ مبارکش ظاهر شد و متغیر شد و فرمود
که امروز درس نیست بروید بمنازل خود پس تلامذه یک یک برخواستند و میرفتند چون من خواستم که برخیزم آقا بمن
فرمود که بنشین پس من نشستم چون مجلس خلوت شد آقا بمن فرمود که در آنجائیکه نشسته قلیل تنخواهی در زیر بساط است
آنرا بردار برو و غسل کن و از این پس با جنابت در بین مجلس حاضر مشو پس من بی نهایت تعجب کردم و آن تنخواه
را گرفتم و بحمام رفتم و غسل کردم در درس خواندن آقا سیوطی را نزد عمه اش و مولف کتاب روزی
در کتابخانه شهید ثالث حاجی ملا محمد تقی رفتم آنجناب هم حکایت نمود که چون کتاب فوائد آقا را باصفهان بردند و بنظر
علماء اصفهان رسید گفتند که مولف این کتاب گویا در نزد زن درس خوانده است پس چون این حکایت برای آقا نقل
کردند آقا فرمود که راست گفتند زیرا که من تا سیوطی و حاشیه در نزد عمه ام درس خواندم و آنجناب تلامذه بسیار داشت
و همه فضلاء و وحید اعصار شدند از آنجمله داماد او آقا سید علی و پسرش آقا محمد علی و پسر دیگرش آقا عبد الحسین آقا
سید مهدی بحر العلوم و شیخ جعفر نجفی و شیخ اسد الله کاظمینی و آقا سید محسن کاظمینی و میرزا ابو القاسم قمی و میرزا محمد مهدی
شهرستانی و میرزا یوسف تبریزی و آخوند ملا محمد مهدی نراقی و حاجی ابراهیم کرباسی و شیخ ابو علی صاحب کتاب منتهی المقال

و غیر ایشان از فضلاء مشهوره و جهابذه علماء حذقه مولف کتاب گوید که هر یک از تلامذه او در یک فن بی اندازه
مهارت داشتند آقا سید اصولی و مجادل بی بدیل بوده و میرزای قمی فقیه نبیه که فقه فاضلانه داشته و آخوند ملا مهدی
جامع بوده و بحر العلوم و آقا محمد علی فاضل و جامع و ذی فنون بودند و میرزا محمد مهدی شهرستانی در تفسیر
ید طولی داشته و شیخ ابو علی و پسرش آقا محمد علی در علم رجال یگانه بودند مجملا این کیفیت کشف از آن مینماید که آقا خود
در همهٔ این فنون مبسوط بوده که هر یک از تلامذه مظهر یک فنی همه فنون شدند و آقا در تاسیس قواعد کلیه وحید و در کثرت
اجراء ادله بنحویکه مسئله را بدیهی کند فرید و در تفریع فروع و احاطه بفقه سمیدع صندید بود و عجب از بعضی از
معاصرین که گفته اند که آقا فقیه و عابد نبود و مهارتش در ابواب فقه عبادات بود و این سخن بغایت بیجا و خبط است
زیرا که آقا بجهة اهتمام در عبادات اوقات را بیشتر در آن صرف فرموده و تالیفات او بیشتر در عبادات است نه اینکه
راجل در سایر ابواب فقه باشد چنانکه از ملاحظه تالیفات آن بزرگوار محسوس و بدیهی است و بعینه این حمله مانند شجاعت
حسینیه است چه همه ائمه این قسم شجاعت را داشتند لیکن این جهاد برای ایشان اتفاق نیفتاد در حکایت زهد
و سخای آقا در حکایات آقا چنین است با اینکه پس از این در تعداد تالیفات آقا بیاید که آنجناب در معاملات نیز بسیار
تالیف فرموده و همه آنها با نهایت تدقیق و تحقیق سیما تعلیقه او بر شرح ارشاد اردبیلی از ابتداء متاجر تا آخر کتاب
نوشته و معروفست اینکه آقا هر زمانیکه بحرم سید الشهداء برای زیارت مشرف میشد اول آستان کفش کن آنجناب را می بوسید
و روی مبارک و محاسن مبارک بدان آستان می مالید پس از آن با خضوع و خشوع و رقت قلب باندرون حرم
مشرف میشد و زیارت می کرد و در مصیبت حضرت امام حسین ع بکمال اهتمام مراعات میفرمود و در سالی از سالها زوجهٔ
آن بزرگوار در ایام زمستان جبه برای او درست کرد آن بزرگوار آن جبه را پوشید و چون وقت مغرب شد بمسجد
رفت در آن اثناء یکی از اوباش کلاه از سر خود برداشته با سر برهنه بخدمت آقا شتافت و عرض کرد که سرم برهنه
است و کلاهی ندارم و زمستان و سرد است فکری برایم کرده باشید آنجناب فرمود که چاقو همراه داری عرض
کرد بلی پس آن چاقو را گرفت و یک آستین آن جبه را برید و باو داد و فرمود که این آستین را بر سر بگذار و امشب را
بگذران تا صباح فکری برای تو شود و چون بخانه آمد عیالش دید که جبه آقا آستین ندارد بسیار تغیر کرد که من مدتها زحمت کشیدم و جبه
برای شما مهیا کردم و شما آنرا ناقص کرده آستین او را بریدید در تغیر آقا بفرزند خود آقا عبد الحسین و در
وقتی از اوقات پسرش آقا عبد الحسین برای عیال خود زیر جامه ملونی ابتیاع نموده چون آنجناب بخانه وارد شد
سؤال کرد که این زن کیست گفتند عروس تو است که آقا عبد الحسین زیر جامه تازه برای او گرفته است آقا محمد باقر برای
آقا عبد الحسین تغیر کرد و او را از این فعل منع نمود و آقا عبد الحسین این آیه را تلاوت نمود قل من حرم زینة الله
التی اخرج لعباده آنجناب متغیر شد که من نیز این آیه را شنیده و دیده ام لیکن فقراء بسیار از همسایگان هستند

که بفقرا مسلی جویند مدفن آن بزرگوار در رواق حضرت سید الشهدا و پایین پای اوست بسیار میشد که خود
عبادت از بابت نیابت میکرد و وجه آنرا بفقرا و تلامذه مانند میرزای قمی و غیر او بذل میکرد در تالیفات آقا
محمد باقر بهبهانی و تالیفات آنجناب قریب بشصت میرسد از آنجمله کتاب شرح مفاتیح و آن کتاب از طهارت
و صلوة و صوم و زکوة و خمس است و بسیار خوب نوشته و بقدر مدارک بلکه زیاده از آن است و حاشیه بر مدارک
تا آخر کتاب صلوة و در آن کتاب تنبیه کرده بر غفلات صاحب مدارک پس از آن صاحب مدارک را در خواب دید صاحب
مدارک اعتراف بآن غفلات نموده و اظهار رضامندی نمود و حاشیه بر شرح ارشاد اردبیلی از اول کتاب متاجر
تا آخر کتاب و حاشیه بر وافی و رساله در اصل برائت و تفصیل مذاهب در آن و رساله در حیل شرعیه متعلقه بربا و رساله
در اجتهاد و اخبار و آنچه متعلق بآن است و دفع شبهات وارده در آن و رساله در معاملات و رساله فارسیه در طهارت
و صلوة و زکوة و خمس و صوم و رساله در قیاس و رساله در حل شبهه جبر و اختیار و رساله در حلیت جمع میان دو زن فاطمیه
و رساله فارسیه در اصول دین و رساله در فساد عقد بر نیت صغیره برای محض حلیت نظر بمادرش و دو رساله در
استحباب غسل جمعه و رساله در حجیت استصحاب و رساله در صورت مناظره اش با بعضی از علماء عامه و رساله در رؤیت
بر خدا و حاشیه بر دیباچه مفاتیح و رساله در حکم عصیر عنبی و تمری و رساله در عدم اعتماد بر رؤیت هلال قبل از زوال
و حواشی متفرقه بر مفاتیح و حواشی بر تهذیب و حواشی بر قواعد و رساله در حکم دماء معفو عنها و رساله در احکام
عقود و رساله در معنی ایمان و اسلام و حکم منکر هر یک و رساله در احکام حیض غیر تامه و رساله اینکه مردم دو
صنف باشند مجتهد و مقلد و رساله در تسمیه بعضی از اولاد ائمه باسم خلفا جور و عدوان و حاشیه بر حاشیه ملا میرزا جان
بر شرح مختصر و فوائد حائریه در چیزهائیکه معرفت آنها برای فقیه ضرور و ناچار است و فوائد ملحقه بآن و بسا باشد
که اولی را عتیق گویند و ثانیه را جدید و کتاب اسوله و اجوبه بفارسیه و حاشیه بر کتاب معالم که برای فرزندش آقا عبد الحسین
نوشته و رساله در طهارت و صلوة و دو کتاب اخر از اخر تالیفات اوست در مروجین مذهب شیعه در راس هر صد
بدانکه ابن خلکان بضم خاء معجمه و فتح لام مشدده از قضاة عامه و در سنه ششصد بوده و معاصر با ابن حاجب است
تاریخ عربی نوشته که زیاد در نزد عامه محل اعتبار است و معروف بتاریخ ابن خلکان در وفیات اعیان است
و او در آن تاریخ و همچنین بعضی دیگر از علماء عامه گفته اند که در سر هر صد از سنین هجرت مذهب امامیه مروجی و موسسی
بوده چنانچه در راس مائه اولی مروج مذهب امامیه جعفر بن محمد را شمرده و در راس مائه ثانیه مروج مذهب امامیه حضرت
امام رضا علیه التحیة و الثناء را شمرده و در راس مائه ثالثه مروج مذهب فرقه ناجیه محمد بن یعقوب کلینی را دانسته و بهمین
بیان قاعده مروج در راس مائه سابعه محقق طوسی خواجه نصیر الدین است و هکذا در راس مائه ثانیه عشر حادی عشر
مروج آخوند ملا محمد باقر مجلسی است و علماء گفته اند که مروج این مذهب در راس مائه ثانی عشر آقا محمد باقر بهبهانی

بوده

بوده که فی الحقیقه ترویج مذهب شیعه نموده و قبل از او اخباریین را غلو و کثرت و انتشاری بود و ایشان را
مستاصل ساخته و علماء عراق و عرب و عجم کلا و جلها از انوار مقدسه آن بزرگوار مستفیض شده اند و همه در نزد او تلمذ
نمودند و یا در نزد تلامذه او یا تلامذه تلامذه تلمذ نمودند و او را حق وافر کامل بر همه علماء است ملا محمد باقر مجلسی
الج آخوند ملا محمد باقر مجلسی بن محمد تقی بن مقصود علی مجلسی عالم علیم و بحر خضم و یم قلزم و علامه دوم و فاضل معظم
و جامع مفخم مطاع عرب و عجم و مقتدای امم قلم از بیان عبد او و افضل عبد الامم النقی ذا التقی و الصفی ذا الخیر حادی
مآثر و معاصر بر متاخر و متقدم است این فقیر در چند اجازه بخط آخوند ملا محمد تقی دیدم که در آخر آن نوشته بود وجه تسمیه
مجلسی محمد تقی بن مجلسی و ظاهر اینکه مجلسی منسوب بقریه از قرای اصفهان باشد بانظر و بعضی گویند که وجه تسمیه بمجلسی
از آن بابت است که قندا قند ملا محمد تقی را مجلس امام عصر روحنا فداه حاضر ساخته و از آن مجلسی شده و بعضی گویند
که پدر ملا محمد تقی که مقصود علی باشد شاعر بوده و خود را در اشعار متخلص بمجلسی می نموده لهذا بمجلسی اشتهار یافت و العلم
عند الله تعالی و آخوند ملا محمد باقر در السنه علماء و محققین معبر بعلامه مجلسی است و اعجب از حاجی ملا احمد نراقی است
که در کتب خود تعبیر از آنجناب بمحدث مجلسی نموده است و این عبارت در نظر این احقر بیجا نباشد آمد چه محدث عرفا آنرا
گویند که حدیث بان باشد و حدیث روایت کند و این مرتبه نیست بلکه روایت ائمه اخبار را محدث می نامند بلکه آخوند
مذبور علامه است چه علامه مصطلح است در اینکه جامع علم منقول و معقول باشد و او نیز چنین بوده چنانکه از بعضی از فضلاء
تلامذه آخوند ملا علی نوری شنیدم که او میگفت که آخوند ملا علی گفته که هر که بخواهد که بر فضیلت آخوند ملا محمد باقر اطلاع
یابد در کتاب سماء و عالم بحار باب حدوث عالم را مطالعه کند اما حاصل آن جناب در معقول و منقول و ریاضی و غیر آنها صاحب
فن بوده چنانکه در کتاب بحار در مطالب عقلیه شبهات و ادله و اقوال و ردود حکما را ذکر میکند و بعد همه را رد کرده و
مسئله را با مضامین اخبار ائمه اطهار منطبق میسازد و مگر اینکه مذهب حکماء موافق با اخبار باشد بلکه آنجناب بحر ذاخر
و سحاب ماطر و خزانه علوم بوده بنحویکه مسئله را که عنوان میکند کافه خزانه علم را در اطراف او چیده و از هر جا بسهولتی در
میان دارد و از ادای اهتمامی مصروف میسازد و محض اینکه شاید اصول و فروع حاجی ملا را پیش از آخوند ملا محمد باقر
باشد موجب این نمی شود که اسم علامه را از آن بزرگوار مسلوب سازد چه جامعیت آخوند ملا محمد باقر بالنسبة بحاجی ملا
احمد مانند رود خانه نهر و دریا بقطره است علاوه علم اصول قبل از موسس بهبهانی باین نحو مفصل و با تحقیق مدون نشده
نبوده و سید نعمت الله جزائری در انوار نعمانیه نوشته است که آخوند مجلسی از برادران مومن خود خواهشمند شد که بر
کفن او با تربت بنویسند اربعین ایمانه کتبه شاهد آنکه فلان بن فلان و بسا بود که در زیر آن نوشته مهرهای خود را
میزدند و آخوند ملا محمد باقر را بر اسلام و مسلمین حقوق بسیار است چه انتشار مذهب شیعه از تالیفات آن بزرگوار شده
معروف است که چون آن بزرگوار کتاب حق الیقین را نوشت و از کتاب انتشار یافت تا بولایت شام رسید در اطراف

و توابع شامات نیز اشتهار و انتشار یافت و هفتاد هزار نفر از سنیان شیعه شدند و انجناب بسبب ترجمه کردن و فارسی نمودن احادیث و اخبار و معجزات و قصص و حکایات و ادعیه و نحو آنها باعث زیادتی و محکم شدن عقاید شیعیان شده و قبل از او جماعت صوفیه را کثرت و غلو بود و همه آنها را رفع و قمع و اصول این شجره را قلع فرمود و در امر معروف و نهی از منکر و ترویج علم و تدریس و تالیف اوحد اهل زمان بود و امام جمعه و جماعت در اصفهان و در وجود وسط بدفدلکه دوران و شاه سلطان حسین سلطانی بود بی نظم و لیکن تا اخوند ملا محمد باقر زنده بود بوجود شریف او مملکت سلطان برقرار و منتظم بود و چون اخوند ملا محمد باقر دار فانی را وداع نمود ولایت قندهار از دست سلطان بدر رفت و رخنه در مملکت افتاد و تا اینکه افغان باصفهان آمدند و سلطان را کشتند در کرامات اخوند ملا محمد باقر مجلسی اما کرامات این بزرگوار پس آن بسیار است برخی را در اینجا ذکر مینمائیم اول چنان معروفست که قنداقه انجناب را بمجلس صاحب الامر مهدی امام زمان روحی فداه و عجل الله فرجه بردند دوم اینکه مسموع شد که بعضی از علما رجن بمجلس درس آن جناب حاضر شدند سوم اینکه تالیفات انجناب از زمان ولادت تا زمان وفات هر روزی هزار بیت است که هر بیتی پنجاه حرف باشد و این تاییدی است از جانب خلاق عالم چه روزی هزار بیت کتابت بسیار عسیر و دشوار است و از اکثر ناس ممکن الصدور نیست با اینکه زمان ولادت و ایام مرض و سفر و بدر پس و نحو آن از اعذار هم در میان داشت و زمانی در مجلس اخوند ملا محمد باقر صحبت از این شد که علامه حلی را از زمان ولادت تا وفات روزی هزار بیت تالیف و تصنیف است اخوند ملا محمد باقر فرمودند که تالیفات ما نیز کمتر از این نمی شود یعنی مدت العمر روزی هزار بیت است پس یکی از تلامذه عرض کرد که سخن شما صدق است لیکن تالیفات علامه همه از تصنیف است و از روی فکر و تحقیق است لیکن تالیفات شما همان تالیف و جمع است و تصنیف کمتر است و جمع اخبار فرمودید و اکثر ترجمه و تفسیر فرمودید آخوند ملا باقر فرمود که راست از علامه اغلب التصنیف است و از من اغلب تالیف است در خواب شخصی ائمه را در زمان ولادت مجلسی کرامت چهارم مرحوم مبرور آقا سید محمد بن آقا سید علی الطباطبائی صاحب کتاب مفاتیح الاصول و مناهل در رساله اغلاط مشهوره نوشته که از اغلاط مشهوره چیزی است در السنه و افواه معروفست که شخصی اخوند ملا محمد باقر را در خواب دید و از او پرسید که احوال شما در آن نشاء چه نحو است و با شما چه معامله کرده اند در جواب گفت که اعمال من هیچیک برای من فائده نبخشید بجز اینکه روزی بیک نفر یهودی یک دانه سیب دادم و مرا نجات داد آقا سید محمد فرمود که این خواب غلط است و موضوع است و بحسب قواعد عقلیه و نقلیه از رویای کاذبه است از آن پس کرامتی از اخوند ملا محمد باقر نقل کرده و گفته که شخص بزرگواری که عالم بود و از اهل خراسان بود و بزیارت عتبات عالیات مشرف شده و با اخوند ملا محمد تقی مجلسی دوستی و صداقت داشته چون این عالم از عتبات عالیات مراجعت نمود در اثنای طریق

در خواب دید که وارد خانه شد که در آنجا پیغمبر و ائمه اثنی عشر جمیعا نشسته اند و به ترتیب هم نشسته اند و در آخر مجلس بعد از همه حضرت صاحب الامر نشسته اخوند خراسانی داخل شد و او را بعد از صاحب الامر مکان نشستن دادند ناگاه دید که اخوند ملا محمد تقی شیشه گلابی آورد و پیغمبر و ائمه سلام الله علیهم از آن گلاب استعمال کردند و باخوند خراسانی نیز گلاب دادند و اخوند خراسانی استعمال گلاب نمود پس اخوند ملا محمد تقی رفت و قنداقه بدست گرفته بخدمت رسول خدا آورده و عرض کرد که برای این طفل دعا نمائید که خداوند عالم او را مروج دین گرداند حضرت ختمی آن قنداقه را بدست گرفته دعا فرمودند و بعد از آن آن قنداقه را با امیرالمومنین دادند و فرمودند که دعا برای او بکن آنحضرت نیز آن قنداقه را بدست گرفته و دعا کرده و از آن پس با امام حسن دادند و یکدیگر دست بدست به ترتیب گرفتند و دعا کردند و در آخر حضرت صاحب الامر آنرا گرفته و دعای نمود پس حضرت صاحب الامر آن قنداقه را باخوند خراسانی داد و گفت تو نیز دعا کن اخوند خراسانی نیز آن قنداقه را گرفته و دعا کرده پس اخوند بیدار شد و باصفهان آمد و در خانه اخوند ملا محمد تقی منزل کرده اخوند ملا محمد تقی مجلسی بعد از طی تعارفات شیشه گلاب آورد و اخوند خراسانی استعمال نمود پس بلافاصله اندرون رفت و قنداقه آورد و باخوند خراسانی گفت که این مولود امروز متولد شده شما برای او دعا کرده باشید که خداوند او را از مروجین دین مبین گرداند پس اخوند خراسانی قنداقه را گرفته و برای او دعا کرده و آن خوابی که در اثناء راه دیده بود بخاطر آورد و تفصیل آن مقال را برای اخوند ملا محمد تقی مذکور داشت در آمدن پیغمبر و امیرالمومنین بنزد اخوند ملا محمد باقر کرامت پنجم چیزیکه مرحوم آقا سید محمد در همان کتاب نوشته که در زمان مجلسی دو نفر بودند که با آن بزرگوار اعتقاد داشتند و همیشه از او غیبت مینمودند و در همان شبی که اخوند ملا محمد باقر از دنیا رفت این دو نفر باهم خوابیدند پس چون پاسی از شب گذشت یکی از آن دو رفیق از خواب بیدار شد و رفیق خود را نیز بیدار کرد و گفت که من خوابی دیده ام و آن اینست که دیدم بدر خانه اخوند ملا محمد باقر می باشیم و اخوند خوابیده است ناگاه پیغمبر خدا با حضرت امیرالمومنین بنزد مجلسی وارد شدند و پیغمبر بازوی راست و امیرالمومنین بازوی چپ اخوند را گرفتند و گفتند که برخیز تا با ما برویم پس او را همراه خود بردند و این خواب در زمانی بود که اخوند ملا محمد باقر مریض و بستری بود رفیق دیگر گفت که من نیز همین خواب را دیدم پس هر دو حدس زدند که باید اخوند بجوار رحمت الهی پیوسته و وفات کرده باشد پس هر دو برخواستند که بخانه اخوند روند و از احوال او استفسار نمایند پس هر دو رفتند تا بدر خانه اخوند ملا محمد باقر ناگاه صدای گریه و ناله و شیون را از اندرون خانه شنیدند پس استفسار از احوال اخوند نموده جواب شنیدند که اخوند تازه وفات کرده اند و نفر بسیار تعجب کردند در خواب دیدن بحر یعنی پیغمبر را والتفات او بمجلسی کرامت ششم اینکه شخصی از بلاد بحرین از اخلاص کیشان اخوند ملا محمد باقر بود و عزم دریافت شرفیاب

خدمت اخوند از بحرین حرکت نموده تا به نزدیک شهر بسی رسید از اخوند ملا محمد باقر از اهالی انجا سؤال کرد در جواب گفتند که آنجناب
دنیائی فانی را وداع نمود و بدار آخرت شتافت ان شخص بحرینی ملول و محسور و محزون گردید و خوابید
در عالم رؤیا دید که در مکانی واقع شده و در انجا منبر بسیار بلندی نصب نموده اند و حضرت ختمی منزلت بر عرشهٔ منبر
نشست و حضرت امیرالمؤمنین قدری پائین تر از انجناب نشسته یا ایستاده و یک صف از انبیاء در پیش
روی منبر ایستاده و بعد از ان صفوف بسیاری برپا ایستاده اند و اخوند ملا محمد باقر نیز در ان صفوف ایستاده
ناگاه پیغمبر خدا فرمود که اخوند ملا محمد باقر پیش بیا ان شخص خواب بیننده گفت دیدم که شخصی از ان صفوف جدا
شده تا بصف انبیا رسید و حضرت پیغمبر فرمود پیش بیا اخوند بجهة امتثال پیغمبر از صف انبیا تجاوز نموده پیش آمد
حضرت فرمود بنشین اخوند ملا محمد باقر نشست بار دوم باز پیغمبر فرمود بنشین اخوند ملا محمد باقر عرض کرد التماس
این حقیر در نزد شما انیست که مرا در نزد پیغمبران خجل و شرمسار نسازی چه همه ایستاده اند پیغمبر فرمود که ای
انبیا بنشینید تا ملا محمد باقر بنشیند پس انبیا نشستند و اخوند ملا محمد باقر نیز نزدیک منبر نشست ظهور کرامت
اخوند در دعائی شب جمعه کرامتی هم خبریست که مرحوم والد ماجد مؤلف این کتاب نوشته است
که نقل شده است از خط ملا محمد باقر که باین عبارت نوشته است که چنین گوید بندهٔ خاطی محمد باقر بن محمد تقی
که شبی از شبهای جمعه در ادعیه خود مرور میکردم نظرم بدعائی قلیل اللفظ کثیر المعنی افتاد خاطرم بر آن
قرار گرفت که در ان شب بخوانم پس خواندم بعد از هفته دیگر شب جمعه خواستم که همان دعا را
بخوانم ناگاه صدائی از سقف خانه شنیدم که ایها الفاضل الکامل هنوز کرام الکاتبین از نوشتن
ثواب انید عاکه در جمعهٔ سابق خواندهٔ فارغ نشده اند که تو دو باره میخواهی انرا بخوانی و باید
دانست که خوندن این دعا در شبهای جمعه و غیر آن ثواب عظیم دارد و والد مؤلف همیشه مواظبت بخوندن این دعا داشت و این فقیر مؤلف
کتاب شرحی بر این دعا در سفر خراسان نوشته ام که خالی از لطافت نیست و دعا این است
بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله من اول الدنیا الی فنائها و من الآخرة الی بقائها الحمد لله علی
کل نعمة و استغفر الله من کل ذنب و اتوب الیه یا ارحم الراحمین در اخلاق مجلسی و جناب
اخوند ملا محمد باقر مجلسی روزی در مجلس بعضی از اعیان نشسته بود ان شخص حکایت کرد که فلان شخص
از فقهائی کربلا است قائل است باینکه شراب پاک است مجلسی فرمود که غلط کرده است و شراب نجس است
پس اخوند از مجلس برخاست و بر مرکب خود سوار شده بکربلا آمد اول بدر خانهٔ ان فقیه رفته
که من در این خصوص ترا غیبت کردم برای انکه مردم در خوردن شراب و مباشرت ان تجری ننمایند
اکنون آمده ام از تو استعفا و استغفار مینمایم ان فقیه او را عفو نمود از ان پس بزیارت حضرت سید الشهدا

شتافت

شتافت و بعد از ان مراجعت کرد و سید نعمت الله جزایری که از تلامذ اخوند ملا محمد باقر مجلسی اجازه از او داشت
در انوار نعمانیه نوشته است که در تالیف چند مجلد از بحار من اعانت استادم مینمودم و مراد من از اعانت در
تالیف نه ان ست که العیاذ بالله در تحقیقات و حل مشکلات تلمیذ شریک استاد باشد بلکه طریقهٔ علامهٔ مجلسی
ان بود که مثلا مسئلهٔ نزول باران و رعد و برق میخواست تحقیق نماید بیکی از شاگردان میگفت که آیات
متعلق بباران و رعد و برق را جمع کن پس ان تلمیذ آیات را جمع میکرد و در زیر او کاغذ سفید میگذاشت
تا اخوند ملا محمد باقر در زیر ان بیانات و تحقیقات را بنویسد و بتلمیذ دیگر میگفت که اخباریکه درین عنوان
از فلان کتاب و فلان کتاب جمع کن و بنویس و بیاور پس ان اخبار را ان تلمیذ جمع میکرد و خبر را مینوشت
و تحت ان خبر را کاغذ سفید میگذاشت که اگر اخوند بخواهد بیان و تحقیقی بنویسد پس اخوند بسا بود که چیزی نمی نوشت
زیرا که ان خبر محتاج بیان نبود و بسا بود که بنحو جلی یا در تحت ان خبر بیان را می نوشت با کاغذ سفید زیاد
می آمد همان سفیدی میگذاشت و نسخهٔ اصل بحار الانوار بهمین نسق است که مذکور شد و اعانت در تالیف اینگونه
بوده است نه اینکه در تحقیقات و تدقیقات با او اعانت کنند با اینکه تلامذه تلمیذ او بودند چگونه در تحقیق با او شریک بودند
و این گونه اعانت از تلامذه در بعضی از تالیفات بود نه در همهٔ تالیفات و در بعضی از مقامات نه در همهٔ مقامات
در هیبت علامهٔ مجلسی و اما هیبت انجناب انچه از عقل و غیر ان مستفاد است اینکه هر که بندگی خدا کند
و از خدا بترسد جمیع مخلوقات از او میترسند و هیبت او در دلها جاری خواهد بود چنانچه در احوال ائمهٔ هدی
در اخبار ورود یافته و سید نعمت الله جزائری در کتاب انوار نعمانیه نوشته است که استادم علامهٔ مجلسی
با ان همه مزاج و خوش خلقی و انیکه روز و شب با او می نشستیم و می گفتیم و می شنیدیم و می خندیدیم مع ذلک
هر زمانیکه می خواستیم شرفیاب خدمت او شویم همین که میخواستیم از در داخل شویم چنان هیبت ان بزرگوار
در دلهائی ما قرار میگرفت که گویا ما را نزد سلطان می برند که سیاست نمایند و دلهائی ما طپیدن میگرفت
در محافظت کتب علمیه و ایضا سید نعمت الله جزائری در انوار نعمانیه نوشته که اگر علامهٔ مجلسی منتج است
اینکه کتابی بکسی عاریه دهد میگفت که اولا بگو که سفره داری که در میان ان نان خورده باشی یا نه اگر
نداری بگو تا من سفره بتو دهم که نان را در میان سفره خورده باشی و بر بالائی کتاب نان نخوری بلی محافظت
کتب و احترام انها از لوازم است نه اینکه کتابرا در میان آفتاب گذارند که جلدش از آفتاب ضایع و فاسد کند
و مبادا که نشینش بر روئی کتاب ها گذشته یا بر بالائی کتاب نان خورده باشند چنانکه اخوند ملا علی نوری
بسیار احترام اسباب علم میکرد بحدیکه ریزهائی کاغذ که از دم مقراض ریخته میشد میگفت که انرا در جائی بریزند
که کسی بر انها قدم نگذارد و همچنین ریزهٔ قلم و نحو انرا باید احترام نمود و این فقیر مؤلف این کتاب در رساله در آداب

تعلیم بزبان فارسی نوشته ام بهایت تحسین و مرغوبست و در این کتب مستحسنه که برای طلاب بهر درست و از مطالعه و تدریس و تدرس و منفعت تعلیق و مذاکره مدرس همه را بنحو تفصیل بیان کرده ام در تدریس مجلسی در علم کلام گویند که علامه مجلسی درسی از علم معقول میفرمودند پس یک روزی از روزها مذهب دهریه از برای تلامذه بیان کرد با دلیل انها پس یکی از شاگردان گفت که این مذهب حق است و از مجلس برخواست اخوند ملا محمد باقر امر نمود که بنشین تا جواب استدلال ایشان را بشنوی او در جواب گفت که این مذهب حق است و جوابی ندارد از ان پس علامه مجلسی درس کلام و حکمت را ترک فرمود در شیر ندادن تا در حالت جنابت مجلسی را مسموع شد که اخوند ملا محمد تقی مجلسی مقرر داشته بود که والده اخوند ملا محمد باقر با جنابت او را شیر نداده باشد و باید دانست که اخبار ائمه اطهار در سابق از اعصار متفرق بود و جمع نبود و روات هر کسی از هر مسئله که از معصوم می شنیدند مانند سوال و جواب می نوشتند مثلاً امروز در مجلس معصوم سوال زد و مسئله میشنید یکی در حیض و دیگری در وضو پس این شخص راوی کیفیت سوال و جواب را در کتابش همینوشت و همچنین روات دیگر و ترتیب در ابواب فقه نبود یعنی چنان نبود که مسائل وضو در یک جا جمع باشد و یا مسائل طهارت علیحده و دیات علیحده باشد بلکه همه اخبار بود و همه ممزوج و مخلوط بیکدیگر بودند و این کتب را کتب اصول میگفتند فلذا در علم رجال بسیار است که نوشته اند فلان له اصل و اصول فلان کس برای او یک اصل است و یا بیشتر است یعنی برای او یک کتاب است یا بیشتر پس تا زمان عسکریین و ابتداء از زمان سجاد شش هزار اصل و یا چهار هزار اصل از روایات شیعه ائمه جمع شده و بعضی ازین اصول مفقود شده بودند و بسیار اخبار متعارضه در انها وجود داشته که بواسطه تقیه و مانند ان سبب خلاف شد بلکه سبب بود که ائمه خود اخبار مختلفه و احکام متعارضه میفرمودند برای انیکه شیعه بیک مذهب شناخته نشوند که مردم ایشان را بشناسند و ایشان را اذیت کنند و لذا بسبب اختلاف اخبار در حدیث وارد است که نحن اوقعنا الخلاف بین شیعتنا فانه ابقی لنا و لهم با اختلاف واقع ساختیم در میان شیعیان ما چه این اختلاف باقی نگه دارنده تر است ما و ایشان را پس در زمان عسکریین و قریب بزمان غیبت اخبار متعارضه بسیار جمع شد لهذا امامیه اتفاق نمودند در میان چهار هزار یا شش هزار اصل بر چهار صد اصل و ان چهار صد اصل از اصول معتمده معتبره بود که بان کتاب بنظر معصوم رسیده بود و معصوم ان را تصحیح و امر بعمل او فرموده مانند کتاب یونس بن عبد الرحمن و یا صاحبان اصل از معتمدین و معتبرین بودند مانند زراره و محمد بن مسلم و نحو انها و این چهار صد اصل مبوب نبودند بلکه احکام فقه مندمج و مندرج در یکدیگر بودند و سایر اصول را

مهجور کردند و این چهار صد اصل نیز با همدیگر اختلاف داشتند و بسا متعارضات در میان انها بود و در باب متعارضه امامیه عمل با خبار علاجیه میکردند و علاجیه ان اخبار را گویند که در مقام علاج دو خبر متعارض از معصوم صادر شده و ان جمل خبر است که صاحب وسائل محمد بن الحسین الاملی در کتاب قضا از وسایل ذکر کرده است مانند انیکه فرمودند که اگر دو خبر تعارض کنند انکه موافق مشهور میان امامیه باید عمل نمود و انکه موافق کتاب است رجحان دارد و انکه مخالف عامه رجحان دارد و همچنین پس محمد بن یعقوب کلینی که ملقب بثقة الاسلام است مدت بیست سال نشست و کتاب وافی را نوشت که اصول عقائد و فروع را جمع کرد و اخبار را مبوب کرده مانند انیکه اخبار طهارت را در یک باب نوشته و همچنین پس انچه اخبار که بسعی و کوشش خود معتبر دانست برچیده کرد چه از اخبار اصول عقائد و چه از اخبار فروع دین و همه را مبوب ساخت و ان بزرگوار در زمان غیبت صغری بود و پس از وی محمد بن علی بن موسی بن بابویه قمی آمد و انچه را که در نزد او محل اعتبار و اعتماد بود جمع کرده و کتاب من لا یحضره الفقیه اسم گذاشت و ان بزرگوار ملقب بصدوق است از ان پس محمد بن حسن طوسی آمد و او را شیخ الطائفه میخوانند و مراد از شیخ مطلق همین جناب است و او نیز اخبار معتبره را که خود معتبر میدانست جمع کرده و دو کتاب نوشت یکی تهذیب که شرح مقنعه استادش شیخ مفید است و دوم استبصار است ایشان محمد بودند که این چهار کتاب را نوشتند و این چهار کتاب در نزد امامیه کالشمس فی رابعة النهار بر انها مدار و در غایت اشتهار و اعتبارند و ایشان را کتب اربعه و مولفین اخبار را محمد بن ثلث اوائل مینامند و در میان متاخرین سه محمد دیگر آمده اند و سه کتاب دیگر در اخبار نوشته اند که همان چهار کتاب را جمع کردند با اخبار دیگر اول ایشان محمد بن مرتضی است کاشانی که ملقب بفیض و ملقب بمحسن است و او کتاب وافی را نوشته و ان شرح بر کافی است اصولاً و فروعاً و اخبار کتب اربعه را ذکر کرده با بیانات اجمالیه در بعضی از مواضع دوم محمد بن حسن بن حر املی است که در مدت هیجده سال کتاب وسائل را نوشته و ان مشتمل بر اخبار فروع است و کتب اربعه را جمع کرده و از کتب دیگر هم بعضی از اخبار را نوشته و بیانات اجمالیه در بعضی از مواضع کرده سوم محمد باقر بن محمد تقی مجلسی است که کتاب بحار را نوشته و مانند ان کتاب در میان خاصه و عامه نوشته نشده است و این بزرگوار در دیباچه بحار گفته که احدی از عامه و خاصه درین باب بر من سبقت نگرفتند و راست فرموده چه جمیع اخبار خاصه را جمع کرده کتب اربعه و در ان سنج و غیر ان اخبار شیعه از همه کتب جمع کرده بلکه معروف است که انجناب دویست اصل از اصول روات را پیدا کرده و اخبار معتبر انها را ذکر کرده بلکه بیانات تفصیلیه نیز فرموده بلکه در اکثر مواضع اخبار عامه نیز ذکر کرده و در هر باب

از آیات قرآنیه انچه دلالت بر عنوان او داشته جمع کرده و تفسیر نموده و مذاهب علما را نیز در هر باب
بمقتضای مقام ذکر کرده و در همه جا جرح و تعدیل کرده و نقل اقوال در هر باب و استدلال و تحقیق
حق فرموده و این بزرگوار با صاحب وسائل با یکدیگر معاصر و باهم تجازی دارند یعنی هر یک از
دیگری اجازه دارند و انرا در علم درایه تجازی گویند و صاحب وسائل در اخر ان کتاب در
بیان مشایخ اجازه گفته که بمن اجازه داد اخوند ملا محمد باقر و او اخر کسی است که بمن اجازه داده
و من نیز باو اجازه داده ام پس میان ایشان تجازی است که هر دو مجاز از یکدیگرند در تالیفات اخوند
ملا محمد باقر مجلسی و اما تالیفات اخوند ملا محمد باقر مجلسی پس از ان جمله است کتاب مرآت العقول در شرح
اخبار آل الرسول و ان شرح بر اصول کافی است از اولش تا نصف کتاب دعا و کتاب ملاذ الاخیار در
شرح کتاب تهذیب الاخبار تا کتاب صوم و کتاب شرح چهل حدیث و کتاب فوائد الطریفه در شرح صحیفه
کامله سجادیه و تمام نیست بلکه تا شرح دعاء رابع است و رساله وجیزه و رساله در اعتقادات که در باب
انچه لازم است مکلف را از عقاید و انرا در یک شب تالیف نموده و رساله در اذان و رساله
شک در صلوة و رساله مشتمله بر اجوبه مسائل متفرقه انرا مسائل هندیه می نامند و رساله در اوزان
و مقادیر شرعیه کتاب حیات القلوب مشتمل بر سه مجلد مجلد اول در تاریخ انبیاء و احوال ایشان
تا پیغمبر ما و احوال ملوک و معاصرین ایشان مجلد دوم در بیان احوال خاتم النبیین از اول ولادت
و غزوات تا وقت وفات و احوال بعضی از کبار صحابه مجلد سوم در امامت و ان جلد تمام نیست و کتاب
تحفة الزائر و کتاب جلاء العیون در اخبار مصیبت و کتاب عین الحیوة در وعظ و زهد و مشکوة الانوار
که مختصری از کتاب عین الحیوة است و کتاب حلیة المتقین در آداب و سنن و کتاب مقباس
المصابیح در تعقیبات صلوة یومیه و کتاب ربیع الاسابیع و کتاب زاد المعاد در اعمال
سنه و مجملی از بیان زکوة و کفارات و نحو ان و این فقیر مولف کتاب را بر ان حواشی است
در خبطات زاد المعاد و از جمله خبطات علامه مجلسی اینکه در خاتمه ان کتاب در وطی حائض
گفته است که مشهور انیکه کفارهٔ وطی حائض در اول حیض یک دینار است و در وسط نصف دینار است
و در آخر ثلث دینار است تا اینکه مشهور انکه در اخر کفاره ربع دینار است و ثلث ان و این سهو از
طغیان قلم است و از جمله خبطات در ان کتاب اینکه در اعمال لیالی احیاء گفته که قرآن را بر سر
بگیرد و بگوید اللهم بحق هذا القرآن الخ با اینکه صریح اخبار اینکه قرآن را در پیش رو باید گذاشت
نه بر بالای سر زیرا که عبارت حدیث تجعل بین یدیه می باشد و رساله در قصاص و دیات کتاب مسائل یک

در صلوة و ان سابق که شک در صلوة بود بلغت عرب بود و از حیوة القلوب تا باخر انچه در کتبی است
که بلسان فرس است و رساله در اوقات نوافل یومیه و کتاب رجعت و کتاب ترجمه رساله امیر المؤمنین
با مالک اشتر و کتاب اختیارات ایام و کتاب جنت و نار و کتاب جنائز و کتاب اعمال حج و عمره
رساله صغیره در حج کتاب مفاتیح الغیب در استخارات کتاب مال النواصب و کتاب الکفارات
و کتاب السهام و کتاب الزکوة و کتاب الصلوة اللیل و کتاب اداب الصلوة و رساله در تحقیق
السابقون السابقون و در فرق بین صفات الذات و صفات الفعل و رساله در تحقیق بداء
رساله در جبر و تفویض و کتاب در نکاح و رساله فرقة الغری و کتاب ترجمه توحید المفضل
و رساله ترجمه توحید الرضاء و ترجمه زیارت جامعه و ترجمه دعاء کمیل و ترجمه دعاء مباهله و
ترجمه دعاء سمات و ترجمه دعاء جوشن صغیر و ترجمه حدیث عبد الله بن جندب و ترجمه حدیث
رجاء بن ضحاک و ترجمه قصیده دعبل و ترجمه حدیث ستة اشیاء لیس للعباد فیها صنع و رساله
در انشاء و در تذکره نجف و کربلا بعد از مراجعت از انجا رساله در اجوبه مسائل متفرقه رساله صواعق
الیهود و کتاب حق الیقین در اصول دین و کتاب تذکرة الائمه لکن اخوند ملا محمد صالح مازندرانی
در جائی تالیفات ان مرحوم را جمع کرده و اسمی از تذکره نبرده و کتاب بحار الانوار که مشتمل است بر بیست
و پنج کتاب اول کتاب عقل و علم و جهل دوم کتاب توحید سوم کتاب عدل و معاد چهارم کتاب
احتجاجات و مناظرات و جوامع علوم پنجم کتاب قصص الانبیاء ششم کتاب تاریخ پیغمبر ما و احوال او هفتم
کتاب امامت و در او جوامع احوال ائمه است هشتم کتاب فتن و انچه بعد از پیغمبر واقع شد و غزوات امیر
المؤمنین نهم کتاب تاریخ امیر المؤمنین و فضائل او و احوال او دهم کتاب فاطمه و حسن و حسین و فضائل
ایشان و معجزات ایشان یازدهم کتاب تاریخ علی بن الحسین و محمد بن علی الباقر و جعفر بن محمد الصادق
و موسی بن جعفر الکاظم علیه السلام و فضائل ایشان و معجزات ایشان دوازدهم کتاب تاریخ
علی بن موسی الرضا و محمد بن علی الجواد و علی بن محمد الهادی و حسن بن علی العسکری علیهم السلام
و احوال ایشان و معجزات ایشان سیزدهم کتاب الغیبة و احوال حجت قائم چهاردهم کتاب سماء و
عالم و ان مشتمل است بر احوال عرش و کرسی و افلاک و عناصر و موالید و ملائکه و جن و انس و وحوش و طیور
و سائر حیوان و در اوست ابواب صید و ذباحه و ابواب طب پانزدهم کتاب ایمان و کفر و مکارم اخلاق
شانزدهم کتاب آداب و سنن و اوامر و نواهی و کبائر و معاصی و در او ابواب حدود است هفدهم کتاب
روضه و مواعظ و حکم و خطب هیجدهم کتاب طهارت و صلوة نوزدهم کتاب قرآن و دعا بیستم کتاب زکوة و صوم و در او است

اعمال سال بیست و یکم کتاب حج بیست و دوم کتاب مزار بیست و سوم کتاب عقود و ایقاعات بیست و چهارم کتاب احکام بیست و پنجم کتاب اجازات وان آخر کتاب بحار است که مشتمل است بر اسانید و طرق او و اجازات او و صاحب لولو گفته که بعضی از مشایخ ما گفته اند و ذکر کرده اند که از بحار شانزده مجلد از مسوده بیرون آمد و نه مجلد از تصحیح و ایضاح و مسوده بیرون نیامده و انها کتاب ایمان و کفر و مکارم اخلاق و کتاب آداب و سنن و کتاب روضه و کتاب قرآن و دعا و کتاب زکاة و صوم و کتاب حج و کتاب عقود و ایقاعات و کتاب احکام و کتاب اجازات و این بعید نیست زیرا که بر این کتب مطلع نشدیم با اینکه بر سایر کتب مطلع شدیم تا اینجا کلام شیخ یوسف در لولو بوده لیکن این سخن اصلی ندارد و عدم وجدان دال بر عدم وجود نیست چه شنیدم که بعضی از علماء جمیع مجلدات بحار را داشتند و در کتابخانه مجلسی که در دست طبقه امام جمعه اصفهان است موجود است و بعضی از فضلاء گفته اند که کتاب اجازات در نزد مرحوم آقا سید محمد باقر حجة الاسلام بوده و ایضا بعضی گفته اند که کتاب عقود و ایقاعات را ما دیده ایم و جناب ملا محمد باقر مجلسی بسیار ظریف و شوخ بوده چنانکه در تذکرة الائمه فرموده که سنیان گفته اند اینکه شیعه میگوید ذو الفقار از آسمان آمده دروغ است چه آسمان دکان آهنگری ندارد و آخوند میگوید که سنی میگوید جبه پشمی ابو بکر از آسمان آمده آخوند ملا محمد باقر مجلسی میفرماید که بجان آخوند ملا علی قوشجی و بریش آخوند ملا سعد الدین قسم که آسمانی که در آن دکان پشم گری است دکان آهنگری نیز می باشد و وفات آخوند ملا محمد باقر مجلسی هزار و صد و یازده است و تاریخ آن بعد غم و حزن میباشد و آن جناب در تسمیه اش بر کتاب بحار الانوار در ذکر تسمیه به بحار گفته است که از جمله غرائب آنکه بعضی از علماء اخبار متفطن شده اند که تاریخ ولادت من با عدد جامع کتاب بحار الانوار متحد است تا اینجا کلام او بود و از اینجا ظاهر میشود که مولد آن بزرگوار سنه هزار و سی و هفت بوده پس بنا بر این عمرش تقریبا هفتاد و چهار سال است و این بزرگوار اجازه از پدرش آخوند ملا محمد تقی مجلسی و همچنین این بزرگوار اجازه گرفت از شیخ عبد الله بن شیخ جابر عاملی که پسر عم آخوند ملا محمد تقی است از جد مادری آخوند ملا محمد تقی مجلسی درویش محمد بن شیخ حسن از محقق ثانی شیخ علی بن عبد العالی کرکی و این سند احقر طرق است و چون وضع این کتاب برای بیان حال مشایخ اجازه است و اجازه آخوند ملا محمد تقی مجلسی برای فرزند دلبندش آخوند ملا محمد باقر مشتمل بر ذکر اسامی بسیار از مشایخ اجازه بود که ذکر بعضی از انها از پیش رفته و ذکر بعضی باید و بعضی را نباید ذکر نه کنیم لهذا عین عبارت همان اجازه را تیمنا و تبرکا ذکر نمودیم روما لافادة کثرة الانتفاع فنقول قال الفاضل المجلسی المولی محمد تقی

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و الصلواة علی سید الانبیاء و المرسلین و علی عترته الاصفیاء الطاهرین و بعد فیقول احوج المربوبین الی رحمة ربه الغنی محمد تقی بن مجلسی العاملی النطنزی الاصفهانی انه لا ریب لاولی الالباب و العقول و لا خلاف بین علماء المعقول و المنقول و ارباب الفروع و الاصول ان افضل الاعمال و اشرفها و احسن الاخلاق و اکملها بعد معرفة الله تبارک و تعالی و معرفة رسوله و الائمة المعصومین صلوات الله علیهم اجمعین هو العلم بالاحکام الشرعیة و الوظایف الدینیة و به تحصل السعادات الابدیة و الکمالات السرمدیة و لا شک فی ان المتکفل لذلک هو الکتاب الله المبین و احادیث سید المرسلین و الائمة المعصومین صلواة الله علیهم اجمعین بعد لا یمکن معرفة القرآن المجید سیما متشابهات الا منهم بل لا یحصل العلم الا من الابواب مدینة العلم کما ورد متواترا عن سید المرسلین انه قال لن یفترقا حتی یردا علی الحوض فی حدیث الثقلین ثم ان الولد الاعز المترقی من حضیض التقلید الی اوج الاستدلال محمد باقر لما قرأ علی کتب الفقه و الاحادیث سیما الکتب الاربعة للابی جعفر محمد بن الثلثة رضی الله عنهم و سمع منی بالفحص و التدبر و التحقیق و التدقیق و سمع و قرء علی غیرها من کتب الاخبار الموجودة فی هذا الزمان کقرب الاسناد للحمیری و المجالس للبرقی و البصایر للصفار و عیون الاخبار الرضا و الامالی و العلل الشرایع و الخصال و التوحید و الاصول و کمال الدین و تمام النعمة و غیرها للصدوق و بعدها التمس منی ان اجیز له ما یجوز لی روایته من الکتب التفاسیر و الاحادیث و الفقه و الکلام و الاصول و القرائة و اللغة و الاداب و کتبی و غیرها مما صنف فی الاسلام من الخاصة و العامة فاستخرت الله تبارک و تعالی و اجزت له ان یرویها عنی باسانید المتواترة الی اربابها فمن ذلک ما اخبرنا به الشیخ الاعظم بل الوالد المعظم شیخ الطائفة العظام و مربی العلماء العظام الاعلام الزاهد العالم البدل مولانا عبد الله بن الحسین التستری عن الشیخ الاجل نعمة الله بن خاتون العاملی عن شیخ الطائفة و مروج المذهب قدوة علمائنا المحققین و فضلائنا المدققین نور الدین علی بن عبد العالی الکرکی و عن الشیخ نعمة الله عن ابیه اعلم علمائنا المتاخرین احمد بن الشیخ شمس الدین محمد بن خاتون العاملی و عن الشیخ نور الدین عن الشیخ جمال الدین احمد العینائی عن الشیخ زین الدین جعفر بن الحسام عن السید الاجل الحسن بن ایوب عن شیخ العلماء و الفضلاء السعید الشهید محمد بن المکی العاملی رضی الله تعالی عنهم اجمعین ح عبارة عن التحویل بین السندین منه و ما حدثنا به الشیخ الاعظم بل الوالد المعظم شیخ علماء الزمان و مربی الفضلاء الاعیان العلامة الفهامة شیخ الاسلام و المسلمین بهاء الملة الحق و الحقیقة و الدین محمد بن الشیخ الاجل الاعظم الحسین بن عبد الصمد الحارثی الهمدانی العاملی عن ابیه عن شیخ علمائنا المحققین و اکمل فضلائنا المدققین زین الملة و الحق و الحقیقة و الدین ابن علی بن احمد العاملی عن الشیخ الجلیل نور الدین علی بن عبد العالی المیسی و ما حدثنا و اخبرنا به جماعة من العلماء العظام و الفضلاء الفخام منهم شیخ بهاء الدین العاملی و العلامة الفهامة القاضی معز الدین محمد و الشیخ یونس الجزایری عن الشیخ الاجل الاعظم العلامة الفهامة عبد العالی عن ابیه الشیخ نور الدین علی ابن عبد العالی الکرکی ح و ما اخبرنا به جم غفیر من الفضلاء منهم استاد الفضلاء القاضی ابو الشرف و داماد ابن عم امی الشیخ الاجل عبد الله بن شیخ الاعظم جابر العاملی و خالی مولانا محمد قاسم عن جدی شیخ الطائفة

فی عصر الشریف مولانا درویش محمد ابن شیخ الزاهد العالم البذل ذی الکرامات العالیه حسن العاملی النطنزی الاصفهانی
ح وعن الشیخ الاعظم جابر العاملی وهما عن الشیخ نور الدین علی بن عبد العالی الکرکی انار الله تعالی برهانهم وما اجازنی
فی الصغر الشیخ الاعظم ابو البرکات الواعظ عن الشیخ نور الدین وما حدثنا واخبرنا به السید الاجل الاعظم العابد الزاهد
العلامة الامیر شرف الدین علی المشولستانی عن السید الاجل الامیر الاعظم محمد بن الشیخ الاجل الاعلم الحسن بن شیخ
الطایفه محصرة زین الملة والحق والحقیقة والدین جمیعاً عن الشیخ الاعظم الحسن العاملی عن شیخ الاسلام والمسلمین
الحسین بن عبد الصمد ح وعن السید الاجل عن الفاضل العالم الزاهد المجاور لبیت الله تبارک وتعالی میرزا محمد
الاسترآبادی عن الشیخ الاجد ابراهیم عن ابیه الشیخ نور الدین علی بن عبد العالی المیسی قدس الله ارواحهم ح
وما اخبرنا به الشیخ الاجل جابر بن عباس النجفی وجماعة عن الشیخ عبد النبی الجزایری عن السید المحقق المدقق محمد بن سید علی
ح وعن جماعة کثیرة منهم السید الاجل عبد الکریم العاملی عن السید محمد بن السید علی عن ابیه الشهید الثانی وعن
السید محمد بن علی ومولانا عبد الله عن المولی الاجل الاعظم الازهد الربانی مولانا احمد الاردبیلی عن مشایخه عن الشهید
الثانی عن الشیخ نور الدین علی بن عبد العالی المیسی وما اخبرنا به الشیخ الاجل محمد التبنینی عن اربعین من مشایخنا عن الاربعین
الی الشیخ الطایفه بل المشایخ الثلثه علی ما هو المسطور فی رسالة فی الاجازات ولما کانت الکتب الاربعه بل اکثر کتب
الحدیث متواترة لم اذکرهم بل لا اذکر الا التیمن والتبرک تاسیاً بالسلف وعن الشیخ نور الدین الکرکی عن الشیخ
نور الدین علی بن هلال الجزایری عن الشیخ الاعظم جمال العارفین والزاهدین احمد بن فهد الحلی عن الشیخ الاجل زین الدین
علی بن خازن الحایری عن شیخ علمائنا المحققین وافضل فضلائنا المدققین الشهید السعید محمد بن مکی العاملی قدس ارواحهم
ح وعن الشیخ حسن عن السید نور الدین علی بن السید حسن والشیخ حسین والسید نور الدین بن فخر الدین الهاشمی والشیخ احمد
بن سلیمان وغیرهم من مشایخه عن الشهید الثانی عن الشیخ نور الدین علی المیسی عن ابن عم الشهید الاول الشیخ شمس الدین
محمد ابن داود الشهیر بابن الموذن الجزینی عن الشیخین الاجلین ابی طالب محمد وضیاء الدین علی نجلی الشهید عن محمد بن مکی
رضی الله عنهم ح وعن ابن الموذن عن السید علی بن دقماق عن الشیخ شمس الدین محمد بن شجاع القطان عن الشیخ
ابی عبد الله المقداد بن عبد الله السیوری عن الشهید وعن ابن الموذن عن الشیخ عز الدین المعروف بابن العشرة عن
الشیخ شمس الدین محمد بن نجده الشهیر بابن عبد العالی عن الشهید ح وعن ابن الموذن عن الشیخ ابی القاسم علی بن طی
عن الشیخ شمس الدین العریضی عن السید حسن ابن ایوب عن الاعرج عن الشهید رضی الله تعالی عنهم عن جم کثیر من الفضلاء
الاخیار والعلماء الابرار منهم الشیخ الاعظم فخر المحققین ابی طالب محمد بن العلامة وسید المحققین عمید الملة والدین عبد المطلب
بن الاعرج والسید الاعظم الاجل العلامه تاج الدین ابی عبد الله محمد بن القاسم بن معیة الحسینی الدیباجی والسید
الاجل الاعظم ابی طالب احمد بن محمد بن الحسن بن زهرة الحلبی والسید الکبیر الفاضل نجم الدین مهنا بن سنان المدنی والشیخ
المحقق العلامه قطب العلماء والفضلاء مولانا قطب الدین محمد بن محمد الشیرازی شارح المطالع والشمسیه الشیخ العالم

الادیب رضی الدین ابی الحسن علی بن احمد یحیی المعروف بالمزیدی والشیخ الفاضل ابی الحسن علی بن طراد المطارآبادی
عن الشیخ الاجل الاعظم آیة الله فی العالمین جمال الملة والحق والحقیقه والدین علامة العلماء المحققین الحسن العلامه بن الشیخ
سدید الدین یوسف بن المطهر الحلی ح وعن الشیخ نور الدین علی بن عبد العالی المیسی عن الشیخ شمس الدین محمد بن احمد
الصهیونی عن الشیخ جمال الدین احمد المعروف بابن الحاج علی عن الشیخ زین الدین جعفر بن الحسام عن السید حسن بن ایوب
عن السیدین الفقیهین ضیاء الدین عبد الله وعمید الدین عبد المطلب ابنی الاعرج والشیخ فخر الدین محمد عن العلامه وعن
نجلی الشهید عن السید تاج الدین عن العلامه ح وعن ابن الموذن عن ابن العشرة عن ابن فهد عن الشیخ عبد الحمید النیلی
عن السید بن عبد الله وعبد المطلب والشیخ فخر الدین عن العلامه ح وعن الصیهونی عن ابن العشرة عن الشیخ نظام الدین
علی بن عبد الحمید النیلی عن الشیخ فخر الدین عن العلامه ح وعن ابن الموذن عن علی بن طی عن الشیخ محمد بن عبد الله
الغرهی عن السید بدر الدین حسن بن نجم الدین عن السید فخر المحققین عن العلامه ح وعن الشهید وغیره عن السید تاج الدین
بن معیة عن جم غفیر من علمائنا منهم العلامه ح وعن الشهید وغیره عن السید تاج الدین بن ولده الشیخ فخر الدین
وولد ولده الشیخ ظهیر الدین محمد بن محمد بن الحسن بن المطهر وان روی ظهیر الدین عن السید ایضاً کامثاله ومنهم العالم الربانی
عمید الدین عبد المطلب ابن الاعرج الحسینی والسید الجلیل کمال الدین یوسف ابن ناصر حماد الحسینی والسید السعید جلال الدین
جعفر بن علی الحسینی والسید الاجل علم الدین المرتضی علی بن عبد الحمید بن فخار الموسوی والسید الاعظم رضی الدین ابو القاسم
علی بن السید الاعظم غیاث الدین عبد الکریم طاوس الحسنی وابوه السید الاجل ابو جعفر القاسم بن الحسن بن معیة
والسید السعید صفی الدین محمد الموسوی والسید الجلیل کمال الدین الرضی الحسن بن محمد الاوی الحسینی والسید
الکبیر ناصر الدین عبد المطلب ابن بادشاه الحسینی الخرزی والسید العظیم فخر الدین احمد بن علی بن عرفه
الحسینی والسید الاعظم مجد الدین ابو الفوارس محمد بن الاعرج الحسینی والسید الفقیه عز الدین ابی الفتح بن الدهان
الحسینی والشیخ الجلیل صفی الدین محمد بن السعید والشیخ السعید نجم الدین ابو القاسم حملات والقاضی السعید تاج الدین
ابو علی محمد بن محفوظ بن وشاح والعدل والامین جلال الدین محمد بن السعید شمس الدین محمد بن احمد الکوفی والشیخ الامام
زین الدین جعفر بن علی بن یوسف بن عروة الحلی والشیخ السعید مهذب الدین محمد محمود بن یحیی بن محمود بن سالم
الشیبانی الحلی والشیخ الزاهد کمال الدین علی بن الحسین بن حماد الواسطی والشیخ العالم شمس الدین محمد بن الغزالی
ابی المضرس الکافی والشیخ العلامه نصیر الدین علی بن محمد القاشی والشیخ الفقیه الفاضل رضی الدین علی بن احمد المزیدی
والشیخ السعید جمال الدین احمد بن محمد الحداد والشیخ الفاضل شمس الدین محمد بن علی بن غنی والفقیه السعید قوام الدین
محمد بن الفقیه رضی الدین علی بن مطهر والشیخ الاجل علی بن طراد عن الشیخ الفقیه الادیب النحوی العروضی تقی الدین
حسن بن علی بن داود الحلی صاحب کتاب الرجال ح وعن العلامه وبعضهم عن ولده فخر المحققین عن ابیه سدید
الدین یوسف ورئیس المحققین ابی القاسم جعفر بن سعید الحلی والشیخ نجیب الدین یحیی بن سعید وسلطان العلماء

والحکماء خواجه نصیر الملة والحق والحقیقة والدین والسید بن الزاهد بن البدلین رضی الدین ابی القاسم علی وجمال الدین ابی
الفضایل احمد بن موسی بن جعفر بن الطاوس الحسینی والشیخ مفید الدین محمد بن جهیم الاسدی جمیعاً عن السید الاعظم
المرتضی امام الادباء والالباب والفقهاء شمس الدین ابی علی فخار بن معد الموسوی والشیخ الاجل الفقیه نجیب الدین ابی
ابراهیم محمد بن جعفر بن ابی البقاء هبة الله بن نما الحلی عن المشایخ العظام والفضلاء الکرام محمد بن ادریس الحلی والشیخ
الاعظم ابی الفضل سدید الدین شاذان ابن جبرئیل القمی والشیخ العبد الرشید الدین ابی جعفر محمد بن علی بن شهر
آشوب المازندرانی وعن الشیخ نجیب الدین یحیی بن سعید عن السید السعید الفقیه محیی الدین ابی حامد محمد بن ابی القاسم
عبد الله بن علی بن زهره عن الثلثة المتقدمه وعن الشیخ الاعظم ابی الحسین یحیی بن الحسن بن البطریق الاسدی
عن الفقیه ورئیسها عماد الدین ابی جعفر محمد بن ابی القاسم الطبری عن الشیخ المفید ابی علی الحسن عن والده شیخ الطایفه و
رئیسها محمد بن الحسن الطوسی رضی الله تعالی عنهم اجمعین ح وعن تقی الدین بن داود وعن المحقق والسید جمال الدین
احمد بن طاوس وولده السید غیاث الدین عبد الکریم ح وعن الشیخ کمال الدین علی بن الحسین بن حماد الواسطی عن
السید غیاث الدین عن خواجه نصیر الملة والدین الطوسی وعن الشیخ فخر الدین بن المطهر عن عمه رضی الدین علی بن یوسف
بن المطهر ح وعن السید عمید الدین عن ابیه السید مجد الدین ابی الفوارس وخاله الشیخ رضی الدین بن المطهر عن والده
الشیخ سدید الدین یوسف والمحقق وعن الشیخ رضی الدین علی المزیدی عن الشیخ محمد بن صالح عن المحقق وعن الشیخ
کمال الدین حماد عن الشیخ نجیب الدین یحیی بن سعید والشیخ نجم الدین جعفر بن محمد بن جعفر بن هبة الله بن نما والشیخ
الفقیه کمال الدین میثم بن علی بن میثم البحرانی والشیخ شمس الدین محفوظ بن وشاح والشیخ الفقیه شمس الدین محمد بن صالح
القسینی بکتبهم وروایاتهم ح وعن الشهید وعن الشیخ جلال الدین محمد بن محمد الکوفی عن المحقق وعن الشیخ نجیب الدین
یحیی بن سعید وکان هذا الشیخ معمراً ح وعن الشهید عن المزیدی عن الشیخ شمس الدین محمد بن صالح عن السید فخار عن
شاذان عن الدوریستی عن ابیه عن الدوریستی عن شیخنا المفید وهذا اعلی الطرق و ذکر محمد بن صالح انه یروی
عن السید فخار والشیخ نجیب الدین بن نما وجماعة آخرین منهم السید الفقیه المعظم الزاهد رضی الدین محمد بن محمد الآوی
والشیخ الفقیه شمس الدین علی بن ثابت ابن عصیده السوراوی والسید رضی الدین علی بن موسی بن طاوس
وابوه احمد بن صالح روی له عن الفقیهین راشد بن ابراهیم بن اسحق البحرانی و قوام الدین محمد بن محمد البحرانی
والشیخ الفقیه علی بن فرج السوراوی بطرقهم الی الشیخ ابی جعفر الطوسی قال وروی لی ابو البرکات الصنعانی
عن عربی ابن مسافر الفقیه والسید الاعظم جمال الدین احمد بن طاوس ح وعن الشهید عن السید الاجل شمس الدین
محمد بن ابی المعالی عن الشیخ کمال الدین علی بن حماد الواسطی عن الشیخ نجم الدین جعفر بن نما عن ابیه الشیخ نجیب
الدین محمد بن نما عن الشیخ ابی عبد الله محمد بن جعفر المشهدی الحایری وعن الشیخین العالمین ابی الفرج علی بن الشیخ
قطب الدین ابی الحسین الراوندی وابی الحسن علی بن یحیی بن علی الخیاط عن محمد بن ادریس وابن البطریق و

والعالم المقوی ابی عبد الله محمد ابن هرون المعروف والشیخ الفقیه عبد الله بن حمزه الطوسی والشیخ
المقوی جعفر بن محمد ابن محمد بن شفره الحاصمی عن قطب الدین والسید الاعظم ضیاء الدین فضل الله ابن علی الراوندی
الحسینی والشیخ الاجل جمال الدین ابو الفتوح الخزاعی الرازی المفسر والشیخ الاعظم السعید سدید الدین محمد بن علی الحمصی و
الشیخ الاجل الاعظم العلامة امین الدین ابی علی الفضل ابن الحسن الطبرسی جمیع کتبهم وعن محمد بن جعفر المشهدی عن الشیخ الزاهد
ابی الحسین ورام بن ابی فراس کتابه المعروف ح وعن محمد بن جعفر عن ابن البطریق بجمیع کتبه وروایاته ح وعن
محمد بن جعفر عن محمد بن هرون بکتبه وروایاته ح وعن الشیخ الفقیه ابی عبد الله الحسین ابن احمد بن لاه وعن الشریف
الاجل شرفشاه بن محمد بن زیاده والشیخ ابی الفضل شاذان بن جبرئیل عن الشریف محمد المعروف بابی الشریف
المجل البحری عن البصروی کتاب المفید فی التکلیف ح وعن الشیخ یحیی بن سعید عن السید محیی الدین بن زهره عن عمه السید
الاجل عز الدین ابی المکارم حمزه بن علی بن زهره ح وعن السید محیی الدین عن ابیه عن اعمه ایضاً بالقرائة والسماع
لتصانیف وتصانیف ابیه ح وعن الشیخ شاذان و محمد بن ادریس عن السید ابی المکارم حمزه بن زهره الحسینی
بتصانیفه ح وعن العلامه عن ابیه عن الشیخ سدید الدین سالم بن محفوظ بن عزیزه السوراوی جمیع مصنفاته وعن
الشیخ مهذب الدین محمد بن یحیی بن کرم جمیع مصنفاته وروایاته ح وعن ابیه عن الشیخ علی بن ثابت بن عصیده
السوراوی وجمیع روایاته عن مشایخ الذین هم نجیب الدین بن بدکی الاسترآبادی والفقیه الیاس بن هشام
الحایری والعماد الطبری ومحمد بن طحال المقدادی الحایری وعن العلامه عن ابیه عن الشیخ مهذب الدین بن
برده عن العلامه نصیر الدین عبد الله ابن حمزه الطوسی بتصانیفه وروایاته ح وعن الشیخ الاجله علی ابن سلیمان
البحرانی بتصانیفه وروایاته ح وعن والده والسیدین ابنی الطاوس والشیخ سدید الدین مطهر عن السید صفی الدین
عن الشیخ السعید الفقیه برهان الدین محمد بن علی الهمدانی القزوینی نزیل الری عن الشیخ الاعظم الحافظ منتجب الدین ابی
الحسین علی بن عبید الله بن الحسن المدعو حسکا بن الحسین بن الحسن ابن الحسین بن علی بن الحسین بن موسی ابن بابویه القمی جمیع
روایاته وما اشتمل علیه فهرسته المتضمن لاسماء علمائنا المتاخرین عن الشیخ ابی جعفر الطوسی رحمه الله والمعاصرین له
ح وعن الشهید عن السید تاج الدین عن السید رضی الدین عن ابیه السید غیاث الدین عن خواجه نصیر الدین محمد
عن الشیخ برهان الدین عن الشیخ منتجب الدین وعن العلامه عن ابیه عن السید احمد بن یوسف العریضی العلوی
عن الشیخ برهان الدین عن الشیخ منتجب الدین رضی الله عنهم ح وعن الشیخ برهان الدین عن الشیخ الاعظم العلامه
امین الدین ابی علی الفضل ابن الحسن الطبرسی والشیخ سدید الدین الحمصی والسید الاجل فضل الله ابن علی الراوندی
جمیع مصنفاتهم وروایاتهم وعن العلامه عن الفضلاء الاربعه السابقه عن السید صفی الدین عن الشیخ نصیر الدین
راشد بن ابراهیم بن اسحق البحرانی عن السید فضل الله عن الشیخ ابی علی الطبرسی بکتبه سیما مجمع البیان وجوامع
الجامع ح وعن العلامه عن ابیه عن السید فخار عن ابن البطریق والشیخ الاعظم الاجل الضابط البارع عمید الرؤساء

هبة الله بن حامد بن احمد بن ایوب جمیع کتبها ورویاتها سیما الصحیفة الکاملة وعن السید الاجل ح وعن الشهید عن
المریدی عن محمد بن صالح عن السید فخار عن عمید الروسا عن السید الاجل ما بسیاده الی السید الساجدین صلوات الله علیه
وعن العلامه عن ابیه عن الشیخ مهذب الدین بن برده عن العاصی احمد بن علی ابن عبد الجبار الطوسی عن الشیخ الفقیه ابی
الحسین قطب الدین الزوایدی جمیع مصنفاته وروایاته واجازاته وعن مهذب الدین بن راده ایضاً عن الحسن الفضل
بن الحسن الطبرسی عن والده بروایاته ومصنفاته ح وعن السید جمال الدین احمد بن طاوس عن الشیخ السعید سدید الدین
ابن ابی علی الحسن بن خسوم جمیع کتب اصحاب السابقین ورویاتهم واجازاتهم ومصنفاتهم وعن والده عن
السید صفی الدین محمد بن معد الموسوی عن الشیخ ابی الحسن ابن یحیی الخیاط عن الشیخ محمد بن ادریس الحلی والشیخ شمس الدین
یحیی بن البطریق والشیخ نصیر الدین عبد الله بن حمزه ابن الحسن الطوسی جمیع روایاتهم ومصنفاتهم وعن الشیخ
الخیاط عن الشیخ المعرمی محمد بن هروز بن الکیال جمیع روایاته ح وعن السید عن شاذان عن الفقیه عبد الله
ابن عمر الطرابلسی عن القاضی عبد العزیز بن ابی کامل عن الشیخ ابی الصلاح تقی بن نجم الحلبی عن الشیخ الطوسی
والسید المرتضی ح وعن القاضی عن الشیخ الفقیه ابی الفتح محمد بن عثمان بن علی الکراکی عنهما رضی الله عنهما
ح وعن السید فخار عن الشیخ شاذان عن الفقیه عبد الله ابن عبد الواحد عن القاضی عبد العزیز بن ابی کامل
عن الشیخ ابی الصلاح تقی بن نجم الحلبی عن الشیخ الطوسی والسید المرتضی ح وعن القاضی عن الشیخ الفقیه ابی الفتح
محمد بن عثمان بن علی الکراکجی عنهما رضی الله عنهما ح وعن السید فخار عن الشیخ شاذان عن الفقیه عبد الله ابن
عبد الواحد عن القاضی عبد العزیز بن ابی کامل عن القاضی سعد الدین عبد العزیز ابن نحریر ابن البراج بکتبه وروایاته
عن السیدین الاجلین المرتضی ورضی الدین بکتبهما وروایاتهما ح وعن الشیخ شاذان عن القاضی ابی الفتح علی
بن عبد الجبار الطوسی عن السید ابی تواب بن الداعی عن الشیخ ابی یعلی سلار بن عبد العزیز الدیلمی جمیع مصنفاته
وروایاته عن السیدین والمفید ح وعن الشیخ محمد بن صالح عن السید الاعظم رضی الدین محمد بن محمد الاوی الحسینی
عن جده زید عن جد ابیه الفقیه الداعی عن الشیخ ابی الصالح والقاضی عبد العزیز بن البراج والشیخ سلار ح
وعن الشهید عن السید شمس الدین محمد بن ابو بی المعالی عن الشیخ کمال الدین علی بن حماد الواسطی عن الشیخ
نجیب الدین یحیی بن سعید عن السید محی الدین محمد بن عبد الله بن زهره عن الشیخ سدید الدین شاذان عن
عبد الله بن عمر عن القاضی عبد العزیز ابی الصلاح الحلبی وابن البراج ح عن القاضی عبد العزیز وعن السید
محی الدین بن زهره عن الشریف الفقیه عز الدین ابی الحارث محمد بن الحسین العلوی البغدادی عن الشیخ الفقیه
قطب الدین الزوایدی عن الشیخ ابی جعفر محمد بن علی الحسن الحلبی عن القاضی ابی القاسم عبد العزیز بن نحریر
البراج جمیع تصانیفه وروایاته ح وعن السید محی الدین عن شاذان عن الشیخ ابی محمد عبد الله بن عبد الواحد
والشیخ عبد الله بن عمر عن القاضی عبد العزیز بن ابی کامل عن الکراجی کتبه وروایاته ح وعن الشیخ الفقیه

ابی ریحان ابن عبد الله الجلبی عن القاضی عن الکراجکی ح وعن السید محی الدین عن ابراد لیس عن عربی
بن مسافر عن السید الاجل بالصحیفة الکامله ح وعن ابن المسافر العبادی عن الشیخ الیاس هشام الحایری
عن الشیخ المفید ابی علی الحسن بن محمد بن الحسین عن ابیه شیخ الطایفه ح وعن الشیخ ابی یعلی سلار بن عبد العزیز
ح وعن الشیخ کمال الدین علی بن حمادی عن الشیخ نجم الدین جعفر بن نما عن والده عن الشیخ ابی العزیز علی بن الشیخ
قطب الدین الراوندی عن الشیخ ابی جعفر الحسینی عن ابن البراج ح وعن ابی الفرج عن ابیه عن السید الاعظم
الاجل ابی صمصام ذی الفقار بن سعید الحسینی عن النجات شر الطوسی وسلار ح وعن الشهید عن السید تاج
الدین عن السید علم الدین المرتضی علی بن سید جمال الدین عبد الحمید بن السید العلام شمس الدین ابی علی فخار بن
معد الموسوی عن ابیه عن جده عن ابن ادریس عن الشیخ جمال الدین الحسن بن هبة الله السوراوی جمیع مصنفاته
ح وعنه عن ابیه علی عن والده شیخ المطابقه جمیع مصنفاته وروایاته ح وعن العلامه عن ابیه السید احمد بن
یوسف العریضی عن برهان الدین عن السید فضل الله الراوندی عن السید ابی الصمصام عن الشیخ ابی العباس احمد
بن علی النجاشی کتابه فی الرجال واسانیده الی الکتب الی الایمة المعصومین صلوات الله علیهم اجمعین ح
وعن الشهید عن الشیخ الفقیه الصالح جلال الدین الحسن بن احمد بن الشیخ محبب الدین محمد بن جعفر بن هبة الله
بن نما عن ابیه عن ابیه عن الشیخ ابی عبد الله الحسین بن طحال المقدادی عن الشیخ ابی علی عن شیخ
الطایفه ح وعن الشهید عن السید تاج الدین عن السید علی بن عبد الحمید بن فخار عن ابیه عن جده فخار
عن شاذان عن العماد الطبری عن ابی علی عن الطوسی ح وعن الشهید عن المریدی والمطارابادی
عن ابن داود عن الشیخ المحقق نجم الدین جعفر بن الحسن بن یحیی بن سعید عن ابیه عن ابیه یحیی الاکبر عن عربی
بن مسافر عن الشیخ الیاس عن ابی علی عن ابیه شیخ الطایفه ح وعن العلامه عن ابیه عن السید احمد العریضی
عن برهان الدین عن السید فضل الله عن السید ذی الفقار عن الشیخ ابی جعفر ح وعنه عن ابن طاوس عن
ابن زهره عن ابن البطریق عن العماد الطبری عن ابی علی عن ابیه ح وعنه عن ابیه عن الفقیه علی
بن الفرج عن الحسین بن رطبه عن ابی علی عن ابیه ح وعنه عن الشیخ الفقیه شمس الدین علی بن ثابت
عن الفقیه عن ابن مسافر عن السید الاجل والحسین بن رطبه عن ابی علی عن ابیه شیخ الطایفه ح وعنه
عن محمد بن ابی البرکات الصنعانی عن عربی بن مسافر عنهما عنه عن ابیه ح وعنه عن السید الفقیه رضی
الدین محمد الآوی عن ابیه محمد عن جده زید عن جد ابیه الداعی عن الشیخ ابی جعفر الطوسی وعن السید غیاث
الدین عن ابیه محمد عن جده زید عن جد ابیه الداعی عن الشیخ ابی جعفر الطوسی وعن السید غیاث الدین عن
ابیه ح وعنه عن ابیه ح وعنه عن ابن زهره عن الشیخ رشید الدین محمد بن علی بن شهرآشوب عن الطوسی
ح وعن السید غیاث الدین عن سلطان الحکما خواجه نصیر الملة والدین محمد بن محمد بن الحسین الطوسی عن ابیه

عن فضل الله الراوندی عن السید ذی الفقار عن شیخ الطایفه ح وعن العلامه وابیه عن السید علی بن طاوس
عن الشیخ حسین بن احمد السوراوی وعن العماد الطبری عن ابی علی عن ابیه ح وعن العلامه وابیه عن
السید علی بن طاوس عن الشیخ علی بن الخیاط عن عربی بن مسافر عن العماد عن ابی علی عن ابیه ح وعن
کمال الدین بن حمادی عن السید غیاث الدین ومحمد بن صالح عن السید رضی الدین علی بن طاوس عن الحسین ابن
احمد عن العماد عن ابی علی عن ابیه ح وعن العلامه عن ابیه عن اسعد بن عبد القاهر الاصفهانی عن ابی الفرج علی
بن قطب الدین الراوندی عن محمد بن الحلی عن شیخ الطایفه ح وعن السید محی الدین بن زهره عن ابن البطریق
عن الطبری عن ابی علی عن ابیه ح وعن الشیخ نجیب الدین یحیی بن سعید عن السعید محی الدین بن زهره عن
ابن البطریق عن الطبری عن ابی علی عن ابیه ح وعن الشیخ نجیب الدین یحیی بن سعید عن السید محی الدین
بن زهره عن الشیخ رشید الدین بن شهرآشوب عن السید ابی فضل الداعی بن علی الحسینی والسید ابی الرضا
فضل الله بن علی الحسینی وعبد الجلیل بن عیسی وابی الفتوح احمد بن علی الرازی ومحمد وعلی ابنی عبد الصمد النیشابوری
ومحمد بن الحسن السوهانی الفقیه الصالح الثقه وابی علی الطبرسی وجماعة غیرهم عن الشیخ ابی علی وعبد الجبار المقری
عن شیخ الطایفه ح وعن السید محی الدین عن الشریف الفقیه عن عز الدین ابی الحارث محمد بن الحسین بن علی
الحسینی عن الفقیه قطب الدین عن محمد بن علی المحسن الحسینی عن شیخ الطایفه ح وعن السید محی الدین عن شاذان بن
عن الطبری وابی غالب عبد القاهر بن حمویه القمی والطبری عن ابی علی وابن حمویه عن الفقیه حکه بن بابویه القمی عن
شیخ الطایفه وعن الشیخ نجم الدین بن نما عن والده عن محمد بن جعفر المشهدی عن الشیخین الاجلین الحسین بن هبة الله
بن وطبه وابی البقاء هبة الله بن نما عن ابی علی عن ابیه ح وعن نجم الدین عن ابیه عن الشیخ ابی الفرج عن ابیه
قطب الدین عن محمد بن المحسن عن شیخ الطایفه ح وعن ابی الفرج عن السید ضیاء الدین فضل الله عن السید
ذی الفقار عن شیخ الطایفه ح وعن ابی الفرج عن الطبری عن ابی علی عن ابیه شیخ الطایفه محمد بن الحسن
الطوسی رضی الله تعالی عنهم اجمعین ح وعن العلامه عن ابیه والمحقق والسیدین ابنی طاوس عن السید فخار عن
عن شاذان عن الشیخ ابی عبد الله جعفر بن محمد الدوریستی عن المفید شیخ الفضلا محمد بن محمد بن النعمان وعن الدور
یستی عن ابیه عن الصدوق ابن بابویه القمی ح وعن الشیخ نجم الدین بن نما عن ابیه عن الشیخ ابی الفرج عن
السید صفی الدین المرتضی بن الداعی الحسینی عن الشیخ ابی عبد الله جعفر بن محمد بن احمد بن العباس الدوریستی
عن ابیه عن الصدوق ح وعنه عن ابیه عن ابی الفرج عن السید بن الاجلین ناصح الدین ابی جعفر محمد والسعید
امین الدین ابی القاسم المرزبان بن الحسن بن محمد الدوریستی عن ابیه عن الصدوق ح وعن السید محی الدین
بن زهره عن عربی بن مسافر عن الیاس بن هشام عن السید الموفق ابی طالب بن مهدی السلیقی العلوی
عن شیخ الطایفه ح وعن السید ابی یعلی الجعفری والشیخ ابی جعفر الدوریستی عن الصدوق ح وعن السید

السید محی الدین بن زهره عن ابی المکارم حمزه بن زهره عن الشیخ المسکین ابی منصور محمد بن الحسن بن المنصور النقاش
عن ابی الوفا الموصلی الحسینی المحمدی عن شیخنا الصدوق محمد بن بابویه وهذا اعلی الاسانید ح وعن السید محی الدین
عن الشیخ ابن ادریس عن الشیخ عربی بن مسافر عن الرئیس عمید الرؤسا ابن حیا عن القاضی احمد بن قدامة عن الشیخ ابی
عبد الله المفید محمد بن محمد بن نعمان ح وعن السید محی الدین عن السید عز الدین محمد بن الحسن الحسینی عن الفقیه قطب الدین
عن السید ابی الصمصام عن المفید بکتبه وروایاته ح وعن الشیخ نجم الدین عن ابیه عن محمد بن جعفر المشهدی عن النقاش
الموصلی عن السید ابی الوفاء المحمدی عن المفید ح وعن ابیه عن علی بن یحیی الخیاط عن ابن مسافر عن عمید الرؤسا
یحیی بن علی بن حیا عن القاضی احمد بن قدامه عن شیخنا المفید ح وعن شاذان عن احمد بن محمد الموسوی عن ابن
قدامه عن السیدین الاجلین المرتضی والرضی جمیع مصنفاتهما وروایاتهم ح وعن السید غیاث الدین عن خواجه
نصیر الدین محمد بن محمد عن ابیه عن السید فضل الراوندی عن مکی بن احمد المخالطی عن ابی عبد الله بن ابی
غانم العصمی عن السید المرتضی رضی الله عنه ح وعن السید قیاس الدین عن القاضی عبد الله ابن محمود عن السید
الاعظم العابد الربانی کمال الدین حیدر بن محمد بن زید الحسینی عن محمد ابن علی بن شهرآشوب عن المنتهی بن
بن ابی زید عن ابیه عن السید رضی بکتبه وروایاته سیما کتاب نهج البلاغه ح وبالاسانید عن ابن شهرآشوب عن
السید ابی الصمصام عن المفید والسیدین والطوسی والنجاشی وعنه عن السید وابی عبد الله محمد بن علی الحلوانی
عن السید المرتضی جمیع تصانیفه وروایاته وعن السید الرضی بکتبه وروایاته ح وعن السید محی الدین عن
السید عز الدین عن الشیخ قطب الدین عن السیدین الاجلین المرتضی والمجتبی بنی الداعی عن ابی جعفر الدوریستی
عن الصدوق والسیدین الرضی والمرتضی رضی الله تعالی عنهما وعن ابن نما عن المشهدی عن المازندرانی
عن المنتهی عن ابیه ابی زید الجرجانی عن السیدین الرضی المرتضی ح وعن ابن نما عن محمد بن جعفر عن عبد الله
ابن جعفر الدوریستی عن جده عن المرتضی والرضی والصدوق ح وعن ابن نما عن الخیاط عن السید
شرفشاه الافطسی عن الشیخ ابی الفتوح الرازی عن القاضی الفاضل حسن الاسترآبادی عن ابن قدامه عن
السیدین ح وعن ابن نما عن الشیخ ابی الفرج عن عبد الرحیم بن احمد بن الاخوه البغدادی عن الشیخ ابی
غانم العصمی الهروی الیشی الامامی عنهما ح وعن الخیاط عن الشیخ علی بن الهردن الکال عن الحسن بن علی
ابن عبده عن ابی السعادات احمد بن الماطوری العطاردی عن ابن قدامه عنهما ح وعن الشیخ محمد
بن صالح عن رضی الدین الآوی الحسینی عن ابیه محمد عن جده زید عن جد ابیه الفقیه الداعی
عن الشیخ والسیدین ح وبالاسانید المتواتره عن المحقق وسدید بن مطهر ونجم الدین بن نما وغیرهم
سند الصحیفه الکامله عن السید فخار والشیخ نجیب الدین بن نما عن الشیخ محمد بن جعفر المشهدی سماعة عن
السید بهاء الشرف یقرا الشریف الاجل نظام الشرف ابی الحسن العریضی وقرائته علی ابیه وعلی الشیخ

الفقیه هبه الله ابن نما والشیخ المعری جعفر بن ابی الفضل بن شعرة والشریف ابی القاسم زکی العلوی
والشریف ابی الفتح ابن الجعفریه والشیخ سالم بن فتاروبه جمیعا عن السید بها الشرف لسنده المسطور
فی اول الصحیفة الکامله زبور ال محمد وانجیل اهل البیت والدعاء الکامل ح وعن الشیخ الاجل نجیب الدین
بن نما عن الخیاط عن الشیخ غربی بن مسافر عن السید الاجل عن الشهید عن المزیدی عن الشیخ جمال الدین محمد بن
صالح وغیره من الفضلاء الاخیار عن السید فخار عن الشیخ الاجل الاعظم عمید الروسا هبة الله بن حامد عن
السید الاجل ح وعن السید فخار عن الشیخ الاجل محمد بن محمد بن هروین المعروف بابن الکال عن ابی
طالب حمزه بن شهریار عن السید الاجل ح وعن السید فخار عن ابن ادریس عن ابی علی عن ابیه ح
وعن ابن ادریس عن العماد الطبری والیاس بن هشام الحایری وابن رطبة السوراوی وغیرهم عن السید
ذی الفقار بن معبد والشیخ ابی علی عن شیخ الطایفه ح وعن ابن ادریس وابن شهرآشوب وشاذان
عن عبد الجبار المعری وابی علی عن شیخ الطایفین ح وبالاسانید المتواتره عن شیخ الطایفه عن الشیخ
ابی عبد الله الحسین بن عبد الله الغضاری عن ابی المفضل ح وعن الشهید عن السید تاج الدین عن
والده ابی جعفر القاسم عن خاله تاج الدین ابی عبد الله جعفر بن محمد ابن معیة عن ابیه السید مجد الدین محمد الحسن
معیه عن الشیخ رشید الدین محمد بن علی بن شهرآشوب عن جده عن شیخ الطایفه ح وعن السید تاج الدین
عن السید کمال الدین المرتضی محمد بن الاوی عن خواجه نصیر الدین محمد بن الحسن الطوسی عن ابیه عن السید ابی
الرضا فضل الله الحسینی عن السید ابی الصمصام عن شیخ الطایفه باسانید المتکثره عن الامام سید الساجدین
علی بن الحسین زین العابدین صلوات الله وسلام علیهما ح عن السیدین ابنی طاوس عن الشیخ حسین بن احمد
السوراوی وعن العماد الطبری عن ابی علی عن شیخ الطایفه ح وعنهما عن علی بن یحیی الخیاط الحلی عن عربی
بن مسافر العبادی عن العماد الطبری عن ابی علی عن ابیه وعنهما عن الشیخ الفاضل اسعد بن عبد القاهر الاصفهانی
عن الشیخ ابی الفرج الراوندی عن الشیخ ابی جعفر محمد بن علی بن المحسن الحلبی عن شیخ الطایفه محمد بن الحسن
الطوسی رضی الله تعالی عنهم بکتبه وروایاته وروایاتهم سیما کتاب هدایت الاحکام والاستبصار وفیهما
سته عن العلما والاخبار عن الجماعة کثیرة منهم شیخ الطایفه ورئیسها فی العلوم العقلیه والنقلیه ابو عبد الله محمد
بن محمد بن النعمان المفید وابو عبد الله الحسین بن عبد الله الغضاری وابو الحسین جعفر بن الحسن بن حسکه وابو
ذکریا محمد بن سلیمان الحمدانی وغیرهم عن الصدوق ورئیس المحدثین محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن
بن بابویه القمی بکتبه وروایته سیما کتاب من لایحضره الفقیه وعن شیخ الطایفه عن جماعة کثیره منهم المفید وابن
الغضاری واحمد بن عبدون عن الشیخ الصدوق ابی القاسم جعفر بن محمد بن قولویه القمی وعن ابیه غالب احمد
بن محمد الرازی وابی عبد الله احمد بن ابراهیم الصیمری المعروف بابن ابی رافع وابی محمد هرون بن موسی

التلعکبری وابی الفضل محمد بن عبد الله بن عبد المطلب الشیبانی جمیعا عن شیخ علمائنا الربانیین ثقة الاسلام
ورئیس المحدثین ابی جعفر محمد بن یعقوب والکلینی الرازی بکتبه سیما الکتاب الکافی المشتمل علی خمسین کتابا
لم یصنف فی الاسلام مثله باسانیده المثبته فیه الایمه المعصومین عن سید الانبیاء والمرسلین واشرف الاولین
والآخرین عن الله تبارک وتعالی رب العالمین ومنهم عنه الصلوات الله علیهم اجمعین عن جبرئیل عن الله تعالی
وعن جبرئیل عن میکائیل عن اسرافیل عن خالق السموات والارض وعن اسرافیل عن اللوح عن القلم عن الله
تعالی رب العالمین فکل کتاب صنفه علمائنا اوردوه فهو داخل فی هذه الاسانید الاما شذ واما کتب
العامه فعن العلامه عن ابیه عن السید صفی الدین بن معد الموسوی عن الشیخ نصیر الدین ابراهیم ابن اسحق
البجرانی عن السید فضل الله الراوندی عن الشیخ ابی المظفر عبد الواحد بن احمد بن محمد بن رشید السکری باصفهان
فی داره بمحله شمیکان عن سعد بن ابی سعید عن محمد بن عمر بن شویه عن محمد بن یوسف بن مطر عن محمد بن اسمعیل البخاری
لصحیحه ح وعن السید رضی الدین بن طاوس عن الشیخ تاج الدین الحسن بن الذری عن رشید الدین بن
شهرآشوب المازندرانی عن ابی عبد الله محمد القرادی عن عبد الغفار النیشابوری عن ابی احمد الجلودی
عن ابی اسحق ابراهیم بن محمد بن سفیان الفقیه عن ابی الحسین مسلم بن الحجاج لصحیحه ح وعن العلامه عن ابیه
عن الشیخ علی بن محمد المندانی الواسطی عن ابیه عن امین الحضرت هبة الله عن ابی علی ابن المذهب عن احمد بن
جعفر بن احمد ابن القطیعی عن ابی عبد الرحمن عن ابیه احمد بن حنبل لمسنده ح وعن ابیه عن علی بن محمد
المندانی لقرا القاضی الحسن بن ابراهیم الفارقی عن احمد بن ثابت الخطیب عن القاسم بن جعفر الهاشمی عن
ابی علی اللؤلوی عن ابی داود السجستانی لمسنده ح وعن العلامه عن ابیه عن المندانی عن القاضی
ابی طالب الکتابی عن ابی طاهر الباقلانی عن عبد الغفار عن ابی علی الصحاف عن ابی علی الاسدی عن
احمد بن محمد النسائی عن محمد بن الحسن الشیبانی عن مالک بن انس الاصبحی لموطائه ح وعن الشیخ ابی زکریا
یحیی بن البطریق عن سرالاحل عن الشریف الخطیب ابی حیدوة الهاشمی عن الحمید بالجمع بین الصحیحین
للبخاری ومسلم ح وعن ابن البطریق عن عبد الله بن منصور الباقلانی عن الحسن بن زربلی بالجمع بین
الصحاح الستة للبخاری ومسلم والترمذی والسجستانی ومالک بن انس ورزین العبدری وعن السید فخار
بن معد الموسوی عن المندانی عن ابی القاسم ابن الحسین عن القاضی ابی عبد الله القضاعی بکتاب الشهاب
فی الحکم والاداب من کلام سید المرسلین صلی الله علیه واله والطرق الی هذه الکتب اکثر من ان تحصی
ح واما کتب القراة فمن الشهید عن السید تاج الدین عن الشیخ جمال الدین یوسف ابن حماد عن السید
رضی قتاده عن عمر بن معن عن محمد بن عمر القرطبی عن علی بن محمد المالقی عن عبد الله بن سهیل عن الشیخ
ابی عمرو الدانی بکتاب التیسیر فی القراءة السبع ح وعن الشهید عن الشیخ جمال الدین احمد الکوفی

عن الشیخ محمد المصری عن الشیخ زین الدین علی المربعی عن الشیخ عز الدین حسین بن قتاده المدنی عن الشیخ مکین الدین
یوسف بن عبد الرزاق الانصاری عن ناظم الشاطبیه المعروفة بحرز الامانی ح وعن السید فضل الله
الراوندی الحسینی عن ابی الفتح ابن ابی الفضلا الاخشیدی عن ابی الحسن علی بن القاسم الخیاط عن عمر بن ابراهیم
الکسائی عن الشیخ جمال الدین احمد بن موسی بن مجاهد فی القرائة السبع ح وعن الشهید عن السید تاج الدین عن
الشیخ جمال الدین یوسف بن حماد عن السید رضی الدین بن قتاده عن ابی حفص التبریزی عن قاضی بهاء الدین
عن ضیاء الدین یحیی بن سعدون القرطبی عن الشیخ عبد الرحمن عتاب بن مکی بن ابی طالب المقری بکتاب
الموجز فی القراات ورعایت فی التجرید وسایر کتبه فی القرائت ح وعن السعید محی الدین بن زهره عن عمه
حمزه زهره عن ابیه عبد الله بن زهره عن الشیخ ابی عبد الله الحسین بن عبد الاحد القسیری بکتاب التهذیب
له فی القراأت السبع ح وعن السید محی الدین عن الشیخ المقری علم الدین ابی الفتح العلیمی عن الشیخ علی
بن البرکات بن خلیفة الحدا عن الخطیب عبد الواحد بن علی الشیخ ابی الحسن علی ابن احمد المعری المعروف
بابن البنا بکتاب التذکار فی القرائت السبع ویعقوب الی غیر ذلک من کتب القرائت وغیرها
ذکرنا من الطرق الی الکتب التی ذکرناها واما کتب اللغة فمن العلامه عن ابیه عن الشیخ مهذب الدین الحسین
بن برده عن محمد بن الحسین بن علی بن محمد بن الحسن بن علی بن عبد الصمد التمیمی النیشابوری عن ابیه عن الادیب
ابی منصور بن القاسم الیلتکی عن ابی النصر اسمعیل بن حماد الجوهری بکتاب الصحاح فی اللغة ح وعن السید
فخار عن ابی الفتح محمد بن المندابی عن ابی منصور موهوب بن احمد بن الخضر الجوالیقی عن الخطیب ابی
ذکریا التبریزی عن محمد بن الجواهری عن ابی بکر بن الجراح عن ابن درید بکتاب الجمهره وسایر مصنفات
وروایات واخبارات ح وعن السید فخار عن ابی الفتح عن الرئیس ابی عبد الله الحسین بن محمد بن
عبد الوهاب المعروف بالبارع عن محمد بن احمد بن مسلم العدل عن ابی القاسم اسمعیل بن اسعد سلیمان
بن سوید عن ابی بکر محمد بن القاسم بن بشار الانباری عن ابیه القاسم عن عبد الله بن محمد الرسمی عن ابی
یوسف یعقوب بن اسحق السکیت الشهید المتشیع بکتاب اصلاح المنطق وکان من خصیص اصحاب
ابی جعفر الجواد وابی الحسن الهادی صلوات الله علیهما روای عنه تغلب ح وعن السید فخار عن عمید الرؤسا
ابی منصور هبة الله بن ایوب عن ابن الغفار عن سعید الخیر عن محمد بن محمد المطری عن جدی ابی نعیم احمد بن عبد الله
الحافظ الاصبهانی المقبول عند الخاصه والعامه وله کتب منها کتاب حلیة الاولیاء عن محمد بن احمد بن کیسان
النحوی عن ابی العباس تغلب احمد بن یحیی بکتبه وروایاته منها کتاب الفصیح ح وعن العلامه عن ابیه عن
الشیخ مهذب الدین محمد بن یحیی بن کرم عن ابی الفرج ابن الجوزی عن ابن الجوالیقی عن الخطیب التبریزی
عن سلیمان بن ایوب الرازی عن احمد بن فارسی بکتبه سیما کتاب مجمل اللغة له ح وعن ابیه عن السید فخار

عن ابی الفرج ابن الجوزی عن ابن الجوالیقی عن الخطیب التبریزی عن الوزیر ابی القاسم المقری عن ابی
عبد الله بن محمد الهروی بکتبه سیما الغریبین له ح وعن السید فخار عن عمید الرؤسا عن ابن القصار
عن محمد بن محمد عن المبارک بن عبد الجبار عن ابی الحسن احمد بن محمد بن عبدوس عن الحسن بن عبد الغفار النحوی
عن محمد بن السری عن الحسن السکری عن ابی اسحق الزیادی عن ابی سعید عبد الملک الاصمعی بکتبه ح
وعن العلامه عن السید رضی الدین علی بن طاوس عن الشیخ تاج الدین الحسن بن الدربی عن الموفق ابی
عبد الله احمد بن شهریار الخازن عن ابی محمد عبد الله بن احمد بن الخشاش النحوری اللغوی المغربی بکتبه
وروایاته ومقرواته من کتب الادب والتفاسیر والاحادیث وغیرها ح وعن ابیه عن السید
فخار عن ابن المنداتی عن ابن الجوالیقی عن الخطیب التبریزی عن ابی العلا بن سلیمان المعری بکتبه
وروایاته ح وعن والده عن الشیخ بن کرم بن الجوزی عن ابن الجوالیقی عن الخطیب التبریزی عن ابی
العلا المعری وابی القاسم عمر بن ثابت الثمانین وابی الحسن بن عبد الوارث بجمیع کتبهم وروایاتهم ح
وعن الثمانین عن ابی الفتح بن جنی بجمیع کتبه وروایاته سیما عن الخاصه ح وعن الزجاج بجمیع کتبه ح
وعنه عن ابی العباس المبرد بجمیع کتبه ح وعنه عن المازنی ابی عثمان بجمیع کتبه ح وعنه عن الجرمی
بمصنفاته ح وکذا عن ابی الحسن الاخفش عنه بتصانیفه ح وعنه عن سیبویه بکتبه سیما الکتاب اللفظ الکتاب
اسم الکتاب سیبویه منه ح وعنه عن الشیخ الاعظم الخلیل بن احمد بکتبه وروایاته ح وبالاسانید المتواتره
عن الصدوق محمد بن بابویه عن الخلیل الامامی الثقة بکتبه وروایاته عن الخاصه عن الائمة المعصومین صلوات الله
علیهم اجمعین ح وعن العلامه عن نجم الدین الکاتبی عن اثیر الدین المفضل عن الابهری جمیع روایاته ومصنفاته
وکذا عن افضل الخونجی ح وعنهما عن فخر الدین محمد بن الخطیب الرازی بمصنفاته وروایاته فلیرو الولد الاعز
ادام الله تبارک وتعالی تائیداته وتوفیقاته هذا الکتب وغیرها مما لم اذکره ما اختصارا من الکتب التی
صنف فی الاسلام سیما کتب التفاسیر والاحادیث عنی واخذ علیه ما اخذ علی من الاحتیاط فی الروایة و
الفتوی من العل ولا یفتی الا بالاجود فانه لا یضل سالکه سیما الیوم فان السبیل منحصر فیه الا ما یکون واضحا
کصلوة الجمعه فی زمان الغیبه مع انی احتیاط فیها ایضا مع ان وجوه کالمتیقن عندی واما مثل
وجوب السوره او استحبابه وکذا السلام والقنوت فان الظاهر ان امثالها من المتشابهات والاحتیاط
فیها ان لا یترکها ولا یفتی بالوجوب ولا الاستحباب کما یری من علی ثم انی اوصیه ونفسی الخاطئة بتقوی الله
تبارک وتعالی فانها وصیة الله تعالی فی الاولین والآخرین واتیار مراقبته والاخلاص له فی العلم والعمل فان
الناس کلهم هلکی الا العالمین والعالمون کلهم هلکی الا العاملین والعاملون کلهم هلکی الا المخلصین والمخلصون علی
خطر عظیم وان یقرء کل یوم من القران العظیم جزوا بالتدبر والتفکر وان یلاحظ فی کل یوم وصیة مولانا

امیر المومنین لابنه ابی محمد الحسن سید شباب اهل الجنة اجمعین التی مذکورة فی نهج البلاغه و ان یعمل بها و بوصایا
الآخر و بوصایا باقی الائمة المعصومین صلوات الله علیهم اجمعین و ان لایترک الریاضیات والمجاهدات
کما قال الله تعالی والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا و ان الله لمع المحسنین وعلیه ان یتدبر فی الاخبار الواردة
فی الاخلاق المرضیة فی الاطوار الردیه و الاجتناب عنها وعلیه بالمداومة بالدعوات و ان یسئل منه تعالی
ان یجعله من اولیائه الذین لاخوف علیهم ولاهم یحزنون ثم المامول منه ان لاینسانی حیًّا ومیتًا سیّما فی
مظان اجابة الدعوات وعقیب الصلوات فانه بمنزلة الدائرة احوج المربوبین الی رحمة ربه الغنی محمد
تقی بن مجلسی عفی عنهما والحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی اشرف الانبیاء والمرسلین محمد
وعترته الطیبین الطاهرین **ملا** آخوند ملا محمد صالح مازندرانی ابن احمد از مشاهیر جماهیر افاضل اکامل
بوده و از تلامذه آخوند ملا محمد تقی مجلسی و دختر مجلسی عیال او بوده و در مبدء امر بنهایت فقر و فاقه داشت
بنحوی که اگر چیزی میخواست نوشته باشد کاغذ مقدورش نبوده بلکه بر روی استخوان و چوب می نوشت
گویند که فقر ملا محمد صالح بنحوی بود که از شدت کهنگی لباس بمجلس درس از کثرت حیا حاضر نمی شد بلکه
بلکه در بیرون مدرس در گوشه می نشست و صدا را می شنید ـ و آنچه تحقیق میکرد بر برگ چنار می نوشت
و امر و مجلس درس را گمان اینکه او فقیر است که برای گدی و اعانت خلق بدانجا حاضر میشود تا آنکه در یکی
از ایام مسئله بر استاد که ملا محمد تقی مجلسی باشد مشکل شد انحلال آن اعضال را بروز دیگر انداختند روز دوم
نیز آن اعضال بر حاضران منحل نگردید بروز سوم انداختند در این اثنا یکی از اهل مجلس درس گذارش ببیرون
افتاد دید که ملا صالح عبا را بر خود پیچیده برگ چنار بسیار مسوده کرده در پیش روی او ریخته این شخص بر او
وارد شد ملا صالح برای اینکه زیر جامه نداشت برای او تواضع نکرد ولی این شخص دو سه برگ چنار
برداشته دید که در آنها حل این اعضال شده روز سوم بمجلس درس رفتند کسی حل این مفصل ننموده آن شخص
تحقیق کرد ملا محمد تقی تعجب کرده اصرار داشت که این تحقیق از تو نیست آخر الامر آن شخص ابراز انمعنی
کرده کشف حال ملا محمد صالح نموده آخوند مجلسی نگاه کرد دید که ملا محمد صالح در بیرون نشسته معجلاً فرستاد
و لباسی از برای او حاضر ساخت و او را بمجلس خواست و تحقیق آن اشکال را از و شفاهاً شنید پس
برای او رسوم و رزق معینی قرار داد تا اینکه ملا محمد صالح را میل بانقطاع کشید منقطعه خواست روزی
آن منقطعه از آخوند کفشی مطالبه کرد آخوند ملا صالح کفش گرفت و بهمراه بمجلس درس برد ملا محمد تقی در
اثناء درس نظرش بر گوشه کفش افتاد دانست که ملا محمد صالح را میل بزواج است بعد از انقضاء
درس ملا محمد صالح را نگه داشت تا اینکه خلوت شد او را بهمراه خود باندرون خانه برد و دختران خود
را بر او عرض کرد که هر یک را که خواهی قبول کن ملا محمد صالح یکی را قبول کرد و ملا محمد تقی در همان ساعت

آن را بزواج او در آورد و او را کتابخانه خود منزل داد رضوان الله علیهما پس طلاب علوم حقه
حقیقیه مبادا که از فاقه و فقر ملول گردند و از تحصیل بازمانند بلکه خدای تعالی را قدرت تامه است
و فقر را بغنا مبدل می سازد با اینکه فقر زینت علم است **و دیگر** گویند که بسیار قلیل الحافظ بود
بنحویکه هر روز که بخوانه استادش برای درس میرفت در خانه او را نمیدانسته بر بالای در خانه نوشته بود
که این خانه استاد است زمانی بمنبر بالا میرفت که موعظه کند گفت بسم الله الرحمن الرحیم یس پس ساکت
شد زمانی بسکوت گذشت فرزند ارجمندش آقا هادی در پای منبر نشسته بود بپدرش عرض کرد که
که والقرآن الحکیم را فراموش کردی از منبر پائین آمد نزا فراموش نمودی پس از منبر بزیر آید تا من بروم
بر منبر و من موعظه نمایم پس ملا محمد صالح بزیر آمد و آقا محمد هادی بر بالای منبر رفت و موعظه کرد **مجملاً**
ملا محمد صالح با آن قلت حافظ از اکامل و افاضل دوران شد از قلت حافظ طالب علم مبادا که مایوس گردد
بلکه همت را عالی کند و سعی کند چنانکه ملا سعد تفتازانی به پسر خود گفت که تو در تحصیل مرتبه که را در نظر آوردی
گفت مرتبه تو در نظر آوردم ملا سعد گفت که تو چیزی نخواهی شد زیرا که من مرتبه امام جعفر صادق ع را در
نظر آوردم باین مرتبه رسیدم تو که مرتبه مرا در نظر آوردی چیز نخواهی شد ـ **ایضاً** معروف
که سکاکی کاردگر بود پس در مدت یکساله با نهایت استادی یکقبضه کارد خوب ساخت برای سلطان که
سلطان با او صحبت میداشت پس ملائی وارد شد سلطان بنای صحبت و مکالمه با او گذاشت و از
صحبت سکاکی گذشت چون سکاکی حال را بدان منوال مشاهده نمود فهمید که علم از همه صنایع بهتر است دست از
کاردگری برداشت و طلب علم نمود و نزد استادی رفت استاد گفت که عبارتی بتو بگویم امروز
و امشب بسیار مداومت کن و صباح آنرا در نزد من بگذران و آن عبارت این بود قال الشیخ ابوحنیفة
جلد الکلب یطهر بالدباغ سکاکی ان عبارت را دو ان شبانه روز تقریباً بقدر هزار دفعه تکرار نمود صباح
نزد استاد رفت و بر استاد باین عبارت خواند قال الکلب جلد الشیخ ابوحنیفة یطهر بالدباغ استاد
بخندید و گفت تو قابل تعلیم نیستی پس سکاکی دست از طلب برداشت و از خود مایوس شد و مدت
یکسال سیاحت کرد پس رسید بجائی که چشمه از بالا قطره قطره از آن آب نزول میکند و میچکید و در
زیر آن سنگی بود که از آن قطرات بمرور دهر سوراخ شده بود پس سکاکی گفت که آب باین نرمی
سنگ باین صلابت را بمرور دهر سوراخ کرده و قلب من صلب تر از سنگ نیست پس بار دیگر سکاکی
بطلب علم رفت تا اینکه جامع و فاضل و صاحب تالیف شد و این در سن کهولت واقع شد الحاصل آخوند
ملا محمد صالح بن احمد مازندرانی از اعیان علما است و حاشیه بر معالم الاصول نوشته و شرحی نیز
بر زبدة الاصول شیخ بهائی نوشته و شرح زبده شیخ بهتر از سایر کتب اوست و حواشی بر کافی

کلینی نوشته و خوب هم نوشت **له** آقا محمد هادی پسر ملا صالح مازندرانی سابق الذکر است و او نیز از
مشاهیر فضلاست و تألیفات عدیده دارد مانند شرح فارسی بر معالم و شرح فارسی بر شرح شمسیه و
شرح فارسی بر شافیه صرف ابن حاجب و ترجمه قرآن با شأن و نزول و بد و نیک استخاره با آیات قرآنیه
داد و قاضی بیضاوی را قاضی سوداوی نام نهاد و شأن و نزول او نهایت مشهور بین الناس است و
فی الحقیقه خوب نوشته است و سبب نوشتن از چنین بود که آقا هادی آزار صرع داشت و یا آزار سکته
داشت وقتی غش نمود طولی کشید پس مردم را گمان آن شد که او فوت شد او را بقبرستان برده دفن
کردند و احتیاطاً قمش بر بالای دهن او گذاشتند و کبیر قمش را از قبر بر آوردند که اگر بهوش آید نفس کشی
برای او باشد و یا فریاد کند پس او بعد از دفن بهوش آمد و دید در میان قبر است پس نذر کرد که اگر
بسلامت از قبر برآید قرآن را ترجمه کند و شأن نزول بنویسد پس فریادی کرد و شتربانی در آن
قبرستان منزل کرده بود و شتر در حول قبر میچرید یکدفعه شتر از آن صدای قبر که از قمش بر می آمد رم
کرد شتربان نیز نزدیک رفت آواز از قبر شنید پس باهل شهر خبر کرد ایشان آمدند و او را از قبر بیرون آورده
بخانه آوردند پس صحت یافت و قرآن را شأن نزول و ترجمه نوشت و فی الحقیقه مختصر مفید نوشته و این فقیر
نیز در بعضی از مقامات بر شأن نزول او و دقایق او حاشیه نوشته ام و در مقام ایراد بر آمدم و از جمله
کرامات این بزرگوار چیزیست که از در آیه انما ولیکم الله و رسوله نوشته است باین عبارت مترجم گوید
که هر که مرا شناسد شناسد و هر که مرا نشناسد بگویم تا بشناسد منم هادی بن محمد صالح مازندرانی هر دو چشم
کور و هر دو گوشم کر باد که اگر دروغ گویم شبی از شبهای گذشته ایام جوانی در خواب دیدم که بعمارت رفیعی
که در آن قبر و صندوقی بود و مرد پیری نشسته بود و برادر اعز امجدم مولانا عبد الباقی کتابی بزرگ
در دست داشت و میخواند با فصاحت و بلاغت قرآنی اما قرآن نبود پس گفتم این چه کتابیست آنمرد
پیر گفت این مصحف علی است پس من مصحف را گشودم اتفاقا در صفحه دست راست آیه کریمه انما
ولیکم الله بود و سطرهای طولانی داشت دو سطر از آن در وصف خانواده رسالت بود بیدار شدم
از آن کلمات هیچ بخاطرم نماند باز همان لحظه خوابم ربوده ناگاه همان مکان شریف و همان مصحف را
دیدم با خود گفتم مکرر بخوانم این آیه را شاید بخاطر بماند پس بتکرار باز بیدار شدم همه از خاطرم محو
شده بود بجز کلمه زوج البتول در وصف حضرت امیر المؤمنین ع و غریب تر آنکه بعد از چندی بآن
برادرم اظهار نمودم که مصحف امیر المؤمنین را در خواب دیدم پیش از ذکر تفصیلی از خواب گفت که
پیش از این من آن مصحف را در خواب دیدم و در آن اسم مبارک حسنین را مشاهده کردم و مخفی نماند
که آقا هادی شارح مفاتیح آقا محمد هادی بن ملا محمد صالح نیست بلکه شارح مفاتیح آقا هادی برادرزاده

ملا محسن فیض است و آن شرح مختصریست از مسالک و مدارک چنانکه متن که کتاب مفاتیح باشد نیز مختصری از آنها
است و کذا قیل و لو سماه بمختصر المسالک لکان اولی **لو** اخوند ملا محمد تقی بن مقصود علی مجلسی اعلی الله
تعالی المجالس الرضوان از جهابذه فضلاء روزگار و صنادید علماء اخیار و زهد و ورع و تقوی او در اشعار از
تلامذه شیخ بهائی زید بهائه میباشد و از مشایخ اجازه پسرش اخوند ملا محمد باقر و میرزا محمد بن حسن شیروانی
و آقا جمال خوانساری و شیخ جعفر قاضی و غیر آنهاست و معاصر با اخوند ملا صدری است و از تالیفات او
شرح من لا یحضره الفقیه فارسی و شرح دیگر بر همان کتاب عربی و اسم ثانی روضة المتقین است و حواشی
بر اصول کافی که در حل اخبار مغلقه فی الحقیقه ید بیضا نموده و کتاب شرح صحیفه کامله سجادیه و رساله رضاع و
رساله اوزان و مقادیر و شیخ اسد الله کاظمینی در مقدمه کتاب مقابیس نوشته است که آن بزرگوار
صاحب کرامات باهره است و اخوند مزبور خود در شرح فقیه نوشته است که چون حضرت آفریدگار مرا
توفیق زیارت حیدر کرار کرامت فرمود به برکت آن بزرگوار مکاشفات بسیار برش روی داده که عقول
ضعیفه آنرا متحمل نمیتواند شد در آن عالم دیدم بلکه اگر بخواهم بگویم که در میان نوم و یقظه بودم ناگاه
دیدم که در سر من رای هستم و مشهد انجار را در غایت ارتفاع و زینت دیدم و دیدم بر قبر عسکریین لباس
های بهشت افکنده بودند که در دنیا مثل آن ندیده بودم و دیدم آقای ما حضرت صاحب الامر را که نشسته
و بر قبر تکیه داده و روی آن بزرگوار بجانب راست پس چون آنجناب را دیدم شروع کردم بخواندن
جامعه بصورت بلند مانند مدح گویندگان پس چون تمام کردم آنجناب فرمود که خوب زیارتی است
عرض کردم ای آقای من روحم بفدای تو باد این زیارت جد تو است و اشاره بجانب قبر نمودم آنجناب
فرمود و بلی داخل شو چون داخل شدم نزدیک بدر ایستادم آنجناب فرمود که پیش بیا عرض کردم که
میترسم که بسبب ترک ادب کافر شوم آنجناب فرمود که چون باذن ما باشد باکی نیست پس اندکی
پیش رفتم و حال آنکه ترسناک بودم و میلرزیدم پس آنجناب فرمود پیش بیا پس پیش رفتم تا نزدیک
آنجناب رسیدم آنجناب فرمود بنشین عرض کردم که میترسم پس فرمود که نترس و بنشین پس چون نشستم مانند نشستن
غلامی در نزد آقای بزرگوار آنجناب فرمود استراحت کن و مربع بنشین پس بدرستیکه تو زحمت کشیدی و پیاده
و پا برهنه آمدی بالجمله از آنجناب بالنسبه باین بنده الطاف عظیمه و مکالمات لطیفه واقع شد که اکثر آنها را فراموش
نمودم پس از خواب بیدار شدم و همان روز اسباب زیارت فراهم آمد بعد از آنکه مدتی بود که راه مسدود بود
پس موانع رفع شده و پای برهنه و پیاده بزیارت آنجناب مشرف شدم و شبی در روضه مقدسه مکرر
آن زیارت را خواندم و در راه و در روضه کرامات عظیمه و معجزات غریبه ظاهر شد و حکایت این خواب را
شیخ احمد احسائی در شرح زیارت جامعه از این جناب حکایت داشتند **اما** مشایخ اجازه اخوند

ملا محمد تقی مجلسی پس شیخ بهائی و ملا عبد الله تستری و قاضی معز الدین محمد و شیخ یونس جزائری و قاضی ابو الـ
و شیخ عبد الله بن شیخ جابر که پسر عمه مادر اخوند ملا محمد تقی است و محمد قاسم که خالوی ملا محمد تقی است و
شیخ ابو البرکات واعظ و امیر شرف الدین علی شولستانی و شیخ جابر بن عباس نجفی و شیخ محمد تبلینی که آن
شیخ محمد اجازه دارد از چهل نفر و آن چهل نفر از چهل نفر و هکذا تا مشایخ ثلثه که محمدین ثلثه اوایل باشند گویند
که در اوایل حال اخوند ملا محمد تقی مجلسی که هنوز اشتهاری برای او نبود شخصی که باخوند ارادت داشت به
آنجناب عرض نمود که مرا همسایه ایست که از دست او و سلوک او به تنگ آمده ام شبها فساق و اشرار
را جمع میکند و مهمانی مینماید و بلهو و لعب و شرب خمر و نخوان مشغولند تا صبح ایامی شود که در این باب علاج
نمائید آنجناب فرمود که امشب ایشانرا ضیافت کن و مرا نیز وعده بخواه شاید خداوند عالم ایشانرا
باین وسیله براه هدایت آورد پس آمد و ایشانرا بضیافت خواست رئیس اشرار گفت که بچه قسم شد که
تو نیز داخل در جرگه ما گشتی گفت چنین اتفاق افتاد و اشرار بسیار مسرور گشتند آمد و اخوند ملا محمد تقی را نیز اخبار
کرد اخوند پیش از همه بخانه آمد و رفت و در گوشه بنشست ناگاه رئیس اشرار با تابعان او در رسیدند و
نشستند چون اخوند را در مجلس دیدن بر ایشان ناگوار آمد برای اینکه اخوند از غیر جنس و بسبب وجود او
عیش ایشان منغص و منقص کردیده می شد پس ایشان خواستند که اخوند را از میدان بیرون کرده باشد
رو باخوند آورده گفت که شیوه که شما در دست دارید بهتر است یا کاریکه ما پیش گرفته ایم اخوند گفت هریک
خواص و لوازم کار خود را بیان کنیم تا ببینیم که کدام یک ازین دو امر بهتر و خوشتر است رئیس اشرار گفت
که این سخن از راه انصاف و مقرون بصواب است پس رئیس گفت که یکی از اوصاف ما اینست که
چون نمک کسی را خوردیم با او خیانت نمی نمائیم اخوند گفت که این سخن را من قبول ندارم رئیس گفت که این
امر از مسلمیات این طایفه است اخوند گفت که هرگز شما نمک خدا را خورده اید چون رئیس این سخن بشنید
متامل شد و بی اختیار از جای خود برخاست و رفت و تابعان او همه برخاستند و رفتند صاحب خانه
باخوند گفت که کار بدتر شد و ایشان بقهر رفتند اخوند گفت که اکنون کار ما بنجا انجامید تا بعد ها چه روی دهد
چون صباح شد رئیس فساق بدر خانه اخوند آمد و عرض کرد که کلام دیشب که فرمایش داشته اید در من
تاثیر کرده اکنون توبه کرده ام و غسل کرده ام آمده ام که شرایع دین را بمن تعلیم نمائی پس بسبب تاثیر نفس
اخوند و ارشاد او آنشخص از جمله هدایت یافتگان شد و این حکایت را از حاجی ملا محمد صالح برغانی شنیدم
که بر بالای منبر میفرمود و مخفی نماناد که مردم وثوقی باخوند ملا محمد تقی نداشته اند و او را داخل در
سلک صوفیه می شمردند تا اینکه اخوند ملا محمد باقر مجلسی بعرصه آمد و بپدرش وثوقی پیدا کرد پس در آنوقت مردم
نیز وثوق پیدا کردند و کذا اخوند ملا محمد باقر مجلسی رساله در اعتقادات در مدت یکشب تالیف فرموده و در

در اجزای نوشته است که مبادا گمان بد کسی بپدرم نماید که او از صوفیه است بلکه چنین نیست زیرا که من معاشر
با پدرم بودم در سر و جهار از احوال و عقاید او مطلع می شدم بلکه پدرم صوفیه را بد میدانست لیکن در
بدو امر چون صوفیه نهایت غلو داشتند پس پدرم بسلک ایشان متسلک شد تا باین وسیله دفع و رفع
و قلع و قمع اصول این شجره خبیثه زقومیه نماید و چون نایره شقاوت ایشانرا منطفی ساخت آنوقت باطن
خود را ابراز نمود و الا والدم با نهایت ورع و تقوی و زهد و عبادت و زهادت و ثقاوت و نقاوت
است و از خال مفضال آقا سید ابو جعفر شنیدم که گفت ملا محمد تقی بریاضت و بخواهش قسمی کرده که قاضی
از قضاة جن تابع و مطیع او شد از قضا مردی در اصفهان عروسی کرده در شب زفاف بعروس گفته که از فلان
فلان اوطاق زغال بیاور پس جن عروس ببرد و رفت اما در سبیل شوخی اسم غیب راند اگر دکه بیا عروس را بگیر پس عروس برد
هرچند تفحص کردند نیافتند تا مایوس از او گشتند آنوقت خدمت ملا محمد تقی مجلسی رفتند ایشان قاضی را
حاضر کرده از او عروس را خواستند بعد از تفحص قاضی عروس را آورده گفت شخصی از جن فلان طایفه بعینه حاضر
و اسمش همان بود که بر زبان داماد جاری شد پس او را برده بود از محمد بن حسین بن عبد الصمد الحارثی
العاملی الهمدانی الجبعی همدان بفتح ها و سکون میم است اسم برای قبیله و مراد از حارث که جناب شیخ منسوب
بحارث همدانی است که معروف بحارث اعور است و از اصحاب امیر المؤمنین است و اشعار یا حار همدان
من یمت یرنی خطاب باو است یعنی از احفاد حارث است و جبعی نسبتش بسوی جبع بجیم و باء منقطه موحده
در تحت و آن قریه ایست از قرای جبل عامل آن بزرگوار فقیه نبیه جلیل و اصولی اصیل و ریاضی دان بلا
بدلیل و در تفسیر بی عدیل و در علم معقول حکیم نبیل علامه زمان نادره اوان مشید ارکان دین و مقنن
قوانین و موسس اساس حبل المتین و زبده متقدمین و متاخرین و مشرف الشمسین فلک فقاهت و الدین
و اسمان علوم آخرین ملقب به بهائی بهائی الدین و خاتم المجتهدین قدوه محققین و مقتدای متاخرین مفتاح
فلاح مفلحین شیخ الاسلام و المسلمین افاض الله علی روحه المراحم و الابدیه و اسکنه فی جنانه السرمدیه آنجناب
در تحقیق رئیس محققین و در تدقیق پیشوای مدققین و در تحریر با فصاحت تمام و در تقریر و تدریس اوحد انام و
و نظمش با حسن نظام است و آنجناب از تلامذه پدر بزرگوارش عالم بلامین و شیخ حسین است و شیخ در
حاشیه بر تفسیر قاضی نوشته که در خدمت اخوند ملا عبد الله یزدی که صاحب حاشیه بر تهذیب منطق است
تلمذ کرده و او را وصف به علامت الیزدی نموده و اخوند ملا عبد الله یزدی در نزد ملا جلال دوانی درس
خوانده و ملا جلال در نزد سید شریف درس خوانده و ملا جلال نیز حاشیه بر تهذیب منطق نوشته و اسم
آنرا نقطه فولاد گذاشته و ملا عبد الله حاشیه بر آن حاشیه نوشته فی الحقیقت خوب نوشته و شرحی نیز
بر تهذیب منطق نوشته و از جمله کرامات اخوند ملا عبد الله یزدی اینکه وقتی وارد اصفهان شد چون

قدرے از شب گذشت اخوند بتوجه باطن نظرے بشهر اصفهان نمود بملازانش فرمود که احمال و اثقال
ما را بار کنید تا از این شهر بتعجیل بیرون رویم زیرا که چندین هزار بساط شراب می بینم که در این شهر چیده شده
مبادا خدا تعالی عذابی نازل کند و ما هم سوخته شویم پس ملازمان احمال و اثقال را حمل نموده و ملا عبد الله سوار
شده هنوز بیرون شهر نرسیده بود که وقت سحر در رسید اخوند دوباره توجه نظر بشهر اصفهان کرد پس
ملازمان را فرمود که برگردید زیرا که چندین هزار سجاده را می بینم که پهن شده و نماز شب میخوانند و این خبرهٔ
او را می نماید پس منزلیکه در شهر داشت مراجعت کرد و از جمله کرامات شیخ بهائی اینکه در اواخر
عمر روزی باصحاب اطیاب بقبرستان اصفهان که از آن تخته فولاد گویند بزیارت اهل قبور رفته پس از
اصحاب کناره گرفت و بر سر قبرے رفته با صاحب آن قبر بمکالمه در آمد و اصحاب صدای می شنیدند اما
کیفیت مکالمه را نفهمیدند پس شیخ بهائی زید بهاءه از سر قبر برخاست و عبای خود را بر سر مبارک
انداخت و با احدی تکلم نمود و بخانه معاودت فرمود و حکم کرد که در خانه را ببستند و هیچکس را اذن دخول
نداوند تا تقریباً هفت هشت روز گذشت که شیخ بزرگوار عالم فانی را وداع کرد و بحسب الوصیت جسد
مبارک را در خراسان در جوار امام رضا علیه السلام در گوشهٔ مسجدی مدفون ساختند و اینفقیر مولف
کتاب در سالیکه بزیارت امام رضا مشرف شدم در اوقات اقامت در انجا اغلب ایام را بزیارت
قبر آنجناب مشرف میشدم گویند که مسجد شاه اصفهان بدستیاری چند نفر از سلاطین صفویه انجام پذیرفت
و اتمام ان در زمان شاه عباس شد و چند چیز در آنمسجد دارد که هر یک هفت هزار تومان قیمت
شده یکی یکدانه فیروزه در بالای دیوار نصب شده که هفت هزار تومان قیمت میکرده اند دوم
سنگ سماق که در میان دیوار نصب کردند که هفت هزار تومان قیمت کرده اند سوم ممبر بلندیست
از یک قطعه سنگ مرمر که مشتمل بر هفده و یا هجده پله تقریباً می شود و آنرا نیز هفت هزار تومان قیمت
کرده چهارم باب مسجد است که آنرا نیز هفت هزار تومان قیمت کرده اند پنجم زنجیریست که
بر در مسجد آویزان کرده اند آنرا نیز هفت هزار تومان قیمت کرده اند و آنمسجد در زمان سلطان
جنت مکان شاه عباس انجام یافت پس سلطان میل آن داشت که مقدس اردبیلی اخوند ملا احمد
افشار ساکن نجف باصفهان بیاید و در آنمسجد نماز جماعت بخواند و سلطان را بهمهٔ علما میل بی اندازه
بود و سیما بمقدس اردبیلی بنحویکه در زمانی مقدس مراسلهٔ بسلطان نوشت و در عنوان آن نوشته بود
که اخ اعز شاه عباس پس سلطان آن مراسله را ضبط کرد و وصیت کرد که آنرا در میان کفن او بگذارند
تا با خدا تعالی محاجه کند که نایب امام مرا برادر خوانده اگر من استحقاق عذاب میداشتم چرا نایب
او مرا برادر خوانده باشد مجملاً اعیان دولت بسلطان عرض کردند که مقدس نمی آید پس باید که

شیخ بهائی را فرستاد که او را از نجف بیاورد و او را راضی سازد پس ابراز اینمعنی را نزد شیخ نمودند شیخ راضی
گشت پس سلطان تدارکی برای او دید و تهیه برای مقدس اردبیلی دیدند و شیخ با جمعی بعتبات عالیات
مشرف شدند و در نجف اشرف مقدس را ملاقات نمودند و در باب آمدن باصفهان گفتگو داشتند
بهر نحو که بود او را راضی ساختند و تهیه سفر دادند و هر چند سعی کردند که مقدس بر اسب سوار شود نشد و گفت
که مرا حماریست که بر آن سوار میشوم پس مقدس بر حمار خود نشست و شیخ بهائی با اعیان و اشرافیکه از
عجم در رکاب او رفته بودند همه بر مراکب خود سوار شدند چو قدری راه طی کردند حمار مقدس آهسته
راه میرفت شیخ فرمود که حیوان را تند تر بیاور مقدس از آن معنی امتناع نمود و گفت که حیوان باید با اراده
و اختیار خود راه برود پس قدرے راه که رفتند مقدس پیاده شد از سبب آن استفسار نمودند گفت
که حیوان را مراعات نمود در بعضی از مقامات سواره و در بعضی آنکه پیاده خواهم بود تا طریق عدالت
مسلوک شود شیخ فرمود پس بر مال دیگر سوار شوید مقدس امتناع کرد و شیخ فرمود با این قسم طی طریق
نمی شود مقدس گفت من همین قسم باید بیایم پس در جای حمار مقدس شروع بچریدن نمود پس شیخ
تازیانه بر حمار زد که تند برود مقدس را خوش آیند نشد و گفت که چرا حمار مرا اذیت کردی و تو که
از علمای مملکت عجم میباشی در حضور من که مالک این مالم چنین اذیت و معصیت کنی پس اعیان و
و اشراف و عوام دیار عجم چگونه باشند و من بچنین ولایتی نمی ایم هر چه شیخ و دیگران اصرار کردند تن در
نداد پس مقدس اردبیلی از همان منزل اوّل مراجعت کرد و از شیخ کرامت دیگر معروف است و
آن اینست که روزی شیخ بهائی و میرفندرسک در یکی از قصرهای شاهی نشسته بودند و میرفندرسک
از اهالی استراباد بود و از عرفا بود و معروف آن بود که بدن او کیمیاست و اهن و برنج و مس را
اگر ببدن او میمالیدند طلا می شد و بعد از فوت او اهالی هند خواستند که بدن او را نقب کنده و
بولایت خود برده باشند لهذا قبر او را از اطراف با ساروج چیدند و محکم کردند که مجملاً شیخ بهائی با میرفندرسک
زمانیکه نشسته بودند ناگاه شیرے از شیرخانهٔ شاهی زنجیر خود را گسیخت و رها شد و وارد همان مجلس شد
که شیخ بهائی و میرفندرسک نشسته بودند پس شیخ فی الجمله خود را جمع کرد و عبای خود را با دست نصف
صورت خود را گرفت و میرفندرسک هیچ حرکت نکرد پس شیر در انمجلس طوف نمود و بیرون رفت
و کسی را اذیت نکرد و صورت آنمجلس و شیر را در عمارت هشت و بهشت در اصفهان بهمان کیفیتی
که وقوع یافته بود بر دیوار کشیده اند و شیخ بسیار کم ریش بود و شیخ بهائی در بعضی از تالیفات
خود نوشته است که در وقتیکه از اوقات از من سوال نمودند که صدوق بالاتر است یا زکریا بن آدم
شیخ میگوید در جواب گفتم که زکریا بن آدم قمی بقاعده باید بر صدوق برتری داشته باشد زیرا که

صدوق را علماء رجال توثیق ننموده لیکن زکریا بن آدم را در کتب رجالیه توثیق کرده اند و جلالت او را
و قرب او را در خدمت ائمه بیان نموده اند و گفته اند که زکریا بن آدم با حضرت رضا هم کجاوه شدند و بمکه رفتند
و این نیز جلالت است پس مدتی گذشت شبی از شبها صدوق رضی الله عنه را در خواب دیدم و براو
سلام کردم دیدم از من اعراض نمود پس بعد از طی مکالمات عرض کردم که سبب اعراض شما از من چیست
او در جواب گفت که از کجا بر تو معلوم شد که زکریا بن آدم بر من ترجیح دارد پس شیخ از خواب بیدار شد مولف
کتاب گوید که صدوق را قدماء علماء رجال توثیق ننموده اند ولیکن این دلالت ندارد بر تامل رجالیین در توثیق او
زیرا که غالباً بنای قدمای اهل رجال بر توثیق مشایخ اجازه نبود سیما کسانیکه اشتهاری دارند چنانچه علی بن ابراهیم
از مشایخ اجازه کلینی است و علی اجازه دارد از پدرش ابراهیم بن هاشم قمی و ابراهیم و ارباب رجال توثیق ننموده اند
فلهذا طبقه سابقه از علماء خبری را که در روایتش ابراهیم بن هاشم داشت حسن میدانسته اند ولیکن اقوی وفاقاً
للمحقق متاخری المتاخرین ان خبر صحیح است بجهت اینکه ابراهیم از مشایخ اجازت است و همین قدر در توثیق کافیست
علاوه علی که پسر او در توثیق او محل تامل نیست اعتماد بر پدرش نموده علاوه کلینی که ثقة الاسلام
و از مشایخ ثلثه است اعتماد براو داشته و تکثیر روایات از او کرده علاوه اینکه ابراهیم بن هاشم
معتمد قمیین است و همین قدر در توثیق و جلالتش کافیست زیرا که اهل قم نهایت احتیاط در روایت داشته
می نمودند بنحوی که کسی راوی از ضعفا بود و روایات مراسیل نقل می نمود او را از قم بیرون مینمودند کسیکه
فی الجمله از روایتش استشمام غلو در ائمه می شد او را از قم بیرون میکردند پس اعتماد قمیین کافیست همچنین
صدوق از مشایخ اجازه و معتمد قمیین بلکه معتمد مسلمین بلکه از شیخ ثلثه و کتابش از کتب اربعه معتبره مسلمه شیخ
مفید از شاگرد او بود و انگهی صدوق از دعای حضرت عسکری و یا صاحب الامر بوجود آمد علاوه تکثیر روایات
و کثرت تالیف امارت و توثیق و تعدیل است بلکه کار بجائی رسیده که ترضی صدوق بالنسبه بکسی اسم کسیرا
ذکر کند و رضی الله عنه بگوید ما آنکس را ثقه میدانیم و همین ترضی صدوق را کافی در توثیق آنکس میدانیم پس توثیق
صدوق محل ریب نیست و ما تفصیل این سخنان را در منظومه درآیه و شرح وجیزه شیخ بهائی در ایه و حواشی
شرح درآیه شهید و غیر ان از تالیفات ما بنحو البسیط بیان نمودیم و شیخ در غالب علوم صاحب سررشته
و مسلط در ریاضی ماهر و یگانه زمانه معروف است که شیخ بهائی بر سنگی مربعی با شکلی حک کرده و انرا در
محال شیراز در سرحد ایران دفن نمود برای اینکه ناخوشی وبا در نیاید و ناخوشی وبا از ایران دفع گردید و از
زمان شیخ تا زمان فتحعلی شاه وبا بایران نیامد و در زمان فتحعلی شاه شاهزاده حسین علی میرزا فرمانفرمای شیراز بوده
و شاهزادگان هریک تمنای سلطنت داشتند در فکر جمع درهم و دینار شدند پس انگلیس آن سنگ طلسم را
بدوازده هزار تومان خریدند از فرمانفرما و شاهزاده برای طمع تنخواه از ایران و ایرانیان چشم پوشیده

غافل از آنکه نظر بمضمون آیه قل اللهم مالک الملک پادشاهی در دست خداست بالجمله بعد از فروختن این سنگ
وبا بایران آمده و بعد از ان طاعون و الی الحال مدّه اکثر سالها ایران خالی از وبا نیست و ایضاً شیخ مرتبی
گرد در محال اصفهان دفن کرد برای اینکه طاعون باصفهان نیاید و از آن زمان تا حال طاعون نیامد
و در سال طاعون بزرگ همه بلاد ایران طاعون سرایت کرد مگر اینکه باصفهان نرفت گویند که شیخ
در ایام سیاحت بکوه سراندیب گذارش افتاده در آنجا در پشت سنگی با توته نشست ناگاه دید که شخصی
پیدا شده و در جائی نشست و شیخ آنشخص را میدید و او شیخ را نمیدید پس ناگاه آنشخص گفت که غذا حاضر کنید
شیخ هرچه نگاه کرد در سر آنکوه مخاطبی را ندید پس ناگاه دید که از هوا سفره فرود آمد و در نزد آنشخص پهن
شد و غذاهای متعدد از هوا نازل و بر روی آن سفره چیده شد پس آنمرد بصدای بلند گفت که ای آنکسی که
از من غایبی بیا و در نزد من با من غذا بخور شیخ هرچه ملاحظه کرد و بغیر از خود کسی را ندید پس دانست که آنشخص
اوراراده نموده از جای برخواست و بنزد آنمرد حاضر شد و نشست با او غذا خوردند پس چون هر دو
سیر شدند آنمرد بقیه آنچه را که در سفره مانده بر زمین ریخت شیخ گفت که نعمت خدارا چرا کفران نمودی
و بر زمین ریختی آنمرد گفت فیض باید عام باشد و در این زمین حیواناتی هستند که باید روزی خدارا بخورند
پس از ان گفت بردارید بیکدفعه سفره و آنچه در او بود پیچیده و برچیده شد و بهوا رفت مولف گوید که
معروف در السنه عوام بلکه خواص آنست که شیخ مدتی سیاحت کرده این سخن باعتقادم مقرون
بصواب نیست بلی شیخ بسفر مکه رفت و آن سفر مدت چهار سال بطول انجامید و دو سال در شهر مصر اقامت
نمود و بهمراه پدرش بخراسان در بدایت امر نیز رفته و همچنین اطراف خراسان چه انجناب منظومه در وصف
بلده هرات ساخته و آنرا در کتاب کشکول ذکر فرموده و ولادتش در عربستان بود از ان پس پدرش
او را بهمراه آورده و بخراسان رفته چنانکه در ترجمه شیخ حسین والد ماجد شیخ خواهد مذکور گشت
زیاده از این سیاحت بر ما معلوم نیست و شیخ در کتاب کشکول عبارتی میفرماید که اگر پدرم مرا بدیار عجم
نمی آورد هر آینه امروز من زاهد اهل زمان بودم لیکن بعجم آمدم و از اغذیه سلاطین و ملوک و اعاظم اکل
نمودم و از البسه ایشان پوشیدم و با مردمان عجم معاشرت نمودم پس آن زهد و تقوی برایم حاصل نگشت
و در حدیث وارد است که در بعضی از اسفار اصحاب کبار رسیدند بجائی که تا چند روز محتاج باب شدند
و آب نایاب بود پس رسول خدا صلی الله علیه و آله انگشت سبابه مبارک را بلند کرد و از ان آب خوشگوار بسیار
مانند نهر جاری فرو ریخت و اصحاب و مواشی و حیوانات ایشان از ان آب سیراب گشتند چون
شیخ بهائی این حدیث را ملاحظه فرمود گفت که اگر آب از عنصر و ما بنصر رسول خدا بیرون می آمد هر آینه
من احتمال سحر در ان میدادم لیکن چون از سبابه مبارک جریان یافت لهذا من قطع نمودم که

او پیغمبر جدا است و این کلام شیخ را از اخوند ملا علی نوری سؤال کردند که چه فرقیست میان اینکه آب از سبابه
پیغمبر بیرون آید و اینکه از خنصر یا بنصر آید تا حکم شود که اول معجزه است و ثانی احتمال سحر را دارد و اخوند ملا علی
نوری بسیار فکر و تأمل کرد از آن پس گفت که من در این باب هرچه فکر کردم چیزی بخیالم نیامد و شیخ از این قبیل
کلمات مشکله بسیار دارد و گویند نماز جمعه را در اصفهان میر داماد ادا می نمود روزی سلطان بنماز جمعه
آمد و میر محمد باقر داماد دیر کرد ترسیدند که نماز جمعه فوت شود سلطان شیخ بهائی امر کرد که نماز جمعه کنند شیخ مشغول شد
چون شروع کرد میر در رسید و با عصا اشاره کرد که پس بایست شیخ بعقب رفت و میر نماز جمعه را ادا کرد و بس
تعریضی که شیخ در رساله نان حلوا دارد بالنسبه بمیر داماد است یعنی بعضی از کنایاتیکه بعلما اهل دین وارد
مرادش میر است و بنظرم اینکه چنین نیست بلکه شیخ و میر هر دو عالم زاهدند مخفی نماناد که رساله نان و حلوا موسوم
بسوانح سفر حجاز است و آنرا در راه مکه ساخته فلذا او را سوانح سفر حجاز نام نهاده و بعضی از علما بر شیخ بهائی
طعن زده و بعضی نسبت تصوف باو داده نهایت آنچه مایه اشتباه ایشان شده چند چیز است اول
اینکه تجدد رای در مسایل برای شیخ روی نداده با اینکه فقه را چند دفعه نوشته و تجدد رای حسن اجتهاد مجتهد است
دوم اینکه آنجناب ترک اشتغال بتعلیم و تعلم نموده و بسیاحت پرداخت و بسیاری از عمر را صرف در اسفار می نمود
سوم اینکه کلماتی گفته که اشاره بر تصوف دارد مانند شعری که در نان حلوا گفته کاکل مشکین بدوش انداخته
ور نگاهی کار عالم ساخته چه مراد از کاکل مشکین تعینات است که عارض ذات وجود حق گشته و این وحدت
وجود است و مفاسد آن ظاهر است و همچنین است اشعار دیگرش و همچنین در آخر کتاب مفتاح الفلاح تفسیر
سوره حمد کرده و در آنجا گفته که حضرت صادق ع یا امام دیگر ایاک نعبد را بسیار مکرر نمود و از آن حضرت
از سبب آن سؤال کردند فرمود که من القدر انرا گفتم تا آنکه این کلام را از قائلش که خدا باشد شنیدم
و این بر طبق شعریست که شیخ محمود شبستری در گلشن راز گفته روا باشد انا الله از درختی چرا نبود روا از نیک
بختی باینجا محصول کلام او در کتاب مفتاح الفلاح است و این صریح در وحدت وجود است چهارم اینکه شیخ
در کتب خود صوفیه و کسانیرا که کفر ایشان یقینی است به نهایت تعظیم اسم برده از آنجمله در رساله سوانح سفر
حجاز گفته که و ابتدا منها نظم المثنوی للحکیم المولوی المعنوی بشنو از نی چون حکایت میکند — از جدائیها شکایت
میکند و همچنین در کتاب کشکول در بعضی مقامات گفته قال العارف الربانی و الفاضل الذی لیس له ثانی
محی الدین عربی و غیر ذالک من العبایر پنجم اینکه معروف است که چون شیخ بهائی این شعر را گفت —
کاکل مشکین بدوش انداخته الخ این شعر بنظر شیخ حسین والد شیخ بهائی رسید به پسرش عتاب کرده و
و او را چوب زد ششم اگر آنجناب بعضی از اعتقادات ضعیفه داشته مانند اینکه گفته که مکلف اگر بذل جهد کند
در تحصیل دلیل پس حرجی بر او نیست اگرچه مخطی در اعتقاد خود باشد و مخلد در نار نخواهد بود اگرچه بخلاف

اهل حق باشد و حال اینکه این سخن لازم دارد اینکه علماء ضلال و رؤسای کفار و غیر مخلد در نار باشند در وقتیکه
شبهه داشته باشند و آن شبهه مایه ضلالت باشد مانند ابوحنیفه و امثال او و تا اینجا نهایت بیان شبهات طاعنین
بر شیخ است و حق اینکه این وجوه از درجه اعتبار ساقط است و دامن شیخ منزه از لوث این مطاعن است و
او ازهد و افضل و اعلم و اورع و اتقی اهل زمان بود و جواب از دلیل اول اینکه تجدد رای دلالت بر
حسن اجتهاد مجتهد و قوه تصرف او می نماید نه اینکه عدم تجدد رای دلالت بر سبب اجتهاد یا دلالت بر تصوف
او العیاذ بالله نماید علاوه بر این همانند اجتهاد دیگر کرده سرآمد اجتهاد سایر مجتهدین است علاوه چه کس جمیع
فتوای آنجناب را دیده و جمع کرده تا اینکه یقین بر عدم تجدد رای او نمود چه آنجناب اثنی عشریه و مشرق
الشمسین و حبل المتین و جامع عباسی را نوشته و چه کس همه را مطالعه نموده و دیده که در یک مسئله در همه جا
یک فتوای داده علاوه استفتاء مسایل از او بسیار می نمودند و چه کس از فتاوی را جمع کرده و دیده که هیچیک
از فتاوای او با هم اختلاف ندارد از اینها گذشته که گفته است که تجدد رای دلالت بر حسن اجتهاد مجتهد
می کند بلکه عدم تجدد رای دلالت دارد که او در مقام استدلال نهایت جد و جهد نموده که دوباره از آن
اجتهاد بر نگردد و بلکه مسئله در نزد او بدیهی شده و اما تجدد رای برای او روی داده الحاصل شأن او اجل
از اینگونه سخنان است و کذا او را خاتم المجتهدین خطاب کردند و اما جواب از دلیل دوم آنست که این
ایراد بالکلیه از درجه اعتبار ساقط است زیرا که شیخ سیاحت نکرده و این امر غلط مشهور است بلکه سابقاً
گذشت که شیخ با اینکه بیشتر رفته و همراه پدرش تا هرات رفته سیاحت دیگر بر ما معلوم نگشته علاوه سیاحت
موجب فساد عقیده و کفر و فسق نخواهد بود و لازم نیست که مؤمن یا عالم مجتهد روز و شب در خانه خود باشد
و تالیف و تصنیف و تدریس کند مجملاً این ایراد بکسر از درجه اعتبار ساقط است و اما جواب از ایراد سوم اینکه
از شیخ کسی مشافهة از کجا که این کلمات را شنیده باشد و کتب هم که دلیل نمی شود بر فساد عقیده زیرا که
کتب حجت نیست چنانکه در محاجه شیخ حسن ابن شیخ جعفر نجفی با علما عامه تفصیلی در این باب ذکر شد علاوه کاکل
مشکین دخلی بوحدت وجود ندارد چه طریقه شعرا بر آن جریان یافته است که در اول قصاید ذکر از محبوب
میکنند از آن پس بمطلب میروند چنانکه قصیده لام و باللوی مرتبع قصیده حسنه است در مدح امیر
المؤمنین است و کذا حضرت رضا ع پیغمبر را در خواب دید و پیغمبر باو فرمود که این قصیده را حفظ کن و
هر که انرا حفظ کند در قیامت حاجب میان او و جهنم خواهد بود پس بالبیتی که گفت که سید اسمعیل
حمیری در این قصیده تشبیب کرده و بیان عشقبازی خود را با آن مراة بیان کرده پس او از انشا
بود و کاکل مشکین شیخ نیز از این قبیل است از اینها گذشته که سید نعمت الله جزایری گفته که شیخ
بهائی معاشرت با هر فرقه میکرد و با هر ملت و دینی بمقتضای طریقه ایشان حرکت می نمود و سید گفته

که در مصر یکی از علماء عامه گفته که شیخ بهائی از علماء عامه است پس من کتاب مفتاح الفلاح را با و اظهار کردم پس از تعجب بسیار و که شیخ در نزد ما خود را اکسیر از علماء ما قرار داده و شیخ چند بیتی در این باب گفته در قصیده که در مدح حضرت قائم ع گفته وانی امرؤ لا یدرک الدهر غایتی ولا تصل الایدی الی سر اغواری اخالط ابناء الزمان بمقتضی عقولهم کی لا یفوهون بانکاری واظهر انی مثلهم تستفزنی صروف اللیالی باحتلاء وامرار و از اینجا جواب از ایراد چهارم ظاهر گشت که مقصود شیخ اینکه با هر گروه بر وفق مذهب ایشان گفتگو کند تا کسی او را انکار نکند علاوه تعظیم ارباب علم قانونی است که دیدن و آداب علماء بر آن جریان یافته است فلذا علماء عامه را خاصه تعظیم اسم میبرند و بالعکس واما جواب از ایراد پنجم پس آنست که این کذب محض است و در جائی

در سفر حجاز نوشت

کسی نوشته و از ثقات شنیده نشده علاوه بر این شیخ باتخلوار ازآنوقت والدش شیخ حسین زنده نبود تا او را بزند و یا تادیب نماید تادیب نیز دلالت بر فساد عقیده نمیکند چه مضایقه که بیان اصطلاح عرفان وجود را در سلک عرفا بحسب ظاهر روا داشتن خلاف قاعده بوده است و از سبک و طریق فقاهت دور بود واما جواب از ایراد ششم پس آنست که ممکن است اینکه بگوئیم که بر ما معلوم نیست که شیخ چنین چیزی گفته باشد و بالفعل کلامی در این باب بنظرم نیست و ثانیاً میگوئیم که این مذهب موافق قواعد امامیه و مقتضای لطف است زیرا که بعد از جد و جهد بقدر مقدور و رسیدن بآنچه واقع است اگر معذب باشد ظلم و تکلیف بما لا یطاق لازم می آید واما آنچه نقض کرده بمخالفین و کفار میگوئیم شیخ کلامش در کبری است نه صغرا یعنی اگر چنین کسی یافت شود معذب نخواهد بود واما در صغری یعنی آیا چنین کسی یافت می شود یا نه پس شیخ نفرموده که چنین کسی یافت می شود یعنی آیا قاصر یافت می شود یا نه و اگر شیخ در انتقام می گفت که یافت می شود هر آینه نقض بمخالفین تمام می بود ولیکن شیخ این را نگفته و مقتضای آیه شریفه والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا - دال بر عدم وجود قاصر است و همچنین آیه شریفه فطرة الله التی فطر الناس علیها و همچنین حدیث - کل مولود یولد علی الفطرة وانما ابواه یهودانه وینصرانه ویمجسانه و همچنین قاعده لطف نیز اقتضاء او همین است و مخالفین و کفار مجاهده بنحو حقیقت نکرده اند لیکن جهت دنیا چشم از حق پوشیده اند پس ایشان مقصرند نه قاصر و ثالثاً سلمنا که شیخ در صغری این سخن را گفته باشد لیکن مسئله از غوامض مسائل و محل خلاف است و قاعده لطف در فروع نیز جریان دارد با اینکه درست نیست پس در این مسئله چنین فتوائی داده باشد طعنی بر او وارد نمی آید و شیخ بهائی با میر داماد معاصر بودند و همیشه میر داماد میفرمود که بعد از من این عرب بچه که شیخ بهائی باشد در ایران جلوه خواهد نمود گویند که وقتی پادشاه بشکار رفته بود و میر داماد و شیخ را همراه برده بود و چون مسافتی طی نمودند یکی از این دو عالم در عقب مانده بود و بسیار آهسته راه می آمد و دیگری پیش افتاده و تند میرفت

و گاهی اسب تازی مینمود پس سلطان اسب تاخته و نزد آن که در پیش بود رفته و گفت آن شخص که در عقب مانده نهایت پست فطرت است و قابل آن نیست که اسب خود را براند و همراه ما باشد آن جناب فرمود که عقب ماندن او برای آنست که چون منبع و معدن علم است فلذا بر مرکب او گرانست که بار علم را بکشد و از این جهت سست می آید پس پادشاه عنان مرکب را بجانب آنکه در عقب مانده منعطف ساخت و گفت که تو که می‌بینی آنکه در پیش است و اسب می دواند هیچ وقار و تمکین ندارد و از هرزه گی و بی‌مغزی اوست که در پیش است آن جناب گفت که چون در سینه او علم بسیار است لذا مرکب او مبتهج و خوشحال است و نمی تواند خود داری کند و لهذا در جولان آمده و پیش افتاده پس سلطان بعدها همیشه در توقیر و تکریم ایشان کوتاهی نمود بلی علماء اگر توصیف و مدح و تعظیم یکدیگر نکنند هتک همه ایشان میشود پس لازم است که علماء هتک حرمت یکدیگر نکنند و برای جیفه دنیا خود را خوار در نزد ابناء روزگار ننمایند همین که با هم در آویختند هر دو ضایع و فاسد و متاع ایشان کاسد می شود چنانکه مشهور است که دو عالم مهمان شخصی بودند چون یکی برای حاجت بیرون رفت صاحب خانه از دیگری پرسید که این رفیق شما فهم و ادراکش چگونه است آن عالم در جوابش گفت که رفیق من بفهم و بی ادراک خر است پس زمانی گذشت آن که بیرون رفته بود داخل شده و آن که نشسته بقضاء حاجت بیرون رفت صاحب خانه از آنکه داخل شده پرسید که این رفیق شما فهم و علمش چگونه است این شخص جواب گفت که رفیق من بفهم و خر است پس چون شب شد صاحب خانه حکم کرد که دو ظرف را جو پر کرده در پیش هر عالمی یکی از آنها گذاشتند ایشان متعجب شدند که چرا بعوض شام برای ما جو آوردند پس از صاحب خانه استفسار این معنی نمودند صاحب خانه گفت که من از هر یک از شما پرسیدم که فهم رفیق تو چه پایه دارد در جواب گفتید که او خر است و از بدیهیات است که خر جو میخورد نه طعام لهذا برای شما جو آوردیم - مجملاً مذمت ابناء جنس خوب نیست سیما اینکه در این ازمنه اهل دنیا بعضی از بی ادراکان را بجهت پیش رفت بیدینی خودشان مقابل عالمی می اندازند و در پیش ایشان مذمت دیگری می نمایند ایشان هم متابعت کرده غیبت یکدیگر را میکنند اعاذنا الله تعالی من شرور انفسنا وسیئات اعمالنا گویند که سلطان آن زمان روزی بعزم شکار و تفرج از شهر بیرون رفته و شیخ غالباً در عقب آهسته میرفت پس ملازمان سلطان خوکی را صید کردند و به نزد سلطان آوردند و چون سلطان نظر کرد دید که بر دندان خوک لفظ جلاله یعنی لفظ الله منقش است سلطان تعجب کرد زیرا که معلوم است که اینکار انسان نیست و لفظ جلاله لفظ طیب پاکیزه است به نحوی که بدون دخل انسانی اثرا نمی توان مس نمود و آب دهان خوک نجس است و خوک نجس العین است پس این چگونه خواهد بود پس سلطان فرستاد که شیخ را معجلاً حاضر ساختند و از او استفسار حل

اینمعنی نمود شیخ فرمود که بسا باشد که این حکایت موید قول سید مرتضی باشد که او اجزاء مالاتحله الحیواة را از جنس العین نمیداند و مالاتحله الحیواة مانند استخوان و مو و ناخن و سم و امثال اینهاست طبیبی دران محضر حاضر بود آن طبیب گفت شیخ رئیس ابوعلی بن سینا دندان را داخل در ماتحله الحیواة میداند و میگوید که روح دران حلول کرده شیخ فرمود که بعد از اینکه اخبار از ائمه علیهم سلام الله الملک الجبار وارد شده باشد که دندان داخل در مالاتحله الحیواة است پس اعتباری بکلام ابن سینا نخواهد بود آن طبیب چون این سخن بشنید سر خود را حرکت داد و بخندید یعنی در مقام تشنیع و سرزنش بود که ایشان فهمی ندارند و جمود بر اخبار می نمایند شیخ از فعل آن طبیب در غضب شد فرمود مرا درین مقام ایرادی بر ابن سیناست که هرگز از ان خلاصی ندارد طبیب گفت که آن چه ایرادیست شیخ فرمود که ابن سینا در فلان بحث از قانون گفته است که هیچ استخوانی در حیوان و انسان حیواة دران حلول نکرده است و این کلام سالبه کلیه است و در جای دیگر گفته است که بعضی استخوانها را حیوة دران حلول کرده و آن دندان و این قضیه موجبه جزئیه است و موجبه جزئیه نقیض سالبه کلیه است پس این دو کلام قانون باهم متناقضه دارند آن طبیب گفت که لابد است که من بکتاب قانون رجوع کنم تا حل این مشکل کرده باشم شیخ فرمود که برو و هزار دفعه رجوع کن که رجوع کردن تو نفعی ندارد گویند که پس از رجوع شیخ از اسفار دارای علوم غریبه شد و بصفای نفس اموری از او صادر می شد و تصرفاتی می نمود پس قاسم نامی خدمت شیخ رسید و آنچه تصرفاتی که از شیخ از روی صفائی نفس می نمود قاسم هم اظهار آنها میکرد و شیخ از اینمعنی زیاده متعجب شد پس قاسم عرض کرد که شما درین باب تعجب نباید بفرمایید اگر شما میکنید حقیقة از صفای نفس است و آنچه من میکنم همه آنها از سحر و شعبده است و چشم بندی است شیخ فرمود که اکنون که حال برین منوال است پس آنها را شایع مگردان و اگر بخواهی که آنها را در کتاب نوشته باشی با قلم اسرار بنویس یعنی بخطوط غریبه که غیر اهل نتوانند ادراک کرد چه شیوع این امور باعث انسان است پس قاسم کتابی نوشت و این اسرار را بخطوط غریبه نوشت و آن کتاب در السنه اصحاب معروف باسرار قاسمی است۔

ایضاً گویند که یکی از شاگردان شیخ استدعا نمود که باو سرمه خفا تعلیم کند و چون آن سرمه را بچشم میکشید کسی او را نمیدید شیخ امتناع از اینمعنی نمود پس از اصرار از باب شیخ سرمه خفا را باو داد ولیکن سفارش بسیار باو نمود که در اخفای آن کوشیده و کاری نکند که متضمن مفسده از مفاسد شود پس چند روزی گذشت پادشاه روزی بطعام خوردن مشغول شد ناگاه دید که از یک طرف خوان لقمه بهوا رفت و همچنین خورش و چیزهای دیگر کم کم می شد مانند اینکه کسی دیگر نشسته باشد غذا بخورد و سلطان حیران بماند و چند روز مکرر این حکایت اتفاق می افتاد پادشاه کیفیت احوال را بشیخ معروض داشت شیخ فهمید که این کار صاحب سرمه خفاست پس شیخ فرمود که این دفعه که بطعام خوردن مشغول شدی بعذری

از اعداد شما از مجلس برخاسته بعد از بیرون رفتن حکم کن که در خانه را ببندند و از روزن قدری کاه دران خانه ریزند و آتشی بر آن افگنند که دود بلند شود پس از ساعتی در را باز کنند شخصی در انجا خواهد بود بدون آنکه آسیبی باو برسانید او را نزد من فرستید چون چنین کردند که آخوندی در انجا نشسته زیرا که دود بچشم او رفته و اشک آمده و سرمه از اشک شسته پس او را برداشتند نزد شیخ بردند پس شیخ باو تغیر فرمود و او را ازین عمل توبه داد که بعد ها نکند و معروف است که حصار صحن نجف از طراحی شیخ بهائی است و بنحویکه قرار داده که در هر فصلی از فصول سال چون آفتاب بر دیوار برسد اول ظهر است و این از غرایب است و ولادت شیخ بهائی در شهر بعلبک واقع شد در وقت غروب روز پنجشنبه هفدهم شهر محرم الحرام از سنه نهصد و پنجاه و سه و وفات آن فاضل نادر روزگار در دوازدهم شهر شوال از سنه هزار و سی و یک پس عمر مبارک او هفتاد و هشت سال تقریباً می شود و آن بزرگوار را تالیفات رشیقه دقیقه است که همه آنها در نهایت فصاحت و بلاغت و جزالت و سلاست و براعت و متانت است از آنجمله کتاب جامع عباسی که مشتمل بر فتاوی است با فروع بی اندازه و آنرا برای شاه عباس تالیف کرده و چون عبادات را انجام داد بجوار رحمت ایزدی پیوست پس بامر سلطان یکی از تلامذه شیخ آنرا انجام داد و کتاب را تمام نمود الحق که آن کتاب فایق بر کتب اتراب است و مفید برای مبتدی و متوسط و منتهی از طلاب است و کتاب زبده در علم اصول که بعبادات مختصره با نهایت محسنات نوشته و حواشی منه بر آن زبده که علیحده در یک مجلد مدون گشته و محقق جواد کاظمینی که از شاگردان شیخ بر زبده شرحی نوشته و کتاب مفتاح الفلاح که در ادعیه وارده در نماز است با بیان النکات و بعضی از علماء بر آن شرحی نوشته اند و آقا جمال خوانساری آنرا فارسی کرده و خود هم تصرفاتی کرده و این فقیر مولف کتاب را بر مفتاح الفلاح حواشی غیر مدونه است و رسائل خمس اثنی عشریه در طهارت و صلواة و صوم و زکوة و حج و بعضی از علماء را بر آن شرحی است و رساله در علم درایه مسماة بوجیزه و این فقیر مولف کتاب را بر آن شرحی است مفصل در یک مجلد با دقایق بسیار و رساله در لغز زبده که اسم زبده را بلغز در آورده و احکام نحو را اجمالاً در آن مندرج ساخته و این فقیر مولف کتاب شرحی مفصل بر آن نوشته ام و رساله تشریح الافلاک در علم هیئت و این فقیر را بر آن حواشی غیر مدونه است و حواشی منه بر تشریح الافلاک که مدون است و رساله در قبله و رساله در اسطرلاب که بزبان فارسی است و خلاصة الحساب در علم حساب و این فقیر مولف کتاب بر آن شرحی فارسی نوشته ام ولی تمام نیست و ایضاً حواشی غیر مدونه بر هامش آن کتاب کشکول که مشتمل بر مجلدات متعدده است و از هر چیز در او ذکر کرده است از عقاید و معقول و تفسیر و اشعار و قصاید و مطالبات و حکایات و احادیث ولی نسخه صحیح از کتاب کشکول نایابست و کتاب

مخلات که آن نیز نظیر کشکول است و حدیقهٔ هلالیه در شرح دعاء رویت هلال که در صحیفهٔ کامله مذکور است و
کتاب اربعین که چهل حدیث در آن باشند ذکر شده و بیانات از احادیث نموده و ابن خاتون رضی الله عنه
بر آن شرح فارسی نوشته و بسیار شرح خوبیست و سبب تالیف اربعین آنست که در حدیث وارد است که
چیزی قریب باین مضمون است که هر که چهل حدیث فراگیرد که بکار امت پیغمبر آید پس آنچهل حدیث پرده
می شود میان آن شخص و آتش جهنم در روز قیامت پس قدما از علما اربعین می نوشتند مانند شهید اول
و شیخ بهائی و اخوند ملا محمد باقر مجلسی و مانند ایشان و کتاب حبل المتین در علم فقه و بیرون نیامد از آن
کتاب مگر طهارت و صلواة و کتاب عروة الوثقی در تفسیر قرآن و بیرون نیامد از آن کتاب مگر تفسیر سوره
فاتحه و کتاب بر شرح عضدی بر مختصر اصول و رسالهٔ مواریث و رساله در ذبایح اهل کتاب و رسالهٔ صمدیه
که آنرا برای خود برادر زادهٔ شیخ عبد الصمد نوشته و این خطاست بلکه شیخ عبد الصمد برادر زادهٔ آنجناب
آنجناب است و گویا خبط شیخ یوسف از آن باب باشد که شیخ در دیباچهٔ صمدیه میگوید که این رساله را برای
برادر اعز شیخ عبد الصمد نوشته ام و شاید که شیخ یوسف نیز از برادر برادر زاده را قصد کرده باشد و
و بر صمدیه شروح بسیار نوشته اند از آنجمله این فقیر مولف کتاب شرحی فارسی بر آن نوشته ام مشتمل بر
ذکر ادله و اقوال و سید علیخان که حاکم ششتر و دزفول و حویزه بود در زمان شاه سلطان حسین
دو شرح بر آن نوشت صغیر و کبیر شرح کبیرش مشتمل بر نقل اقوال و ذکر استدلال و تحقیق حال و شرح
صغیرش نیز خالی از دقایق نیست و مشتمل بر الغاز نحویه بسیار است و سید علیخان حاکم بود با شجاعت و
سخاوت و فضیلت و جامعیت و اجازه از علما نیز دارد و اجدادش همه فضلا بودند و آنجناب صاحب
کرامت بود و سید نعمت الله جزایری گفته که در وقتی بخدمت او رسیدم و دیدم محاسن مبارکش سفید است
پرسیدم که شما چرا محاسن شریف را خضاب نفرمودید گفت که من خواستم که تفسیری بر قرآن نوشته باشم
بکلام خدا استخاره نمودم این آیه آمد و ان له عندنا لزلفی و حسن مآب دانستم که اجلم نزدیک
است و شروع بتفسیری مختصر نمودم و ترک خضاب کردم تا با ریش سفید خدا را ملاقات نمایم پس بعد از
یک سال آن بزرگوار عالم فانی را وداع نمود و این از غرایب کرامات است و سید علیخان را شرحیست
بر صحیفهٔ کامله در نهایت دقت و متانت و از جمله تالیفات شیخ بهائی حاشیه است بر من لا یحضره الفقیه
که تمام نیست و کتاب تهذیب در نحو و کتاب بحر الحساب و توشیح المقاصد در ایام سنه و جواب مسائل
شیخ صالح جزایری و آن بیست و دو مسئله است و جواب سه مسئلهٔ دیگر که نهایت مستحسن و مرغوب
است و در نزد مولف کتاب است و جواب مسئله مدنیات و شرح فرایض نصیریه که از محقق طوسی است
و تمام نیست و رساله نسبت اعظم جبال بسوی قطر ارض و تفسیر موسوم بعین الحیواة و کتاب مشرقین

الشمسین در فقه طهارت از کتاب در نزد من است و رساله کر و رسالهٔ اسطرلاب که عربیست و شرح صحیفهٔ
علویه که مسماست بحدایق الصالحین و حاشیهٔ مفصله بر تفسیر قاضی بیضاوی که ناتمام است و شرح بر تفسیر
قاضی و حاشیه مطول که ناتمام است و رساله در معرفت قبله و رساله سوانح سفر حجاز که معروف است به
نان حلوا و نعمت و حواشی کشاف و حاشیه خلاصه در علم رجال و شرح رسالهٔ اثنی عشریهٔ شیخ حسن صاحب
معالم و حاشیهٔ قواعد شهیدیه و رساله قصر و تخییر در سفر و رساله در بیان آنکه انوار سایر کواکب مستفاد
از شمس باشند و رساله در حل اشکال عطارد و قمر و رساله در احکام سجود تلاوت و رساله در استحباب سوره
و وجوبش و شرح شرح رومی بر ملخص که آنرا در حدیقهٔ هلالیه ذکر کرده ملح شیخ عز الدین حسین بن
عبد الصمد بن محمد حارثی همدانی جبعی عالم محقق مدقق موثق معتمد مستند عماد ارباب اسناد محل اعتماد مشایخ
امجاد و انجاد و نسبت آنجناب بحارث همدان انتها و ترجمهٔ خلف با شرف آن بزرگوار شیخ بهائی مذکور
گردید و او از تلامذهٔ جمعیست و بیشتر در شهید ثانی تلمذ کرده و شهید ثانی در اجازهٔ شیخ حسین
که اجازهٔ طویلهٔ مفصله است و در اول اجازه فرموده که اخ در راه خدا که مختار است در اخوت است
و مختار در دین و ترقی یافته از پستی تقلید بسوی اوج یقین شیخ عالم اوحد صاحب نفس طاهرهٔ زکیه
و همت باهرهٔ علیه و اخلاق زاهرهٔ السنیه بازوی اسلام و مسلمین و عز دنیا و دین حسین بن شیخ صالح
عالم عامل تقی خلاصهٔ اخوان شیخ عبد الصمد بن شیخ امام شمس الدین محمد مشتهر بجبعی حارثی همدانی سعید گند
خدا اسعی او را و نکوکار کند و دشمن و ضد او را تا آخر اجازه و شیخ محدث محمد بن حسن حر عاملی در کتاب
امل الآمل در ترجمهٔ این بزرگوار فرموده که عالم ماهر محقق مدقق متبحر جامع ادیب منشی عظیم الشان جلیل
القدر ثقةٌ ثقةٌ ثقه از فضلای تلامذهٔ شیخ ما شهید ثانیست و چند کتاب از تالیفات اوست کتاب چهل
حدیث و رساله در رد و بر اهل وسواس که آنرا عقد حسینی نام نهاده و حاشیهٔ ارشاد و رسالهٔ تحفة
اهل الایمان در قبلهٔ عراق عجم و خراسان و در آن رساله رد بر شیخ بن عبد العالی کرکی کرده چه
شیخ علی ایشانرا امر کرده که جدی را در میان دو کتف قرار دهند و تغییر داد محرابهای بسیاری را
آنکه طول این بلاد زیاده بر طول مکه است بزیادتی بسیار و همچنین است عرض آن بلاد پس لازم
آید انحراف ایشان از جنوب بسوی مغرب بانحراف بسیار و سفر بسوی خراسان کرد و مدتی
در هرات ماند و در انجا شیخ الاسلام بود پس بسوی بحرین آمد و در انجا رحلت کرد و عمرش شصت و
شش سال بود تا اینجا کلام امل الامل بود و از تالیفات او کتاب عقد طهماسبیه است که برای شاه
طهماسب نوشته بود و شرح بر الفیهٔ شهید اول و رساله در صلوة جمعه و آنها را در شرح الفیه ذکر کرده و چون
آنجناب از بلاد جبل ببلاد عجم آمد پسرش شیخ بهائی هفت ساله بود و شیخ مرا بود بمکه رفته و قصدش آن بود که

ایام وفات در مکه اقامت کرده باشد پس در عالم رؤیا دید که قیامت قائم شده امر خدا و ند عالم تعلق یافت باینکه زمین بحرین و ما فیها بلند شود و بسوی عرض جنت پس چون انخواب را دید اختیار مجاورت بحرین نمود که درانجا تا زمان وفات اقامت کند پس از مکه مراجعت کرد ببحرین آمد و علماء بحرین از آمدنش مسرور و برای علماء بحرین مجمع درسی بود که درآنجمع میشدند و ازجمله فضلاء بحرین شیخ داود بن سافر بود و برای او در علم جدل ید طولی بود و میان او و علماء بحرین منافرتی بود که موجب آنشده بود که مدتی بود که درآن مجمع حضور نمی یافت و چون قدوم شیخ حسین را شنیدند علماء بحرین نیز در شیخ داود فرستادند که درانجمع حاضر کرد د چنانکه در سابق الایام حاضر می شد پس چنان اتفاق افتاد که شیخ حسین حاضر شد پس او را ادیکر دند و تعظیم نمودند چونکه سزاوار آنجناب بود و چون شیخ حسین شنید که علماء ان سامان چنین مجمعی دارند پس شیخ نیز روزی دران مجمع حاضر شده درآنوقت درآنجمع کسی نبود که در مرتبه شیخ حسین باشد بلکه او فایق بر اقران بود پس شروع در منازعه چنان که دیدن علماء و دیم اصغار چنین است و شیخ داود بمنازعه شیخ حسین مبادرت کرد با اینکه او در آن رتبه نبود که با شیخ مباحثه و مشاجره نماید پس چون مجلس منقضی گشت و شیخ رفت این دو بیت را نوشت ــ

اناس فی زمان قد تصدوا لنحو العلم فاشتغلوا بلم لم فان باحثتهم لم تلق منهم سوی حرفین لم لم لا نسلم

و شیخ حسین در بحرین آنقدر اقامت داشت تا درانجا وفات یافت و قبرش در قریه مصلی از بلاد بحرین است و پسرش شیخ بهائی برای او مرثیه گفته و صاحب معالم و شیخ بهائی ازاین بزرگوار اجازه دارند و وفات شیخ در هشتم شهر ربیع الاول از شهور سنه ۹۸۴ نهصد و هشتاد و چهار از هجرت بوده و ولادتش در غره شهر محرم الحرام از شهور سنه ۹۱۲ نهصد و دوازده از هجرت است و در کتاب لؤلؤ بعد از ذکر این دو تاریخ گفته که بنابراین عمرش شصت و پنج سال سه ماه و چند روز خواهد بود تا اینجا کلام لؤلؤ بوده لیکن مخفی نیست که اگر تاریخ ولادت و وفات بدین نحو باشد که ذکر شد پس عمر مبارکش هفتاد و دو سال خواهد بود نه آن چیزیکه صاحب لؤلؤ فرموده **لط** شیخ زین الدین بن شیخ نور الدین علی شیخ فاضل احمد بن جمال الدین بن تقی الدین صالح تلمیذ علامه بن مشرف العاملی و شیخ نواده آنجناب در حاشیه در المنثور والمنظوم نوشته است که مکرر واقع شد بخط جدم طاب ثراه صالح بن مشرف و واقع شد بخط جدم شیخ که ذکر کرد و تقی الدین با سید علی بن عبد الحمید در کتاب رجال و بخط خود نوشته که این جد ماست و نقل کردند از او جماعتی از فضلاء این زمان از کتاب مذکور انتهی کلامه و شهید ثانی معروف بابن الحجة و مشهور بشهید ثانی محور دائره علوم و تحقیق و مرکز کره آداب و رسوم تدقیق و رئیس افاضل اکامل و قدوه ارباب فضیلت و تالیف و تصنیف بحر تیار ذخار نادر فلک ذوار اعجو

روزگار طور فطانت و فقاهت و رزانت و مستعد بسعادت شهادت ممهد قواعد دین و سالک مسالک و ضبط متقین دارای مقاصد علیه سابقین است و او را اجازه از جمع بسیار است چنانکه بیاید **در تلمذ شهید ثانی** صورت مبارک شهید ثانی چنانکه گفته اند معتدل القامت و سرش معتدل و در آخر امر سمین و چاق و فربهی مائل تر و روی مبارکش با صباحت و مدور و مویش نیکو و با سیاهی چشم و سیاهی دو ابرو بود و بر او بود دو خال یکی بر یکی از دو رو و دیگری بر یکی از دو جبین و رنگش سفید و جسمش لطیف و درشت زراعین و درشت ساقین و انگشتان مبارکش مانند قلمهای نقره بود و اگر کسی بر روی او مینگریست و عذوبت لفظ او را می شنید راضی بمفارقت او نمی شد و از مخاطبه مرا بمکتب بردند و محمد بن علی بن حسن عودی جزینی که از تلامذه او بود گوید که آنجناب برای من گفت که بخاطر داشتن من مادرم فرستادن مرا بمکتبان بود که بسیار صغیر بودم و پدرش بسیار عطوف بود با او و تفرس خیر در او مینمود و هرگز او را نمیزد و معلم می گفت که او را مزن و بحال او واگذار چه من میدانم که او محتاج بضرب نیست و آنجناب همان نحو بود چه او در غایت رشد بود و همیشه در پیرامون انچه باو نفع داشت میگردید و هرگز میل ببازی نمی نمود و چون کتاب تصریف زنجانی را در نزدیکی از اعاجم میخواند پدرش از صیغه سوال میکرد و میگفت که اگر فلان صیغه را صرف کنی فلان قدر از درهم بتو خواهم داد و آن وجه موعود را میداد **در کرامت شهید ثانی** و شیخ زین الدین فقعانی در قریه بصبه که بساحل بحر واقعست در خواب دید که مردی صاحب هیئت نیکو بر ایشان داخل شد و با او کوزه آب بود و پس دهان کوزه را بدهان شهید ثانی گذاشت و کوزه را نگهداشت و شهید از ان آب جرعه جرعه می نوشید پس بیننده خواب سوال نمود از ان شخص دهنده پس در خواب گفته شد که آن شیخ علی بن عبد العالی کرکی است و از جمله کرامات شهید ثانی که خود محمد بن حسن عودی را بان خبر داد اینکه گفت که در شب چهار شنبه دهم ربیع الاول از نهصد و شصت در بلده رمله بمسجد معروف آنجا رفتم که معروف بجامع ابیض است برای زیارت انبیاء که در غار مدفون بودند پس دیدم که در مقفل است و هیچکس در مسجد نیست پس دست خود را در قفل گذاشتم و آن را کشیدم پس در گشوده گشت پس بغار رفتم و بنماز و دعا ایستادم و از قافله فراموش نمودم تا اینکه بشهر در آمدم و از قافله سوال کردم گفتند که آن قافله همه رفتند پس متحیر ماندم پس تنهائی رفتم تا اینکه خسته شدم و بقافله ملحق نشدم پس درین هنگام مردی بر اشتر سوار آمد چون نزدیک رسید بمن گفت که بر دیف من سوار شو پس سوار شدم

وآن سوار مانند برق میرفت پس اندر زمانی کمی بقافله رسیدیم آنوقت مرا بزیر آورد و گفت برفقای خود ملحق شو و او نیز داخل قافله شد پس هرچه درمیان قافله گردیدم که او را بار دیگر دیده باشم پس هیچ او را ندیدم و پیش ازان هم او را ندیدم **کرامت شهید ثانی** چون آن جناب بغزت رسید و با شیخ محی الدین عبدالقادر بن ابی الخیر جمع شد و میان شهید ثانی و او مباحثات واحتجاجات واقع گردید و اجازه داد شهید ثانی را اجازهٔ عامه و میان ایشان موادهٔ زائد تحقق یافت پس شیخ محی الدین او را بکتابخانهٔ خود داخل کرد که تفرج کند پس چون خواست که بیرون آید محی الدین بشهید گفت که کتابی را برای نفس خود اختیار کن که از تو باشد شهید بدون تامل و بدون انتخاب دست خود را بر کتابی گذاشت پس دست آنجناب بر کتابی از کتب شیعه که از مصنفات مرحوم علامه بود واقع و آنرا گرفت **ایضاً کرامات شهید در دفع شر شامی** اینکه حاج شمس الدین محمد بن هلال همشیه اعانت بشهید در اموال مینمود و در ایام تحصیل تهیهٔ مخارج او و عیال او مینمود و شهید سفر مینمود که با آن قافله مردی بود از اهل شام و حاجی محمد مذکور شهید را ازان مرد می ترسانید بلکه میگفت که این مرد اگر درمیان قافله باشد و من خواسته باشم که بسفر روم هرآئینه برآن قافله نمیروم و آن سفر را ترک میکنم پس شهید مرتکب مسافرت شد چون ببلدهٔ قطبه رسید و با شهید سرمایه بود پس حاکم بلد مطالبه خراج از قافله مینمود پس اهل قافله را با شهید بنزد حاکم بردند پس شهید دید که آن مرد شامی که حاجی محمد سابق شهید را از شر او تحذیر مینمود آن مرد و در نزد در خانهٔ والی نشسته چون آن مرد شهید را دید بجماعت آن گفت که این مردیست که من شما را از آن خبر دادم پس شهید بآن فرمود که چه خبر از من بایشان دادی آنمرد گفت که بایشان گفتم که تو بمصر میروی برای طلب علم و حاج محمد تو را فرستاده و تو را امداد نموده پس در خواطر شهید ازین سخنها هراس و ریبه ظاهر گردید چون بر والی داخل شدند پس بحساب تجار پرداخت و چون نوبت بشهید رسید و با ذگر بیست تفرس خیر از وجه شهید نمود و رقعه بخط خود بشهید داد که جمال فلان سراج یعنی شترهای شهید از خراج رها می باشند پس چون از نزد والی بیرون آمدند و شهید بنزد آن شامی رسید آن ملعون گفت که تنگی نیست که با تو لجامیست که آن مردان را الجام میکنی پس خداوند عالم قلب آن مرد شامی را تغیر داد و دفع شر آن ملعون را از شهید نمود و سرمایهٔ شهید در انجا نصف یک حمل بود پس شهید شتران بعضی از رفقا را از مال خود محسوب داشته و از خراج گذرانید **کرامت رابعه خواب دیدن شهید پیغمبر خدا را** محمد بن علی بن حسن عودی که تلمیذ شهید ثانی است در رساله اش در احوال شهید گفته که آن جناب در مصر پیغمبر خدا را در خواب دید که شهید را وعده بخیر داده بود و محمد بن حسن گوید که صورت آن خواب در نظرم

باقی نمانده **کرامت خامسه** محمد بن علی بن حسن میگوید که در خدمت آنجناب با جمعی از اصحاب اطیاب در سفر بودیم و مردی از سلاطین اذنک از حج آمده بود و با او جماعتی بودند که از انجمله مردی بود شیعی عجمی و مردی دیگر بود نیز که ملا بود و سلطان با او نماز را بجماعت میگذارد و آن مرد پیر از شهید و رفقای او نهایت دوری داشت پس آن عجمی میان سلطان و شهید ثانی الفت انداخت بنحویکه بقیه ایام را سلطان با شهید نماز جماعت میگذارد و هر وقتیکه قافله نزول میکرد سلطان بنزد شهید می آمد و خدایتعالی دوستی شهید را در قلب سلطان انداخت و آن سلطان با آن ملا دیگر نماز نکرد و آن ملا را ملازم سکان خویش نمود که آن سکها را بهمراه داشت پس آن مرد پیر بغض شهید را در دل گرفت و آن مرد پیر با آن ملا عزم کردند که بعد از ورود بغداد بالنسبه بشهید سعایت کنند و شهید از عزم ایشان مطلع گردید و خواست که اگر زیارت ممکن نشد بدون زیارت ائمه بغداد بوطن رجوع کند پس چون بموصل رسیدیم آن مرد پیر سنی را ضعف حاصل شد بنحویکه قدرت سفر کردن از او رفت و از قافله باز ماند و در موصل اقامه کرد و خدایتعالی شر او را کفایت نمود و شهید بزیارت ائمه فائز شد **کرامت سادسه در استخارهٔ شهید از قرآن و ظهور کرامت** شهید ثانی چون بحلب رسید عزم او آن بود که در حلب تخفیف در اقامه نماید پس قافله بجانب روم میرفتند بر طریق معهود پس شهید استخاره نمود که همراه آن قافله رود و استخاره خوب نیامد و بعضی از طلاب علم از غیر طریق معهود بسفر روم میرفتند و آن راهی بود که بندرت مردم ازان راه میرفتند پس شهید استخاره کرد که ازان راه رفته باشد استخاره خوب آمد تا سفر آن طلبه و قافله بتاخیر افتاد پس شهید بکتاب خدا تفال نمود که صبر کند و از ایشان انتظار کشد پس این آیه آمد واصبر نفسک مع الذین یدعون ربهم بالغداة والعشی یریدون وجهه ولا تعد عیناک عنهم پس اطمینان نفس حاصل شد و قافله دیگر از راه مشهور خواستند که رفته باشند پس شهید استخاره نمود برانیکه بهمراه ایشان رفته باشند پس خوب نیامد و بکتاب خدا تفال نمود برانتظار رفقائی که از راه غیر مشهور میخواستند که رفته باشند این آیه آمد ومن یولهم یومئذ دبره الی قوله تعالی فقد باء بغضب من الله پس قافله دیگر بر طریق مشهور مرور می نمودند پس شهید استخاره نمود که همراه ایشان رود خوب نیامد پس بکتاب خدا تفال نمود این آیه آمد واتبع ما یوحی الیک من ربک واصبر حتی یحکم الله وهو خیر الحاکمین پس قافله چهارم براه مشهور روانه می شدند شهید رفاقت ایشان را طالب شد و دراین باب استخاره نمود خوب نیامد و آن قافله که می خواستند که بهمراه ایشان رفته باشند از راه غیر مشهور مسادفه می نمودند و تاخیر می انداختند و با مروز فردا مسامحه و مسالمه داشتند

شهید میفرماید که صبح روز شنبه بکتاب خدا تفأل نمودم این آیه آمد وتتلقهم الملائکة هذا
یومکم الذی کنتم توعدون پس نهایت تعجب کردیم وگفتم که این قافله اگر امروز رفته‌اند
پس این اعجب امور است پس معلوم شد که در همان روز اراده حرکت داشتند پس نهایت حمد وشکر
کردیم خدا را براین نعمت پس ازان ظاهر شد که در اقامت ما بحلب درین مدت حکمتها وسرهای
بسیار درمیان آمد واقل آنها آن بود که در راه مشهور گرانی وقحطی بوده بنحویکه چهار منزل هیچ اذوقه
نبود و دراین راه که ما رفتیم در هر منزل وفور نعمت ونهایت ارزانی بود بنحویکه یکدسته علف در راه
مشهور بده درهم عثمانی بود و در راه ما بیکدرهم بود **در کرامت شهید درباب تولد
مولود** کرامت رابعه شهید ثانی در رساله خود در احوال خود نوشته که از غریب آنچه از نعمت
خدا برایم اتفاق افتاده در زمانیکه در قسطنطنیه بودم پس روزی با اصحاب بزیارت مشهد ابوایوب
انصاری رفتیم که در خارج بلد بود وسلطان محمد برآن قبه بنا کرده بود واین روز جمادی الاولی
بود پس چون بدان مشهد رفتم خلوت کردم وقدری از قرآن تلاوت کردم ومصحف را گرفتم
وبآن تفأل نمودم برای آنکه زوجه‌ام در حال مفارقت درین سفر حامله بود ووعده ولادتش
اوائل شهر جمادی الاولی بود پس قرآن را کشودم در ابتدا صفحه این آیه بود وبشرناه بغلام حلیم
پس سجده شکر کردم واز خدا خواستم که مرا ولد مذکر مبارک میمون روزی کند پس در روز دهم
شهر رجب که یوم شنبه بود مراسلجات از وطن آمد ومرا مژده دادند اینکه ولد مذکری عطا فرموده
درهمان وقت که میعاد ولادت بود پس این دو بیت را انشا کردم ؛ وقد منّ مولانا الکریم بفضله
علیکم بمولود غلام من البشر ؛ فیارب متعنا بطول بقائه واحی قلبا له الوصل قد هجر
خواب دیدن شهید کلینی را تا اینجا کلام شهید ثانی بود ومحمد بن علی بن حسن گفته که این
مولود از زوجه بزرگ او بود که دختر شیخ علی عیسی ودختر خاله شهید بود واسم آن ولد محمد بود ودر
حالت صغر در غیبت پدرش وفات یافت **کرامت ثامنه** شهید میفرماید که در یکی از اسفار
برف آمد در شب دوشنبه بربالای برف خوابیدم وبسیار سرد بود واز غرائب آنکه دران شب
اندکی خوابیدم که در خواب دیدم که گویا در خدمت شیخ جلیل محمد بن یعقوب کلینی نشسته‌ام
واو شیخی بود نیکو صورت با زینت وبزرگواری علم از صورتش ظاهر بود وبا من جماعتی از اصحاب
من بودند که ازانجمله رفیق من وصدیق من شیخ حسین بن عبدالصمد بود پس از کلینی مطالبه کردیم
نسخه اصل کتاب کافی را که آن را نسخه کنیم پس داخل خانه شد وجزو اول از کتاب کافی را آورد
که در قالب نصف ورق شامی بود پس آنرا کشود وآن بخط نیکو ومعرب بود ومصحح بود ورموز آن

باب طلا مکتوب بود پس ما تعجب نمودیم از نسخه اصل باین صورت پس نهایت مسرور شدیم وسابقا
از نسخه بد نهایت دلگیر بودیم پس طلب کردم ازاو بقیه اجزا را پس کلینی متالم بود از تقصیر مردم
در انتساخ آن کتاب وفرمود که من نمیدانم که بقیه اجزا در کجا است وگفت که شما مشغول این باشید
تا من بقیه اجزا را پیدا کنم پس داخل خانه خود شد که باقی اجزا را تحصیل کند پس از خانه خود بیرون آمد ودر
دستش جزوی بود بخط غیر او ودر قالب ورق شامی کامل بود وضخیم بود وخط خوبی نداشت پس آن را بمن
داد وبسوی ما شکایت کرد که کتاب او را بدین صورت نوشته‌اند ومتالم ازان بود وبود در مجلس برادر
صالح شیخ زین الدین فقعانی پس او گفت که در نزد من جزوی از نسخه اصل است با وصف متقدم وآن
را بمن داد پس من بسیار مسرور شدم پس ازان تفتیش کرد خوانه را واجزا را بیرون آورد تا تمام چهار جزو
ویا اکثر بهمان وصف متقدم پس خوشحال شدیم ما وبیرون رفتیم با اجزا بسوی شیخ جلیل مصنف واو در
همان مکان اول بود پس چون در نزد او نشستیم عود کردیم بسوی آنچه در او صحبت میداشتیم از ذکر نسخ
کتاب وتقصیر مردم در آن پس من گفتم که ای آقای ما در مدینه دمشق مردی از اصحاب ما است که اسم
او زین العابدین غرابیلی است که نسخه گرفت کتاب تو را در نهایت جودت در ورق خوب وآن کتاب را
در دو مجلد کرده هر یک جلد بقدر کتاب شرایع نسخه فخر است برمخالف ومولف پس روی شیخ از سرور شگفته
شد واظهار فرح نمود وهر دو دستش را کشود وبرای او دعائی کرد بدعای خفی که لفظ آن را حفظ
نکردم پس از خواب بیدار شدم در رؤیا **شخصی پیغمبر را کرامت تاسعه** محمد بن علی بن حسن عودی نوشته
که خبر داد مرا شهید بعد از رجوع از زیارت عراق از کرامات از زیارات سفر سنه نهصد وپنجاه و
شش که چون محرز کردم اجتهاد در قبله عراق را واعتبار نمودم محراب جامع کوفه را که امیرالمومنین
در آن نماز گذارده ویافتم اینکه محراب حضرت مقدسه مخالف است محراب جامع را وبرآن برهان
اقامه نمودم ودرآن جا منحرف بسوی مغرب نماز گذاردم وطلبه علم تصدیق بآن اجتهاد نمودند پس
شیخ موسی نام اعجمی تسلیم ننمود ودو سه روز با من ملاقات نکرد ونهایت در این امر انکار داشت
زیرا که فضلا بسیار در آن محراب نماز گذارده‌اند خصوصا مرحوم شیخ علی محقق ثانی وغیر آن پس شیخ موسی
در خواب دید که پیغمبر خدا داخل حضرت مشرفه شد ونماز جماعت گذارد وبنحو انحراف ماند مانند انحراف
من پس جماعتی منحرفا نماز کردند وبعضی تخلف کردند پس چون پیغمبر فارغ از نماز شد وبسوی آن جماعت
گردید فرمود هر که نماز کند وانحراف ننماید پس نماز او باطل است پس چون شیخ موسی بیدار شد بنزد من آمد
ودست مرا بوسید واز انکار اعتذار میجست پس من از سبب آن ازاو سؤال کردم پس او قضیه خواب
را برایم مذکور داشت **کرامت عاشره در تفأل شهید بقرآن** شهید ثانی در بالای سر

ضریح مقدس در شب جمعه نشست و قدری از قرآن تلاوت نمود و توجه کردن و خواند خدا را که بیرون آید آنچه را که بمن میرسد از عاقبت امر من با دشمنان و حاسدان پس قرآن را گشودم و در اول صفحهٔ دست راست این آیه آمد ففررت منکم لما خفتکم فوهب لی ربی حکما وجعلنی من المرسلین پس برای این بشارت و این تفضل و نعمت خدا را سجده نمودم و شکر کردم **یازدهم در روایت محمد ابن علی شهید** را چنانکه محمد بن علی بن حسن نوشته اینکه آنجناب اول تالیفا و کتاب شرح ارشاد بود و مینوشت آن را و برای احدی ابراز نمی نمود و من هم اطلاع نداشتم پس شب در خواب دیدم که شهید ثانی بر منبر عالی نشسته است و خطبهٔ میخواند که مثل آن شنیده نشده در بلاغت و فصاحت پس آن خواب را برای شهید نقل نمودم آن جناب بخوانه داخل شد بیرون آمد با یک جزوی و آن را بمن داد دیدم که آن شرح ارشاد است و مشتمل است بر خطبهٔ معروفه که در کمال فصاحت و بلاغت و براعت و حسن ترصیع و بلاغت است خصوصاً دارای براعت استهلال است که موضوع کتاب را می فهماند و در آن تعداد فرمود اسامی کتب فقه را با وجز عبارت و ارشق اشارت و فرمود که این آن خطبه است که در خواب شنیدی و مرا امر کرد که آن را پنهان کنم و ابراز ننمایم **کرامت دوازدهم** شیخ علی بن محمد بن حسن بن زین الدین در حواشی در المنثور نوشته که شنیدم از کسانیکه بایشان وثوق داشتم در بلاد ما اینکه شهید ثانی در خواب دید که در بهشت سیر میکند و آن مکان را که دید در آن کرسیهای چندی بود و بر هر کرسی مردی از علمای مشهورین نشسته بود و در جنب کرسی شهید اول کرسی دیگری بود که خالی از جالس بود و بر آن کسی ننشسته بود پس من سؤال کردم که این کرسی از کیست در جواب من گفتند که این کرسی برای تو مهیا است پس از آن وقت شهید ثانی فهمید که او را سعادت شهادت خواهد ادراک نمود پس بنائے تتبع گذاشت در تالیفات شهید اول اعلی الله مقامهما **کرامت سیزدهم** پس از این مذکور میسازیم که آنجناب اخبار بشهادت خود نمود اکنون در حواشی شیخ علی در کتاب در المنثور نوشته که از شیخ حسین بن عبدالصمد حارثی والد شیخ بهائی سوال نمودند که چه می گوید شیخ اسلام در آنچه روایت شده از شیخ مرحوم مبرور شهید ثانی که در استنبول مرور میکرد و مولائے ما شیخ سلمه الله تعالی با او بود پس آنجناب فرمود که نزدیک است اینکه درین مکان کشته شود شخصی که برای او شان است و یا چیزیکه قریب باین مضمون بود فرمود پس از آن در همان مکان شهید شد و شکی نیست که این از کرامات اوست رحمه الله تعالی و اسکنه جنان الخلد پس شیخ حسین در جواب نوشت که بلی چنین چیزی از آنجناب صدور یافت و خطاب بمن نمود و بما رسیده است که در همان موضع شهید شد و این مطلب برای نفس زکیه اش منکشف شد حشر کند خدا او را با ائمه طاهرین نوشت این را حسین بن عبدالصمد حارثی

در دوازدهم ذالحجة الحرام سنه ۹۸۳ در مکه مشرفه زادها الله شرفا و تعظیما **کرامت چهاردهم** در رؤیای محمد بن حسن عودی بهشت را گفته که در خواب دیدم که گویا گوینده بمن گفت که چرا ملولی پس گفتم چگونه چنان نباشم و حال اینکه من براینحالت میباشم در بلاد غربت پس گفت که مترس پس بدرستیکه تو در میان دوازده خانه سکنا داری که در هر یک از آنها آب جاریست پس گشودم دو چشم خود را در خواب پس دیدم که همان نحوست که آن شخص گفته بیدار شدم پس خدا را حمد نمودم و تخفیفی در مرض خود دیدم از آن پس در شب سه شنبه خواب عجیبی دیدم چه در اول آن شب در امر خود فکر مینمودم و گفتم اگر در این مرض بمیرم آیا عاقبت امرم چون خواهد بود از اهل بهشت خواهم بود یا از اهل آتش پس بنفس خود ملتفت شدم و او را عیب میزدم و گفتم که بچه عمل خواهی مستحق بهشت بود و حال اینکه اکثر عمر تو در سفر صرف شد با طهارتی که نیکو نبود و عملی نداری که بآن مستحق جنت شوی مگر ایمان و حب اهلبیت پس بخود گفتم که اتکالم بآن در دخول بهشت است و من بحمد الله مؤمن میباشم و برایم گناهان بسیار است پس برآنها عقاب می شوم پس از آن داخل بهشت میشوم و لیکن عذاب در مقابل گناهان خطری بزرگ است اگر مسقطی از عفو خدا و شفاعت پیغمبر و ائمه نباشد پس درین هنگام مرا خواب ربود در خواب دیدم که در مکانی بی آب و علف با نهایت وحشت ایستاده ام و کسی ندارم و بر من ثیابی نیست مگر لنگی که از ناف تا زانو را پوشانیده است و دیدم که بدن من در نهایت قبح است مانند دملها بر آن بر آمده پس عقل من طیران کرد ناگاه شخصی آمد و گفت اجابت کن گفتم که خبر چیست گفت که این روز قیامت است و تو را برای حساب خواستند پس با او رفتم تا اینکه مرا در زمین بیگیاه برگذار کرد ناگاه شخصی دیگر آمد و گفت که سیر کن گفتم بکجا گفت که مامور شدی که با آتش در آئی پس من حزین القلب منکسر الخواطر بجانب شمال راهی شدم پس بایشان گفتم که آیا مرا به نزد پیغمبر خدا نمی برید که شاید شفاعت نماید پس گفتند که ما مامور بآن نشدیم پس گفتم که مرا قریب بمکان ایشان مرور بدهید بنحویکه صدق کند که شما قاصد آن مکان میباشید پس من با ایشان بودم ناگاه دیدم که پیغمبر و امیرالمومنین از طرف راست ما نشسته اند و در نزد ایشان سه نفر نشسته اند که در مجلس متاخر تر از ایشان نشسته اند پس چون ما را دیدند ما را طلب نمودند پس چون به نزدیک ایشان رسیدیم پس من سلام کردم بر ایشان با قلب منکسر و سر بزیر انداخته از حیا و بدی منظر و از اینکه مامور بآتش جهنم شده ایم پس پیغمبر بمن نظر کرد در حالیکه سر بزیر انداخته بودم و پیغمبر زمانی در ما تامل کرد و بعد فرمود که او را بهشت برید ایشان عرض کردند که یا رسول الله در صحیفه حسنات او چیزی نیست و صحیفهٔ سیئات او مملو است پس پیغمبر باشاره کرد و با من صحیفه بود پس صحیفهٔ حسنات را باو دادم و در آن صحیفه در ورق اول مکتوب بود بیک سطر بخط واضح الایمان و حب اهل البیت و باقی آن صحیفه سفید بود و چیزی در آن

نوشته نبود پس ایشان نمود صحیفهٔ دیگر پس آن را باو دادم و آن بیرون بود و جای یک کلمه خالی نبود پس
آنجناب هر دو را بزیر زانوی مبارک گذاشت پس ازان فرمود که او را به بهشت برید عرض کردند که یا رسول الله
صحیفهٔ او را دیدی پس آن جناب آن صحیفه را بیرون آورد و آنرا نشر کرد ناگاه مملو از حسنات بود از اول
تا آخر پس آن صحیفه سیئات را باز کرد آن خالی بود مگر کمی از سیئات پس پیغمبر بایشان گفت که نظر کنید پس
ایشان عرض کردند که امر بسوی تو است پس پیغمبر اشاره کرد بجانب راست و فرمود که او را به بهشت برید پس
ایشان عرض کردند که ای پیغمبر خدا ما از ان ها نیستیم که کسی را به بهشت بریم آنجناب بمن فرمود که تو خود به بهشت بر
او عرض کردم که ای پیغمبر بهشت کجاست پس فرمود که ازین جانب برو و بدست راست اشاره کرد و فرمود
که خواهی دید در[...]ی بلند نورانی پس داخل شو عرض کردم که ای پیغمبر خدا در باز خواهد بود پس فرمودند
که باز است انشاء الله تعالی پس گفتم که ای پیغمبر چگونه داخل بهشت شوم باین خلقت بد قبیح آن جناب
فرمود که چون داخل شدی می یابی نهر کوثر را در نزد در بهشت پس ازان نهر غسل کن که زائل میشود آن چیز
که بتو است از سوء منظر پس بجانب دیگر عبور کن که در آنجا خواهی دید لباس مهیا شده پس بقدر حاجت
ازان بپوش پس بنشین و استراحت کن و بخور از آنچه در انجا است پس عرض کردم که در آن جا چیست آن
جناب تبسم نمود و گویا فرمود که سوال ملیح است در آنجا رطب و انگور و لبن است پس عرض کردم که قسم بحق
تو ای پیغمبر که من دوست دارم رطب و لبن را پس گویا فرمود که بلی خو[...]راک بلد شما است پس عرض
کردم که پس ازان چکار کنم ای پیغمبر خدا فرمود که در آنجا باش تا آنکه کسی بنزد تو می آید و ترا بمکان تو میرساند
آن مکانیکه خدا برای تو مهیا کرده است پس از نزد پیغمبر برآمدم و اندکی راه رفتم پس دیدم که در عالی نورانی
ظاهر شد و آن گشوده است و هیچکس در انجا نیست پس داخل شدم و به نهر کوثر رسیدم دیدم که جاریست پس
در آن غسل نمودم و آن سوء منظر که در بدنم بود رفع شد و عبور کردم بجانب دیگر و در انجا جامه چندی دیدم
که بعضی در صندوق بزرگ و بعضی در سفطهائی کوچک بودند پس بعضی از انها را پوشیدم و نگاه کردم
پس ناگاه درختان بسیار و زمین نیکو و میوه که دست رس بود و رطب و لبن و عنب دیدم چنانکه پیغمبر خبر
داده بود پس بقدر کفایت خوردم پس ساعتی نشستم و استراحت کردم از انچه در آن بودم از محنتهای فراوان
و آن رعبی و ترسی که در دلم بود پس ناگاه دو شخص آمدند و سلام کردند و گفتند بر خیز تا به بینی انچه را
که خدا وعده داده پس با ایشان کمی راه طی کردم پس مرا داخل در[...]ی کردند که نیکو بود پس گفتند
که این ابتداء مقام و محل تو است و اندکی سیر کردیم پس بقبه رسیدیم که بر بالای ستونها بود و بدون دیوار و
در حوالی آن نهرهائی جریان داشت پس گفتند که بنشین پس نشستم پس گفتند که آیا چیزی میخوری گفتم با کی
نیست پس مائده حاضر ساختند که در آن انواع اطعمه بود و بوی خوش ازان می آمد و آن مائده بر جوانان نیکو روی بار بود

وبا ایشان

و با ایشان زنی بود که در عمر متوسط بود پس مائده را گذاشتند و گفتند که بخور پس من گفتم که آیا شما با من میخورید پس
گفتند که ما ملائکه میباشیم و ایشان خدمه باشند پس بآن زن گفتم که آیا تو با من میخوری گفت بلی زود است که بیاید بسوی
تو کسی که با تو بخورد و او دوست تر باشد بسوی تو از من پس بودیم ناگاه زنی جمیله آمد که بینندگان مثل آن
ندیده بودند چون به نزدیک رسید سلام کرد و زانوی مرا بوسید و از طرف راست من نشسته پس
با او گفتم که بسم الله بخور پس از زن اول سؤال کردم که این زن کیست گفت که از حور العین است که خدا برای تو مهیا
کرده پس ما آنرا خوردیم تا کفایت ما کرد و من باین زن نظر مینمودم و متحیر در حسن منظر آن بودم پس ازان آن
دو ملک که در اول با من بودند گفتند که برخیز تا نگاه کنی در انچه که خدا بتو عطا کرده پس برخاستم و با ایشان
سیر کردم ناگاه سه یا چهار نفر از نیکورویان آمدند و با ایشان دابه بود که در میان فرس و بغل بود نیکو
منظر و بر آن زین بود پس گفتند که سوار شو پس من سوار شدم و آنها هم در پیش روی من بودند و در آن
بستان ها و نهرها ساعتی سیر کردم پس گفتند چه قدر سیر کردی گفتم نمیدانم گفتند که صد فرسخ تقریبا بوده
و باقی مانده است برای تو چندین برابر آن در انجهتی که ما در آن هستیم پس مرا بدست راست بردند و ساعت
درازی سیر کردیم تا بدیواری رسیدیم پس من گفتم که این دیوار چیست گفتند که این حد ملک شیخ زین الدین است
پس گفتم اکنون کجاست گفتند که او در موضعیست که عطا کرده آنرا خدا تبارک و تعالی باو پس گفتم که آن جراحاتی که
در بدن او بود از اهل بغی و عدوان آیا مندمل شد یا نه گفتند بلی از جراحات چیزی باقی نماند مگر یکی
از بالای دوش او که مانند ستاره درخشان است و آن علامتی است که باقی مانده است پس گفتم
که در نزد شهید ثانی کیانند گفتند که همه اصحاب او در نزد او می باشند و ذکر کردند مخصوصا اسامی کسانی
را چون شیخ محمد حر و سید علی و شیخ بهاء الدین و جماعتی که اسمائی ایشان در نظرم نیست پس گفتم که اراده
دارم که به بینم سید علی بن صایغ را گفتند که اکنون آو می آید پس در میان سخن بودیم که ناگاه دیدیم
دو مرد را که نشسته اند و بر ایشان هیبت و وقار است پس گفتم ایشان کیانند گفتند که یکی امام موسی کاظم
و دیگری حضرت امام رضا است پس من پیش رفتم و سلام کردم بر ایشان پس جواب سلام را گفتند
گویا مبارکباد میگفتند مرا بانچه خدا انعام فرمود و ساعتی در خدمت ایشان رفتم پس ازان از من مفارقت
کردند پس درین حال سید علی مذکور آمد او را استقبال کردم و هریک از ما در محاوره و مکالمه شدیم و سؤال
کردم از شهید ثانی و اصحاب او گفت آنها بخیر میباشند و گفت که باکی نیست که مواضع بعضی از کسانیکه خواهند
آمد تعیین نمائیم پس ذکر سید علی بن صایغ که پسر عم خود سید زین الدین و بعضی را که اسماء ایشان
در حفظ من نماند پس بیدار شدم و عرق کردم و صحت یافتم و مراد از شیخ بهاء الدین غیر از[...] شیخ مشهور است چنانکه
در تفسیر تلامذهٔ او مذکور است و شیخ اسد الله کاظمینی در کتاب مقابیس گفته که آن جناب اجازه از شیخ علی

بن عبد العالی میسی دارد بلا واسطه واما علی بن عبد العالی کرکی ملقب بمحقق ثانی پس شهید ثانی
از او اجازه دارد بواسطه نه بدون واسطه مؤلف گوید که در تلمذ شهید ثانی در نزد محقق ثانی
گویا بی ریب باشد و در شرح لمعه در کتاب ظهار یا لعان یا ایلاء یا خلع نقل قولی از محقق ثانی کرده که عبارتش
دلالت دارد بر اینکه محقق ثانی استاد او بوده و شیخ بهائی در کتاب اربعین ذکر کرده است اجازهٔ شهید
ثانی را از محقق ثانی شیخ علی بن محقق بن عبد العالی کرکی و ملا صدری در کتاب شرح اصول کافی اسناد واجازات
خود را نوشته و او اجازه از دو نفر دارد یکی شیخ بهائی و دیگر میرداماد و در آن اجازه گفته که شهید ثانی
اجازه دارد از علی بن عبد العالی کرکی معروف بمحقق ثانی پس در یکی از آن دو اجازه اجازهٔ شهید را
از شیخ علی بن عبد العالی کرکی محقق ثانی مذکور داشته واز جمله کرامات شهید ثانی اینکه بخط
مبارک او یافت شد صد کتاب غیر آنچه تلف شد و سوخت از کتب کثیره او و این از اعظم کرامات وتاییدات
ربانیه است با اینکه آنجناب را ملال خاطر بسیار و احوال پریشان از روزگار غدار و موانع بیشمار بود
واین حکایت را شیخ اسد الله کاظمینی در کتاب مقابیس مذکور داشته ولله الحمد که مؤلف
کتاب از کتبی که بخط خود نوشته زیاده از صد و پنجاه کتاب است واز جمله کرامات شهید ثانی
در مداد وقلم شهید ثانی در باب مداد چیزیست که شیخ اسد الله کاظمینی در کتاب مقابیس مذکور
داشته که کرامات مشهورهٔ آنجناب آنست که قلم را یکدفعه بدوات فرو میبرد و بیست سطر و سی سطر مینوشت
و بسا هست که گفته شده است که چهل سطر و هشتاد سطر از یک فرو بردن قلم بدوات می نوشت
وشاید آن باختلاف سطور و ازمنه و احوال باشد تا اینجا کلام شیخ اسد الله بود و شیخ علی در در المنثور
گفته که در زمان شهید ثانی و شیخ حسن و پدرم شیخ محمد کتاب بسیار جمع شده بود با کتابهای شیخ محی الدین
جد مادری صاحب معالم و آن کتابها وقفی بود بقدر هزار جلد سوخته شد باز نزد ما بقدر هزار جلد
باقی ماند و چند جلد کتاب از خط شهید ثانی بود و آن جناب از اعیان فقهاء فرقهٔ ناجیه امامیه اثنا عشریه
بوده و محاسن آن جناب زیاده از آن است که بحساب و شمار در آید و کتاب روضهٔ او مرجع طلاب
و معلمین و متعلمین است و مسالک مرجع فقهاء اطیاب در هر باب است و هر مصنف که بعد از مسالک آمده
بمسلک مسالک رفتار کرده اگر چه بر فروع آن زیاده کرده و بر تحقیقات او افزوده و شیخ اسد الله
گفته که شهید صغیر و داماد شیخ علی بن عبد العالی میسی بوده و تلمیذ شهید ثانی محمد بن علی
بن حسن عاملی کتابی در احوال و اوصاف استاد شهید ثانی نوشته
و گفته که آن جناب جامع مفاخر و محاسن بوده و شیخ امت و مبدء و منتهای فضائل بوده و بحظه
از عمر را مصروف نداشت مگر در اکتساب فضیلتی از فضائل و اوقات خود را تقسیم کرده بود در یوم و لیله

بانچه

بانچه نفع آن بدو عاید شود پس محمد بن علی ذکر کرد اوقات تصنیف و مطالعه و مراجعه و ابتهال در عبادت و در
احوال معیشت و قضاء حوائج محتاجین و مهمانان را تلقی مینمود به بشاشت و کرم و روی خندان و یکی از درب
هیزم جمع کرده برای عیالش می آورد و نماز صبح را در مسجد ادا می کرد و بقیه روز را اشتغال بتدریس داشت
و نماز عشا را با جماعت میکرد و از آن پس بباغ انگور خود میرفت و آنرا اصلاح و محافظت میکرد و نماز جمعه را
در مسجد ادا مینمود و از آن پس تدریس میکرد و پس از آن ذکر نمود که آن جناب را در ادب و فقه و تفسیر و
حدیث و معقول و هیئت و هندسه و حساب و غیر اینها سر حد کمال رسیده و مولد او سیزدهم شوال سنه ۹۱۱
نهصد و یازده از هجرت بود و قرآن را ختم کرد و حال اینکه نه سال از عمر شریفش گذشته و در خدمت پدر
بزرگوارش مشغول بدرس شد بفنون عربیه و فقه تا آنکه والدش برحمت ایزدی پیوست و آن در سال
نهصد و بیست و پنج بود پس آن جناب برای طلب علم بسوی قریش هجرت کرد و تلمذ کرد در خدمت علی
بن عبد العالی میسی در اواخر سنه نهصد و سی و سه و از آن پس بسوی کرک مسافرت نمود و در آنجا
در خدمت سید حسن بن جعفر بن فتوح تلمذ کرد و بار دیگر در سنه نهصد و سی و چهار بسوی وطنش جبع آمد
از آن پس بدمشق رفت و در آنجا نزد جمعی تحصیل علوم اشتغال نمود مانند شمس الدین محمد بن مکی و شیخ احمد
بن جابر پس باز بسوی جبع آمد و در سنه نهصد و سی و هشت بمصر رفت تا تحصیل کند بعضی از علوم را که ممکن التحصیل است
و نزد جمعی از علماء عامه تلمذ نمود در فقه و حدیث و غیر آنها نیز در شانزده نفر از علمای مصر تلمذ نمود پس در
سنه نهصد و چهل و چهار بمکه مسافرت نمود و حج بجا آورد و بجانب جبع مراجعت نمود پس در سنه نهصد و
چهل و شش بعراق رفت برای زیارت ائمه و در همان سال مراجعت نمود پس از آن در سنه نهصد و پنجاه
و یک مسافرت نمود بجانب روم و سه ماه و نیم در قسطنطنیه ماند و مدرسه نوریه که در بعلبک بود با تفویض
شد پس ببعلبک مراجعت کرد و در آنجا اقامت نمود و در مذاهب خمسه در مدت طویله درس گفته تا اینجا
حاصل کلام محمد بن حسن بود و در تلمذ شهید ثانی در نزد علماء عامه مانند شهید اول و علامه و نحو ایشان بعضی
اعتراض از آن نمودند مانند صاحب معالم و گفتند که غرض ایشان اگر چه صحیح بود لیکن مفاسدی بر آن مترتب
میشود و لیکن این سخن سخن خوبی نیست چه باید آدمی اطلاع بر علوم و کتب ضلال داشته باشد تا تواند
که آنها را دفع و رفع فرماید و بر آن احتجاج کند و تالیفات آن بزرگوار بسیار است و شیخ اسد الله
کاظمینی شصت تالیف دانسته از آنجمله کتاب مسالک است که هفت مجلد است و در معاملات مانند آن کتاب
قبل از آن از علماء اطهار بظهور نرسید معروف است که چون مسالک را باصفهان بردند علماء اصفهان
گفتند که این کتاب برای بچه مکتبی خوب است چون شرح لمعه باصفهان رسید فضلاء اصفهان هم بفضیلت
آنجناب معترف شدند و کتاب شرح ارشاد که مسمی بروضة الجنان است و از آن کتاب طهارت و صلوة

بیرون آمده وآن اوّل از تألیفات آن جناب است که بعد از ظهور اجتهاد تش برزور ملکه تصنیف فرموده وآن جناب از عمر شش سی و سه سال گذشته بود و شرح الفیه مسمی بمقاصد علیه و شرح دیگر متوسط و شرح دیگر مختصر و فوائد ملیه در شرح نفلیه و شرح لمعه در دو جلد و برا و حواشی بسیار نوشته اند از انجمله فاضل هندی صاحب کشف اللثام بر طهارت وصلوة ان مفصلا تعلیقه نوشته و میرزا محمد دیلماج و شیخ علی بن شیخ محمد بن شیخ حسین ابن شهید ثانی و تعلیقه او مجلد است و مسمات است بزهرات رویه و با فضیلت نوشته و سلطان العلماء او باختصار نوشته مشتمل بر ایرادات و شیخ علی نواده اکثر ایرادات او را رد نموده و اقا جمال خونساری از اوّل تا آخر دو سه مجلد نوشته و در بعضی از مواضع با تفصیل و استدلال و در بعض باختصار و اکثر مواضع را متعرض نشده و شیخ محمد بن شیخ حسن ابن شهید ثانی طهارت وصلوة این را تعلیقه نوشته و خالی از دقت نیست و محمد صادق بن عبد الفتّاح تنکابنی و میرزا ابراهیم پسر ملّا صدری از طهارت تا کتاب زکوة نوشته و اقا محمد علی ابن آقا باقر هزار جریبی دو سه مجلد با که علاوه تعلیقه بر آن نوشته و نهایت با فقاهت است و اقا رضی قزوینی که شاگرد ملّا خلیل قزوینی است حواشی غیر مدونه بر آن دارد و شیخ بهائی را حواشی غیر مدونه قلیل بر آن است و ملّا محمد علی نوری را بر آن حواشی غیر مدونه است و این فقیر مؤلف را بر آن حواشی است از طهارت تا دیات دو چند مجلد و ملّا میرزا ئے شیروانی را نیز بر آن حواشی غیر مدونه است و ملا صالح مازندرانی را نیز حواشی غیر مدونه بر آن کتاب و غیر ذلک من الحواشی الصادرة عن اقلام الاعلام و شرح لمعه آخر تالیفات آنجناب است و انرا در شش ماه و شش روز نوشته زیرا که در ظهر نسخهٔ اصل تاریخ شروع در تالیف آنرا نوشته و در آخر نیز اتمام آنرا نوشته و این فقیر را حواشی غیر مدونه بر کتاب مسالک است و اقا محمد باقر بهبهانی را نیز بر مسالک حواشی مدونه است و از جملهٔ تالیفات او حاشیه فتوائی خلافیات شرائع و حاشیهٔ قواعد و کتاب تمهید القواعد که دویست باب است صد باب در نحو است و صد باب در اصول هر دو را قاعده عنوان کرده و بر آن تفریع بسیار نموده و اقوال را هم غالباً نقل نموده و حاشیه ارشاد و منیة المرید در آداب مفید و مستفید و آن آداب المتعلمین است و قریب بسه هزار بیت میشود که هر بیتی پنجاه حرفست و از جمله لطائفیکه در آن کتاب نوشته اینکه چرا علماء در سابق ایام محترم بودند و در این ازمنه حرمت از ایشان رفته است و در حلّ این مطلب فرموده که در سابق ایام اهل دنیا خود را بعلماء می چسبانیدند و طالب معاشرت ایشان بودند علماء استنکاف و استنکار داشتند و با اهل دنیا معاشرت نداشتند و اهل دنیا گمان میبردند که اکسیر اعظم در نزد علماء است و درین ازمنه علماء خود را باهل دنیا بستند و با ایشان معاشرت کردند و از دنیائی ایشان درخواست مینمودند پس اهل دنیا استنکاف و استنکار نمودند و چنین دانستند که اکسیر اعظم در نزد ایشان است

و علماء تهی دست میباشند تا اینجا حاصل کلام شهید در آن کتاب بود و فی الحقیقة این سخن کشف از حقیقت حال بر وجه صواب است و از جملهٔ تالیفات آنجناب حاشیه بر مختصر نافع است و رسالهٔ اسرار معلق و رساله در نجاست چاه بملاقات و عدم آن و رساله در یقین بطهارت و حدث و شک در متاخر و سابق و رساله حدث واقع در اثناء غسل جنابت و رساله در تحریم طلاق حائض حامله که مدخول بها و زوجش حاضر باشد و رساله در طلاق غائب و رساله در نماز جمعه و رساله در ترغیب بر نماز و رساله در آداب جمعه و رساله در حکم مقیمین در اسفار و رساله در مناسک حج و رساله صغیر در مناسک حج و رساله در نیّات حج و عمره و رساله در احکام حبو و رساله در میراث زوجه و رساله در جواب سه مسئله و رساله در بیان ده مبحث مشکل در نوع علم و کتاب مسکن الفؤاد در نزد فقدان احبه و اولاد و در آن کتاب صواب صابران را از اخبار و آیات بیان نموده و سیما صواب مصیبت اولاد را و در آخر آن کتاب گفته که خداوندا در مصیبت اولاد این مثوبات را معتقدم لیکن مرا بدرد مصیبت اولاد گرفتار مکن که طاقت ندارم و این صوابها را نمی خواهم و عوض آن صوابهائے دیگر مرا استفیض فرما و کتاب کشف الریبه در احکام غیبت و رساله در عدم جواز تقلید میّت و رساله در اجتهاد و بدایه در روایت و شرح بدایه و این فقیر را بر شرح درایه حواشی بسیار است لیکن مدون نمینمودم و آن حواشی مشتمل بر قواعد بسیار است و این فقیر در همان حواشی شرح درایه اجازهٔ دو فرزندم محمد تقی و موسی را نوشته ام و کتاب غنیة القاصدین در اصطلاحات محدثین و کتاب منار القاصدین در اسرار معالم دین و رساله در شرح حدیث الدنیا مزرعة الآخرة و کتاب رجال و نسب و رسالهٔ تحقیق ایمان و اسلام و رساله در تحقیق نیت و رساله در انکه صلوة قبول نمیشود مگر بولایت امیر المؤمنین ع و رساله در تحقیق اجماع و کتاب اجازات و حاشیه بر عقود ارشاد و منظوم در نحو و شرح آن منظومه و رساله در شرح بسمله و سوالات شیخ زین الدین و اجوبه آنها و فتوای شرائع و فتوائی ارشاد و مختصر منیة المرید و مختصر مسکن الفواد و مختصر خلاصه و رساله در تفسیر قول خدا تعالے والسابقون السابقون و رساله در تحقیق عدالت و جواب مسائل خراسانیه و جواب مسائل نجفیه و جواب مسائل هندیه و جواب مسائل شامیه و رسالهٔ سطنبولیه در واجبات عینیه و بدایه در سبیل هدایه و فوائد خلاصة الرّجال و رساله در ذکر احوال خود و محمد بن حسن که تلمیذ او بود آنرا زیاد کرده و شیخ علی نواده آن بزرگوار بر هر دو زیاده کرده و غیر آنها از رسائل و اجازات و حواشی و در باب شهادت آنجناب اختلاف است و این فقیر از آخوند ملا صفر علی لاهیجی شنیدم که چون آن بزرگوار در بلاد عرب علم اشتهار برافراشت عامه عمیا از این معنی دلتنگ دیده بسلطان رسانیدند که شیخ زین الدین شیعه است پس سلطان هفت نفر فرستاد که آن جناب را بپای تخت پادشاه ببرند تا سلطان را از آن واقعه اگاهی حاصل آید این هفت نفر درین راه دست بی ادبی

با او دراز نمودند و در بین راه کرامات بسیار از آنجناب بمنصهٔ ظهور رسید پس ایشان با خود اندیشیدند که اگر
او نزد سلطان برود خواهد نجات یافت و ما را که دست بی ادبی باو دراز کردیم خواهد بهلاکت انداخت
پس او را بدرجهٔ رفیعهٔ شهادت رسانیدند و سر او را برائے پادشاه بردند پس سید عبد الرحیم عباسی که سید
بوده و از نسل عباس بن عبد المطلب بود و در باطن شیعه و از اخلاص کیشان شهید بود این واقعه را شنید
و او منصب مستوفی الممالکی داشت پس قلمدان خود را بر داشت و نزد پادشاه رفت و قلمدان را نزد پادشاه
گذاشت و عرض کرد که مرا از خدمت گذاری معاف دارید سلطان از سبب استعفا دادن او از سید عبد الرحیم
گفت که ملازمان آستان سلطان از قاعده و قانون اعیان جهان بیرون رفته اند شما میفرستید که
شیخ زین الدین را بیاورند تا به علما مجادله کند و مذهبش معلوم گردد ایشان سر او را برائے شما می آورند
و شما هم ایشان را مواخذه نمیکنید پس بسا باشد که شما مرا بخواهید برای مهمی پس ایشان سر مرا خواهند آورد
در چنین دولت خدمت کردن خطا است پس مرا معاف دارید سلطان را پسند آمد و آن هفت نفر را
بسید عبد الرحیم بخشید سید امر کرد که آن هفت نفر را گرفتند و آتش بسیار افروختند و این هفت نفر
را بآتش سوختند و در کتاب امل الآمل گفته که سبب قتل آن جناب چنانچه از بعضی از مشایخ شنیدم و بخط بعضی
دیدم اینکه دو نفر در خدمت شهید ثانی بمرافعه آمدند پس برائے یکی از ایشان حکم کرد پس محکوم علیه غضبناک
گردید و بسوی قاضی صیدا که اسم او معروف بود رفت و شهید درین ایام از مسکن دور شده در باغ انگوری
منزل داشتند و مشغول بتالیف شرح لمعه بوده و هر روزی یک کراس مینوشت که یک جزو باشد پس قاضی
صیدا بسوی جبع کس فرستاد که او را بیاورند و شهید در آن ایام بمکه برائے حج بیت الله رفته بود
با اینکه سابقا بدفعات متعدده حج بجا آورده بود و مقصودش آن بود که مخفی باشد که کسی از احوال او
آگاهی نداشته باشد و در اثنائی راه در میان محملی نشست و روی محمل را پوشانید پس آن شخصی که بطلب
او رفته بود در جبع او را نیافت و اهل آنجا گفتند که آنجناب مدتیست که سفر کرده است پس قاضی صیدا
بسلطان روم نوشت که در بلاد شام شخص مبدع پیدا شده که از چهار مذهب خارج است پس سلطان
بطلب او کسی را فرستاد که او را زنده بیاورید تا با علما مجادله کند و مطلع بر مذهب او شویم
تا آنچه مذهب ما اقتضا دارد بدان نحو عمل کنیم آن شخص آمد و از او استفسار نمود گفت او بمکه رفته است
پس بطلب او روان شد پس در اثنا راه مکه باو رسید آنجناب فرمود که با من باش تا حج بجا آوریم
از آن پس هر چه میخواهی بکن آن شخص راضی شد پس چون از حج فراغت یافت او را بروم بردند پس
چون ببلاد روم رسید شخصی آمد و از آن شخص که همراه شهید بود سوال کرد که این چه کس است که با او است
در جواب گفت که او مردی است از علمای شیعهٔ امامیه که من میخواهم او را نزد سلطان برده باشم

الشخص

آن شخص گفت که تو در اثنائی راه یقین البته باو تقصیر خدمت کردی و آزارش نمودی و نیز ترسی که او بپادشاه
شکایت از تو کند یاران او هم در آنجا دارد آنها هم باو اعانت مینمایند پس باعث هلاک تو خواهد شد پس صواب
اینکه سرش را جدا کنی نزد سلطان بفرستی آن مطرود طالع جفت پی کنندهٔ ناقهٔ صالح در کنار دریا سر
اطهرش را جدا ساخت و طائفه از ترکان در آنشب دیدند که نورها از آسمان نزول مینمایند بآن مکان و بالا
میروند پس ترکمان آن بدن طیب را در آن مکان مدفون ساختند و قبه بر روی او بنا کردند پس آن
ملعون چون آن سر مبارک را نزد سلطان رسانید سلطان از قتل او انکار کرد و سید عبد الرحیم عباسی
سعی در قتل او کرد پس سلطان آن ملعون را کشت تا اینجا کلام امل الآمل بود و بعضی از ادبا در
تاریخ وفات آن جناب گفتند تاریخ وفات ذلک لاواه الجنة مستقره والله و در لؤلؤ مذکور است
که این عبارت مشعر بر آنست که وفات او در سال نهصد و هفتاد و شش باشد الجنة باید بجا وقف خوانده
نه بتائی مثناة فوقانیه والا زیاده از هزار میشود و آنچه من بر آن اطلاع یافته ام در مواضع متعدده
آنست که در سال نهصد و هفتاد و پنج اتفاق افتاده و بنا بر آن عمرش پنجاه و پنج یا پنجاه و شش خواهد
بود و موید این مطلب اینکه در کتاب در المنظوم والمنثور که از تالیفات شیخ علی نوادهٔ شهید ثانی
است در ترجمه و پسرش شیخ حسن گفته که پدرش چون بدرجهٔ شهادت رسید در سال نهصد و شصت و پنج بود
تا اینجا کلام لؤلؤ بود و سقطات و خبطیات او ظاهر است چه عبارت بعض ادبا غلط بین است زیرا که
آن عبارت متجاوز از هزار است علاوه کلام در المنظوم منافات بسیار با آنچه لؤلؤ در صدر کلامش
فرموده دارد مگر آن عبارت غلط باشد و آنچه مولف کتاب برخورده و در تذکرة العلماء نوشته ام
ولادتش در سنه سال نهصد و یازده و وفاتش در سنه نهصد و شصت و شش اتفاق افتاده است و صاحب
لؤلؤ گفته است که یافتم بعضی از کتب معتمده در حکایت قتل شهید ثانی که باین صورت نوشته بود
که گرفته شد و ماخوذ گردید شهید ثانی در مکهٔ مشرفه بامر سلطان سلیم پادشاه روم در پنجم شهر ربیع الاول
سنه نهصد و شصت و پنج در مسجد الحرام او را گرفتند و او را بیرون آوردند بسوئی بعضی از خانهای
مکه و در آنجا یکماه و ده روز محبوس بود پس او را از راه دریا بقسطنطنیه بردند و در آن بلد او را
کشتند و سه روز بدن مبارکش را انداختند پس از آن جسدش را بدریا انداختند و این کیفیت نقل
شده است از خطی که نقل شد آن خط از خط شیخ افضل شیخ بهاء الدین تا اینجا کلام لؤلؤ بود و علامهٔ مجلسی
در کتاب بحار نقل فرموده از ثقات از شیخ بهائی از والدش شیخ حسین که شاگرد شهید ثانی
بود او گفته که من و استادم شهید ثانی سوار بودیم پس بموضعی از استنبول رسیدیم پس دیدم
که اثر تغیر در بشرهٔ مبارکش پدیدار شد و فرمود که خون بزرگی در این موضع ریخته میشود پس بعد از

زا نی خون مبارک آن بزرگوار در آن مکان ریخته شد و این از جمله کرامات آنجناب بود کرامت دیگر از آنجناب آنکه بعد از شهادتش باران عظیم خارج از حد اعتدال در اسلام بول امد و دریا هیجان آمد بنحویکه نزدیک بود که اسلام بول غرق شود ملا خلیل قزوینی مقبرش در قزوین و مدرسه هم در جنب مقبره اش میباشد که منسوب باو است و آن مدرسه بالفعل خرابست و معلوم نشد که او از که اجازه دارد ولیکن اخباری مسلک است و صاحب تفضیل است و شرحی فارسی بر کافی نوشته است و شرح کتاب زکوة در نزد من است و از جمله تلامذ او آقا رضی قزوینی است که بسیار فاضل بوده و جامع و صاحب تالیفات بوده سیما آنکه مجموعه نوشته در مسائل عدیده از منقول و معقول و ریاضی و نخوان و این کشف از ان میکند که استادش نیز فاضل بوده چه هر تلمیذی غالباً مظهر کمالات استادش میباشد و ملا خلیل قزوینی در دو مسئله بر خطا رفته بود یکی آنکه ترجیح بلا مرجح جایز است مانند رغیفی جایع که بدون ترجیح یکی را بر میدارد و مانند قدحی عطشان و مانند آنکه در مکانی که مسطح باشد و آبی بر آن ریزند پس باید آن آب بهیچ سمت روان نشود و حال آنکه میشود و متکلمین این موارد نقض را متعرض شدند و جواب دو مثال اول و مانند آن باین نحو است که ارادة در امثال این مقامات مرجح است و اگر ترجیح بلا مرجح جایز باشد انسداد ابواب اثبات صانع لازم آید چه ممکن مساوی الطرفین است یعنی وجود و عدمش بالنسبه بذاتش مساوی است پس اگر ترجیح بلا مرجح جایز باشد لازم آید که بتواند وجود ممکن بی صانع متحقق شود پس اثبات واجب الوجود نتوان نمود مسئله دوم که ملا خلیل بر آن رفته آنکه شکل اول نتیجه نمیدهد زیرا که مستلزم دور است زیرا که نتیجه موقوف بر کبری است و کبری نیز موقوف بر نتیجه و دور باطل است پس شکل اول باطلست پس استدلال بشکل اول در هر مقامی باطلست و این شبهه را شیخ ابوسعید ابو الخیر کرده و شیخ بو علی سینا فرستاده و نوشته که شما استدلالیان باید هر مطلبی را بیکی از اشکال اربعه تمام کنید و تمامیت ثلثه موقوف بر تمامیت شکل اول است چه آن سه شکل باید بشکل اول تمام شوند و شکل اول مستلزم دور است چه نتیجه موقوفست بر اندراج اصغر تحت اکبر بتقریریکه متقدم شد و هر دلیلی تا بشکل اول در نیاید تمام نخواهد بود چنانکه شما را این گمانست و شکل اول بدیهی الانتاج است چنانکه شما میگوئید با آنکه این مستلزم دور و دور باطلست چون این شبهه بشیخ رئیس رسید در جواب نوشت که دور با جمال و تفصیل مندفع است چه جهة دور مختلف است زیرا که کبری موقوف بر نتیجه اجمالاً و نتیجه موقوف است بر کبری اجمالاً الحاصل چون ملا خلیل این دو مسئله را اختیار نمود اشتهار در امصار یافت و چون بسمع علماء اصفهان رسید مانند آقا حسین و اضراب و اتراب او نهایت در مقام تخطئه و انکار بر آمدند چون انکار و تشنیع ایشان بگوش ملا خلیل رسید روانه اصفهان شد که با ایشان

درین باب مجادله نماید پس وارد مدرسه شد که آقا حسین در آنجا تدریس میکرد و آقا حسین در اندرون خانه بود

در مباحثه ملا خلیل و ملا میرزا شیروانی

ملا میرزا محمد بن حسن شیروانی در مدرسه بود و در نزد آقا حسین درس میخواند و اتفاق افتاد که ملا خلیل بحجره ملا میرزا وارد شد ملا میرزا از کیفیت احوال او استفسار نمود در جواب گفت که من ملا خلیل قزوینی میباشم و شنیدم که آقا حسین درین دو مسئله معروفه بر من تشنیع و انکار نموده آمدم تا با او مناظره کنم ملا میرزا گفت که شما بگوئید که چرا در شکل اول صغرا و کبری مستلزم نتیجه نیستند ملا خلیل گفت برای آنکه دور لازم می آید و دور باطل است پس شکل اول باطل خواهد بود ملا میرزا گفت که همین دلیل شما شکل اول است و مشتمل است بر صغرا و کبری و هم مستلزم نتیجه نمیدانی پس دلیل تو بنا بر مذهب تو فاسد است پس ملا خلیل صبر نکرد تا آقا حسین بیرون آید بلکه بلا فاصله برخواست و بر دراز گوش خود سوار شد و بقزوین مراجعت کرد و او را پسری بود فاضل معروف بملا سلیمان بن ملا خلیل و صاحب تالیف است ما آقا حسین بن محمد الخونساری از جهابذه جماهیر اکابر و اکارم افاضل اکامل است و آن جناب را تعبیر میکنند به استاد الکل فی الکل و در ابتدا کار مشغول بعلم حکمت و در آن فن مهارت داشته و وحید عصر خود بود پس شبی با فقیهی بجائی مهمان شد پس در وقت خواب برای فقیه رخت خواب و بستری مهیا نمودند و برای آقا حسین چیزی نیاوردند پس فقیه با آقا حسین گفت که تو هیولی را بزیر بنه و از صورت را بالایش بکش و بخواب جناب آقا حسین صباح زود بخدمت محقق سبزواری آقا محمد باقر صاحب ذخیره که شرح عبادات ارشاد و صاحب کفایه است و از شاگردان شیخ بهائی و اجازه از او دارد حاضر شد و مدة دوازده سال در خدمت او تلمذ در علم منقول نمود و از او اجازه گرفت و دختر او را نیز بحبالهٔ نکاح خود در آورده و آقا جمال از دختر او تولد یافت و چون در معقول و منقول تدریس میکرد لهذا او را استاد الکل فی الکل نامیدند و پسرش آقا جمال و ملا میرزا محمد بن حسن شیروانی از شاگردان او می باشند و سلطان صفوی در آن زمان از آقا حسین خواهش آن کرد که کتابی نوشته باشد و مخارج او را متکفل شد پس آقا حسین شروع نمود بشرح کتاب دروس شهید اول و از ابتدای آن کتاب بقدر دو ورق آنرا هیجده هزار بیت شرح کرد پس در آن وقت سلطان وفات یافت و آقا حسین نوشتن آن شرح را ترک فرمود پس از سبب آن سوال نمود آنجناب در جواب فرمود که سلطان آنرا تالیف مینمود نه من و آن کتاب موسوم بمشارق الشموس است فی شرح الدروس و صاحب وسائل اجازه از او دارد مسب محمد بن حسین خونساری ملقب بجمال الدین و موصوف بمحقق خونساری در تحقیق و تدقیق بی نظیر و عدیل است و از ملا محمد تقی مجلسی اجازه دارد و تالیفات او تعلیقه بر شرح مختصر

** اصول و تعلیقه بر شرح لمعه که در غایت متانت و تدقیق است و تعلیقه بر خفری بر الهیات شرح تجرید قوشچی و شرح فارسی بر کتاب مفتاح الفلاح شیخ بهائی گویند که آقا جمال عبارتی گفت که جای تانیث بود و او بتذکیر ادا کرده بود و یا بالعکس پس درین باب باو ایراد کردند در جواب گفت که الامر فی التذکیر والتانیث سهله پس لفظ سهله را نیز مونث آورد در سالی ملا محسن فیض خواست که بزیارت بیت الله رود و از کاشان حرکت نمود وارد اصفهان شد و بر آقا حسین مهمان شد پس آقا جمال در مجلس حضور بهم رساند ملا محسن مسئله از آقا جمال سؤال کرد آقا جمال از عهده جواب بر نیامد و تا آنوقت غالب اوقات را ببطالت میگذرانید پس ملا محسن دست بر دست زد و گفت حیف در خانهٔ آقا حسین بسته شد پس این سخن در آقا جمال تاثیر کرد و بنای کار را گذاشت پس ملا محسن از مکه مراجعت کرد و بخانهٔ آقا حسین آمد و با آقا جمال صحبت داشت دید که بسیار صاحب فضیلت شده پس گفت که این آقا جمال غیر آن آقا جمال است که پارسال او را دیدیم و در زمانی برای آقا جمال شام حاضر کردند در حالتیکه آقا مشغول بمطالعه بود پس خان را در آنجا گذاشتند و آقا هیچ ملتفت نشد تا اینکه بیکدفعه اذان صبح بلند شد آقا سر برداشت دید که شام حاضر است گفت چرا دیر آوردید گفتند که ما از اول شب آوردیم و شما ملتفت نشدید و هر سالی چهار هزار تومان با قامیداد که آقا قضاوت کند پس در زمانی یکی از اعیان دولت در خدمت او حاضر شد پس شخصی مسئله از او سوال کرد آن جناب جواب نگفت و گفت اکنون نمیدانم پس دیگر آمد و سوال کرد و همان جواب را شنید تا چهار نفر که چهار مسئله سوال کردند و جواب لاادری شنیدند آن کسیکه از اعیان دولت بود گفت که شما سال چهار هزار تومان از سلطان میگیرید که بدانید و در این مجلس هر کس از شما سوال میکند شما میفرمائید که نمیدانم آقا جمال در جواب فرمود که من آن چهار هزار تومان برای آن چیزهائیکه میدانم میگیرم و اگر برای آنچه نمیدانم بخواهم تنخواه بگیرم خزینه پادشاه وفا بان نمیکند

حج ملا میرزا محمد بن حسن شیروانی

شعلهٔ ذکاء و وارث محاسن فضلاء و مقتدای مدققین از علماء ملقب بمدقق شیروانی و معروف بملا میرزای شیروانی افکار ابکارش نتیجهٔ افکار اسلاف اشراف اولین و اقوال در نثارش در سطور طروس متاخرین چون خورشید رخشان تابان و نمایان است ذهن صافیش قریب بمعجزه و دقائق نهایت خوش مفاد و از تلامذهٔ استاد الکل فی الکل آقا حسین و اجازه داشتن از عالم بلاشین و مین آقا حسین است و در زمانی العالم ربانی و فاضل بلاثانی مشید الفاظ و مبانی و معانی یعنی ملا میرزای شیروانی با لباس شیروان و کلاه وارد خدمت آقا حسین خونساری گردید در حالتیکه آن جناب شرح اشارات شیخ بوعلی تدریس میفرمود ملا میرزا ایرادات بسیار

بجاو

بجاو وارد ساخت پس آقا حسین نام و نشان او استفسار فرمود چون او را شناخت گفت که من بمطالعهٔ آمدن تو نمود و امام امشب مطالعه تو را مینمایم پس در نزد آقا حسین رحل اقامت انداخت و تلمذ نمود و از جمله فتوای غریبهٔ ملا میرزا اینکه در شکوک رکعات نماز تراوی لازم نیست و مؤلف این کتاب در کتاب بدایع الاحکام در شرح شرایع الاسلام قول او را نقل کرده ام و نهایت توهین و تضعیف او نموده ام گویند که ملا میرزا روزی در مدرسه بر سر حوض آب وجود آب باید نداشته باشد پس طلاب از جواب آن جناب عاجز شدند چنانکه شبهه باقی ماند پس آنجناب کفی از آب بر داشت و بهوا داد و فرمود که همین در ابطال این براهین کافی است یعنی وجود آب دال است که این براهین شبهات و مغالطاتی باشند مصادم ضرورت می باشند و هر شبههٔ که مصادم ضرورت است باطل و عاطل و فاسد و کاسد است و معروفست که ملا میرزا با آقا جمال همیشه مزاح و مباحثه و مجادله و آزار میکرد بنحویکه غالبا اوقات را بر او تلخ میکرد —

در حل ملا میرزا معمای شعر حافظ را

پس روزی شخصی آمد و آقا جمال را برای تعشی و شام ضیافت خواست آقا جمال را در باطن خیال اینکه اگر ملا میرزا راهم خواسته باشد پس او وعده ندهد و الا وعده دهد پس آقا جمال سؤال کرد که ملا میرزا را هم وعده گرفته گفت نه آقا جمال گفت که برو و من امشب خواهم آمد پس آن شخص مضیف چنان گمان کرد که آقا جمال میل دارد که ملا میرزا راهم وعده بخواهد پس به نزد ملا میرزا رفت و او را نیز بضیافت خواست چون زمان شام در رسید آقا جمال بخانهٔ آنشخص رفت دید که ملا میرزا هم در آنجا است پس ملا میرزا شروع نمود در مباحثه و مکالمه مسائل علمیه با آقا جمال بنحویکه آقا جمال متغیر گردید پس صاحب خانه بفطانت و کیاست فهمید که منظور آقا جمال آن بود که ملا میرزا نباشد پس صاحب خانه خواست که بوسیله از وسایل قطع سخن ملا میرزا نماید پس از ملا میرزا سوال کرد که بعضی گفته اند که شعر اول دیوان خواجه حافظ ٭ الا یا ایها الساقی ادر کأسا وناولها ٭ که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکلها معمی است باسم احمد و این چگونه می شود و مقصود مضیف آن بود که ملا میرزا در اینجا معطل شود زیرا که این شعر معمی نیست و از فکر کردن و معطل شدنش باعث خلاصی آقا جمال شود پس ملا میرزا متوجه مضیف شد و هفتاد توجیه نمود برای اینکه این شعر معمی است باسم احمد و بار دیگر با آقا جمال در آویخت و مباحثه نمود —

در مطائبه ملا میرزا

و چون در نزد ملا میرزا مذکور داشتند که فوق فلک اطلس نه خلاء است و نه ملاء ملا میرزا گفت که چون بفوق فلک اطلس رسیدیم آستین را بالا میزنیم و دست را در آنجا فرو میبریم پس اگر رفت خلا خواهد بود و الا ملا خواهد بود و این سخن را آنجناب بر سبیل مزاح بود و آقا باقر بهبهانی نوشته است که ملا میرزا گفت که من بیست دفعه شرح جامی را

درس گفتم و در هر دفعه فهمیدم چیزیرا که دفعهٔ پیش نفهمیده بودم و از خارج مسموع شد که ملّا میرزا میگفت که هفتاد دفعه شرح جامی را درس گفتم —

در مطائبه ملّا میرزا با آقا جمال

گویند که در زمانی آقا جمال و ملّا میرزا با هم بجائی میرفتند و یکی از ایشان بر دراز گوشی سوار بود و آقا جمال همیشه لباس خوب می پوشید و عمامه بزرگ بر سر می بست و چون دراز گوش بصدوقهٔ ان انکر الاصوات لصوت الحمیر شروع بفریاد ا نکر خود نمود و ملّا میرزا ترک بود و آقا جمال اصفهانی ملّا میرزا باقا جمال گفت که این دراز گوش اصفهانی میخواند پس ساعتی نگذشت که آن حیوان شروع باضراط نمود آقا جمال بملّا میرزا گفت که این حیوان جسته جسته ترکی نیز می گویند —

در بیان تالیفات ملا میرزا

و تالیفات این بزرگوار حواشی متفرقه غیر مدونه بر شرح لمعه است و خالی از لطافت نیست و حواشی غیر مدونه بر الهیات شرح تجرید است که با نهایت دقت است و کشف از ان میکند که آنجناب در فن حکمت ید طولی داشته و شرح فارسی بر کتاب معالم الاصول لیکن چون ترک بوده و فارسی او مشکل تر از عربی است و حاشیه بر معالم الاصول و چون خلیفهٔ سلطان بر معالم حاشیه نوشته و ایرادات بر معالم نموده بود ملا میرزا این حاشیه را در رد ایرادات او نوشته و دران حاشیه هرجا که قیل علیه میگوید میگوید که منظورش سلطان العلماست و این فقیر نیز حاشیهٔ سلطان نوشته ام و انرا سمی ساختم بردود ایرادات سلطان را که بر معالم فرموده رد نموده ام انصاف اینکه خلیفهٔ سلطان بنهایت فاضل و جامع و دقیق و او را حاشیه است بر خفری بر الهیات شرح تجرید و حاشیه بر شرح مختصر اصول عضدی و حاشیه بر شرح لمعهٔ اسم سامی او محمود است و سید حسینی نسب است و در اواخر شیخ محمد پسر صاحب معالم و اوائل شیخ علی نوادهٔ شهید ثانی بوده زیرا که سلطان از شیخ محمد پسر صاحب معالم حاشیه نقل نموده در قول معالم در تقسیم ان کان بوضع واحد —

در احوال خلیفهٔ سلطان

پس سلطان گفته که شیخ محمد پسر صاحب معالم از پدرش نقل کرده که مراد از وضع واحد وضع مستقل است که در او وضع اول ملحوظ نباشد و این دلیل است که در اواخر شیخ محمد بوده و شیخ علی رد سلطان را بر شرح لمعه رد نموده و این دلیلست که در اوائل شیخ علی بوده گویند که سلطان در سالی سفر مکه نموده و در انجا عمل هروله که مستحب بوده بعمل نیاورد و چون باصفهان باز گشت و کیفیت هروله نکردن او بشاه عباس رسید خلیفه سلطان را خواسته و باو گفت که تو در کارخانهٔ خدائی تانف و استنکاف و استکبار

می ورزی و هروله نمیکنی پس امر کرد که تبرزین بر دوشش او گذاشتند و حکم کرد که در حضور پادشاه و اعیان دولت در میدان شاه اصفهان هروله کند پس انجناب در میدان شاه بان حالت هروله نمود و ظاهر اینکه او را خلیفه سلطان لقب گذاشتن برائی ان بود که منصبی از جانب پادشاه داشت و از جمله مذاهب غریبهٔ سلطان اینکه اجنه وجود داشتند تا زمان پیغمبر پس پیغمبر بر طائفه جن نفرین کرد همه مردند و در این ازمنه جن وجود ندارند و سید نعمت الله جزائری در انوار نعمانیه گفته که شیخ ثقهٔ من برائے من نقل کرد که فاضل قزوینی ادام الله ایام بقائه ذکر کرده که ایشان بعد از بعثت پیغمبر وجود داشته اند پس پیغمبر ایشان را نفرین کرد و همه مردند و باین قول رفته است سلطان العلما قدس الله سره تا اینجا کلام سید نعمت الله بود مؤلف کتاب گوید که مراد سید نعمة الله از شیخ ثقه آخوند ملا محمد باقر مجلسی است و مراد از سلطان العلما که واضح است و اما فاضل قزوینی پس آن مشتبه است و شاید مراد ملا خلیل قزوینی باشد چه او در ان عهد بوده و یا مراد ملا سلیمان پسر ملا خلیل باشد و یا مراد میرزا قوام الدین است که متن لمعه و خلاصه را نظم کرده است و حق اینکه ایشان وجود دارند چنانکه اخبار بسیار بر آن دال است علاوه بر تظافر و تسامع دیدن اجنه بحد رسیده که پس از پیغمبر الی الان دیده میشوند و اگر بر خلاف این خبری وارد شده محمول بر طائفه خاصه و یا مطروح است و اخبار داله بر وجود جن در زمان ائمه تواتر معنوی دارد و سید جزائری در همین باب گفته که حکایت کرد برایم او حد مقدس عدل که پدرش در شبها در امکنه موحشه مظلمه میرفت که شاید جن را به بیند پس برایش اتفاق نه افتاد پس ولد او باو گفت که جن ظاهر نمیشوند بر کسانیکه برائی ایشان قوت قلب است بلکه ظاهر میشوند بر ضعفاء القلوب تا اینجا کلام سید نعمة الله بود مؤلف کتاب گوید که شاید مرادش از او حد مقدس عدل بقرینهٔ صدر کلام اخوند ملا محمد باقر مجلسی باشد والله العالم مؤلف کتاب گوید که برایم حکایت نمود والدم که در روزی در جنگل تنکابن که قریب بمسقط الراس من بود سیر میکردم پس در نزد درختی دیدم که دختر بچه استاده با موئ افشان و پنجه بعقب و پاشنهٔ پا به پیش پس من سوره قدر را تلاوت کردم از نظرم غائب شد و هیچ خوف هم نداشتم —

در ملا عبد الله تونی

و تون در بلاد خراسان نزدیک قائن و ملا عبد الله از معاریف چهار نفر می باشند یکی ملا عبد الله بن حسین تستری که بعد از این بیاید دوم میرزا عبد الله صاحب ریاض العلماء که از تلامذهٔ اخوند ملا محمد باقر مجلسی است و ریاض العلماء کتابیست که در احوال علماء سابقین نوشته است سوم اخوند ملا عبد الله یزدی صاحب شرح تهذیب منطق و حاشیهٔ معروف بران و حاشیه بر حاشیه ملا جلال بر تهذیب و کرامات او سابقا بیان شد و او

واُو حکیم بوده و شیخ بهائی اورا توصیف بعلامه نموده و شیخ بهائی در عزد اُو تلمذ نموده و صاحب مدارک نیز در نزد اُو تلمذ کرده و ملا عبدالله در نزد ملا جلال دوانی درس خوانده و ملّا جلال در نزد سید شریف درس خوانده چهارم اخوند ملا عبدالله تونی است که اخباری مسلک بوده واُو در اواخر زمان شیخ بهائی ومیر داماد بوده واز تالیفات او کتاب وافیه لاصول است که براو شرح نوشته اند مانند سید صدر الدین همدانی وسید محسن کاظمینی که شرح او چهل پنجاه هزار بیت میشود تقریباً وسید بحر العلوم نیز قدری از اوائل آن کتاب راشرح نوشته و در وقتی از اوقات ملا عبدالله بدیدن میر داماد رفته ومیان ایشان مباحثه وگفتگوی بسیار اتفاق افتاد چون ملا عبدالله خواست که از مجلس رفته باشد میر داماد فرمود که ای اخوند ملّا عبدالله چون ازینجا بیرون رفتی مبادا بگوئی که با میر داماد مناظره نمودم بلکه بر علما فخر کن که امروز که امروز کلام میر داماد را فهمیدم انصاف اینکه موافق حق ومطابق واقع فرمود چه ملا عبدالله را با نسبه به میر داماد مقام شاگردی است بلکه بسیاری از تالیفات میر داماد را نفهمید۔

درمکالمه شاه عباس با ملا عبدالله

گویند که شاه عبّاس روزی بدیدن اخوند ملا عبدالله تونی آمد واخوند مدرسه ساخته بود و خالی از جماعت طلاب بود پس سلطان مدرسه را سیر کرد واز ملّا عبدالله سوال کرد که مدرسه شما چرا خالی است ومجمع طلاب نیست ملّا عبدالله در جواب گفت که جواب این سوال را بعد از زمانی خواهم بشما عرضه داشت پس روزی اخوند ملا عبدالله باز دید پادشاه رفت پس از طی تعارفات وگفتگوها پادشاه بملا عبدالله گفت که چیزی از من خواهش کن اخوند گفت که من مطلبی ندارم سلطان درین باب اصرار کرد اخوند گفت اکنون که شما اصرار دارید مرا یک حاجت است و آن آنست که من سوار شوم وشما در پیش روی من پیاده در میدان شاه قدری راه رفته باشید سلطان گفت که حکمت وسبب این چه باشد اخوند گفت که جواب انرا بعد از چندی خواهم عرضه داشت پس انجائیکه سلطان صفویه رحمهم الله تعالی از مروجین دین حضرت سید المرسلین سلام الله علیه وآله اجمعین بودند و در احترام علمای اعلام غایت کوشش داشتند لذا اخوند سوار شد وشاه عباس در پیش روی او روان شد و قدری رفتند وهمه اهل شهر وغیره دیدند پس اخوند سلطان را وداع کرده بمکان خویش مراجعت نمود بعد از چند وقتی سلطان بار دیگر بدیدن اخوند ملا عبدالله آمد دید که مدرسه اخوند مملو از جماعت طلاب است پس از اخوند استفسار نمود که سابقاً مدرسه شما خالی از طلاب بود اکنون مدرسه مملو از طلبه کردیده وجه آن چه باشد اخوند گفت که وجه این با وجه اینکه از شما خواهش کردم که شما پیاده ومن سوار براه رفته باشیم آنست که چه مردم در ابتدائے

امر فضیلت علم را وفضیلت عالم را ندانسته اند وظاهر بین میباشند ومعرفت ندارند لهذا در بد وامر در مدرسه من کسی جمع نه شد و در ان زمانیکه من سوار شدم وشما پیاده در جلو راه رفتید مردم دانستند که بحسب دنیا علم را ان قدر مقدار است که پادشاه پیاده در پیش روی عالم راه میرود فلذا بجهة عزت دنیا وطلب جاه وجلال وحطام دنیوی سریع الزوال در مدرسه جمع شده مشغول تحصیل گشته اند وچون بعضی از مراتب علم را طی نمایند خواهد نیت ایشان خالص شد ونیت قربتی که مقصود اصلی در علم وجمیع عبادات است خواهد حاصل شد کما ورد فی الخبر اطلبوا العلم ولو لغیر الله فانه یجرّ الی الله —

یوسف بن احمد بحرانی

یوسف بن احمد بن ابراهیم بحرانی حائری صاحب حدائق از طبقه اخباریین است ولیکن متعصب نبود وبسیار فاضل بوده وترجمه خود را در اخر لؤلؤه بدین وجه نوشته که مولد من در سنه هزار صد وهفت بود ومولد برادرم شیخ محمد در سنه هزار وصد و دوازده بوده در قریه ماحوز زیرا که پدرم برائے تحصیل علم در آن قریه در خدمت شیخ سلیمان بن عبدالله ماحوزی رفته بود ومن پنج ساله بودم و دران سال فسادی در بحرین روئی داده و دو قبیله با یکدیگر درآویختند ومن در حجر تربیت جدم بوده ام وجدم بامر غوص وتجارت اشتغال داشته وکریم ورحیم وبا دیانت وخیر بوده وهرچه بدستش می آمد بر مهمان وخویشان ودیگران انفاق میکرد وچیزی بذخیره نمیگذاشت وحریص نبود ومرا تربیت نمود زیرا که برائے پدرم بزرگتر از من اولادی نبود وبرائی من معلمی گرفت که قرآن بمن تعلیم میکرد وجدم کتابت بمن تعلیم کرد وخط پدرم در نهایت جودت بود واز ان پس نزد پدرم درس میخواندم ومرا در آن زمان رغبت بتحصیل علم نبود بجهة غلبه جهالت کودکی ونزد پدرم کتاب قطر الندا خواندم واکثر ابن ناظم در صرف واول قطبی را میخواندم تا اینکه خوارج برائی گرفتن بحرین هجوم آور شدند وسه سال جنگ میکردند تا اینکه اعیان نیز حمایت کردند وبحرین را گرفتند ونهب وصلب وهتک وفتک نمودند واکابر بقطیف وبلاد دیگر گریختند و پدرم با عیال واولاد بقطیف رفت ومرا در بحرین در خانهٔ که در قریه شاخور داشتیم گذاشت که بعضے از کتب واسباب را مخفی و دفن کرده بود وبمن امر کرد که ان کتبی که بغارت برده بودند اگر پیدا کرده گرفته باشم پس بعضی از ان ها را پیدا کردم وبعضی از اسباب مخفیهٔ مخزونه ومدفونه را بمرور نزد والد فرستادم واین چند سال کار بتعطیل انجامید پس برای زیارت پدرم بقطیف رفتم و در انجا دو سه ماندم پس پدرم بجهة کثرت عیال وضعف حال وقلت مال عزم مراجعت بسوئی بحرین نمود لیکن عجم را هوائی اخذ بحرین بر سر آمد پس ما صبر کردیم که چه واقعه روئی میدهد پس عجم مغلوب شدند

شدند و بلاد آتش سوز شد و خانهٔ ما که در انجا بود سوخته شد بسبب حزن پدرم زیان شد زیرا که در بنای آنخانه مبلغ خطیری مخارج بُود و همان سبب مرض او شد و دو ماه مریض بود پس وفات نمود و در وقت وفات گفت که من ذمّهٔ تورا بری نمیکنم اگر بر سر سفره نه نشینی و برادرانت در دور تو نشسته باشند و برادرانم هریک از مادرے بودند واکثر از ایشان اطفال بودند و ما دران ایشان هم وفات یافته بود و برائے ایشان مرجعی نبود پس مبتلا شدم بعیال الٰی و دو سال در قطیف بعد از موت والد اقام نمودم و در نزد شیخ حسین ماحوزی قدری از کتاب قطبی و قدری از کتاب شرح تجرید قدیم را میخواندم و گاهی بجرین میرفتم برائے اصلاح درختان خرما که در انجا داشتیم و حاصل آن را جمع میکردیم و بقطیف می آمدم و بدرس اشتغال میداشتم تا انیکه عجم بر سبیل صلح و دادن مال مخارج بجرین را گرفتند زیرا که پادشاه عجم بسبب سوی تدبیر کارش پست و بعجز منجر شده بود پس بجرین برگشتم و مدت پنج سال در انجا ماندم و در نزد شیخ او حد شیخ احمد بن عبد الله بلادی درس خواندم و از ان پس در نزد شیخ عبد الله بن علی درس میخواندم و در ضمن اینمدت بمکّه رفتم و بزیارت پیغمبر خدا مشرف شدم و ائمه را زیارت نمودم پس بقطیف برائے اخذ حدیث رفتم و نزد شیخ حسین از اول تهذیب قرأت میکردم پس بسوی بجرین مراجعت نمودم و کار بر من تنگ شد و دشمن بسیار گردید و این بعد از استیلاء افاغنه بود بدیار عجم پس من بولایت عجم رفتم و مدّتے در کرمان ماندم پس ازان بسوی شیراز مراجعت کردم و چون انجا خدائیعالے اسباب اعزاز و اکرام مرا فراهم آورد و سلطان و حاکم آن دیار که میرزا محمد تقی بود و ترقی کرد و میرزا محمد تقی خان شد پس مرا اکرام و احسان بسیار نمود و خدائیعالی محبت من بر دل او انداخت و مدتے در سایهٔ دولت او در مدرسهٔ او اشتغال تبدریس داشتیم و نماز جمعه و جماعت دران بلاد می نمودم و در انجا بسیاری از رسائل و اجوبهٔ مسائل نوشتم و بمطالعه اشتغال داشتم تا انیکه خرابی دران بلاد روی داد از انجا به بعضی از دیهات رفتم و در قصبهٔ فسا منزل نمودم و عیال را بجرین فرستادم و عیال تا نج از ان بلاد گرفتم و در انجا مشغول مطالعه شدم و کتاب حدائق را تا باب اغسال تصنیف نمودم و با اینحال بزراعت اشتغال داشتم برائی اینکه بر دمان محتاج نباشم و متولی ان قریه میرزا محمد علی بود و نهایت محبّت با من داشت و احسان بمن مینمود و دران مدت خراج از من مطالبه نکرد پس بلا بان بلاد بالا گرفت و میرزا محمد علی کشته شد و کتاب حدائق را غناکب نسیان تنید و قائیعی روی داده که اکثر کتب من از دست من رفت پس ازانجا باصطهبانات رفتم و آرزوی مشرف شدن بعتبات عالیات داشتم پس بکربلا رفتم و عازم کرده‌ام بر اقامهٔ انمکان تا وقت وفات و صابر بر فقرم و مشغولم بمطالعه و تصنیف و تدریس و شروع در تمام

کتاب حدائق

کتاب حدائق نمودم چند مجلد ازان بیرون آمد کتاب طهارت مشتمل بر دو جلد و کتاب صلوة مشتمل بر دو جلد و کتاب زکوة و کتاب صوم در یک مجلد و کتاب حج در یک مجلد و این کتاب ما بحمد الله تعالے مانند آن عمل نشده در کتب اصحاب و سابقین مرا بران سبقت نگرفت در این باب زیرا که این کتاب مشتمل است بر جمیع نصوصے که متعلق بهر مسئله است و دارائی جمیع اقوال است و مشتمل بر بسیاری از فروع است و این از برکت این مکان شریف است و از انچه در بلاد عجم نوشته شده است باین متانت نیست زیرا که همه نصوص و همه اقوال دران ذکر نشده و مقصود ما آنست که کسی که دارندهٔ این کتاب است محتاج بکتاب اخبار و کتب استدلال نیست و در اثنائے کتابت آن کتاب رسائل بسیار در اجوبهٔ مسائل نوشته شده چنانکه بیاید۔

در تالیفات شیخ یوسف بحرانی

پس تالیفات من از انجمله کتاب حدائق است تا کتاب حج و من الان اشتغال دارم بکتاب متاجر و اعراض از کتاب جهاد نمودم و انچه متعلق بجهاد است زیرا که آن قلیل النفع بود در این زمان بجهت متابعت بعضی از علمائے اعیان و صرف کردن وقت را در چیزے که انفع است و از ان جمله کتاب سلاسل الحدید در تقیید ابن ابی الحدید است و رد بر او در شرح نهج البلاغة که آن را بقول خود بر مذهب معتزله نوشته است و در اوّل ان کتاب مقدمه نوشته ام که شافی در امامت است و صلاحیت دارد که کتاب مستقلی باشد از ان پس نقل کردم کلام او را در شرح از جاهائیکه متعلق بامامت و احوال خلفا است از ان یک جلد بیرون آمد و از جلد ثانی نیز ثلثی بیرون آمد و اشتغال بکتاب حدائق مانع از اتمام آن شده و کتاب شهاب ثاقب در بیان معنی ناصب و انچه از مطالب که بر آن ترتیب دارد و کتاب ورد نجفیه از ملتقطات یوسفیه و ان کتابیست که در آن فن مثل آن عمل نشده است مشتمل است بر تحقیقات رائقه و ابحاث فائقه و کتاب عقد جواهر نوریه در اجوبهٔ مسائل بحرانیه و صلوة متنا و شرحا و رسالهٔ دیگر در صلوة که منتخب از ان است بعبارتیکه برائے مردمان وضوح دارد و رسالهٔ محمدیه در احکام میراث ابدیه و کتاب جلیس الحاضر و انیس المسافر که جاری مجرائے کشکول است و رسالهٔ میزان الترجیح و رساله در تحقیق معنی اسلام و ایمان و رسالهٔ لؤلؤ الزواهر در تتمهٔ عقد جواهر که مشتمل است بر اجوبهٔ مسائل ان سائل و کتاب نفحات ملکوتیه در رد بر صوفیه و کتاب تدارک المدارک که مشتمل است بر بحث با صاحب مدارک در مواضعی که قلم او دران مواضع خطا کرده و در تحقیق آن مساهله فرموده و یک مجلد از ان بیرون آمده که مشتملست بر کتاب طهارت و صلوة و از ان پس اشتغال بکتاب حدائق مانع از انجام آن کتاب شده زیرا که در حدائق بحث با صاحب مدارک

** در آن موضع نموده ایم وکتاب مسائل شیرازیه وکتاب اعلام القاصدین بسوی مناهج اصول
** دین وازان بیرون آمد باب اوّل در توحید لیکن این کتاب وکتاب مقدمه در واقعه داهیه
قریه فسا مفقود شد ورساله قاطعه قال وقیل در نجاست ماء قلیل و دران تعریض ست بمحدث کاشانی
ملا محسن که قائل بطهارت شده ورساله کشف القناع عن صریح الدلیل در رد بر کسیکه در رضاع قائل
بتنزیل شده یعنی عموم منزله را اختیار کرده متضمن ست ان رساله بجوابهائے را بر مولائی عماد میرداماد
که قائل بعموم منزله ست ورساله در آن نوشته که همه انرا در رساله ما نقل کردیم وبطلان مطالب
انرا ظاهر ساختیم ورساله کنوز مودعه در اتمام صلوة در امکنهٔ اربعه ورساله صوارم القاصمه برائے
جامع بین ولد فاطمه که مشتملست بر تحریم جمع میان دو فاطمیّه در نکاح وکتاب معراج النبیّه در
شرح من لایحضره الفقیه وکمی ازان کتاب از اوّلش بیرون آمد وتمام نیست وکتاب مسائل بهبهانیه
ورسائلے که وارد شد از مرحوم مقدس سیّد عبدالله بن سیّد علوی بحرانی که قاطن در بهبهان بود حیاتاً و
واجوبه مسائل کازرونیه که ورود یافت از شیخ ابراهیم بن شیخ عبدالنبی بحرانی واجوبه مسائل
خشتیه که وارد شد از ملا ابراهیم خشتے واجوبه مسائل شیخ احمد بن یوسف بن علی بن مظفر سیوری بحرانی
واجوبه مسائل شیخ امجد بن شیخ احمد بن مقدس شیخ حسن استانی بحرانی واجوبه مسائل سیّد عبدالله
بن سیّد حسین شاخوری وکتاب که مشتملست بر خطبهٔ نماز جمعه از اوّل سال تا آخرش وکتاب انوار ه
حیریه واقمار بدریه در اجوبهٔ مسائل احمدیه وآن را بدین اسم نامیدیم برای اینکه ان اجوبه در جوار
حضرت سیّد الشهداء وقوع یافت پس منسوب بحائر شد وحائر در اخبار به حیر نیز معبر شده وآن
قریب از صد مسئله ست واجوبه مسائل شیخ محمد بن شیخ حیدر نعیمی وغیر این کتب تا اینجا کلام صاحب
حدائق بود در لؤلؤ وغرض ازین تطویل اینکه طالب علم نباید که بسبب فقر وفاقه وظلم ظلمه وورود
بلیه ترک تحصیل کند ویا از تصنیف وتالیف دست بکشد وصاحب حدائق دران کتاب غالباً بطریق
اصحاب اجتهاد مشی کرده واقوال ایشان را ذکر کرده وایشان را بتعظیم نام برده ودر اجازات خود
ایشان را مدح کرده وثناشان گفته وطعن ورد بر ملا محمد امین استرابادی داشته وهمچنین بر ملا محسن فیض
قدح نموده بلکه در کتاب نفحات ملکوتیه ملا محسن فیض را فاسد العقیده دانسته اگرچه شیخ یوسف را عدول
وفقه بعضے از فتاوای غریبه دارد لیکن در آن عیبی نیست ولیکن مرحوم حاجی سیّد محمد باقر حجة الاسلام
کلمات واقوال او را هیچ ذکر ننموده واو را تعظیم نکرده واز ذکر اسم وکتاب او شمر از داشته
وشاید که برائے آن بودی که او از تلامذهٔ آقا باقر بود ولو مع الواسطه وآقا باقر منع کرده بود تلامذهٔ

خود را از معاشرت با اخباریین وکتاب حدائق را تا بکتاب طلاق نوشته وفات او در سال یکهزار
وصد وهشتاد وشش در شهر ربیع الاول واقع شده پس عمرش تقریباً هفتاد ونه سال خواهد بود
وآقا محمد باقر بهبهانی بر او نماز کرده ودر کربلا مدفون گشته وبرادرش شیخ عبدالعلی از جمله مشایخ
اجازه ست وصاحب حدائق او را وصف بمقدس نموده واو اول کسی هست که واجب دانسته است
جهریه تسبیح را در دو رکعت اخیره تین وبرادر دیگرش شیخ محمد نیز از مشایخ اجازه ست وشیخ خلف
پسر شیخ عبدالعلی مذکور نیز از مشایخ اجازه ست وشیخ حسین پسر شیخ محمد مذکور نیز چنین است ـ

در احوال شیخ حسین بن شیخ محمد بن جعفر

محمد بن جعفر بحرانی ماحوزی جامع معقول ومنقول وعمل وعلم بوده واز مشایخ اجازه صاحب حدائق است
وماحوزی نسبت بماحوز است وان سه قریه ست دونج بجیم بعد از نون وآن مسکن این شیخ من
بور ست وهلتا بتاء مثناة فوقانیه بعد از لام ودر آن قبر محقق علامه فیلسوف شیخ میثم بحرانی است
که صاحب شروح ثلثه بر نهج البلاغه است صغیر وکبیر ومتوسط وغریقة بغین معجمه وراء مهمله ویاء مثناة
تحتانیه وتاء مثناة فوقانیه مصغره واین شیخ اجازه دارد از استادش شیخ سلیمان بن عبدالله
ماحوزی واین شیخ قریب به نود سال عمر کرده وبا این حال ذهن او متغیر نشد وهیچیک از حواس
او را اختلال راه نیافت مگر اینکه از کبر سن ضعفے باو دست داده وعجب اینکه این شیخ با این فضل
ملکهٔ تصنیف نداشته وچیزی در قالب تالیف نریخته ـ

در شیخ سلیمان بن شیخ عبدالله

شیخ عبدالله بن علی بن حسن بن احمد بن یوسف بن عمار بحرانی نادرهٔ زمان وعلامهٔ دوران بوده وریاست
بلاد بحرین در آن وقت باو منتهی شده وشاگرداو شیخ عبدالله بن صالح بحرانی در ذکر او گفته که این
شیخ اعجوبه در حفظ بوده وبسیار دقیق وسریع الانتقال در جواب ومناظرات وطلاقت لسان ومن
مثل او هرگز ندیدم وثقه بود در نقل وضابط بود وامام در عصر خود بود ووحید در دهر بود اذعان
کردند برائے او جمیع علماء واقرار بفضل او جمیع حکما وجامع جمیع علوم وعلامه در جمیع فنون بود
وحسن التقریر عجیب التحریر وخطیب وشاعر ودر غایه انصاف واعظم علوم او حدیث ورجال وتواریخ
بود ومرا تربیت کرد ومقرب داشت وتخصیص در میان اماثل واقران داد خدا تعالے بحق پیغمبر
وآل پیغمبر که او را از من نیکوترین جزاء دهاد وعمر آنجناب قریب پنجاه بود ووفاتش در هفدهم شهر رجب
از سال هزار وصد وبست ویک بوده ودفن شد در مقبرهٔ شیخ میثم بن معلا جد شیخ میثم علامه مشهور

درقریه دونج از قرائ ماحوز تا اینجا کلام تلمیذش عبدالله بن صالح بود —

در ولادت و وفات سلیمان

و در لؤلؤه گفته که من یافتم بخط او که نقل از والدش کرده که مولد من در نیمه ماه رمضان از سال هزار و هفتاد و پنج بود بطالع عطارد و حفظ نمودم قرآن را و حال اینکه تقریباً هفت ساله بودم با چند ماه بالا و شروع در کتب علوم نمودم و حال اینکه ده ساله بودم و همیشه مشغول بتحصیل بودم تا این زمان که سال هزار و نود و نه است تا اینجا کلام شیخ سلیمان بود و صاحب لؤلؤه گفته که نظر بتاریخ مزبور بان تاریخ وفات که عبدالله بن حاج صالح گفته بود باید عمر شیخ سلیمان تقریباً چهل و چهار سال و ده ماه خواهد بود پس قول تلمیذش عبدالله بن حاج صالح که عمرش قریب به پنجاه سال بود سهو است و ناشی از عدم اطلاع بر تاریخ مولد اوست و شیخ سلیمان شاعر خوب بود و شعر بسیار گفته و مراثی خوب برای امام حسین علیه السلام گفته است

در تلامذهٔ شیخ سلیمان

و به نزد این شیخ تلمذ کردند جماعتی از علماء مانند پدر صاحب حدائق و او اشهر تلامذهٔ شیخ سلیمان ابن عبدالله حاج صالح متقدم است و همچنین شیخ حسین متقدم است و همچنین شیخ احمد بن شیخ عبدالله بن حسن بلادیست که او در نهایت فضل و غایت انصاف و حسن اوصاف و ذلت و ورع و تقوی و مسکنت بود و وفات شیخ احمد مذکور روز دوشنبه چهاردهم ماه رمضان سنه هزار و صد و سی و هفت بوده و از جملهٔ تلامذهٔ شیخ سلیمان شیخ عبدالله بن شیخ علی بن احمد بلادیست و اینها هر یک کسانی بودند که نوبت ریاست علمیه بایشان منتهی شد هر یک در وقتش و شیخ سلیمان در روز جمعه در مسجد بعد از نماز صحیفهٔ کاملهٔ سجادیه را درس میگفت و مجلس او مملو از فضلاء بود و در سایر اوقات در خانهٔ خود درس میگفت —

در تالیفات شیخ حسین

و از برای شیخ سلیمان تالیفات چند است که اکثر انها رسائل میباشند و بعضی از انها تمام و بعضی ناتمام است از انجمله کتاب چهل حدیث است در امامت از طریق عامه و این کتاب از احسن مصنفات اوست و آن کتاب را هدیه برای شاه سلطان حسین فرستاد و باسم او تصنیف نمود پس او را دو هزار درهم داد که بقیمت آن زمان بست تومان میشد و با او بانصاف عمل نکرد زیرا که شان او زیاده از ان بوده و کتاب ازهار الریاض که جاری مجرای کشکول است و سه مجلد است و کتاب فوائد نجفیه و کتاب

عشره کامله که متضمن ده مسئله است از مسائل اصول و فقه و در آن کتاب دلالت است بر اینکه انجناب متصلب در اجتهاد بود اما از بعضی از فوائد متاخر از این کتاب مفهوم میشود که رجوع کرده است بنحوی که قریب بطریقهٔ اخباریین است و کتاب شفاء در حکمت نظریه و رسالهٔ صلوة و رسالهٔ در مناسک حج که مختصر است و او را نوشته است بالتماس سید اکمل امجد سید احمد بن سید عبدالرؤف جدّ حفصی بحرانی و رسالهٔ نفحة العبیر در طهارت بئر و رسالهٔ ثانیه در مناسک حج نیز مختصره است و رسالهٔ اقامهٔ دلیل بر نصرت حسن بن ابی عقیل در عدم نجاست آب قلیل و در لؤلؤه گفته که بخط شیخ سلیمان یافتم اینکه چیزی که خلاصهٔ مضمونش ان بود که در خواب می بینم کتابی را که گویا ذکری است و در او نوشته بود که چون حسن ابن عقیل ظاهر ساخت قول بعدم نجاست آب قلیل را لذا اصحاب ما امامیه او را هجر کردند و در مقام استخفاف باو نمودند و رسالهٔ در مسئله وجوب نماز جمعه بر ما و ان رساله نقض است بر رساله که بعضی از فضلاء در تحریم نماز جمعه نوشته اند و کتاب معراج در شرح فهرست شیخ طوسی لیکن ان کتاب ناتمام است و بیرون آمد از ان کتاب باب همزه و باب باء موحده و باب تاء مثناة فوقانیه و رسالهٔ بلغه که بروز از رسالهٔ وجیزه اخوند ملا محمد باقر مجلسی است در انچه مختار احوال رجال و رسالهٔ محمدیه و رساله در علم منطق و شرح آن و رسالهٔ تحریم ارتماس بر صایم و رساله نجاست ابوال دواب ثلثه و رساله در وجوب طهارات بوجوب غیری خصوصاً جنابت و رسالهٔ افضلیت تسبیح بر حمد در ثلثهٔ ثلثیه و دو رکعت آخر رباعیه و رساله در شرح خطبهٔ استسقاء و رساله در تعریب رسالهٔ فارسیه در چهار مسئله در رد بر عامه و رساله در تحقیق اینکه موضوع جزء از سجود است در معارضهٔ شیخ محمد بن ماجد و رساله در طلاق غایب و رساله در شرح حدیث نیة المومن خیر من عمله و رساله در سبب تساهل اصحاب در ادلهٔ سنن و رسالهٔ صواب النداء در مسئله بداء که تمام نیست و رساله در استقلال اب بولایت بر بکر بالغ رشید در تزویج و رساله در مسئله بداء مسماة باعلام الهدای در مسئله بداء و رساله در جواز تقلید و رسالهٔ ذخیره در محشر در فساد نسبت عمل و رسالهٔ نکت بدیعه در فرق شیعه و رساله در اعراب تبارک الله احسن الخالقین و رساله در اسرار صلوة و رساله در استنجاء و رساله در قرعه و رسالهٔ صومیه و کتاب شرح باب حادیعشر که تمام نیست و رساله در وجوب غسل جمعه و رساله در مسئله بئر و بالوعه و رساله در نحو و رسالهٔ در مقدمهٔ واجب و رسالهٔ موسومه بنخایل الاعجاز در معمیات والغاز و رسالهٔ دیگر در نحو و رسالهٔ ناظمة الشتات در انچه مستحب است تاخیرش از اول اوقات نهایت خوب و با دقت است و رساله در آداب بحث و رسالهٔ دیگر در علم مناظره و رسالهٔ ایقاظ الغافلین در وعظ و رسالهٔ شمسیه در رد شمس

برای مولای ما امیرالمومنین ورساله درحکم حدث دراثنائی غسل ورساله درتحریم تسمیه حضرت صاحب الامر ورساله موسومه بسر مکتوم دربیان حکم تعلم علم نحو ورساله موسومه بفصل الخطاب درکفر اهل کتاب ونصاب وتمام نیست وکتاب هدایة القاصدین بسوی عقاید دین ورساله موسومه بضوء النهار وکتاب شرح مفتاح الفلاح وکتاب شرح اثنا عشریه بهائیه که تمام نیست ورساله موسومه ببلاغة البهیه درترجمه میثمیه که دران ذکر کرده است احوال شیخ میثم بحرانی را وبسیاری ازان رسائل تمام نیست وبعضی ازان ازمسوده خارج نشده است واین بزرگوار اجازه از اخوند ملا محمد باقر مجلسی وغیر او دارد —

شیخ سلیمان بن علی

شیخ سلیمان بن علی بن سلیمان بن راشد بن ابی ظبیه بضاد مثلثة الحرکات پس بار موحده پس یاء مثناة از تحت وبحرانی واصبعی الاصل وشاخوزی المسکن واو از مشایخ اجازه شیخ سلیمان بن عبدالله است واین شیخ مجتهد صرف است واجازه دارد از شیخ احمد بن شیخ محمد بن علی مقناعی واین شیخ سلیمان درسنه هزار وصد ویک وفات یافت وسید اجل سید عبدالرؤف جدحفصی مرثیه برای او ساخته که متضمن تاریخ وفات اوست واز تالیفات اوست رساله درتحریم نماز جمعه درزمان غیبت نوشته وشیخ احمد بن محمد بحرانی انرا نقض کرده ورساله درحلال بودن تتن وقهوه ودران رد بعضی از علماء اخباریین کرده که قائل تحریم ان شده اند ورساله درعلم کلام دراصول دین ورساله حلیت جمیع اقسام سمک —

شیخ علی بن سلیمان

شیخ علی بن سلیمان بن درویش بن حاتم بحرانی قدمی ملقب بزین الدین واو از مشایخ اجازه شیخ سلیمان بن علی متقدم است واو اول کسی است که نشر کرد علم حدیث را دربلاد بحرین وتهذیب وترویج کرد حدیث را وپیش از او اثری ازان نبود وحواشی وقیود برکتاب تهذیب واستبصار نوشت برای اینکه ملازمت او بحدیث شدید بود ودر دیار عجم مشهور بام الحدیث بود ودر بلاد بحرین رئیس بود ومتولی امور حسبیه بود وقلع وقمع ظلم وفساد نمود وبدعتها را رفع کرد وبساط عدل را منبسط نمود ووفاتش درسنه هزار وشست وچهار بود واز جملهٔ مصنفات او رسالهٔ صلوة است ورساله درجواز تقلید وحاشیه برکتاب مختصر نافع که نهایت صغیره ومختصره است وقبر او مزار معروف است درقریهٔ قدم واو تلمذ کرد درنزد محمد بن حسن پس بعجم مسافرة کرد وخدمت شیخ بهائی

رسید وعلم حدیث را از او فرا گرفت پس به بحرین مراجعت نمود ونشر حدیث درانجا کرد ومحمد بن حسن سابق بمجلس درس او حاضر میشد پس محمد را مردم عتاب کردند که او دیروز درنزد تو تلمذ مینمود امروز تو درنزد او تلمذ مینمائی او درجواب میگفت که شیخ علی امروز بسبب اخذ علم حدیث برمن وغیر من فائق است واین شیخ علی راسه اولاد بود یکی شیخ صلاح الدین که بسیار فاضل بود سیما در علم حدیث وعلم ادب واو را بعضی از حواشی است بر تهذیب حدیث وبعد از پدرش متولی امور حسبیه شد وبجائی پدر درمجلس قضا نشست ودرمجلس درس نشست ونماز جمعه وجماعت مینمود لیکن بعد از پدر بسیار باقی نماند بلکه طولی نکشید که وفات یافت دوم شیخ حاتم بن شیخ علی واو هم فقیه فاضلی بود سوم شیخ جعفر بن علی واو درامر معروف ونهی از منکر نهایت شدت داشت وبعد از برادرش امام جمعه وجماعت بود وشیخ جعفر مذکور را پسر فقیه فاضلی بود مسمی بشیخ علی بن جعفر واو زاهد وصاحب ورع بود ودرامر معروف ونهی از منکر متصلب بود وبعضی از امراء بلاد او را درنزد شاه سلیمان متهم ساختند وحال انکه انجناب بری بود از انچه باو نسبت دادند پس سلطان کس فرستاد واو را مقید کردند تا بکازرون رسیدند پس سلطان از حقیقت امر مطلع شد وتعجیل فرستاد که زنجیر از او بردارند پس انجناب درکازرون نشست ومدتی درانجا ماند وبسا بود که بحرین می آمد وباز هم برگشت ووفات او درکازرون بود درسال هزار وصد وسی یک —

شیخ احمد بن شیخ محمد بن شیخ یوسف

شیخ احمد بن شیخ محمد بن یوسف خطی الاصل بحرانی مقابی واین شیخ علامه فهامه وزاهد وعابد وورع وکریم وپرهیزگار بود وتسلط در معقول ومنقول وفروع واصول ودقت نظر وحدت خاطر بازیادت بلاغت وفصاحت درتعبیر وتحبیر وتحریر وصاحب حدائق گفته که اعتقادم انکه او افضل علماء بحرین بوده ازکسانیکه معاصر آن بودند ومتاخر از او بودند بلکه از غیر ایشان نیز افضل بوده وشیخ سلیمان بن عبدالله ماحوزی متقدم از شیخ احمد بن شیخ محمد مذکور اجازه دارد وبعضی از تلامذهٔ شیخ احمد مذکور در رسالهٔ خود چنین نوشته که انجناب باصفهان رفت واقا محمد باقر صاحب کفایه وذخیره باو خلوت میکرد درهر هفته دو روز باو مذاکره میکرد واز او استفاده میکرد وعلامه مجلسی اخوند ملا محمد باقر بشیخ احمد مزبور اجازه داد ودران اجازه نوشت که از غرائب زمان وغلط دهر خوان بلکه از فضل خدا تعالی برمن ونعم بالغه اش درنزد من اتفاق افتادن است صحبت مولائے اوحدے فاضل کامل ورع بارع تقی زکی جامع فنون فضائل وکمالات حائز قصب سبق درمیدانهائے

سعادات صاحب خلقهای پسندیده واصل طیب بهی علم تحقیق وطور تدقیق عالم تحریر ودقایق در تحریر وتقریر کشاف دقایق معانی شیخ احمد بحرانی خدا تعالی ایام او را بدوام موصول دارد و شهور واعوامش را مقرون بسعادت دارد پس یافتم او را دریائی پر از علم که برای او کناره نیست ویافتم او را دانشمند ماهر در فضل تا آخر اجازه وشعر شیخ احمد مذکور در نهایت جودت ونیکوئی وجزالت است واز جمله مصنفات او کتاب ریاض الدلائل وحیاض المسائل است وصاحب لؤلؤ گفته که نیافتم از ان کتاب مگر قطعهٔ از طهارت ورساله در وجوب عینی نماز جمعه ورد نمود در ان رساله شیخ سلیمان بن علی شاخوری را چنانکه گذشت ورساله در استقلال پدر بولایت بکر بالغ رشید ورساله در منطق که نامیده انرا بمشکوة مضیئه ورساله رموز الحقیقت ورسالهٔ منطقیه ورساله صغیره در مسئله بداء وان جناب بطاعون وفات یافت با برادرش شیخ یوسف ودر جوار کاظمین مدفون شدند در سال هزار وصد وپدر ایشان زنده بود ودر سال هزار وصد وسه پدر ایشان وفات یافت در قریه مقابا واین جناب اجازه از پدر خود نیز دارد که شیخ محمد بن یوسف است وشیخ محمد بن یوسف ماهر بود در علوم عقلیه وفلکیه وریاضیه وهیئت وهندسه وحساب وعربیت وصاحب لؤلؤ گفته که پدرم براو قرائت کرد اکثر علوم عربیه وریاضیه را وقرائت کرد براو خلاصة الحساب را واکثر شرح مطالع را وباقی از مطالع را تمام کرد بعد از این شیخ بر استادش شیخ سلیمان بن عبد الله متقدم واز شیخ محمد مذکور چیزی از مصنفات نقل نشده

در احوال آقا سید علی ملقب بسید نور الدین

سید علی بن سید علی بن ابی الحسن الحسینی الابراهیمی الموسوی ملقب بسید نور الدین مشعله زکاوت وفطانت وفضیلت وتقاوت ونقاوت وزهادت وعبادت ورزانت است ومیر محمد مؤمن استرابادی صاحب کتاب رجعت از این بزرگوار اجازه دارد واین بزرگوار اجازه دارد از برادر وپدر خود سید ابو الحسن ودر سید محمد صاحب مدارک واز برادری خود جمال الدین ابو منصور شیخ حسن بن شهید ثانی وسید نور الدین فاضل ومحقق ومدقق بوده ودر زمانش از مسلمین بود ومتوطن بمکه شد وتالیفات او در نهایت جودت ودر بدو امر در بلاد شام بود وصاحب شام را بالنسبه باو احترام تمام بود پس بمکه معظمه رفت وعمرش از نود تجاوز کرد وحال اینکه استعانت باحدی نمیکرد بلکه مردمان باو استعانت میجستند ووفات او در سال هزار وشصت ودو وقوع یافت ودر شعر ید طولی داشت – ومشهور رهر دیار بود

در نسب صاحب معالم ومدارک سید نور الدین

ومخفی نماند که سید علی والد سید نور الدین دختر شهید ثانی را بزواج خود در آورد واز و صاحب مدارک سید محمد تولد شد وپس از شهادت شهید ثانی والدهٔ صاحب عالم را که زوجهٔ شهید ثانی بود بزواج خود در آورد واز او سید نور الدین متولد شد پس سید محمد صاحب مدارک برادر پدری سید نور الدین است وشیخ حسن صاحب معالم برادر مادری سید نور الدین است وصاحب معالم خال سید محمد است وسید محمد صاحب مدارک بمنزله ی پسر همشیرهٔ صاحب معالم است ولیکن بعقول ناقصهٔ ضعیفه تلمیذ زوجهٔ استاد را گرفتن خلاف قانون ادب است ودر فقرهٔ پدر سید نور الدین نهایت خلاف ادب شد چنانکه مرحوم استاد آقا سید ابراهیم زوجهٔ شریف العلماء را بزواج خود در آورد با اینکه سابقاً دختر استاد را نیز بزواج خود در آورده بود پس بحسب عقل ظنی چنین امر استحسانی ندارد ولیکن چون شرعاً مجوز است پس این کاشف از خطاء عقل است سیما اینکه زواج سید علی بزوجهٔ شهید ثانی حکمتش در متن واقع آن بود که مانند سید نور الدین فاضلی که محیی شریعت پیغمبر است از او تولد یافت واین سید نور الدین در خدمت پدرش وبرادر پدری او صاحب مدارک وبرادر مادری او صاحب معالم درس خواند –

در تالیفات سید نور الدین

واز تالیفات سید نور الدین است کتاب شرح مختصر نافع که بسیار خوب نوشته وتطویل در بحث واستدلال نموده لیکن تمام نیست وکتاب فوائد مکیه در رد فوائد مدنیه ملا محمد امین غیر مامون استرابادی وصاحب حدائق در لؤلؤ گفته که کتاب فوائد مکیه شافی ووافی نیست مولف کتاب گوید که چون ملا امین که امین اخباریین است با صاحب حدائق هم مشرب است لهذا بان واسطه کلمات او را دوست داشته ومسلم ومعروف است که حب الشی یعمی ویصم دوستی چیزی آدمی را کور وکر می کند وعیوب محبوب را نمی بیند ونمی شنود والا کتاب فوائد مکیه چنانکه بعضی از فضلاء گفته اند در نهایت دقت ومتانت است واین فقیر مفاسد مذهب اخباریین را که چند فرقه اند وبطلان مذهب ایشان را در حواشی قوانین ومنظومه الفیهٔ اصولیه وشرح ان بتفصیل فصیل که رافع قال وقیل باشد بیان کرده ایم واز جملهٔ کتب مؤلفه سید نور الدین است کتاب شرح اثنا عشریه شیخ بهائی در صلوة وغیر آنها از رسائل وسید نور الدین در اجازهٔ شیخ فاضل شیخ صالح بن عبد الکریم گفته که اجازه دادم او را که روایت کند از من هر چه روایت ان برایم صحیح است وهر چه را که تالیف کرده ام از او افاده نموده ام از ان پس از انجمله است شرح مسمی بغرر المجامع بر مختصر نافع که تالیف کرده ام از ان جزئی بر اوائل فقه وسوال میکنم خدا را که مرا توفیق اتمام وانجام ان کرامت فرماید وهمچنین شرح موسوم بانوار بهیه بر اثنا عشریه صلوتیه که ان از تالیف مرحوم مبرور شیخ بهاء الدین محمد

عاملیت و رسالهٔ انیقه در تفسیر کلام خدا تعالی قل لا اسئلکم علیه اجراً الّا المودّة فی القربیٰ و کتاب مجموعه معروف بغنیه مسافر از نادم و سامر که مشتمل بر فوائد و اخبار و نوادر و اشعار و همچنین است فوائد و شواهد مکیه در مداحض حج خیالات مدنیه که برائے ملا محمد امین است و بعضے از حواشی بر کتب فقه و اصول و حدیث و اجوبه سوالات تا اینجا اجازهٔ سید نور الدّین بود و تاریخ اجازهٔ نهار شنبه دوازدهم ذیقعدة الحرام از سال هزار و پنجاه و پنج و مولد این بزرگوار سال نهصد و هفتاد بود و وفات ان در سال هزار و شست و هشت بود بنابراین عمر شش نود و هشت سال بود دیگر چیدر و نیز برائی سید نور الدّین مذکور پسری بود عالم و فاضل و محقق و مدقق و ماهر و ادیب و شاعر و در کتاب امل الآمل گفته که او شریک ما در درس بود در نزد جماعتے از مشایخ ما و اسم او سید جلال الدّین بود و بمکه رفت و در انجا مجاور شد پس ازان بمشهد رضا رفت پس ازان به حیدرآباد رفت و الآن ساکن حیدرآباد و مرجع اکابر و فضلاء انجا است تا اینجا کلام امل الامل بود و برائی سید نور الدّین پسر دیگر بود که او سید حیدر بن سید نور الدین بن علی بن ابی الحسن موسوی عاملی جبعی است و ساکن اصفهان بود -

در احوال سید محمّد صاحب مدارک

نسب سید محمد بن سید علی بن ابی الحسن موسوی برادر سید نور الدّین سابق است از جانب پدر و او صاحب مدارک و ملقب بشمس الدین و تقدس و علم او اشهر ازان ست که محل انکار باشد و امّا صاحب معالم پس همیشه انکار داشت کثرت تالیف را با عدم تحریر و همیشه بذل وجهد نمود در تحقیق انچه را که تالیف کرده بود و صاحب مدارک نیز قلیل التالیف بود و صاحب معالم و صاحب مدارک در سنّ قریب بیکدیگر بودند و هردو در نزد اردبیلی درس خوندند و مقدس محقق ملا احمد اردبیلی دران زمان شرح ارشاد می نوشت و اجزاء را بصاحب مدارک و معالم میداد و میگفت که شما نظر کنید در عبارات ان و اصلاح کنید زیرا که من میدانم که بعضے از عبارات ان غیر فصیح ست و چون خواستند که از خدمت اردبیلی به جانب بلاد خود مراجعت کنند شیخ حسن صاحب معالم از خط ملا احمد اردبیلی چیزی خواست که در نزد او باشد و باعث تذکار او باشد پس محقق اردبیلی بعضے از احادیث برائی صاحب معالم نوشت و در آخر انها نوشت که این را عبد برائی مولای خود نوشته است بجهة امتثال امر مولا و برائی انکه متذکر او باشد و او را فراموش نکند در خلوات خود و عقب صلوة خود و خدائی تعالے توفیق دهد او را برائی انچه محبوب اوست و از او راضی باد من او و کرم او و مجد و ال او و صلوة خدا برایشان باد

تا اینجا

تا اینجا کلام اردبیلی بود و سید نعمة الله جزائرے در انوار نعمانیه نوشته که صاحب معالم و صاحب مدارک در نجف بودند میخواستند که بزیارت خراسان روند از خوف انکه شاه عباس ایشان را نزد خود می طلبید نرفتند برائی انکه با سلطان معاشرت نکنند و در نجف ماندند و صاحب مدارک و صاحب معالم در اخبار طریق خاصی را اختیار کردند و بصحیح اعلائی قائل شدند و ان عبارت است از انکه روات حدیث اثنی عشری مذهب و عادل و هر یک راوی را دو معدل تعدیل کرده باشد و شکّی نیست که بنابراین اخبار را کفایت در فقه نخواهد بود و صاحب مدارک را در مدارک اضطراب زیاد است زیرا که گاهی موثقات را طرح کرده و گاهی عمل بانها کرده و در بسیاری از رجال نیز اضطراب دارد مانند ابراهیم بن هاشم و مسمع ابن عبد الملک پس بسا باشد که اخبار ایشان را موصوف بصحت داشته و گاهی اخبار ایشان را حسن دانسته و گاهی طعن در ایشان کرده و اخبار ایشان را ردّ کرده و شاید که تجدید رائی برائش حاصل شده بوده و تجدید رائے حسن فطانت مجتهد است و اما گاهی عمل بموثق نمودند پس گاه است که در مقامات چندی است که قرائن خارجه بران معاضدت کرده اند مانند شهرت و یا عدم خلاف و نحوان -

در احوال شیخ حسن صاحب مدارک

شیخ حسن بن زین الدّین شهید ثانی صاحب معالم است و در نزد اصحاب معروف بتوصیف محقق است و تصانیف او در نهایت تنقیح و تهذیب است و از ورع ان بزرگوار انکه هرگز بیش از قوت یکهفته و یا یکماه جمع نمیکرد برای انکه مواسات با فقراء نماید و فقراء از فعل او تسلی جویند و بجهته عدم تشبه باغنیاء و مذهبش انکه امر در مذهب مجاز مشهور است و علم باجماع در این ازمنه در غایت ندرت است و بصحیح اعلائی عمل میکرد و سائر اخبار را طرح میکرد و شیخ علی بن شیخ محمد بن شیخ حسن که نوادهٔ شهید ثانیست در کتاب در المنظوم و المنثور ذکر فرموده که جدّم صاحب معالم درس خواند در نزد ملّا عبد الله یزدی تهذیب و مطول و حاشیهٔ خطائی و حاشیهٔ ملا عبد الله بر خطائی و این در زمانی بود که ملّا عبد الله بر تهذیب حاشیهٔ مشهور را مینوشت و بخط جدم ان حاشیه موجود است و ملا عبد الله نیز نزد جدم و نزد صاحب مدارک در فقه و حدیث درس میخواند و صفحه یافت شد بخط شیخ بهائی که بعد از ذکر کلمات حکمیه نوشته بود که کتب هذه الکلمات امتثالاً لامر سیّده صاحب الکتاب حرس مجده و کبت ضده اقل العباد بهاء الدین الجبائی اصلح الله شانه سائلاً منه اجرائه علی خاطره الخطیر و عدم محوه عن لوح ضمیره النیر سیّما فی مجال الامانات و مظانّ الاجابات و ذلک سنه ۹۸۳ انتهی و این صفحه در پهلوی صفحهٔ بود که ملا احمد اردبیلی برائی او

نوشته بود و در ترجمه صاحب مدارک گذشت و جدم شیخ حسن و خواهرزاداش سید محمد صاحب مدارک مانند دو فرس رهان و دو رضیع یک لبان و متقارب در سن بوده اند و صاحب معالم باقی ماند بعد از سید محمد بقدر تفاوتی که میان ایشان در سن بود تقریباً این بنا بر روایت شیخ علی بود ولیکن در رجال شیخ ابو علی نوشته که صاحب معالم سی سال بعد از صاحب مدارک عمر کرد و مولف کتاب آن را در تذکرة العلماء نوشته بودم لیکن الحال بنظرم می آید که آن خبط باشد چه شیخ علی نواده صاحب معالم است و او بتاریخ انهادانا نزست و اهل البیت ادری بما فیه و چون صاحب مدارک وفات یافت پس صاحب معالم بر سر قبر او نوشت رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه فمنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر و ما بدلوا تبدیلا و صاحب معالم برائے صاحب مدارک مرثیه گفت و آن را بر سر قبرش نوشت لهفی لرهن ضریح صار کالعلم للجود والمجد والمعروف والکرم قد کان للدین شمساً یستضاء بها محمد ذو المزایا صاحب الشیم و در بعضی از نسخ بدل صاحب طاهر الشیم دارد سقی ثراه و حیاه الکرامة والریحان والروح طراً بارئ النسم و خلیفه سلطان گفته که شنیدم که شیخ حسن در اثنائی تصنیف منتقی و معالم وفات نمود و کسیکه فکرش چنین باشد و تحقیقش باین حد باشد عجب نیست که وفاتش در اثنای چنین تصنیف واقع شود —

در دیدن صاحب معالم حضرت صاحب الامر را

و شیخ علی گفته که شنیدم از بعضے مشایخ ما و غیر ایشان که شیخ حسن چون حج بجا آورد با صحاب خود گفت که از خدا امید دارم که صاحب الامر را به بینم زیرا که او در هر سال حج بجا می آورد پس چون بعرفه اقامه نمود با صحاب خود گفت که از خیمه بیرون روند برائے دعائی عرفه پس او خود نشست ناگاه مردی غیر معروف آمد و سلام کرد و نشست شیخ حسن گفت که من مبهوت شدم و قدرت بر کلامی نداشتم پس سخن با من گفت پس برخاست و رفت پس من خیال کردم که آنحضرت است و شتافتم و او را ندیدم و از اصحاب خود سوال کردم گفتند که ما کسی را ندیدیم که آمده یا رفته باشد و از آن پس شیخ علی گفته که میان صاحب معالم و صاحب مدارک فرقی در دقت نظر است چه شیخ حسن نظرش ادق و جامعیت او در علوم بیشتر بود و مادامیکه این دو بزرگوار زنده بودند هر یک که زودتر بمسجد میرفتند آن دیگر با و اقتدا میکرد و اگر کسی از احدهما مسئله سوال میکرد اگر آن مسئله را استخراج کرده بود فتوا میگفت و اگر استخراج نکرده بود حواله بان دیگر میکرد و مردم را ترغیب بان دیگر میکرد و در مجلس درس ان دیگر حاضر میشدند و شیخ علی گفته که بخط شریف شیخ حسن در نزد من است و صورت خط او انیست —

تاریخ ولادت صاحب معالم

که مولد عبد فقیر بسوی عفو پروردگارش که خدا است حسن بن زین الدین علی بن احمد بن جمال الدین بن تقی خدا عفو کند از سیئات ایشان و مضاعف کند حسنات ایشان را در عشر اخیر از شهر الله اعظم شهر رمضان است سنه نهصد و پنجاه و نجطا و ایضاً موجود است چیزی که لفظا و آنست که بخط والدم رحمه الله بعد از ذکر تاریخ اخوان من خیر یست که لفظا و انیست که زائیده شد برادرش حسن ابو منصور جمال الدین شب جمعه بیست هفتم شهر رمضان المعظم سنه نهصد و پنجاه و نه بوده و شمس در درجه ثالثه میزان بود تا اینجا کلام شیخ علی بود و از اینجا ظاهر میشود که آنچه در کتاب سلافه سید علی گفته که شیخ حسن در زمانیکه پدرش کشته شده بود دوازده ساله بود و همیت بدون شک زیرا که اولاد اعرف بتاریخ اباء می باشند و مادر صاحب معالم دختر عالم فاضل شیخ محیی الدین بوده و در کتاب امل الامل بعد از نیکه از او نقل کرده که روز قتل پدرش چهار ساله بود گفته که چنین یافتم تاریخ را و ظاهر میشود از تاریخ قتل پدرش خبری که منافات با و دارد و آنیکه عمرش در ان وقت هفت سال بود و شیخ حسن با سید محمد صاحب مدارک شریک بودند در قرائت بر مشایخ و روایت از مشایخ و از جمله مشایخ اجازه ایشان سید علی بن ابی الحسن است که والد صاحب مدارک است و سید علی صائغ و شیخ حسین بن عبد الصمد که پدر شیخ بهائیست و ایشان هم روایت میکنند از شهید ثانی از جمله اسانید صاحب مدارک و صاحب معالم ملا احمد مقدس اردبیلی است پس ایشان از بلاد خود بعراق آمدند و نزد ملا احمد قرائت میکردند و درست تدقیق و بحث میکردند و گاهی شرح شمسیه را نزد او میخواندند و بحثی را تمام نکرده مبحث دیگر رجوع میکردند و شاگردان ملا احمد ایشان را استهزا مینمودند پس ملا احمد گفت که زود است که می بینید مصنفات ایشان را پس چون ایشان ببلاد خود رجوع کردند شیخ حسن معالم نوشت و سید محمد مدارک و منتقی نوشت و بعضی از ین کتب را بعراق آوردند و این قبل از وفات ملا احمد اردبیلی بود و شیخ علی در در المنثور نوشته که صاحب معالم و مدارک بعراق در نزد ملا احمد آمدند و گفتند که ما را چندان اقامه بعراق ممکن نیست درس بگو که هر چه را که از مطالعه فهمیدیم عبارت را خونده باشیم بدون انیکه معنی ان را بیان کنید و هر چه را که از مطالعه نفهمیدیم درس گفته باشید پس باین نحو خواندند شرح مختصر عضدی و شرح شمسیه با حاشیه و شرح مطالع و علم کلام و شیخ حسن از پدرش شهید ثانی بلا واسطه نیز اجازه دارد و ظاهر انیکه ان اجازه را در صغر سن او نوشته است و شیخ حسن را اشعار رائقه و قصاید فائقه است و صاحب لؤلؤ گفته که نقل کردم در کتاب انیس المسافر و جلیس الحاضر بسیاری از انها را در کتاب امل الامل گفته که برائے شیخ حسن دیوان شعری است که جمع کرد آنها را شاگردش نجیب الدین علی بن محمد بن مکی عاملی و از تصانیف او است کتاب منتقی الجمان

دراحادیث صحاح وحسان وان چند مجلدست وازان کتب عبادات بیرون آمد وکتاب معالم الدین وملاذ المجتهدین وازان مقدمه دراصول ظاهر شد ویک مجلد در فروع در طهارت ومعالم اصول مختصریست از کتاب شرح مختصر اصول عضدی وبر معالم الاصول شرح وحواشی بسیار نوشته اند مانند حاشیهٔ ملا صالح مازندرانی وحاشیه پسرش شیخ محمد وحاشیه سلطان العلماء واین فقیر را بر حاشیه سلطان حاشیه هست وحاشیه ملا میرزای شیروانی وحاشیه آقا باقر بهبهانی که برای پسرش شیخ عبد الحسین نوشته وحاشیه شیخ محمد تقی اصفهانی وحاشیه حاجی شیخ رفیع لاهیجانی وشرح اخوند ملا صفر لاهیجانی وشرح فارسی ملا میرزای شیروانی واین کتاب که معالم الاصول باشد کالشمس فی رابعة النهار بدرجه اشتهار ومحل تدریس وتدرس فضلاء نامدار وطلاب ست واین فقیر را دو حاشیه مدونه بر معالم الاصول ست وازجمله تالیفات شیخ حسن حاشیه بر مختلف ست وکتاب مشکوة القول السدید در تحقیق معنی اجتهاد وتقلید وکتاب اجازات وتحریر طاوس در رجال یک مجلدست که کتاب رجال سید بن طاوس را ملخص ومهذب نموده ورساله اثنی عشریه در طهارت وصلواة وکتاب مسائل حج وجواب مسائل مدنیات اولی وجواب مسائل مدنیات ثانیه وجواب مسائل ثالثه۔

در وفات صاحب معالم

ووفات ان بزرگوار چنانچه سبط او در در المنثور گفته در سال هزار ویازده واقع شد وخصوص شهر ویوم در نظرم نیست وعمرش بالنسبه بتاریخ ولادتش که مذکور شد پنجاه ودو سال وسه ماه میشود واما سید محمد صاحب مدارک پس ولادتش در سال نهصد وچهل وشش ست ووفاتش در شب شنبه هیجدهم شهر ربیع الاول از سال هزار ونه بود وعمرش بنابراین شصت ودو سال چند ماه خواهد بود واما تالیفات سید محمد ازانجمله کتاب مدارک ست وانچه ازان ظاهر شد همان قدریست که متعلق بعبادات وحاشیه تهذیب وحاشیه بر الفیه شهید وشرح مختصر نافع لیکن ازان شرح انچه ظهور وبروز یافت از اول نکاح تا نذر ست وکتاب شواهد ابن ناظم ست وشرح قصیدهٔ ابن ابی الحدید در مدح امیر المومنین علی بن ابیطالب ع

در وفات ومولد صاحب مدارک

واین صاحب مدارک را فرزندیست که اورا سید حسین گویند عالم وفاضل وفقیه وماهر وجلیل القدر وعظیم الشان بوده ودر نزد پدرش صاحب مدارک وشیخ بهائی درس خوانده وبخراسان رفت درانجا ساکن شد وقاضی القضاة در مشهد بوده ست ودر حضرت شریفه مدرس بوده ودر امل الامل گفته

که شواهد ابن ناظم بسید حسین نسبت داده شد ولیکن چنانچه من دیده ام ان شواهد از تصنیف پدرش صاحب مدارک ست وسید حسین را حاشیه بر الفیهٔ شهید ست ووفات او در سال هزار وشصت ونه بوده واما پدر صاحب مدارک پس سید علی بن ابی الحسین موسوی عاملی جبعی ست واو از اعیان فضلاء ان عصر ست واز شاگردان شهید ثانی ست واما سید علی صایغ حسینی عاملی جزینی پس فاضل وعابد ومحدث ومحقق بود واو از شاگردان شهید ثانی ست وشرح لمعه را در خدمت شهید درس خونده واز تالیفات او شرح شرایع وکتاب شرح ارشاد وغیر آنست وشیخ علی نوادهٔ شهید ثانی در کتاب در المنظوم والمنثور نوشته ست که شهید ثانی را اعتقاد تام در مرحوم عالم سید علی صایغ بوده واز خدا امیدان داشت که اورا فرزندی کرامت کند که معلم ومربی او سید علی صایغ باشد پس خدا ارزوی اورا روا نمود وشیخ حسن را باو کرامت نمود واو بنزد سید علی صایغ وسید علی بن ابی الحسن یا صاحب مدارک قرأت کردند اکثر علومی راکه ایشان از شهید ثانی استفاده کرده بودند از معقول ومنقول وفروع واصول وعربیه وریاضیه تا اینجا کلام شیخ علی بود وازجملهٔ اشعار صاحب معالم انیست ؛ سقونی فی الهوی کاسا ؛ معانی حسنهم راحة فلی فی مهجتی اصل لوجد این شراهه ایضا از اشعار او ؛ صدو لا لا وانثنی معرضا ؛ فارسل الصدع علی خاله لئن ابی عن ان نراه فقد ؛ ابنانا المرسل عن حاله ۔

شیخ محمد بن ماجد بحرانی

شیخ محمد بن ماجد بن مسعود بحرانی ماخوری فقیه ومجتهد ومحقق ودقیق النظر واز اعیان علماء ان بلاد بوده وامام جمعه وجماعت بوده واز تالیف اوست رساله شیراز از برای میرزا صفی بن میرزا محمد مهدی نوشته وان را مسمی نمود بروضهٔ صفویه در صلوة یومیه وایضا کتابی در منطق تالیف نموده وشیخ صالح بن عبد الله گفته که من در آخر عمر اورا دیدم ودو دفعه باو در نماز اقتدا نمودم واستاد علامه شیخ سلیمان بن عبد الله نیز همراه من بود وشیخ سلیمان داماد او بود یعنی دختر شیخ محمد بن ماجد در حبالهٔ نکاح شیخ سلیمان بوده ودر آن روز مسئله محل بحث شد میان شیخ سلیمان وشیخ محمد بن ماجد وان مسئله این بود که وضع جبهه جزء از سجود در حال هر جزء است پس اگر کسی در سجده باشد وآیهٔ سجده را بشنود ایا همان استمرار بر سجده کافیست وبرائت ذمه از سجود برای استماع آیهٔ سجده حاصل ست ویا اینکه لازم ست که سر از سجده بردارد ودوباره وضع راس بر سجده گاه نماید ـ

در مباحثه شیخ سلیمان با محمد بن ماجد

شیخ محمد بن ماجد ادعا ان میکرد که وضع راس جزء نیست و اسم ارکافیست و بر آن ادعاء اجماع مینمود شیخ سلیمان بن عبد الله با او مخالفت داشته و میگفت که وضع راس جزء است و واجب است که چنین شخص رفع راس کند و دوباره سرش بر محل سجده گذارد پس در میان مشاجره بزرگی اتفاق افتاد تا امر بانجا کشید که شیخ سلیمان گفت لکم دینکم ولی دین و مرادش این بود که تو مجتهدی و اعتقادی داری و برای تو تقلید کردن من جائز نیست و من نیز مجتهدم و اعتقادی دارم و مرا تقلید تو جائز نیست شیخ محمد ناظر باصل نزول آیه شد و تغیر کرد و کلامی گفت که در ان نفرت و وحشت بود پس شیخ سلیمان گفت که اتمام مسئله بحجت و دلیل است نه بسبب زنش و زیاده این نمیتوانست سخن گوید زیرا که شیخ محمد مسلم بود و مطاع بود و شیخ سلیمان راهنوز اشتهاری نبود پس از مجلس متفرق شدند و هر دو در نهایت محیط بودند پس شیخ محمد از ان پس قریب چهل روز باقی ماند و شیخ سلیمان رساله درین مسئله در رد بر شیخ محمد تصنیف کرد مولف کتاب گوید که حق با شیخ سلیمان بود زیرا که سجده حقیقت شرعیه و متشرعه ندارد بلکه مناظره و ملال در ان لغت است و در لغت و عرف تا وضع راس نکند نمیگویند که سجده کرد علاوه کلمات علما اطلاق دارد در انیکه گفته اند واجب است در سجده وضع راس بر محل سجده الحاصل شیخ را مرض عظیم عارض شده و شیخ سلیمان او را عیادت کرده و در همان مرض شیخ محمد وفات نموده و عمرش قریب هفتاد سال بود و ان در سال هزار و صد و پنج بود و ان سال جلوس سلطان العصر شاه سلطان حسین بن شاه سلیمان بود و بر قبر او قبه بنا کردند و چون شیخ محمد وفات کرد شیخ سلیمان مرثیه در مصیبت او گفته و در ان مرثیه بسیار مدح او نموده و شیخ مذکور اجازه از آخوند ملا محمد باقر مجلسی داشته است —

سید هاشم ابن سید سلیمان

سید هاشم معروف بعلامه ابن سید سلیمان بن سید اسمعیل بن سید عبد الجواد کتکانی نسبتش بسوی کتکان است بفتح دو کاف و تاء مثناة فوقانی میان دو کاف و ان قریه است از قراء توبلی بتاء مثناة فوقانیه پس از ان واو ساکنه پس از ان باء موحده پس از ان لام و باء مثناة تحتانیه در آخر یکی اعمال بحرین است و این سید هاشم فاضل محدث جامع متتبع در اخبار بوده بنحوی که سوای مجلسی در اخبار گویا کسی بر او سبقت نگرفته و کتب عدیده تالیف کرده و در فتاوی کتابی از او بیرون نکرده و استدلالی در احکام از او شنیده نگردیده و این با جهت قصور او بود از درجه اجتهاد و با برائی نهایت ورع و تقوی بوده چنانچه سید عابد و زاهد رضی الدین بن طاوس نیز چنین بوده و ریاست بلد بعد از شیخ محمد بن ماجد

بدو انتقال یافته و قمع ایدی ظلمه و حکام نموده و امر بمعروف و نهی از منکر نهایت جهد داشته وفات او در سال هزار و نه واقع شد و شیخ سلیمان ابن عبد الله ماخوری از این سید اجازه داشته

در تالیفات سید هاشم

و از مصنفات اوست کتاب برهان در تفسیر قرآن مشتمل بر شش مجلد و جمع کرد در ان اخباری را که وارد در تفسیر شده و از کتب قدیمه و کتاب الهادی و ضیاء النادی در تفسیر قرآن در چند مجلد و کتاب معالم الزلفی در نشاه اخری مجلد بزرگیست و کتاب مدینة المعجزات در نص بر ائمه هداه در چند مجلد و کتاب در التقید در فضائل حسین شهید در یک جلد و کتاب تفضیل ائمه بر انبیاء سوای پیغمبر ما و کتاب وفات زهرا و کتاب سلاسل الحدید که منتخب از شرح نهج البلاغة ابن ابی الحدید است در فضائل امیر المؤمنین و ائمه علیهم السلام و کتاب الایضاح و کتاب غایة الآمال در انچه تمام میشود بان اعمال و کتاب ترتیب التهذیب در چند مجلد و مرتب ساخته است در هر باب حدیثی متعلق بان باب را و بعضی از معاصرین او از علماء بحرین ان کتاب را تخریب التهذیب مینامیدند چنانکه شان معاصرین چنین بوده است و کتاب تنبیهات الادیب در رجال تهذیب و در انجا تنبیه کرده بر اغلاط بسیار که برای شیخ واقع شده در رجال و اسانید اخبار که در کتاب تهذیب ذکر کرده و کتاب رجال علمائی که بحق رجوع کردند و کتاب حلیة الابرار و کتاب حلیة النظر در فضل ائمه اثنی عشر و کتاب بهجة المرضیه در اثبات خلافت و وصیت و کتاب مناقب الشیعه و کتاب تیمیه و کتاب نسب عمر و کتاب تعریف رجال من لا یحضره الفقیه و کتاب مولد قائم و کتاب نزهة الابرار و منار الافکار در خلق جنت و نار و کتاب المحجة در انچه نازل شده بحجه و کتاب تبصرة الولی در کسانیکه حضرت مهدی را دیده اند و کتاب عمدة النظر در ائمه اثنا عشر و کتاب معجزات النبی و کتاب غایة المرام در تعیین امام مشتمل بر دو مجلد و نقل کرده در ان اخبار عامه و خاصه را با سانید انها در تعیین امیر المؤمنین و اولاد معصومین سلام الله علیهم اجمعین و این سید اجازه داشت از سید عبد العظیم بن سید عباس استرابادی و سید عبد العظیم اخباری است و رساله در وجوب جمعه عینا تالیف کرده —

در احوال شیخ فخر الدین

شیخ فخر الدین بن طریح نجفی و این شیخ فاضل و محدث و لغوی و عابد و زاهد بوده و از مصنفات او کتاب مجمع البحرین و مطلع النیرین در تفسیر غریب قران و احادیث که از طرق شیعه است و کتاب شرح مختصر نافع و کتاب تمییز متشابه از اسماء رجال و کتاب اربعین و کتاب منتخب در مراثی و خطب و اخبار مصیبت حضرت سید الشهداء و این شیخ اجازه دارد از شیخ محمد بن جابر نجفی از شیخ محمود

بن حسام الدین جزایری از شیخ بهائی وتخفی نماند که اخبار مصیبت که در منتخب ذکرکرده اکثران از اخبار
مراسل است وشیخ فخرالدین رابسری بود که ان راشیخ صفی الدین میگویند واوهم فاضل وازمشایخ
اجازه است وصاحب تالیفات است —

شیخ صالح بن عبدالکریم

شیخ صالح بن عبدالکریم کرزکانی بحرانی متوطن در بلاد شیراز و درانجا وفات یافته و مدفون شد
درجوار سید علاءالدین حسین واو ازمشایخ اجازهٔ شیخ سلیمان ابن عبدالله ماخوری است
و فاضل ومتورع بود بامرشاه سلیمان متولے امر قضا، ومرافعات شد وچون خلعت در قم قضا
برائش ازجانب بادشاه آوردند انجناب امتناع نمود از پوشیدن ان وبعد از التماس وتخویف
از سطوت سلطان ان خلعت رااز پشت انداخت واز تالیفات اوست تفسیر اسماء الله الحسنی
ورسالهٔ خمریه ورساله درجایزه واین شیخ اجازه از سید نورالدین سابق دارد —

شیخ احمد شیخ جعفر بن کمال الدین

نح شیخ جعفر بن کمال الدین بحرانی ازمشایخ اجازه شیخ سلیمان ابن ابی طبنیه متقدم است واو با
شیخ صالح بن عبدالکریم بجهت ضیق امر معیشت از بحرین ببلاد شیراز آمدند ودرانجا نیز مملو فضلاء بود
پس شیخ جعفر بجانب هند رفت ودر حیدرآباد متوطن گشت وشیخ صالح دربیدار تنگی نمود وهریک که دران بلد
اقامه نمودند مرجع گردیدند نقطا احمد بن صالح درازی بحرانی عالم وزاهد وورع بود وازتالیفات او ست
کتاب طلب احمدی ورساله در استخاره در هزار وصد وبست وچهار وفات یافت س
علی ابن عبدالله بن احمد بحرانی بلادی ازمشایخ اجازه صاحب حدایق است وفاضل بود در حکمت
ومعقولات وقلیل الرغبه بود در تدوین ومطالعه واز تالیفات او است رساله درعلم کلام ورساله
دیگر در علم کلام ورساله درنفی جزء لایتجزی ورساله درتقسیم کلمه بسوئ اسم وفعل وحرف وشرح
رسالهٔ سلیمان درمنطق ورساله در وجوب جهاد درزمن غیبت ورساله درعدم ثبوت دعوی بربیّت
بشاهد واحد ویمین واو اجازه دارد از شیخ سلیمان بن عبدالله بن متقدم —

علی بن حسن علی بن احمد

سا علی بن حسن بن یوسف اجازه دارد از شیخ محمد بن ماجد متقدم واو وپدرش وجدش ازمشاهیر
فضلاء او معاصر باشیخ سلیمان بن عبدالله بوده سبب شیخ محمود بن عبدالسلام ازمشایخ اجازه
بدر صاحب حدایق دقریب بصد سال عمر کرده —

شیخ محمد ابن حسن ابن علی ابن الحسین الحر عاملی مشغری نسبتش بسوی مشغر است بمیم مفتوحه پس ازان شین معجمه
مفتوحه پس عین معجمه ساکنه پس ازان رائی مهمله وهائی درآخر قریه است از قرائی جبل عامل واو عالم
فاضل محدث بود واخباری بود واو از محمدین ثلثه او اخر است که جمع کردند اخبار کتب اربعه را و
مولدش چنانکه خود درکتاب امل الامل نوشته در قریه مشغره درشب جمعه تامن رجب ازسال هزار
وسی وسه بود ودرنزد پدرش تلمذ نمود وهمچنین درنزد عمش شیخ محمد حر ودرنزد جد مادرش شیخ عبدالسلام
بن محمد حر ودرنزد خال پدرش شیخ علی بن محمود وغیر ایشان ودرقریه جبع درس خواند درنزد عم خود
ایضًا وشیخ حسن ظهیری وشیخ زین الدین محمد بن شیخ زین الدین شهید ثانی وچهل سال دربلاد خود ماند
ودران مدت دو دفعه حج بعمل آورد وپس ازان سفر عراق کرد وائمّه را زیارت نمود وازان پس بزیارت
طوس رفت ودرانجا مجاور شد ودو دفعه ازطوس بزیارت مکه رفت وبرائے او کتب متعدده است

اجازهٔ صاحب وسائل

ازتالیفات ازانجمله کتاب وسائل است که اخبار کتب اربعه رانیز جمع کرده ودرمدت هیجده سال ان را
تالیف کرده وان شش مجلد است واخبار اصول کافی راجمع نکرده بلکه همان اقتصار بر فروع نموده
ودراخر کتاب مذهب خود را دراخبار بطرز تقیه اخباریین ذکر نموده وادله بسیار بران اقامه کرده
که اوهن من بیت العنکبوت می باشند ومناسب انیکه اجازات صاحب وسائل که دراو اخر کتابش
گفته درانیجا ذکر شود ازبابت تیمن وتبرک وکثرت مهارت درعلماء مشایخ پس اجازه اجازه چنین گفته است
دراواخر کتاب وسائل الفائدة الخامسة فی بیان بعض الطرق التی نروی بها الکتب المذکور عن مولفیها
وانما ذکرنا ذالک تیمنًا وتبرکًا باتصال السلسلة باصحاب العصمة لا لتوقف العمل علیه لتواتر تلک الکتب
وقیام القراین علی صحتها وثبوتها کما یاتی انشاء الله تعالے فنقول انا نروی الکتب المذکوره وغیرها
عن جماعة منهم الشیخ الجلیل الثقة الورع ابوعبدالله الحسین ابن الحسن بن یونس ابن ظهیر الدین العاملے
اجازةً وهو اوّل من اجازنی سنة احدی وخمسین والف عن الشیخ الفاضل نجیب الدین علی ابن محمد
بن مکی العاملی عن الشیخ الکامل الاوحد بهاء الدین محمد ابن الحسین بن عبدالصمد العاملی عن والده عن الشهید
الثانی الشیخ الافضل الاکمل زین الدین علی بن احمد العاملی ونرویها ایضًا عن الشیخ الاجل الاکمل الشیخ زین الدین
بن الشیخ محمد بن الشیخ حسن بن الشیخ زین الدین العاملی الشهید الثانی عن الشیخ الاکمل الشیخ بهاء الدین
عن ابیه عن الشهید الثانی وعن شیخنا الشیخ زین الدین عن مولانا محمد امین الاسترابادی عن السید محمد بن علی
بن ابی الحسن الحسینی العاملی بالسند الآتی عن الشهید الثانی وعن شیخنا الشیخ زین الدین عن مولانا محمد امین

عن مولانا میرزا محمد بن علی الاسترابادی عن الشیخ الجلیل ابراهیم بن علی بن عبد العالی العاملی عن والده
عن الشیخ شمس الدین محمد بن داود العاملی بالسند الآتی ونرویها ایضاً عن ابی عبد الله الحسین
بن الحسن عن الشیخ نجیب الدین والسید الجلیل نور الدین علی بن علی بن ابی الحسن الموسوی العاملی جمیعاً
عن الاستاد المحقق المدقق الشیخ حسن بن الشیخ زین الدین العاملی والسید الجلیل السید محمد بن السید علی بن ابی
الحسن الموسوی العاملی جمیعاً عن السید علی بن ابی الحسن العاملی والشیخ حسین بن عبد الصمد العاملی
والسید علی بن السید فخر الدین الهاشمی العاملی والشیخ احمد بن سلیمان العاملی کلهم عن الشهید الثانی
ونرویها ایضاً عن الشیخ نجیب الدین عن ابیه عن جده عن الشهید الثانی ونرویها ایضاً عن خال والدی
الشیخ علی بن محمود العاملی عن الشیخ الجلیل محمد بن الحسن بن زین الدین عن والده عن المذکورین
عن جده عن الشهید الثانی وعن خال والدی عن السید نور الدین العاملی بالسند سابق عن الشهید الثانی
ونرویها ایضاً عن المولی الاجل الاکمل الورع المدقق مولانا محمد باقر ابن الافضل الاکمل مولانا محمد تقی المجلسی
ایده الله تعالی وهو آخر من اجازه لی عن ابیه وشیخه مولانا حسنعلی التستری والمولی الجلیل میرزا
رفیع الدین محمد النائینی والفاضل الصالح شریف الدین محمد الرویدشتی کلهم عن الشیخ الاجل الاکمل
بهاء الدین محمد العاملی عن ابیه الحسین بن عبد الصمد العاملی عن الشهید الثانی وعن المولی الاجل
مولینا محمد باقر سلمه الله عن العدة المتقدم ذکرهم عن المولی الاورع الاتقی عبد الله بن الحسین التستری
عن الشیخ الاجل نعمة الله بن احمد بن محمد بن خاتون العاملی عن الشیخ المحقق المدقق الشیخ علی بن عبد العالی
العاملی الکرکی والفقیه ابی العباس احمد بن خاتون العاملی عن الشیخ شمس الدین محمد بن خاتون العاملی
عن الشیخ الجلیل جمال الدین احمد بن الحاج علی العاملی العیناثی عن الشیخ زین الدین جعفر بن الحسام العاملی
عن السید الجلیل الحسن بن ایوب الشهیر بابن نجم الدین العاملی عن العلامة السعید الشهید محمد بن مکی العاملی
وعن مولینا محمد باقر المجلسی دام ظله عن ابیه عن الشیخ اجل بهاء الدین محمد العاملی والمدقق النحریر القاضی
معز الدین محمد والشیخ یونس الجزائری عن شیخهم المحقق عبد العالی العاملی عن والده العلامة نور الدین علی
بن عبد العالی العاملی الکرکی عن شیخه الاجل علی بن هلال الجزائری عن الشیخ الجلیل ابی العباس
احمد بن فهد عن شیخ زین الدین علی بن خازن الحائری عن الشهید محمد بن مکی العاملی وعن
مولینا محمد باقر المجلسی عن ابیه عن القاضی ابی الشرف الاصفهانی والشیخ عبد الله بن الشیخ جابر العاملی
عن مولینا درویش محمد بن الحسن العاملی عن الشیخ نور الدین علی بن عبد العالی العاملی الکرکی
بالاسناد السابق وعنه عن ابیه عن الشیخ جابر بن عباس النجفی عن الشیخ عبد النبی الجزائری عن علی بن

عبد العالی العاملی وعنه عن السید الفاضل امیر شرف الدین علی الحسینی الشولستانی عن الامیر فیض الله
بن عبد القاهر الحسینی التفریشی عن الشیخ الجلیل محمد ابن الحسن بن زین الدین العاملی عن ابیه عن الشیخ الجلیل
الحسین بن عبد الصمد العاملی عن الشهید الثانی وعنه عن امیر شرف الدین علی عن الامیر فیض الله عن
السید الجلیل السید علی بن ابی الحسن العاملی عن الشهید الثانی وعنه عن امیر شرف الدین علی عن مولینا الاجل
میرزا محمد بن علی الاسترابادی عن شیخه الشیخ ابراهیم بن علی بن عبد العالی العاملی المیسی عن ابیه وبالاسانید
السابقه کلها عن الشهید الثانی العاملی عن الشیخ احمد بن خاتون العاملی عن الشیخ علی بن عبد العالی العاملی
الکرکی وبالاسانید عن الشهید الثانی عن شیخه الفاضل علی بن عبد العالی المیسی عن الشیخ شمس الدین محمد
بن داود الجزینی عن الشیخ ضیاء الدین علی ابن الشهید محمد بن مکی العاملی عن والده عن الشیخ فخر الدین محمد
ولد الشیخ العلامه جمال الدین الحسن بن یوسف بن المطهر الحلی عن والده عن شیخه المحقق نجم الدین ابی القسم
جعفر بن الحسن بن سعید الحلی عن السید الجلیل شمس الدین فخار بن معد الموسوی عن الشیخ الفقیه ابی الفضل
شاذان بن جبرئیل القمی عن الشیخ عماد الدین محمد بن ابی القاسم الطبری عن الشیخ ابی علی الحسن بن الشیخ
الجلیل ابی جعفر محمد بن الحسن الطوسی عن والده وبالاسناد السابق عن الشهید محمد بن مکی العاملی عن السید
شمس الدین محمد بن ابی المعالی عن الشیخ نجیب الدین یحیی بن سعید عن السید محی الدین محمد بن عبد الله
بن علی بن زهرة الحسینی الحلبی عن الشیخ السعید رشید الدین محمد بن علی بن شهر اشوب المازندرانی عن
ابیه والداعی بن علی الحسینی وفضل الله ابن علی الحسینی الراوندی وعبد الجلیل بن عیسی الرازی
ومحمد وعلی ابنی عبد الصمد النیشابوری واحمد بن علی الرازی ومحمد بن الحسن الشوهانی وابی الفضل
بن الحسن الطبرسی ومحمد بن علی بن الحسن الحلبی ومسعود بن علی الصوانی والحسین بن احمد بن طحال
المقدادی کلهم عن الشیخین ابی علی الحسن بن محمد بن الحسن الطوسی وابی الوفا عبد الجبار بن علی المقری
عن الشیخ ابی جعفر بن الحسن الطوسی قدس الله ارواحهم باسانیده المذکورة سابقاً الی کل من روی
عنه وقد عرف من ذلک الطریق الی الکلینی والصدوق والحسن بن محمد الطوسی واحمد بن ابی عبد الله
البرقی ومحمد بن الحسن الصفار وعبد الله بن جعفر الحمیری وسعد بن عبد الله والفضل بن شاذان ومحمد
بن مسعود العیاشی وعلی بن جعفر والحسین بن سعید ومحمد بن ابی القاسم الطبری وجعفر بن محمد قولویه
وعلی بن ابراهیم والشیخ المفید والمحقق جعفر ابن الحسن بن سعید وغیرهم ممن تقدم علی الشیخ او تأخر عنه و
قد ذکر فی هذا السند فانا نروی کتبهم ورواياتهم بالسند المذکور الیهم او الی الشیخ باسانیده السابقه
فی طرق التهذیب والاستبصار وفی الفهرست وفی طرق الصدوق السابقه وغیر ذلک الی المشایخ المذکورین

كلهم بطرقهم الى الائمة عليهم السلام ازان پس بعض از كتب مخصوصه را باسانيد خاصه مذكور داشته ايم براى اعلام طالب همين قدر كفايت شد

در مناظره با شيخ سلطان

گويند كه در زمانيكه صاحب وسائل وارد اصفهان شد اخوند ملا محمد باقر بجهت احترام شخصى و نوعى شيخ حر را نهايت احترام نمود و بسلطان تكليف ديدن نمود شاه سليمان با نهايت احترام ديدن از او نمود صاحب وسائل نظر بمقتضاى سادگى خويش صباح ان روز را خواست كه بازديد سلطان نمايد و بسلطان اعلام داد سلطان فهميد كه اين مرحله از سادگى شيخ است جواب داد كه شيخ بعد از دو يوم ديگر بازديد نمايد پس بعد از دو روز ديگر شيخ با مصاحبت مجلسى و علماى ديگر بمحضر سلطان رفتند و قاعده ان بود كه علماء براى احترام سلطان بر فرش خاص سلطان نمى نشستند و سلطان هم در حضور علماء احتراما لهم بران فرش نمى نشست پس مجلسى و ديگران در مقام خود نشستند و شيخ بربالاى ان فرش نشست سلطان ازان دلگير شد و از شيخ پرسيد كه خر را با شيخ چه قدر فاصله است شيخ گفت فاصله ميان ايشان يك مسند است سلطان سكوت كرد پس از انقضاى مجلس مجلسى بشيخ در مقام اعتراض برامد كه اين گونه افعال و اقوال شايسته سلطان نيست شيخ در جواب گفت كه شما چرا از خدا تعالى چشم پوشيده آيد با انيكه زمام مهام امور مملكت و سلطنت در دست خدا است و از جمله تاليفات او كتاب جواهر السنيه در احاديث قدسيه وان اول كتابيست كه او را تاليف كرده و پيش از او كسى احاديث قدسيه را جمع نكرده و كتاب صحيفه ثانيه از ادعيه على بن الحسين كه خارج از صحيفه كامله سجاديه است و كتاب هداية الامه الى احكام الائمه كه سه مجلد است و منتخب از هداية الائمه با حذف اسناد و مكررات از اول فقه تا اخر ان و كتاب فهرست وسائل الشيعه كه مشتمل است بر عنوان ابواب و شماره احاديث هر باب و مضمون احاديث وان يك مجلد است و كتاب فوائد طوسيه كه يك مجلد از ان بيرون آمده و مشتملست بر صد فائده در مطالب متفرقه و كتاب اثبات الهداة بالنصوص و معجزات چند مجلد است كه مشتملست بر بيست هزار حديث از كتب خاصه و عامه و كتاب امل الامل در علماء جبل عامل و در ان اسماء علماء متاخرين نيز مى باشد و رساله در رجعت كه انرا ناميده است بايقاظ از هجعة به برهان بر رجعت و رساله رد بر صوفيه و رساله در خلق كافر وانچه مناسب ان است و رساله در تسميه مهدى صلوات الله و سلامه عليه و ناميده انرا بكشف التعميه در حكم تسميه و رساله جمعه و رساله در اجماع و ناميده انرا بنزهة الاسماع در حكم اجماع و رساله در تواتر قرآن و رساله در رجال و رساله در احوال صحابه و رساله در تنزيه معصوم از سهو و نسيان و رساله در واجبات و محرمات منصوصه از اول فقه تا اخر ان و در اخر ان گفته كه واجبات عدد انها يكهزار و پانصد و سى و پنج شد و محرمات يكهزار و چهار صد و چهل و هشت شد و كتاب فصول المهمه در اصول ائمه مشتمل بر قواعد كليه منصوصه در اصول دين و اصول فقه و فروع

فقه و طب و از جمله تاليفات او ديوان شعرى است كه قريب به بيست هزار بيت است و اكثر ان در مدح پيغمبر و ائمه است و تاليفات جناب اگر چه بسيار است ليكن خالى از تحقيق است بلكه همان جمع كردنست و از جمله تاليفات او كتاب بداية الهداية است ـ

شيخ زين الدين نوادهٔ شهيد ثانى

شيخ زين الدين ابن شيخ محمد بن شيخ حسن ابن شيخ زين الدين شهيد ثانى عالم فاضل متبحر مدقق محقق بوده و در لؤلؤه گفته كه حاكى از امل الامل است دو دفعه او را توصيف در فقه نموده وان كمال توثيق است و صالح و ورع و شاعر و منشى و اديب و جامع و حافظ فنون علم منقول و معقول و جليل القدر و عظيم المنزلة بوده و در زمان او براى او نظيرى نبوده و تلمذ كرد در نزد پدرش شيخ محمد و شيخ بهائى و محمد امين استرابادى و جماعتى از علماى عرب و عجم و مجاور مكه بوده و در انجا وفات كرده و در نزد خديجه كبرى مدفون شد و صاحب وسائل در نزد او كتب عربيت و رياضى و حديث و فقه و غير انها را قرات كرده و شعر را خوب ميگفت و فوائد و حواشى بسيار دارد و ديوان شعر كوچكى دارد و كتابى تاليف نكرد بجهت شدت ورع و خوف شهرت و صاحب امل الامل گفته كه متاخرين كثير التاليف شدند و در مولفات ايشان سقطات بسيار است خدا تعالى از ما و از ايشان عفو كند و اين باعث قلت ايشان شد و شيخ زين الدين تعجب ميكرد از جدش شهيد ثانى و از شهيد اول و علامه از انيكه بر مخالفين بسيار قرات ميكردند و كتب فقه و حديث و اصول ايشانرا بسيار تتبع ميكردند و در نزد ايشان درس ميخواندند و شيخ زين الدين اين امر را بر ايشان انكار ميكرد كه بر اين مرتب شد انچه ذكر شد از قتل ايشان خدا عفو كند از ايشان و صاحب لؤلؤه بعد از ذكر اين كلام گفته كه براى خدا باد خير كثير او در انچه ذكر كرد از كثرت تعجب و انكار بر اين فضلاء و امثال ايشان وانچه او گفته حق و حقيق بمتابعت نمودن است اگر چه تابعان ان كم مى باشند اما اولا بجهت اخبار مستفيضه از ائمه اطهار از منع از جلوس در مجالس ايشان و حضور در نزد ايشان و فرو رفتن در علوم و احاديث ايشان و ثانيا پس بجهت انچه در صدر كتاب متاجر عنوان كرده اند از حرام بودن حفظ كتب ضلال و نسخ ان و درس ان و انيكه واجب است اتلاف ان كتب و اينها ان اصل هر ضلال و گمراهى مى باشند چنانكه اخبار از ال پيغمبر بدان مستفيض شده است و ثالثا پس مترتب شد بر اين معاشرت كردن اينكه داخل نمودند اين اصوليرا كه باصول فقه مى نامند در شريعت پيغمبر براى متابعت كردن با انيكه اين اصول را اصلى نيست در اخبار اهلبيت با انيكه اهلبيت حريص بودند بر بيان هر حقير و يسير از احكام شرعيه پس چگونه اصول انرا ذكر نمى كردند اگر اين اصول را صحتى بود تا اينجا كلام صاحب حدائق بود

در رد شيخ زين الدين بر صاحب حدائق است

مولف کتاب گوید که دو بدوامرا ازاین تعریف وتوصیف که برای شیخ زین الدین کردند مرا اعتماد واعتقاد
بر فقاهت وفطانت و فهم وزکا او بوده لیکن ازاین کلمات واهیه ظاهر شد که او و صاحب حدائق
را چندان فهمی نبوده پس میگوئیم اما جواب از دلیل اول پس باین نحو است که مراد از اخبار مانعه دران صورت است
که از مجالست ایشان خللی باعتقاد ظاهر شود واما اگر از باب تقیه باشد واز بابت رفع شر ایشان و دفع
فتنه وفساد ایشان باشد پس دران صورت مجالست لازم است چنانکه ائمه با مخالفین می نشستند وبنماز
جماعت وجمعه ایشان حاضر می شدند وحضرت امیرالمومنین دائما با متخلفین می نشست وصحبت میداشت
و در مقام استشارانچه صواب بود در جواب بیان میفرمود و ایضا حضرت صادق ع فرمود که با مخالفین
بحسن معاشرت رفتار کنید تا اینکه بگویند خدا رحمت کند جعفر بن محمد را که اصحاب خود را نیکو ادب داده و
و باین مشعر است آیه شریفه ولاتسبوا الذین یدعون من دون الله فیسبوا الله عدوا الی آیه یعنی شما کفار را
دشنام ندهید که این موجب آن میشود که انها نیز دشنام میدهند خدا را علاوه بسا باشد که درس خواندن
وبکتب ایشان رجوع کردن برای اینکه طریق ایشان را انسانی مطلع شود ادله ایشان را ببیند وانها
را رد کند وجواب از انها گوید واعتقاد عوام کالانعام را از تزلزل نگاه دارد واجب کفائی خواهد بود
چه بجای اینکه حرام باشد سیما اینکه از کتب ایشان اخبار را ببیند که دلالت بر مدعا داشته باشد وبان
الزام کند انها را واین مجادله بر نحو احسن است وپسندیده ومطابق عقل است وطریقه اصحاب ائمه
همچنین طریقه ائمه همین بوده چنانچه بر متتبع ظاهر است وهمین وجه جواب داده میشود از دلیل دوم
چنانکه فقها درهمان کتاب متاجر استثنا کرده اند حفظ کتب ضلال را برای الزام واتمام حجت بر ایشان چنانکه
بر متتبع مخفی نیست وبجهت تضعیف ادله ایشان است واین مطلب در موضوع مشابه است که منکران مباهت و
مکابره است واما جواب از دلیل سوم آنست که نسبت اصول را بامور مبتدعه دادن نهایت ناشی غباوت
وعدم فطانت است چه اصول را مباحث الفاظ است وغیر الفاظ انچه مباحث الفاظ است چگونه میشود که فقیه
بحث ازان ننماید مثلا امر برای وجوب است یا ندب فرض کن که ما اصولیین این بدعت حرام را گذاشتیم
شما اخباریین چه میکنید ایا حمل بر وجوب میکنید یا ندب وبرهر تقدیر ایا دلیلی باید اقامه نمائید که در عرف
ائمه امر برای وجوب بوده یا بدون دلیل باید یکقول را اختیار کنید البته راضی نمیشوید که بدون دلیل
سخنی گوئید پس شما هم مسئله امر را باید عنوان کنید وسخن گوئید علاوه مگر شما آیه ما ارسلنا من رسول الا
بلسان قومه را انکار میکنید البته تکالیف بلسان عرب بیان شده ولسان پیغمبر وآل او را باید بفهمیم تا تکلیف
را فهمیده باشیم وایا لسان ایشان همان لسان قوم بوده یا اصطلاحی داشته اند پس باید بحث از حقیقت

شرعیه وحقیقت ومجاز وصحیح واعم وامر ونهی وعام وخاص وحمل عام بر خاص ومطلق ومقید ومجمل ومبین
نمائیم تا علم به تکلیف وباطن آن نمائیم در نزد انسداد باب علم علاوه در حدیث نیز وارد است که زراره خدمت
حضرت صادق ع عرض کرد که چرا واجب است نماز را قصر کنیم وحال انکه خدا تعالی اقصروا نگفته بلکه لاجناح گفته
انجناب تمسک به بیان پیغمبر جست ایضا زراره ایراد کرد که چرا باید بعضی از سر را مسح کرد نه تمام را حضرت فرمود
لمکان الباء یعنی باء بروسکم برای تبعیض است پس ائمه بیان انرا بر وجه اجمال فرموده اند وقوله اذا امرتکم بشیء
فاتوا منه ما استطعتم بران دال است وقوله علینا القاء الاصول وعلیکم بالفروع اقوی شاهد بر اجتهاد است واما حجت
کتاب واجماع وجز و نحو ان پس در کلام امام نیز بسیا باشند که ایماء بدان شده ودر مبحث روئیت حدیثی روایت است
که معصوم متمسک باجماع شده علاوه اجماع دلیل قطعی است وبعد از حصول قطع نمی توان دلیل بر حجیت قطع آورد
چه ان دلیل اگر قطعی است مستلزم دور است واگر ظنی است پس ان مثبت قطع نبود بداهت عقلیه نخواهد بود علاوه
فان المجمع علیه لاریب فیه دال بر حجیت اجماع است واصل برائت واستصحاب هم از اخبار برداشته شده است
وما حجب الله علمه عن العباد وامثال ان دلیل اصل برائت است ولاتنقض الیقین الا بیقین مدرک استصحاب
غایة الامر انکه در نامیدن ان باصل برائت واستصحاب اصطلاحی است که کرده اند ولا مشاحة فی الاصطلاح
پس این اصول چه بدعتی است که مجتهدین داخل دین نموده اند وکدام مسئله است که شما اخباریین را بان
احتیاج نیست واما حجیت عقل پس اخبار بسیار بران دال است وعبارت حدیث بک اثیب وبک اعاقب
شاهد مصدق است واما قطعیت اخبار چنانکه اخباریین ادعا میکنند پس ان غلط صرف است باوجود تعارض
میان اخبار وعروض وجوه اختلال وخفاء قرائن حال ومقال برای تمادی اعصار وما جواب این
سخن را در منظومه الفیه در اصول ودر شرح ان ودر حواشی قوانین بنحو تطویل وفصل تفصیل وبسط جزیل بیان
نمودیم بنحویکه قابل انکار نیست وتکلم در این مقام زیاده ازین خارج از محل کلام ومقصد ومرام است
ولیکن ذکر اجمالی لازم است پس میگوئیم که قول صاحب وسائل که گفت که محمدین ثلث شهادت داده اند براینکه
این اخباریکه مذکور شده است در کتب اربعه بیننا وبین الله حجت است کلامی است که از عقل دور است چه محمدین
برای عمل خود شهادت داده اند واین دخلی بدیگران ندارد بنده نیز میگویم که فتاوائی که من گفته ام درمیان
من وخدا برائم وبرای مقلدم حجت است علاوه روایات محمدین بایکدیگر اختلاف دارند چه بسیاری از احادیث
تهذیب واخبار کافی باهم تناقض دارند وهر دو با من لایحضره الفقیه همین صورت را دارند بلکه در
یک کتاب اخبار متعارضه است پس تکلیف چیست واز شما اخباریین سوال میکنیم که ایا ما چه عمل کنیم کدام
یک از متعارضین را اخذ کنیم اگر بگوئید که رجوع باخبار علاجیه که در مقام علاج تعارض اخبار که صاحب وسائل

در باب قضا ذکر کرده تمسک میکنیم جواب میگوئیم که اخبار علاجیه نیز با هم تعارض دارند و در بعضی موافق قرآن
مقدم داشته و در دیگری مثلاً مخالف عامه را مقدم داشته غرض اینکه انها هم خالی از تعارض نیستند
علاوه شهادت در احکام شرعیه مسموع نیست و دلیلی بر حجت ان قائم نشده است اگر بگوئی که عمل میکنیم
بهمین اخبار برائی اجماع گوئیم اولا این اجماع تقییدی است مثل اینکه مایع موجود را همه حلال می دانند
و حلال و یکی شراب می داند یعنی عصیر عنبی و حلال و یکی اب قلیل ملاقی بنجاست میداند و پاک و حلال
چنین اجماع چه ثمر دارد همچنین این اخبار را مانند مرتضی مُدّاهنه و حجت دیگری واحد می داند و حجت و هکذا
علاوه ایا اجماع عمل بر صحیح اعلائیست یا صحیح قدمائی یا مشهوری و ایا موثق را هم عمل میکردند و ایا حسن هم داخل
در اجماع هست یا نه و ایا ضعیف هم معمول به است یا نه پس چه اجماعی در میان خواهد بود بلکه این دعوی
سخنی ست بی پا و اما انچه امین اخباریین ملا محمد امین استرابادی گفته که شریعت پیغمبر دو دفعه خراب شد
یکی روز سقیفهٔ بنی ساعده و یکی روزیکه علامه حدیث را بر حسن و موثق و ضعیف و صحیح تقسیم نمود و این سخن در
غایت غباوت و عدم فطانت و ناشی از لجاج و عناد است چه صحیح در اصطلاح قدما هر خبر برا می گفتند
که محل اعتماد باشد و قرائن بران موجود باشد و معاضد داشته باشد و اکنون بسبب طول مدت قرائن از میان
رفته و نمی دانم کدام خبر قرینه داشته بود و یا نه پس باید احادیث را تقسیم کنیم و جستجو نمائیم و ببینیم کدام
یک بهتر است و ظنون اجتهادیه بان منضم سازیم انوقت عمل کنیم و بغیر این چارهٔ نداریم و شما اخباریین اگر
اگر قرائن در دست دارید پس بما بنمائید و ما را خاطر جمع کنید و الا باین مهفوات و این سخنهائے بی پا و این
اغلاط حکم الله را نمیتوان ثابت کرد علاوه ملا محمد امین را ببین که چه قدر از اقوال علما بیخبر است و نفهمید که این
تقسیم از علامه نیست بلکه سید بن طاؤس که از صاحبان کرامت است و صدائی صاحب الامر را شنیده او
این تقسیم نموده همچنین محقق اوّل صاحب شرایع و ایشان در طبقهٔ سابقه از علامه میباشند و علامه که او نیز صاحب
کرامات بوده متابعت ایشان نموده پس ببین که این مرد با وجود انکه خبر از جائے ندارد چرا اغلاط از
قلم او صادر شده است و اما اینکه بعضی از اخباریین علم رجال را بدعت دانسته اند نهایت نامربوط است
چه بعضی از رجال اسناد فاسق و بعضی عادل و بعضی غیر ضابط و بعضی از غلاة و بعضی کذاب و این مقدمه
قطعیه است پس بدون علم رجال و انضمام ظنون رجالیه چگونه عمل بحدیث کنیم با اینکه معصوم هم گاهی تضعیف
می کرده اند و از اغیبت نداشتند و شیخ علی برادر شیخ زین الدین در کتاب در المنظوم و المنثور نوشته
بعد از اینکه شیخ زین الدین را ذکر کرده است بعد از اینکه برادر ثنا فرستاده است اینکه شیخ زین الدین
مسافرت نمود بدیار عجم و وارد منزل شیخ بهائی شد و شیخ بهائی او را اکرام تمام کرد و او در خدمت شیخ

مدتی دراز ماند و دران مدت مشغول بود در خدمت شیخ بدرس خواندن و قرائت مصنفات شیخ و غیر انها
و در نزد غیر شیخ هم درس میخوانده چون منتقل شد شیخ بهائی الدین در همان سال که والد من وفات یافت
و ان سال هزار و سی و یک بود پس مسافرت نمود شیخ زین الدین بمکهٔ مشرفه و در انجا بمطالعه اشتغال داشته
پس من بمکه مشرف شدم و با او ببلاد ما مراجعت کردیم و من در نزد او درس خواندم در اصول و فقه و هیئت
پس بار دوم بعجم رفت و بزودی برگشت و مولدش در سال هزار و نه بود و منتقل شد بسوی رحمت خدا
و رضوانش در روز بست و نهم ذی الحجه از سال هزار و شست و چهار و من در مکه مشرفه بودم و با او در روز
عرفه جمع شدم و در خدمت او بودم تا این سال و مدفون شد با پدرش در معلی در مقابر مکهٔ مشرفه تا اینجا
کلام برادر شیخ علی بود و شیخ زین الدین اجازه دارد از پدرش شیخ محمد و از شیخ بهاء الدین -

شیخ محمد بن شیخ حسن

سه شیخ محمد بن شیخ حسن بن شیخ زین الدین شهید ثانی فاضل و مدقق و ورع و فقیه متبحر در رجال
بوده و در ابتداء امر در نزد پدر بزرگوارش شیخ حسن و سید محمد صاحب مدارک درس میخواند
و از ایشان حدیث و اصول و غیر انها اخذ کرد و مصنفات ایشان را قرائت میکرد از منتقی و معالم
و مدارک و انچه سید محمد بر کتاب نافع نوشته بود و بعد از وفات ایشان مدتی مشغول بمطالعه بود
پس از ان بمکهٔ مشرفه مشرف شد و در انجا بخدمت میرزا محمد بن علی بن ابراهیم استرابادی صاحب رجال
مشرف شد و در خدمت او حدیث قرائت کرد پس از ان ببلاد خود مراجعت کرد و مدت قلیله در انجا
اقامه نمود پس از ان بعراق مسافرت کرد بجهت خوف از اهل شقاوت و نفاق و مدتی در کربلا ماند
و بتدریس اشتغال داشت تا اینکه روزی در کربلا نماز میکرد پس مردی بجانب انجناب تیری انداخت
ان تیر از پهلوی سینه او گذشت و خدا او را حفظ نمود پس از ان بمکه مشرف شد و باز از انجا بعراق رجوع
نمود و مدتی در انجا اقامه داشت پس از ان سببی روی داده که از عراق بیرون رفت و بسوی مکه مسافرت
کرد و در مکه بقدری ماند که وفات کرد و کنیت او ابو جعفر و لقبش فخر الدین بود و عابد و زاهد و فقیه و محدث
و متکلم و حافظ و ادیب و جلیل الشان بود -

در کرامات شیخ محمد

و در مکهٔ مشرفه خبر داد بقرب اجلش قبل از موت و این از کرامات عظیمه است و کرامت دیگر انجناب
اینکه در انشب که وفات کرده بود و هنوز دفن نشده بود صدای قرآن در نزد نعش او شنیده
می شد و کسیکه اطلاع یافت گفته که ان قرائت کننده اظهار ان کرد که من قائم مهدی می باشم

روحی و روح العالمین فداه و حکایت قرآن خواندن زن و زوجهٔ شیخ محمد که دختر صاحب مدارک بود نقل نموده
و این دو کرامت را شیخ اسد الله کاظمینی رفع الله قدره در کتاب مقابیس ذکر کرده و فرمود که حضرت صاحب الامر
در شب وفات شیخ محمد او را دیدند میخواند که دران زمان و دران بلاد یافت نمیشد و از احتیاط و تقوی
شیخ محمد اینکه باو گفتند که فلان شخص از اهل این بلاد است زکوة نمی دهد پس شیخ محمد هر چیزی که برای
قوت عیالش میگرفت اول زکوة از امی داد از ان پس از ان تصرف مینمود و امیر یونس بن حرفوش جزایری
برای شیخ محمد پانصد قروش فرستاد دران زمانیکه شیخ محمد در مکه بود امیر یونس صاحب مزارع و بساتین
بسیار و املاک بیشمار بود و همیشه احتراز مینمود از انیکه مال حرامی داخل مال او شود و مراسلهٔ بشیخ نوشت
که مشتمل بر آداب و تواضع بود و بسیار معتقد بشیخ بود و دران مراسله التماس نموده بود که ان هدیه
را قبول کند و نوشته بود که از مال حلال من است و زکوة و خمس از ان داده ام پس شیخ محمد امتناع از قبول
ان نمود ان رسول گفت که اهل و عیال تو در بلد انیر دست و صلاح در عدم قبول نیست زیراکه او را
خلوص عقیدت در شما است و بر اهل و عیال شما در نهایت شفقت است شیخ محمد فرمود الحال که چنین است
ان چیر را ضبط کرده و هر سالی از ان صد قروش از قماش و عود خریده تا ان وجه تمام شود —

درخواستن سلطان شیخ محمد را

و سلطان ان زمان از مکه او را طلب داشت و مبلغی برای مخارج ان مقرر داشت و مراسلهٔ از روی
تواضع باو نوشت پس شیخ اجابت نکرد و بشیخ گفتند که جواب سلطان را بنویس شیخ گفت که جواب بدون
دعا لائق سلطان نیست و از دعا نیز نهی داریم پس چون بر او الحاح کردند بعد از تامل فرمود که حدیث
وارد شده برانیکه از برای امثل او دعا بهدایت میتوان نمود پس مراسله نوشت و دعا بلفظ هداه الله نوشت

در کرامت شیخ محمد

و شیخ علی در در المنثور اورده و ان مشهور است انیکه انجناب طواف می کرد پس مردی باو دسته
گلی داد از گلهای متفرقه که در مکه و حوالی ان وجود نداشت سیما ان فصل و زمان فصل گل
نبود پس شیخ بان مرد گفت که این گل از کجا است فرمود که از خرابات است
شیخ خواست که بعد از آن جواب سوال او را دارد باشد هر چند فحص کرد او را ندید تا اینجا کلام شیخ علی بود
البته معلوم است که ان شخص حضرت صاحب الامر بود و بعضی از اصحاب شیخ مذبور با و گفتند که سلطان
خواهد تو را خواست بنحویکه تو را ممکن نیست که جواب کنی باید ببلد سلطان رفته باشی پس شیخ محمد دعا
کرد که خداوندا اگر در علم تو چنین چیزی گذشته است پس اجل مرا برسان و پس از ان می گفت

که عنقریب من خواهم وفات نمود و تعداد مصنفات او را خلف با شرف مقدس او شیخ علی در کتاب در المنثور ذکر
نموده و ان بدین نحو است شرح استبصار که سه مجلد از ان بروز یافت و شیخ اسد الله در مقابیس گفته که ان
شرح در همان طهارت و صلوات است و حاشیهٔ شرح لمعه در چند مجلد و تا بکتاب صلح رسید و حاشیه بر معالم
الاصول پدرش که مجلد متوسط است و حاشیه بر عبادات من لایحضره الفقیه و شرح اثنا عشریه والد شیخ
و حاشیه بر مختلف الشیعه علامه و حاشیه بر مدارک سوای حواشی که معلق بر مدارک کرده و حاشیه بر مطول
و کتاب روضة الخواطر و نزهة النواظر و ان کتاب مشتمل است بر فواید و مسائل و اشعار غیر او و حکم
و غیر ان که از چند کتاب التقاط کرده و رساله در مفاخرت میان غنا و فقر و رساله در تزکیه راوی
و رساله در تسلیم در صلوة و تحقیق کرد دران رساله انچه را که در نزد او ترجیح داشت و رساله در تسبیح
فاتحه در سوای رکعتین اولیین و ترجیح داد دران انچه را که ترجیح در نزد او داشت از اخبار تسبیح و کتاب
مشتمل بر اشعار او و اشعار غیر او و مراسلات میان او و معاصرین او و کتاب جامع مشتمل بر مواعظ و نصایح
و حکم و مراثی و الغاز و مدیح و مراسلات شعریه میان او و میان شعراء اهل عصر و جوابهای ایشان برای
او در مدیح و الغاز و کتاب شرح تهذیب الاحکام و رساله در طهارت و حواشی بر کافی و حواشی بر منهج المقال
استادش میرزا محمد و انجناب داماد صاحب مدارک بوده و در لؤلؤه گفته که من واقف شدم بر جمله مصنفات
شیخ محمد که از انجمله شرح استبصار و حاشیه فقیه بود و در کلام او تامل کردم پس یافتم او را که مرد فاضلی است
لیکن عبارات او معقده و غیر سلسله و تصنیف او غیر مهذب و غیر محرر است و می بینی او را که بحث می کند در مسئله
تا انیکه بوضع مطلوب ان مسئله میرسد حواله میکند بیانش را بحواشی او بر کتابهای دیگر یا تصنیف دیگر و این
یا ناشی از عجز است یا ناشی از عدم جودت ملکه تصنیف تا اینجا کلام لؤلؤه بود مؤلف کتاب گوید که حواله کردن
تحقیق را بکتاب دیگر ضرر بفهم و علم او ندارد و بسا باشد که مسئله را در جائی دیگر تحقیق نموده است و لذا
باختصارش می پردازد و حواله بموضع تفصیل میکند و این فقیر طهارت و صلوة حاشیه او را بر شرح لمعه دیده ام
و همچنین حاشیه او را بر معالم انصاف انیکه بسیار با دقت و تحقیق فطانت است و اگر شیخ محمد اخباری می شد
هر اینه صاحب حدائق در توصیف او غایت مبالغه مینمود چنانکه کرده لیکن چون جناب شیخ مجتهد بود لذا
این دقائق در فهم او وارد ساخت و شیخ عبد الله بن حاج صالح بحرانی گفته که شیخ محمد مدقق بود اما
محقق نبود و از شیخ علی بن سلیمان بحرانی حکایت داشته که او شیخ محمد را دیده و ذکر کرده که برای او رتبه
اجتهاد نبود زیراکه از شدت تدقیق بجائی واقف نمی شد و این دقت را جربزه میگویند و هر که مطلع شود
بر مصنفات او مانند شرح استبصار و حاشیه فقیه می داند که او جربزه داشته و ذکر کرده پسرش شیخ علی

در کتاب در المنثور که در نزد من است بخط جد مبرور مرحوم من شیخ حسن قدس الله روحه بعد از ذکر مولد این

دو برادر زین الدین علی اینکه متولد شد برادرش فخر الدین محمد ابو جعفر و نفعهم الله بطاعته وهداهما الی الخیر وایدهما بالسعد

والاقبال فی جمیع الامور وجعلنی الله فداهما من کل محذور روز دو چاشتگاه روز دوشنبه دهم شهر شعبان سال

نهصد وهشتاد و من نظم کردم در شب پنجشنبه نهم شهر رجب سال نهصد وهشتاد و یک در مشهد حسین این دو بیت را

احمد ربی الله از جاءنی ٭ محمد من فیض نعماه ٭ تاد یحمد لازال مشلما سمه ٭ بجوده یسبعه الله

پس ظاهر شد از تاریخ مولد و وفاتش اینکه عمرش پنج سال و سه ماه بود تا اینجا کلام شیخ علی بوده و تاریخ وفاتش هزار و سی بوده

سو در احوال شیخ علی بن شیخ محمد

شیخ علی بن شیخ محمد متقدم فاضل و جلیل القدر و متبحر بود تالیفات او حواشی بر شرح لمعه جدش شهید ثانی

در چند مجلد و فاضلانه نوشته و اسم ان زهراة الذویه است و شرح کتاب اصول کافی و از ان بیرون آمد شرح

کتاب عقل و علم در یک مجلد و کتاب در المنثور و رساله در رد بر صوفیه و نامیده انرا السهام المارقه از اغراض

زنادقه و رساله در رد کسیکه غنا را مباح دانسته اند و درین دو رساله تعریض بر ملا محسن فیض کاشانی کرده و حواشی

فوائد مدنیه و در رد بر ملا محمد امین و حواشی بر معالم و حواشی بر من لا یحضر و کتابیکه قریب بچهل هزار بیت است

از فنون متفرقه و فوائد و اشعار و کتاب دیگر که مثل آنست دوازده هزار بیت است و کتاب دیگر نظیر ان که پنجهزار

بیت است و غیر اینها از رسائل و ذکر نمود احوال خود را در مجلد دوم از کتاب در المنثور و ذکر کرد که ولادتش

در هزار و سیزده یا چهارده شده و لیکن عمر طولانی کرده و بر ملا محسن زیاد طعنه داشته برای اینکه ملا محسن

طعن بر علما داشته و در دیباچه شرح کافی مسمی به وافی گفته یا بنیّ ارکب معنا ولا تکن مع الکافرین

ای المجتهدین و طعن بر علماء در کتاب سفینة النجاة نوشته و میل به تصوف داشته فلذا شیخ احمد الحسائی

در کتاب خود ملا محسن را ملامیسی نام نهاده و همچنین شیخ علی با محقق سبزواری در نهایت عداوت بوده و رساله

در مذمت او نوشته و نسبت فسق باو داده و گفته که در بازار زنجان او نان ذرت دیده نعوذ بالله مولف کتاب را

عقیده آنست که محقق سبزواری از اعیان علماء امامیه بوده و در نهایت زهد و ورع و تقوی و از جمله

مشایخ اجازه است و امر بر شیخ علی مشتبه شده که او را باین گونه امور نسبت داده است و جده مادر شیخ علی

مذبور دختر شیخ علی بن عبد العالی کرکی محقق ثانیست و در حاشیه تعلیقه شرح لمعه گفته که من جدام دختر

محقق ثانی را ادراک کردم و حال اینکه او از نود تجاوز کرده و من صغیر بودم و شیخ علی در کتاب در المنثور

ذکر کرده که چون پدرم بعراق رفت من شش ساله بودم و در بلد ما فوت بزرگ واقع شد که هزار کتاب

از کتب ما سوخته شد پس بقریه کرک نوح رفتیم و در انجا مدتی اقامه نمودیم پس من با برادرم مسافرت کردیم

بسوی عراق در حالیکه دوازده ساله بودم و قرآن را ختم کردم و حال اینکه سن من نه سال رسیده بود و والده

من بسیار رافت بمن داشت و همیشه بمعلم وصیت داشت که مرا نزند و اهانت ننماید و در هر روز چند دفعه تفقد

احوالم مینمود پس مشغول تعلم شدم در خدمت شاگردان جدم و پدرم و غیر ایشان و انها شیخ جلیل فاضل

شیخ نجیب الدین بود و برادرم شیخ زین الدین و سید نور الدین و شیخ حسین بن ظهیر و شیخ محمد حر توشی

رحمهم الله تعالی و چون برادرم از نزد من رفت مشغول باطفال و عیال بودم و باین حال مشغول

بطلب علم بودم و کتب متعدده نوشتم و حریص بودم بر محافظت کتبی که باقی مانده پس مسافرت نمودم

بسوی مکه بعد از وفات والدم و ان در سال هزار و سی و دو یا سه بود و من شانزده ساله بودم و

با صغر سن و وحدت خودم عنایت و لطف خدا را بالنسبته بخود می دیدم و در السفر اموری اتفاق افتاد که از غرایب بود

در کرامات شیخ علی بن شیخ محمد

از انجمله **کرامت اولی** اینکه چون از دمشق سفر کردیم در منزل اول من با شتری سوار بودم و با جماعتی

از حاجیان در پیش افتادم و شتران ما در دنبال بودند و با ما رفیقی بود که غلام صغیر هندی داشت و همراه

من کاردی بود که از من افتاد و اتفاق چنین افتاد که غلام ان مرد بر پشت شتر خوابید پس بزمین افتاد

پس ان کارد را در ان مکان دید پس ان بمنزل آورد و انکارد را می شناخت و قصه را نقل کرد کرامت ثانیه

اینکه چون بمکانی رسیدیم که برکناقه میگویند و در میان دو کوه واقع شده و در انجا بمکان تنگی رسیدیم که

ممکن نبود مرور از انجا مگر یک قطار یا دو قطار پس من با بعضی از رفقا که بر استر سوار بودیم در پیش افتادیم

و نازل شدیم در مکانی که انتظار می کشیدیم اینکه حاج از ان راه عبور نمایند پس طول کشید و بعضی از رفقا

عزم نمودند که از پیش بمنزلی رفته باشند که از اعلاء میگفتند پس من با ایشان رفتم و بعضی از اسباب

را در ان مکان گذاشتم و قاعده قوافل ان بود که هر وقت که از ان معبری گذشتند شتران را میخوابانیدند

تا همه جمع شوند پس از ان میرفتند پس چنان اتفاق افتاد که مناخ و خوابانیدن شتران ما در شب اتفاق

افتاد چون ایشان بما رسیدند و بمنزل ما آمدند اسبابیکه در انجا فراموش کرده بودیم برای ما آوردند

کرامت ثالثه اینکه شیخ محمد حر سلمه الله تعالی در ان سال حج بجا می آورد و حاج بر دو قسم بودند مقاطره و شعاره و قاعده

ان بود که شعاره از طرف دست چپ و پشت سر حاجیان میرفتند پس در شب چیزی از آلات سفر از من کم شد و شیخ محمد پیاده شد

و با شعاره میرفت پس ملاقات کرد انچه را که از من ضایع شده بود و کم شده بود و انرا برای ما آورد

کرامت رابعه اینکه چون نزدیک بمکه مشرفه رسیدیم من با دو نفر که استر سوار بودیم از عسفان پیش

افتادیم پس چون بمکه مشرفه رسیدیم من بحرم رفتم برای طواف عمره و من تنها بودم پس اول در اطراف

بیت الحرام گردیدیم تا اینکه اماکن معهوده را که شناختن آنها را سزاوار بود و در وقت طواف آنها را شناختم
پس اراده کردم که طواف کنم که ناگاه مردی که طواف بمردم تعلیم میکرد به نزد من آمد و گفت که باید تو را طواف
دهم پس گفتم که من مردی از اهل شام هستم و از حاج شامیان به پس افتادم و با من درهمی نیست که بتو داده
باشم بلکه بغیر از لباس احرام چیزی ندارم اگر راضی میشوی که چیزی از من نگیری مرا طواف ده و
والا مرا واگذار پس امرد با من منازعه نمود و سخنان درشت بمن میگفت ناگاه مردی دیگر آمد و آن مرد
را بعقب کشید و با او گفت که این شخص را واگذار که برای خود طواف کند و این شخص و پدرش پیش از صد نفر مثل
تو را طواف تعلیم مینمودند واگذار او را که طواف کند پس او مرا واگذاشت و من بنحویکه خود می دانستم و میخواستم
طواف نمودم **کرامت خامسه** اینکه چون از مکه مراجعت کردیم و منزل ما بدر بود و آن میان مکه و مدینه است
پس چون صبح طلوع نمود من و یک نفر رفیقی که بر دراز گوشی سوار بود در مکان وسیعی در میان قطارات
حاج وضو گرفتیم و نماز گذاردیم و با من شمشیری بود که در حال نماز در انجا گذاردم و فراموش نمودم که بردارم
و حاج از یمین و یسار انموضع براه میرفتند پس بقدر نصف فرسخی راه میرفتیم و منزل گرفتیم و خیمه خود را تسویه
نمودیم در ان زمان بخاطرم آمد که شمشیر فراموش شد رفیق خود که راکب حمار بود گفتم که رفاقت کن که بان
موضع رویم و شمشیر را بگیریم اگر شمشیر بگیر آمد فهو المطلوب و الا تفرجی خواهد بود آن رفیق گفت که این
عبث است من گفتم که برخیز برویم امرد با من آمد چون نزدیک ان مکان رسیدیم از دور نگاه کردیم دیدیم
که شمشیر در ان موضع است و حاج از راست و چپ مرور مینمایند پس رفیق خود گفتم که تند برویم که شمشیر را دیگری
برندارد پس شمشیر را گرفتیم و مردم نگاه میکردند و تعجب مینمودند **کرامت سادسه** اینکه برایم اتفاق
افتاد که شرح لمعه را در اول دفعه درس میگفتم پس بعبارتی رسیدم که در انجا لفظ صدوقان داشته پس
تلمیذ از من سوال کرد که صدوقان کیانند من گفتم که محمد بن بابویه و برادرش میباشند چون در ان شب خوابیدم
جدم شهید ثانی را در خواب دیدم که بمن فرمود که ای فرزند من صدوقان محمد و پدرش میباشند
کرامت سابعه اینکه همیشه سعی زیادی داشتم که آنچه از کتب ملاباقی مانده بمن برسد پس بسبب انقطاع
حاج طول کشید پس بهر دری آنچه خواست بذل نمودم و در انتظار آن بودم که ان کتب را بمن برساند
چون نزدیک بزمان آمدن حاج شد پس شبی در خواب دیدم که مردی بسوی من آمد و با او
طبقی است که در ان سینه آدمیست با اضلاع او پس از ان مرد سوال کردم که این چیست در جواب
گفت که این سینه جد تو زین الدین است پس در روز همان شب خبر آمدن حاج رسید و کتابهای ما را آوردند
و بسیاری از ان کتب بی جلد شده بود و بعضی تلف شده بود از کثرت نقل و تحویل **کرامت ثامنه**

در وقت

در وقت دیگر در خواب دیدم که جدم شهید ثانی را جماعتی گرفته گفتم که چرا او را گرفته اند برای آنکه گفتند
او را بکشند من گفتم که آیا کافی نبود ایشان را کشتن اول که بار دیگر میخواهند او را بکشند پس بعد از چند
وقتی خبر رسید که اکثر کتب که باقی مانده در بلاد تلف شد و بغارت رفت و این از کرامات شهید ثانی
بود و چون سفر کردم ببلاد معلوم برای مصالحه که اقتضا ان نمود و از ماکل مشتبه آنها خوردم و تغیر
مسلک آباء خود رفتار کردم این فیض و صلاح را که در اوائل سن داشتم از من دور شد و چون در دفعه
دوم از ان بلاد توجه نمودم و بسوی مکه مشرفه آمدم اتفاق افتاد برایم من اشیائی از برکت
حج و زیارت و مؤلف این کتاب آنها را در ضمن کرامات سابقه و عدا آنها مندرج ساخته پس میگوییم
کرامت تاسعه اینکه بمن رسید در میان اصفهان و بصره و مردی از بلاد با حاج میباشد و گفته
که من بمکه سفر میکنیم بقصد اذیت شیخ مزبور و چنان شایع نمود که من در بلاد عجم بودم و شیخ علی چنین و
چنان کرد و چون خبر بمن رسید دلتنگ شدم پس چون وارد بلد دورق شدیم من در خیمه نشسته بودم
که انمرد بر من گذشت پس او را ندا کردم که تو چنین و چنان گفتی گفت بلی و زود است که ببینی که من
چه کار میکنم گفتم که چرا چنین خیالی را در دل گرفتی در جواب گفت که تو در اصفهان چیزی بمن ندادی
و من تلافی مینمایم پس من گفتم که من از خدا سوال مینمایم که دفع شر تو از من نماید پس چون بمکان
خود رفت به آزار بیت مبتلا شد و بعد از چند روز ببصره رسید و در انجا وفات کرد و خداوند عالم شر او را
از من دفع کرد **کرامت عاشره** و مثل ان از دو مرد در مکه و منی واقع شد که اگر خدا ایشان را
از من دفع نمی نمود هر آئینه موجب تلف نفس بلکه نفوس میگذشت و خدا شر ایشان را از من دفع نمود و
نقل محتاج بر تطویل است و آن از برکت حج بیت الله الحرام بود و این کرامت عاشره است **کرامت**
یازدهم اینکه چون ما از بغداد متوجه اصفهان شدیم سه نفر جاریه داشتم و غیر ایشان حرم نیز همراه داشتم
پس بمنزلی رسیدیم که آن را یعقوبیه می نامند و در انجا مرد لئیم معاندی از جانب حاکم بود و بر کنار نهر نشسته
و از هر جاریه و عبدی دو اشرفی میگرفت و بر هر شتری دو عباسی میگرفت سوای اهانت و ضربی
که بحجاج می آورد پس ما از نهر عبور نمودیم و هر زنی که از کشتی بیرون می آمد بدست ان زن نگاه میکرد که بفهمد
که او کنیز است یا نه پس ما در کشتی سوار شدیم چون نزدیک به کنار رسیدیم مردی بنزد ان شخص معاند آمد
و با او چیزی تکلم نمود پس او با غضب برخاست و حرکت کرد و در دست او عصائی بود پس ما از کشتی
بیرون آمدیم و خیمه را برپا کردیم و کنیزکان را در پشت کجاوه نشانیدیم پس زنی فرستاد که در خیمه ما تفحص
نماید و من بیرون بودم چون آمدم خبر دادند که زنی طرف خیمه را کشف کرد و یک کنیز را دید پس بعد از

ساعتی ان ملعون آمد وگفت که چند کنیز دارید گفتم که یک داریم پس بخیمهٔ دیگر رفت و در انجا
زنی بود و غلامی در نزد او بود پس ان زن گفت که اگر من تورا دلالت کنم بر سه جاریه ایا از غلام من
میگذری گفت بلی ان زن گفت که درین خیمه سه کنیز باشد واشاره بخیمهٔ ما نمود وشوهر خود را بهمراه ان معاند
روانه نمود که او را بخیمهٔ ما رهنمائی نماید و چون سابقا ما با و گفته بودیم که ما یک کنیز بیشتر نداریم ترسیدیم
که اگر خلاف ظاهر شود از او اهانت بزرگی بما برسد پس من بحمّال گفتم که دو کجاوه را بر شتر ببندد
و با هر یک از ما جاریه بنشانند والّا بما و تو ضرر بزرگی خواهد رسید پس قبول کرد و ما دو جاریه و دو تن
نشاندیم پس ان معاند با شوهران زن رسید پس ندید مگر یک جاریه پس شوهران زن را چوب شدید
زد و مراجعت کرد و ان غلام را اخذ کرد وگفت که دروغ گفتی ان زن گفت که ایشان دو کنیز را
با دو زن سوار کردند وان شتر را علیحده در اول فرستادند پس شروع نمودند در تحمیل باقی مانده
پس ان معاند در غضب شد و بر اسپ خود سوار شد و خود را بان شتر رسانید پس خدا تعالی او را
از دیدن آن شتر کور کرد پس بنزد ان زن آمد و غلام را از او گرفت و بعد از مشقت بسیار ده قروش
ان زن باو داد تا اینکه غلام را استرداد نمود وان مکانهائی که اخذ مینمود در هر منزلی در حدود بغداد
چنین اتفاق افتاد و ما را بتوفیق خدا زیانی نرسید **کرامت دوازدهم** اینکه بمنزل شیروان
رسیدیم بازامدند که از کنیزکان خراج بستانند پس مردی همراه زنی بتفحص آمد وان زن داخل
خیام می شد پس چون بخیمهٔ ما رسید نگفتند که این اول خیمهٔ بود که ما بان ابتدا کردیم و حال اینکه بعکس
داخل ان خیمه نشد واگر اوقات در بلاد غربت بودم با دل شکسته و مع هذا بمطالعه درس بحث اشتغال
داشتم و کتبی که مرا بانها احتیاج بود نداشتم پس نوشتم زیاده از هفتاد کتاب را بخط خود از کتابهائیکه
بان احتیاج داشتم **کرامت سیزدهم** بطریقهٔ شمار لفظ جلاله برای شخصی استخاره نمودم پس
این آیه آمد یا ابراهیم اعرض عن هذا پس از اسم او سؤال کردم گفت که اسم من ابراهیم است **کرامت
چهاردهم** شخصی دیگر آمد واز من استخاره خواست پس این آیه آمد وما انت علینا بعزیز پس از من
سؤال کرد که چه آیه آمد من آیه را برای او تلاوت نمودم ان مرد تبسم نمود و تعجب کردم من از سبب تعجب و
تبسم او سؤال کردم گفت که این استخاره برای مردی بود که نام او عزیز است واستخاره کرده بودم که او را
وکیل در امر خود نمایم **کرامت پانزدهم** شخصی از اعیان از من استخاره طلب کرد مکرر او رقعه فرستاد
ونوشت که استخاره کن وآیه را بنویس و با رسول بفرست پس من استخاره نمودم این آیه آمد وما کان
لرسول ان یاتی بآیة الا باذن الله **کرامت شانزدهم** شخصی میخواست که از جانب سلطان متولی
حکومت

حکومت شود پس از من استخاره خواست پس من گفتم که من استخاره برای امر غیر مشروع نمی نمایم ان مرد در جواب گفت
که من بر خود از تلف نفس خائف می باشم اگر قبول نکنم پس برای این امر استخاره کردم این آیه آمد وان تعرض
عنهم فلن یضروک شیأ وان حکمت فاحکم بینهم بالقسط **کرامت هفدهم** شخصی برای تزویج استخاره نمود در نزد
من پس این آیه آمد وهو الذی خلق من الماء بشرا فجعله نسبا وصهرا **کرامت هیجدهم** چند دفعه در امر تزویج
استخاره نمودند این آیه آمد کلتا الجنتین آتت اکلها ولم تظلم منه شیأ وفجرنا خلالهما نهرا وکان له ثمر **کرامت
نوزدهم** دو برادرزاده داشتند که بسفر هند روند وخال ایشان در هند بود واو مشهور بفسق بود وشراب
میخورد واین دو برادرزاده داشتند که نزد او بروند پس استخاره کردم این آیه آمد اما احدکما فیسقی ربه خمرا
واما الآخر فیصلب الآیه **کرامت بیستم** مردی را حکومت بود میخواستند که داده باشند وان مرد مکرر
نزد من استخاره نمود همیشه آیات موسی وهرون وبنی اسرائیل می آمد **کرامت بیست ویکم** شخصی اراده
داشت که بنزد سلطان رود برای مطلب ومهم عظیم پس استخاره نمودم این آیه آمد فأووا الی الکهف
ینشر لکم ربکم من رحمته ویهیئ لکم من امرکم مرفقا **کرامت بیست ودوم** برای شخص در همین مطلب سابق
استخاره کردم این آیه آمد رب اشرح لی صدری ویسر لی امری واحلل عقدة من لسانی یفقهوا قولی
کرامت بیست وسوم اینکه شخصی با زوجه اش مخاصمه بود در باب جاریه پس بنزد من آمدند استخاره
نمود بر شراء جاریه پس این آیه آمد اسکن انت وزوجک الجنة الی قوله تعالی ولا تقربا هذه الشجرة فتکونا
من الظالمین **کرامت بیست وچهارم** اینکه در هند فتوری افتاده بود پس شخصی بنزد من استخاره
نمود که بسفر هند رفته باشد پس این آیه آمد اعرض عن هذا انه قد جاء امر ربک وانهم آتیهم عذاب
غیر مردود وبعد از مدت قلیله خبر خرابی هند رسید **کرامت بیست وپنجم** کسیکه اراده خروج را
داشت در ظاهر پس استخاره نمود نزد من پس این آیه آمد ولو ارادوا الخروج لاعدوا له عدة ولکن کره الله
انبعاثهم فثبطهم وقیل اقعدوا مع القاعدین **کرامت بیست وششم** اینکه برای خود استخاره کرده
که در ان بلدیکه اقامت داشتم از انجا بیرون رفته باشم پس این آیه بیرون آمد ربنا اخرجنا من
هذه القریة الظالم اهلها واز جملهٔ ابتلاء مرحوم شیخ علی مفارقت ولدی است که بنهایت کمالات آراسته
بود وذکر این قضیه را در اینجا برای اینکه خالی از موعظه نیست مذکور داشتم برای تنبیه غافلین وموعظه
صابرین وتشویق طلاب علم دین وشیخ علی مرحوم در کتاب در المنثور فرموده که چگونه دلم نسوزد ومشتعل
نشود از آتش فراقش جگر من ودل من وحال اینکه ندیدیم ان فرزندم را از اول عمرش تا باخر اینکه
میل کند بلهو و یا بلعب یا نظر کند بغیر ادب وهرگز چشم خود را بمن نمی انداخت در زمان تکلم کردن من

وهر وقت که با من تکلم مینمود مضطر میشد بانش بنحویکه نزدیک بود که من چیزی از سخن او را نفهمم وهرگز بدون واسطه از من چیزی طلب ننمود وچون سن او به سال رسید عادت بنماز شب نمود ودر اینمدت قصیره که مجموع ان بست ودو سال عمرش بود در نزد من درس خواند از فقه الفیه را ومختصر نافع وشرایع ومختصر نافع وشرایع را بخط خود نوشت ودر نزد من خواند شرح لمعه را ونوشت حواشی مرا بر شرح لمعه در حواشی کتاب وان حواشی را نیز علیحده نوشت ودر همه شب های ماه مبارک رمضان احیا می کرد بعبادت وتلاوت ودعا ونشکایت میکرد بسوی احدی باکثرت عیالش با اینکه من بر او فی الجمله تنگ میگرفتم در مخارج تا عادت بقناعت کند ودر هیچ مجلس باکسی نمی نشست مگر اینکه ابتدا میکرد او را بسخن گفتن از روی حیا وحجاباً و مدت بست ودو سال عمر نمود ودر نحو شرح اجرومیه وشرح قطر وشرح الفیه ابن مالک را وشرح قطر را بخط خود نوشت وکتاب مغنی اللبیب را در نزد غیر من تلاوت نمود ودر نزد من خواند از حدیث من لایحضره الفقیه وتمام ان کتاب وبر او نوشت حواشی را که من بران کتاب نوشتم وچندی شنید قدری از تهذیب را وبر من قرات کرد از رجال خلاصهٔ علامه را وکتاب درایه را وهر دو را بخط خود نوشت وبعضی از کتاب معالم را نزد من وبعضی دیگر در نزد غیر من خواند وانرا در نزد غیر من خواند بخط خود نوشت وخواند شرح شمسیه ومختصر تلخیص واکثر مطول وشرح تجرید وخلاصة الحساب ورسایل دیگر در حساب وتشریح الافلاک وقدری از شرح چغمینی در علم هیئت وقرائت نمود اکثر از تحریر اقلیدس را وانرا بخط نیکو نوشت ودر اول اشکال انرا ثبت میکرد وشروع کرد در تفسیر قاضی با کتابت ان وقرات کرد حاشیهٔ خطائی را ودر حسن خط برتبهٔ بلندی رسید وبدون معلم کتاب را جدول میکشید پس چون من او را میدیدم میگفتم که ای فرزند من برای چه این مخارج را مینمائی در جواب میگفت که من او را جلد کردم وجدول کشیدم وچون میدیدم که من عملی در تصحیح کتب در وقتی کردم خسته شدم پس یکساعت ودو ساعت وسه ساعت وچهار ساعت وهشت ساعت ان عمل را میکرد وچون چیزی را میدید اسباب عمل انرا مهیا میکرد وانرا عمل میکرد وچون هشت ساله بود از من سوال کرد که ایا کودک قبل از بلوغ به بهشت میرود ومن گفتم بلی گفت که دعا کن که خدائیتعالی در حال طفولیت اجل مرا برساند که تا داخل بهشت شوم پس من گفتم که کبیر نیز اگر عمل صالح کند داخل بهشت میشود واو اخر سن جرات نکرد که در اثنای درس از من سوال کند لیکن هر وقت که میدیدم که تقریر کرده ام که روی ان منقبض شد در نزد تقریر درس من مراجعه میکردم مسئله را پس میدیدم ان مسئله را بر غیر وجه ان واو نفهمید پس تقریر را اعاده میکردم بغیر وجه سابق یا برعکس چون مسئله را می فهمید صورت او گشوده میشد ومن در اوایل حال گمان میکردم که کم سخن گفتن او شاید از بابت عجز باشد از سخن گفتن

پس

پس چون شروع میکرد در قرائت درس یا مقابله میبود زبانش گذرکننده تر از شمشیر قاطع وهرگز نشنیدم از او که غیبت کند احدی را وچون ایام ماه مبارک رمضان در شبها میرفتم که او را ببینم وصدای او را می شنید کتاب وقرائت وسجاده اش را بر میداشت من باو میگفتم که ای فرزند این شبها شبهائی تلاوت وقرائت است چرا بیکار نشسته پس از روی حیا سر خود را بزیر می انداخت وجواب نمی گفت از ان پس زوجه اش مرا اخبار میکرد که او مشغول بعبادت بود ودر اول خدائیتعالی باو پسری روزی کرد وان کودک بعد از چند روز وفات یافت ومن برای کودک بسیار میگریستم لیکن او کم گریه میکرد واثر رضا بحکم خدا بر او ظاهر بود از ان پس خدائیتعالی او را سه دختر عطا فرمود وهر وقت که یکی از انها تولد می یافت اظهار بشاشت وسرور میکرد وبه زوجه خود میگفت که ثواب ما بیشتر است واگر یکی از ان دخترها چیزی از او میخواست باشتاب ببازار میرفت وانمطلوب را بعجل می آورد وهرگز از من خواهش ننمود است سواری را با اینکه اسبها داشتم وخود هم احتیاج بان نداشتم وهرگز مخارج خود را خود از من نمیخواست بلکه کنیزی ویا کودکی را میفرستاد واگر او را وصیت میکردم که اسراف نکند ساکت میشد واگر هم جواب میگفت چنین میگفت که شما هم عیال دارید ومن هم عیال پس این دو امر را بهمدیگر قیاس کنید وچون زمان ان رسید که عالم فانی را الوداع کند از من اذن زیارت امام رضا خواست گفتم که من طاقت مفارقت تو ندارم واگر خدا بخواهد در وقت دیگر با تو سفر میکنیم بعد از ان گفته که من تفال بکتاب خدا نمودم این آیه آمد فلن ابرح الارض حتی یاذن لی ابی او یحکم الله وهو خیر الحاکمین من گفتم که تو را اذن نمیدهم وبعد از چند روز مریض شد وبعالم اخرت انتقال نمود وهشت روز ایام مرض او بود پس او را بمشهد مقدس فرستادیم وبعد از چند مدت پسر عم او در خوابش دید که بدر خانهٔ ایشان آمد پسر عمش میگوید که دیدم اینکه در خانه را میزند پس من بیرون رفتم دیدم که او سوار است بر اسب نیکوئی پس گفتم که داخل خانه شو در جواب گفت که اکنون خانه شما مرا خوش نماید ومن مسکنی دارم در خانه از مروارید وجواهر ولیکن آمدم که تو را خبر کنم که در نزد من کتابیست که عاریه از مردیست که اسم او ملا افضل است ومن بان وصیت نه کرده ام وشانزده عدد هزار است در صندوق من شیخ علی میگوید که من فرستادم وان صندوق را گشودند وان اشیا را بنحویکه ذکر نموده بود در انجا یافتیم واین دلالت بر صحت ان خواب داشت ومولد ان پسر در اخر ساعت از روز سشنبه هیجدهم ذی الحجه سنه هزار وپنجاه وشش بود ووفات او در بیست ویکم ویا بیست ودوم شهر ذی الحجه از سال هزار وهفتاد وهشت بود و غیر از او بدو سال پسر دیگرم محمد از دنیا رفت واو هشت ساله بود —

دراحوال شیخ سلیمان بن صالح

شیخ سلیمان بن صالح بن عصفور درانی بحرانی فاضل ومحدث وفقیه وورع بوده واو عم جد صاحب حدائق شیخ ابراهیم بن حاجی احمد بن صالح بوده وحاج احمد بزرگترین اولاد حاج صالح بوده وکشتیها برائی غوص داشت پس حاج احمد امر کشتی را ببرادرش شیخ سلیمان برگذار کرده بود وشیخ سلیمان را مرضی عارض شد بود حاج احمد اورا از امر کشتی معاف داشته واورا در خانه گذاشت وشیخ محمد بن سلیمان مقابی بحرانی رانجانه آورد که شیخ سلیمان راتعلیم کند وشیخ سلیمان با شیخ محمد بن سلیمان بعد از چندی هردو در نزد شیخ علی بن سلیمان تلمذ کردند وهردو بمرتبه بلند رسیدند وشیخ سلیمان بن صالح با انیکه فقیه بود بامر تجارت کشتی وغوص اشتغال داشت ومرجع ان بلاد بود واهل غوص اول جواهر را باو میفروختند واو میراجه تقسیم مینمود واز حکایات عجیبه انیکه شخصی از قریه بنی حمزه که قرب قریه دراز بود لولو بسیاری که معلوم نبود بشیخ سلیمان مذبور فروخت بقیمت کمی وشیخ انها را بکسی داد که اصلاح کرد انها را پس همه خوب شدند وقریب بپنجاه تومان از زمان قیمت شد پس شیخ بایع را گفت که این لولو بفلان قیمت فروخته شده وزیادتی آن از تو است ومن همان راس المال خود را میگیریم باقی مال تو باشد بایع از ان امتناع نمود وگفت که مال مالیست که من او را فروخته ام واگر فاسد برمیامد از کیسه تو رفته بود وپس الحال که زائد برآمدان هم از تو است پس بایع از قبول امتناع نمود وشیخ نیز از قبول امتناع نمود تا کسی پیدا شد ودرمیان ایشان اصلاح نمود باین نحو یکه بعضے از ان مال بایع باشد وبعضی از ان مال مشتری باشد واین شیخ در کربلای معلا وفات نمود درسال هزار وهشتاد وپنج —

دراحوال شیخ محمد بن سلیمان

واما شیخ محمد بن سلیمان پس او نیز بمرتبه بلندی از علم وریاست عامه رسید واو راسه فرزند بود که همه فضلا بودند وافضل ایشان شیخ عبدالغنی بود که مجتهد وفقیه وورع وصالح بود وبراطلاع فقه وفروع ثانی نداشته ودوم شیخ سلیمان بود واو نیز فاضل بود وسوم ایشان شیخ زین الدین مزبور را پسری بود که در ورع وتقوی ثانے نداشته واسم او شیخ علی بود —

شیخ احمد بن شیخ ابراهیم

شیخ احمد بن شیخ ابراهیم بن حاج احمد بن حاج صالح بن احمد بن عصفور بن احمد بن عبدالحسین بن عطیه بن شبته واو شخصی بود فاضل ومجتهد وفقیه وهرگز از مباحثه ملول نمی گشت ودر غضب نمی آمد واظهار تعب وانقباض نمی نمود وقاعده کسانیکه ملکه مباحثه ندارند تغیر وانقباض است

وشیخ مزبور در وقتے از اوقات خطبه کتاب کافی را درس میگفت ودر حلقه درس از جماعتی نشسته بودند که از انجمله علی بن عبدالصمد اصبعی بوده واو نیز فاضل ودقیق النظر بود پس بحث واقع شد در قول صاحب کافی احتجب بغیر حجاب پس بحث درین فقره استمرار یافت از اول درس از صبح تا بظهر وشیخ احمد وشیخ علی بحث رامیفرمودند از علمی بعلمی دیگر واز مسئله بمسئله دیگر تا انیکه وقت ظهر داخل شد ومجلس منقضی شد ومتفرق شدند وبعد از عصر نیز بدرس نشستند پس شیخ علی مذبور غور نمود در بحث تا زمان غروب

در تالیفات شیخ احمد

شیخ احمد را مصنفاتیست از انجمله رساله در قول بحیوة اموات بعد از موت ورساله در جبر واختیار ودرانجا مذهب حکما را اختیار نموده ورساله در اوزان ورساله استثنائیه در اقرار وشرح حمدیه شیخ شیخ سلیمان بن عبدالله متقدم در صدر انمدح نموده است اورا ودران بعضی از اعتراضات بر شیخ سلیمان بود وچون انشرح بر شیخ سلیمان عرضه داشت شیخ بعد از ملاحظه گفت که هر که جواب این اعتراضات را گوید من اورا غنی گردانم شیخ احمد گفت اگر شما غور کنید باهم خواهم غور کرد یعنی کسی اگر اجوبه ان اعتراضات گوید من بار دیگر خواهم ان اجوبه را فاسد ساخت ورساله دربیان ثبوت ولایت بر بالغه رشیده ورساله در هدم طلقه یا طلقتین بتحلیل محلل وعدم ان ودران رساله عدم هدم اختیار کرده واین خلاف قول مشهور است ومنظورش از این دو رساله رد بر شیخ عبدالله بن صالح بوده ورساله در قرعه که نهایت خوب است ورساله در تقیه که عجیب وغریبه است ورساله در شرح عبارت لمعه در مبحث زوال ورساله در مسئله موت زوج وزوجه قبل از دخول که آیا موجب تمام مهر است یا نه ورساله در دعوای بر میت که آیا بشاهد ویمین ثابت میشود یا نه وانجا اختیار نمود ثبوت را ورد کرد بعضے المعاصرین را که شیخ عبدالله بن علی بلادی باشند ورساله در صلح ورساله در تحقیق غساله نجاست ورساله در عدول از سوره بسوره دیگر ورساله در اجوبه مسائل شیخ ناصری خطی جارودی که حسنه وجیده است ومشتمل است بر تحقیق در طلاق عدیه وانیکه طلاق عدیه افاده میکند فائده خلع را یا نه ورساله عطاریه وان اجوبه مسائل شیخ علی بن لطف الله جد حفصی است که متعلق بعطاره می باشد ودر سلک کتاب تجارت منتظم است ورساله در اجوبه مسائل سید یحیی بن سید حسین احسائی ورساله در مسئله متنجس که بعد از زوال عین نجاست منجس میشود یا نه وان مسئله محمد شفیع بن ... ثنانیست که بان متفرد است ودران رساله رد بر ملا محسن نموده است ورساله در اجوبه مسائل شیخ عبدالامام احسائیست ورساله در دخول زوجه در رأس در غسل وشیخ عبدالله بن صالح رساله در عدم دخول ان نوشته است

در وفات شیخ احمد

و وفات شیخ احمد مزبور در بلده قطیف اتفاق افتاد در چاشتگاه بیست و دوم شهر صفر از سال هزار و صد و سی و یک و در مقبره معروفه بجناکه مدفون شد و عمرش قریب بچهل و هفت سال بود مولف کتاب گوید که سبب تعداد رسایل و مولفات در این کتاب بجهة چند چیز است یکی اینکه مرتبه مولفین انها ظاهر شود دوم اینکه ان کتب و رسایل اگر بنظر کسی برسد معرفت بمولفین انها پیدا کند و بداند که چه پایه و مایه داشته اند سوم اینکه مذکره این کتب و رسایل باعث شوق بتحصیل شود و طالب علم را بتالیف اشتیاق پدید آید چهارم اینکه طالب این کتب شود تا باعث تذکر و تذکار علما شود و هم اسباب کار شود خصوصا رسایل که مولفین در رساله منفرده بیشتر سعی و کوشش مینمایند و زیاده تر تدقیق و تحقیق میفرمایند و مقدمات و مبانی خارجه بیشتر ذکر می نمایند پس از رسایل انفع است برای اسباب کار و اعمال فکر ایضا مولف کتاب گوید که چون ذکری از فقره احتجب بغیر حجاب گذشته بود پس باکی نیست که اجمالا انرا توجیه و توضیح کرده باشیم پس میگوییم که مراد از آنست که ایزد تعالی پرده گرفت بدون پرده یعنی ذات او اقدس از ابصار و انظار و بصایر و افکار و اذهان و اوهام در پرده شد و هیچیک از امور مذکوره ادراک ان ذات اقدس نتوانند نمود و ان ذات از ایشان حجاب گرفته بدون اینکه حجابی در میان باشد و مراد انست که ان ذات از بسکه در مقام صفا و ضیا و نور و نور لوامع است ممکنات را قوه ادراک ان نیست و ان ذات محجوب از ممکنات شد مانند کسی که حجابی بروی خود انداخته باشد بجهة انکه اگر بر روی خود کسی حجاب انداخته باشد مدرک نخواهد بود و سیما اینکه اگر ان حجاب انداختن از خدا باشد همچنین خدا تعالی حجاب بکرمت بدون حجابی مانند ختم الله علی قلوبهم که از بسکه منافقین جهل را بر عقل غلبه داده اند مانند ان شد که خدا بدلهای انها مهر زده باشد و بجهة انکه مهر زده خدا را هیچ نوع نتوان شکست همچنین دلهای ایشان بنوعی شد که حق مراد را در ان هیچ تاثیری نیست و بعبارت اخری امثال این عبائر از بابت تمثیل است که تشبیه هیئت بهیئت باشد مانند ادراک تقدم رجلا و توخر اخری که تقدیم و تاخیر در رجل حاصل نشده بلکه مراد تردد داشتن در ارتکاب امری است و همچنین است کلام در ما نحن فیه که محجوب بودن خدا مانند انست که خدا حجابی بر خود انداخته باشد و حال انکه حجابی در میان نیست و ضعف از مواد امکانیه است و الله اعلم —

سط در احوال شیخ عبد الله بن حاج صالح

شیخ عبد الله بن حاج صالح بن جمعه بن علی بن احمد بن ناصر بن محمد بن عبد الله سماهیجی الاصل که نسبت او بسوی سماهیج است بیا مثناة تحتانیه پس از ان جیم است و ان قریه است از قرای جزیره صغیره و این شیخ اخباری صرف بود و کثیر الطعن بر مجتهدین بود و تالیفات ان بسیار است از انجمله کتاب جواهر البحرین

سط شیخ عبد الله بن حاج صالح بن جمعه بن علی بن احمد بن ناصر بن محمد بن عبد الله سماهیجی الاصل که نسبت او بسوی سماهیج است بیا مثناه تحتانیه پس از ان جیم است و ان قریه است از قرای جزیره صغیره و این شیخ اخباری صرف بود و کثیر الطعن بر مجتهدین بود و تالیفات ان بسیار است —

تالیفات شیخ عبد الله بن حاجی صالح

از انجمله کتاب جواهر البحرین در احکام ثقلین که ترتیب داده دران اخبار را و تبویب کرده بر غیر نهج وافی و وسایل و اقتصار بر کتب اربعه نموده و از ان یک جلد بیرون آمد با بعضی از جلد ثانی و کتاب محمدیه در انچه لابد است از مسایل دینیه کتاب صحیفه علویه و تحفه مرتضویه رساله تحریر مسائل دیباج و حریر و رساله عیوب المسائل الخلافیه در انچه لابد است از ان مسائل طهارت و صلوة ابدیه و انرا برای سید عبد الله بن سید علوی تالیف کرده و این سید عبد الله از مشایخ اجازه صاحب حدائق است و رساله علویه در مسئله کلامیه که در جواب شیخ علی بن سلیمان بن علی شاخوری نوشته و رساله موسومه بمسائل الجداول و جداول المسائل و رساله که برای پدرش نوشته بنده رنگ و رساله در احقیت زوج همراه در تغسیل ان و صلوة بران از پدر و برادر و غیر انها و دران رد بر صاحب مدارک نموده و رساله در اثبات توحید و رساله در مسائل مضمرات در علم نحو که نود مسئله است و رساله در تغسیل بغیر و رساله بهبهانیه در احکام اموات که بیست و دو مسئله است و رساله دیگر که منتخب از سابق و فارسیه است و رساله در جواب دو مسئله که یکی جواز تنفل در میان نماز صبح و طلوع شمس است و مسئله دیگر در افضلیه صلوة راتبه است اگر قضا باشد بر تعقیب و رساله در اثبات لذت فعلیه عقلا و انح منع شرعا و رساله در مسئله از مسائل حیض و رساله موسومه بتحقیقه تعبد در وجوب تشهد و رساله در ضمان ما اکلته لیلا لا نهارا و رساله موسومه بکفایه در علم نجوم که تمام نیست و رساله در انفاق زوج بر زوجه و کسوه آن منظومه موسومه بتحفة الرجال و زبدة المقال در علم رجال و رساله بلغه صافیه و تحفه وافیه و کتاب شرح اسناد من لا یحضره الفقیه و کتاب من لا یحضره النبیه در شرح من لا یحضره الفقیه و این دو کتاب نا تمام است و رساله مسئله سلمانیه در مسئله لا ضرر و لا ضرار و رساله در انتصار صاحب مدارک در این که ازار از کفن است و مخالفت با اصحاب در انیکه ازار واجب نیست و رساله در شرح حدیث مشکل از اصول کافی از اسما الله و منظومه رساله اثنا عشریه شیخ بهائی در صلوة و رساله در انیکه متصرف بملک شرعی از او گرفته نمی شود مگر به بینه قاطعه بانیکه از غاصب است یا شهادت دهد بانیکه ملک لان ملک مدعی است و رساله در خراسان نوشته در رد بر ملا سلیمان بن ملا خلیل قزوینی در تحقیق مقدم راس که مسح ان واجب است و نا تمام است و رساله در انچه از اوقاف بیع جایز است و انچه جایز نیست و کتاب صاحب الشهداء و مناقب السعداء و ان پنج مجلد است و رساله در جواز اکل مختلط بحرام در زمانیکه غیر محصور باشد

در انجمه

و رساله توضیحیه که در جواب شیخ نوح نوشته که متعلق باصول فقه است و کتاب ریاض الجنان که مشحونست بلؤلؤ و مرجان و آن بمنزله کشکولست و کتاب خطب که از انشا کرده برای جمعه و اعیاد و کتاب منتهیة المآرب در اجوبهٔ شیخ یسین و وفاتش در شب چهارشنبه نهم شهر جمادی الثانی از سال هزار و صد و سی و پنج اتفاق افتاد

ع میر محمد مومن

میر محمد مومن حسینی استرابادی از شاگردان سید نور الدین متقدم و از او اجازه دارد —

عا میر محمد صالح بن عبد الواسع الحسینی در لؤلؤ گفته که او افضل اهل زمان و اورع صاحبان ایمان عالم علامه و محقق فهامه سید اجل افضل اکمل است و اجازه از آخوند ملا محمد باقر مجلسی دارد —

عب محمد قاسم بن محمد صادق الاسترابادی اجازه از ملا محمد باقر مجلسی دارد —

عج محمد بن حسن اصفهانی عالم باذل فاضل کامل مدقق نحریر فقیه متکلم حکیم جامع مجامع فضل و مآثر و بدیع مکارم و مفاخر لمعی لوذعی برزعی اوحدی مؤید و مسدد بلطف خدای صمدی ملقب ببهاء الدین و مشتهر بفاضل هندیست و زمان ولادتش سال هزار و شصت و دو میباشد و او از تلامذ علامه مجلسی آخوند ملا محمد باقر است و مولف کتاب در کتاب تذکرة العلماء نوشته ام که او در سن هیجده سالگی باجتهاد رسید لیکن این سخن از مسموعات خارجیه بود و آنچه خود نوشته است در کشف اللثام قبل از بلوغ بمرتبهٔ اجتهاد رسید چنانکه خواهد آمد —

رفتن فاضل هندی بحرم سرای پادشاه

گویند که سلطان صفوی از مجلسی کسی خواست که عالم و غیر مکلف باشد و به حرم سرای پادشاهی در آید و نسوان را تعلیم مسائل نماید مجلسی فاضل هندی را که طفل بود فرستاد و او بتعلیم اهل حرم اشتغال نمود پس روزی ناگاه چشم خود را گرفته که زنان را نه بیند و بیرون آمد[۲] و او بسیار فقر داشت و بکتابت امر معیشت را میگذراند و اگر در نزد او مرافعه می آمدند میگفت که من عیال و فقر دارم باید بکسب امر معاش را بگذرانم اگر مرافعه میخواهید طرفین اجرت کسب امروز مرا بدهید تا من برای شما مرافعه کنم و آنجناب فارغ شد از معقول و منقول و حال آنکه سیزده سال را تمام نکرده بود و شیخ اسد الله کاظمینی که داماد مرحوم شیخ جعفر نجفی و ذکر آن متقدم شد در کتاب مقابیس الانوار گفته که فاضل هندی دو بدو امر در حال صغر نشو و نما را او در هند شده بود و از این بابت او را فاضل هندی گفتند و با مخالفین از علماء هند مباحثات و مناظرات عجیبه داشته است از افضل عوزده

تالیفات فاضل هندی

و چون سن او از ده گذشت در عشر ثانی کتب و رسائل و تعلیقات در علوم ادبیه و اصولیه و دینیه و فقهیه تصنیف کرد که از آنجمله است ملخص التلخیص و شرح آن و مناهج السویة در شرح روضة البهیة که شرح لمعه است تصنیف کرد

و آن کتا

و آن کتاب مبسوطیست و مشحون بفواید و تحقیقات است و تاریخ ختام آن کتاب در سال هزار و هشتاد و هشت شده پس عمرش در آن زمان بیست و پنج سال بود و چند مجلد است و در عبادات است و کتاب کشف اللثام که شرح قواعد علامه است از مجلد ثانی از نکاح تا آخر شرح نوشته و از اول طهارت و حج و بعضی از صلوة را نوشته بنمط اوسط که اقرب باختصارست باستیفاء مهم از اقوال و ادله و زیاده از این از کشف اللثام روز نیافت و کتاب مخص الشفا که شفارت از شیخ بو علی بن سیناست و گویا از اتمام نکرده پس از آن شیخ اسد الله فرموده که مرا نیز در مبادی حال همین احوال اتفاق افتاد قریب آنچه برای فاضل هندی اتفاق افتاد و لی صوارف ایام مرا از بلوغ مرام عایق شد و آن صوارف زمان و حوادث دهر خوان در کمی از اوقات است که از من مفارقت نماید تا این زمان و خدا مستعاذ و مستعان است و بسوی اوست شکایت و بر اوست توکل تا اینجا کلام شیخ اسد الله است و فاضل هندی در اول کشف اللثام در شرح دیباچه مصنف گفته است نه فخر المحققین قبل از ده سال کتب معقول و منقول را در نزد والد خود علامه خوانده و خواهشمند تالیف کتاب قواید شد و گفته است که از فضل خدا مستبعد نیست چه من فارغ التحصیل شدم از معقول و منقول و حال آنکه سیزده سال نشده بودم و شروع کردم در تصنیف و حال آنکه به ده سالگی نرسیده بودم و تصنیف کردم منیة الحریص را در فهم شرح تلخیص و حال آنکه پانزده سال نرسیده بودم و تصنیف کردم بیش از آن زیاده از ده کتاب از متون و شروح و حواشی مانند تلخیص در بلاغت و توابع آن و زبده در اصول دین و حور بدیعه در اصول شریعت و شروح آن و کاشف و حواشی شرح عقاید نسفیه و هشت ساله بودم که مطول و مختصر تلخیص تفتازانی را درس میگفتم تا اینجا کلام فاضل هندی بود مولف کتاب گوید که عجب از این امور نیست چه شهید ثانی در شرح بدایه در درایه نوشته است که در زمان مامون الرشید طفل چهار ساله را آوردند که با علماء آن عصر در قیاس و استدلال مناظره مینمود و او را بدوش میکشیدند و میبردند و می آوردند و چون گرسنه می شد برای طعام گریه میکرد و عجب از صاحب حدائق است که در باب سید بن طاوس و فخر المحققین مراتب مذکوره را انکار نمود با آنکه محل انکار نیست —

حکایات شیخ ابو علی سینا

و حکایات شیخ ابو علی سینا نیز شاهد بر مدعیست پس باکی نیست که بعضی از غرائب احوال او مذکور شود اگر چه داخل در مشایخ اجازه نیست و داخل در حکماست بلکه در تشیع او خلافست الیس میگوئیم که ابو علی عبد الله بن سینا در زمانیکه در دار السلطنه اصفهان تحصیل مینمود و روزی نزد پادشاه رفت و معروض داشت که مس گران کاشان در اوقات سحر مس میکوبند و صدای چکش ایشان مرا مانع از مطالعه است سلطان تعجب کرد که از اصفهان تا کاشان مسافت چهار منزل است و چگونه از چهار منزل راه صدا را میتوان شنید پس سلطان گفت که حکم میکنیم که مس را

و رساله توضیحیه که در جواب شیخ نوح نوشته که متعلق باصول فقه است وکتاب ریاض الجنان که مشحونست بلو، لو، ومرجان وان بمنزله کشکول است وکتاب خطب که از انشا کرده برای جمعه واعیاد وکتاب منتهیه المارسین دراجوبه شیخ یسین ووفات او در شب چهارشنبه نهم شهر جمادی الثانی از سال هزار وصد وسی و پنج اتفاق افتاد

ع میر محمد مومن

میر محمد مومن حسینی استرابادی از شاگردان سید نور الدین متقدم وازاو اجازه دارد —

عا میر محمد صالح بن عبد الواسع الحسینی در لو، لو گفته که او افضل اهل زمان واورع صاحبان ایمان عالم علامه ومحقق فهامه سید اجل افضل اکمل است واجازه از اخوند ملا محمد باقر مجلسی دارد —

عب محمد قاسم بن محمد صادق الاسترابادی اجازه از اخوند ملا محمد باقر مجلسی دارد —

عج محمد بن حسن اصفهانی عالم باذل فاضل کامل مدقق تحریر فقیه متکلم حکیم جامع مجامع فضل ومآثر وبدیع مکارم ومفاخر لسیے لمعی لوذعی برذعی اوحدی مؤید ومسدد بلطف خدای صمدی ملقب ببهار الدین و مشتهر بفاضل هندیست وزمان ولادتش سال هزار وشصت ودو میباشد واو از تلامذه علامه مجلسی اخوند ملا محمد باقر است ومولف کتاب در کتاب تذکرة العلماء نوشته ام که او در سن هیجده سالگی باجتهاد رسید لیکن این سخن از مسموعات خارجیه بود وانچه خود نوشته است در کشف اللثام قبل از بلوغ بمرتبه اجتهاد رسید چنانکه خواهد آمد —

رفتن فاضل هندی بحرم سرای پادشاه

گویند که سلطان صفوی از مجلسی کسی خواست که عالم وغیر مکلف باشد وبه حرم سرای پادشاهی دراید ونسوان را تعلیم مسائل نماید مجلسی فاضل هندی را که طفل بود فرستاد واو بتعلیم اهل حرم اشتغال نمود پس روزی ناگاه چشم خود را گرفته که زنان رانه بیند وبیرون آمد[2] واو بسیار فقر داشت وبکتابت امر معیشت را میگذراند واگر در نزد او مرافعه می آمدند میگفت که من عیال وفقر دارم باید بکسب امر معاش را بگذرانم اگر مرافعه میخواهید طرفین اجرت کسب امروز مرا بدهید تا من برای شما مرافعه کنم وانجناب فارغ شد از معقول و منقول وحال انکه سیزده سال را تمام نکرده بود وشیخ اسد الله کاظمینی که داماد مرحوم شیخ جعفر نجفی وذکر ان متقدم شد در کتاب مقابیس الانوار گفته که فاضل هندی دو بدو وامرد در حال صغر نشو ونما او در هند شده بود ازین بابت او را فاضل هندی گفتند وبا مخالفین از علماء هند مباحثات ومناظرات عجیبه داشته وانیها را ملزم نموده

تالیفات فاضل هندی

وچون سن او از ده گذشت در عشر ثانی کتب ورسایل وتعلیقات در علوم ادبیه واصولیه ودینیه وفقهیه تصنیف کرد که از انجمله است ملخص التلخیص وشرح ان ومناهج السویه در شرح روضة البهیه که شرح لمعه است تصنیف کرده

وان کتاب مبسوطیست ومشحون بفواید وتحقیقات است وتاریخ ختام ان کتاب در سال هزار وهشتاد وهشت شده پس عمرش دران زمان بیست وپنج سال بود وچند مجلد است ودر عبادات است وکتاب کشف اللثام که شرح قواعد ... ولبعضی از صلوة را نوشته بنمط اوسط

علا ...

... ن وکتاب مخلص الشفا

که ا ... له مرا نیز در سبادی

که د ... مرا از بلوغ مرام

حا ... رقت نماید تا این زمان

عا ... مد الله است وفاضل

و ... معقول ومنقول را

... فدیت چه من فارغ

... حال انکه به ده

... سال نرسیده بودم

... نت وتوابع ان و

... باید نسفیه وهشت ساله

... ب گوید که عجب ازین

... رساله را آوردند که با علا

... دند وچون گرسنه می شد

... یمن مراتب مذکوره را

وحکایات شیخ ابو علی سینا نیز شاهد بر مدعیست پس باکی نیست که بعضی از غرایب حالات او مذکور شود اگرچه داخل در مشایخ اجازه نیست وداخل در حکماء است بلکه در تشیع او خلاف است پس میگوئیم که ابو علی عبد الله بن سینا در زمانیکه در دار السلطنه اصفهان تحصیل مینمود وروزی نزد پادشاه رفت ومعروض داشت که مس گران کاشان در اوقات سحر مس میکوبند وصدای چکش ایشان مرا مانع از مطالعه است سلطان تعجب کرد که از اصفهان تا کاشان مسافت چهار منزل است وچگونه از چهار منزل راه صدا را میتوان شنید پس سلطان گفت که حکم میکنیم که مس را

و رساله نوحیه که در جواب شیخ نوح نوشته که متعلق باصول فقه است وکتاب ریاض الجنان که مشحونست
بلو، لو، و مرجان وان بمنزله کشکولی است وکتاب خطب که از انشا کرده برای جمعه واعیاد وکتاب منتیه الممارسین
در اجوبه شیخ یسین و وفات او در شب چهارشنبه نهم شهر جمادی الثانی از سال هزار و صد و سی و پنج اتفاق افتاد

میر محمد مومن حسینی استرا
عامیر محمد صالح
عالم علامه و محقق فهامه
عب محمد قاسم بن
عج محمد بن حسن اصفه
مکارم و مفاخر لمعی لمیا
مشتهر بفاضل هندیست و زمان
و مولف کتاب در کتاب تذ
خارجیه بود انچه خود نوشته است
رفتا
گویند که سلطان صفوی از محق
را تعلیم مسائل نماید مجلسی فاضه
ناگاه چشم خود را گرفته که زنا ز
و اگر در نزد او مرافعه می آمد
میخواهید طرفین اجرت کسب ا
منقول و حال انیکه سیزده ساله
ان متقدم شد در کتاب مقابیس
را این ماثبت او را فاضل هندی گفتند و با مخالفین از علما، هند مباحثات و مناظرات عجیبه داشته و ایشان را ملزم نموده

تالیفات فاضل هندی

و چون سن او از ده گذشت در عشر ثانی کتب و رسایل و تعلیقات در علوم ادبیه و اصولیه و دینیه و فقهیه
تصنیف کرد که از انجمله است ملخص التلخیص و شرح ان و مناهج السویه در شرح روضة البهیه که شرح لمعه است تصنیف کرده

و ان کتا

و ان کتاب مبسوطیست و مشحون بفواید و تحقیقات است و تاریخ ختام ان کتاب در سلخ هزار و هشتاد و هشت شده
پس عمرش دران زمان بیست و پنج سال بود و چند مجلد است و در عبادات است وکتاب کشف اللثام که شرح قواعد
علامه است از مجلد ثانی از نکاح تا باخر شرح نوشته و از اول طهارت و حج و بعضی از صلوه را نوشته بنمط اوسط
که اقرب باختصار است باستیفا رسم از اقوال و ادله و زیاده ازاین از کشف اللثام بروز نیافت وکتاب مخلص الشفا
که شفا رت از شیخ بو علی بن سیناست و گویا انرا تمام نکرده پس ازان شیخ اسد الله فرموده که مرا نیز در مبادی
حال همین احوال اتفاق افتاد قریب انچه برای فاضل هندی اتفاق افتاد و لے صوارف ایام مرا از بلوغ مرام زمان
عایق شد و ان صوارف زمان و حوادث دهر خوان درکمی از اوقات است که از من مفارقت نماید تا این
وقت خدا مستعاذ و مستعان است و بسوی اوست شکایت و براوست توکل تا اینجا کلام شیخ اسد الله است و فاضل
هندی در اول کشف اللثام در شرح دیباچه مصنف گفته است نه فخر المحققین قبل از ده سال کتب معقول و منقول را
در نزد والد خود علامه خوانده و خواهشمند تالیف کتاب فواید شد و گفته است که از فضل خدا مستبعد نیست چه من فارغ
التحصیل شدم از معقول و منقول و حال انیکه سیزده سال نشده بودم و شروع کردم در تصنیف و حال انیکه به ده
سالگی نرسیده بودم و تصنیف کردم منیه الحریص را در فهم شرح تلخیص و حال انیکه پانزده سال نرسیده بودم
و تصنیف کردم بیش ازان زیاده از ده کتاب از متون و شروح و حواشی مانند تلخیص در بلاغت و توابع ان و
زبده در اصول دین و حور بدیعه در اصول شریعت و شروح ان و کاشف و حواشی شرح عقاید نسفیه و هشت ساله
بودم که مطول و مختصر تلخیص تفتازانی را درس میگفتم تا اینجا کلام فاضل هندی بود مولف کتاب گوید که عجب ازین
امور نیست چه شهید ثانی در شرح بدایه در درایه نوشته است که در زمان مامون الرشید طفل چهار ساله را آوردند که با علما
آن عصر در قیاس و استدلال مناظره مینمود و او را بدوش میکشیدند و میبردند و می آوردند و چون گرسنه می شد
برائی طعام گریه میکرد و عجب از صاحب حدائق است که در باب سید بن طاوس و فخر المحققین مراتب مذکوره را
انکار نمود با انیکه محل انکار نیست -

حکایات شیخ ابو علی سینا

و حکایات شیخ ابو علی سینا نیز شاهد بر مدعیست پس باکی نیست که بعضی از غرائب احوال او مذکور شود اگرچه داخل
در مشایخ اجازه نیست و داخل در حکماء است بلکه در تشیع او خلافست الغرض میگوئیم که ابو علی عبد الله بن سینا
در زمانیکه در دار السلطنة اصفهان تحصیل مینمود و روزی نزد پادشاه رفت و معروض داشت که مس گران
کاشان در اوقات سحر مس میکوبند و صدای چکش ایشان مرا مانع از مطالعه است سلطان تعجب کرد که از اصفهان
تا کاشان مسافت چهار منزل است و چگونه از چهار منزل راه صدا را میتوان شنید پس سلطان گفت که حکم میکنم که مس گرا

درستیجا نگویند پس پادشاه قاصدی را فرستاد و حکم کرد که درین هفته از شب تا صبح مس گران بکار اشتغال داشته باشند چون ایام هفته شد ابو علی نزد سلطان رفت و گفت که درین هفته اول شب تا صبح مس گران کاشان مرا از مطالعه باز داشتند پس سلطان صدق قول او را دریافت از ان پس حکم نمود که مسگران شب کار نکنند -

در قوت باصرهٔ او

و قوت باصره اش بحدی بود که از مسافت چهار فرسنگ مگس را میدید بیان این اجمال اینکه ابو علی روزے وارد مجلس سلطان شد دید که سلطان دوربین انداخته شیخ گفت که برائی چه دوربین انداخته اید سلطان گفت که چهار فرسنگ سوارے می آید میخواهم او را تمیز داده باشم ابو علی گفت که درین مسافت قلیل حاجت دوربین نیست پس شیخ ابو علی بدانجانب نگاه کرد و گفت سواری می اید که بفلان شکل و فلان لباس است و اسب او بفلان رنگ است و شیرینی میخورد سلطان گفت شیرینی داخل دهن است نه مرئی پس او چگونه دانستی شیخ ابو علی در جواب گفت که از انجا دانستم که مگسهای چندی در دور دهنش پرواز میکنند و این علامت آنست که شیرینی میخورد

دیدن ابو علی عطارد را بر روی شمس

ابو علی میگوید که در روز ستارهٔ عطارد را دیدم در وقت مقارنه با آفتاب که بر روی آفتاب بود مانند خالیکه بر روی کسی باشد اگرچه عطارد در فلک دوم است و شمس در فلک چهارم است لیکن چون مقارنه بود یعنی در یک برج و در یکدرجه و در یکدقیقه جمع گشته بودند چنان بنظر می آمد که خالے بر روی آفتاب است - ایضاً شیخ ابو علی میگفت که من چون متولد شدم دیدم که اسمان مشبک و سوراخ سوراخ است پس از مادرش سوال کردند گفت که چون ابو علی متولد شد غربال یعنی پرچین را برابر روی او بجهة محمی گذاشتند و او در زیر ان پرچین اسمان را دید که سوراخ بسیار دارد و ان سوراخهای پرچین بود که شعاع بصرش دران متفرق و اسمان را بدان گونه دید -

در معالجهٔ دختر پادشاه

و قوت ادراکش بحدی بود که در زمانیکه نه ساله بود دختر پادشاه ان زمان را مرض صعب روی داده تا اینکه پادشاه هفتاد نفر طبیب جمع کرد که باهم مناظره کنند و اتفاق کنند بر معالجه ان پس شیخ علی نیز دران مجلس داخل شد و اطبا با یکدیگر مناظره کردند و اتفاق نمودند بر مرضے خاص و پس از ان در علاج اختلاف کردند تا اینکه پس از مناظره اتفاق کردند بر مرض خاص از ان پس شیخ رئیس با ایشان شروع بمجادله نمود و هفتاد برهان بعد از ورود هر طبیبی برهانے اقامه کرد که این مرض که شما تشخیص داده اید باطل است پس از ان هفتاد برهان اقامه کرد که این مرض خلاف نیست و علاج ان بفلان نحو است پس ان هفتاد نفر طبیب همه بعجز اقرار کردند و سلطان امر معالجه را باو مفوض داشت و او در اندک زمانی ان مرض را معالجه نمود و در مدت بست و چهار سال تا حتی جمیع علوم نمود

در قوة حافظه ابو علی سینا

و در قوة حافظه او حد اہل زمان بود و حاجی ملا احمد نراقی در کتاب سیف الامة نوشته است که شیخ ابو علی از روی قضا باصفهان آمده بود و کتاب قانون را همراه نیاورده بود پس طلاب و علما از او درخواست ان نسخه را نمودند شیخ رئیس گفت که من کتاب قانون را همراه نیاورده ام لیکن از انحفظ می دانم پس من میخوانم شما بنویسید و قانون شصت هزار بیت است پس شیخ رئیس از حفظ کتاب قانون را خواند و ایشان نوشتند و چون قانون را از ان پس از خراسان آوردند و مقابله با ان نوشته نمودند یک حرف خطا و غلط دران نیافتند بلکه همان مطابق با اصل نسخه بوده **و ایضاً** در وقتے در کشتی نشسته بود ملائی لغوی نیز دران کشتی با او رفیق شد و شیخ را نمی شناخت شیخ از او سوال نمود که برای چه امر آمده گفت کتابی در لغت عرب نوشته ام میخواهم که بنظر پادشاه برسانم شیخ ابو علی گفت که میشود اینکه در ایامیکه در کشتی همباشیم از او داده تا من مطالعه کنم گفت باکی نیست پس ان کتاب را نزد شیخ رئیس گذاشت شیخ دران چند روزان کتاب را از اول تا باخر مطالعه نمود پس بمنزل رسیدند و از کشتی بیرون آمدند در صباح ان روز اخوند لغوی کتاب را به نزد سلطان برده دید که رفیق کشتی در نزد سلطان نشسته و بسیار محترم است با خود گفت که اگر میدانستم که او را قرب سلطانیست هر آئینه او را واسطه میگرفتم پس ان کتاب را نزد سلطان گذاشت سلطان کتاب را گرفت نزد ابو علی گذاشت و گفت که ببین اگر سزاوار جایزه است باو جایزه داده باشیم شیخ رئیس ان کتاب را گرفت و قدری مطالعه نمود پس به سلطان گفت که این کتاب را پیش ازین تالیف کرده اند اخوند لغوی مؤلف منکر آمیغنے شده که این کتاب را من تالیف کرده ام شیخ رئیس گفت که مصدق قول من انست که من این کتاب را از حفظ دارم و تو انرا بگیر تا من از حفظ بخوانم پس شروع کرد بخواندن و از اول چند ورق خواند و از اخر نیز چند ورق از حفظ خواند و از وسط نیز چند ورق خواند پس اخوند لغوی مولف کتاب در میان مجلس نهایت خوار و خفیف گردیده و تعجب بار کرده که این کتاب از تالیف من است و چگونه شد که این شخص او را حفظ دارد و نسبت بسابقین میدهد پس شیخ رئیس به سلطان گفت که این کتاب از مولفات همین شخص است و مستحق جایزه است و من چند روزی در میان کشتی مصاحب این شخص بودم و این کتاب را از اول تا باخر مطالعه کردم حفظ نمودم پس سلطان جایزه باو داد و حاضران از قوة حافظهٔ او در تعجب شدند از بعضے مسموع شد که ان شخص صاحب قاموس و ان کتاب لغت کتاب قاموس بوده و این غلط است زیرا که شیخ ابو علی در سال چهارصد هجری بود و صاحب قاموس در سال هشتصد بوده و فاصله میان ایشان بسیار است - **ایضاً** گویند که درویشی بر پدر شیخ ابو علی مهمان شد و پس از صرف غذا درویش بپدر شیخ گفت که من میخوابم و تو بیدار باش که امشب ستارهٔ طلوع میکند پس مرا بیدار کن که مرا شغلیست پس درویش در خواب شد و پدر شیخ ابو علی نشست

چون دید که ستاره بدان محل موعود آمده است فوت او بهیجان آمد دراول باز ده خود موافقه نمود وازان پس غسل کرده پیش درویش رابیدار کرد درویش دید که ستاره از محل موعود گذشته است به پدر شیخ ایراد کرده که مرا دیر بیدار کردے و وقت گذشته است پدر شیخ کیفیت واقعه را با درویش درمیان نهاد درویش گفت که از برای تو ولدی خواهد پیدا شد که اجو به زمان و وحید دوران باشد پس شیخ بوجود امد ـ

در مباحثه شیخ با علمای هر فن

وچون شیخ رئیس سرآمد علماء زمان شد به نزد سلطان رفت وادعا ر تعلیم نمود که معلم ثالث شود و معلم اول افلاطون یا ارسطو ویا ذی مقراطیس علی الاختلاف و معلم ثانی ابونصر فارابی بود که حکمت را از زبان یونان بزبان عرب نقل نمود و معلم باید چنان کسی باشد که اگر با هر صاحب علم یک علم مباحثه کند براو غلبه کند چون شیخ ادعاء تعلیم نمود صاحبان هر علمی را سلطان جمع کرد و با شیخ مناظره نمودند و شیخ بر همه غلبه کرده

معارضه شیخ با بهمنیار در علم کیمیا

جز اینکه در دو علم عاجز ماند یکی موسیقی و دیگر کیمیا برهان اقامه مینمود بر استحاله کیمیا پس جندکی که یکی از صاحبان علم کیمیا بود با شیخ معارضه کرد شیخ برهان اقامه نمود بر استحاله کیمیا برای اینکه انقلاب ماهیت لازم میاید و انقلاب ماهیت بنظر بقوانین حکمت باطل و محال است جندکی گفت که من از رد جواب برهان عجز دارم لیکن من در برابر تو صنعت کیمیا میکنم شیخ گفت که بان اعتباری نخواهد بود چه شاید که بر حس من شبهه کنی و شعبده نمائی جندگی گفت که من اجزائی چند بتو میدهم وخود دچهار فرسخی می نشینم و تو خود انرا بقسمی که بتو تعلیم میکنم بعمل اور خواهد کیمیا شد شیخ قبول کرد جندکی ان اجزاء را بد و تعلیم کرد و دستور العمل داده وخود دچهار فرسخی رفت و شیخ ان را بعمل اورد بنحویکه گفته بود و کیمیا بعمل آمد پس شیخ تسلیم نمود و اقرار بعجز خود آورد و ازان پس برهان بر وجود و تحقیق کیمیا اقامه نمود و چون شیخ رئیس در علم موسیقی و کیمیا مغلوب شد گفت که من این دو علم را نیز تحصیل میکنم و معلم میشوم پس کتاب خانه شیخ را اتش گرفت ویا دشمنانش آتش زدند چنانچه بعضی گفته اند پس شیخ دماغ سوخته گردید و از ادعای تعلیم گذشت فلذا او را شیخ رئیس لقب دادند ـ

در احوال زلازل شتران و در معالجه یرقان

معروفست که شیخ معالجه نمود یرقان قبل التسابع را پس گفت که نقار خانه شاهی را کوبیدند ازان جائیکه یرقان قبل التسابع عسر العلاج است و دران زمان اطباء از معالجه ان عاجز بودند و گویند که در وقتیکه شیخ با قافله همراه بود و اهل ان قافله او را نمی شناختند و پاس احترام از او نمی داشتند و در بین راه بلهو لعب اشتغال داشتند اوقات بر شیخ تلخ واز افعال ایشان منزجر گردیده بشبی که قافله در خواب بودند شیخ زلازل شتر را بنحوی بست و ترتیب

داد

داد چون قافله بیدار شدند و براه افتادند صدای زلازل شترها بلند شد همه ازان صدا در خواب شدند تا بمنزل رسیدند و شیخ دران منزل از شنایع و قطایع اعمال ایشان نجات یافت چون شب دیگر شد و قافله در خواب شدند شیخ انها را بوجه دیگر ترتیب داد چون بیدار شدند و راهی گشتند و از ان زلازل بلند شد همه در خنده شدند و متصل در خنده بودند تا اینکه بمنزل رسیدند و در شب سیم باز قافله در خواب شدند شیخ ان زلازل را بنحو دیگر ترتیب ساخت چون قافله بیدار شدند و براه افتادند و صدای زلازل بلند شد همه اهل قافله بگریه افتادند و اینقدر گریستند تا بمنزل رسیدند چون شب دیگر شد باز شیخ رئیس خواست که انها را بقسم دیگر ترتیب دهد پس اهل قافله در کمین شدند و دست شیخ را گرفتند پس او را شناختند و پاس احترام از او نگه داشتند ـ

در ذاتیت دلالت الفاظ

و از جمله مذاهب و اینکه دلالت الفاظ را ذاتی میدانست و بوضع نمیدانست و این مذهب سلیمان بن عباد ضیمری ست و همچنین از متاخرین مرحوم مبرور مغفور اخوند ملا عبد الکریم ایروانی متقدم الذکر نیز همین مذهب را اختیار کرده و این فقیر مولف کتاب در کتاب لسان الصدق و منظومه الفیه اصولیه و شرح ان بطلان این مذهب را بنحو استیفا بیان کردم

در معارضه شیخ ابوسعید با شیخ ابو علی

از بعضی از فضلا مسموع شد که شیخ ابوسعید ابو الخیر که یکی از ارباب ریاضت بود و معاصر با شیخ رئیس بود و میان ایشان بمعارضه مکاتبات میرفت روزی در حمام رفت و شیخ رئیس نیز در حمام بود پس شیخ ابوسعید از شیخ ابو علی سوال کرد که شما میگوئید که جسم ثقیل میل بمرکز خود میکند آیا مسلم است و اصلی دارد یا نه شیخ گفت که این از جمله مسائل یقینیه است شیخ ابوسعید طاس حمام را بهوا انداخت پس طاس در هوا ماند و بشیخ گفت که چرا جسم ثقیل میل بمرکز نکرد شیخ تاملی کرد و گفت که این طاس قاسری دارد که او را از میل بمرکز نزول مانع است شیخ ابوسعید گفت که قاسر دراینجا چیست شیخ ابو علی در جواب گفت که قاسر نفس تست شیخ ابوسعید گفت که تو نیز نفس خود را کامل کن تا این مرحله برایت حاصل اید شیخ رئیس گفت که تو بمنزله عامل و اجیری هستی که کاری کردی و مزدی بتو دادند و من بقوت ادراک فهم معقولات نمودم و از کلمات شیخ ابوسعید ابو الخیر است که من در عالم کشف و شهود بهر دیاری که قدم زدم دیدم که جا ق عصای شیخ رئیس کورکورانه در انجا بود ـ

در خواب دیدن شخص همدانی

گویند که شخصی از اهل همدان همیشه از قبرستانی میگذشت که قبر شیخ ابو علی در انجا بود و براو فاتحه نمیخواند و او زیدی مذهب میدانست تا اینکه شبی در عالم رویاء دید که جناب ختمی مآب نشسته و شیخ رئیس در پهلوی او نشسته این شخص همدانی از جناب رسولخدا سوال نمود که ابو علی با اینکه زیدی مذهب بود چرا اینقدر تقرب یافت

که در پهلوی شما نشسته بود پس رسول خدا ﷺ در جواب گفت که تو با این عقل منکسره فهمیدی که زیدی مذهب بد است و شیخ ابو علی با آن فهم و فطانت نفهمید پس آن شخص همدانی به شیخ معتقد گشت و همیشه بمجلسش حاضر میشد و بفاتحه او را یاد آوری مینمود و شیخ بهائی طیب رمسه در کتاب کشکول میفرماید که شیخ مجد الدین بغدادی گوید که شبی در واقعه رسول خدا را دیدم پس از آن جناب سوال نمودم از حالت ابن سینا با اینکه او ناجی است و یا هالک آنجناب در جواب فرمود که او مردیست که خواست بخدا برسد بدون واسطهٔ من پس من مانع شدم او را و دستی بر سینه اش زدم پس او در آتش جهنم افتاد —

در ایراد شیخ ابو سعید بر شکل اوّل

و در وقتی شیخ ابو سعید ابو الخیر مراسله بشیخ نوشت که مشتمل بر مذمت علوم رسمیه بود و نوشت که مستحکم ترین اشکال اربعه شکل اول است و سایر اشکال تا بشکل اول نروند تمام نخواهند بود و همه استدلالات بشکل اول راجع باشند و شکل اول را ارباب معقول بدیهی الانتاج دانند و شکل اول مستلزم دور است زیرا که شناختن نتیجه موقوف است بر معرفت کلیت کبری و معرفت کلیت کبری موقوفست بر معرفت نتیجه و این دور است و دور بالبداهه باطل است زیرا که دور لازم دارد تقدم شئی را بر نفس خود و این باطل است پس هیچ مطلبی از مطالب عقلیه تمام نخواهد بود شیخ در جواب نوشت که جهت دور باجمال و تفصیل مختلف است باین نحو که نتیجه موقوفست بر معرفت کبری تفصیلاً ولیکن معرفت کبری موقوفست بر معرفت نتیجه اجمالاً پس دور مندفع است و این سخن در ترجمهٔ ملا خلیل قزوینی با ملا میرزای شیروانی مذکور شد و نظیر این دور را منکرین اجماع بر اجماع وارد آورده اند و جواب آن نیز بدین نحو در کتب اصولیه مذکور است —

در مناظرهٔ بهمنیار با شیخ رئیس

و چون رئیس سرآمد علماء آن عهد و عصر بود و فضلاء آن زمان طوق ارادت او را بگردن انداخته و اذعان بفضیلت او کرده و در مجلس درس او حاضر میشدند و بهمنیار که یکی از فضلاء حکماء آن عصر بود او نیز در مجلس شیخ رئیس حاضر میشد و تلمذ مینمود و از خواص مریدان شیخ گردید روزی بهمنیار بشیخ گفت که چرا ادعای نبوت نمیکنی دیگر این ادعا کنی منکر این امر علماء خواهند بود و علماء از منه و امکنه را یارای مجادله و قوت مناظره تو نیست شیخ رئیس در جواب گفت که سوال ترا زمانی دیگر جواب خواهم گفت پس از آن مکالمه زمانی گذشت تا اینکه شبی بهمنیار و شیخ رئیس در همدان در میان یک اطاق خوابیده بودند و زمستان بود و یخ بندهای همدان و سردی زمستان آن معروف است پس مؤذن در وقت سحر بر بالای گلدستهٔ مسجد رفت و مشغول ثنای خدایتعالی و مدح پیغمبر گردید شیخ ابو علی به بهمنیار گفت که برخیز و از بیرون خانه آب خوردن برایم

بیاور بهمنیار گفت که اکنون وقت آب نوشیدن نیست چه تازه از خواب بیدار شده اید و آب سرد در این وقت مضر باعصاب و عروق است شیخ رئیس گفت که طبیب وحید عصر من میباشم و تو مرا از نوشیدن آب منع مینمائی با اینکه ضرورت اقتضائی آن مینماید بهمنیار در جواب گفت که اکنون من در میان عرق میباشم اگر بیرون روم هوا در مسامات بدن نفوذ میکند و مریض میگردم شیخ گفت که اکنون جواب مسئله ترا بگویم در باب دعوای نبوت پس بدانکه پیغمبر کسی است که چهار صد سال از بعثت او میگذرد و نفس او چنان تاثیر دارد که اکنون در وقت سحر باشدت سرما در بالای گلدسته ثنا و مدح او می نمایند و من هنوز در نزد تو حاضر و تو از خواص اصحاب من و بتو امر میکنم که شربت آبی بمن دهی نفس من القدر تاثیر ندارد که مرا اجابت کنی پس چگونه دعوای پیغمبری کنم —

در حکایت شیخ رئیس با طبیب

گویند که شیخ رئیس شنید که طبیبی در یک از بلاد است و مریض را خبر میدهد که مرض تو بواسطه اکل و شرب فلان چیز است شیخ تعجب کرد زیرا که از نبض نمیتوان فهمید که ماکول و مشروب چه بود پس شیخ بآن دیار رفته و بمحکمه مطب آن طبیب حاضر آمد و در آن جا نشست و آن طبیب شیخ را نشناخت پس مریضی آمد و آن طبیب نبض او را گرفت و گفت که بسبب فلان غذا مریض شدی آن مریض اقرار کرد و همچنین چند مریض آوردند همه را بدان سیاق گفته شیخ ازین معنی متعجب گشته بعد از اینکه مجلس خالی و طبیب فارغ شد شیخ از آن طبیب سوال کرد که این اخبار شما بماکول و مشروب موافق بهیچ قائده از قواعد طبیه نیست و من در اول شنیده بودم لیکن اذعان نمی نمودم تا اینکه برأی العین مشاهده نمودم پس آن طبیب از حال او تفتیش و تجسس نمود تا اینکه شیخ رئیس را شناخت و باعزاز و اکرام او پرداخت و از آن پس گفت که شما زحمت کشیده بود و از راه دور آمدید و آن اخبار من بماکول و مشروب نه از روی قوانین طبابت است بلکه از روی فراست است چون اهالی این بلد اکثر یهود و جهود بسیار بی سلیقه اند چیزی را که میخورند بر لباس و بدن ایشان غالباً قدری از آن آلوده است و من از آن پی میبرم و حکم میکنم که فلان چیز خورده و این شخص را که اول گفتم قلیلی از تخم خربزه بر دامن او چسپیده بود لذا گفتم که خربزه خوردی او هم تصدیق این معنی نموده —

در تالیفات شیخ رئیس

بدانکه تالیفات شیخ رئیس بسیار است از آن جمله کتاب اشارات که در حکمت مشاء است و امام فخر رازی بر آن شرح نوشته و محقق طوس خواجه نصیر الدین نیز بر آن شرح نوشته است و علامه حلّی محاکمات میان شراح اشارات نوشته و همچنین قطب المحققین نیز محاکمات نوشته است و کتاب شفا و کتاب قانون که مثل آن کتابی در طب نوشته

نشد و شیخ بهائی در کتاب کشکول نوشته است که شراح قانون نه نفرمی باشند اول عز الدین رازے دوم قطب الدین مصری سوم افضل الدین محمد جوینی چهارم ربیع الدین عبد العزیز ابن عبد الجبار جیلی پنجم علاء الدین قرشی که معروف بابن النفیس است ششم یعقوب الدین اسحق سامری که طبیب مصر بوده است هفتم یعقوب بن اسحق مسیحے که معروف بابن القف می باشد هشتم هبة الله بن جمیع یهودی مصری نهم قطب الدین علامه شیرازی واز جملهٔ معارضات محاضرات شیخ رئیس با بهمنیار انیکه بهمنیار زمان را از جملهٔ متشخصات میدانست و درین باب با شیخ بسیار مجادله نموده اخر الامر شیخ گفت که تو استحقاق جواب بر من نداری زیراکه ان زمان که تو سوال کردی غیر این زمان است پس تو الان غیر ان شخص میباشی که از من سوال کرده است پس بهمنیار ملزم شد و معروفست که شیخ هر مطلبی را بصغری وکبری و نتیجه درمی آورد اگر شرائط انتاج اشکال را دران تمام میدید بان حکم میکرد والا فلا و در اسم شیخ ابو علی خلافست مشهور حسین ابن عبد الله بن سینا است و از جملهٔ تالیفات او نجات است و رساله سلامات وابسال و رساله طیر و زمان ولادت شیخ رئیس طالع سرطان بود و در درجه شرف مشتری و قمر بر درجه شرف خود بود و زهره نیز بر درجهٔ شرف خود و سهم السعاده در بست و نه از سرطان بود و سهم الغیب در اول سرطان بود با سهیل و شعری یمانیه و شیخ ظهیر الدین بیهقی گفته که شیخ چون ده ساله بود حفظ کرد اصول ادب را پس ازان بقرائت کتاب ایساغوجی نزد ناتلی شروع نمود ـ

معارضه شیخ ابو علی با مسکویه

وروزی شیخ ابو علی سینا بمجلس درس ابو علی بن مسکویه درامد و تلامذه او در حوالے او نشسته دید چون شیوهٔ او امتحان فضلا و اظهار مرتبت با اکابر علماء بود لذا شیخ رئیس جوزی با بو علی بن مسکویه داد و گفت بیان مساحت این جوز را بسرعت بیان کنید ابن مسکویه جزوی را که در عالم اخلاق بود بدو داد و گفت که تو اصلاح خود بکن تا من استخراج مساحت جوز نمایم و عبد الله جرجانی که تلمیذ او بود احوال او را از اصل و نسب و بیان شطری از کمالات حسب او در رساله علیحده نوشته و ذکر کرده که پدر شیخ مردی دانشمند حکیم از اهل بلخ و از اعیان شیعهٔ اسماعیلیه بوده و در ایام امیر نوح ابن منصور سامانی ازانجا به بخارا آمد و ملازم امیر مذکور شد و ابو علی دران دیار بوجود آمد و در ده سالگی حفظ قرآن و ضبط بسیاری از علوم دینیه و فنون ادبیه نموده و بعد ازان ظواهر منطق را برابو عبد الله ناتلی که یکی از فضلاء زمان بود خواند و باندک زمانی ازاو مستغنی شده بخودی خود مطالعه کتب منطق و حکمت نموده و در هیجده سالگی از تحصیل جمیع علوم فراغت یافت و در تذکره دولت شاهی مسطور است که او در دوازده سالگی با علماء بخارا مناظره کردی و ایشان را ملزم ساختے و در کتاب تاریخ الوزراء وغیره مسطور است

که دران اوقات که شیخ در بخارا بمطالعه اشتغال داشت امیر نوح را مرض صعب روی داد جمیع اطباء از معالجه
ن عاجز زم گردید
و شیخ درا یا ن وآخرین
ورانجا جمع ا نگاشت
اتفاقا درا ہ الکتب
ز دتا ان عا سلطان
ہمدان مقد ع باصلی
وکتابی مینو ت اورا
ور قلعهٔ از قلا بتین کما نز
وکل الشکا قیطانزا
وکتاب فو غمان ام
واز جانب ا علمیة انند
و درانجا باتمام ن شیخ
رسراج او فتوری بہم رسید
را بمباشرت رہبی حفا دوت مزاج خود در
پس شیخ را قولنجی عارض شد و جهت حرص بر صحت یکروز خود را هشت مرتبه حقنه نمود بسبب ان بعضی از امعاء او مجروح گشت و سحج بهم رسید و ازان پس مرض صرع که گاهی تابع قولنج می باشد او را عارض شد و در اثنا معالجات بعضے از غلامان او که در خزانه نقود او خیانت بسیار کرده بودند مرو دیطوس که شیخ بجهت صرع تناول مینمود دران قدری افیون انداختند و شیخ را از خوردن ان حال متغیر شد و با انیکه حال او از ضعف بجائی رسیده بود که قدرت بر قیام نداشت چنان کرد که قدرت بر مشی او را حاصل شد و بمجلس امیر علاء الدوله درآمد اما هنوز از مرض بالکلیه خلاص نشده بود اتفاقا دران ایام بتکلیف علاء الدوله بمصاحبت او بجانب همدان روانه شد در راه مرض عود نمود و چون بهمدان رسید دید که قوت ساقط شده و معالجه نفع نمیرساند دست از مداوائی خود کشید و بران حال چندگاه بود تا وفات کرد اکثر فقهاء سنت و جماعت دران عهد او را تکفیر کردند پس شیخ این رباعی راگفته ؎ کفر منی گزاف واسان نبود محکم تر از ایمان من ایمان نبود در دهر چه من یکی وان هم کافر ؎ پس در همه دهر یک مسلمان نبود و در مذهب شیخ رئیس اختلاف است بعضے او را زیدی مذهب می دانند و ظاهر کتب او انست که بر مذهب سنت و جماعت باشد زیراکه اثبات خلافت

نشد و شیخ بهائی در کتاب کشکول نوشته است که شراح قانون نه نفر می باشند اول عز الدین رازی
دوم قطب الدین مصری سوم افضل الدین محمد جوینی چهارم ربیع الدین عبد العزیز ابن عبد الجبار جیلی پنجم
علاء الدین قرشی که معروف بابن نفیس هست نشقعه
... هست هشتم یعقوب
بن ... الدین علامه
شیـ ... مات میدانست
و در ... ان زمان
که تو ... ت پس همبار
ملزم ش ... ل را دان
تمام د ... ت و از
جملهٔ تالیـ ... مالع سرطان
بود و در ... بت و نه
از سرطان ... که شیخ
چون ده ر ... د
وروزی شیخ ...
... بد چون
شیوهٔ او ... بود لذا شیخ رئیس جوزی بابو علی بن مسکویه داد
و گفت بیان مساحت این جوز را بسرعت بیان کنید ابن مسکویه جزوی را که در علم اخلاق بود بدو داد
و گفت که تو اصلاح خود بکن تا من استخراج مساحت جوز نمایم و عبد الله جرجانی که تلمیذ او بود احوال
او را از اصل و نسب و بیان شطری از کمالات حسب او در رساله علیحده نوشته و ذکر کرده که پدر شیخ
مردی دانشمند حکیم از اهل بلخ و از اعیان شیعهٔ اسماعیلیه بوده و در ایام امیر نوح ابن منصور سامانی
از انجا به بخارا آمد و ملازم امیر مذکور شد و ابو علی در ان دیار بوجود امد و در ده سالگی حفظ قرآن و ضبط
بسیاری از علوم دینیه و فنون ادبیه نموده و بعد از ان ظواهر منطق را بر ابو عبد الله ناتلی که یکی
از فضلاء زمان بود خواند و باندک زمانی از او مستغنی شده بخودی خود مطالعه کتب منطق و حکمت نموده
و در هیجده سالگی از تحصیل جمیع علوم فراغت یافت و در تذکره دولت شاهی مسطور است که او در دوازده
سالگی با علماء بخارا مناظره کردی و ایشان را ملزم ساختی و در کتاب تاریخ الوزراء و غیره مسطور است

که در انولا که شیخ در بخارا بمطالعه اشتغال داشت امیر نوح را مرض صعب روی داد جمیع اطباء از معالجه
ان عاجز گشتند چون از شیخ استعلاج کردند باندک زمانی امیر نوح صحت یافت و ابو علی را ملازم گردانید
و شیخ در ایام ملازمت از جانب پادشاه مرخص گشته بکتاب خانه بخارا که در ان زمان از کتب اولین و آخرین
در انجا جمع بود رفت و مجموع ان کتب نفیسهٔ غریبه را بنظر در آورده دقایق حقایق انرا بر صفحه خواطر نگاشت
اتفاقا در ان اوان آتشی در ان کتب خانه افتاد و جمعی از خصما ابو علی گفتند که شیخ عمداً آتش در ان دار الکتب
زد تا ان علوم را بخود نسبت نماید از ان پس بتصنیف مشغول گشت مجملاً شیخ بایران آمد و بهمدان رفت و در نزد سلطان
همدان مقصر بر آمد و شیخ در انجا مخفی شد و باتمام کتاب شفاء اشتغال نمود هر روز پنجاه ورق برجوع باصلی
و کتابی مینوشت تا جمیع طبیعیات و الهیات ان کتاب نوشته شد پس سلطان بمقام شیخ اطلاع یافت او را
در قلعهٔ از قلاع همدان محبوس ساخت و شیخ در انجا قصیدهٔ انشا کرده که یک بیت ان اینست ؎ دخولی فی الیقین کما تریٰ
و کل الشک فی امر الخروج ؎ و مدت چهار ماه شیخ در انجا محبوس بود و کتاب هدایه و رساله حی بن یقظان را
و کتاب قولنج را در انجا تالیف کرد از ان پس از حبس خلاص و بتصنیف منطق شفا مشغول شد پس باصفهان امد
و از جانب امیر علاء الدوله مقرر شد که در هر شب جمعه شیخ و علماء اصفهان بمجلس خاص حاضر و مباحثات علمیه نمایند
و در انجا باتمام کتاب شفا مشغول شد و در ان اثناء کتاب حکمت علائیه را بنام امیر علاء الدوله نوشت و چون شیخ
را بمباشرت رغبتی تمام بود باعتقاد قوت مزاج خود در ان باب اکثار مینمود لهذا در مزاج او فتوری بهم رسید
پس شیخ را قولنجی عارض شد و جهت حرص بر صحت یکروز خود را هشت مرتبه حقنه نمود بسبب ان بعضی از امعاء
او مجروح گشت و سحج بهم رسید و از ان پس مرض صرع که گاهی تابع قولنج می باشد او را عارض شد و در
اثنا معالجات بعضی از غلامان او که در خزانه نقود او خیانت بسیار کرده بودند مرودیطوس که شیخ بجهت صرع
تناول مینمود در ان قدری افیون انداختند و شیخ را از خوردن ان حال متغیر شد و با انکه حال او از
ضعف بجائی رسیده بود که قدرت بر قیام نداشت چنان کرد که قدرت بر مشی او را حاصل شد و بمجلس امیر
علاء الدوله در آمد اما هنوز از مرض بالکلیه خلاص نشده بود اتفاقاً در ان ایام بتکلیف علاء الدوله بمصاحبت
او بجانب همدان روانه شد در راه مرض عود نمود و چون بهمدان رسید دید که قوت ساقط شده و معالجه
نفع نمیرساند دست از مداوای خود کشید و بران حال چندگاه بود تا وفات کرد اکثر فقهاء سنت و جماعت
دران عهد او را تکفیر کردند پس شیخ این رباعی را گفته ؎ کفر منی گزاف اسان نبود محکم تر از ایمان من ایمان نبود
در دهر چه من یکی و ان هم کافر ؎ پس در همه دهر یک مسلمان نبود و در مذهب شیخ رئیس اختلاف است
بعضی او را زیدی مذهب می دانند و ظاهر کتب او انست که بر مذهب سنت و جماعت باشد زیرا که اثبات خلافت

ابوبکر کرده و شخصی در رساله در تشیع او نوشته و تمسک باین جسته که شیخ در جائی گفته که قال رسول الله صلی الله علیه وآله المرکز دایرة الحکمة وکرة العقل علی الذی هو فی الصحابه بمنزلة المحسوس من المعقول و در جائی دیگر گفته که و الخلافة بالنص اصوب فان ذلک لایودی الی التشعب والتشغب والاختلاف چون سنیان خلافت را باجماع وبیعت می دانند وشیعه بنص میدانند واین رباعی از اوست که دال فی الجملة بر تشیع او است ؎ بر صفحهٔ چهره‌ها خط لم یزلی معکوس نوشته است نام دو علی یک لام و دو عین با دو یاء معکوس از حاجب و عین و انف باخط جلی و رباعی دیگر گفته تا باده عشق در گلو ریخته اند واندر پی عشق عاشق انگیخته اند در جان روان بوعلی مهر علی چون شیر شکر بهم برامیخته اند و بعضی گویند در بدایت شراب میخورد اما نه انقدر که مست کند و دراخر عمر توبه کرده و مال بسیار بفقرا تصدق کرد و رد مظالم بجائی آورد و در هر سه روز یک قرآن ختم مینمود

در وفات ابو علی سینا

تا در جمعه اول ماه رمضان سنه چهارصد وبست وهشت در همدان وفات یافت وولادتش چنانچه در فصل الخطاب است در سال سیصد وهفتاد بود وپس تمام عمرش پنجاه هشت سال بود و در تاریخ گزیده گفته احجة الحق ابوعلی در شجع آمد از عدم بوجود در شصا کسب کرد کل علوم در تکز کرد اینجهان بدرود -

عه در احوال ملا محمد امین

بن محمد بن شریف استرابادی از مشایخ شیخ زین الدین بن شیخ محمد بن حسن بن شهید ثانیست واخباری صرفست واول کسی است که باب طعن بر ارباب اجتهاد را بازو به تشنیع مجتهدین دمساز است واین ناشی از غباوت او است تالیفات او فوائد مدنیة وشرح اصول کافی وشرح تهذیب الاحکام ورد انچه احداث کرده اند فاضلان ملا جلال الدین ومیر صدر الدین در حواشی شرح جدید تجرید وکتاب فوائد دقایق العلوم وحقایق علوم وشرح استبصار که تمام نیست ورساله در بداء وجواب مسائل شیخ حسین ظهری ورساله در طهارت خمر ونجاست ان وحاشیه بر طهارت مدارک که تمام نیست مجاور مکه ومدینه بود ووفاتش در سال هزار وسی وسه بوده واو اجازه دارد از صاحب مدارک

عه میرزا محمد

میرزا محمد بن علی بن ابراهیم استرابادی فاضل وعالم ومحقق ومدقق وعابد وورع عارف بحدیث ورجال بوده تالیفات او کتاب رجال کبیر وکتاب رجال متوسط وکتاب رجال صغیر وکتاب تفسیر آیات احکام وحاشیه بر تهذیب ورسائل متعدده ووفات او در مکه معظمه سیزدهم ذیقعدة الحرام از سال هزار وبست وشش و از مشایخ اجازه ملا محمد امین سابق است واو از شیخ ابراهیم بن علی بن عبد العالی میسی اجازه دارد واسم جدش معلوم نیست چنانکه بعضی گفته اند وابراهیم است چنانکه بعضی دیگر گفته اند وعلامه مجلسی در کتاب بحار در ذکر کسانی

که در غیبت کبری حضرت صاحب الامر را دیده اند که خبر داده مرا جماعتی از سید سند فاضل کامل میرزا محمد استرابادی نور الله مرقده که من شب طواف بیت الله الحرام مینمودم دیدم جوانی خوشرو نیز طواف میکرد چون نزد من رسید دسته از گل سرخ بمن داد و حال آنکه زمان گل سرخ نبود پس من از او بوئیدم وگفتم که ای سید من این گل از کجا است گفت از خرابات است پس از نظر من غایب شد پس دیگر او را ندیدم وبجناب عبد عباد وازهد زهاد و در کلام وتفسیر ورجال گوی سبق از میدان رجال ربوده -

مناظره با فرنگی

عه محمد بن مرتضی مدعو وملقب بفیض فاضل واخباری ومحدث وحکیم بوده و در زمان شاه عباس از ولایت فرنگستان شخصی را پادشاه فرنگ فرستاده وبسلطان صفوی نوشته که علمای مذهب شما را بگوئید که با فرستاده من در امر دین ومذهب مناظره کنند اگر او را مجاب ساختند ما هم باشما هم دین شویم واگر او ایشان را جواب دهد پس شما بدین ما درائید وان رسول کارش ان بود که هر که چیزی در دست بگرفت میگفت واوصاف ان شیء را بیان میکرد پس سلطان علما را جمع کرده وسرامد اهل ان مجلس اخوند ملا محسن بود پس ملا محسن باان سفیر فرنگی گفت که سلطان شما مگر عالمی نداشت که فرستاده باشد ومثل شما عوامی را فرستاد که با علما ملت مناظره کند ان فرنگی گفت که شما از عهده من نمیتوانید که بدرائید اکنون چیزی در دست بگیر تا من بگویم ملا محسن تسبیحی از تربت حضرت سید الشهدا علیه السلام بدست گرفت فرنگی در دریای فکر غوطه ور شد وبسیار فکر کرد ملا محسن گفت که چرا عاجز ماندی فرنگی گفت عاجز نماندم ولی بقاعده خود چنان می بینم که در دست تو قطعه از خاک بهشت است والان فکر کردن من از این بابت است که خاک بهشت چگونه در دست تو رسیده باشد ملا محسن گفت که راست گفتی و در دست من قطعه از خاک بهشت است وان تسبیحی است که از قبر مطهر دختر زادهٔ پیغمبر ماست که امام است پس حقیت دین ما وبطلان دین تو ظاهر شد پس فرنگی اسلام را اختیار نمود و ملا محسن غنا را جایز می دانست واین از فتوای غریبه اوست واو را فتوای غریبه بسیار است چنانچه بسیاری از انها بحسب اقتضاء مقامات مذکور شد وسببش ان بود که او را ذوق فقاهت نبود وجنبهٔ معقول او غلبه داشت -

در تغنی کنیز برای ملا محسن

گویند که ملا محسن در باغی از باغهای خود در وقت سحر مشغول بنماز شب بود که کنیزی برای او غنا میخواند واو در رکوع بود میگریست وبسیار زاهد بود که گویند قبضهٔ چاقو از او در میان بازار افتاده بود وبعد از سالیان بخاطرش آمد که چاقوی او در میان بازار افتاده خواست که کسی فرستاده تا چاقو را بیاورد وگفتند که درین مدت طویله چاقو در انجا نمی ماند البته برداشته اند ملا محسن گفت که مردم مسلمانی تا بحال چگونه می شود

که چاقوی مرا بی اذن من بردارند -

در زهد و ورع ملا محسن فیض

و از زهد و تقوی و ورع او اینکه ملا محمد نامی از مشاهیر ملاهای ان دیار بود و ملا محمد نامی هم مؤذن و خادم مسجد ملا محمد بود پس ملا محمد مشهور نزد ملا محسن کس فرستاد و صبیه ملا محسن را خواستگاری نمود ملا محسن اجابت کرد پس در همان روز ملا محسن نزد ملا محمد خادم فرستاد که امشب زن خود را بخانه خود ببر پس ملا محمد مشهور از کیفیت این قضیه با خبر شد پس نزد ملا محسن کس فرستاد که من بخواستگاری به نزد شما فرستادم و شما اجابت نمودید نه ملا محمد خادم اخوند ملا محسن در جواب گفت که مرا خیال اینکه ملا محمد خادم است و من صبیه خود را باو دادم و از سخن خود بر نمیگردم و ملا محسن اخباری صرف بوده و با اینکه کتاب مفاتیح را بمذاق مجتهدین نوشته و بسیار طعن بر مجتهدین رضی الله عنهم زده است خصوص در رساله سفینة النجاة سیما اینکه در انجا فهمیده می شود که نسبت داده است جمیع از علما را بکفر بجای فسق مثل انیکه این آیه را ایراد کرد یا بنیّ ارکب معنا ولا تکن مع الکافرین با اینکه او را مقالاتیست بسیار بر مذاق متصوفه و فلاسفه که مایه کفر است و بعقاید محی الدین عربی زندیق اعتقاد داشته مثل وحدت وجود و نحو ان و از تلامذه ملا صدری است و دختر او را نیز بحباله نکاح خود در آورده و ملا صدری او را الفیض لقب داده و ملا عبد الرزاق صاحب شوارق را به فیاض لقب گذاشته و چون ملا محسن مسلم زمان بود لهذا قواعد صوفیه دران اعصار در نهایت اشتهار گردیده تا انیکه اخوند ملا محمد باقر مجلسی بعرصه آمد و اطفاء نائرهٔ ان جماعت نمود و شیخ احمد احسائی او را مسیٔ نام نهاده و بسیار میگوید که قال المسیٔ الکاشانی تبعًا للامام ممیت الدین العربی مجملًا که کسی محی الدین را خوب بداند و بعقاید او معتقد شود البته فقها را خواهد کافر دانست و ملا محسن فے الحقیقة فاضل و جامع و محقق و مدقق و ماهر است و کتاب مفاتیح او اگر مختصر از مسالک است و مدارک اما ترتیب داده و غالبًا مسائل را بنحو کلیت عنوان کرده است و تالیفات او بسیار است بلکه از ان عصر تا بحال بلکه اغلب از اعصار سابقه کسی تالیفش بقدر تالیف ملا محسن یا بیشتر از تالیف او تالیف و تصنیف نداشته مگر اخوند ملا محمد باقر مجلسی رضی الله عنه در کتاب روضة البهیه در تالیف اقا محمد شفیع بروجردی نوشته که شنیدم از استاد عالم کامل خودم حاج ملا احمد نراقی که او از پدرش -

احوال رویای مهدی نراقی

اخوند ملا مهدی نراقی نقل نموده که من ملا محسن فیض را در خواب دیدم که میگفت که انچه گویند مردمان در حق من پس من ازان بری می باشم از عقاید فاسدهٔ باطله و اعتقاد من ان چیزیست که انرا در اواخر عمر نوشته ام وان رساله را ملا محسن برائی من اسم انرا گفت پس از خواب بیدار شدم و دران رساله نظر کردم پس دیدم که اعتقادات او

مطابق و موافق با عقاید حقه حقیقة بدیهیست الحاصل چون ملا محسن را ندیدیم و سخن از او نه شنیده ایم و از قرائن هم علم بمذهبش حاصل نمیشود انشاء الله تعالی این رویا از رویائی صادقه است -

در تالیفات ملا محسن

و ملا محسن را قریب بدویست تالیفات است و رساله ملا محسن در فهرست تالیفات خود نوشته و ملخص ان این است اول کتاب صافی در تفسیر قران دو مجلد است قریب بهفتاد هزار بیت است و فارغ شد از تالیف ان در سال هزار و هفتاد و پنج ۲ کتاب تفسیر آصفی منتخب از تفسیر صافیست و ان بست یکهزار بیت است تقریبًا ۳ کتاب وافی که شرح بر کافیست و در پانزده مجلد است و مجموع ان صد و پنجاه هزار بیت است و از ان فارغ شد در سال هزار و شست و هشت ۴ کتاب شافی و ان منتخب از وافیست و ان دو مجلد است یک مجلد در عقاید و اخلاق است و مجلد دیگر از قبیل شرایع و احکام است در هر یکے دوازده کتاب است و قریب به بست و شش هزار بیت است و واقع شد فراغ ازان در سال هزار و هشتاد و دو ۵ کتاب نوادر در جمیع احادیث غیر مذکوره در کتب اربعهٔ مشهوره و ان هفت هزار بیت است ۶ کتاب معتصم الشیعه در احکام شریعه و از ان کتاب صلوة و مقدمات ان بیرون آمد در یک مجلد که قریب بچهارده هزار بیت است و واقع گردید فراغ ازان در سال هزار و چهل و دو ۷ کتاب نخبه که مشتمل است بر خلاصه ابواب فقه در سه هزار و سیصد بیت تقریبًا و فراغ ازان در سال هزار و پنجاه شده ۸ کتاب تطهیر وان نخبه ایست برائے بیان علم اخلاق و قریب به پانصد بیت است ۹ کتاب علم الیقین در اصول دین که چهارده هزار و پانصد بیت تقریبًا میشود و ختم ان در سال هزار و چهل و دو شد ۱۰ کتاب معارف وان ملخص از کتاب علم الیقین و لباب ان است در شش هزار بیت تقریبًا و فراغ ازان در سال هزار و سی و شش شد عجب انیکه این کتاب تاریخش متاخر و ملخص ان متقدم است اگرچه خالی از توجیه نیست ۱۱ کتاب اصول المعارف وان ملخص مهمات عین الیقین است وان قریب بچهار هزار بیت است و در سال هزار و هشتاد و نه تصنیف شد ۱۲ کتاب محجة البیضاء در احیاء احیا و مجموع ان تقریبًا هفتاد و سه هزار بیت است و فراغ ازان در سال هزار و چهل و شش ۱۳ کتاب حقائق در اسرار دین که ملخص کتاب محجه و لباب ان است در هفت هزار بیت و فراغ ازان در سال هزار و نود شد ۱۴ کتاب قرة العیون که سه هزار و پانصد بیت است و فراغ ازان در سال هزار و سی و هشت شد ۱۵ کتاب کلمات مکنونه در توحید در هشت صد بیت و فراغ از تصنیف ان در سال هزار و نود شد ۱۶ کتاب جلاء العیون در بیان آگاه قلب در دویست و بیست ۱۷ کتاب تشریح عالم در بیان هیئت عالم و اجسام ان و ارواح ان و کیفیت ان و حرکات افلاک و عناصر و انواع بسایط و مرکبات در سه هزار بیت ۱۸ کتاب انوار الحکمة وان مختصر از کتاب

علم الیقین است با فوائد حکمیه که انوار الحکمه مخصص بانست و قریب شش هزار بیت است تالیف ان در سال هزار
و چهل و سه شد ۱۹ کتاب لباب وان لباب قولست در اشاره بسوی کیفیت علم خدای تعالی باشیاء و ان
دویست بیت است ۲۰ کتاب لب وان لب قول است در معنی حدوث عالم در سیصد و هفتاد بیت ۲۱ کتاب
میزان القیمه که ذکر شد در او تحقیق قول در کیفیت میزان روز قیامت قریب ششصد بیت و فراغ ازان در
سال هزار و هزار و چهل شد ۲۲ کتاب مرآت الاخره که منکشف میشود دران حقیقت جنت و نار و وجود ایشان
الان و محل ایشان از دنیا در ششصد و بست وان تصنیف شد در سال هزار و چهل و چار ۲۳ کتاب ضیاء القلب
در تحقیق حقیقت احکام خمسه که حکم میشود بر انسان در باطن او و قریب به پانصد بیت ست و فراغ ازان در سال
هزار و پنجاه و هفت شد ۲۴ کتاب تنویر المذاهب وان تالیقات است بر تفسیر قرآن که منسوب بسوی کاشفی است
که موسوم بمواهب است قریب بست هزار بیت است ۲۵ کتاب شرح صحیفه سجادیه و شرح انچه شاید محتاج بشرح
باشد با ایجاز و اختصار قریب بیست هزار بیت است ۲۶ کتاب سفینة النجاة در انکه ماخذ احکام شرعیه نیست مگر محکمات
و سنت قریب بهزار و پانصد بست و در سال هزار و پنجاه هشت تصنیف شد ۲۷ کتاب رساله موسومه بحق المبین
در تحقیق کیفیت تفقه از دین قریب بدویست و پنجاه بیت است و تصنیف شد در سال هزار و شصت و هشت ۲۸ کتاب
اصول اصلیه که مشتمل است بر ده اصل که استفاده شد از کتاب و سنت و قریب بهزار هشت بیت است و تالیف
ان در سال هزار و چهل و چهار شد ۲۹ کتاب تسهیل السبیل در حجت در انتخاب کشف المحجة که از سید بن طاوس
علویست و قریب به ششصد بیت است و در سال هزار و چهل تصنیف شد ۳۰ کتاب نقد الاصول الفقهیه
که مشتمل است بر خلاصه علم اصول فقه و تصنیف ان در زمان اول جوانی شد وان اول تصنیف است و قریب
بدو هزار و سیصد بیت است و در سنه هزار سی و شش تصنیف شده است ۳۲ کتاب منهاج النجاة در بیان
علمی که طلب آن بر مسلم فریضه است و قریب بدو هزار بیت است تصنیف آن در سال هزار و چهل و دو شد ۳۳
کتاب خلاصة الاذکار که قریب بدو هزار و سیصد بیت ست و تصنیف ان در سال هزار و سی و سه شد ۳۴
کتاب ذریعة القراءة که متضمن است مناجات منقوله از ائمه را و آن قریب به پانصد هزار بیت ست و تصنیف
شد در سال هزار و پنجاه و چند سال بالا ۳۵ کتاب مختصر الاوراد که مشتملست بر اذکار و دعوات مکرره در یوم
و لیله و اسبوع و سنه و ان قریب به پانصد بیت است و فراغ از تصنیف ان در سال هزار و شصت و هفت
شد ۳۶ کتاب اهم انچه عمل میشود که مشتملست بر مهمات انچه در شریعت مطهر وارد شده است از عمل وان
قریب به پانصد بیت است ۳۷ کتاب خطبه که مشتملست بر صد و چند خطبه برای نماز جمعه و عیدین وان قریب
به چهار هزار بیت است و تمام شد جمع ان در سال هزار و شصت و هفت ۳۸ کتاب شهاب ثاقب است در تحقیق

عینیت

عینیت وجوب صلوة جمعه در زمان غیبت و تصنیف ان واقع شد در سال هزار و پنجاه و هفت ۳۹ کتاب
ابواب الجنان در بیان وجوب صلوة جمعه و شرایط ان و آداب آن و احکام آن و بلغت فارسیه است
و مفید برای عامه ناس است در پانصد بیت و تصنیف شد در سال هزار و پنجاه و پنج ۴۰ کتاب ترجمة الصلوة
که دران ترجمه شد اذکار نماز بفارسیه و تقریبا چهار صد و پنجاه بیت است وان تصنیف شد در سال هزار و چهل
و سه ۴۱ کتاب مفاتیح الخیر از انچه متعلق بفقه صلوة و لواحق ان است و بلغت فارسیه است و قریب بدویست و
پنجاه بیت است ۴۲ کتاب ترجمة الطهارة در فقه متعلق بطهارت ست بلغت فارسیه در دویست و هشتاد بیت
۴۳ کتاب اذکار الطهارة از اذکار متعلق بطهارت در پنجاه بیت ۴۴ کتاب ترجمة الزکوة که بلغت فارسیه است
و قریب بدویست و شست بیت است ۴۵ کتاب ترجمة العقاید که بلغت فارسیه است ۴۶ کتاب الصیام وان مانند ترجمه
زکوة است قریب بسی صد بیت است ۴۷ کتاب ترجمه و رساله موسومه بسانح غیبی در تحقیق معنی ایمان و کفر و مراتب
ایمان و کفر ۴۸ رساله موسومه براه صواب که ذکر میشود دران سبب اختلاف اهل اسلام در مذاهب و باعث
ایشان بر آن دو دین اصولین و تحقیق معنی اجماع وان بلغت فارسیه است و پانصد بیت است و تصنیف شد
در سال هزار و چهل و چند سال بالا ۴۹ رساله موسومه بشرائط ایمان که منتخب از رساله راه صواب است ۵۰
کتاب ترجمة الشریعه بفارسیه و در او است معنی شریعت و فائده ان و کیفیت سلوک ان و بیان اقسام هر یک
از حسنات و سیئات ۵۱ کتاب اذکار مهمه که مختصر از خلاصة الاذکار است و فارسی است و سیصد و چهل بیت است
۵۲ کتاب دفع و دفع در رفع افات و دفع بلیات القران و دعا و عوذه و رقی و اوان
فارسیه و چهار صد و بست بیت است ۵۳ رساله موسومه بائینه شاهی وان منتخب از ضیاء القلب است و فارسی است
و قریب به سیصد بیت است و تصنیف ان شد در سال هزار و شصت و شش ۵۴ رساله موسومه بوصف خیل
و ذکر انچه وارد شد از اتخاذ خیل و معرفت ان و علامت ان از ائمه معصومین علیهم السلام که فارسیه است
و قریب بدو بست است و تصنیف ان واقع شد در هزار و شست و هفت ۵۵ رساله موسومه بزاد السالک که
ذکر شد دران کیفیت سلوک طریق حق و شروط ان و آداب ان ۵۶ رساله موسومه به نخبه صغری که مشتملست
بر ابواب فقه طهارت و صلوة و صیام بالفظ مختصر ۵۷ متعلقات نخبه صغری و دران تفصیل انچه در نخبه صغری
با بهام و اجمال ذکر شد ۵۸ رساله موسوم بضوابط خمس در احکام شک و سهو و نسیان در صلوة ۵۹ رساله
موسومه بهون اموات که مشتملست بر امهات مسائل شرعیه که متعلق آن است ۶۰ رساله در بیان اخذ اجرت
بر عبادات قریب به صد و پنجاه بیت است ۶۱ رساله در تحقیق ثبوت ولایت بر بکر در تزویج وانچه متعلق
بدانست و صد و هشتاد بیت است ۶۲ رساله موسومه بغنیة الانام در معرفت ایام و ساعات از انچه

ستفادست از اخبار اہل بیت ۳۶ رسالہ موسومہ بمعیار الساعات کہ غرابت دارد و قریب بتعبیہ است لیکن فارسیہ است ۴۶ رسالہ موسومہ بمحاکمہ کہ مشتملست بر محاکمہ میان دو فاضل از مجتہدین اصحاب با معنی تقیہ در دین ۶۶ رسالہ موسومہ برفع فتنہ در بیان تتمہ از حقیقت علم و علماء و اصناف ایشان و چیزی از معنے زہد و عبادت و اصحاب زہد و عبادت ۷۶ کتاب فہرست العلوم کہ شرح کرد دران انواع علوم و اصناف انہا را ۸۶ رسالہ کتاب فہرست در اجوبہ مکتوبات و سوال ایشان کہ منتزع از کتب علماء و اہل معرفت ست و اشعار ایشان ۹۶ رسالہ موسومہ بشرح صدر کہ مشتملست بر مجمل انچہ گذشت و از حالات و مصیبات در ایام عمرش از اقامہ و سفر و افادہ و استفادہ و مکارم و مقامات و خمول و شہرت و مفارقت اخوان محبوبین و محافظت اصحاب مکروہین وانرا تصنیف نمود —

در مسافرت ملا محسن فیض

در سال ہزار شست و پنج از کاشان بشیراز رفت برائی تحصیل و در نزد سیّد ماجد بن ہاشم صادقی بحرانی و ملا صدری شیرازی و سیّد نعمۃ اللہ ابن سیّد عبد اللہ جزائری شستری گفتہ کہ استاد محقق مولے محمد محسن کاشانی صاحب وافی قریب بہ دویست کتاب و رسالہ دارد و متولد در بلدۂ قم شد پس شنید قدوم شیخ اجل محقق و مدقق امام ہمام سیّد ماجد بحرانی صادقی بشیراز پس ارادہ کرد ارتحال بسوی سیّد ماجد برائی اخذ علوم از او پس پدرش مردد بود کہ او را رخصت دہد بسوئی سفر یانہ پس بنا را بر استخارہ گذاشتند چون قران راگشودند این آیہ آمد — فلولا نفر من کل فرقۃ منہم طائفۃ لیتفقہوا فے الدین ولینذروا قومہم اذا رجعوا الیہم لعلہم یحذرون — و ہیچ آیۂ صریح تر و ادل بر مطلوب مذکور این آیہ نبود پس از ان بدیوان بلاغت بنیان سر منسوب بسر حلقۂ ارباب عرفان امیر مؤمنان تفال کردند این ابیات آمد تغرب عن الاوطان فی طلب العلی وسافر ففی الاسفار خمس فوائد تفرج ہمّ واکتساب معیشۃ وعلم واٰداب وصحبۃ ماجد فان قیل فی الاسفار ذل ومحنۃ وقطع الفیافی وارتکاب الشدائد فموت الفتی خیر لہ من قیامہ بدار ہوان بین واش وحاسد واین ابیات نیز بمطلوب اول بود خصوصًا صحبت ماجد کہ صریح در مطلوب بود پس بشیراز رفت و علوم شرعیہ را از سیّد ماجد اخذ کرد و علوم عقلیہ را از ملا صدری اخذ نمود و دختر ملا صدرے را نیز تزویج نمود و از سیّد ماجد اجازہ دارد و سیّد ماجد از شیخ بہائی اجازہ دارد و ملا محسن از شیخ بہائی بلا واسطہ نیز اجازہ دارد —

در مشایخ اجازہ ملا صدری

و ہمچنین اجازہ دارد از ملا صدری و ملا صدری اجازہ دارد از شیخ بہائی و میرداماد و ملا محسن از مشایخ

اجازۂ علامۂ مجلسی اخوند ملا محمد باقر است و سیّد نعمۃ اللہ جزائری موسوے گفتہ کہ من چون وارد شیراز شدم بخدمت ملا صدری و میرزا ابراہیم رسیدہ و در نزد او حکمت و کلام دیدم و حاشیہ او را بر حاشیہ شمس الدین خفری بر شرح تجرید جدید درس خواندم و او جامع علوم عقلیہ و نقلیہ بود و اعتقادش در اصول دین بہتر از اعتقاد پدرش بود و ہمیشہ در مقام مدح خود میگفت کہ اعتقاد من مثل اعتقاد عوام است و ہمش میرزا ابراہیم بود تا اینجا کلام نعمۃ اللہ بود و اخوند ملا علی نوری حکیم الٰہی ہمیشہ میگفت کہ خداوندا مرا با اعتقاد عوام بمیران و میرزا ابراہیم را حاشیہ ہست بر اول شرح لمعہ تا کتاب زکوۃ و ملا محسن را تالیف دیگر ہست مانند کلمات مکنونہ و کتاب مقتل ابوبکر و عمر و عثمان و کتاب مفاتیح در فقہ از طہارت تا دیات و بر او شرح نوشتہ اند مانند شرح آقا باقر بہبہانی و شرح بحر العلوم آقا سیّد مہدی طباطبائی و شرح برادرزادہ ملا محسن ملا محمد ہادی و این فقیر مولف کتاب را نیز بر ان حواشی غیر مدون ہست و از جملہ تالیفات او است کتاب عوامل ملا محسن در علم نحو و این کتاب در میان طلاب دائر است کہ بان تدریس و تدرس میکنند و ملا محسن ابن محمد طاہر قزوینی کہ مولف کتاب زینۃ السالک است و شرح الفیہ ابن مالک در چہار مجلد شرحے بر عوامل سماعیۂ عوامل ملا محسن نوشتہ ہست و این شواہد اشعار عوامل ملا محسن را بفارسی نوشتہ ام و ہمچنین شرح فارسی بر فقرات تماما بعد ما جاوزت الاثنین با ترکیب انہا بفارسی نوشتہ ام و ہمچنین شرح فارسی بر مجموع کتاب عوامل ملا محسن در مدت نُہ روز نوشتہ ام و ملا محسن از شیخ محمد پسر صاحب معالم اجازہ دارد و سیّد نعمت اللہ در کتاب زہر الربیع نوشتہ کہ واقعہ در زمان بعضی از اکاسرہ از ملوک شیعہ از سلاطین کہ معاصر انہا بودیم زلزلۂ عظیمے در نواحے شیراز و اطراف ان آمد بحدیکہ بسیار ہلاک شدند و حکایت کردند برامین جماعتی از ثقات کہ بعضے از قری از اماکن انہا نقل شد چون خبر بپادشاہ رسید و استاد علامہ با محقق کاشانی کہ صاحب کتاب وافی و نحو از مصنفات کہ عدد ان دویست کتاب بلکہ زیادتر است در مجلس حضور داشت سلطان از ملا محسن از سبب ان سوال کرد در جواب گفت کہ از حیف و میل و رشوہ قاضیان است کہ حکم بباطل میکنند سلطان گفت کہ چون از این سفر برگشتم در ہر بلدی مجتہدی تعین کنیم کہ باو رجوع کنند و دران وقت سلطان در محال خراسان بود و عزم کرد کہ اگر برگشت آقا محمد باقر سبزواری را قاضی اصفہان کند زیرا کہ او فقیہ عادل بود پس سلطان بملا محسن گفت کہ اگر آقا محمد باقر سبزواری قبول نکند چہ باید کرد ان جناب در جواب گفت کہ بر او واجب است کہ او را جبر کنے بر قبول کردن پس سلطان باصفہان رسیدہ وفات کرد و این کار برائے او اتفاق نافتاد بلی پسرش شاہ سلیمان استاد ما صاحب بحار الانوار را کہ

بنی مجاہدست در این وقت تعین نمود و او را شیخ الاسلام نمود و انجناب با مر معروف و نہی از منکر قیام نمود
پس شکست تبجا یرا کہ انہا را می پرستیدند و ریخت شرابہا را و سوزانید گیاہہا را از محرمات و نخوان رالپس حمد
خدائیرا کہ برگشت امر بسوئی اہلش بعد از نماز سنن و اعوام تا اینجا کلام سید نعمت اللہ بود و ملا ابراہیم بن ملا
صدری تفسیری نوشتہ ست و ان را بعروۃ الوثقی نامیدہ و بعضے گفتہ اند کہ مصداق یخرج الحی من المیت
می باشد و از میرزا ابراہیم نقل کنند کہ پدرم در زمان وفات گفت کہ افسوس انچہ در خیالم بود متحقق نشد گفتند
چہ در خیال تو بود گفت در خیالم بود کہ من داخل در مقربین باشم اکنون ظاہر بر من شد کہ داخل بر مقربین نیستم
بلکہ داخل در اصحاب یمین میباشم و ملا صدری لقبش صدر الدین محمد بن ابراہیم شیرازی است و صدر المتالہین نیز
از القاب اوست گویند کہ پدرش از وزرای بود و اولاد ذکور برائے او ہیچ نمیشد پس نذر و نخوان بر
خود لازم نمود کہ مال خطیری بفقرا بذل کند خدائیتعالے ولد ذکر صالح موحد با و کرامت کند پس نذرش
منعقد شد پس خدائیتعالے ملا صدری را باو عطا کرد و چون پدرش بآخرت شتافت ملا صدری از شیراز
باصفہان آمد و در نزد شیخ بہائی در علم منقول تلمذ نمود از ان پس مجلس میر محمد باقر داماد رفت و علم منقول را
در نزد او درس خواند و از ہر دو اجازہ گرفت و از انجا بہ بعضے از قرای قم رفت و بریاضت مشغول شد
و ہفت دفعہ پیادہ بزیارت بیت اللہ رفت و در دفعہ ہفتم در زمان مراجعت در بصرہ وفات یافت و تالیفات
او شرح بر کافی در مجلد کہ اخر ان ہا قدری از کتاب حجۃ ست و کتاب تفسیر سورہ ال عمران و تفسیر فاتحہ
و بقرہ و تفسیر آیۃ الکرسی و تفسیر سورہ اخلاص و تفسیر سورہ حدید و تفسیر سورہ جاثیہ و کتاب اسفار اربعہ در چہار
مجلد اول در سفر امور عامہ دوم جواہر و اعراض سوم سفر نفس چہارم الہیات و کتاب شواہد ربوبیہ و مشاعر
و مبدء و معاد و مفاتیح الغیب و کسر الاصنام و اسرار الایات و شرح ہدایہ و او در شرح حدیث اول باب
عقل و جہل اجازہ خود را بدین نحو نوشتہ حدثنی شیخی و استادی و من علیہ فی العلوم النقلیہ استادی عالم عصرہ
و شیخ دہرہ بہاء الحق والدین محمد العاملی الحارثی الہمدانی نور اللہ قلبہ بالانوار القدسیہ عن والدہ الماجد
المکرم و شیخہ الممجد المعظم الشیخ الفاضل الکامل حسین بن عبد الصمد افاض اللہ علی درجہ الرحمہ والرضوان واسکنہ
دار الجنان عن شیخ الجلیل و استادہ النبیل عماد الاسلام و فخر المسلمین الشیخ زین الملۃ والدین العاملی
طاب ثراہ و جعل الجنۃ مثواہ عن الشیخ المعظم المفخم والمطاع المؤید المکرم عالے النسب سامی اللقب المجدد
للمذہب علی بن عبد العالے الکرکے قدس سرہ عن الشیخ الورع الجلیل علی بن ہلال الجزایری
عن الشیخ القائم القائد احمد بن فہد الحلی عن الشیخ علی بن خازن الجزایری عن الشیخ الفاضل والنحریر الکامل
السعید الشہید محمد بن مکی اعلی اللہ رتبتہ —

ح وعن الشیخ زین الملۃ والدین عن الشیخ الفاضل التقی علی بن عبد العالی المیسی روح اللہ روحہ بالفیض
القدسی عن الشیخ السعید محمد بن داؤد المؤذن الجزینی عن الشیخ الکامل ضیاء الدین علی عن والدہ الافضل
الاکمل المحقق المدقق الجامع بین الفضیلتین الحاوی للمنقبتین رتبۃ العلماء و درجۃ الشہداء الشیخ شمس الدین محمد
بن مکی رفع اللہ قدرہ واکمل فی اسماء الرضوان بدرہ —
ح سیدی و سندی و استادی و استنادی فی المعالم الدینیہ والعلوم الالہیہ والمعارف الحقیقیہ
والاصول الیقینیہ السید الاجل الانور العالم المقدس الاطہر الحکیم الالہی والفقیہ الربانی سید عصرہ و صفوۃ
دہرہ الامیر الکبیر والبدر المنیر علامۃ الزمان اعجوبۃ الدوران المسمی بمحمد الملقب بباقر الداماد الحسینی قدس اللہ
عقلہ بالنور الربانی عن استادہ و خالہ المکرم المعظم الشیخ عبد العالی رحمہ اللہ عن والدہ السامی المطاع
المشہور اسمہ فی الآفاق والاصقاع الشیخ علی بن عبد العالے المذکور مسندا بالسند المذکور و غیرہ الی الشیخ
الشہید محمد بن مکی قدس سرہ عن جماعۃ من مشائخہ منہم الشیخ عمید الدین عبد المطلب الحسینی والشیخ الاجل الافضل
فخر المحققین ابو طالب محمد الحلی والمولی العلامہ مولینا قطب الدین الرازی عن الشیخ الاجل العلامہ آیۃ اللہ
فی ارضہ جمال الدین ابی المنصور الحسن مطہر الحلی قدس اللہ روحہ عن شیخ المحقق رئیس الفقہاء والاصولیین
نجم الملۃ والدین ابو القاسم جعفر بن الحسن السعید الحلی عن السید الجلیل النسابۃ فخار بن معد الموسوے
عن شاذان بن جبرئیل القمی عن محمد ابی القاسم الطبری عن الشیخ الفقیہ ابی علی الحسین عن والدہ الاجل الاکمل
شیخ الطائفہ محمد بن حسن الطوسی نور اللہ مرقدہ —
ح وعن العلامہ جمال الملۃ والدین عن استادہ افضل المحققین سلطان الحکماء والمتکلمین خواجہ نصیر الملۃ
والحکمۃ والحقیقۃ والدین محمد الطوسے روح روحہ بالنور القدسے عن والدہ محمد بن الحسن الطوسی
عن السید الجلیل فضل اللہ الراوندی عن سید المجتبی بن الداعے الحسینے و بدل الحسنی عن الشیخ الطوسی
عن الشیخ الاعظم الاکمل المفید محمد بن محمد بن نعمان الحارثی سقی اللہ ثراہ عن الشیخ الاجل ثقۃ الاسلام و قدوۃ
الانام محمد بن علی بن بابویہ القمی اعلی اللہ مقامہ عن ابے القاسم جعفر بن قولویہ عن الشیخ الجلیل ثقۃ
الاسلام سند المحدثین ابے جعفر محمد بن یعقوب الکلینی تا اینجا کلام ملا صدری بود و ملا صدری شاگردان
بسیار داشتہ از انجملہ ملا محسن فیض و از انجملہ شیخ حسین تنکابنی کہ حاشیہ بر خفری بر الہیات شرح تجرید نوشتہ

احوال ملا عبد الرزاق

از انجملہ ملا عبد الرزاق لاہیجیست کہ ملقب بفیاض است و صاحب کتاب شوارق شرح تجرید است و کتاب
گوہر مراد نیز از اوست و سرمایہ ایمان در اصول دین از اوست و حواشی بر شرح جدید تجرید نوشتہ

و مذهبش نزدیک تر باطوار شرع است چنانکه از کتاب گوهر مرادش بر آید و ایا بجهة تقیه بود یا غیر آن خدامی داند گویند که از ملا عبد الرزاق پرسیدند که اگر کلاغ در چاه افتد چند دلو باید کشید اخوند ملا عبد الرزاق در جواب گفت که کلاغ مرغ زیرکی است و در چاه نمی افتد و نظیر این است که از اخوند ملا علی نوری سوال کردند که اگر ماهی در چاه افتد چند دلو باید کشید اخوند تاملی کرد و گفت من این مسئله را نمی دانم و ملا عبد الرزاق را پسری بود مسمی بمیرزا حسن او از فقها و متقدسین بوده و کتاب جمال الصالحین در ادعیه از تالیفات میرزا حسن است و در مذهب ملا صدری خلافست پس جمعی از فقها او را کافر میدانند و در چند مسئله بر خلاف ظواهر حقه شرعیه سخن رانده یکی وحدت وجود و آن را بجائی رسانیده که در تفسیرش میگوید که قال محی الدین بن العربی ان فرعون مات مؤمنا موحدا و بعد از نقل این کلام گفته و هذا کلام یشم منه رائحة التحقیق و همین مفاد شعر ملای روم است که گفته چون که بی رنگی اسیر رنگ شد موسی با موسی در جنگ شد و در حکایت امیر المؤمنین و ابن ملجم گفته غم مخور فردا شفیع تو منم مالک روحم نه مملوک تنم و این جمله از واضحات است که هیچ عاقلی نمیگوید که امیر المؤمنین و ابن ملجم هر دو خوب اند بلکه حسب عقل باید یا ابن ملجم خوب باشد یا امیر المؤمنین خوب باشد و همچنین موسی و فرعون هر دو خوب نمی باشند یا باید موسی خوب باشد و فرعون بد یا بالعکس و سید داماد که استاد ملا صدری است یک رباعی خوب در توصیف و مدح ملا صدری گفته ❊ صدری گرفته جا است با جراز گردون ❊ در فضل تو داده دست خراج افلاطون ❊ در مسند تحقیق نیابد مثلث ❊ یکسر زگریبان طبیعت بیرون ❊ مسئله دیگر که محل لغزش اخوند ملا صدری است انست که او در شرح اصول کافی و در تفسیر سورهٔ بقره و اسفار قائل بانقطاع عذاب شده و خلود را در جهنم منکر است و ضرورت اسلام بر خلاف آنست که لیکن مؤلف کتاب از یکی از فضلاء تلامذه اخوند ملا علی نوری شنیده ام که میگفت که اخوند ملا علی گفته است که ملا صدری در اخر عمر از این مذهب برگشته و بخلود عذاب جهنم قائل شده و رساله در باب خلود و عدم انقطاع عذاب نوشته است و دیگر اینکه در کتاب اسفار در بیان مراتب عشق نوشته است که تعشق و محبت امارد عشق مجازی است که فی الحقیقه تعشق بخدا است نظر بقاعده المجاز قنطرة الحقیقه ـ

در مطایبه خوش مزه

و مرحوم حاجی ملا محمد صالح برغانی حکایت مضحکه ذکر نموده و او انست که شخصی از علمای مالکیه بسفر میرفت و چون مالک وطی بر غلام را در سفر برای کسیکه زن همراه ندارد جایز می داند و لذا در منظومه فقه مالکی نوشته و حللوا وطی الغلام الامرد للرجل المسافر المجرد و ایضا گفته ولیس فی لواطة من حد ولا تزوج الاخت بعد العقد

برگشتیم بحکایت حاجی ملا محمد صالح میگفت که افندی در خانه کسی شد و شب در انجا ماند صاحب خانه اعزاز و احترام افندی را بجای آورده و صاحب خانه را فرزند امرد خوش صورتی بوده افندی بسیار بصورت ان پسر نگاه کرد و چشم از رخسارش او بر نمیداشت صاحب خانه که پدر ان پسر بود از افندی سوال کرد که شما بسیار بصورت فرزند من نگاه میکنید وجه ان از چه راه گذر است افندی گفت که من نظر بعجیب خلقت خدائی میکنم و کمال قدرت او را مشاهده میکنم که چنین صورتی از کتم عدم بوجود در آورده صاحب خانه گفت که اگر تو را منظور نظر کردن در عجیب صنع خداوندی من اعجب از ان نشان دادم در ان ملاحظه فرمائید و عبرت گرفته باشید چه خداوند عالم چیزی در میان دوران من خلق فرموده که شکل ان مخروطی است و سر ان ترکیده گاهی مانند درخت قایم و گاهی مانند مار خوابیده گاهی متحرک و گاهی ساکن و در زیر ان دو دانه خلق فرموده که مدور و مانند کره می باشند و ان دو دانه در میان کیسه از پوست گذاشته گاهی جمع میشوند و ان کیسه بهم میاید و گاهی ان کیسه اونجته و ان دانه ها در ته و بیخ آن کیسه میباشند فتبارک الله احسن الخالقین پس شما را اگر نظر نمودن بعجائب صنع خدائی منظور است در ان نگاه کنید که اعجب از صنع صورت فرزند من است ـ

فی مذمت العشق

مجملا از عالم این گونه سخنان یعنی اظهار تعشق با مردان و ان را قنطره برای عشق خلاق عالمیان قرار دادن از اعجب اعاجیب است بلی وحدت وجود را این گونه لوازم باطله بسیار است بلکه لفظ عشق در اخبار ائمه هیچ وقوع ندارد مگر در یک خبر که حدیث قدسی است بلکه از حضرت صادق ع سوال کردند از عشق و عبارت حدیث گویا بدین نحو است سئل عن الصادق علیه السلام عن العشق فقال ع قلوب خلت عن ذکر الله فاذاقها الله محبة غیره یعنی از جناب کاشف الاسرار و الدقائق حضرت صادق ع از عشق سوال کردند انجناب فرمود که قلوب و دلهائی باشند که خالی از ذکر خدا بودند پس خدا تعالی بان دلها محبت غیر خود را چشانید و شیخ احمد احسائی در شرح زیارت جامعه کبیره بعد از ذکر این حدیث گفته که ببین و تامل کن که حضرت صادق را چه قدر عشق مکروه و ناخوش آمد که در جواب این سوال نحو است که لفظ عشق بر زبان مبارکش جاری شود و نه گفت العشق قلوب خلت عن ذکر الله مسئله دیگر در معاد است اگر چه ملا صدری در شواهد ربوبیه گفته که حق انست که معاد در معاد جسم عنصری است لیکن بعد از انکه این مطلب را در مقام تشقیق و تحقیق بر آمده بحسب ظاهر عبارتش از بدن عنصری چیزی برگذار نه کرده ایضا جنت را بر چند قسم کرده اول ان را حور و قصور و انهار و اشجار دانسته لیکن گفته که انها جنت

عوام است که جز خیال حور و قصور و اشجار و انهار چیزی دیگر نداستند لهذا تسجیل ایشان بوقوع پیوست
و باقی اقسام را نجوی دانسته که از شعر ملائی رومی در مثنوی بار میدید که گفته * هشت جنت چیست اعمال خودت
هفت دوزخ چیست اخلاق خودت الحاصل ظواهر کلماتش خوب نیست ولیکن حکم بکفر با اینکه او مدت
گذشته با جمال کلام مشکل است پس تامل کن و مرا درین مقام توقف است و وفات میرزا ابراهیم
پسر ملا صدری در سلطنت شاه عباس ثانی در سال هزار و هفتاد و واقع شد -

در احوال محمد بن محمد

که مدعو است بباقر داماد واین بیان خود در شرح صحیفه فرموده و سید حسینی نسب و استرابادی
الاصل و اصفهانی المسکن است و در خارج معروف بمیرداماد و میر محمد باقر داماد و داماد از القاب
پدر اوست چه پدر او داماد محقق ثانی شیخ علی بن محقق عبد العالی کرکیست و دختر محقق ثانی مادر میر محمد
باقر است لهذا پدر میر محمد باقر را داماد می گفتند و این لقب برای او و برای پسرش مانده است و این
سید امام انام و فاضل همام و عالم قمقام عین اماثل کامل افاضل و معدوم المماثل و منار فضائل و فواضل
و دریای بی ساحل علامه فهام است و در علم لغت گوی سبق از میدان صاحب قاموس و صحاح ربوده و در
علوم عربیت حیازت علوم ارباب ادب نموده و در فصاحت و بلاغت و انشا و انشاد و نظم و نثر
سر امد اهل زمان در منطق و حکمت و کلام مسلم علما اعلام و در حدیث و فقه فائق بر همگنان و در علم
رجال از اکامل رجال و در علم ریاضی بجمیع اقسام ان متفرد و حید در مقال و در اصول حلال عویصات
و اعضال و در علم تفسیر قران اعجوبه زمان و او از شاگردان خال مفضال مرکز کره افضال شیخ عبد العالی
بن عبد العالی کرکیست و از او اجازه داشته و شیخ اسد الله کاظمینی در مقابیس گفته که او اجازه از شیخ
حسین بن عبد الصمد والد شیخ بهائی نیز داشته و خود از مشایخ اجازهٔ ملا صدریست و در مفاخرت او
همین بس که مانند ملا صدری فاضل فرید و حید ابجد خوان محفل انجمن افاضت و افادت ان بزرگوار است
و در علم حروف و نحو ان در غایت اشتهار بلکه در همه علوم کالشمس فی رابعة النهار است و انجناب خود را
معلم میدانست ولذا در بعضی از تالیفات خود میگوید قال شریکنا فی التعلیم ابو نصر فارابی واگر از
تو بهمیار میرانکسی است که بملا عبد الله تونی گفته که امروز بر علما فخر کن و بگو کلام میر را فهمیدم
و همیشه میگفت که بعد از من این عرب بچه یعنی شیخ بهائی خواهد میدانی واکرد مسموع شد که شاه
عباس از میر داماد خواهشمند شد که فکری کرده که طریق موم و عسل نمودن زنبور عسل محسوس شود
میر گفت که برای مگس بیتی از شیشه بنا کردند و مگس را بران شیشه ریختند و در میان مجلس گذاشتند

تا ببیند که چه می کنند ناگاه مگس آن شیشه را تار کرده پس مشغول به بیوت و عسل کرد و این محبوب البیت باقی ماند

گویند که روزی ملا صدری برای درس بمدرس میرداماد حاضر شد و هنوز میر از خانه بیرون نیامده
بود پس تاجری بجهة مهمی بمدرس حاضر شده و ان تاجر از ملا صدری سؤال کرد که میر افضل است یا فلان
ملا پس ملا صدری در جواب گفت که میر افضل است و درین وقت میر آمد دید که این حکایت درمیان است
میر در پشت درهٔ دیوار توقف نموده و استماع مینمود ان شخص تاجر یک یک از علما را اسم برد و ملا صدری
میگفت که میر افضل است پس ان تاجر از ملا صدری سؤال کرد که میر افضل است یا شیخ رئیس ابو علی
سینا ملا صدری گفت که میر افضل است ان شخص پرسید که میر افضل است و یا معلم ثانی پس
ملا صدری توقف و سکوت کرد میر ناگاه از پشت دیوار ندا داد و میگفت که صدری مترس بگو
میر افضل است و انجناب در ضاع بعموم منزله قائل بوده چنانکه مذهب شیخ طبرسی صاحب کتاب
مجمع البیان است و دلالت الفاظ را ذاتی میدانست گویند که میر را دو نفر تلمیذ از اهل گیلان بود
ایشان بمیر گفتند که شما دلالت الفاظ را ذاتی می دانید پس بفرمائید که معنی فسک و بسک چیست
میر بمدت سه روز فکر کرد از ان پس گفت گویا یکی مخرج بول باشد و یکی مخرج غایط باشد ایشان
تصدیق کردند پس در حق ایشان دعائی بد کرد که مرا باین لفظ که در نهایت کثافت بود ند آزرده
و معطل گردید پس ان دو نفر در همان ایام وفات کردند -

گویند که میرداماد در مدت چهل سال پای خود را برای خوابیدن دراز ننمود و مدت بست سال
فعل مباح از او صادر نگردید و بعضی این را نسبت بمقدس محقق اردبیلی ملا احمد داده اند و شاید
هر دو صواب باشد و بسیاری از علماء سلف را نسبت بعدم صدور مباح مادام العمر داده اند مانند
شهید اول و نحو ان باین نحو میشود که هر عملی که از او سر میزد غرض و مقصد او نیت قربت و محض
رضائی خدا بوده مثلاً میخوابید باین نیت که بدن را خفتی عارض شود تا مهیا شود که عبادات را بر نحو اتم
واقع سازد و هکذا حرکت و سکون و اکل و نحو انها و تالیفات ان بزرگوار بسیار است -

در تالیفات میرداماد

از انجمله صراط المستقیم و شاعری در وصف ان گفته صراط المستقیم میرداماد مسلمان نشود کافر مبیناد
و قبسات و حبل المتین در حکمت و فقه و شرح نجات و حواشی بر کافی و حواشی بر فقیه و حواشی بر صحیفه کامله

سجادیه و رساله در نهی از تسمیه مهدی ع و کتاب عیون المسایل و کتاب خلسة الملوک و کتاب تقویم الاعیان و کتاب افق المبین و کتاب رواشح سماویه و کتاب سبع شداد و کتاب ضوابط الرضاع و کتاب ایماضات و تشریفات و کتاب شرح استبصار و رساله در اینکه منتسب بام بسوی هاشم از سادات محسوب است و میتوان باو خمس داد

در بیان وفات میر داماد

ایضاً در مسئله بداء وفات ان بزرگوار در سال هزار و چهل و یک واقع شده و شیخ بهائی تقریباً ده سال پیش از او وفات یافت گویند که ملا صدری میررا در خواب دید و از او سوال کرد که مردم مرا تکفیر کردند و شمارا تکفیر ننمودند با اینکه مذاهب من از مذاهب شما خارج نیست میرداماد در جواب گفت که سبب آنست که من مطالب حکمت چنان نوشته ام که علما از فهم ان عاجزند و غیر اهل حکمت کسی انهارا نمی تواند فهمید و تو مطالب حکمت را مبتذل کردی و بنحوی بیان کردی که اگر ملا مکتبی کتابهائی تورا به بینید مطالب ان را می فهمد و لذا تورا تکفیر کردند و مرا تکفیر ننمودند —

در احوال شیخ عبد العالی پسر محقق ثانی

عع شیخ عبد العالی بن علی بن عبد العالی کرکی پسر محقق ثانی و خال میرداماد و خال قاضی میرحسین بن سید حیدر کرکی است و او فاضل و متکلم و محدث و عابد و از مشایخ اجلاء است و اجازه از والد بزرگوارش دارد و تالیفش رساله در قبله عموماً و در قبله خراسان خصوصاً و کتاب تعلیق الارشاد و سید مصطفی تفریشی در کتاب خود نوشته که شیخ عبد العالی جلیل القدر عظیم المنزلة رفیع الشان نقی الکلام کثیر الحفظ بوده و من بخدمت او مشرف شدم تا اینجا کلام سید مصطفی بود —

در احوال سید ماجد

عط سید ماجد بن هاشم بن علی بن مرتضی بن علی بن ماجد بن الحسین البحرانی الجدحفصی بتشدید دال قریه از قرای بحرین است و این سید چنانکه صاحب حدائق در لؤلؤه گفته محقق و مدقق و شاعر و ادیب بوده و برای او نظیری در جودت تصنیف و بلاغت تحریر و فصاحت تعبیر و دقت نظر نبوده و شعرش فایق در بلاغت است و خطبه اش در جمعه بجهت بلاغتش و حسن تعبیرش دلهارا میگداخت او اول کسی است که نشر حدیث از شیراز نموده و برای او مصنفات است از انجمله کتاب سلاسل الحدید و رساله یوسفیه که و جیزه در بدیعه است و رساله در مقدمه واجب و از جمله اشعار او قصیده مشهوره در مرثیه حسین است و اولش اینست بکی و لبس علی صبت بمعذور و وفات او در شیراز در سال هزار و بیست و دو بوده

و در مشهد سید احمد بن امام موسی کاظم ع مدفون شد و از جمله تلامذه اش شیخ محمد بن حسن مقابی الاصل رویسی المنزل بوده است و رویس بتصغیر است و شیخ محمد فاضل و فقیه بوده و او اول کسی است که در بحرین اقامه نماز جمعه نمود پس از افتتاح ان در دولت صفویه و از جمله تلامذه سید ماجد ملا محسن فیض است و از جمله تلامذه اش شیخ محمد بن علی بن یوسف بن سعید مقشاعی الاصل اصبعی المسکن است و این شیخ فاضل جلیل بوده و شرح در باب حادیعشر نوشته و تمام نیست و ان احسن شروح باب حادی عشر و این شیخ محمد را پسر فاضلی است که محقق بود —

در احوال شیخ احمد بن محمد

و اسم او شیخ احمد بن شیخ محمد است و او از معاصرین شیخ علی بن سلیمان قدمی است و شیخ علی مذکور او را متولی قضاء بحرین نمود پس از ان بجهة قضیه که فیما بین ایشان اتفاق افتاده بود او را عزل نمود و ان قضیه مسئله بود که در ان بلد در میان ایشان وقوع یافت در زنیکه طلاق داده شد و تزویج شد بعد از انقضای عدة و شوهران زن غایب بود پس زوج حاضر شد ادعا نمود که من در عده رجوع کردم و شاهد بر این مدعا گذرانید لکن زوجه را اعلام برجوع ننمود و بزوجه خبر رجوع نرسید تا اینکه از عده بیرون رفت و زوجه غیر شد پس شیخ علی حکم کرد که ان زن زوجه زوج دوم است و شیخ احمد حکم کرد که ان زن زوجه زوج اول است و این مسئله را از علماء شیراز و اصفهان سؤال کردند و استفتا نمودند ایشان هم در جواب موافقت با شیخ احمد نمودند و شیخ علی تخطئه کردند و شیخ احمد مزبور را برادری بود مسمی به شیخ عبد الصمد و شیخ عبد الصمد را نواده فاضلی بود که علی بن عبد الله ابن عبد الصمد باشد و او از شاگردان شیخ سلیمان بن عبد الله ماحوزی است و در پیش شیخ علی بن عبد الله جد حاجی نیز درس خوانده و او نیز فاضل و اعجوبه در حفظ بود و این شیخ علی جد حاجی از تلامذه شیخ محمد بن یوسف مقابی و شیخ محمد بن ناصر حجری البحرانی است و این شیخ محمد نیز فقیه و دقیق النظر و اصولی صرف بوده —

در احوال ملا عبد الله شوشتری

ف عبد الله بن حسین شوشتری اصفهانی و در وصف او شیخ اسد الله کاظمینی گفته که او صاحب ریاضات و مجاهدات و کرامات و مقامات است و تلامذه اش ملا محمد تقی مجلسی و میر مصطفی تفرشی و پسر ملا عبد الله حسن علی که اخوند ملا محمد باقر مجلسی از ان حسن علی اجازه دارد و ایضاً از تلامذه او است خداوردی ابن قاسم افشار و خداوردی کتابی در موثقین رجال نوشته که نیکو است و ان کتاب در نزد من است و صاحب کتاب امل الامل او را وصف بشهید نموده و شهادتش نیز بر السنه شهرتی دارد و تفصیل شهادتش تا معلوم نشده

وازینجاست که بعضی از او بشهید ثالث تعبیر میکنند و ملا محمد تقی مجلسی در وصف ملا عبد الله گفته که او ست شیخ جلیل و امام نبیل صاحب اخلاق طاهرهٔ زکیه و نفس زاهرهٔ ملکیه وسید مصطفے تفریشی درکتاب رجال گفته که عبد الله بن حسین بن تستری مدظله العالے شیخ و استاد ماست و علامه و محقق و مدقق وجلیل القدر وعظیم المنزله ووحید عصر واو رع اہل زمان بوده ہست وموثق تر از او کسی را ندیدم مناقب و فضایل او محصور نیست صائم النهار وقائم اللیل ہست واگر فوائد وتحقیقات این کتاب از او ہست تا اینجا کلام میر مصطفے ہست وتالیفات این بزرگوار کتاب شرح قواعد وشرح الفیه وشرح قواعد کرکی که مسمی بجامع الفوائد ہست درہفت جلد وغیر اینها و ان بزرگوار درسال ہزار وبست ویک بود —

در احوال شیخ نعمت الله

فا شیخ نعمة الله ابن احمد بن محمد بن خاتون از مشایخ اجازهٔ ملا عبد الله ششتری متقدم ہست وشرح فارسی براربعین شیخ بهائی نوشته وخوب ہم نوشته وشیخ نعمة الله از شاگردان شیخ علی بن عبد العالی کرکی محقق ثانی ہست و پدرش شیخ احمد و شیخ محمد بن خاتون اجازه دارد واز جمال الدین احمد بن حاج علی عینانی واو اجازه دارد از شیخ زین الدین جعفر بن حسام واو اجازه دارد از سید اجل حسن ابن ایوب شهر یابن یوسف نجم الدین واو اجازه دارد از شهید اول

در احوال شیخ شمس الدین شهید ثانی

فب شیخ شهید سعید سدید شمس الدین محمد بن مکی بن محمد بن حامد العاملے معروف بشهید اول قطب کرهٔ فضل وجلالت مهر سپهر فقاہت بدر فلک رفعت وسعادت وجلالت ونباہت وفطانت وزکاوت وتقاوت وعبادت وزہادت ونبالت وشهادت ہست وماندان بزرگوار در جمیع اعصار درمیان فقهائی نامدار پای درنارهٔ وجود وشهود نگذاشت ودر احاطهٔ ابواب فقه کسی چون ان عالیمقدار در روزگار کجدار نیامد مگر شیخ جعفر نجفی وبرادرش شیخ موسے و شیخ علی ومشهور ہست که شیخ جعفر میگفت که به بکارت خود دفعه باقیست وکسی او راس نمود مگر من وشهید اول وفرزندم موسی وباز شیخ جعفر میفرمود که اگر کتابهائی فقه را از طهارت تا دیات بشویند ہر آئینه من اول تا باخر ہمه را از حفظ مینویسم چنانکه شریف العلما میگفت که اگر فقه را بشویند من ہمه مسائل را از روی قواعد خواہم استخراج نمود وہمچنین از طهارت تا دیات درنزد شهید مانند حلقهٔ انگشتری بود در دست او و شیخ جعفر در فقاہت برتر از شهید ہست و فقاہت شهید از کتاب قواعد او ظاہر میشود وقاضی میرحسین ابن سید حیدر کرکی که دختر زادهٔ محقق علی بن عبد العالے کرکی وپسر خاله میرداماد ست رساله در نماز جمعه نوشته ہست ودران رساله گفته ہست که شهید اول از ہزار نفر از فقها اجازه داشته

داین مرتبه دراحدی از فقها تحقق نیافته وچون شهید اوصاف علامهٔ حلی راشنیده بود خواست درخدمت ان بزرگوار تلمذ نماید پس بحله آمد ویگر وز درمجلس درس علامه نشست پس خامت بکربلا ونجف وکاظمین وسامره زیارت دورهٔ ائمه علیهم السلام نماید وازان پس باز بحله آید ودرخدمت علامه تلمذ نماید پس بزیارت ائمه عراق مشرف شد وخاتمه ان نجف انجامید وپس از زیارت نجف بجانب حله می آمد که درخدمت علامه تلمذ نماید درانثنائی راه دیدکه جنازهٔ علامه اعلی الله مقامه را بجانب نجف می آورند پس شهید برائی مشایعت جنازه مراجعت بنجف نموده وعلامه را درجوار امیر المومنین مدفون ساختند پس شهید بحله مراجعت کرده ودرخدمت فخر المحققین پسر علامه وسایر تلامذه علامه ہفت تا تحصیل کردند مانند سید عمید الدین وسید ضیاء الدین واز ہمه ایشان اجازه گرفت وبه بلد خود مراجعت نمود واز جمله کرامات شهید چند چیز مذکور مے گردد —

درحالات کرامات شهید اول

اول اینکه ان جناب از ہزار نفر از فقهاء نامدار اجازه داشت واین خارق عادت ہست زیراکه چنین چیزے برائی احدی از فقهاء اتفاق نیفتاده دوم اینکه چون انجناب را برائی شهادت می بردند دربین راه رقعه نوشت باین عبارت ربّ انّی مغلوب فانتصر پس ناگاه ان رقعه برگشت وبرپشت ان نوشته بود ان کنت عبدی فاصطبر واین قضیه را درجائی نوشته ندیدم لیکن درالسنه وافواه شهرتی تمام دارد سوم اینکه لمعه را درمدت ہفت روز تالیف فرمود واین ازجملهٔ اجلّ کرامات ہست چه تنها مسایل مهمه عبادات را جب فنوا نتوان درہفت روز نوشت بلکه مسئله طهارت وصلوة را درہفت روز نتوان انجام داد بلکه کتاب لمعه را درہفت روز مشکل ہست چه رسد بتصنیف ان چهارم اینکه صاحب امل الامل گفته که کتاب لمعه را درحبس نوشت چنانکه بیاید واین نیز از اجلّ کرامات ہست که کسی را برائی قتل حبس نمایند واو درمجلس از طهارت تا دیات به تنقیح وتهذیب تصنیف نماید باکمال اغتشاش حواس پنجم اینکه علماء نوشته اندکه درحین تالیف لمعه جز کتاب مختصر نافع کتابی دیگر درنزد او وجود نداشت واین نیز از اجلّ کرامات ہست چنانکه این امر یعنی امر عجیب بودن و کرامت بودن ان درنزد فقیه از واضحات ہست ششم اینکه علما نوشته اندکه علماء عامه ہر روز در دمشق درخدمت شهید تردد مینمودند پس چون شروع بلمعه نمود ترسید که مبادا علماء عامه نزد او ایند واز اعتقاد او مطلع کردند پس چنان اتفاق افتاد که درآن روز که به تصنیف لمعه اشتغال داشت احدی از عامه نزد ان بزرگوار تردد ننمود واین از الطاف خفیه حضرت رب الارباب واز کرامات ان جناب شهادت مابست وگویندکه شهید اول درایام تحصیل جامی از مس شبها درنزد خود نهاده ومطالعه میکرد وان جام درپیش آتش بود وگرم بود وچون شهید را خواب

میگرفت ان جام را بر بالای سر خود میگذاشت بنحویکه سرش احساس الم میکرد پس خواب از
سر بدر میرفت اخر بنحوی شده بود که سرش از شعر صاف و دیگر مو بر نیاورد و این فقیر در سابق ایام
در کتاب تذکرة العلماء نوشته‌ام در باب شهادت انجناب که او با ابن الجماعه که از مشاهیر علماء عامّه
بود معاصر بودند و شریک در درس بودند و ان جناب در میان عامّه اشتهار یافت و برای ایشان امامت
میکرد و مرافعه مینمود و بر چهار مذهب فتوا میداد چون ابن الجماعه دید که ان بزرگوار شهره هر دیار
شده عرق حسدش بحرکت در آمد و قضاء دمشق را متولی شد دید که از ان فایده حاصل نشد پس نزد
والی شام رفت و شهید را برفض و تشیع متهم داشت پس ان ملعون شهید را احضار کرده و حکم نمود
که یک پای او را بشتری ببستند و پای دیگرش را بشتری دیگر و هر یک را بجانب غیر جانب دیگر راندند
و تاریخ شهادتش نهم شهر جمادی الاولی از سال هفتصد و هشتاد و شش هجری بود و شهادتش را باین
نحو از جمعی شنیدم که از ان جمله مرحوم والد ماجدم بود و قاضی نور الله شستری در کتاب مجالس گفته
که ریاست طائفه امامیّه در ان زمان بشیخ مذکور منتهی شد تا انکه سلطان علی مؤید که حاکم خراسان و شیعه
بود میر شمس الدّین محمد آوی را که از صالحان و مقربان او بود بشام فرستاد و التماس قدوم شیخ نمود
شیخ از رفتن بخراسان عذر گفته و فتوای خود را در کتاب لمعه نوشته باو فرستاد و قاضی دمشق ابن
جماعه نام که یکی از اولاد زنا بود در ایام جوانی در مجلس درس با و شریک و چون دید که او سرامد علماء
زمان و هر پنج مذهب که در شام بودند از او استفاده داشتند حسد برده سعی کرده تا منصب قضاء
دمشق براو برگذارند و با وجود ان اعتبار شهید تشییر ازاو بود پس نسبت رفض بجناب شیخ نمود و
فرمان قتل شیخ از بیدر نام که والی شام بود حاصل کرده و در روزی که شیخ را می کشتند ابن جماعه
حاضر شد و در ان اثنا که جلاد مهیّای قتل شیخ شد ان ولد الزنا صورت مجالست و مصاحبت شیخ را که در
ایام مشارکت تحصیل با او اتفاق افتاده بود بخواطر گذرانید و بگریه در امد جناب شیخ چون گریه ریائی
ان ولد الزنا را شنید بجانب او توجه فرمود و گفت ما کذبت امّک اذ سمّتک بابن جماعة یعنی دروغ
نگفت مادر تو که ترا بابن جماعت نام نهاد پس شیخ در میدان قلعهٔ دمشق که در پهلوی بازار بود در
وقت چاشت پنجشنبه نوزدهم شهر جمادی الاول از سال هفتصد و هشتاد و شش شهید کردند و بر دار آویختند
و در وقت عصر ان بزیر آوردند و سوختند تا اینجا حاصل کلام قاضی نور الله بود و صاحب لؤلؤ گفته
که ان جناب کشته شد بشمشیر در سال هفتصد و هشتاد پس از ان بدار آویخته شد پس از ان سنگسار شد
پس از ان سوخته شد بدمشق در دولت بیدر و سلطنت برقوق بفتوای قاضی برهان الدین مالکی

و عباد بن جماعت شافعی بعد از انکه در مدت یکسال کامل در قلعه شام محبوس بود و در حبس تالیف کرد لمعه را
در مدت هفت روز در نزد او بغیر از کتاب مختصر نافع چیزی دیگر نبود چنانکه در کتاب امل الامل مذکور است و شیخ ما
شهید ثانی در شرح لمعه در قول مصنف که گفته اجابة لبعض الدّیانین ان بعض شمس الدین محمد اوی بود که
که از اصحاب سلطان علی بن مؤیّد ملک خراسان و ما والا ها در ان وقت بوده تا انکه تیمور لنگ ببلادش
مستولی شد او را با خود برده و وفات یافت سلطان خراسان در سال هفتصد و نود و پنج بعد از نه
سال از شهادت مصنف گذشته و با ان دوری مسافت همیشه مراسلات میان او و شهید بوده چه
زمانی که شهید در عراق بوده و چه زمانی که در شام بوده و در مرتبه اخر از شهید درخواست ان نمود که متوجه
خراسان شود در مراسله شریفه که در ان تلطف و تعظیم و ترغیب بسیار نموده بود و شهید را بسوی خراسان
پس شهید ابا و عذر خواست و کتاب لمعه را برای او نوشت در دمشق در مدت هفت روز نه بیشتر چنانکه
نقل کرد از شهید پسرش ابو طالب محمد پس شمس الدّین اوی ان نسخه اصل را گرفت و هیچکس قدرت نداشت
که ان نسخه کند زیرا که رسول با ان بخل میورزید و ان را نسخه گرفت بعضی از طلبه و حال انکه ان نسخه در دست
رسول بود و از بابت تعظیم و رسول ان نسخه همراه خود برده پیش از انکه مقابله شود پس بسبب ان خلل در ان
نسخه حاصل گشت پس از ان مصنف انرا بحسب مقام اصلاح فرمود و بسا اتفاق افتاد که مخالف و مغایر
نسخه اصل شد که این امر وقوع یافت در سال هفتصد و هشتاد و دو و از مصنف نقل شد که مجلس
او بدمشق در ان ایام غالبا خالی از علماء جمهور نبوده زیرا که مصنف با ایشان مخالطه داشته و هم
صحبت بوده پس گفت که چون شروع در تصنیف ان کتاب نمودم ترسیدم که کسی از علماء عامه بر من
داخل شده و انرا به بینند پس از ان وقتی شروع کردم هیچ کس بر من داخل نشد تا از ان فراغت
یافتم و این از الطاف خفیه و کرامت آن بزرگوار بوده تا اینجا کلام شرح لمعه بود و صاحب لؤلؤه
گفته که این حکایت یعنی حکایت شرح لمعه دلالت دارد بر انکه انچه در کتاب امل الامل گفته که تصنیف
لمعه در هفت روز در ایام حبس قلعهٔ دمشق شد دروغ خواهد بود و بعد از ین صاحب لؤلؤه گفته
که من دیدم بخط شیخ سلیمان بن عبد الله ماخوری متقدم که او نوشته بود که یافتم در بعضی
از مجموعات بخط کسی که باو وثوق داشتم که منقول بود از شیخ علامه جعفر بن کمال الدین بحرانی که او
نوشته بود که یافتم بخط شیخ ما مرحوم مبرور عالم عامل ابی عبد الله مقداد سیوری که او نوشته بود
که وفات شیخ اعظم شمس الدّین محمد بن مکی در نوزدهم جمادی الاول بود و در بعضی از نسخ نهم شهر
جمادی الاولی نوشته از سال هفتصد و هشتاد و دو کشته شد بشمشیر پس از ان مصلوب شد پس از ان

سنگسار شد پس ازان سوزانیده شد بآتش در بلدهٔ دمشق خدایتعالی لعنت کند فاعلین وراضین بآن
را در دولت بیدمر و سلطنت برقوق به فتوائی مالکی لعنه الله که مسمی برهان الدین بود و عباد بن
جماعت شافعی باتعصب جمعی بسیار بعد از انکه حبس شد در قلعهٔ دمشقیه در [تمام] یکسال وسبب حبس ان بود
که تقی الدین جبلی بعد از ارتداد ش از مذهب امامیه محضری نوشت که دران سرزنش میکرد ان بزرگوار ر
باقاویل شنیعه ومعتقدات فظیعه وانکه انجناب باینها فتوائی داد پس ان را هفتاد نفر از کسانیکه از دین
شیعه مرتد شده بودند از اهل جبل شهادت نوشتند وخطوط خود شانرا با یوسف ابن یحیی از بابت تعصب
بران ثبت نمودند با قاضی صیدوان محضر را نزد قاضی عباد بن جماعه بدمشق آوردند پس قاضی جبار انرا
بجانب قاضی مالکی فرستادن وگفت که تو این را بمذهب خود حکم کن والا تورا عزل میکنم پس بیدمر جمع
کرد امراء وقضاة را وشیوخ را پس همه جمع شدند وشهید را بدان محضر حاضر ساختند وان محضر را
براو قرائت کردند پس شهید ازان ها منکر شد ومراعات تقیه نمود وگفت که من معتقد باین امور نیستم پس
ازاو انکار را قبول نه کردند وگفتند که بر ما حسب شرع ثابت شد وحکم قضا نقض برنمی دارد وشهید فرمود
که غائب برحجت خود باقیست پس اگر ان غایب چیزی بیاورد که مناقض حکم قاضی باشد ان حکم منقوض میشود
والا فلا ومن باطل میکنم شهادت هر که بجرح شهادت داد و بر هر یک اقامه حجت بیّنه مینمایم پس این سخن
را ازاو قبول نکردند پس شهید به قاضی عباد بن جماعه گفت که من شافعی مذهب می باشم وتوالان امام
مذهب میباشی وقاضی این مذهب هستی پس حکم کن در من بمذهب خود وشهید این سخن را برائی ان گفت
که شافعی توبه مرتد را جائز می داند پس ابن جماعه گفت که بنا بر مذهب من واجبست که یکسال تورا حبس
نمایم پس ازان از تو طلب توبه نمایم اما حبس پس ان بعمل آمد لیکن بسوئی خدا توبه واستغفار کن تا حکم نمایم
باسلام تو پس شهید فرمود که من کاری نکرده ام که موجب استغفار باشد تا استغفار نمایم واین سخن
را برائی این گفت واز استغفار برائی این انکار داشت که اگر استغفار کند انها گویند که الان گناه
براو ثابت شد پس ابن جماعت با شهید درشتی نمود که تاکید بر استغفار نمودن کرد پس ان جناب
از استغفار انکار ورزید پس ابن جماعت گفت که اکنون حق بر تو ثابت شد پس ابن جماعت بمالکی
گفت که الان استغفار کرد وحکم الان بمن رجوع ندارد واین سخن را بجهة عناد اهل پیغمبر گفت پس
حکم بمالک رجوع شد وان منافق مطرود وضو ساخت ودو رکعت نماز گذارد پس حکم نمود والعیاذ بالله
بریختن خون شهید پس قتل وشهادت دراو پوشانیدند داور ا بشمشیر کشتند پس بدن منور ان فقیه
اهل بیت را بدار آویختند ازان پس بدن انور واطهر را از دار بزیر آوردند وانرا سوختند واز جمله

کسانی

کسانیکه ساعی در سوزانیدن ان بزرگوار شد مردی بود که اورا محمد ترمذی میگفتند باانکه او از اهل علم نبود
بلکه تاجر فاجر بود وکسانی که در نزد شهید تلمذ کردند واز وجازت گرفتند بسیار بودند مانند پسرش ابو الحسن
ضیاء الدین علی وپسر دیگرش ابوطالب محمد وسید حسن بن ایوب وشیخ علی بن خازن وشیخ علی بن عبد الحمید
نیلی وشیخ حسن بن ایوب وشیخ علی بن خازن معروف بابن العشره وشیخ مقداد وغیر انها که انشاء الله
ذکر میشود وشهید در اغلب اجازات اجازه میگرفت برائی دو فرزندش محمد وعلی بعد یکه برائی طفل شیرخواره
میان گهواره اش اجازه میگرفت وهمچنین اجازه میگرفت برائی دو دخترش ودو دختر او فقیه بودند واجازه
داشتند یکی از انها فاطمه نام داشت وانرا ست المشایخ میگفتند یعنی سیدهٔ مشایخ وبنابر بعضی از
نسخ بنت المشایخ میگفتند وکنیت او ام الحسن بود واو عالمه وفاضله وفقیه وصالحه وعابده بود وپدرش
براو ثنا میفرستاد وزنان را امر میکرد که باو اقتدا نمایند ودر احکام باو رجوع کنند وهمچنین شهید ثنا
میفرستاد وبر زوجه خود مکناة بام علی بود واو فاضله وپرهیزگار وفقیه وعابده بود وحکایت زن ودو دختر
را شیخ اسد الله کاظمینی رحمه الله در مقابیس نوشته وغیر او نیز حکایت دو دخترش را مذکور داشتند وپدرش
مکی نیز فقیه واز مشایخ اجازه است واجازه دارد از شیخ طومان ابن احمد اند واما تالیفات شهید اول
پس ازان جمله است کتاب غایة المراد در شرح نکت ارشاد وان اول تالیف او است وکتاب ذکری
وازان طهارت وصلوة بیرون آمده وکتاب دروس شرعیه در فقه امامیه واگر فقه ازان بیرون آمد تا
تمام میشد وکتاب جامع البین در فوائد شرحین که یکی از سید عمید الدین عبد المطلب است ویکی از سید ضیاء الدین
عبد الله است وهر دو شرح تهذیب الاصول علامه میباشند وکتاب بیان در فقه ورساله در تفسیر باقیات
صالحات وکتاب لمعه وکتاب اربعین حدیثا ورساله الفیه ومرا بران تعلیقه فارسیه است ورساله نفلیه ورساله
در قصر کسی که سفر کرد برائی افطار وتقصیر وخلاصة الاعتبار در حج وکتاب قواعد ومرا بران تعلیقه است
ورساله تکلیف وکتاب مزار ورساله اجازات وحواشی بر قواعد علامه ولمعه آخر تالیفات او است
واز فتاوائی غریبه در الفیه وجوب مسح رجلت از سر انگشتان تا ساق پا وشیخ اسد الله کاظمینی شهید را
بمطلبی وصف کرده ومرادش انکه شهید از اولاد مطلب بن عبد مناف است که برادرزادهٔ هاشم است
چنانکه شافعی نیز مطلبی است چنانکه صاحب قاموس وغیر او تصریح باین نموده اند واگر گویند که شاید
مرادش از مطلبی عبد المطلب باشد چه اگر مرکب ترکیب اضافی را یا نسبت داخل کنند جزو اول را حذف
میکنند مثل عبد الصمد را صمدی میگویند پس عبد المطلب را چون یاء نسبت داخل کنند مطلبی میگویند جواب
جواب گوئیم که اولاد عبد المطلب منسوب به هاشم استعمال میکنند وبه عبد المطلب نسبت نمیدهند بخلاف مطلب پس بعضهم

ملا احمد مقدس اردبیلی

شیخ احمد بن محمد اردبیلی مشهور بمقدس اردبیلی و معروف بمحقق اردبیلی از مشاهیر جهابذه محققین از فضلاء روزگار و از صنادید مدققین فضلاء اعصار و از معاریف مقدسین و متورعین اخیار اخیار است و صاحب معالم و مدارک نزد او درس خوانده اند و ملا عبدالله تستری متقدم از او اجازه دارد و او اجازه دارد از سید علی بن صایغ از شهید ثانی و وفات انجناب اتفاق افتاد در ماه صفر المظفر از سال نهصد و نود و سه و زهد و ورع و تقوایش اشهر از انست که خامه کاسر فاصر این قاصر عشری از معاشر از اظهار سازد و حماری داشت که سوار میشد و بکربلا و سامره میرفت و هرگز او را تازیانه نمیزد و نصف مسافت بر او سوار میشد و نصف دیگر را پیاده میرفت و هر وقت که اندراز گوشش میل بچریدن مینمود او را منع نمینمود و در انوار نعمانیه گفته و چون از بغداد مراسلات بنجف میدادند که ملا احمد برساند آن مراسلات را میگرفت اگر مرکوب را کرایه نموده بودند دیگر بر او سوار نمی شد و میگفت که این مرکوب را اجاره کردم که خود سوار شدم اکنون مراسلات زیاده شد و با این قید اجاره نکرده بودم و گاه است که صاحبش راضی نباشد و سید نعمت الله جزایری در زهر الربیع نوشته که مقدس اردبیلی در مشهد علوی شخصی از امراء سلطان عادل شاه عباس اول تقصیری در خدمت کرد پس التماس از ملا احمد نمود که مراسله بسلطان نویسد و او را شفاعت کند پس محقق اردبیلی مراسله فارسیه نوشت باین عبارت بانی ملک عاریه عباس بداند چه اگر این مرد اول ظالم بود اکنون مظلوم مینماید چنانچه از تقصیر او بگذری شاید حق سبحانه تعالی از پاره تقصیرات تو بگذرد کتبه بنده شاه ولایت احمد الاردبیلی جواب بعرض میرساند عباس که خدمات فرموده بودند بجان منت داشته بتقدیم رسانید که این محب را از دعای خیر فراموش نکند کتبه کلب آستان علی عباس ایضا حکایت نمود بعضی از کسانی که باو وثوق داشتم که محقق اردبیلی برای بعضی از سادات بشاه طهماسب انار الله برهانه مراسله نوشت چون آن مراسله باو رسید برای تعظیم آن کتاب از جای برخواست و آنرا بوسید و بر چشم و سر گذاشت و بروجه اکمل آن حاجت بر آورد پس نظر کرد دید که بعضی از فقرات آن مراسله ایها الاخ بود سلطان آن مراسله را میان کفن خود گذاشت و بخواص خود گفت که آنرا در کفن نگه دارید و مرا بان بقبر گذارید تا احتجاج نمایم بان بر منکر و نکیر که معذب نشوم خواص و ملازمان بخو نمودند تا اینجا کلام سید نعمت الله جزایری بود و قضیه مقدس اردبیلی با شیخ بهائی مذکور گشت و از انجا ورع انجناب ظاهر میشود و از جمله ورع او انست که زمانیکه در کربلا می بود بول و غایط را در زمین کربلا نمیریخت بجهت اینکه زمین کربلا تربت است بلکه بنا بر بعضی روایات تا چهار فرسخ تربت است بلکه مقدس اردبیلی خیکی ترتیب داده بود و فضلات خود را در ان میریخت و سر انرا می بست تا یک هفته از ان

پس ان خیک را بر دوش میگرفت و از چهار فرسخ بیرون می برد و در خارج میریخت و از بعضی مسموع شد که مقدس اردبیلی در مدت چهل سال از او فعل مباح صادر نشد چه رسد بحرام و مکروه و سابقا گذشت که مقدس اردبیلی در مدت چهل سال پای خود را برای خوابیدن دراز نساخت و بعضی این را نسبت به میرداماد داده اند و شاید هر دو صواب باشد چنانکه در ترجمه میرداماد مذکور گشت ـ

در کرامات مقدس اردبیلی

و کرامات مقدس اردبیلی بس بسیار و در السنه و افواه علماء اعلام در غایت اشتهار و سید نعمت الله جزایری در انوار نعمانیه و علامه مجلسی در کتاب بحار و صاحب لؤلؤه و شیخ ابو علی در منتهی المقال برخی از ان کرامات را ذکر فرموده و این فقیر نیز بعضی را ذکر مینماید اول اینکه ان بزرگوار در صحن نجف اشرف دلو بچاه انداخت که آب کشیده باشد چون دلو را بیرون کشید دید که ان دلو پر از اشرفیست و دینار پس ان دنانیر را دوباره در چاه انداخت و عرض کرد خدا و ندا احد از تو آب میخواهد نه طلا و سید نعمت الله جزائری در انوار نعمانیه نوشته است که اخوند ملا عبدالله تستری چون از مقدس اردبیلی مسئله سوال میکرد و در ان تکلم مینمودند پس مقدس اردبیلی ساکت میشد و می فرمود که باشد تا من این مسئله را مراجعه کنم پس دست اخوند ملا عبدالله تستری را میگرفت و از نجف اشرف بخارج بلد میرفتند چون تنها میشدند مقدس اردبیلی میفرمود که ان مسئله را بیاور پس اردبیلی در ان مسئله تکلم میکرد و تحقیق میکرد پس ملا عبدالله میگفت ای برادر چرا در همانجا این تحقیق را نفرمودی در زمانیکه من از شما سوال کردم مقدس اردبیلی فرمود که چون کلام ما در میان مردم اتفاق افتاد شاید که ما نه نقصان من یا شما میشد و من و یا شما طالب ظفر میشدیم و الان جز خدا با ما کسی نیست ـ

کرامت دوم مقدس اردبیلی

دوم اینکه سید نعمت الله در کتاب انوار نعمانیه گفته و منتهی المقال هم مذکور است که در سالهای گرانی و قحطی مال خود را بر فقراء قسمت مینمود و در نزد خود بقدر سهم یکی از فقراء میگذاشت و بعضی از سالهای گرانی چنان اتفاق افتاد که همین عمل را کرد پس زوجه اش بغضب آمد و گفت مال ما را بفقرا اتفاق مینمائی و اولاد ما را گرسنه میگذاری پس ان بزرگوار متعرض او نه گشت و بمسجد کوفه برای اعتکاف رفت چون روز دوم شد مردی بدر خانه اش امد با چهارپایانی که بر پشت ایشان بار بود از گندم خوب صاف شده و از طحین یعنی ارد نازک بسیار خوب پس ان مرد بزوجه مقدس گفت که صاحب خانه در مسجد کوفه باعتکاف اشتغال دارد و این غله و بارها را برای شما فرستاده پس چون مقدس از اعتکاف مراجعت فرمود زوجه اش باو خبر داد که این طعامی را که با عرابی فرستاد بسیار طعامی نیکو بود پس مقدس اردبیلی خدا را

حد نمود سوم اینکه صاحب بحار و منتهی المقال و سید جزایری در انوار نعمانیه گفته که خبر داد بمن او ثق
مشایخ من از روی علم و عمل که مقدس اردبیلی را شاگردی بود اهل تفریش که اسم میر غلام بود و سید نعمة الله
در انوار نعمانیه اسم او را میر فیض الله تفریشی نوشته و دیگران چون بحار میر غلام نوشته صاحب علم و ورع
و فضل بود و این میر غلام میگوید که برای من حجره در میان صحن مرقد مطهر امیر المومنین ع بود پس اتفاق افتاد که شبی
از مطالعه فراغت یافتم و مدت بسیاری از شب گذشته بود پس از حجره بیرون آمدم و آن شب بسیار تاریک
بود پس دیدم که مردی بجانب حرم مطهر امیر المومنین ع میرود پس من با خود گفتم که شاید این مرد دزد باشد
و آمده باشد که قنادیل جناب ولایت مآب را سرقت نماید پس من پائین آمدم و نزدیک بآن شخص رسیدم
بنحویکه من او را میدیدم و او مرا نمیدید پس دیدم که آن مرد بجانب در حرم رفت و ایستاد پس قفل افتاد و در
کشوده شد و همچنین در دوم و سوم همین نحو کشوده شد پس بر قبر مطهر مشرف شد و سلام کرد و از جانب قبر جواب
سلام او گفته شد پس من صدائی او را شناختم و دانستم که آن استاد من بود پس با امام تکلم در امد و مسئله
علیه از امام سوال کرد پس از انجا بیرون آمد و از بلدهٔ نجف بجانب مسجد کوفه روانه شد و منهم با او روانه شدم
و در پشت سر او بودم بنحویکه مرا نمی دید پس چون بمحراب مسجد کوفه رسید شنیدم صدائی او را که با مردی دیگر
در ان مسئله تکلم در امد پس از انجا بجانب نجف روانه شد و من نیز از عقب او روان شدم چون بدروازه نجف
رسیدیم صبح شد و من در پشت سرش بودم و مرا نمید پس من خود را بر او آشکارا ساختم و باو عرض کردم
که من از اول تا باخر همراه شما بودم پس مرا اعلام دهید که شخص اول که در قبهٔ مطهره با شما تکلم کرد او چه کس
بود و انکه در مسجد کوفه با شما تکلم کرد پس آن جناب از من مواثیق و عهود گرفت که تا وفات نکند من این راز
بکسی ننمایم پس از ان بمن فرمود که ای فرزند من بعضی از مسائل بر من مشتبه میشود پس بسا باشد که در شبها بسوی
قبر مطهر امیر المومنین میروم و از آن جناب سوال میکنم و جواب میشنوم و امشب نیز از ان جناب سوال کردم
پس مرا حواله کرد بمولائی ما حضرت مهدی عجل الله فرجه و فرمود که فرزند ما مهدی صلوات الله علیه وارواحنا
فداه امشب در مسجد کوفه است پس بنزد او برو و ازین مسئله از او سوال کن و آن شخص آخر حضرت مهدی صلوة الله علیه بود

در کرامت مقدس اردبیلی

و از جملهٔ کرامت مقدس اردبیلی اینکه شبی پیغمبر خدا را در خواب دید و حال انکه موسی کلیم الله در خدمت ان
بزرگوار نشسته بود پس حضرت موسی از مقدس مذبور سوال کرد که تو کیستی مقدس گفت که من احمد پسر محمد
از اهل اردبیل و در فلان کوچه و در فلان خانه مسکن من است موسی گفت که من از اسم تو سوال نمودم
و این همه تفصیل در جواب برائی چه بود مقدس در جواب گفت که خداوند از تو سوال کرد که این چیست

که در دست

که در دست تو است پس تو چرا این قدر تفصیل در جواب گفتی موسی به پیغمبر ما عرض کرد که راست فرمودی
که علماء امت من مانند پیغمبران بنی اسرائیل می باشند –

در احوال سخاوت اردبیلی

و از سخاوت مقدس اردبیلی چیزیست که سید جزایری در کتاب انوار نعمانیه نوشته است که مقدس اردبیلی طریقه
اش ان بود که عمامه بزرگی بر سر میگذاشت و چون از خانه بیرون آمدی دو ذرع بیشتر و یا کمتر از ان
عمامه پاره کردی و بفقراء و برهنه کان دادی بنحویکه تا بمنزل مراجعت کردن عمامه او یکسر یا بیشتر تمام میشدی
و میر مصطفی در کتاب نقد الرجال گفته که آن جناب امرش در جلالت و روایت مشهور تر است از این
که ذکر شود و او متکلم و فقیه عظیم الشان جلیل القدر رفیع المنزلت بوده و او ورع اهل زمان بوده
و اعبد و اتقی بود و سید نعمة الله جزایری در انوار نعمانیه نوشته است که مقدس اردبیلی برائی سیدی
از اهل استحقاق مراسله بشاه عباس نوشت و در عنوان ان نوشته بود ایها الاخ چون آن را دید
این مراسله را ضبط کرد و گفت که آن را در کفن او گذارند تا بخدا احتجاج کند که مقدس بمن اخ نوشته است
و مرا باخوت قبول کرده و اما تالیفات انجناب پس از انجمله است کتاب آیات الاحکام که مسمی است
بزبدة البیانات و کتاب مجمع الفائدة و برهان که شرح ارشاد علامه است و صاحب لولو نوشته است
که شرح ارشاد از اول تا همه عبادات نوشته و از متاجر تا اول نکاح نوشته و از کتاب صید و ذباحه تا آخر
کتاب نوشته و اما چه متعلق به نکاح و توابع النست از اظهار و لعان و ایلاء و طلاق و خلع و مباری
او بنحو انجا پس ندیدیم اثر او نه شنیدیم و ظاهر انکه همین قدر در قالب تصنیف در امد و از جملهٔ تالیفات
او کتاب حدیقة الشیعه است و انکار مجلسی معلوم نکردیده و جمعی بسیار از اعیان علماء شهادت بر ان
دادند که این کتاب از مقدس اردبیلی است مانند صاحب حدائق و شیخ عبد الله ابن صالح و
شیخ سلیمان بن عبد الله ماحوری و غیر ایشان و از جملهٔ تالیفات او حاشیه بر شرح مختصر اصول عضدی
است فی الحقیقة محقق و مدقق بوده و در هر مسئله بدیهیه تشکیک کرده –

در احوال محقق ثانی علی بن عبد العالی کرکی

قدوه شیخ نور الدین علی بن عبد العالی کرکی معروف بمحقق ثانی جامع مقاصد پیشینیان و موسس مطالب
پسینیان و مجدد مذهب حق پیغمبر آخر الزمان کشائیندهٔ ابواب فکر و تدقیق در فقه منتسب و صادر
از امامان شیخ اجازهٔ علماء اعیان مکنی بابو الحسن و ملقب به نور الدین و او اجازه دارد از شیخ علی
بن هلال جزایری و از شیخ محمد بن محمد بن داود خزینی مشهور بابن المؤذن که این ابن المؤذن از بنی

علامه شهید اول است و از محقق ثانی اجازه دارد و شهید ثانی و شیخ علی بن عبد العالی میسی وپسرش ابراهیم بن علی بن عبد العالی میسی وغیر ایشان و انجناب در تحقیق و تدقیق و فضل و جودت تحریر و تنقیح مسائل مشهورتر از انست که محل انکار شود و در فضل او همین بس که شهید ثانی از تلامذ اوست و در السنه معروف بمحقق ثانیست همین دو منقبت او را کافی و جامع المقاصد در فضیلت او وافی و ترویج دادن او مذهب شیعه را در بلاد ایران در مفاخرت ان بزرگوار در میان ابناء روزگار کفایت دارد و از بعضی از علماء مسموع شد که محقق ثانی میفرمود که من فقه را چند دفعه نوشتم لیکن دو بحث از فقه را نفهمیدم یکی مباحث حیض و دیگری مباحث حج تا اینکه بمکه رفتم و اعمال و مناسک حج را بجا آوردم و مباحث حج را فهمیدم لیکن حایض نشدم که مسائل حیض را بفهمم مؤلف کتاب گوید که در حدیث وارد است که زنی بخدمت حضرت صادق ع رسید و چند مسئله از مسائل حیض از ان حضرت پرسید و جواب کافی و وافی شنید چون از نزد انحضرت بیرون رفت گفت که پنداری که حضرت صادق ع هفتاد سال حیض دیده است و شهید ثانی که در اجازه کبیره برائی شیخ حسین نوشته انجناب را باین عبارت توصیف فرموده

دراحوال علی بن عبد العالی میسی

الامام المحقق نادرة الزمان ویتیمة الاوان الشیخ نور الدین علی بن عبد العالی الکرکی قدس الله روحه وانجناب معاصر با شیخ علی بن عبد العالی میسی است و شیخ مذبور از محقق ثانی اجازه خواست برای خود و برای پسرش شیخ ابراهیم ملقب بظهیر الدین و مکنی بابی اسحق پس محقق ثانی برای هر دو اجازه نوشت و شیخ علی بن عبد العالی میسی از مشایخ اجازه شهید ثانی است و شهید ثانی در اجازهٔ شیخ حسین او را باین عبارت مدح کرده شیخنا الامام الاعظم بل الوالد المعظم شیخ فضلاء الزمان و مربی العلماء الاعیان الشیخ الجلیل الفاضل المحقق العابد الزاهد الورع التقی نور الدین علی بن عبد العالی المیسی العاملی رفع الله مکانه فی جنته وجمع بینه وبیننا فی جنته انتهی —

درتالیفات شیخ علی میسی

و در بعضی گفته که بشیخ علی میسی کسی نسبت تالیف بالکلیه نداده تا اینجا کلام لؤلؤه است و این سخن حبط است و ناشی از قصور تتبع اوست چه این شیخ را حواشی بر قواعد علامه است و فقهاء اقوال او را در کتب ذکر میکنند و تعبیر از ان حواشی میسیه میکنند و همچنین شرح جعفریه و شرح رساله صنع العقود محقق ثانی و ایضاً نسبت باو داده اند تعلیق شرایع را تاما یا ناقصاً و لیکن شیخ اسد الله در مقابیس بعد از ذکر این سه کتاب گفته که نسبت تعلیق شرایع بانجناب ثابت نشده و میرزا محمد بن علی استرابادی

صاحب

صاحب رجال اجازه از شیخ ابراهیم فرزند شیخ علی میسی داشته و وفات میسی در سال نهصد و سی و سه بود

دراحوال محمد بن محمد جزینی

واما محمد بن محمد بن داود جزینی پس در بعضی از اجازات او را با بن عم شهید اول توصیف نموده و حال انکه در پدر و جد باهم شرکتی ندارند پس مراد ابن عم بعید است و یا مراد ابن عم امی باشد و محمد مزبور اجازه دارد از علی بن شهید اول —

دراخلاص شاه طهماسب بمحقق ثانی

و مخفی نماناد که شیخ علی بن عبد العالی کرکی که از علماء شاه طهماسب اول صفویست که جناب شیخ علی کرکی را از جبل عامل بدیار عجم آورده و در اعزاز و اکرام او کوشیده و بهمه ممالک خود نوشته که همه امتثال امر شیخ علی نمایند و اصل سلطنت از ان بزرگوار است زیرا که نائب امام است پس شیخ بهمه بلدانی که در تحت و تصرف شاه طهماسب بود نوشت که دستور العمل خراج شما چنین است و تدبیر در امور رعیت بفلان نحو است و تغییر داد قبله را در بسیاری از بلاد عجم برائی انکه مخالفت با واقع داشت و سید نعمة الله جزائری در صدر کتابش موسوم بغواص اللیالی نوشته که چون محقق ثانی در عصر شاه طهماسب صفوی باصفهان و قزوین امد سلطان باو گفت که تو بسلطنت از من سزاوارتری زیرا که تو نائب امام میباشی و من از جمله عمال تو میشوم که باوامر و نواهی تو عمل میکنم و شیخ احکام و رسائل بسوی مملکت پادشاه فرستاد نیز دعمال ایشان که متضمن قوانین عدل و کیفیت سلوک عمال با رعیت در اخذ خراج و مقدار ان و مقدار مدت ان بود و امر کرد که مخالفین را ... ن را بیرون کنند تا مباد که موافقین را گمراه کنند و امر کرد که در هر بلدی و قریه پیشنمازی مقرر دارند که نماز جماعت کنند و شرایع دین را بایشان تعلیم کنند و سلطان نیز بعمال نوشت که اطاعت و امتثال امر شیخ نمایند و بدانند که شیخ اصل در سلطنت است و اصل در اوامر و نواهیست و هرگز شیخ مزبور سواره نمیشد و یا بجائی پیاده نمیرفت مگر انیکه جوانان در رکاب او بودند و مجاهره بسبب متخلفین مینمودند و لعن میکردند هر کسی را که بر طریقه متخلفین بود تا اینجا کلام سید نعمة الله بود گویند که شیخ در روزی که وارد اصفهان شد صباح ان روز بمسجد رفت و نماز جماعت گذارد و پس از نماز یکی از تلامذ شیخ بر منبر بر امد و تجاهر نمود بر سب متخلفین و تا ان زمان در ان بلاد کسی تجاهر بسبب نمینمود و سید نعمة الله نوشت که علماء شیعه که در مکه بودند بعلماء اصفهان نوشتند یعنی بارباب محاریب و منابر که شما سبب مینمایند متخلفین را در اصفهان و ما در حرمین شریفین می باشیم و ما را عامه بسبب این سب عذاب و سیاست مینمایند و صاحب لؤلؤه همین مرحله را قدح در محقق دانسته

اگر این نسبت با و صحیح باشد چه انحلاف الجبر نیست که از ائمه اطهار نقل شده از امر تقیه تا اینجا کلام صاحب لورلو بوده مؤلف کتاب گوید که چون سب در ایران هرگز نبود پس شاید محقق ثانی مصلحت را در این دانست که ان را شایع و رایج کند تا بر مردم بطلان انها محسوس و عیان شود ایا نمی بینی که اگر کفار تترس بمسلمین نمایند جنگ و قتل حکم ان ساقط نمیشود پس تامل کن بلکه ان مسلمین باید ندیده انگاشت و یا اینکه محقق ثانی ندانست که در حرم مکه و مدینه بسبب سب مذکور شیعیان را عذاب مے نمایند و سیاست می کنند

در وفات محقق ثانی

وفات ان بزرگوار در سال نهصد و چهل از هجرت واقع شد و بعضے تاریخ انرا باین عبارت نوشته اند مقتدی الشیعه و این در زمان ما درست در می آید که اخر شیعه ها حذف شود والف ولام محسوب نگردد چنانچه تاریخ وفات شهید ثانی را باین نحو گفته تاریخ وفات ذلک لاواه الجنة مستقر والله و این تاریخ ظاهرا درست نیست بلکه زیاده است و بعض در تاریخ شهید ثانی چنین گفته اند در مقام خطاب بشهید اول ست جا ئک الشهید الثانی

در تالیفات محقق

و اما تالیفات محقق ثانی پس از ان جمله است کتاب جامع المقاصد که شرح قواعد علامه از اولش تا مبحث تفویض نکاح و ان در شش مجلد است و رساله جعفریه که انرا در خراسان تالیف فرموده است و رساله رضاع و رساله خراج و رساله در اقسام ارضین و رساله صیغ عقود و ایقاعات و رساله لمعات اللاهوت و در لعن جبت و طاغوت و حاشیه شرایع و رساله جمعه و شرح الفیه شهید اول و حاشیه ارشاد مشتمل بر دو مجلد و حاشیه مختلف و رساله در سجود بر تربت و رساله سبحه و رساله در جنایز و رساله در احکام سلام و تحیة و منصوریه و رساله در تعریف طهارت و بر جعفریه و رساله عقود شروح بسیار نوشته اند

در احوال شیخ ابراهیم قطیفی

وی شیخ ابراهیم بن سلیمان قطیفی الاصل پس از ان ساکن نجف شد پس از ان ساکن حله شد پس او را نسبت بهر یکجا از این مواضع ثلثه میدانند و کریم الدین شیرازی اجازه از شیخ ابراهیم دارد و شیخ حسین بن عبد الحمید نیز از شیخ ابراهیم اجازه دارد و سید شجاع الدین محمود بن علی مازندرانی اجازه از شیخ حسین و کریم الدین دارد و سید حسین نیز سید حیدر کرکے که مفتی عصر خود بود باصفهان اجازه از سید شجاع الدین دارد و سید حسین بن حیدر از شیخ بهائی و میرداماد هم اجازه دارد و میرداماد پسر خاله قاضی میر حسین بن میر حیدر است مادر میر حسین مزبور دختر شیخ علی بن عبد العالی کرکیست و سید حسین مزبور رساله در نماز جمعه نوشته و ان در نزد من است و در همان رساله گفته

که شهید اول

شهید اول از هزار نفر اجازه داشته و اخوند ملا محمد تقی مجلسی از سید حسین بن سید حیدر اجازه دارد الحاصل شیخ ابراهیم مذبور اجازه دارد از محقق ثانی شیخ علی بن عبد العالے کرکی و صاحب لورلو گفته که بعضی از فضلا گفته است که دیدم بخط بعضی از فضلا که حکایت نمودند بعضی از اهل بحرین در حق شیخ ابراهیم قطیفی که امام حجت روحنا فداه و عجل الله فرجه برادر داخل شد در صورت مردی که شیخ مزبور او را نمی شناخت پس ان مرد از شیخ پرسید که کدام آیه از قران در باب مواعظ اعظم ست شیخ ابراهیم در جواب گفت این آیه ان الذین یلحدون فی ایاتنا لایخفون علینا افمن یلقی فی النار خیر ام من یاتی امنا یوم القیمة اعملوا ماشئتم انه بما تعملون بصیر ا پس انجناب فرمود که راست گفتی ای شیخ پس از نزد شیخ بیرون رفت پس شیخ از اهل خانه سوال کرد که چنین مردی از خانه بیرون رفت یا نه اهل خانه گفتند که چنین شخصی داخل خانه نشده و نه بیرون امد

در معارضات شیخ ابراهیم با محقق ثانی

و عجب اینکه شیخ ابراهیم با اینکه اجازه از محقق ثانی دارد با وی مناقضات و معارضات دارد و صاحب لورلو گفته که من دیدم کلام او را در بعضے از کتب او ان چیزی که دلالت دارد بر قدح در فضل محقق ثانی و نسبت داده است العیاذ بالله او را بجهل چنانکه شان جمله از معاصرین است بنحویکه در جمله از مسائل در مقابل محقق ثانی تالیف کرده و در مقام رد بر آمده است و از انجمله در مسئله حل خراج است چنانکه مشهور بر حلیت انست پس محقق ثانی رساله در حل ان تالیف فرموده و انرا نامیده به قاطعة اللجاج در حل خراج پس شیخ ابراهیم تصنیف کرده رساله که نامید انرا بسراج الوهاج در دفع لجاج قاطعة اللجاج و مقدس اردبیلے در این مسئله با او موافقت کرده و تصنیف کرده رساله در حرمت نماز جمعه در زمان غیبت مطلقا و در ان رد نمود محقق ثانی را که در رساله خود واجب دانسته نماز جمعه را بشرط وجود فقیه جامع الشرائط و تصنیف کرده رساله را در قول بعموم منزله در رضاع و رد نمود محقق ثانی را که رساله نوشته در بطلان قول بعموم منزله و در هیچیک از ان رسائل بر صواب نرفته بلکه شیخ ابراهیم خطا کرده -

ایراد محقق ثانی بر شیخ ابراهیم در رد جایزه سلطان

و از بعضے از فضائل نقل شده است که از مشایخ شنیدم که شیخ ابراهیم در کربلا بود و شیخ علی بحسب اتفاق بزیارت آمده بود پس ایشان در رواق انجناب در پشت سر قبر مبارک با یکدیگر جمع شدند و شاه طهماسب در ان اوقات جایزه برای شیخ ابراهیم فرستاده بود و شیخ ان جایزه را رد نموده و عذر خواهی نموده بود که مرا حاجت باخذ ان نیست پس محقق ثانی بشیخ گفت که تو در رد جایزه خطا کردی و مرتکب شدی حرامی یا مکروهی را زیرا که امام حسن ع جایزه معاویه و متابعان او قبول میکرد و تاسی بامام یا واجب است یا مستحب و ترک

تاسّی یا حرام است و یا مکروه چنانکه در علم اصول مبرهن است و یا شاه طهماسب که درجه او کمتر از معاویه نیست و نو بالاتر از امام حسن نیستی پس شیخ ابراهیم جواب اقناعی گفت و صاحب لؤلؤ گفته که در دست من رساله افتاد که موسوم برساله حائریه بود و از تصنیف شیخ ابراهیم مذکور بود در تحقیق مسئله سفریه و در صدر ان رساله ذکر کرده بود که مرا با محقق ثانی سفر بجانب مشهد مقدس رضوی افتاده و اجمالی مسائلی ذکر کرده است که در ان محقق ثانی را نسبت بخطا داد از انجمله انیکه عشره فاطعه کثرت سفر در ان تتالی شرط است یا نه پس تتالی را نسبت بخود داد و عدم اشتراط تتالی را نسبت بمحقق ثانی داده و در این رساله همین مسئله را نوشته بود و رد بر شیخ علی نموده و از انجمله از محقق ثانی نقل کرد که اگر کسی بجز پوست سگ ساتری نیابد و در بیرون اوردن ان از بدن محل تقیه باشد پس فرض اداء صلوة ساقط میشود و شیخ ابراهیم این فتوی را نسبت بمحقق ثانی داد و گفت که من مبالغه در نفی ان کردم و او برنگشت و اصرار بر همان قول داشته با انیکه انچه بما رسیدن است که نماز ساقط نمی شود بفقد ساتر و نه بفقد صفت واجبه در حال اختیار باجماع علماء و ان مصرح به در کلام اصحاب است پس من از محقق ثانی اعراض کردم و ان فتوی او را حمل نمودم بر غفلت او و عدم مطالعه و از انجمله مسئله دیگری میان ما صحبت شد و او انیکه محقق ثانی حکم کرد باستحباب وضو مجدد بر کسی که غسل جنابت نموده و من در مقام انکار برامدم و در این باب مبالغه نمودم و گفتم که مجدد مستحب نیست مگر ما سبق وضوئی بیش از ان پس محقق گفت که در غسل جنابت ضمنًا وضو میباشد پس من گفتم که اگر اراده کردی کفایت غسل را از وضوئی پس وضو ضمنی نیست و اگر غیر این اراده کردی پس انرا بیان کن پس محقق ثانی از اقرار بحق اباکرد و بر همان گفته خود مستقر شد پس من از او اعراض کردم پس از ان شیخ ابراهیم ذکر کرد که روزی داخل شدم در حرم حضرت رضاؑ پس اتفاق افتاد که محقق ثانی با بقیه علماء مانند جمال الملة والدین پس محقق ثانی در دفعه اولی در مقام اعتراض بر من برامد که چرا جوائز حکام را قبول نه کردی من گفتم برائے انیکه مکروه است محقق گفت که چنین نیست بلکه واجبست یا مستحب و مطالبه دلیل ازاو کردم پس استدلال نمود بفعل حسنؑ با معویه و گفت که تاسّی یا واجبست و یا مندوب بنابر اختلاف مذهبین پس من در جواب او گفتم که شهید در کتاب دروس فرمود که ترک اخذ ان از ظالم افضل است و معارضه نمی کند انرا اخذ امام حسنؑ جوائز معاویه را زیرا که ان جوائز از حقوق ائمه بالاصاله می باشد پس محقق ثانی منع کرد در اول انیکه ان کلام در دروس می باشد پس من او را ملزم کردم بمراجعت پس محقق ثانی با خدا عهد کرد که کلام خود را مقصود دارد بر استفاده بسوال با افاده بجواب و شیخ ابراهیم گفته که اگر کراهت طول دادن نبود هر آئینه ذکر میکردم اگر انچه را که میان من و او واقع شد پس از او مفارقت کردم و با حسن حال بنجف برگشتم

پس چون بنجف رسیدم اخبار متواتره از ثقات و غیر ایشان ورود دادم که لائق بذکر نیست پس معاینه کردم او را بقصد پس امر همیشه بود تا انیکه او دعوای علم نمود پس سعی خود را مبذول داشتم که رضا شود ببحث و اجتماع و مذاکره و جمیع انواع ملاطفت را نمودم پس ابا کرد و راضی نشد پس از ان در لحن رساله مذکور داشت که چون من از این رساله فارغ شدم پس شروع میکنم در نقض رساله خراجیه و کشف اشتباه و انچه من در ان دیدم از مباحث قناعیه مؤلف کتاب گوید که مبادا فریب این سخنان نظم در دلهاره یابد چه شیخ ابراهیم را چه پایه و مایه که با طود جبل تحقیق و تدقیق در مقام معارضه آید و یا در دائرهٔ قیل و قال و بحث و جدال بان فقدکه ارباب کمال گذارد بلکه او در معلم خانه مجلس افادهٔ محقق ثانی چون کودک ابجد خوانی نماید بلکه اگر تحقیقات ان مهر سپهر فضیلت بعد از استفاده از او فهم نماید لازم که فرق نور را از فقدان ساید و امثال این برهان و مزخرفات و هذیانات نشاید خفاش را یارائی ان که در محضر خورشید تابان آید چنانکه تائید این کلام از کلمات منقوله از علامهٔ مجلسی باید اگر کوئی که چنین کسیرا پس چه مرتبه که حضرت صاحب الامر نجابه اش در آید جواب گوئیم که بر فرض صدق مرحلتین شاید بعد از این هفوات توبه و انابه کرده و شخص کامل شده باشد و بعضی از فضلاء از تلامذهٔ اخوند ملا محمد باقر مجلسی مذکور داشته که از استادم شنیدم که میفرمود که شیخ ابراهیم را چندی فضیلتی نبوده و او را رتبه معارضه معارضه شیخ علی کرکی نبوده ‌بازا این شخص گفته که از استادم مجلسی مشافهة شنیدم چیزی را قدح در فضیلت شیخ ابراهیم بلکه در تدین او قدح مینمود زیرا که مجلسی فرمود که من مجموعه بخط شیخ ابراهیم دیدم که در ان نوشته بود که من بر محقق ثانی شیخ علی افترا کردم و مجلسی میگفت که کجا است و چه نسبت دارد فضل شیخ ابراهیم از فضل شیخ علی و تجبراه و علم او و برائے شیخ ابراهیم است ـ

در تالیفات شیخ ابراهیم

از تالیفات انچه سابقًا مذکور شد و از انجمله است رساله در شرح عدد محرمات ذبیحه که لطافتی دارد و اختصار هم دارد و رساله صومیه که فاضل اردبیلی در بحث صوم شرح ارشاد ان رساله را باو نسبت داده و بعضی از محتوای او را نقل کرده و شرح الفیه شهید اول چنانچه شیخ عزّالدین حسین بن عبد الصمد عاملی در حواشی خود بر الفیه ذکر کرده و برائ او است تعلیقات بر شرایع و حاشیه بر ارشاد که قاضی نور الله در کتاب مجالس المؤمنین باو نسبت داده و کتاب فرقه ناجیه و ظاهر انیکه در تحقیق فرقهٔ ناجیه است و انیکه فرقهٔ ناجیه امامیه میباشند و کتاب نفحات الفوائد و مفردات الزوائد و این کتاب در صورت سوال و جواب است با بن نحو مسئل سائل بکذا فنقول کذا و از تالیفات او است شرح اسماء الحسنی که طویل الذیل و جیّد لفوائد است

و ازان فراغت یافت در سنه نهصد و سی و چهار و رساله در شکیات و اجازه هم نوشته است برای شاگرد خود امیر معز الدین محمد بن تقی الدین حسینی اصفهانی و ازان اجازه ظاهر میشود که شیخ علی بن هلال جزائری عموی شیخ ابراهیم است و ایضاً شیخ ابراهیم اجازه برای شمس الدین محمد بن حسن استرابادی نوشته است و دران اجازه گفته که جماعتی از فضلا بمن اجازه داده اند و اوثق ایشان شیخ ابراهیم بن حسن شهیر بابن ورا قست از شیخ علی بن هلال جزائری و تاریخ ان اجازه سال نهصد و بست بود در ایام مجاورت نجف و از جمله تلامذهٔ شیخ ابراهیم قطیفی است سید شریف الدین حسینی مرعشی تستری که والد قاضی نور الله تستری صاحب کتاب مجالس است و از جمله شاگردان او نیز نعمت الله حلّی است –

در احوال فخر المحققین محمد بن الحسن

فو فخر المحققین محمد ابن الحسن بن یوسف ابن مطهر الحلّی بدر انور و افتخار ال مطهر و سلطان علمار اعلام و فضلار و ملاز عظام است و در زکا و فطانت از اعجوبه روزگار و عجب اینکه او خود مجتهد و پسرش ظهیر الدین محمد نیز مجتهد و پدرش حسن علّامه و جدش یوسف از مجتهدین و عم او رضی الدین علی بن یوسف از مجتهدین و پسر عمش قوام الدین محمد بن علی بن یوسف از مجتهدین و دو پسر عمّه اش از مجتهدین یکی عمید الدین عبد المطلب بن محمد بن علی الاعرج الحسینی و پسر سید عبد الله مزبور را پسری بود مسمی بسید حسن و ایشان همه از مشایخ اجازه اند و خال پدرش محقق نیز از مجتهدین فتبارک الله احسن الخالقین و در خارج اشتهار دارد که در خاندان علّامه ده نفر مجتهد بودند و شیخ شهید در بعضی از اجازات خود در مدح فخر المحققین نوشته است

در تالیفات فخر المحققین

در مقام تعداد مشایخ خود منهم الشیخ الامام سلطان العلمار منتهی الفضلاء والنبلاء خاتمة المجتهدین فخر الملة والدین ابو طالب ابن الشیخ الامام السعید جمال الدین بن المطهر مدّ له فی عمره مدّا و جعل بینه و بین الحادث سدا و برای اوست از تالیفات شرح قواعد که ان را ایضاح القواعد نامیده در حل مشکلات قواعد و شرح خطبهٔ قواعد و اجوبهٔ مسائل حیدریه و رساله فخریه در نیت و حاشیهٔ ارشاد و کافیه در کلام و کتاب ارشاد المسترشدین و هدایة الطالبین و در مدح این جناب همین بس که همراه پدرش در مجلس شاه خدابنده با علمار مخالفین مباحثات داشته و همه را ملزم ساخته –

در اجتهاد فخر المحققین

و اجازه دار داز پدرش علّامه و عمش رضی الدین علی بن یوسف و اگرچه در خارج چنان اشتهار یافته که علّامه قبل از بلوغ بدرجهٔ اجتهاد رسیده لیکن این سخن غلط مشهور است بسرش فخر المحققین قبل از

بلوغ بدرجه اجتهاد رسید چنانکه انجناب در شرح خطبه کتاب قواعد فرموده که من در خدمت پدرم مشغول بتحصیل علوم از معقول و منقول شدم و بسیاری از کتب اصحاب ما را در نزد او قرائت نمودم و از او التماس کردم تصنیف کتاب قواعد را و بعد از ملاحظه تولدش و تاریخ تصنیف قواعد معلوم میشود که عمرش دران زمان کمتر از ده سال بوده و تعجب شهید ثانی از آن در حاشیه قواعد در موقع خود نیست چه در ترجمهٔ فاضل هندی سابقاً مذکور شد کسانی که قبل از بلوغ بدرجه علم و کمال و اجتهاد رسیدند و تاریخ ولادت فخر المحققین بنصف شب دوشنبه بیستم شهر جمادی الاول سنه ششصد و هشتاد و دو بود و وفاتش در شب جمعه پانزدهم شهر جمادی الثانی سنه هفتصد و هفتاد و یک و عمرش بنا براین هشتاد و نه سال خواهد شد و علامه باو وصیت کرده که کتبی را که ناقص است از تالیفات علّامه فخر المحققین انها را تمام کند و شاید بدین سبب فخر المحققین با این کثیر عمر قلیل التالیف بوده یعنی تالیفات پدرش را تمام میکرد –

در مسئله اختلاف که درمیان فخر المحققین و علّامه

و بعضی از علمار نوشته اند که شخصی بخدمت علّامه رسید و بانجناب عرض کرد که من در مدت دوازده سال پیش از دخول وقت به نیت وجوب وضو گرفته ام و بان وضو نماز گذارده ام و نماز قضائی نیز در ذمه نداشته ام اکنون فهمیدم که رائی شما انست که قبل از دخول وقت بی اشتغال ذمه بنماز قصد وجوب نمی توان کرد ایا نمازهائی که درین مدت کرده ام صحیح است یا باطل علّامه فرمود که انچه نمازهائیکه درین مدت باچنین وضو ساختهٔ در حیز بطلان است اکنون قضاء انها را العجل بیا ور پس ان شخص از خدمت علّامه بیرون رفته و در اثناء راه با فخر المحققین رحمه الله تعالی ملاقات کرده فخر المحققین از حال او استفسار فرموده انشخص مراتب را بعرض ورسانید فخر المحققین فرمود که علّامه در این فتوی خبط فرموده بلکه ان نماز یکه با وضوی اول گذاردی قضائی انرا العجل آور و بقیه نمازهائی تو صحیح است زیرا که چون نماز و ضوئی اول فاسد گشت پس ذمّه تو مشغول بنماز قضا شد پس از ان هر زمانی که دران وضو میساختی این قضائی نماز ذمهٔ تو بود و نیت وجوب عینی نداشت پس ان شخص بار دیگر بخدمت علّامه رسید و مراتب را معروض رائی او داشت علّامه اعلی الله مقامه فتوای فخر المحققین را تحسین و بخطائی خود دران فتوا اعتراف فرمود رضی الله عنهما بجاه الائمة الطاهرین –

در احوال قطب المحققین

فو محمد بن محمد الرازی البویهی قطب الدین علّامه فهامه قطب و حی فضیلت و دریائی مواج علوم حقیقت و شریعت و طریقت خورشید فضیلتش از مطلع شرح مطالع طالع و محکمات حکمتش از افق

کتاب محکمات ساطع و قواعد اساس فقه ان بزرگوار از حواشی قواعد نایر و میزان علم او از شرح شمسیه میزان
ظاهر شهید ثانی در اجازهٔ شیخ حسین باین عبارتش مداحت سید بحیر عالم نجم الدین سلطان المحققین و اکبر
المدققین قطب الملة و الدین ونسب شریف وچنانکه از بعضے از اجازات محقق ثانی ظاهر میشود تسلسلهٔ شریفهٔ
سلاطین آل بویه منتهے میشود و بعضے از ساطین فقها قطب المحققین را از احفاد ابن بابویه دانسته اند
و این خبط است و بر متتبع مخفی نیست مولد و منشا او دار المومنین ورامین ورسیت بعد از تلمذ و نزد جمعی از
علماء روزگار و اعلاء علام اشتهار بشرف تلمذ علامه اد و ار شیخ جمال الدین حسن بن یوسف بن مطهر حلے
مشرف گردیده و کتاب قواعد الاحکام علامه را بخط خود نوشته و براو قرائت نموده و برظهر نسخه که الحال
در ولایت شام نزد بعضے از فضلا موجود است صورت اجازه بخط علامه برین وجه موجود است که قرء
علی اکثر هذا الکتاب الشیخ العالم الفقیه الفاضل المحقق المدقق زبدة العلماء والافاضل قطب الملة والدین محمد
بن محمد الرازی ادام الله ایامه قرائة بحث وتدقیق وتحریر وتحقیق واستبان عن مشکلاته واستوضح معظم شبهاته
فبینت له ذلک بیانا شافیا وقد اجزت له روایته روایة هذا الکتاب باجمعه وروایة جمیع مصنفاتی وروایاتی و ما
اجیز لی روایته وجمیع کتب اصحابنا السابقین رضوان الله تعالے علیهم اجمعین بالطرق المتصلة منی الیهم
فلیرو ذلک لمن شاء واحب علی الشروط المعتبرة فی الاجازة فهو اهل لذلک احسن الله عاقبته وکتبت العبد الفقیر
الی الله تعالے حسن بن یوسف بن مطهر الحلی المصنف الکتاب فی ثالث شعبان المبارک من سنة ثلث عشر
وسبع مائة بناحیة ورامین والحمد لله وحده وصلے الله علی سیدنا محمد النبی واله الطاهرین و قطب المحققین
بعد از وفات سلطان ابوسعید و وزیر او خواجه غیاث الدین محمد که مربی اهل فضل بود بجانب شام شتافت
و شیخ تقی الدین سبکی که از فقهاء شافعیه بود با او در مقام معارضه برآمد و در توجه بعضے از احادیث معارضه
میان ایشان منعقد گردید و چون سبکی عیار سبیکهٔ خود را در میزان مناظرهٔ او سنجید و دید که در میان اهل شام
سبک خواهد گردید بالضرورة طریق بیحیائی و مکابره پیموده و قطب را بعدم فهم مقاصد شرع و وقوف بر ظواهر
نسبت داد و قطب چون مال حال چنان دید خود را از مناظرهٔ او باز داشت و انتقام او را بجهل او وا
گذاشت و در ظهر قواعد شیخ شهید محمد بن مکی اعلی الله درجه بخط شریف او مذکور است که در دمشق بخدمت
علامی قطب الدین رسیدم او را بحری دیدم بے پایان و اجازه انچه که او را جایز بود بمن لطف نمود و مشیبه
امامی مذهب بود و تصریح بان میفرمود و انقطاع و بازگشت او بجمال الدین بن المطهر که فقه اهل البیت
علیهم السلام بوده معلوم است و تاریخ وفاتش در دوازدهم ذی القعدة از سال هفتصد و شصت
و شش اتفاق افتاد و در فضاء قلعه باو نماز گذاردند و بسیار از اعیان دمشق جهت نماز او حاضر شدند

و در صالحیه او را دفن کردند و بعد از ان او را بموضعی دیگر نقل نمودند و عجب است از شهید اول که گفت ولاشک
فی کونه امامیا مگر احتمال ان میرفت که او رفع شک نماید و از باب علم هم ازین کلام شهید اول تعجب کردند
و از جملهٔ تالیفات ان بزرگوار است کتاب محاکمات میان شراح اشارات و حاشیه بر اشارات اصغر موسومه بدر
الاصداف انیقه حاشیه بر کشاف اکبر موسومه بتحفة الاشراف و رسالهٔ تحقیق کلیات و رسالهٔ در تحقیق مباحث تصور
و تصدیق و حواشی غیر مدونه بر کتاب قواعد علامه و مسموع شد که بعضے از علماء انرا جمع کرده و تدوین
نموده و کتابے علیحده ساخته و ان موسومه است بحواشیه قطبیه و شرح بر کتاب مطالع در منطق و سید شریف بر
ان حواشی نوشته و از حکیم فاضلی شنیدم که دوازده حاشیه بر حاشیه میر بر شرح مطالع نوشته اند و
کتاب شرح شمسیه در منطق و انرا بنا بخواهش خواجه غیاث الدین نوشته و بران شرح حواشی بسیار نوشته اند
مانند میر سید شریف و عماد و احمد و داود و میر غیاث الدین و ملا خلیل و سید علی رکابی و محی الدین و غیر
ایشان و مولف کتاب نیز بران حواشے غیر مدونه است و چون ملا سعد تفتازانی شرح بر شمسیه
نوشته بود بنابراین شرح قطب الدین متروک شد و طلبه بخواندن شرح تفتازانی اشتغال نمودند
پس سید شریف که از تلامذهٔ قطب الدین بود حاشیه بر شرح شمسیه استادش قطب المحققین نوشت
پس دوباره ان کتاب محل اعتماد طلاب و تدریس اصحاب شد و شرح شمسیه سعدیه متروک گردید

در احوال علامهٔ حلی

فحسن بن یوسف بن علی بن المطهر الحلی احله الله دار کرامته ملقب بجمال الدین و معروف
بآیة الله فی العالمین مرکز دائرهٔ شرع متین و قطب کرهٔ دین مبین و منتهای فضائل اولین و آخرین
و مؤسس قواعد ارباب حق و یقین و تذکرهٔ خواطر مومنین و تبصرهٔ مهتدین و سالک منهاج الیقین و منهاج
الکرامة اکرمین است و سید مصطفے تفریشی در کتاب نقد الرجال گفته که بخاطرم می آید که ابن بابویه وصف کنم
پس کتابم وسعت وصف و علوم و تصانیف و فضائل و محامد او را ندارد و برای او بیشتر از نقاد کتاب است

در احوال وفات علامهٔ حلی

و میرزا محمد در کتاب رجال گفته که حسن بن یوسف بن علی بن مطهر ابی منصور علامه حلی المولد والمسکن
محامدش بیش از ان است که احصاء شود و مشهور تر ازانست که مخفی گردد مولد او نوزدهم شهر رمضان المبارک
از سال چهل و هشت است و وفات او در شب شنبه یازدهم محرم الحرام از سال هفتصد و بیست و شش
و بنابراین عمرش هفتاد و هفت سال و سه ماه خواهد بود ولیکن قاضی نور الله در کتاب مجالس نوشته است
که ولادتش در بیست و نهم رمضان از شش صد و چهل و هشت است و وفاتش در روز شنبه بیست و یکم محرم

از مقصد وبست وشش هست وانجناب تحصیل فقه وکلام واصول وعربیت وسایر علوم شرعیه ازفقیه اهل البیت نجم الدین ابو القاسم جعفر بن سعید حلّی ملقب بمحقق اوّل که خال علّامه هست ودر نزد پدر بزرگوارش شیخ سدید الدین یوسف بن المطهر نموده ومطالب حکمیه را در خدمت استاد البشر خواجه نصیر الدین طوسی وعلی بن عمر کاتبی قزوینی شافعی ومحمد بن محمد بن احمد که خواهر زادهٔ ملا قطب علّامهٔ شیرازی بوده وغیر ایشان از علمای

و در تاریخ حافظ ابرو وغیر ان مذکور هست که چون بطلان مذهب خود   علی الاجمال در خواطر سلطان اولجایتو محمد خدابنده قرار گرفت باحضار علمای امامیه فرمان داد چون علّامه با دیگر علما حاضر آمدند مقرر شد از جانب اهل سنت وجماعت خواجه نظام الدین عبد الملک مراغی که افضل علمای شافعیه بلکه افضل علمای اهل سنّت بود با جناب علّامه مناظره نمایند وعلامه با خواجه مزبور مناظره نمود واثبات خلافت بلا فصل امیر المؤمنین وابطال دعوای مذهب او   به براهین قاطعه ودلائل ساطعه نمود ورجحان مذهب امامیه را بر وجهی ظاهر ساخت که راه تشکیک احدی از حاضران نماند وخواجه نظام الدین عبد الملک چون ادلّه جواب شیخ را شنید گفت که قوت ادله بغایت ظاهر هست اما چون سلف بر راهی رفته اند وخلف جهت الجام عوام ودفع تفرقهٔ کلمهٔ اسلام پردهٔ سکوت بر اظهار لغزش ایشان پوشیده اند مناسب انست که هتک ان ستر ننمایند وطعن بر ایشان ننمایند وحافظ ابرو چون از غایت تعصب خواسته که تصریح به عجز عبد الملک نماید چنین گفته که میان شیخ جمال الدین ومولانا نظام الدین عبد الملک مناظرات بسیار واقع شد ومولانا نظام الدین در احترام وتعظیم او مبالغه نمودی وانچه در السنه معروفست اینکه شاه خدابنده را زوجه بود که بدان نهایت تعلق داشت پس بحسب امری سه او را طلاق در یک مجلس گفت مفتیان وانبا را خواست ایشان گفتند که محتاج محلل هست وبمحلل رجوع نتوان کرد پس سلطان گفت که ایا مذهبی در اسلام هست که انرا جایز بدانند گفتند نیست مگر شیعه ورافضه قلیله میباشند پس سلطان تشان ایشان خواست گفتند چند نفر از علمای ایشان در حله می باشند که رئیس ایشان علّامه هست پس سلطان باحضار علامه بنهایت اجلال امر کرد چون حاضر شدند در مجلسی که علمای   وسلطان حاضر بودند علامه وارد شد ونعلین خود را در زیر بغل گرفت وبمجلس درآمد وسلام کرد وسلطان وحاضران را ایمنغنی نمید نیامد پس بعضی از علمای عامه بجهت اینکه او را در اوّل ورود دستمسار وبی اعتبار در نظر سلطان نمایند او گفتند که سجده برای سلطان نکردی ونعلین را بمجلس آوردن خارج از قوانین ادب ورسوم هست علامه گفت که اجماع ما وشما هست که سجده برای غیر خدا روا نیست وخدا فرموده اذا دخلتم بیوتا فسلموا الخ ومن شنیدم

که رسولخدا در جای مهمان بوده هم مذهب نعلین مبارک ان جناب را دزدیده بود واینجا چو هم مذهب حضور داشتند من خوف ان نمودم که نعلین مرا هم بدزدند علمای گفتند که شما عجب بیخبر از مذاهب وروسای مذاهب هستید هم در زمان رسولخدا نبوده بلکه قریب بصد سال بعد از پیغمبر بوده هست علامه گفت که من سهو کردم مذهب این سرقت را نمودند علمای گفتند که ا بعد او بوده پس علّامه این نسبت را به شش مذهب داد وازان پس مذهب داد وهمان جواب را شنید علامه گفت چون اینها   در زمان پیغمبر نبودند پس کجا این مذاهب را احداث کردند ودر زمان رسولخدا این مذاهب نبوده پس در این کار ملزم ساخته وحکایت را بدین نهج اخوند ملا محمد تقی در روضة المتقین شرح من لا یحضره نوشته ودر باب سه طلاق در یک مجلس سخن گذشت علّامه همهٔ ایشان را ملزم ساخت وعلامه در ان ایام مجلس درسی آراسته علمای عامه نیز بدرس او حاضر میشدند واز لطایف کلماتی که علامه را در جواب سید موصلی که اعظم علمای چنانکه بود واقعست اینکه روزی در مجلس سلطان بمناظره مخالفان اشتغال نمودند وبعد از اتمام مطلب خود برسم شکر گذاری خطبهٔ مشتمل بر حمد الهی وصلواة حضرت رسالت پناهی وال ولایت مآلی ادا نمود چنانچه در مذهب امامیه جایز هست صلواة بر آل بر سبیل انفراد فرستاد سید موصلی چون در ادله علّامه شوالسنت دخلی نماید در اینجا بنا بر فضولی گذاشت وعرض کرد که شما را چه دلیل هست بر جواز صلواة بر غیر جماعت انبیا علّامه در جواب گفت که دلیل این آیه کریمه هست الذین اذا اصابتهم مصیبة قالوا انا لله وانا الیه راجعون اولئک علیهم صلوات من ربهم ورحمة انسید از غایت عناد در جواب گفت که علی بن ابی طالب واولاد او را چه مصیبت رسیده هست علامه مصائب مشهورهٔ اهلبیت را بظهور واگذاشته بجهت زیادتی انفعال او گفت که چه مصیبت بدتر از این باشد که مانند تو فرزندی از ایشان بهم رسیده که تفضیل بعضی را بر ایشان میدهی ورجحان گروهی از جهال را بر ایشان مینهی حاضران از قوة بدیهیه جناب شیخ علامه متعجب نمودند وبر ان سید بخندیدند

در رباعی از شعر علّامه

وبعضی از فضلا وشعرا که در ان مجلس حضور داشتند این دو بیت را در شان ان سید نظم کردند

اذا العلوی تابع ناصبیا   بمذهبه فما هو من ابیه
وکان الکلب خیرا منه طبعا   لان الکلب طبع ابیه فیه

وسید نعمت الله جزائری این رباعی را از علامه نقل کرده   لی فی محبته شهود اربع   وشهود کل قضیة اثنان
خفقان قلبی واضطراب مفاصلی   وشحوب لونی واعتقال لسانی
ومراد محبت خدای تعالی هست ودر تذکرهٔ شیخ نور الدین علی بن عراق مصری مسطور هست که چون شیخ تقی الدین هیجی که از علمای اهل سنت

معاصر علامه و غایبانه با او اظهار انکاری داشت —

در محاجه نمودن با علامه

و بعضی از معقولات میگفت پس علامه این ابیات را نوشته و باو فرستاد لو کنت تعلم کلما علم الوری طرا لکنت صدیق کل العالم لکن جهلت فقلت ان جمیع من یهوی خلاف هواک لیس بعالم شیخ شمس الدین محمد بن محمد بن عبد الکریم موصلی در جواب علامه این قطعه را نوشته یا من یموه فی السوال مسفسطا ان الذی الزمت لیس بلازم هذا رسول الله یعلم کلما علموا و قد عادوه جل العالم و جواب شمس الدین واضح است زیرا که علامه خطاب به تقی الدین کرده و موجبه جزئیه ادعا نموده و این مجیب سالبه جزئیه آورده و سالبه جزئیه نقیض موجبه جزئیه نخواهد بود پس این نقض ظاهر الدفع است —

مطائبه علامه با بنا

گویند که روزی بنائی مشغول به بنائی بود و علامه در خدمت پدرش ایستاده بود ناگاه قطره از گل بر روی علامه آمد بنا گفت که ایکانش من الگل بودم پس علامه بالبدیهه بپدر خود گفت که یقول الکافر یا لیتنی کنت ترابا

مطائبه علامه با محقق

معروفست که علامه در حال طفولیت در خدمت خال خود محقق درس میخواند و گاهی میگریخت محقق از عقب او روان میشد که او را بگیرد چون نزدیک میرسید علامه آیه سجده را تلاوت میکرد و محقق بسجده میرفت علامه فرصت غنیمت کرده میگریخت و شاید این از بابت تقدس و احتیاط محقق باشد چه سجده برای سمع واجب نیست بلکه در صورت استماع واجب است و در این مقام محقق سماع میکرد نه استماع پس از بابت احتیاط سجده مینمود محقق استماع میفرمود بجهت تحصیل مثوبت و یا اینکه مذهب محقق در ان وجوب سجده بود برای سماع والله العالم —

احوال کرامت علامه در دیدن حضرت صاحب الامر

و کرامت علامه اعلی الله مقامه بسیار است و در اینجا چند کرامت ذکر مے شود اول خبریست که در کتاب مجالس قاضی نور الله مذکور و در السنه و افواه مشهور است که یکی از علماء که در بعضی از فنون علمی استاد علامه بود کتابی نوشته بود و در مجالس انرا برای مردمان میخواند و ایشان را اضلال میکرد و از بیم اینکه مبادا کسی از علماء رد آن نماید انرا بکسی نمی داد که انتساخ نماید و علامه همیشه حیله می انگیخت که انرا بدست آورد تا رد آن نماید لاجرم علامه استاد گردید وسیله التماس عاریه کتاب مذکور نمود چون ان شخص نخواست که یکباره دست رد بر سینه التماس او نهد

گفت

گفت که سوگند یاد کرده ام که این کتاب را زیاده یکشب پیش کسی نگذارم علامه همانقدر را نیز غنیمت دانسته کتاب را گرفت و بخانه برد که در ان شب بقدر امکان از انجا نقل نماید و چون بکتابت ان اشتغال نمود و نصفی از شب بگذشت خواب بر جناب علامه غلبه نمود پس ناگاه حضرت صاحب الامر پیدا شده و بعلامه فرمود که کتاب را بمن گذار و تو خواب کن پس علامه بخواب شده و چون بیدار شد ان نسخه بکرامت حضرت صاحب الامر تمام شده بود و مولف کتاب این حکایت را از والد ماجدم و بعضی دیگر بدین قسم شنیدم که مؤلف ان کتاب یکی از معاصرین علامه بود از عامه و علامه بیکی از تلامذ خود فرمود که در نزد ان عالم تلمذ کرد تا اطمینان از او حاصل شود و یکشب کتاب را باو عاریه داد و علامه در انتساخ و یاران شروع نمود تا وقت سحر بے اختیار او را خواب ربوده و قلم از دست افتاد چون صبح شد بیدار شد و افسوس بسیار خورد که چرا خوابید و کتاب را انجام نداد چون بکتاب نگاه کردند که مجموع کتاب نوشته شده و در اخر ان نوشته است کتبه م ح م د بن الحسن العسکری صاحب الزمان —

در کرامات علامه

کرامت دوم خبریست که شیخ اسد الله کاظمینی در کتاب مقابیس بر وجه اجمال نوشته و ان اینست که در خواب دیدند که قیامت برپا شده و علامه حلے بر همه علماء مقدم است —

کرامت سوم خبریست که در السنه و افواه در نهایت اشتهار است و این فقیر مولف کتاب از اخوند ملا صفر علی لاهجی سابق الذکر شنیده ام که حکایت میکرد از استادش مرحوم مبرور آقا سید محمد بن آقا سید علی صاحب مناهل که او میفرمود که علامه در شب جمعه بزیارت حضرت سید الشهداء میرفت و تنها بود و بر درازگوشے سوار بود و تازیانه در دست مبارکش بود در اثناء راه شخصی غریب پیاده همراه علامه افتاد و باهم بمکالمه مشغول شدند چون قدری باهم سخن گفتند بر علامه معلوم شد که این شخص مرد فاضلیست پس در مسائل علمیه باهم صحبت داشتند علامه فهمید که ان شخص بسیار صاحب علم و فضیلت و متبحر است پس علامه مشکلاتی که برای او در علوم مانده بود یک یک را از ان شخص سوال میکرد و ان شخص حل مشاکل و معاضل او مینمود تا انکه سخن در مسئله شد ان شخص فتوائی گفت علامه منکر ان شده و گفت که حدیثی بر طبق این فتوا نداریم ان مرد گفت که حدیثی درین باب شیخ طوسے در تهذیب ذکر کرده است و شما از کتاب تهذیب خود از اول فلان قدر بشمارید پس در فلان صفحه در فلان سطر این حدیث مذکور است علامه در حیرت شد که این شخص که باشد پس از ان مرد پرسید که ایا در این زمان که غیبت کبری است میتوان حضرت صاحب الامر را دید یا نه در این هنگام تازیانه از دست علامه افتاد پس ان حضرت خم شده تازیانه را از زمین برگرفت

و درمیان دست علامه گذاشت و فرمود چگونه صاحب الزمان را میتوان دید و حال آنکه دست
او درمیان دست تو است پس علامه بی اختیار خود را از دراز گوش انداخت که پای آن جناب
را ببوسد پس غشی نمود و چون بحواس آمد کسی را ندید پس بعد از آنکه بخانه برگشت رجوع بکتاب
تهذیب نمود آن حدیث را در همان ورق و همان صفحه و همان سطر که آن حضرت نشان داده بود یافت
و علامه بخط خود در حاشیه کتاب تهذیب دران مقام نوشت که این حدیث آنچیزیست که حضرت صاحب الامر
با آن خبر داد و ورق و صفحه و سطر این کتاب را نشان داد و آخوند ملا صفر علی میگفت که استادم مرحوم
آقا سید محمد میگفت که من همان کتاب را دیدم و در حاشیه این حدیث خط علامه را دیدم که بمضمون سابق نوشته بود
کرامت چهارم آنکه آنجناب الزام مخالفین در مجلس سلطان نموده و همه علما را الزام کرده و
مغلوب ساخته و پادشاه خدابنده با اکثر اعیان و بسیاری از اهالی این را نیز ببرکت علامه شیعه شدند
و سلطان حکم کرد که اسامی چهارده معصوم را بر دراهم و دنیار نقش کردند و مساجد را نیز حکم کرد که بنقش
اسامی امامان شیعه مزین نمایند گویند که ملا حسن کاشی بهمراه علامه دران سفر بوده و او مرد ظریف بود پس
بپادشاه بعد از قضیه الزام مخالفین معروض داشت که من دو رکعت نماز بمذهب فقهای سنی میخوانم
و دو رکعت نماز هم بمذهب جعفری میخوانم و عقل پادشاه را حاکم میسازم پس ملا حسن گفت که یکی
دیگر از فقهای سنی جایز می دانند که با شراب وضو ساخته شود و همچنین میگویند که پوست سگ
بسبب دباغت پاک میشود و جایز دانسته که بسبب حمد و سوره یک آیه خوانده شود اگر نیز حمد باشد و جایز
دانسته که بر نجاست سگ سجده کنند و جایز دانسته که بعوض سلام بعد از تشهد ضرطه صادر کنند پس
ملا حسن از شراب وضوی ساخت و پوست سگ پوشیده و سرگین سگ را سجده گاه کرد و تکبیر گفت و بعوض
دو برگ سبز که معنی آیه مدهامتان است که یک آیه است پس رکوع و سجود بر سرگین سگ کرده و رکعت دیگر را
نیز بدستور نموده پس تشهد خواند و بعد سلام ضرطه از دبر خارج کرده و گفت که این نماز است
از ان پس با خضوع و خشوع تمام دو رکعت نماز بنا بر مذهب خود ادا کرده سلطان گفت که معلوم است
آنکه اولی نماز نیست بلکه نماز موافق عقل و ادب همان نماز ثانیست -
کرامت پنجم آنکه مانند علامه کسی کثرت تالیف نداشته با آنکه آنجناب مشغول بتعلم و همیشه اشتغال بتدریس
داشت و سفرها کرده و با ملوک و اعیان و اعاظم مصاحبت و مراودت داشته و با جمهور مناظرات
و مباحثات بسیار نموده با اینحال تالیفات او را موزوع و تقسیم بر مدت عمر او نمودند هر روزی
یک جزو شد و معروف آنکه هر روزی هزار بیت شد و این نهایت کرامت است بلکه بعضی گفته اند

که پانصد کتاب تالیف کرده و شیخ فخر الدین طریحی در کتاب مجمع البحرین در ماده علم نوشته که پانصد
کتاب از تالیف بخط علامه دیده شده بغیر از آنچه از تالیف آنجناب بخط دیگری یافته شد و گفته شد که هزار کتاب
بلکه زیاده از ان از تالیف علامه است و این کرامتی است که بالاترین کرامت هاست و آخوند مجلسی در مجلس
مذکور شد که علامه را روزی هزار بیت تالیف است آنجناب فرمود که تالیفات ما هم کمتر نیست یکی از تلامذه
گفت که فرق است که از شما تالیف است و از علامه تصنیف آنجناب تصدیق کرد و لیکن انصاف آنکه کتب
مجلسی اکثرش تصنیف است مانند بحار و غیره و مسموع شد بلکه در بعضی از کتب مذکور است که علما ایشان
روزی هزار بیت تالیف را از علامه مستبعد دانسته اند و بدین سبب انکار نموده اند و نفهمیده اند
که ذلک فضل الله یوتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم با آنکه اگر امثال این نسبتها باینها دهند
با علم بدو نوع الشیان بین اینشان آنرا قبول مینمایند -

غرائب منطق که از تاریخ خلکان

چنانکه ابن خلکان شافعی در تاریخ خود در ترجمه هشام بن سائب کلبی نسابه از کلبی مذکور نقل کرده که گفت
که قرآن را در مدت سه روز حفظ کردم و بکیفیت ترجمه محمد بن قاسم معروف بابن انباری چنین گفته است
که او حفظ داشت صد و بست کتاب در تفسیر قران با سندهای آنها و همچنین سیصد هزار شعر شواهد قرآن
و با اینها تصنیف بسیار داشت که از ان جمله است غرائب الحدیث که چهل و پنجهزار ورق است و شرح
کافی در هزار ورق و کتاب هاات قریب هزار ورق در احوال ایام جاهلیت در هفتصد ورق
و غیر اینها و در ترجمه عبد الرحمن بن علی مشهور بابو الفرج بن جوزی حنبلی چنین گفته است
که کتبش بیشتر از انست که شمرده شود و بخط خود بسیار نوشته است بحدیکه بعضی گفته اند که اجزای نوشتهای او
را جمع کرده بر عمرش تقسیم نمودند حصه هر روزی نه جزو شد و هر جزوی موافق تصریح بعضی بعبارت
از پانصد بیت است بحساب کتاب او این چیزیست که عقل او را قبول نمیکند چه نه جزو چهار هزار و پانصد
بیت میشود و اینقدر کتابت کسی را میسر نیست چه رسد بتصنیف اما روزی هزار بیت کتابت ممکن است بلکه
بیشتر هم امکان دارد و مولف کتاب را اعتقاد آنکه روزی هزار بیت کتابت کنم سیما روزهای بهار
سیما اگر کسی بخواند و من بنویسم پس تصنیف آن هم ممکن است سیما شبها هم وجود دارند و مستبعد نیست
که قدری از ان تصنیفات را علامه در شب کرده باشد سیما بعضی از آنها شاید باعانت حضرت قائم باشد
چنانکه در رد کتاب عامه که سابقا گذشت و ابن جوزی را اشعار بسیار است تا اینجا کلام ابن خلکان بود
و فاضلی دیگر گفته است که یحیی بن عدی منطقی بدست خود کتب بسیار نوشت تا در یکشبانه روز صد ورق نوشت

وسهل بن عبدالله تستری قرآن را حفظ نمود در وقتیکه شش ساله بود یا هفت ساله بود و دهر و بحرون
وشب روزه میگرفت در میان انها هیچ افطار نمینمود و ظاهرا بروزهٔ سهل اشاره کرده است
شهید ثانی در کتاب نکاح مسالک و مخفی نماند که علامه برای استعجال و حرص او در تصنیف و وسعت
دایرهٔ او در تالیف طریقه اش ان بود که هرچه بخاطرش مرتسم میشد بها نزا ثبت و درج میفرمود
بی انکه مراجعه باقوال و افکار متقدمهٔ خود نماید اگرچه مخالف با افکار متقدمه اش بود برای این مرحله مخالفین
در انجناب طعن زده اند و این سخن از درجهٔ اعتبار ساقط است چه مناط در حال انسداد باب علم بابواب
ظنون ست و تجدید رای حسن است برای مجتهد چنانچه شیخ الطائفه شیخ محمد بن حسن طوسی به نهج علامه بود در
تالیف و تصنیف و اختلاف و اقوال و علامه اعلی الله مقامه در کتاب خلاصهٔ رجال در ترجمهٔ خود گفته

در تالیفات علامه

حسن بن یوسف بن علی بن مطهر بمیم مضمومه و طاء غیر معجمه و هاء مشدده و راء در اخر ابومنصور حلی
المولد و المسکن مصنف کتاب برای او کتبی است که از انجمله است کتاب منتهی المطلب در تحقیق مذهب که مثل
ان عمل نشده است ذکر کردیم در او جمیع مذاهب مسلمین را در فقه و ترجیح دادیم انچه را که اعتقاد کردیم
بعد از ابطال حجج کسانیکه با ما مخالفت در ان نموده اند انشاء الله تعالی خواهد تمام شد عمل کردیم
از اول تا کمال که ماه ربیع الاخر از سال ششصد و نود و سه است در هفت مجلد ۲ کتاب تلخیص المرام در
معرفت احکام ۳ کتاب تحریر الاحکام الشرعیه بر مذهب امامیه نیکو است و خوب است که استخراج کردیم ولی
فروعی را که سبقت نگرفت ما را بسوی ان باختصار ان مولف گوید که مسائل تحریر بشماره در امد صد و
نسست هزار مسئله شد ۴ کتاب مختلف الشیعه در احکام شریعت که ذکر کردیم در ان اختلاف علماء ما را بتنهائی
و ذکر کردیم حجت هر شخصی و ترجیح انچه ما بدان رفتیم ۵ کتاب تبصرة المتعلمین فی احکام الدین مولف
کتاب گوید که کتاب تبصره را چنانکه بعضی بشماره در آورده اند مشتمل است بر هشت هزار مسئله ۶
کتاب استقصاء الاعتبار در تحریر معنی اخبار ذکر کردیم ما در این کتاب هر حدیثی که بما رسیده است
و بحث کردیم ما در هر حدیثی بر صحت سند و ابطال ان و هرچه محکم است و هرچه متشابه است و انچه مشتمل است
بر ان متن از مباحث اصولیه و ادبیه و انچه استنباط میشود از متن و احکام شرعیه و غیر ان و ان کتابیست
که مثل ان عمل نشده است ۷ کتاب انوار که ذکر کردیم در ان هر یک از احادیث علماء ما را و گردانیدیم
هر حدیثی را که متعلق است در بابش و ترتیب دادیم هر فنی را بر ابواب ابتداء کردیم در او از
انچه روایت شد از پیغمبر صلی الله علیه وآله و بعد از ان انچه روایت شد از امیر المومنین ع و

وهمچنین

وهمچنین تا اخر ائمه علیهم السلام ۸ کتاب در و مرجان در احادیث صحاح و حسان و کتاب تناسب میان
اشعریه و سوفسطائیه ۱۰ کتاب نهج الایمان در تفسیر قرآن که ذکر کردیم در ان ملخص کشاف و تبیان و غیر
انها را ۱۱ کتاب القول الوجیز در تفسیر کتاب عزیز ۱۲ کتاب ادعیهٔ فاخره که از عترت طاهره نقل شده ۱۳
۱۴ کتاب نکت بدیعه در تحریر ذریعه در اصول فقه ۱۶ کتاب غایة الوصول در ایضاح السبیل در شرح
مختصر منتهی السوال و الامل در اصول فقه ۱۵ کتاب مبادی الوصول بسوئے علم کلام و علم
اصول ۱۸ کتاب شرح المراد در شرح تجرید الاعتقاد در کلام ۱۹ کتاب انوار الملکوت در شرح فص
یاقوت در کلام ۲۰ کتاب نظم البراهین در اصول دین ۲۱ کتاب معارج الفهم در شرح نظم ۲۲ کتاب
ابحاث المفیده در تحصیل عقیده ۲۳ کتاب نهایة المرام در علم کلام ۲۴ کتاب کشف الفوائد در
شرح قواعد عقائد در کلام ۲۵ کتاب منهاج در مناسک حاج ۲۶ کتاب تذکرة الفقهاء ۲۷ کتاب
تهذیب الوصول بسوی علم اصول ۲۸ کتاب قواعد و مقاصد در منطق طبیعی و الهی ۲۹ کتاب
اسرار الخفیه در علوم عقلیه ۳۰ کتاب کاشف الاستار در شرح کشف الاسرار ۳۱ کتاب در المکنون در
علم قانون در منطق ۳۲ کتاب مباحثات سنیه و معارضات نصیریه ۳۳ کتاب مقامات که مباحثه
کردیم ما در ان کتاب حکماء سابقین را و ان تمام میشود با تمام عمر ما ۳۴ کتاب حل المشکلات از
تلویحات ۳۵ کتاب ایضاح التلبیس در کلام رئیس که بحث کردیم در ان کتاب شیخ علی بن سینا را
۳۶ کشف المکنون از کتاب قانون و ان اختصار شرح جزولیه است در علم نحو ۳۷ کتاب بسط الکافیه
و ان اختصار شرح کافیه است در نحو ۳۸ کتاب مقاصد الوافیه بفوائد قانون و کافیه که در ان جمع کردیم
میان جزولیه و کافیه با تمثیل انچه محتاج بسوی مثال است ۳۹ کتاب مطالب علیه در علم عربیه
۴۰ کتاب قواعد جلیه در شرح رسالهٔ شمسیه ۴۱ کتاب جواهر النضید در شرح تجرید در منطق ۴۲ کتاب
مختصر شرح نهج البلاغه ۴۳ ایضاح المقاصد از حکمت عین قواعد ۴۴ کتاب نهج العرفان در
علم میزان ۴۵ کتاب ارشاد الاذهان در احکام ایمان در فقه که حسن الترتیب است مولف کتاب
گوید که کتاب ارشاد را شمرده اند دوازده هزار مسئله شد و لیکن فخر المحققین این را شمرده
چهارده هزار مسئله شده و بعضی از فضلاء گفته اند که ان پانزده هزار مسئله است و شرایع محقق
دوازده هزار مسئله است و ارشاد بان اختصارش بیش از شرایع مسئله داشتن از حسن
ترتیب است علاوه نقل اقوالی نکرده و باستدلال نپرداخته و شرایع در بعضی از مقامات
اقوالی ذکر کرده و در بعضی از مواضع اسامی صاحبان اقوال را نیز نوشته و در قلیلی از

مقامات اشارع اجمالیه باستدلال نیز کرده ۴۶ کتاب تشکیک الافهام در معرفت احکام در فقه ۴۷ کتاب نهایت الوصول بسوئی علم اصول ۴۸ کتاب قواعد الاحکام در معرفت حلال وحرام مولف این کتاب گوید که کتاب قواعد مشتمل بر عبایر مشکله است و وصایا ومیراث ان کتاب بسیار محتاج بحساب است زیاده از قواعد یکه در خلاصة الحساب است ۴۹ کتاب کشف الحقایق از کتاب شفار در حکمت ۵۰ کتاب مقصد الواصلین در اصول دین ۵۱ کتاب تشکیک النفس بسوئی خطیرة قدس در کلام ۵۲ کتاب نهج الوضاح در احادیث صحاح ۵۳ کتاب نهایت الاحکام در معرفت احکام ۵۴ کتاب محاکمات میان شراح اشارات ۵۵ کتاب نهج الوصول بسوئی علم اصول ۵۶ کتاب منهاج الهدایه ومعراج الدّرایه در علم کلام ۵۷ کتاب نهج الحق وکشف الصّدق ۵۸ کتاب منهاج الکرامة در امامت ۵۹ کتاب استقصاء النظر در قضا وقدر ۶۰ رساله سعدیه ۶۱ رسالهٔ واجب الاعتقاد ۶۲ کتاب نهج المسترشدین در اصول دین ۶۳ کتاب الفین که فارغ میان حق ومین ست ودران دو هزار دلیل بر حقیقت خلافت بلافصل امیرالمومنین علی بن ابی طالب اقامه کرده است وبسیاری از این کتب تمام نیست تا اینجا کلام خلاصه بود ودر کتاب امل الامل گفته که برای علامه سوائے این کتب کتب مصنفه دیگر نیز می باشد بدین تفصیل ۶۴ کتاب خلاصة الاقوال در معرفت رجال ۶۵ کتاب ایضاح الاشتباه در احوال رواة ۶۶ کتاب تعبیر در رجال ودر مواضع متعدده از کتاب خلاصه ذکری ازان کتاب رجال کرده ۶۷ رساله در بطلان جبر ۶۸ رساله در خلق اعمال ۶۹ کتاب کشف الیقین در فضائل امیرالمومنین ۷۰ کتاب کشکول درانچه جاری شد بر آل رسول وبعضے انکار کرده اند که این کتاب ازاو باشد ۷۱ کتاب ایضاح مخالفت اهل سنت نص کتاب وسنت را ونسخهٔ ازان که قدیم در خزینهٔ موقوفهٔ حضرت امام رضاء ودران مسلک عجبی رفتار کرده وصاحب امل الامل گفته که انچه بما رسیده همان مجلد دوم است ودران سورهٔ ال عمران به تنها ئیست وذکر کرده دران تفسیر که عامه مخالفت کرده اند هر آیه را از وجوه بسیار بلکه اکثر کلمات را مخالفت کرده اند ۷۲ کتاب اجازهٔ کبیره برائی اولاد زهره نوشته است ۷۳ باب حادی عشر در کلام ۷۴ کتاب مختصر مصباح المتهجد واسم ان منهاج الصلاح است در اختصار مصباح وان ده باب است وباب یازدهم در خبر ئیست که ملحق بان است زیرا که ان خارج از مصباح است ۷۵ جوابات سید مهنا بن سنان وبعضے کتاب کشکول فیما جری علی ال الرسول را از مصنفات افضل المتاهلین حیدر بن علی عبیدی حسینی دانسته اند وشیخ بهائی گفته است که از جملهٔ تصنیفات علامه کتاب شرح اشارات است معروفست که علامه سه دفعه یا چهار دفعه نماز تمام عمر خود را احتیاطاً قضا نموده

فط جعفر بن یحیی ابن حسن بن سعید هذلّی ملقب به نجم الدّین ومحقق اوّل ومکنّی بابوالقاسم کشاف شرایع پیغمبر اخر الزّمان ونافع در انتصار شرع وابطال ادیان دارائی فقه وکلام واصول باحسن بیان نهایت استخراج نکت ودقایق عارج معارج لطایف حقایق است ودر شعر وادب وانشار اوحد زمان است وپدرش حسن از فقها ومشایخ اجازه وجدّش یحیی نیز از فقهاء واجلّهٔ علماست وحسن از پدرش یحیی اجازه دارد ومحقق از پدرش یحیی اجازه دارد وبعضے از اجلاء از تلامذهٔ اخوند ملا محمد باقر مجلسی گفته است که ولادت باسعادت محقق در سال ششصد وسی وهشت هجری بوده ووفات او در شب شنبه در شهر محرم الحرام از سال هفتصد وبست وشش ولیکن جمعی گفته اند که وفاتش در سال ششصد وهفتاد وشش واقع شد مجملاً تاریخ وفات وولادتش خالی از اغتشاش وغلط نیست وعلّامه در اجازهٔ اولاد زهره گفته که انجناب یعنی محقق افضل اهل عصرش بود در علم فقه وشیخ حسن بن شیخ زین الدّین شهید ثانی در مقام اعتراض بر علامه در این عبارت برآمده که اگر ترک میکرد تقیید باهل زمان خود را اصوب بود زیرا که در فقهاء مثل محقق کثیراً ندانستم واهل رجال نوشته اند که محقق السن اهل زمان بود وچون جناب خواجه نصیر الدّین محقق طوسی به بغداد امد وعزم دیدن فقهاء حلّه نمود پس محقق مان کرد که باجتماع فقهاء حله باستقبال او شتابد پس خواجه استماع این قضیه نمود وحکم کرد که استقبال نکنند ومحقق در روز ورود بتدریس استقبال داشته باشد پس محقق طوسی وارد مجلس محقق حلّی شد در حالیتکه محقق شرایع را عنوان کرده ودرس استدلالی میفرمود پس محقق درس را بجهت اجلال وتعظیم محقق طوسی ترک کرده پس بعد از طی مراسم اشتواق واحوال پرسی خواجه نصیر الدین طوسی از محقق خواهش کرد که درس را نفرماید محقق امتناع نمود اخر الامر پس از اصرار محقق شروع تدریس نموده ودر این مسئله درس میگفت که برائی عراقی مستحب است که تیاسر ومیل بجانب یسار مصلی نماید پس محقق طوسے ایرادی بر محقق کرد که این استحباب را وجهی نیست زیرا که اگر تیاسر از قبله بسوئی غیر قبله است پس ان حرام است واگر از غیر قبله بسوی قبله است پس ان واجب است پس با اینکه خواجه در علوم ریاضیه فرید اعصار ووحید ادوار بود با این حال محقق توجیهے برائی این عبارت کرد که تیاسر از قبله بسوئی قبله است خواجه سکوت کرد ازان پس محقق رسالهٔ لطیفه در حل ان اشکال بوجوه عدیده ذکر کرده وانرا به بغداد برائے محقق طوسی فرستاد ومحقق طوسی انرا پسندید وان رساله را احمد بن فهد در کتاب مهذب البارع در شرح مختصر نافع بتمامها نقل نموده وصاحب مدارک نیز انرا نقل کرده وعلّامهٔ حلّی در اجازهٔ اولاد زهره نوشته

سوال خواجه از محقق که اعلم اینجماعت کیست

که چون خواجه نصیر الدین وزیر هلاکو خان به حله آمد پس فقهای آنجا مشرف اندوز محفل خواجه گشتند خواجه از محقق سوال کرد که ازین جماعت اعلم کیست محقق فرمود که این همه فضلا و علما میباشند اگرچه هر یکیه بهتر تر در فنی غیر فن دیگر است خواجه سوال کرد که اعلم این جماعت با صولیین کیست پس محقق اشاره کرد بسوی پدرم شیخ سدید الدین یوسف بن مطهر و بسوی فقیه سعید الدین محمد بن جهم پس فرمود که این دو نفر اعلم این جماعت می باشند بعلم کلام و اصول فقه پس یحیی بن سعید صاحب جامع که پسر عم محقق بود ازین سخن اظهار تکدر کرد و مراسله به پسر عم خود محقق نوشت و در انجا اشعاری نوشت که چرا قدر مرا شکستی و ابن المطهر و ابن جهم را مذکور داشتی و مرا ذکر نفرمودی و این ابیات را نوشت لاتهن من عظیم قدیرا وان کنت مشارا الیه بالتعظیم فاللبیب الکریم ینقص قدرا بالتعدی علی اللبیب الکریم الی آخره پس محقق در جواب نوشت که اگر اسم ترا میبردم و محقق طوسی از تو در اصولیین مسئله میپرسید تو توقف میکردی از جواب او عاجز میشدی و خجلت و شرمساری برای ما میماند و بعضی از اجلاء اعلام از متاخری متاخرین گفته که دیدم بخط بعضی از افاضل که مضمونش اینست که در صبح روز پنجشنبه سیزدهم ربیع الاخر از سال ششصد و هفتاد و شش شیخ فقیه ابو القاسم جعفر بن حسن بن یحیی بن سعید حلی ره از درجهٔ اعلای خانه خود افتاد و در همان ساعت وفات یافت بدون حرکت و تنطق پس مردم برای وفاتش بی اندازه گریستند و خلق بسیاری بر جنازهٔ او حاضر شدند و جنازه اش را بمشهد امیر المومنین بردند و سوال از مولد او شد پس گفت که در سال ششصد و دو بود و بنا براین عمر آن بزرگوار هفتاد و چهار سال خواهد بود تقریبا و محقق شاعر خوب بوده و اشعارش در غایت جودت است —

در شعر محقق

و از آن قبیل این اشعارات که آنرا برای پدرش نوشته لیهنک انی کل یوم الی العلا — اقدم رجلا لاتزل بها النعل الخ ابیات پس چون آن رساله و اشعار بنظر پدر محقق رسید در بالای آن اشعار نوشت اگر در شعر نیکو نوشتی ولی در حق نفس خود بد کردی آیا ندانستی که شعر صناعت کسی است که لباس فقر را از خود کنده و خرقه پوشیده و شاعر ملعون است اگرچه صواب گوید و مرتبه اش ناقص است اگرچه شعر عجیبی گوید و بتحقیق که می بینم که شعر فضیلت ترا بر باد داده است پس در میان جماعتی خواهی بود که برای تو بجز شعر فضیلت نه بینند پس ترا بشاعر بنامند پس چون محقق براین مضمون مطلع شد شعر را طرح کرد گویا که هرگز شاعر نبوده و از جمله اشعار محقق اینست یا راقدا و المنایا غیر راقدة و

فلاه

فلا وسهام الموت ترمیه باعتزارک والایام مرصدة والدهر قد ملاء الاسماع واعیه اما ترک اللیالی تبیح دخلتها و غدرها بالتی کانت تصافیه رفقا بنفسک یا مغرور لها یوم تشیب النواصی من دواهیه و کسانیکه اجازه از محقق دارند علامه حلی و برادرش رضی الدین علی بن یوسف و حسن ابن داود و انجناب اجازه دارد از پدرش و از شیخ صالح تاج الدین حسن ابن دربی و از سید محی الدین محمد بن عبد الله بن علی بن زهره و از نجیب الدین محمد بن جعفر بن هبة الله بن نما و از سید شمس الدین فخار بن معد موسوی و مخفی نماند که محقق اول متاخر نیست و علمای پیش از او را به متقدمین مینامند و قول صاحب معالم در مبحث مفرد محلی بلام من متقدمی الاصحاب سوی المحقق استثنا یا منقطع است و یا اینکه چون محقق متصل بمتقدمین بود علامه مجاورت او را داخل در متقدمین شمرده و تحقیق اینکه در اصطلاح فقها و اصولیین متاخرین ابتداء انها محقق است —

در تالیفات محقق اول

و از جملهٔ تالیفات محقق است کتاب شرایع اسلام در مسائل حلال و حرام در دو مجلد و در نهایت تنقیح و تحریر است بعضی آنرا پانزده هزار مسئله دانسته اند و برخی سیزده هزار مسئله و مشهور آنکه دوازده هزار مسئله است و بر او شرح بسیار نوشته اند از انجمله شرح ابن فقر است مسمی به بدایع الاحکام در شرح شرایع الاسلام و کتاب نافع مختصر شرایع و آن مشتمل بر شش هزار مسئله است و کتاب معتبر که شرح مختصر است و بیرون آمد از آن عبارات و بعضی از تجارت در چند مجلد و تمام نیست و رساله تیاسر قبله که سبق ذکر یافت و کتاب نکت النهایت که شرح نهایت شیخ طوسی است و مجلد مسائل عزیه و مجلد مسائل مصریه و مسلک در اصول دین یک مجلد و کتاب معارج در اصول فقه و کتاب کمنه در منطق و کتاب نهج الاصول و کتاب تنبیه در منطق و مخفی نماند که جلالت محقق اکثر از آن است که بر شتهٔ تحریر درآید از انجمله جمعی از علما نوشته اند که بعضی از اهل سخن بجزیرهٔ خضرا رفتند که مقام ولاد حضرت صاحب الامر است و انجا مذکور داشتند که از فقها آنچه سامی انها در بلاد اولاد صاحب الامر بتعظیم مذکور می شود محقق اول و شیخ مفید و شیخ طوسی و صدوق است و از بزرگ آن بلاد نقل کرده که مسائل شرایع همه آن بر طبق واقع است مگر دو مسئله و انها را بیان نفرمود لهذا بعضی از زکیا گفتند که آن دو مسئله را باید از اول طرح کرد و بعضی گفتند که باید از اخر طرح کرد و الله اعلم و شیخ اسد الله کاظمینی حکایت ذکر اسم محقق را در جزیرهٔ خضرا اجمالا در کتاب مقابیس نوشته —

در احوال خواجه نصیر الدین

ص محمد بن محمد بن حسن طوسی رصدی معروف بخواجه نصیر و مشهور بمحقق طوسی و ملقب به نصیر الدین فقیهی است که فقهاء همه اعصار طوق اذعان فضیلت و کیاست و فطانت او را بر رقبه خویش انداخته و برتر از او عالمی را نشناخته عقاید اصلیه و مقاصد فرعیه را بفکر بکر ثاقب و حدس صایب پرداخته حکیمی که رای قویم او صورت شریعت را مشابه بهیولیت علمیه که نظر صایب او در جمیع احوال علت اولیت امامی که ایمه دین بتفضیل و تقدیم او متفق همای که اهل یقین به بحر دانش او معترفند تحریری که تحریر او حکمت دانان را بنده ساخته و تجرید او نقد محصل افکار علماء کبار را در بوته اعتبار گداخته فیلسوفی که روان افلاطون و ارسطو بوجود او مفاخرت جویند و زبان حال بو علی سینا شکر مساعی جمیله او گوید عقل فعال در اشراق طفل راه او است و مشکلات ارباب کمال موقوف بیک نگاه او معالم تحقیقات ابو علی که بصارم شبهات ابی البرکات یهودی و تشکیکات فخر الدین رازی نزدیک باندراس رسیده بود از غایت علو حکمت و کمال ادراک استدراک نموده و ذهن ایرادات ایشان که از روی فهم ظاهر و خود نمائی و وجود قاصر بود بر باد داده و در روز وفات امام ف ان گوهر پاک در خطه خاک قدم نهاد و تاریخ ان این آیه شریفه گردید جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل کان زهوقا –

تاریخ ولادت خواجه نصیر الدین

این بزرگوار اصلش از خطه جهرود ساوه و ولادت باسعادتش در یازدهم شهر جمادی الاولی از سال پانصد و نود و هفت در طوس واقع شد و در شهر صفر از سال ششصد و چهل و چهار از تالیفات شرح اشارات فراغت یافت و در روز دوشنبه هیجدهم جمادی الاولی از سال ششصد و پنجاه و هفت در مراغه ابتدا رصد نمود و مجموع عمرش هفتاد و پنج سال بود و فاتش در هیجدهم شهر ذی الحجه از سال ششصد و هفتاد و دو واقع شد

در احوال ابن حاجب با خواجه نصیر

بعضی از حکایت خواجه را از والد ماجدم و خال مفضال آقا سید ابو جعفر و از السنه و افواه استماع نمود و لذا بعضی از آنها را در کتاب تذکرة العلماء قبل از بیست سال نوشتم اکنون از تتبع بسیار بعضی از فقرات ضبط داشتم لذا هیچ حکایت را اشتهاری بود انها را ذکر کردیم و از آن پس آنچه در کتب معتبره علماء ذکر کرده اند مذکور میشود آنچه مشهور است که آنکه محقق طوسی در مدت بیست سال کتابی تصنیف کرد در مدح اهل بیت پیغمبر پس آن کتاب را به بغداد برد که بنظر خلیفه عباسی رساند پس زمانی رسید که خلیفه با ابن حاجب در میان شط بغداد بتفرج و تماشا اشتغال داشتند پس محقق

طوسی کتاب را در نزد خلیفه گذاشت خلیفه آنرا با بن حاجب داد چون نظر ابن حاجب بمدایح آل اطهار پیغمبر مختار افتاد آن کتاب را بآب انداخت و گفت اعجبنی تلمه یعنی خوش آمد مرا از بالا آمدن آب در وقتی که این کتاب را باب انداختم و قطراتی آب بالا آمد پس بعد از آنکه از آب بیرون آمدند محقق طوسی را طلبیدند ابن حاجب گفت که از گاوان طوسی یا خران طوس خواجه فرمود که از گاوان طوسم ابن حاجب گفت که شاخ تو کجا است خواجه گفت که شاخ من در طوس است میروم و آنرا می آورم پس خواجه با نهایت ملال خاطر روی بدیار خویش نهاد پس شبی عالم واقعه دید که در مکانی مقبره است و بر دور صندوق او دوازده امام الی بدوازده امام خواجه نصیر معروف است نوشته است و شخصی در انجا نشسته پس ان دوازده امام و طریقه ختم انرا بخواجه تعلیم فرمود و آن شخص صاحب الامر بود پس خواجه از خواب بیدار شد و ان دعا همان دعای توسل که کتب ادعیه مذکور و از آل رسول الله صلی الله علیه و اله ماثور است لیکن خواجه بعد از بیدار شدن از خواب بعضی از فقرات انرا فراموش کرده بود پس دیگر بار خوابید و بعینه همان خواب را دید پس ان فقرات فراموش شده را تعلیم گرفت و بیدار شد و ان را برشته تحریر در آورد و بختم ان برای دفعه خلیفه عباسی اشتغال نمود پس در خراسان رملی انداخت تعیین پادشاه را از محلی نمود پس در میان ان محل رمل انداخت و خانه را که پادشاه از ان بیرون می اید نمود زنی در ان خانه بود و دو طفل داشت خواجه ان دو طفل را از او گرفت و در مقام تربیت ایشان بر آمد پس بفراست دانست که قرعه پادشاهی بنام نامی او است و او هلاکو خان بود پس در ترتیب او غایت جد و جهد و اهتمام را مرعی داشت پس روزی با او گفت که اگر تو پادشاه شوی برای من چه خواهی کرد هلاکو گفت که تو را وزیر خود خواهم ساخت پس از چندی اسبابی فراهم آمد که هلاکو حاکم خراسان گشت و خود بجای او نشست و خواجه را وزیر خود ساخت پس از انجا حرکت کرده شهرها را بتصرف در آورده تا آنکه ببغداد آمد در انجا با خلیفه عباسی طریق مخاصمه پیمود و خلیفه را کشت و بنی عباس را مستاصل ساخت ابن حاجب چون واقعه را بدان نحو مشاهده نمود در خانه شخصی پنهان شد و طشتی را پر از خون کرد و بر بالای او چیزی گذاشت و بر بالای ان بساط گسترد و بدان نشست برای آنکه خواجه از علم رمل پی بمکان او نبرد پس خواجه هرچه تفحص نمود اثری از ابن حاجب نیافت و هرچه رمل انداخت رمل دال بر ان بود که ابن حاجب در دریای خون منزل دارد خواجه حیران ماند پس امر کرد که هر صاحب خانه را که در بغداد می باشند گوسفندی را وزن کنند و با و دهند پس مدتی بهمان میزان تسلیم کنند پس هر خانه

گوسفندی دادند میزبان ابن حاجب نیز داد آمد و اظهار داشت که گوسفندی بمن داده اند که بعد از چندی تسلیم کنم بدون کم و زیاد و اکنون در حیرتم که گوسفند چگونه حالش بر یک منوال می ماند که بهمان میزان تسلیم کنیم ابن حاجب اُورا خاطر جمع نمود و گفت که هر روز قدر معین از علف باو داده و بچه گرگی از بازار بگیر و روزی یکدفعه ان بچه گرگ را باو نشان داده تا آنقدر گوشت که از علف برای او حاصل شود از دیدن بچه گرگ انقدر گوشت از اب شود پس میزبان چنین کرد تا روزی که خواستند انکه گوسفندها را استرداد کنند بهمان میزان سابق کشیدند همه گوسفندان مخالف شدند بعضی کم و بعضی زیاد مگر گوسفند میزبان ابن حاجب که بهمان میزان بر قرار و کم و زیادتی دران اتفاق نیفتاده بود خواجه کس فرستاد و ابن حاجب را ازانجا حاضر ساختند و در نزد سلطان و خواجه بردند پس در پیش روی ایشان بایستاد خواجه به ابن حاجب خطاب کرد که من با تو گفته بودم که من از گاوان طوسم و شاخ خود م را می آورم اکنون شاخ من این پادشاه است که همراه او رسیده ام پس خواجه بکنار شط رفت و کتاب خانهٔ ابن حاجب را خواست و کتاب های او را یک یک سیما تالیفات او را باب انداخت و میگفت اعجبنی تبله و ابن حاجب در حضور ایستاده بود بنظر حسرت مینگریست و گویا که میگریست پس ابن حاجب خواهش کرد که سه کتاب مرا آب مینداز که برائے مبتدی خوب باشند یکی شافیه در صرف و یکی کافیه در نحو و یکی مختصر اصول خواجه این التماس را قبول کرده پس ازان خواجه امر کرد که ابن حاجب را پوست کنند مانند گوسفند و بدنش را در شط بغداد انداختند و دران وقت ابن حاجب جوان بود و تازه خط بر عارض او دمیده بود و این حکایت از چند جهته محل خطار و مقدوح است یکی انیکه خواجه پیش از هلاکو ببغداد نیامد دوم انیکه هلاکو درخراسان منزل نداشت بلکه از شاهزادگان و از نوادگان چنگیز و از ولایت ترکستان آمده چنانکه ارباب تواریخ متعرض بان شدند سوم انیکه ابن حاجب در بغداد نبوده و دران سال کشته نشده و اقا محمد علی بن اقا محمد باقر در کتاب مقامع فرموده که این حکایت دروغ و از جملهٔ مشهورات لا اصل می باشد زیرا که وفات ابن حاجب که نامش عثمان بن عمر بن ابی بکر مالکی است در اسکندریه مصر واقعه در روز پنجشنبه شانزدهم شوال از سال ششصد و چهل و شش و فتح بغداد بر دست هلاکوخان و خواجه در سال ششصد و پنجاه و پنج بود و الله اعلم چهارم انیکه کتب ابن حاجب چنان نبود که پیش ازان نسخه نه گرفته باشند تا ابن حاجب این اشد عار اکرده باشد لااقل بعضی را نسخه گرفته بودند پنجم انیکه بغیر از کافیه و شافیه و مختصر اصول کتب دیگر نیز از ابن حاجب منداولست مانند امالی و قصیده در تعداد مونثات سماعیه و شرح بر کافیه مجملاً چون کلام منجر باین مقام شد پس باکی نیست که تالیفات او

مذکور شود

مذکور شود از انجمله کافیه در نحو و شافیه در صرف و مختصر اصول در علم اصول و امالی چنانکه سیوطی ابن الحاجب فی امالیه در شرح و الاسم منه معرب و مبنی لشبه من الحروف مدنی گفته است که الخ و مراد از امالی آنست که سابقاً قاعدهٔ مولفین چنین بود که چون از تالیفی فراغت حاصل مینمودند کتابی در دست گرفتند و دران بعضی از مطالب حسنه مینوشتند تا انیکه چون بعد ازین تالیفی کنند ان مطالب را درانجا درج کنند و ان کتاب مانند جنگ و کشکول می باشد و ان را امالی اسم میگذاشتند مانند امالی صدوق و امثال ان —

در شرح شافیه و کافیه

و از جملهٔ تالیفات ابن حاجب قصیده ایست در بیان مونثات سماعیه از واجب التانیث و جائز الوجهین و اقا رضی قزوینی بران شرح نوشته است و شافیه را شروح بسیار نوشته اند مانند رضی استرابادی علیه الرحمه که از علماء امامیه و ملقب بنجم الدین است و در نجف ان شرح را نوشته در دو مجلد و شرح اقا هادی و شرح نظام و شرح جاربردی و اما کافیه پس بران شروح بسیار نوشته چون شرح رضی در دو مجلد و ان احسن شروح ان کتاب است و در نحو مانند ان کتابی نوشته نشده و شرح خبیصی و شرح مصنف و افیه در ترکیب کافیه و شرح عصام و او نیز نوشته و شرح هندی که در غایت اغلاق است و شرح گیپا که سید شریف نوشته است برائے پسر کله بزه بفارسی است —

و وجه تالیف و تسمیه او بگیپا ان شده که سید شریف در زمانیکه در اصفهان تحصیل مینمود چنانکه حجرهٔ سید شریف در زمانیکه من باصفهان بودم موجود بود و بسیار فقیر بود کله بزی پسر خود را در نزد او برده که برائش سید شریف درس بگوید و هر روز اقرار داد که یکعدد کله گوسفند به سید شریف دهند پس سید شریف برائش امثله نوشت و صرف میر و صغری و کبری و شرح گیپا و از جمله شروح کافیه شرح کبیر و متوسط است و سید شریف حاشیه مدونه بر شرح متوسط نوشته چنانکه سید شریف حاشیه غیر مدونه بر شرح رضی هم نوشته و از جملهٔ شروح ان شرح جامی است و اکنون در نزد طلاب و جماعتی از اصحاب علم اشتهار بر افراشته بتدریس و تدرس ان مشغول اند و حواشی بسیار بران نوشته اند تا انیکه محض تالیف و جمع خیالات شراح است و چیزی از خود ندارد از انجمله حاشیه عصام که بهترین و ادق از سائر حواشی است و حاشیه سید نعمة الله جزائری رحمه الله و او نیز خوب نوشته است و حاشیه عصمت و ان از عصام نیز بهتر نوشته است لیکن نسخه که من دیدم ناتمام است و حاشیهٔ عبد الغفور

که از شاگردهای ملا جامی است و حاشیه این فقیر مولف کتاب که مسماة است بزوایداختراعیه و دیباچه
انرا از حروف بے نقطه انشا کردم و ان احسن حواشی است و چنین کتابے در نحو نوشته نشده چه هر
جائی که بنا را ایراد بر مصنف و شارح گذاشتم سی تا چهل ایراد کردم که هر جائیکه از عبارت خواستم مطلبے
در آورده باشم ده مطلب پانزده مطلب بلکه بیشتر از عبارت استخراج کردم و هر جا که شارح اتی تغیریه
گفته از اشاره بدفع ایراد شراح و یا اشاره بسوئے افادهٔ مطالب عدیده گرفته ام و این از خواص
ان حاشیه است و عصام و سائر ارباب حواشی نهایت رد نموده ام ـ

و در زمانیکه میخواستم که بقول مصنف الاعراب ما اختلف اخره به ایراد نمودم قبل از رجوع بحواشے جمیل
ایراد بر این عبارت کردم پس رجوع بحواشی کردم و دیدم که بعضے یک ایراد و بعضی دو و بعضی سه
و عصام تا چهار ایراد از انها را مرتکب شده است و معروف است ملا محسن فیض چشم چپ او منقطع داشته
پس جامی این بیت را باو فرستاد   در مذهب رندان جهان چشم عطا ات   چپ کوری است بینی این شیوه ها ات
رو به صفتا اگر قوروباه نه   بغض علی آل بگو در تو چرا است   مولف کتاب گوید که این شاعر سابق
از ملا جامی شارح کافیه نیست چه او مقدم تر است که از ملا محسن بحسب تاریخ بلکه ملا جامے شاعر است
که دیوانے دارد و کتاب یوسف زلیخا از اشعار او است و شرح بر فصوص محیی الدین عرب نوشته
که شیر و شکر است بعضے بعضی از جاهای ان کتاب عربی و بعضے از ان فارسی است و او صوفے است
اگر چه در اخر حال این قصیده را گفته   اصبحت زایرک یا شحنة النجف   لیکن شیعه نیست چنانکه بعضے
گمان کرده اند و قاضی نور الله در کتاب مجالس اکثر صوفیان را شیعه و خوب دانسته
مگر ملا جامی را که او را هم دانسته است و ظاهر انیکه ملا جامے شاعر نیز از ملا محسن تقدم دارد ـ

چنانکه بر متتبع مخفی نیست و چون در اینمقام سخنی از سید شریف گذشت که شرحے بر کافیه نوشته
پس باکی نیست که مجملی از احوال او و ملا سعد ذکر شود بدانکه ملا سعد از فضلاے سنیان است و وفات
او در سال هفتصد و نود و سه بود و سید شریف نیز از فضلاء ایشان بود و قدریهم در نزد ملا سعد
تلمذ نموده بوده پس از ان با او در مقام معارضه برامد ملا سعد شرح بر تصریف زنجانی نوشت
سید شریف امثله و صرف میر نوشت ملا سعد در منطق تهذیب را نوشت که متن حاشیه ملا عبد الله است
و سید شریف رساله کبری و صغری را نوشت و حاشیه بر شرح مطالع نیز نوشته است و ملا سعد شرحے

برشمسیه

برشمسیه نوشت که مردم انرا تدرس و تدریس میکردند سید شریف حاشیه بر شرح شمسیه قطب المحققین نوشت
از ان سبب مردم شرح شمسیه ملا سعد را متروک و شرح قطبی را با حاشیه سید شریف تعلم و تعلیم میگرفتند
و شرح شمسیه ملا سعد را متروک ساختند و ملا سعد شرحے بر ارشاد در علم نحو نوشت سید شریف حاشیه بر شرح
متوسط نوشت و حواشی بر شرح رضی نوشت و شرح کیپاکه شرح کافیه است نوشت و ملا سعد در معانی و بیان
مطول و مختصر را نوشت سید شریف شرح بر مفتاح و حاشیه مدونه بر مطول نوشت که شاید مطول را متروک
کنند ممکن نه شد و ملا سعد در علم کلام مقاصد و شرح انرا نوشت سید شریف در کلام شرح بر مواقف عضدی
نوشت و ملا سعد در علم اصول شرح بر شرح عضدی بر مختصر اصول نوشت سید شریف نیز حاشیه بر شرح مختصر
اصول عضدی نوشت و ملا سعد در علم تفسیر حاشیه بر کشاف نوشت سید شریف نیز بر کشاف حاشیه نوشت
گویند که ملا سعد در حال احتضار از دهان او کف بسیار بیرون می آمد چون بسید شریف خبر دادند
گفت که ان غایط و فضلهٔ بسیار بود که ملا سعد در شرح تصریف خورده بود اکنون بیرون آمد
ایضاً گویند که ملا سعد در نصف اول مطول شرح رضی را نداشته لهذا ان نصف را در مدت شش سال
تالیف نموده و در نصف اخر شرح رضی را پیدا کرده و ان نصف اخیر را شش ماه نوشت مولف کتاب گوید
که این سخن ظاهراً بے اصل باشد چه نصف اخیر مطول بیان و بدیع است و در شرح رضی بسیار کم از بیان
و بدیع سخن میگوید بلی نصف اول که معانی است غالبش مسائل نحویه است و احتیاج بشرح رضی در ان بسیار است

در شعر ملا سعد

ایضاً گویند که ملا سعد یکی از علماء معاصرین در مقام تعریض و هجو بر آمده است و این یک بیت را از بابت
نغز ذکر کرده   ولست جدیرا ان یکون مقدما   و ما انت الا نصف ضد المقدم   یعنی تو سزاوار ان
نیستی که بر من تقدم جوئی و نیستی تو مگر نصف ضد مقدم و ضد مقدم موخر است یعنی تو حمار ے
ایضاً گویند که چون سید شریف خواست که در مقام مناقضهٔ ملا سعد بر آید و بر تالیفات او رد نوشته باشد
ملا سعد باو پیغام فرستاد که دو کتاب مرا حاشیه ننویس و رد مکن یکی شرح تصریف چه اگر ان
مرا مفتضح ساخته و ان اول تالیف من است و من اعتراف بقصور خود در ان کتاب دارم دوم کتاب
تهذیب منطق چه من انرا بقسمے نه نوشته ام که بر او ایرادی وارد آید و از مسلمیات قوم در گذشته ام
پس اگر بران چیزی بنویسی مایه رسوائے تو خواهد بود ـ

در مباحثهٔ ملا سعد با سید شریف

گویند که ملا سعد قاضی تفتازان بوده و سید شریف در مقام ان بر آمد که در کار او رخنه کرده باشد

و منصب قضاوت را از او گرفته شب پیش مجلس سلطان رفت که با ملا سعد مناظره کند ملا سعد با شاگردانش حاضر شدند و هفت مسند در زیر ملا سعد گذاشتند و قرار را بران دادند که در هر مسئله که سید شریف بر ملا سعد غلبه کند یک مسند از زیر ملا سعد کشیده و در زیر سید شریف بنیدازند و همچنین قرار شد که شاگردان طرفین هیچ سخن نگویند و هر که سخن گوید از تلامذه زبان او را ببرند پس در شش مسئله سید شریف بر ملا سعد غلبه کرد و ملا سعد بسیار کم حافظه بود پس شش مسند از زیر ملا کشیدند و در زیر سید شریف انداختند پس سید شریف از ملا سعد سوال کرد که علم از چه مقوله است ملا سعد فرو ماند خطائی که یکی از فضلاء تلامذهٔ ملا سعد بود گفت غلیان بیاورید ملا سعد گفت که از مقوله کیف است سید شریف گفت که خطائی جواب او را گفت و شرط آن بود که شاگردان کسی تکلم نکند پس زبان خطائی را بجهت این سخن حسب شرط بریدند و از آن زمان خطائی ملقب بخطائی شد و گویا که این حکایت بی اصل است و ختائی بتاء منقوطه است منسوب بشهر ختا و غلیان هم در آن زمان گویا نبود و ملا سعد انقدر بیفهم نبوده اگرچه معرضات طرفین شهرتی دارد و همیشه با هم در مقام مناقضه بودند و سید شریف در خدمت قطب المحققین محمد بن محمد الرازی البویهی درس خوانده و ملا جلال دوانی از شاگردان سید شریف است گویند که سید شریف در حق فاطمهٔ زهرا اعتقاد فاسدی داشته و قول بعصمت آن صدیقه کبری را رد نموده و رساله درین باب نوشته خداوند عالم او را خوار و خفیف ساخته از آن وقت تا حال هرچه دختر از سید شریف بعمل می آید همه همین که از ما در متولد میشود بکارت ندارند و ولادت سید شریف در سال هفتصد و چهل بوده در بلدهٔ جرجان و وفاتش در سال هشتصد و شانزده بود پس عمر او هفتاد و شش سال خواهد بود و الحاصل کلام در خواجه نصیر الدین محقق طوسی بود و انجناب در اختیار مذهب شیعه غایت مجادله را از هر جهت محوط داشت و علماء عامه را در اول با ایشان در امامت مناظره مینمود چون ایشان را ملزم میداشت آن وقت اگر مذهب تشیع اختیار میکردند بسیار خوب و الا بتیغ بیدریغ سر از پیکر ایشان بر میداشت و از خال مفضال قدوهٔ ارباب علم و زهد و کمال عالم زاهد انور آقا سید جعفر شنیدم که در آن زمان ملا قطب الدین شیرازی سنی و مجلس درس داشت و جامع و فاضل بود پس خواجه بلباس مبدل در مجلس درس او قدم گذاشت و در صف نعال نشست و در درس هیچ سخن نگفت پس از آن بمنزل خود رفت پس کسی در پهلوی خواجه نشسته بود خواجه را شناخته پس از انقضای مجلس بمدرس گفت که این شخص که در پهلوی من نشسته بود خواجه نصیر الدین بود ملا قطب گفت که البته صباح نیز خواهد آمد صلاح آنکه در علمی که او را ربطی نباشد مباحثه کنیم گفتند که در هر علم او را تالیفات است

مگر در علم طب که او از آن عاریست و چیزی در تالیفات او در طب نشنیده ایم پس ملا قطب قرار داد که فردا تلامذه کتاب قانون را حاضر سازند و مبحث نبض آن کتاب را تدریس کنند پس چون صباح شد تلامذه جمع شدند و ملا قطب شروع بتدریس مبحث نبض نمود و ایرادات بسیار بر شیخ رئیس نمود و هم تحقیقات نمود از آن پس بآن تلمیذ که در پهلوی خواجه نشسته بود گفت که فهمیدی آن تلمیذ گفت بلی فهمیدم ملا قطب گفت پس انرا تقریر کن آن تلمیذ در مقام تقریر لکنتی بر زبانش بود پس خواجه گفت که اگر اذن میدهید من بشما معروض دارم ملا قطب گفت که شما هم فهمیدید گفت بلی ملا قطب گفت تقریر کن خواجه فرمود اغلاط شما را تقریر کنم یا انچه حق است بگویم ملا قطب گفت که اول سخنان را مذکور کن از آن پس غلط و خبط آن را ذکر کن پس از آن تحقیق کن خواجه اول ذکر ایرادات ملا قطب نموده از آن پس غلط او را رسانید و از ایرادات او جواب گفت بعد از آن تحقیق حق فرمود پس ملا قطب از جای برخاست و دست خواجه را گرفت و بجای خود نشانید و کمال احترام را مرعی داشت پس در امامت ایشان گفتگو شد خواجه او را ملزم داشت و اثبات خلافت امیر المومنین فرمود ملا قطب شیعه شد و بعد از چندی مرتد شد و بمذهب اول بازگشت باز خواجه با او مباحثه کرده و او را مجاب ساخته تا سه دفعه باز ملا قطب مرتد شد خواجه خواست که باز با او مباحثه کند ملا قطب گفت که مرا تاب مناظره با شما نیست شما یکی از تلامذه امر کنید که با من مناظره کند اگر مرا ملزم کند پس من شیعه میشوم و دیگر برنمیگردم پس خواجه یکی از تلامذه فرمود که با او مجادله داشتند و او را ملزم ساختند بار دیگر ملا قطب شیعه شد و دیگر برنگشت و در سلک تلامذهٔ خواجه محسوب شد و با او بود و در خدمت او تلمذ مینمود تا زمانیکه خواجه در یکی از مقامات جنگ ترتیب صفوف میداد که با خلیفهٔ عباسی جنگ کند ملا قطب که دوازده ایراد را که در منطق بود تا آن روز حل نشده بود و یک یک را بخواجه القا کرد هر یک صف که ترتیب میداد ملا قطب یک ایراد میکرد و خواجه از ایرادش جواب گفت تا اینکه دوازده صف ترتیب داد و این دوازده ایراد را جواب گفت —

ایضا خال مفضال آقا سید ابو جعفر تنکابنی مذکور داشت که هلاکو خان ضعیف الایمان بود وقتی بخواجه معروض داشت که هر سلطانی برعایای خود فرمانی مینویسد آیا فرمان خدای تو کجاست خواجه گفت که فرمان خدای ما میرسد پس خواجه حکم کرد که قرانی بر ورق آهو بنویسند بنحویکه بنجاه بار شتر او را ترتیب دهند و با کوس و کرنا و جمعیت بسیار داد و کنند پس امر که همه غسل کردند و در زمانیکه خواجه در تخت هلاکو نشسته بود که او از کوس و کرنا می پیچید گرفت خواجه بی اختیار باستقبال نتافت و هلاکو گف

که این فرمان خدای من است که میاورند پس هلاکو نیز برخواست و با خواجه همراهی کرده استقبال کردند و با عزاز و اکرام انزا وارد ساختند پس هلاکو از خواجه درخواست این نمود که احکام عبادات را بر طبق عقل بنحو یکه عقل سلطان به پسندد مدلل سازد خواجه قبول اینمعنی کرده وهمه احکام را بعقل چنان ثابت کرده که هلاکو خان پسندید مگر در دو مسئله خواجه عاجز برآمد ان هم در اعمال مناسک حج یکی هروله و دیگرے رمی جمره گویند که چون مادر هلاکو وفات یافت بعضے از اعظم علماء عامه بهلاکو خان گفتند که اموات را در قبر منکر ونکیر از اعتقادات و اعمال سوال مینمایند و والدهٔ شما عوام و سررشته سوال وجواب را ندارد بهمان به که خواجه نصیرالدین را همراه او در قبر فرستی که جواب منکر ونکیر را بگوید خواجه فهمید که این مرحله بسعایت علماء عامه شد پس خواجه بشاه عرض نمود که سوال منکر ونکیر در قبر برای همه کس ثابت است و برای شما سلاطین نیز هست پس مرا برای خود داشته باش و فلان کس از علماء عامه در قبر نزد مادرت بفرست که جواب ملکین را بگوید پس هلاکو حکم کرد که ان عالم را در قبر مادر هلاکو گذاشتند و خاک مذلت بر سرش ریختند و اولادش را یتیم کردند و این بزرگوار در منقول و معقول و هیئت و حساب و نجوم و رمل و جفر و اسطرلاب سرآمد اهل زمان بود و رساله در رمل نوشته که احسن رسائل است چنانکه خضری نیز رساله در رمل نوشته که احسن رسائل ان فن است و در جفر نیز رساله نوشته و در نجوم اعلم زمان بود ـ

تفصیل خواجه نصیرالدین با اسیابان

گویند که خواجه در سفری شب گرد و در بیابان منزل کرده که شب در ان صحرا نخوابد صاحب اسیائی که در همانجا منزل داشت نزد خواجه آمد و عرض کرد که امشب به اسیا درائید که امشب باران خواهد آمد خواجه بطرف آسمان براوند و نگاه کرد خانهٔ بارانی ندید پس گفت که امشب گویا بارانی نبارد پس خواجه در همان بیابان بسر برد و بخواب درآمد چون پاسی از شب گذشت باران آمد خواجه با ملازمان برخاستند و باسیا رفتند و انرا پناه خود گرفتند پس خواجه از صاحب اسیا سوال کرد که بر تو از کجا معلوم شد که امشب باران می اید ان مرد معروض داشت که مرا سگی است و هر وقت که ان سگ به اسیا درآید علامت آنست که ان شب باران می اید و بر ما معلوم میشود دی شب عصری ان سگ با درون اسیا امده بود دانستم که خواهد باران آمد خواجه فرمود که افسوس که عمر بسیار ضائع ساختم و بقدر ادراک و فهم سگی تحصیل نکردیم

در اعتقادات خواجه نصیرالدین

وجناب خواجه را در بدو امر اعتقاد این بود که هر که وحدانیت و سائر عقاید حقه را ببرهان نتواند ثابت نماید

مشرک

مشرک و واجب القتل است و باین سبب مردم را بسیار تادیب مینمود و اگر تعلیم نمیگرفت قتل میکرد تا وقتی انجناب به بیابانی در رسید دید که شخصے بزراعت اشتغال دارد خواجه خود را بجانب او راند و با او گفت که خدا یکیست یا دو ان مرد گفت که خدا یکیست خواجه فرمود که اگر کسی بگوید که خدا دو است چه جواب خواهی گفت ان مرد گفت که با این بیل که در دست من است چنان بر فرق او بزنم که شگافته شود پس خواجه دانست که ان شخص راسخ الاعتقاد است پس خواجه از اعتقاد اول خود برگشت و دانستن براهین حکمیه را شرط نه دانست و بیقین اکتفا فرمود گویند که سؤالے نوشتند و فرستادند به نزد خواجه که این شعر حافظ کشتی نشسته گانیم ای باد شرطه برخیز الخ ایا نشسته گان خوانده میشود یا شکسته گان خواجه در جواب نوشت بلفظے نشسته خوانند بعضے شکسته دانند چون نسبت خواجه حافظ معلوم نیست مارا ولیکن مولف کتاب راعقیده انکه این شعر از خواجه نیست زیراکه حافظ متاخر تر از خواجه بود چه وفات خواجه در سنه ششصد و هفتاد و دو واقعشد و وفات حافظ شیرازی شاعر در سال هفتصد و نود و دو است چنانکه قاضی نورالله در کتاب مجالس ذکر کرده گویند که خواجه بشیراز رفت و در بالا خانهٔ منزل کرد پس شیخ سعدی شنید که خواجه آمده بدیدن او رفت چون از پلهٔ غرفه خواست بالا رود پله به پله یا علی گویان قدم برمیداشت و میگذاشت چون بحضور خواجه رسید سلام کرد خواجه پرسید که تو شیخ سعدی می باشی گفت آری خواجه از وی پرسید که تو چه مذهب داری سنی هستی یا شیعه عرض کرد که من شیعه ام خواجه فرمود که اگر شیعه بودی چرا خلفاء را مدح کردی سعدی عرض کرد که تقیه کردم خواجه فرمود که زمانے مستعصم عباسی را کشتیم تو از که تقیه کردی چرا از برای او مرثیه ساختی و گفتی آسمان خون گریه کن در قتل مستعصم امیرالمومنین سعدی جوابی نداشت خواجه امر فرمود که باهائی او را بفلک بستند و ان قدر چوب او را زدند که بدن هائی سعدی در زیر زیرهای چوب پنهان شد پس او را بدوش کشیدند و بمنزلش بردند هفت هشت روز تقریباً زنده بود و از ان پس روحش با روح مستعصم خلیفه عباسی هم آشیان شد و بعضی نوشته اند که صد و ده سال عمر کرد و بعضے او را شیعه میدانستند مانند قاضی نورالله در کتاب مجالس و مرحوم والد ماجدم در مجموعه و جنگی نوشته که سالها در تشیع شیخ سعدی تامل داشتم تا اینکه معکوس شد که او شیعه بود و اشعاری از او در تشیع نقل کرد مولف کتاب گوید که اینها افسانه است و او سنی بود و اکثر شعراء فاسد العقیده یا فاسق میباشند اگرچه شبهات ایشان قابل تاویل است و در این مقام مولف را مناظره جیده است بیانش انکه در یکی از نسخ گذار.

مولف کتاب در بلده لاهیجان شد آقایان و علماء انجا در غایت احترام برآمدند و مجلس مهمانی و ضیافت قرار دادند و اکثر علماء ان بلد دران وقت از قدماء و از حکماء بودند و حکیم ناقص بودند و کمالی در فن حکمت نیز نداشتند و طریق شرع اطهر در دست کمی از علماء انجا بود پس شبی یکی از علماء انجا که از همه برتر و اشهر بود مرا و علماء انجا را مهمانی خواست بعد از صرف غذا ان عالم دیوانی در عرفان مانند دیوان حافظ ساخته بود ان را بنظر من رسانید که شما انرا تصحیح کنید من گفتم که شان دیوان شما اجل از ان است که من انرا تصحیح کنم و از جمله اشعار دیوانش این شعر بود هرچه شد از صبحه و سجاده شد بی سبب رسوائی عالم باده شد پس سخن در اشعار کشید و علماء المجلس فی الحقیقه بی خبران احوال مبدء و معاد بودند در میان مدح خواجه حافظ برآمدند

مناظره مولف با جمعی در بیان خواجه حافظ

بنحو یکه حدیثی نقل کردند بدین وجه که حضرت امیر المومنین روزی بکنار دجله رفت و قلمدان و کاغذ خواست پس بقدر چند صد قطعه کاغذ نوشت و درمیان اب انداخت و فرمود که انها کلمات معرفت آمیز و حقیقت علم است که بعد از چند سال در شیراز عارفی از او لیاء الله است خواهد برانگیخته شد و این کلمات که در این رقاع نوشته ام از زبان او خواهد جاری شد و ان عارف حافظ بود مجملا درین باب سخنها بسیار گفته شد و من سکوت داشتم اخر الامر همه بمن رجوع کردند که شما چرا ساکت نشسته اید درین باب میخواهیم سخنی از شما شنیده باشیم من گفتم اما در خصوص حدیث پس ان جعل صرف و کذب بحت و موضوع است چه اهل خبر اخبار ائمه اطهار فقهاء و محدثین می باشند و چنین حدیثی در کتابی تا بحال ما نخوانده ایم و از مشایخ خودمان نشنیده ایم و بر فرض اینکه شما در کتابی دیگر می باشید باید که ملاحظه کرد که معتبر است یا نه و بعد چنین کتاب از چه فرق است مجملا این از سبیل احادیث ائمه خارج است و هر کسی را که انسی با حدیث باشد میداند که این حدیث افترا است چنانکه اخوند ملا محمد باقر مجلسی در بحار در مجلد چهار دهم که کتاب سماء عالم است حدیث کمیل را ذکر کرده که از امیر المومنین سوال کرده بود انجناب در جواب فرمود که کدام نفس را اراده کردی کمیل گفت که زیاده تر از یک نفس مگر موجود است ان جناب فرمود بلی نفس نباتیه و نفس حیوانیه تا اخر حدیث پس از ان مجلسی میگوید که این حدیث از سبیل کلمات ائمه ما خارج است و باین قسم ائمه ما سخن نمی گفته اند و همچنین در احادیث کتاب

مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه علماء تامل دارند بلکه میگویند که از سند کلمات ائمه خارج است و اما احوال حافظ بدانید که این تاویلات که عرفاء برای خود ذکر کرده اند من هم برخوردام و انها را میدانم و همه اشعار را میتوانم تاویل نمایم بلکه رسایل بسیار در تاویلات این اشعار و شرح انها نوشته اند مگر من از شما سوالی دارم که از روی انصاف بعد از تامل جواب را گوئید و ان سوال اینست که فرض کنید که پیغمبر در مدینه تشریف دارند و اصطلاحاتی برای عبادت از جانب خدا قرار دادند اما اینکه لفظ قران را اسم کردند برای کلام خدا و صلوة را برائ عبادت خدا و صوم را برامساس مخصوص در طاعت خدا و هکذا در لسان این پیغمبر لفظ خمر معنی ان شراب است که همین پیغمبر او نجس دانسته و لواط اسم است برائی عمل محرم مخصوص که بر فاعل ان حد قتل لازم است و هکذا و فرض کنید که شخصی از شیراز پیدا شد و دین اسلام را اختیار کرد ولیکن برائی خود نظر بمضمون لا مشاحة فی الاصطلاح اصطلاحاتی قرار داد مانند اینکه گفت که هر وقت که بول میگویم العیاذ بالله نماز را از ان اراده میکنم و هر وقت که غایط میگویم مراد من قرآن است و شراب که میگویم مراد من مست بودن از محبت خدا و عدم تذکر غیر خدا است و هکذا پس مردم به پیغمبر عرض کردند که شخصی متدین بدین شما است و چنین اصطلاحاتی قرار داده است و غایط را اسم برای حج کردن گذاشت و هکذا اکنون شما انصاف دهید که پیغمبر خواهد گفت که او خوب کرده و او را خلعت دهید و یا خواهد گفت که بسیار کار بد کرده است و او را گردن بزنید و یا چوب بزنید و او را توبه دهید حضرات علماء اول تاملی نمودند از ان پس همه تصدیق کردند که مقتضای عقل و طریقه عرف و عادت اینست که پیغمبر بگوید که او را تادیب و سیاست کنند —

در توجیه ملا علی شعر حافظ را

و معروف است که شخصی از تلامذه اخوند ملا علی نوری سوالی نوشت که چه معنی دارد این شعر حافظ می دو ساله و محبوب چهارده ساله الخ و از انخدمت ملا علی نوری فرستاد چون عرفا میگویند که مراد حافظ از محبوب چهارده ساله پیغمبر است که در چهل سالگی مبعوث شد و چهارده چهل میشود اخوند ملا علی در جواب نوشت که نور هر دو چشم من معنی می دو ساله ان شرابیست که دو سال مانده باشد و اهل نشاة گویند که تاثیر چنین شراب برای مستی بیشتر از شرابهای دیگر است و مراد از محبوب چهارده ساله امردی است که سن چهارده باشد و بر پشت لب سبزه نارسته باشد و اهل ذوق گویند که بان امرد صحبت داشتن الذ است و حافظ غیر معنی را قصد نکرده است و انچه

توجیه و تاویل میکنند اشهد بالله که خلاف مراد حافظ است —

در معارضه شعریه خیام با خواجه

و مسموع شد بلکه مشهور است که خیام شاعر جبری مذهب بود و این رباعی را در این باب گفت
من می خورم و هر که چه من اهل بود می خوردن من نزد او سهل بود می خوردن من حق ز ازل میدانست
گر می نخورم علم خدا جهل بود پس خواجه نصیر الدین این رباعی را در جواب نوشت —
این نکته نگوید آنکه او اهل بود زیرا که جواب شبهه اش سهل بود علم ازلی علت عصیان کردن
نزد عقلا ز غایت جهل بود شیخ بهائی زید بهائه در جلد ثانی از کشکول نوشته که محقق طوسی
بعد از فتح بغداد بصاحب حلب نوشت اما بعد فقد نزلنا بغداد سنة خمس و خمسین و ستمائة فساء صباح
المنذرین فدعونا مالکها فابی فحق علیه القول فاخذناه اخذاً وبیلا و قد دعوناک الی طاعتنا و ان
اتیت فروح و ریحان و جنة نعیم و ان ابیت فلا سلطان منک علیک فلا تکن کالباحث عن حتفه
بظلفه و الجادع مارن انفه بکفه و السلام —

در سبب قتل مستعصم

و انچه تحقیق مقام است در واقعه بغداد و قتل مستعصم پس بدو وجه نقل شده چنانکه صاحب مجالس
المومنین گفته که در اوائل حال خواجه را داعیه ترویج مذهب اهلبیت بوده چون ملاحظه نمود
دید که موید الدین علقمی قمی که وزیر بالاستقلال مستعصم خلیفه عباسی بود و از اکابر فضلاء شیعه
امامیه بود چنان دید که دار السلام بغداد را مقصد ساخته بیمن و امداد و تائید موید الدین خلیفه را
مهتدی سازد و بدین تشیع در آورد درین باب کتابتی بجناب موید الدین با قصیده عربی که در
مدح خلیفه نظم کرده بود ارسال نمود و چون موید الدین کمالات و فضائل نفسانیه و ماثر و شد
و کاردانی خواجه را شنیده بود تقرب او را با خود مصلحت ندیده و ملتفت جواب کتابت او نگردید
و چون نسیم نومیدی بمشام خواجه وزید دید که توقف در بلاد عراق و خراسان از رهگذر سنیان
تعصب انگیز فتنه بنیان و بیم خونریز قوم تتار و چنگیز و متغلبان متعسر و یا متعذر است همواره متفکر وار
در گوشه و کنار روزگاری میگذرانید تا آنکه رئیس ناصر الدین محتشم که از افاضل زمان و از اسخیاء امراء
علاء الدین محمد بن جلال الدین حسن پادشاه اسمعیلیان الموت و قهستان بود خواجه را بلطائف
الحیل نزد خود برد و صحبت او را مغتنم شمرد در رعایت خاطر او باقصی مراتب کوشیده و از افادت
مستفید گردیده و خواجه کتاب ناصریه را بنام او تالیف و چون خبر ورود خواجه بقلعه رودبار

و اقتباس حاکم ان دیار از پرتو ان بزرگوار بگوش هوش علاء الدین محمد رسید بران سعادت
رشک ورزید و طوعاً و کرهاً خواجه را نزد خود طلبید و قدوم فیض لزوم او را موجب زیب و زینت
و بزرگی و نام خود دانست در اعزاز و اکرام و اهتمام تمام نموده و خواجه چنان میدید فضائی دلاویز
ایران بواسطه ترکتاز چنگیزیان از فتنه و اشوب لبریز است و مع هذا انجماعت اسمعیلیه در اصل
مذهب تشیع با او شریک بودند و اسباب فراغت و مطالعه او را باحسن وجه مهیا می نمودند لاجرم عمری
بعذاب صحبت ایشان گرفتار بود تا زمانی ایلخان یعنی هلاکو خان بقلاع اسمعیلیه نزدیک گردید و با خور
شاه بن علاء الدین محمد بصواب دید خواجه بملازمت هلاکو خان رسید و هلاکو از قدوم خواجه بنهایت
مسرور و در تکریم و تعظیم او مراسم مبالغه بتقدیم رسانید و انتظام کلیات امور خود را باقتضاء
رای حکمت آرائی او مفوض گردانید و در کتاب حبیب السیر کیفیت افتادن خواجه بقلاع اسمعیلیه
و رسیدن او از انجا بخدمت هلاکو خان براین وجه مسطور است که در زمان معتصم خلیفه جناب خواجه
روزی چند در ولایت قهستان ساکن شد و حاکم ان خطه ناصر الدین محتشم ابواب لطف و کرم بر روی
روزگار ان عالیمقدار کشاده انجناب در ایام بودن در انجا کتاب اخلاق ناصری را بنام او تالیف نموده
و قصیده عربیه در مدح مستعصم خلیفه در سلک نظم کشیده به بغداد فرستاد ابن علقمی را این صورت
موافق مزاج نیفتاد بر پشت قصیده ناصر الدین محتشم نوشت که مولانا نصیر الدین بخلیفه روی زمین اغاز
مکاتبت و مراسلات نهاده از این اندیشه نباید بود و ان بزرگ را خورد نباید شمرد چون ان نوشته بنظر
ناصر الدین رسید خواجه را حبس نمود در وقتی که ناصر نزد علاء الدین محمد تعلیقه الموت یا میمون رفتی
وقت انجناب را بهمراه برده و با او سپرده بنابران علامه زمان چند گاهی بحسب ضرورت در میان
ملاحده اوقات صرف نمود و چون اساس دولت ان طبقه بعیده سپاه مغول در هم شکست خواجه
از میمون در بیرون آمده با ایلخان پیوست و باصناف الطاف اختصاص یافته در سلک خواص مقربان حضرت
یافت و بعضی از علماء نوشته اند که زمانیکه خواجه بهمراه ناصر محبوساً نزد علاء الدین رسید و در انجا محبوس شد
در میان حبس چند کتاب تصنیف کرده از انجمله کتاب تحریر مجسطی است و دران چندین مسئله از مسائل هندسه است
و چون ایلخان مشهور بهلاکو خان از اولاد چنگیز بود نزدیک بقلاع اسمعیلیه شد و خواست ان بلاد را فتح کند
پس پسر ملک علاء الدین باشاره محقق در پنهانی از قلعه بیرون رفت و بخدمت هلاکو خان رسید پس
هلاکو کیفیت احوال را فهمیده و دانست که خواجه در انجا محبوس است ان قلعه را فتح کرده و خواجه را
نهایت احترام کرده و او را بهمراه خود برداشته و امور کلیه بصوابدید رای او گذاشته

محقق طوسی را هوای فتح بغداد در نظر آمد زیرا که تعصب مستعصم در مذهب تسنن در نظر محقق ظاهر و هویدا بود پس با هلاکو به بغداد رفتند و بعد از محاصره و شدة ان خلیفه با قضاة بغداد و سادات بنی عباس پسر وی خود ابو بکر و احمد وغیر انها به بیرون دروازه وارد اردوی هلاکو خان شدند پس خواجه بنفس خود نزد سلطان رفت و گفت امر کن که ملازمان و مصاحبان خلیفه را در جای منزل داده و خلیفه و پسر هایش را بمجلس بخواه و بقتل ایشان مبادرت کن پس چنین حکم جاری شد اول پسرهای خلیفه را بعد از حضور بطلب و دار او بختن مامور شدند و خلیفه در حضور سلطان و خواجه ایستاده و خواجه تحریص در قتل خلیفه داشت بعضے از علمای عامه که در اردوی کیوان شکوه هلاکو خان منزل داشتند و مصاحبت میکردند به هلاکو معروض داشتند که خلیفه از سادات و از اهل بیت و خویشان پیغمبر میباشند و مصلحت در قتل او نیست چرا که گشته شود زمین بلرزد و شگافته شود و لشکر تورا فرو برد و آسمان بر زمین افتد و عذابها نازل شود خواجه فرمود اینها همه از سخنهای اباطیل و اکاذیب است چه فرزند پیغمبر را کشتند و آسمان بر زمین نیامد و عذاب نازل نشد و این خلیفه بر باطل و ظالم و غاصب حقوق است در قتل او عذابی نازل نخواهد شد پس بعض علماء ائمه در مقام منع برآمدند و هلاکو خان را نیز خوفی در دل ظهور رسید چون خواجه کار را بر این منوال دید فرمود اکنون میخواهی که خون او ریخته نشود پس امر کن که او را در بساط به پیچند و او را باد و بازو با همان بساط انقدر بمالند که در انجا کارش تمام شود و تا خون او ریخته نشود هلاکو خان را این سخن پسند آمد و گفت که بساطی آوردند و او را در انجا به پیچیدن و انقدر مالش دادند که خلیفه عمر خود را بعلماء عامه بخشید ازان پس داخل بغداد شدند و فتح عراق عرب بسمت وصول موصول آمد ۔

در رصد بستن خواجه بامر هلاکو خان در مراغه

ازان پس سلطان که هلاکو خان باشد امر کرد در مراغه رصد به بندند پس خواجه الات رصدیه را فراهم آورده و از اعوان او بران رصد جمعی از علماء و جمعی از تلامذهٔ خواجه بودند و هلاکو خان فرستاده و همه را جمع کرده که در خدمت خواجه باشند و این عمل را انجام دهند از انجمله ملا قطب شیرازی که شاگرد محقق طوسی بود و اوست صاحب اشراق و کلّیات و فاضل حسن الخلق و سبزه در جمیع فنون حکمت ۔

در ذکر کسانیکه با خواجه بوداند در رصد

اما عجب از صاحب لوء لوء است که گفته که ملا قطب در صحبت خواجه مفید و یا مستفید بود و این سخن از صاحب لوء لوء خبط بیّن است و ناشی از عدم تتبع و عدم خبرت بقوانین حکمت است چه ملا قطب

شاگرد خواجه بود و او را چه نسبت که در مجلس خواجه مفید باشد و از انجمله مؤید الدین عروضی مشقی است و او متبحر در هندسه بود و الات رصد بود و در مراغه بموت فجاءه در سال ششصد و چهار وفات کرد و فخر الدین مراغی را از موصل آوردند و او طبیب حاذق و فاضل بوده و نجم الدین کاتبی را از قزوین آوردند و او در حکمت و کلام فاضل بود و محی الدین اخلاطی را از تفلیس احضار کردند و او فاضل و مهندس و متبحر در علوم ریاضیه بود و محی الدین مغربی و او نیز مهندس و ریاضیه و فاضل در علوم و اعمال رصد بود و نجم الدین کاتب بغدادی که فاضل در اجزاء ریاضی و هندسه و علم رصد و کاتب مصور بود و حرکات کواکب را ضبط کردند و خواجه دران اثنا وفات نمود و این فضلاء حساب بعضے از دقایق حسابی را انگاه میداشتند و قطب الدین علامه شیرازی که از اعظم تلامذهٔ خواجه بود با انجماعت مشارکت مینمود بلکه شریک غالب بود اگر چه جناب خواجه بواسطه انیکه ملا قطب شاگرد او بود و بجهت استاد شاگردی نام او را با انجماعت در خطبهٔ کتاب زیج ذکر ننمود و نیز در رسیدن اجل موعود اصلاح بعضے از خللها را که در زیج مانده بود بان جماعت که از اصلاح ان قاصر بودند حواله نمود و همین معنی موجب کدورت ملا قطب شد با انیکه قدرت باصلاح انها داشته از روی طرح و اعراض بان جماعت واگذاشت و زیج خواجه اگر چه نهایت دقت دران شده لیکن چون بانجام نرسیده است لهذا متروک شد لیکن مع ذلک در خسوف و کسوف و تعدیلات محل اعتماد جمیع منجمین است و احکامش درین باب از همه زیجات معتبر تر است و خواجه در علم معقول تلمیذ فرید الدین مشهور بداماد است و او تلمیذ سید صدر الدین میر حسنی است و او از شاگردان افضل الدین غیلانیست و او از شاگردان بهمنیار است و او از شاگردان شیخ ابو علی بن سینا است و اما مشایخ او در علم منقول ابو العباس نوکر لیست و او از شاگردان بهمنیار ابن خواجه از شاگردان پدرش محمد بن الحسن است و او تلمیذ سید فضل الله راوندی است و او تلمیذ سید مرتضی رازی برادر سید مجتبی ابن الداعی است و او شاگرد جعفر بن محمد درویشی است و او تلمیذ سید رضی صاحب نهج البلاغه است و همچنین از جمله مشایخ منقول محقق ۔

سالم بن بدران مصری است و او در اجازه خواجه چنین نوشته قرء علی جمیع الجزء الثالث من کتاب غنیة النزوع الی علم الاصول والفروع من اوله الی آخره قرأة تفهیم و تبیین و تامل منتخب من غوامضه عالم بفنون جوامعه و اکثر الجزء الثانی من هذا الکتاب وهو الکلام فی اصول الفقه الامام الفاضل العالم الاکمل الاورع المتقن المحقق نصیر الملة والدین وجیه الاسلام والمسلمین سید الائمه

والافاضل مفخر العلماء والاکابر وافضل اهل خراسان محمد بن محمد بن الحسن الطوسی زاد الله فی علائه وحسن الدفاع عن جوبائه واذنت له فی روایته عنی عن السید الاجل العالم الاوحد الطاهر الزاهد البارع عز الدین ابی المکارم بن حمزه بن علی بن زهرة الحسینی قدس روحه ونور ضریحه وجمیع تصانیفه وتصانیفی ومسموعاتی واجازاتی عن مشایخی ما اذکر اسانیده وما لم اذکر اذ ثبت ذلک عنده وما تعلق ان صنفه وهذا خط اضعف خلق الله وافقرهم الی عفوه سالم بدران المازنی المصری کتبه ثامن عشر شهر جمادی الاخری سنه تسع عشر وستمائه حامدا لله ومصلیا علی خیر خلقه محمد واله الطاهرین وسالم بن بدران مذکور ملقب بمعین الدین مصریست وشهید در شرح لمعه در کتاب میراث قولی ازین بزرگوار نقل نموده وشیخ ابو الحسن شیخ سلیمان بن عبد الله بحرانی در رساله سلافة البهیه در ترجمهٔ میثمیه گفته که یافتم بخط بعضی از افاضل معتمدین که خواجه در فقه تلمذ کرده در نزد کمال الدین شیخ میثم در علم معقول در نزد خواجه تا اینجا کلام او بود و ظاهر انکه چنین چیزی بوقوع نیافته باشد و علامه حلی بعد از ورود محقق طوسی بحله و دیدن نمودن از محقق صاحب شرایع بخدمت خواجه رفت و در نزد او تلمذ نمود و از او اجازه گرفت و شرح بر منطق تجرید او نوشت شرحی بر تجرید او نوشت و ملا علی قوشچی شارح جدید همیشه میگفت که اگر شاگرد عرب خواجه که علامه حلی باشد شرح بر تجرید نمی نوشت هر آینه تجرید در بوتهٔ اجمال باقی میماند و چیزی از و فهمیده نمی شد و علامه در اجازه اش برای اولاد زهره بعد از ذکر خواجه فرموده که این شیخ افضل اهل عصر بود و در علوم عقلیه ذهنیه و برای او مصنفات بسیار بوده و در علوم حکمیه و شرعیه و بر مذهب امامیه بود و اشرف کسانی بود که ما انها را مشاهده کردیم در اخلاق خدا نورانی کند ضریح او را قرائت کردم در خدمت او الهیات کتاب شفاء ابی علی سینا را و از ان پس قرات کردم در نزد او تذکره که در علم هیئت است و از تصنیف او است پس اورا اجل محتوم دریافت خدای تعالی او را مقدس کند تا اینجا کلام علامه بود و بسیار عجب که گفت انکه خواجه بر مذهب امامیه بود و این مانند انست که شهید اول گفته بود که قطب المحققین بنتیاب از امامیه بود و ایراد ان بر شهید در این مقام بر علامه وارد است چه شان خواجه اجل و اعظم و اشرف و اعرف از ان است که در حق او کسی بگوید که او بر مذهب امامیه بود علامه حلی علی الله مقامه در کتاب منهاج الکرامه چنان وصفی خواجه را گفته که برای احدی کسی چنین وصف ننموده

دو مرتبهٔ دیگر که خواجه به بغداد وارد شد و مرض الموت ان را طاری شد در باب تجهیز و تغسیل و تکفین

و تدفین خود بفضلاء مومنین وصیت میفرمودند یکی از حاضران عرض کرد که مناسب انکه خواجه را بمشهد امیر المومنین نقل نمایند خواجه از کمال اخلاص فرمود که مرا شرم می آید که در جوار فایض الابرار حضرت امام همام موسی الکاظم مرده باشم و از آستان او بجای دیگر هرچند افضل باشد نقلم نمایند پس حسب وصیت در عتبهٔ علیه کاظمیه علیه السلام دفن نمودند و قائمه ان آستان که قائم مقام لوح مزار خواجه واقع شده بود این آیه کریمه را رقم نمودند وکلبهم باسط ذراعیه بالوصید و تاریخ وفاتش را باین قسم نظم نمودند نصیر ملت و دین پادشاه کشور فضل یگانه که چو او مادر زمانه نزاد بسال ششصد و هفتاد و دو بذو الحجه بروز هیجدهم اندر گذشت در بغداد و در جامع التواریخ خواجه مذکور است که بنا بر وصیت خواجه خواستند که در جوار مشهد مقدس علی کاظمیه علی مشرفها الثناء و التحیه مدفون سازند لاجرم در حوالی آن ارض مقدس محلی اختیار نموده اغاز کندن کردند بیکبار سردابهٔ مرتب مزین بکاشی ظاهر شد چون نیک تفحص کردند معلوم شد که ناصر عباسی جهت بارگاه خود مرتب ساخته بود و او را نصیب نشد و بان سعادت مستعد نگردید و در جای دیگر ناصر را دفن کردند و چون خواجه پاسبانی ان درگاه عرش اشتباه ال عبا انگشت نما بود لهذا بموجب کلبهم باسط ذراعیه بالوصید دران مکان کثیر الفیضان مدفون گردید و از مؤیدات قبول امام او را انکه سردابه مذکور در روز شنبه پانزدهم جمادی الاولی از سال پانصد و نود و هفت باتمام رسیده و در همان روز خواجه از مادر متولد شده چنانکه عمر شریفش هفتاد و پنج سال هفت ماه بوده و تصانیف خواجه بدین وجه است -

در ذکر تصنیفات خواجه نصیر الدین

اگرچه تالیفات او در علوم حکمیه و کلامیه و فقهیه در مذهب شیعه امامیه بسیار است لیکن اندکی از انها مذکور میشود از ان جمله کتاب تجرید در علم کلام که مثل ان بو جازت و فصاحت و اشتمال بر ادله و اقوال در صفحه روزگار با اجمال نوشته نشده و بر او شروحی بسیار نمودند مانند شرح قدیم از محمود اصفهانی و شوارق از ملا عبد الرزاق لاهیجی و شرح حاجی ملا محمد جعفر استرابادی و شرح ملا علی قوشچی که انرا شرح جدید مینامند و سید شریف بر شرح قدیم حواشی نوشته و ملا جلال دوانی و میر صدر و ملا عبد الرزاق لاهیجی و خفری و اقا جمال و خلیفه سلطان و شیخ حسین تنکابنی و مرزا ابراهیم بن ملا صدری و غیر ایشان بر او حواشی نوشته اند و مولف کتاب نیز بر تجرید شرح فارسی نوشته است و کتاب تجرید منطق و کتاب اساس الاقتباس در منطق و شرح اشارات و تحریر اقلیدس و تحریر مجسطی و تحریر

متوسطات وکتاب زیج ایلخانی وکتاب تذکره در هیئت و رساله معینیه در هیئت و رساله سی فصل در معرفت تقویم و رساله اسطرلاب وکتاب جامع الحساب بالتخت والتراب وکتاب قواعد العقاید وشرح محصل و رساله در جبر و قدر و رساله اجوبه سوالات شیخ صدر الدین قونوی و رساله رد ایراد کاتبی بر دلیل حکماء در اثبات واجب و رساله در بحث امامت و ترجمه کتاب زبدة الحقایق عین القضاة همدانی وشرح مواضع مشکله آن بالتماس وتکلیف امیر ناصر الدین محتشم که از داعیان طایفه اسمعیلیه بوده وکتاب اخلاق ناصری باسم ناصر الدین مذکور وشرح کتاب ثمره بطلیموس بالتماس خواجه بهاء الدین محمد بن خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان و رساله در فقه مواریث و رساله در تحقیق نفس الامر و رساله در تحقیق مهیت علم و رساله فصول در کلام و رساله اوصاف الاشراف واز این رساله وبعضی از مواضع رساله فصول وشرح قضیه سلامان وابسال که خاتمه کتاب اشارات است میشود که خواجه در نهایت زهد وانقطاع از خلق بوده چنانکه این شعر که از گوهر طبع آن بزرگوار است بران شاهد است لذات دنیوی همه هیچ است نزد من در خواطر از تغیر آن هیچ ترس نیست روز تنعم وشب عیش وطرب مرا غیر از شب مطالعه و روز درس نیست واز جمله رسایل او رساله است که در عقاید نوشته ومجمل ومختصر ومفید است وقاضی نور الله در کتاب مجالس آن رساله را نقل نموده است و رساله در علم رمل تالیف نموده که بسیار مستحسن است و در علم رمل چند رساله نهایت خوب می باشد یکی رساله خواجه و دیگر رساله سکاکی و دیگر رساله

احوال محمد خفری

محمد بن احمد خفری ملقب بشمس الدین این سه رساله از کتب معتبره فن رمل میباشند وخواجه را رساله دیگر نیز در رمل است ویکی از این دو رساله رمل در فارسی و دیگری عربیست وایضا خواجه را رساله در جفر است واین فقیه مولف کتاب را نیز رساله در رمل و رساله در جفر و منظومه در رمل ناتمام است بدانکه خواجه منکر مسئله بداست واین در نهایت غرابت است وچون سخن از خفری گذشته است باکی نیست که مجملی از احوالات او ذکر شود اگر چه ظاهرا از حکماء علماء عامه است بدانکه خفری از تلامذه میر صدر الدین محمد شیرازی است معروفست که در زمانی شاه اسمعیل مردم را تکلیف بتعلم احکام شرعیه مینمودند وایشان را تکلیف باسلام نمودند پس روزی داماد خفری از در در آمد واظهار تحسر کرده وگفت که این جماعت مردمان را تکلیف باسلام

میکنند آیا چه کار کنم خفری گفت که برا ولعن کن که دو سه عرب عالی علف بوده وچون شاه اسمعیل خفری را از کاشان باصفهان خواست وبا او گفت که از مذهب سنتی رجوع کن خفری گفت من چگونه بمذهب ایشان باشم وحال آنکه حاشیه بر الهیات شرح تجرید نوشته ام که اگر دیم درس بخوانند نمیفهمند پس سلطان گفت اگر راست میگوئی ایشان را طعن کن خفری طعن بکرد وپس از خدمت پادشاه مرخص شد وبکاشان آمد مردمان استقبال او شتافتند پس از ملاقات با وایراد نمودند که رفتی در اصفهان مخذول برگشتی خفری در جواب گفت که حیف نبود برای دو نفر عرب کون برهنه خون مثل من فاضلی ریخته شود واین حکایت را فاضل نور الله در کتاب مجالس وسید نعمت الله در کتاب انوار نعمانیه نوشته است وقاضی نور الله نوشته است که چون بحکم شاه طهماسب اول محقق ثانی بایران آمد ودر مقام ترویج مذهب امامیه وملای بکاشان فرستاد ودر کاشان احکام وفتوای از خفری معروف بود بنظر محقق ثانی رسانیدند محقق ثانی اکثر از آن فتاوای را بر وفق عقل وعدل یافت ومطابق با مذهب قاضی بیضاوی امامیه دید وپسندید وگفت که خفری در علم منقول راحل بود واین احکام را العقل گفته واین هم مویدان است که احکام شرعیه بر طبق قواعد واحکام عقلیه است وکلما حکم به العقل حکم به الشرع وبالعکس وتالیفات خفری رساله اثبات واجب وکتاب منتهی الادراک در علم هیئت وشرح تذکره مسمی بتکمله و رساله حل مالاینحل وحاشیه بر اوائل شرح تجرید تا آخر بحث وجود ذهنی وحاشیه بر الهیات شرح تجرید قوشچی وحاشیه بر اوائل شرح حکمة العین مسماة بسواد العین و رساله در علم رمل —

در احوال قاضی بیضاوی

بدانکه چون سابقا ترجمه علامه حلی گذشت ومعارضه میان علامه وقاضی بیضاوی اتفاق افتاده که در اینجا ذکر نشد اکنون برای کثرت فوائد در اینجا ذکر نمایم پس میگوئیم که شیخ بهائی زید بهائه در کتاب کشکول گفته که او صاحب تصنیف مشهوره است اسمش عبد الله است لقبش ناصر الدین وکنیه اش ابو الخیر ابن محمد بن علی بیضاوی وبیضا قریه است از اعمال شیراز و در فارس متولی قضاء قضاة بوده وزاهد وعابد ومتورع در مذهب خود بوده واقا محمد هادی مترجم قرآن او را قاضی سوداوی نام نهاده زیرا که چون قائل بخلافت بلا فصل علی نیست پس بیاضی از هدایت بر ناصیه او هویدا نیست بلکه سواد ظلمت وضلالت بر جبین او پیدا است ودر زمانی داخل شهر تبریز شد پس بمجلس بعضی از فضلا در آمد که مجلس درس بوده ودر صف نعال بنشست چنانکه کسی او را نشناخت پس مدرس اعتراضاتی داشت آورد وبان افتخار کرده چون از تقریرش فراغت یافت بیضاوی شروع باعتراضات او نمود

مدرس گفت که گوش بسخن تو نمی دهم مگر اینکه ارادات مرا اول تقریر کنی تا بدانم که تو ارادات مرا فهمیده قاضی گفت که ایرادات تورا با لفاظ تو نقل کنم یا بمعانی مدرس مبهوت شد و گفت با لفاظ من اعاده کن پس قاضی ان ایرادات را بهمان الفاظ نقل نمود و در ترکیب الفاظ ان بحث چند وارد آورد پس باجوبهٔ شافیه اعتراضات مدرس را جواب گفت پس از ان خود بعد اعتراضات او اعتراضات وارد آورد و از مدرس جواب خواست مدرس حاضر برامده وزیر سلطان در ان مجلس حاضر بود چون واقعه را مشاهده نمود از جای برخاست و بیضاوی را بجای خود نشانید و چون از نام ونسب او پرسید واو را شناخت بنهایت شرایط واحترام بجای آورد پس قاضی قضاء تبراز را طلب داشت وزیر قضاء شیراز را باو برگذار نمود و با تشریف و خلعت فاخر داد —

احوال وفات قاضی

وفاتش در سال ششصد وهشتاد و پنج بوده و در بلدهٔ تبریز با خلفای ثلث محشور شد و شیخ علی نواده شهید ثانی در حواشی تعلیقه اش بر شرح لمعه در مسئله طهارت و حدث با شک در تقدم و تاخر نوشته است که علامه در قواعد فرموده که استصحاب میکند حالت سابقه بران طهارت و حدث را پس چون کتاب قواعد شیوع یافت ونسخه اش در شیراز بنظر قاضی بیضاوی رسید و قاضی از قضای همان مسئله طهارت و حدث و شک در متقدم و متاخر را مطالعه نمود و برهمان مقام حاشیه نوشت باین مضمون که ای مولای ما جمال الدین خداوند تعالے ایام افاده ترا مستدام گرداند و تو امام اصولیین می باشی و در اصول مسئله مسلمه مقرر است که در استصحاب بقای موضوع شرط است و درین مسئله که تو فتوی داده باینکه شک در متاخر از طهارت و حدث استصحاب میکند حالت سابقه بر اینکه طهارت و حدث را صحیح نیست زیرا که ان حالت سابقه براین طهارت و حدث قطعاً زائل شده زیرا که اگر ان حالت سابقه طهارت بود یقیناً بحدث زائل شده و اگر حدث بود یقیناً بطهارت رفع شود پس موضوع را بقائی نیست پس چگونه استصحاب حالت سابقه مینمائی پس قاضی ان ایراد را نزد علامه فرستاد علامه جواب طولانی نوشت و این مضمون را منفصله و مانعة الخلو برگردانید و حاصل کلامش اینکه بنده که گفته ام استصحب ای حکم بمثله یعنی مثل حالت سابقه حکم میکند نه اینکه مراد استصحاب اصطلاحے باشد پس علامه ان جواب را بشیراز در نزد قاضی فرستاد قاضی چون ان را نظر کرد بران مستحسن شمرده قاضی را تالیفات حسنه است مانند کتاب غایت در علم فقه و شرح مصابیح و کتاب منهاج در علم اصول و از استادم آقا سید ابراهیم شنیدم که بستاد شرح بر کتاب منهاج قاضی نوشته شده و کتاب طوالع

در علم کلام و براو نیز شروح بسیار نوشته اند و کتاب تفسیر قاضی که موسوم بانوار التنزیل است و در عربیت نهایت کوشیده و حواشی متعدده براو نوشته اند مانند عصام و شیخ زاده و سیوطی و عبد الحکیم و ملا میرزا جان و شیخ بهائی و غیر ایشان و شیخ بهائی را نیز شرحے بر تفسیر قاضی است و این فقیر مولف کتاب را نیز حواشی غیر مدونه بر قاضی است و شیخ بهائی بهتر از دیگران نوشته از ان پس سیوطی بهتر از دیگران نوشته است و قاضی را درهمین کتاب تفسیر منا قضاتی است که در کتاب مشکلات العلوم انها را ذکر کرده ام از انجمله در تفسیر آیه لیبلوکم ایکم احسن عملا گفته است که فعل در اینجا معلق از عمل است و در سورهٔ ملک نقیض این گفته است ایضاً در تفسیر سورهٔ هود تصریح کرده اینکه نزول توریة پیش از غرق شدن فرعون بوده و در تفسیر سورهٔ مومنین نقیض انرا گفته ایضاً در سورهٔ مریم در تفسیر آیهٔ شریفه و کان رسولاً نبیا گفته است که رسول لازم نیست که صاحب شریعت باشد و در سورهٔ حج نقیض این را گفته است ایضاً در تفسیر سورهٔ نمل گفته است که سلیمان متوجه شد بسوی حج بعد از اتمام بنای بیت المقدس و در تفسیر سورهٔ سبا نقیض انرا گفته الحاصل اگر منا قضات و خبطات و اغلاط قاضی را جمع کنم بقدر همان کتاب تفسیرش بلکه زیاده تر کتابے خواهد شد —

در احوال محقق سبزواری

محمد باقر بن محمد سبزواری ملقب بمحقق سبزواری است از فضلاء معروف حذقه است و اجازه از اخوند ملا محمد تقی مجلسی و شیخ بهائی دارد و از تالیفات اوست کتاب شرح ارشاد مسمی بذخیره لیکن جز عبادات او جاهای دیگرش را نیافتم و ظاهر اینکه زیاده از ان ننوشته باشد و کتاب کفایه که از دوره فقه دو سه کتابی از آخرش کم است بلکه تا باخر میراث نوشته کتابیست در بیان فتوی لیکن نقل قول هم غالباً کرده و در بعضے از مواضع دلیل هم اقامه نموده فی الحقیقه کتاب خوبیست و بعضے بر شرح نوشته اند —

در احوال ملا محمد سراب

محمد بن عبد الفتاح تنکابنی از اهل بلد مولف کتاب و از اهل قریه است مسماة بسراب که در سابق اوقات اباد انی بود و اکنون خراب و در جوار خورده ییلاق تنکابن واقع است و اسم او را در کتاب قوانین در حاشیه منه مذکور داشته و فی الحقیقت محقق است و اسمش در کتب علمیه و کتب اجازات مذکور است و او را حواشی است بر معالم که غیر مدون است و رساله است در امامت و رساله است در احکام و مسائل اجماع و او از شاگردان محقق سبزواری سابق الذکر است و اجازه از او دارد

در احوال محمد صادق

صبح محمد صادق بن محمد بن عبد الفتاح تنکابنی ساکن اصفهان پسر ملا محمد سراب سابق الذکر است و از علامه مجلسی اجازه دارد و حواشی غیر مدونه بر شرح لمعه نوشته است عه

صد علی بن حسین بن موسی بن بابویه القمی ابو الحسن مشهور با ابن بابویه پدر صدوق است و از اعاظم محدثین قم و او شیخ اهل قم و فقیه ایشان بوده و بعراق آمد و بصحبت ابو القاسم حسین بن روح که ثالث سفراء و نواب اربعه بود رسید و از او بعضی از مسائل دینیه استفسار فرموده و بعد از ان کتابی توسط علی بن جعفر بن اسود داده باو فرستاده و دران کتابت التماس نموده بود که کتاب او را که دران التماس دعاء فرزند نموده بود بنظر حضرت صاحب الامر برساند و او هم رسانید بعد از سه روز جواب در امد که ما دعا کردیم بان و زود است که روزی شوی دو پسر خیر پس خداوند او را دو پسر کرامت کرد ابو جعفر که صدوق است و ابو عبد الله حسین و صدوق همیشه میگفت که من از دعاء صاحب الامر بعمل آمده ام و بدان مفاخرت میکرد و توقیعی از حضرت امام حسن عسکری نیز میکرد باو امده و در انجا بلفظ شیخی و معتمدی او را ستوده و در انجا دعا کرده که خداوند باو اولاد کرامت کند که از صلحا باشند و بعضی گفته اند که او این دعا را از عسکری خواهش نموده بود و شاید هر دو اتفاق افتاده باشد و وفات این بزرگوار در سال سی صد و بست و نه اتفاق افتاده و در دوران برحمة الله میباشد و دران سال محمد علی بن محمد سمری که نایب چهارم انحضرت بود او نیز وفات نمود و کلینی نیز دران سال وفات کرد و از ان سال غیبت کبری اتفاق افتاده و بعضی سال سیصد و بست و هشت گفته اند و علی بن محمد سمری روزی در بغداد نشسته بود و جمعی از شیعیان در نزد او نشسته بودند پس ناگاه بر زبان او جاری شد که رحمه الله علی بن حسین بن بابویه بعضی از حاضرین گفتند که او زنده است علی بن محمد فرمود که او امروز وفات کرد پس اهل مجلس ضبط تاریخ نمودند پس از مدتی قوافل از قم ببغداد آمده گفتند که ابن بابویه در همان روز وفات کرده و ان سال را سنه تناثر نجوم گفتند چه علماء ستارگان زمین میباشند و دران سال اعیان علماء وفات نمودند و بعضی گفتند که ان را تناثر نجوم از ان نامیدند برائی انیکه دیدند که تیرهائی شهاب بسیار دران سال بر زمین آمد پس انرا تعبیر بموت علما کردند و همچنین هم [illegible] اتفاق افتاد و مدفن او در قم که بالفعل مقبره دارد و گنبدی بر ان بنا نهاده اند و تصنیفات او کتاب توحید و کتاب وضوء و کتاب صلوة و کتاب جنایز و کتاب امامت و تبصرة از حیرة کتاب الا نوادر و کتاب الاخوان کتاب النساء و الولدان کتاب الشرایع کتاب التفسیر کتاب النکاح کتاب مناسک حج کتاب قرب الاسناد کتاب التسلیم کتاب الطب کتاب المواریث

کتاب المعراج و رساله الی والده —

در احوال محمد بن علی

صه محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه قمی خراسانی رازی ملقب بصدوق و گاهی تعبیر از او و والد او بصدوقین مینمایند کنیت اش ابو جعفر و شیخ نجاشی در کتاب رجال گفته که او شیخ ما و فقیه و وجه شیعه ری و خراسان بود و در سال سیصد و پنجاه و پنج در عنفوان جوانی ببغداد آمد و شیوخ طائفه از او استماع حدیث نمودند و شیخ طوسی در کتاب فهرست گفته که ابو جعفر بن بابویه شیخ جلیل القدر حافظ احادیث بصیر بحال رجال و ناقد اخبار بود و در میان علماء قم مانند او در حفظ و کثرت علم پیدا نشده و قریب بسیصد تصنیف دارد و در سال سیصد و هشتاد و یک در بلده ری وفات یافت و از او روایت داشته اند و اجازه داشته اند مفید و والد نجاشی و ابن عضایری و او از ارباب کتب اربعه است که مدار انها است مدار در اعصار و از محمد بن ثلث و بدعوت امام تولد یافت و امام را در مکه بخواب دید که باو امر فرمود که کتابی در غیبت تصنیف کرده و عمر معمرین را در انجا نوشته پس ان کتاب را نوشت و با کمال الدین و اتمام النعمه نام نهاده

در تالیفات شیخ صدوق

وانچه از کتب او در کتاب رجال نجاشی ذکر شده بدین تفصیل است کتاب دعائم الاسلام در معرفته حلال و حرام ۲ کتاب توحید ۳ کتاب النبوة ۴ کتاب اثبات الوصیه لعلی ۵ کتاب اثبات خلافت ۶ کتاب اثبات النص علیه ۷ کتاب اثبات النص علی الائمه ۸ کتاب المعرفته فی فضل النبی و امیر المومنین والحسن والحسین علیه السلام ۹ کتاب مدینه العلم ۱۰ کتاب المقنع در فقه ۱۱ کتاب العرض علی المجالس ۱۲ کتاب علل الشرایع ۱۳ کتاب ثواب الاعمال ۱۴ کتاب عقاب الاعمال ۱۵ کتاب الاوائل ۱۶ کتاب الاول والاخر ۱۷ کتاب المناهی ۱۸ کتاب الفرق ۱۹ کتاب خلق الانسان ۲۰ کتاب الادله فی الغیبه ۲۱ کتاب الرساله الثانیه ۲۲ کتاب رساله الثالثه ۲۳ کتاب الرساله فی ارکان الاسلام ۲۴ کتاب المیاه ۲۵ کتاب السواک ۲۶ کتاب الوضوء ۲۷ کتاب التیمم ۲۸ کتاب التیمم ۲۹ کتاب الاغسال ۳۰ کتاب الحیض و النفاس ۳۱ کتاب نوادر الوضوء ۳۲ کتاب فضایل الصلوة ۳۳ کتاب فرایض الصلوة ۳۴ کتاب فضل المسجد ۳۵ کتاب مواقیت الصلوة ۳۶ کتاب فقه الصلوة ۳۷ کتاب الجمعه و الجماعه ۳۸ کتاب السهو ۳۹ کتاب الصلوة سوی الخمس ۴۰ کتاب نوادر الصلوة ۴۱ کتاب الزکوة ۴۲ کتاب الخمس ۴۳ کتاب حق الحداد ۴۴ کتاب الجزیه ۴۵ کتاب فضل المعروف ۴۶

کتاب فضل الصدقه ۴۷ کتاب فضل الصوم ۴۸ کتاب الفطر ۴۹ کتاب اعتکاف ۵۰ کتاب جامع الحج
۵۱ کتاب جامع علل الحج ۵۲ کتاب جامع تفسیر المنزل فی الحج ۵۳ کتاب جامع حج الانبیا ۵۴
کتاب جامع حج الائمه ۵۵ کتاب جامع فضل الکعبه والحرم ۵۶ کتاب جامع اداب المسافر للحج ۵۷
کتاب جامع فرض الحج والعمره ۵۸ کتاب جامع فقه الحج ۵۹ کتاب الموقف ۶۰ کتاب القربان ۶۱
کتاب مدینه و زیارت قبر النبی والائمه ۶۲ کتاب جامع نوادر الحج ۶۳ کتاب زیارات قبور الائمه ۶۴
کتاب النکاح ۶۵ کتاب الوصایا ۶۶ کتاب الوقف ۶۷ کتاب الصدقه ۶۸ والنحل والهبه ۶۹
کتاب السکنی والعمری ۷۰ کتاب الحدود ۷۱ کتاب الدیات ۷۲ کتاب المعایش والمکاسب
۷۳ کتاب التجارت ۷۴ کتاب العتق والتدبیر والمکاتبه ۷۵ کتاب القضاء والاحکام ۷۶
کتاب اللقاء والسلام ۷۷ کتاب صفات الشیعه ۷۸ کتاب اللعان ۷۹ کتاب الاستسقاء ۸۰
کتاب زیارت موسی و محمد ۸۱ کتاب جامع الزیارات الرضا ۸۲ کتاب تحریم الفقاع ۸۳
کتاب المتعه ۸۴ کتاب الرجعه ۸۵ کتاب الشعر ۸۶ کتاب معانی الاخبار ۸۷ کتاب
السلطان ۸۸ کتاب مصادقة الاخوان ۸۹ کتاب فضائل جعفر الطیار ۹۰ کتاب فضائل العلوم
۹۱ کتاب الملاهی ۹۲ کتاب السنة ۹۳ کتاب فی عبد المطلب و عبد الله و ابی طالب ۹۴
کتاب فی زید بن علی ۹۵ کتاب الفوائد ۹۶ کتاب الابانه ۹۷ کتاب الهدایه ۹۸ کتاب الصیانه
۹۹ کتاب التواریخ ۱۰۰ کتاب علامات آخر الزمان ۱۰۱ کتاب فضل الحسن والحسین ۱۰۲ کتاب رساله
فی شهر رمضان جواب رساله وردت فی شهر رمضان ۱۰۳ کتاب مصابیح المصباح الاول ذکر من
روی عن النبی من الرجال المصباح الثانی ذکر من روی عن النبی من النساء المصباح الثالث
ذکر من روی عن امیر المؤمنین المصباح الرابع ذکر من روی فاطمه المصباح الخامس ذکر من روی عن
ابی محمد الحسن بن علی المصباح السادس ذکر من روی عن ابی عبد الله الحسین بن علی المصباح
السابع ذکر من روی عن علی بن الحسین المصباح الثامن ذکر من روی عن ابی جعفر محمد بن
علی المصباح التاسع عن ابی ذکر من روی عبد الله الصادق علیه السلام المصباح العاشر
ذکر من روی عن موسی بن جعفر المصباح الحادی عشر ذکر من روی عن ابی الحسن الرضا علیه السلام
المصباح الثانی عشر ذکر من روی عن ابی جعفر الثانی المصباح الثالث عشر ذکر من روی
عن ابی الحسن علی بن محمد المصباح الرابع عشر ذکر من روی عن ابی محمد الحسن بن علی المصباح
الخامس عشر ذکر الرجال الذین خرجت الیهم التوقیعات ۱۰۴ کتاب المواعظ ۱۰۵ کتاب الرجال

الرجال المختارین من اصحاب النبی ۱۰۶ کتاب الزهد ۱۰۷ کتاب زهد النبی ۱۰۸ کتاب زهد امیر المؤمنین
۱۰۹ کتاب زهد الحسن ۱۱۰ کتاب الحسین ۱۱۱ کتاب زهد علی بن الحسین ۱۱۲ کتاب زهد ابی جعفر ۱۱۳
کتاب زهد الصادق ۱۱۴ کتاب زهد ابراهیم ۱۱۵ کتاب زهد الرضا ۱۱۶ کتاب زهد ابی جعفر الثانی ۱۱۸
کتاب زهد ابی الحسن علی بن محمد ۱۱۹ کتاب زهد ابی محمد الحسن ابن علی ۱۲۰ کتاب اوصاف النبی ۱۲۱ کتاب
دلائل الائمه و معجزاتهم ۱۲۲ کتاب الروضه ۱۲۳ کتاب نوادر الفضائل ۱۲۴ کتاب المحافل ۱۲۵
کتاب امتحان المجالس ۱۲۶ کتاب حدیث غریب النبی و امیر المؤمنین ۱۲۷ کتاب الحذاره ۱۲۸ کتاب
مختصر تفسیر القرآن ۱۲۹ کتاب خطاب سلمان و زهد و فضائل ۱۳۰ کتاب ابی ذر و فضائله ۱۳۱ کتاب التقیه
۱۳۲ کتاب حذو النعل بالنعل ۱۳۳ کتاب نوادر الطب ۱۳۴ کتاب جوابات المسائل الوارده علیه
من واسط ۱۳۵ کتاب الطرائف ۱۳۶ کتاب جوابات المسائل الوارده من قزوین ۱۳۷ کتاب
جوابات المسائل الوارده علیه من البصره ۱۳۸ کتاب جوابات المسائل من الکوفه ۱۳۹ کتاب جوابات
المسائل وردت علیه من المدائن فی الطلاق کتاب العلل غیر مبوب ۱۴۰ کتاب فی ذکر من اصحاب الحدیث
و عن کل واحد منهم حدیث ذکر ۱۴۱ ذکر المجلس الذی جری له بین یدی رکن الدوله ۱۴۲ ذکر مجلس آخر ۱۴۳
مجلس ثالث ۱۴۴ ذکر مجلس رابع ۱۴۵ کتاب ذکر مجلس خامس ۱۴۶ ذکر الخدا و الخف ۱۴۷ کتاب تخاتم
۱۴۸ کتاب علل الوضوء ۱۴۹ کتاب الشوری ۱۵۰ کتاب کتاب اللباس ۱۵۱ کتاب مسائل ۱۵۲ کتاب
الخطاب ۱۵۳ کتاب فضل العلم ۱۵۴ کتاب الموالات ۱۵۵ کتاب مسائل الوضوء ۱۵۶ کتاب
مسائل الصلوة ۱۵۷ کتاب مسائل الزکوة ۱۵۸ کتاب مسائل الخمس ۱۵۹ کتاب مسائل الوصایا
۱۶۰ کتاب مسائل المواریث ۱۶۱ کتاب مسائل الوقف ۱۶۲ کتاب مسائل النکاح که سیزده کتاب
است ۱۶۳ کتاب مسائل الحج ۱۶۴ کتاب مسائل العقیقه ۱۶۵ کتاب مسائل الرضاع ۱۶۶
کتاب مسائل الطلاق ۱۶۷ کتاب مسائل الدیات ۱۶۸ کتاب مسائل الحدود ۱۶۹ کتاب
ابطال الغلو والتقصیر ۱۷۰ کتاب سر المکتوم الی الوقت المعلوم ۱۷۱ کتاب المختارین ابی عبیده
۱۷۲ کتاب الناسخ والمنسوخ ۱۷۳ کتاب مسائل نیشاپور ۱۷۴ کتاب رساله الی ابی محمد الفارسی
فی شهر رمضان ۱۷۵ کتاب الرساله الثانیه الی اهل البغداد فی معنی شهر رمضان ۱۷۶
کتاب ابطال الاختیار واثبات النص ۱۷۷ کتاب المعرفه بالرجال البرقی ۱۷۸ کتاب مولد
امیر المؤمنین ۱۷۹ کتاب مصباح المصلی ۱۸۰ کتاب مولد فاطمه ۱۸۱ کتاب الجمل ۱۸۲ کتاب تفسیر
القرآن ۱۸۳ کتاب الجامع الکبیر ۱۸۴ کتاب اخبار عبد العظیم بن عبد الله الحسنی ۱۸۵ کتاب تقیه

قصیده فی اهل بیت ۱۸۶ کتاب مدینة العلم ۱۸۷ کتاب الامالی ۱۸۸ کتاب الاعتقادات ۱۸۹
کتاب من لایحضره الفقیه که از کتب اربعه است و این کتاب چهار مجلد و ششصد و شست باب است مجلد اول
مشتملست بر هشتاد و هفت باب و دوم بر دویست و بیست و هشت باب و سوم مشتملست بر هفتاد
و هشت باب و چهارم مشتملست بر صد و هفتاد و سه باب پس جمیع انچه در مجلد است از اخبار هزار و ششصد و
سیجده حدیث است و جمیع انچه در مجلد دوم است هزار و ششصد و هفتاد حدیث است و جمیع انچه در
مجلد سوم است محصور است هزار و سیصد و پنج حدیث و جمیع انچه در مجلد رابع است محصور است بر نهصد و
سه حدیث و جمیع مسانید اول هفتصد و هفتاد و هفت حدیث است و مراسیل ان پانصد و هفتاد
و سه حدیث است و مسانید جلد سوم هزار و دویست و نود و پنج حدیث است و مراسیل ان پانصد
و ده حدیث است و مسانید جلد چهارم هفتصد و هفتاد و هفت حدیث است و مراسیل ان دویست و پنجاه حدیث است

در فتاوای غریبه صدوق

و از جمله غرائب فتاوای صدوق انیکه اگر کسی عمامه دارد جائز نیست که بدون تحت الحنک نماز کند
و ایضا اول وقت مغرب را فرض دانسته و این مذهب شیخ طوسیست در کتاب مبسوط و ایضا
صدوق قنوت را در نماز پنجگانه واجب دانسته و ترک ان نماز را باطل میداند و ابن ابی عقیل قنوت
را در نماز جهریه واجب میداند و از جمله فتاوای او انیکه صلواة را جزء تشهد نمیداند و در کتاب من لایحضره
الفقیه دعای تشهد و صورت انرا بدون صلواة نوشته و ایضا سهو را بر پیغمبر و امام جایز میدارد و ازرا
انساء الرحمن نام نهاده و سید نعمة الله جزایری را نیز همین مذهب است و صدوق گفته است که استادم
محمد بن الحسین بن الولید نیز همین مذهب داشته اگر عمرم وفا کند رساله در این مسئله خواهم نوشت
و شیخ بهائی در نیمقام نوشته است که حمد خدایرا که عمر او را قطع کرد و او را توفیق ان نداد که چنین کتابی
بنویسد و شیخ احمد الحسائی در این مسئله گفته که صدوق در این مسئله کذوب است و وفات ان بزرگوار
در سال سیصد و هشتاد و یک بوده و بحروف تهجی لفظ شفا شد و انجناب در ری مدفون است
و قریب بچهل سال است که ان قبر را خواستند که تعمیر نمایند منجر به نبش شد پس دیدند که ان جسد بحال خود
باقیست و نپوسیده و بر نوک ناخن صابع او رنگ حنا باقی بود و فرق مبارکش قلیلی بجهة خرابی قبر خورد
شده بود و بران قبه بنا گذاشتند و شیخ مفید در نزد این جناب تلمذ نموده و از او اجازه دارد
و صدوق اجازه دارد از پدرش و از کلینی بواسطه محمد بن علی بن ماجیلویه و محمد بن محمد بن
عصام کلینی و علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق —

ضو محمد بن یعقوب الکلینی ملقب بلقب ثقة الاسلام و مکنی به ابو جعفر است و کلین بضم کاف و فتح لام
است چنانکه علامه و شیخ الطائفه شیخ طوسی بدان تصریح کرده اند و از مشایخ خلفا رعن سلف بدین
وجه مسموع گشته و بالفعل نیز در السنه اهالی ان ولا یعنی ری و توابع ان بدین وجه قرائت میشود
و ان از توابع و دهات ری و صاحب قاموس گفته بفتح کاف و کسر لام و او را میزان امین دانسته
است و این از جمله اغلاط قاموس است و انجناب اول محمد بن ثلث اوایل است که کتاب کافی که
قریب بهشت هزار بیت است در مدت بیست سال نوشته است و از ابن الاثیر در جامع الاصول
محلی است که از خواص شیعه انیکه در سر هر سال صد هجری مجددی برای مذهب ایشان است
و در راس مائة ثانیه امام رضا و در سر مائة ثالثه محمد بن یعقوب کلینی و در سر مائة رابعه سید مرتضی
بوده و او اول کسی است که اخبار را مبوب کرده و کتابش از کتب اربعه و او چنانچه از کتب
رجال مستفاد میشود اوثق ناس است در حدیث و اثبت و اضبط است —

در تعداد اخبار کتاب کافی

و عدد اخبار کتاب کافی شانزده هزار و صد و نود و نه حدیث است و صحیح ان باصطلاح متاخرین
پنجهزار و هفتاد و دو حدیث است و حسان صد و چهل و چهار حدیث موثقات هزار و صد و شانزده حدیث است
و قوی سیصد و دو حدیث است و ضعاف نه هزار چهار صد و هشتاد و پنج حدیث است و در سال
سیصد و بیست و نه یا بیست و هشت که سنه تناثر نجوم ارض است انجناب وفات یافت و وفاتش در بغداد
اتفاق افتاده و در مقبره اش در باب الکوفه مدفون شد و محمد بن جعفر حسینی که ملقب بابو قیراط است
بر او نماز گذارد و سید هاشم بحرانی متقدم در کتاب روضة العارفین گفته که بعضی از ثقات از
علماء معاصرین گفته اند که بعضی از حکام بغداد بنای قبر محمد بن یعقوب کلینی را دید و سوال کرد که این
قبر کیست گفتند که ان بعضی از شیعه است پس امر کرد که انرا خراب کردند و قبر را شکافتند دیدند که ان
بزرگوار با کفن باقی و نه پوسیده و با او طفل کوچکی با کفنش مدفون است پس امر کرد تا اینکه او را
دفن کردند و بران قبه بنا کردند و الی الان قبر معروف و مزار و مشهد است تا اینجا کلام سید هاشم
بوده و بعضی از مشایخ که گویا سید نعمة الله جزائری باشند گفته است که سبب حفر ان قبر مطهر ان بود که بعضی
از حکام بغداد دیدند که مردم بزیارت ائمه مفتون می باشند پس تعصب و عداوت اهل بیت او را وا داشت
که قبر حضرت موسی بن جعفر را حفر کند و گفت که اگر اعتقاد شیعه حق است پس او الان در قبر موجود است والا
مردم را خواهیم از زیارت قبور ایشان منع نمود پس بعضی بان حاکم گفتند که در اینجا مردی از علماء

ایشان که از اقطاب ایشان است مدفون است و اعتقاد ایشان انست که قبر علما ایشان نیز محفوظ و بدن
ایشان هم متغیر نمیشود پس قبر این عالم را که محمد بن یعقوب کلینی است بشگافید پس ان قبر را شگافتند پس دیدند
که محمد بن یعقوب کلینی بهمان هیئت خود مدفون است و هیچ تغیر در او راه نیافته پس امر کرد که بر قبر ش قبهٔ عظیمی
و بنائی بناکردند و انجا مزار مشهور شده و برای محمد بن یعقوب کلینی تالیفاتی نیز نقل شده از انجمله کتاب کافی است
که مانند شمس در رابعة النهار است و کتاب رسائل الائمه و کتاب رد بر قرامطه و کتاب تعبیر رویا و کتاب
رجال و کتاب انچه گفته شده در ائمه از شعر –

در احوال شیخ مفید

صر محمد بن محمد بن نعمان بن عبد السّلام الحارثی ملقب بمفید شیخ و فاضل عمید و متکلم وحید و مناظر
و مجادل فرید انکه سه توقیع در سه سال از ناحیه مقدسه برایش عز صدور یافت و در عنوان انحضرت
نوشته بود که فلاح الاعز السدید الشیخ المفید و اصل شیخ از عکبر است و از فتاوای شیخ انیکه در او اگر
شرعیه امر موسع نداریم گویند که از یکی دهات کسی بخدمت شیخ رسید و سوال کرد که زنی حامله
فوت کرده و حملش زنده است ایا باید شکم ضعیفه را شگافت و طفل را بیرون آورد یا انیکه بان حمل او را
دفن کنیم شیخ فرمود که با او حمل را دفن کنید ان مرد برگشت در اثناء راه دید که سواری از پشت سر
می تازد و می آید چون نزدیک رسید گفت ای مرد شیخ مفید فرموده است که شکم ان ضعیفه را شق کنید
و طفل را بیرون آورید و ضعیفه را دفن کنید ان مرد چنین کرد بعد از چندی ماجرا را برای شیخ نقل کرد
شیخ فرمود که من کسی نه فرستادم و معلوم است که انکس حضرت صاحب الزمان بود الحال که در احکام
شرعیه خبط و خطا مینمائیم همان بهتر که دیگر فتوی نگوئیم پس در خانه بربست و بیرون نیامد ناگاه از
حضرت صاحب الزمان توقیعی بیرون امد بسوی شیخ که بر شما است انیکه فتوی بگوئید و بر ما است انیکه نگذاریم
شما را و نگذاریم که در خطا واقع شوید پس شیخ بار دیگر بمسند فتوا نشست و باید دانست که توقیع در ایام
غیبت کبری بیرون نیامده مگر برای شیخ مفید و شیخ اسد الله کاظمینی در کتاب مقابیس گفت که اجماع
علماء امامیه است که برای شیخ مفید توقیعات از امام زمان آمد بخط مبارک ان حضرت و از جمله فتاوای
غریبه شیخ مفید سلام نماز را مستحب می داند و این قول موافق است با مذهب شیخ طوسی در غیر مبسوط و ابن
براج و ابن ادریس و علامه در سوای منتهی و مشهور و منصور انیکه واجب و جزء نماز است و شهید اول
در کتاب قواعد واجب دانسته لیکن جزء ندانسته بلکه خارج از نماز می داند و ایضاً از فتوای غریبه
شیخ مفید انیکه واجب موسع را در شریعت نفی فرموده و ما تضعیف این فتوی را در کتاب لسان الصدق

در بحث واجب موسع باستیفار بیان نمودیم و جواب اصحاب ملا مراد در مجلد افعال از کتاب بدایع الاحکام
در شرح شرایع الاسلام بیان کردیم –

در کرامت شیخ مفید و سید مرتضی و سید رضی

بدانکه شیخ اسد الله کاظمینی نوشته است که شیخ مفید صاحب کرامات کثیره بوده مولف این کتاب گوید
که از جمله کرامتش ورود توقیعات مهدویه است و کرامت دیگر در حکایت ان زن که مرد و طفل
در شکم او زنده بود چنانکه گذشت کرامت سوم کرامتی است که سید مرتضی و سید رضی و والدهٔ
ایشان با شیخ مفید در ان کرامت شریک می باشند و ان انیست که شیخ مفید شبی در خواب دید که در
مسجد کرخ از مساجد بغداد نشسته و صدیقه کبری حضرت فاطمهٔ زهراء دست حسنین را گرفته و به نزد شیخ
مفید آمد و فرمود یا شیخ علمهما الفقه پس شیخ بیدار شد و در حیرت افتاد که این چه خواب است
و مرا چه حد انیکه امام را تعلیم نمایم و خواب دیدن ائمه معصومین خواب شیطانی نیست پس صباح
انشب را بهمان مسجد که در خواب دید رفته و در انجا نشسته بناگاه دید که مادر سید مرتضی مد و کنیزکان
دور او را گرفته و دست سید مرتضی و سید رضی را گرفته به نزد شیخ مفید آورد و گفت که یا شیخ علمهما
الفقه شیخ تعبیر ان خواب را فهمیده و در احترام سید مرتضی و سید رضی بکمال مبالغه داشته

در توقیع شیخ مفید و سید مرتضی

کرامت چهارم که سید مرتضی با او شریک است انیکه روزی سید مرتضی گفت که زین بر بالای
اسبش نگذارید شیخ مفید فرمود که من دیدم که سگ بران بول کرد بفرمای تا زین را بشویند سید
مرتضی گفت که شما یک شاهد بیش نیستید و قول شما مسموع نیست پس بعد از مجادله قرار دادند که طرفین
مطلب نوشته و بر مرقد مطهر حضرت امیر المومنین گذاشتند و صباح ان روز ان مکتوب را دیدند که حضرت
امیر المومنین بران نوشته بود که الحق مع ولدی والشیخ معتمدی و بعضی از علما گفته اند که شیخ مفید
و سید شفاها از حضرت شنیدند و سید مرتضی در کتاب مجالس نوشته و در ان مناظرات استادش
شیخ مفید را با علماء عامه جمع کرده است و مجلسی نیز در مجلد احتجاجات کتاب بحار الانوار احتجاجات
ان بزرگوار را جمع کرده و شیخ طبرسی نیز بعضی احتجاجات او را مذکور داشته –

تاریخ وفات و ولادت شیخ مفید

وفات ان بزرگوار در شب جمعه سوم شهر رمضان از سال چهارصد و سیزده بوده است و ولادتش
در روز یازدهم از ذی القعده از سال سیصد و سی و سه و بعضی سیصد و سی و هشت گفته اند و در ان روز

که وفات کرد هشتاد هزار نفر از شیعه مخالفین جمع شدند بنحوی که میدان اشنان بغداد بر او تنگ شد
و بر او نماز کرد سید مرتضی و در خانه اش مدفون شد تا چند سال پس از آن او را نقل کردند بمقابر
قریش و در نزد پاهای حضرت جواد بجانب قبر شیخ صدوق ابو القاسم جعفر بن قولویه مدفون ساختند

در بیان نسب شیخ مفید علیه الرحمه

و نسب شیخ مفید بدین وجه است محمد بن محمد بن نعمان بن عبد السلام بن جابر بن سعید بن جبیر
بن وهب بن هلال بن اوس بن سعید بن سنان بن عبد الدار بن رباب بن زیاد بن حرث
بن مالک بن ربیعه بن کعب بن حارث بن کعب بن عله بن هارن بن مالک بن داود بن زید
بن یشجب عریب بن دقید بن کهلان بن سنان بن یشجب بن یعرب قحطان و نسخ را اختلاف جزئی
است و در کتاب مجالس المومنین و غیر آن مذکور است که این ابیات بخط صاحب الامر بر سر قبر شیخ
مفید نوشته و بر او مرثیه فرموده لا صوت الناعی بفقدک انه یوم علی ال الرسول عظیم ان
کنت قد غیبت فی جدث الثری فالعلم و التوحید فیک مقیم والقائم المهدی یفرح کلما تلیت
علیک من الدروس علوم واستبعادی در این نیست چه آن حضرت بدان نحو توقیعات بشیخ نوشته
البته در موت آنجناب مهموم و مرثیه فرموده و اما تالیفات آنجناب چنانکه شیخ نجاشی که از تلامذهٔ اوست
نوشته است آنست و آن قریب بدویست تالیف است برخی از آنها مذکور میشود —

در تالیفات شیخ مفید

۱ کتاب الرساله المقنعه و آن متن تهذیب شیخ طوسی است ۲ کتاب الارکان فی دعائم الدین ۳
کتاب الایضاح فی الامامه ۴ کتاب الافصاح فی الامام ۵ کتاب الارشاد ۶ کتاب العیون
والمحاسن ۷ کتاب الرد علی الجاحظ والعثمانیه ۸ کتاب نقض المروانیه ۹ کتاب نقض فضیلة المعتزله
۱۰ کتاب المسائل الصاغانیه ۱۱ کتاب مسائل النظم ۱۲ کتاب المسئلة الکافیه فی ابطال توبة
الخاطئة ۱۳ کتاب النقض علی ابن عباد فی الامامه ۱۴ کتاب النقض علی علی بن عیسی الرمانی
۱۵ کتاب النقض علی ابی عبد الله البصری ۱۶ کتاب فی المتعه ۱۷ کتاب فی الموجز فیها ۱۸ کتاب
مختصر المتعه ۱۹ کتاب مناسک الحج ۲۰ کتاب مناسک الحج المختصر ۲۱ کتاب المسائل العشرة فی الغیبة
۲۲ کتاب مختصر فی الغیبه ۲۳ کتاب مسئله فی الغسل علی الرجلین ۲۴ کتاب مسئله فی نکاح الکتابیات
۲۵ کتاب جمل الفرائض ۲۶ کتاب مسئله فی الاراده ۲۷ کتاب مسئله فی الاصلح ۲۸ کتاب
اصول الفقه ۲۹ کتاب الموضح فی الوعید ۳۰ کتاب کشف الالتباس ۳۱ کتاب کشف السرائر ۳۲

کتاب الجمل ۳۳ کتاب الملح البرهان ۳۴ کتاب مصابیح النور ۳۵ کتاب الاشراف ۳۶ کتاب
الفرائض الشرعیه ۳۷ کتاب النکت فی مقدمات الاصول ۳۸ کتاب ایمان ابی طالب ۳۹ کتاب
مسائل اهل الخلاف ۴۰ کتاب احکام النساء ۴۱ کتاب عدد الصلوة والصوم ۴۲ کتاب الرساله
الی اهل التقلید ۴۳ کتاب التمهید ۴۴ کتاب الانتصار ۴۵ کتاب الکلام فی الانسان ۴۶
کتاب الکلام فی وجوه اعجاز القران ۴۷ کتاب الکلام فی المعدوم ۴۸ کتاب الرسالة العلویه
۴۹ کتاب اوایل المقالات ۵۰ کتاب بیان وجوه الاحکام ۵۱ کتاب المزار الصغیر ۵۲ کتاب
الاعلام ۵۳ کتاب جواب المسائل فی اختلاف الاخبار ۵۴ کتاب عریض فی الکلام ۵۵
رسالة الجنیدی الی اهل المصر ۵۶ کتاب النصرة فی فضل القران ۵۷ کتاب جوابات اهل الدینور
۵۸ کتاب جوابات ابی جعفر القمی ۵۹ کتاب جوابات علی بن نصر العند جانی ۶۰ کتاب جوابات
الامیر ابی عبد الله ۶۱ کتاب جوابات الفارقیین فی الغیبه ۶۲ کتاب نقض الخمس عشره مسئله علی البلخی
۶۳ کتاب نقض الامامه علی جعفر بن حرب ۶۴ کتاب جوابات ابن نباته ۶۵ کتاب جوابات الفیلسوف
فی الاتحاد ۶۶ کتاب جوابات ابی الحسن سبط المعافا بن ذکریا فی اعجاز القران ۶۷ کتاب جوابات
ابی اللیث الاوانی ۶۸ الکلام علی الجبائی فی المعدوم ۶۹ کتاب جوابات النصر بن بشیر فی الصیام
۶۹ کتاب نقض علی الواسطی ۷۰ کتاب الاقناع فی وجوب الدعوت ۷۱ کتاب المزورین عن
معانی الاخبار ۷۲ کتاب جوابات ابی الحسن النیشاپوری ۷۳ کتاب البیان فی تالیف القرآن
۷۴ کتاب جوابات البرقعی فی فروع الفقه ۷۵ کتاب الرد علی بن کلاب فی الصفات ۷۶
کتاب النقض علی الطلحی فی الغیبه ۷۷ کتاب فی امامة امیر المومنین من القرآن ۷۸ کتاب فی
تاویل قوله فاسئلوا اهل الذکر ۷۹ کتاب مسئلة الموضحه عن نکاح امیر المومنین ۸۰ کتاب الرسالة
المقنعه فی وفاق البغدادیین من المعتزله لما روی عن الائمه ۸۱ کتاب جوابات مقاتل بن عبد
الرحمن مما استخرجه من کتب الجاحظ ۸۲ کتاب جوابات بنی عرقل ۸۳ المسئلة علی الزیدیه ۸۴
المجالس المحفوظة فی فنون الکلام ۸۵ کتاب الامالی المتفرقات ۸۶ کتاب نقض کتاب الاصم فی
الامامه ۸۷ کتاب جوابات مسائل اللطیف من الکلام ۸۸ کتاب الرد علی الخالدی فی الامامه
۸۹ کتاب الاستبصار فیما جمعه الشافعی ۹۰ کتاب الکلام فی الخبر المختلف بغیر اثر ۹۱ کتاب الرد
علی النعی فی الشوری ۹۲ کتاب اقسام المولی فی اللسان ۹۳ کتاب جوابات ابی الحسن الحسینی
۹۴ کتاب مسائل الزیدیه ۹۵ کتاب المسائل فی اقضی الصحابه ۹۶ کتاب مسئله فی تحریم ذبایح اهل الکتاب

کتاب مسئله فی البلوغ ۹۸ کتاب مسئله فی العین ۹۹ کتاب الزهرات فی المعجزات ۱۰۰ کتاب جوابات ابی جعفر محمد بن الحسن اللیبی ۱۰۱ کتاب النقض علی علام البجرانی فی الامامة ۱۰۲ کتاب النقض علی النصبی فی الامامة ۱۰۳ کتاب مسئله فی النص الجلی ۱۰۴ کتاب الکلام فی حدوث القرآن ۱۰۵ کتاب جوابات [illegible] فی فروع الدین ۱۰۶ کتاب مقابیس الانوار فی الرد علی اهل الاخبار ۱۰۷ الرد علی الکرامیین فی الامامة ۱۰۸ کتاب الکامل فی الدین ۱۰۹ کتاب الافتخار فی الرد علی العیینی فی الحکایات والمحکی ۱۱۰ کتاب الرد علی الجبائی فی التفسیر ۱۱۱ کتاب الجوابات فی خروج المهدی ۱۱۲ کتاب الرد علی اصحاب الحلاج ۱۱۳ کتاب التاریخ الشرعیة ۱۱۴ کتاب تفضیل الائمه علی الملائکه ۱۱۵ کتاب مسئلة الحنبلیة ۱۱۶ کتاب قضیة العقل علی الافعال ۱۱۷ مسئله محمد بن خضر الفارسی ۱۱۸ کتاب جوابات اهل طبرستان ۱۱۹ کتاب الرد علی الشعبی ۱۲۰ کتاب جوابات اهل الموصل فی العدد والرویه ۱۲۱ کتاب مسئله فی تخصیص الایام ۱۲۲ کتاب مسئله فی قول النبی اصحابی کالنجوم ۱۲۳ کتاب مسئله فیما رویته العامة ۱۲۴ کتاب مسئله فی القیاس مختصر ۱۲۵ کتاب مسئلة الموضحة عن تزویج عثمان ۱۲۶ کتاب الرد علی ابن عون فی المخلوق ۱۲۷ کتاب مسئله ابی مخلف فیکم الثقلین ۱۲۸ کتاب مسئله فی خبر ماریه ۱۲۹ کتاب فی قوله انت منی بمنزلة هرون من موسی ۱۳۰ کتاب جوابات ابن ابی الحامی ۱۳۱ کتاب فی الغیبة ۱۳۲ کتاب فی تفضیل امیرالمومنین علی علیه السلام علی سائر الصحابه ۱۳۳ کتاب مسئله فی قوله المطلقات ۱۳۴ کتاب جوابات المافروخی ۱۳۵ کتاب جوابات ابن واقدی السنیه ۱۳۶ کتاب الرد علی ابن الرشید فی الامامة ۱۳۷ کتاب الرد علی ابن الاخشید فی الامامة ۱۳۸ کتاب مسئله فی الاجماع ۱۳۹ کتاب مسئله فی میراث النبی ۱۴۰ کتاب الاجوبه عن المسائل خوارزمیه ۱۴۱ کتاب الرساله الی الامیر ابی عبدالله و ابی طاهر بن ناصرالدوله فی مجلس جری فی الامامة ۱۴۲ کتاب مسئله فی معرفة النبی بالکتابه ۱۴۳ فی وجوب الجنه لمن انتسب الی النبی بالولاده ۱۴۴ کتاب الکلام فی دلایل القرآن ۱۴۵ جواب الکرمانی فی فضیلة النبی علی سائر الانبیا ۱۴۶ کتاب العهد فی الامامة ۱۴۷ مسئله فی انشقاق القمر وتکلیم الزراع ۱۴۸ کتاب مسئله فی المعراج ۱۴۹ مسئله فی رجوع الشمس ۱۵۰ المسئلة المقنعة فی امامة امیرالمومنین ۱۵۱ کتاب الرسالة الکافیه فی الفقه ۱۵۲ المسائل الجرجانیه ۱۵۳ المسائل العزیه ۱۵۴ کتاب النصرة السید العترة ۱۵۵ مسئله فی المواریث ۱۵۶ کتاب البیان عن غلط قطرب فی القرآن ۱۵۷ مسئله فی الوکالة ۱۵۸ کتاب

فی القیاس ۱۵۹ شرح کتاب الاعلام النقض علی ابن الجنید فی اجتهاد الرای ۱۶۰ کتاب ابی الفرج بن اسحق ما یفسد الصلوة ۱۶۱ نهج البیان عن سبیل الایمان ۱۶۲ کتاب المسائل الوارده علی ابی عبدالله محمد بن عبدالرحمن الفارسی المقیم بالمشهد بالنوبندجان ۱۶۳ کتاب مناسک الحج ۱۶۴ عمده مختصره علی المعتزله فی الوعید ۱۶۵ کتاب جواب اهل جرجان فی تحریم الفقاع ۱۶۶ الرد علی ابی عبدالله البصری فی تفضیل الملائکه ۱۶۷ کتاب الکلام فی ان المکان لایخلو عن المتکلم ۱۶۸ جواب اهل الرقه فی الاهلة والعدد ۱۶۹ کتاب جواب ابی محمد الحسن بن الحسین النوبندجانی المقیم بمشهد عثمان ۱۷۰ کتاب جواب ابوالفتح محمد بن علی بن عثمان ۱۷۱ النقض علی الجاحظ فی فضیلة المعتزله ـ

در احوال سید مرتضی علم الهدی

صح علی بن حسین بن موسی بن ابراهیم بن موسی الکاظم علیه السلام کنیت او ابوالقاسم ولقبش مرتضی و علم الهدی و ذو المجدین و ثمانین و والده اش فاطمه دختر حسین بن احمد بن حسن بن ناصر اصم و ان ابو محمد حسن بن علی بن عمر اشرف بن علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام است ـ

در کرامت سید مرتضی

کرامات اول ان خبریست که در ترجمهٔ شیخ مفید گذشت خواب دید که فاطمهٔ زهرا دست حسنین را گرفته و هر دو طفل بودند و بمجلس او امد و گفت الشیخ با ایشان تعلیم فقه کن پس صباح از وقت ما در سید مرتضی دست سید رضی و مرتضی را گرفته و گفت که ای شیخ با ایشان فقه تعلیم کن چنانکه مفصلاً گذشت و چون شیخ مادر سید مرتضی را دید با ان دو طفل از جای برخاست برای تعظیم والدهٔ سید مرتضی و بر والدهٔ سید مرتضی سلام کرد ـ

دوم انچه نیست که گذشت از اینکه میان سید مرتضی و شیخ مفید دو مسئله خلاف شد پس راضی شدند که نوشتند بخدمت امیرالمومنین و بر بالای صندوق گذاشتند پس بخط سبز جواب نوشته شد که انت شیخی و معتمدی والحق مع ولدی علم الهدی و اقا سید شفیع بروجردی در روضة البهیه گفته که این حکایت را شنیدم از بعضی از علماء و مشایخ عظام ما پس سید در ان روز صد هزار تومان از بابت تصدق بفقراء داد برای شکرانهٔ این نعمت که باین عبارات جواب در آمد و این حکایت در السنهٔ علماء در غایت اشتهار است و حکایت خواب شیخ مفید را

بسیاری از علماء در کتب خود شان نوشته اند از انجمله میرزای قمی در اواخر مجلد اول از قوانین نوشته است بلکه بالفعل چنان بنظرم می آید که این خواب را در زیاده از ده کتاب از مشاهیر وسلسلین علماء دیدم و اگر تواتر نباشد لااقل تظافر و تسامع هست و حکایت خواب در آمد از حضرت امیر المومنین نیز اشتهار دارد و آقا سید شفیع بروجردی هم در کتاب روضة البهیه نوشته است و شیخ اسد الله کاظمینی در مقابیس گفته که یا بطور خفا رتوقیع نوشتند و یا اینکه بالمشافهه جواب شنیدند و یا اینکه شیخ در خواب امیر المومنین را دید مجملاً به تردید ذکر فرموده و هر یک واقع باشند بغایت کرامت است ـ

کرامت سوم اینکه در وقتی از اوقات سید مرتضی در نجف بود پس درویشی مدح خوان روی ببارگاه امیر المومنین نهاد چون بدر رواق آن جناب رسید عرض کرد که یا امیر المومنین این قندیلهای طلاء و نقره که بر رواق تو آویخته اند تورا حاجت بانها نیست یکی را بمن عطا فرما که بقیه عمر را از پرتو عطیه و جود تو به رفاهیت بگذرانم پس قندیلی از قنادیل جدا شد و بر زمین افتاد درویش خواست که انرا بردارد خدام مانع شدند و قندیل را بر داشتند و بهمان موضع آویختند پس روز دوم و سوم نیز بهمین کیفیت واقع شد و در دفعه آخر خدام کیفیت واقعه را بعرض سید مرتضی رسانیدند کفت قندیل را بدرویش نه دهید بلکه در همان مقام او بیاویزید پس درویش را محروم داشتند چون شب شد حضرت صدیقه کبری فاطمه زهرا بخواب سید مرتضی در آمد و فرمود که هر فرقه را دیوانه هست و این درویش دیوانه آل محمد است قندیلی که امیر المومنین به او بخشیده است باو بر گذارکنید و خود هم از او استرضا حاصل کن تا ما از تو راضی شویم از ان پس حضرت فاطمه بخواب درویش درآمد که سید مرتضی اکنون به نزد تو می آید و قندیل را بتو می دهد و هر چه بخواهی از او بستان پس از ان از او راضی شو مجملاً سید مرتضی از خواب بیدار شده درویش را طلبید اگر دو قندیل را باو داد پس از درویش استرضا حاصل نمود درویش گفت انکه بخواب تو در آمد بخواب من نیز درامد تا فلان مبلغ تنخواه بمن ندهی از تو راضی نخواهم بود پس مبلغی گزاف از سید گرفت و ازاو راضی شد و این حکایت در السنه مشهور است و مؤلف کتاب این حکایت را از یکی از علماء که باو وثوق داشتم استماع نمودم

کرامت چهارم چیزیست که آقا سید شفیع بروجردی در کتاب روضة البهیه نوشته که شنیدم از بعض کسانی که وثوق باو داشتم که سید در بغداد کهنه منزل داشت و یکی از تلامذه سید در بغداد

جدید بود و آن تلمیذ درست بتمام درس سید نمیرسید زیرا که شط تا بیشتر جسر درس سید تمام میشد یا قدری از درس میگذشت پس آن تلمیذ کیفیت را بعرض سید رسانید و در جواب به شکایت نمود که در سرا تاخیر نبید از ان سید مرتضی دعائی نوشت وگفت که این دعا را با خود داشته باش و هر وقت جسر را تسویه نکرده اند از روی آب باین سمت آمده که غرق نخواهی شد اما این دعا را باز نکن و باندرون آن نگاه نکن پس آن تلمیذ در چند روز با همان دعا از روی آب می آمد و غرق نمی شد و پای او و کفش او هیچ تر نمی شدند تا اینکه روزی بخیال ان شد که ان دعا را باز کرده تا به بیند که درمیان ان چه نوشته است پس ان دعا را باز کرد دید که نوشته است بسم الله الرحمن الرحیم پس دوباره ان دعا را پیچید و باخود نگه داشت روز دیگر خواست از آب بنحو سابق عبور کند پس همین که پای خود را بر روی آب گذاشت پایش در آب فرو رفت پس پای خود را بعقب کشید دید که نمی تواند که از آب عبور کند ـ

کرامت پنجم سبب ملقب شدن انجناب است بعلم الهدی و وجه ان چنانچه جمع بسیاری از اعیان علماء نوشته اند مانند شهید اول در کتاب اربعین اینکه محمد بن حسین وزیر قادر عباسی بود و او در سال چهار صد و بست بیمار شد بیماری او بطول انجامید تا اینکه حضرت امیر المومنین ع در خواب دید که باو میفرماید که با علم الهدی بگو که برتو دعائی بخواند تا شفا یابی محمد وزیر می گوید که از آن حضرت پرسیدم که علم الهدی کیست فرمود علی بن الحسین الموسوی انگاه وزیر از خواب بیدار شد پس رقعه که مشتمل بر التماس دعائی نموده بود و بخدمت سید مرتضی نوشته و در انجا همان لقب را که در خواب دیده بود درج نمود چون نوشته بنظر سید رسید از روی هضم نفس خود را لائق ان لقب ندیده در جواب وزیر نوشت که الله الله فی امری فان قبولی لهذا اللقب شناعة علی وزیر بعرض رسانید که والله که من نوشته ام بخدمت شما مگر انچه را که امیر المومنین مرا بان امر کرده بوده و بعد از انکه وزیر از ان مرض ببرکت دعائی سید شفا یافت صورت واقعه را بعرض قادر عباس خلیفه عرض نمود امتناع سید مرتضی را از ان لقب باو اعلام نمود و قادر بسید گفت که بپذیر قبول کن انچه را که جد تو بان ترا ملقب ساخته است و اما وجه تسمیه انجناب بثمانین بر وجهی است که جمعی از علماء گفته اند که ان جناب سید از وجه هشتاد هزار مجلد از مفردات و مصنفات و محفوظات بجا گذارد و کتابی تصنیف کرد که ان را ثمانین نام نهاده و از هر چیزی هشتاد مخلف گذاشت و هشتاد و یکسال عمر کرد لهذا او را ثمانین لقب نهادند

و کتب او را سی هزار تومان قیمت کرده اند بعد از ان که بسیار از نفائس انها برای امرا و وزرا و مانند انها فرستادند و ولادتش در سال سیصد و پنجاه و پنج بوده و وفاتش در پنجم محرم از سال چهارصد و سی و شش بود و یابت و پنجم ربیع الاول و یابت و دوم ربیع الاول و ثروت او بی اندازه بود و در سفر مکه سید مرتضی بیک نفر نه هزار تومان دادند گویند که از بغداد تا مکه سید در همه جا ملک داشته و پسرش بعد از وفات بر او نماز گذارده و در خانه اش مدفون ساختند پس از ان نقل کردند او را بسوی مشهد جدش حضرت کاظم در خانه معروف او و یا نقل شد بسوی حسین و ان جناب قریه را بر کاغذ فقها وقف کرده و شیخ نجاشی در کتاب خود گفته که من و ابو علی محمد بن حسن جعفری و سلار بن عبد العزیز متولی غسل او شدیم و عامه همه او را در کتب خود ذکر کرده اند و فضیلت او را بیان کرده اند و او را از مجددین مذهب شیعه در راس مائه رابعه شمرده اند و او اجازه از مفید دارد و همچنین از برادر صدوق حسین ابن علی بن بابویه که مولد او بدعای قائم است و شیخ طوسی و ابن البراج از او اجازه دارند و به نزد او درس میخواندند و سید ماهی در ایام تحصیل این دو نفر دوازده تومان بشیخ طوسی میداد و هر ماهی هشت تومان با بن البراج میداد و برای او دیوانیست از شعر که بیست هزار بیت است روزی شیخ مفید وارد مجلس درس سید مرتضی شد سید درس را قطع کرده و از جای خود برخاست و شیخ را بجای خود نشانید و خود در پیش روی او نشست شیخ او را تکلیف نمود که حکما باید درس بگوئی زیرا که شیخ را از تکلم سید مرتضی بسیار خوش می آمد و ان جناب در علوم بسیار درس میگفت و در بعضی از سنوات قحطی بسیار روی داده پس مردی یهودی از بابت حیله و اینکه تحصیل قوتی نماید که محافظت نفس خود کرده باشد بمجلس سید مرتضی شتافت و از ان جناب استدعا نمود که درس در علم نجوم برای او بگوید سید او را اذن داد و برای او درس بنا گذاشت و وظیفه برای او قرار داد پس بعد از چندی ان یهودی بدست سید بشرف اسلام مشرف شد و سید نحیف الجسم و ضعیف البدن بود و ان جناب را در مصیبت حضرت سید الشهداء قصائد بسیار است در مصیبت حضرت سید الشهداء و از انجمله این ابیات است لهم جسوم علی الرمضاء مهملة والنفس فی جوار الله یقربها کان قاصدها بالقفر نافعها کان قاتلها بالسیف محییها۔

درگشیدن ابو العلماء از مجلس

روزی ابو العلماء معری که احمد بن سلیمان معری است و از مشاهیر شعرا است بمجلس سید حاضر شد پس سخن از اشعار ابو الطیب متنبی در میان آمد سید اشعار او را عیب نمود و مذمت از شعرهای او بیان کرد

ابو العلماء

ابو العلماء گفت که متنبی را همین یک شعر باشد کفایت میکند لک یا منازل فی القلوب منازل سید از شنیدن این شعر در غضب شد و امر کرد که معری را کشیدند و از مجلس بیرون بردند حاضران تعجب کردند سید فرمود که سبب غضب من ان بود که این اعمی اراده کرده بود در این قصیده این شعر را و اذا اتتک مذمتی من ناقص فهی الشهادة لی بانی کامل و سید مرتضی را فتاوای غریبه است مانند اینکه جهر بقرائت را در دو رکعت اولی مغرب و عشا و نماز صبح بر مرد لازم ندانسته و ایضاً رفع ید را در تکبیر لازم دانسته است و ایضاً غسل مس میت را مستحب دانسته و ایضاً عمل باخبار آحاد را حرام دانسته و دعوای اجماع بر ان نموده و ما در منظومه اصول و شرح ان و تعلیقه قوانین تضعیف این قول به وجه اتم نموده ایم و ایضاً در غسل ید در وضو جایز میداند که ابتدا از سر انگشتان نماید و ختم و انتها بمرفق نماید و علامه در کتاب خلاصه فرموده که سید را مصنفات بسیار است که ما انرا در کتاب کبیر خود ذکر نمودیم و علماء امامیه از زمان او تا زمان ما که ششصد و نود و سه از هجرت گذشته استفاده از کتب او مینموده اند و او رکن ایشان و معلم ایشان است تا اینجا کلام علامه بود فی الحقیقه کلمات سید را علماء از ان زمان تا زمان ما فروعاً و اصولاً عملاً و اعتقاداً بلا تشبیه مانند قران میدانند و بعد از ذکر آیات ذکر کلمات او مینمایند و از جمله تألیفات سید کتاب تفسیر سوره حمد و بعضی از سوره بقره است و تفسیر آیه قل تعالوا اتلوا ما حرم الی آیه و رساله در تحقیق معانی ولقد کرمنا بنی ادم الایه و تفسیر قوله تعالی لیس علی الذین امنوا وعملوا الصالحات جناح کتاب الموضح عن جهة اعجاز القران و هو الکتاب المعروف بالصرفة و کتاب الملخص فی اصول الدین و کتاب الذخیره و کتاب جمل العلم والعمل کتاب تقریب الاصول فی رد علی یحیی بن بن عدی کتاب الرد علی یحیی ایضاً فی اعتراضه علی الموحدین فی حدوث الاجسام والرد علیه فی مسئله سماها طبیعة المسلمین مسئلة فی کونه تعالی عالماً مسئله فی الارادة مسئلة اخرے فی الارادة کتاب تنزیه الانبیا والائمه مسئله فی التوبه کتاب الشافی فی الامامة کتاب المقنع فی الغیبة کتاب الخلاف فی اصول الفقه مسئله فی التاکید مسئله فی دلیل الخطاب المصباح فی الفقه شرح مسائل الخلاف مسئله فی المتعه کتاب مسائل الانفرادات الامامیه کتاب المختصر فی الاصول کتاب الغرر والدرر و غیر ذلک من الکتب والرسائل والمختصرات والمطولات واجوبة المسائل۔

در احوال محمد بن الحسین ملقب بسید رضی

ضبط محمد بن حسین بن موسی بن محمد برادر سید مرتضی سابق است و کنیه او ابو الحسن و لقبش ...

و مولد او سیصد و پنجاه و نه است و در فنون علوم ماهر و متقی و جواد و شاعر و در ده سالگی شعر خوب میگفت و بعضی از علما گفته اند که او اشعر طالبیین است بلکه شاعر ترین قریش است و سزاوار است که او شاعر ترین قبیله باشد که در اول ایشان مانند حارث بن هشام و هبیره بن ابی وهب و عمرو بن ابی ربیعه و ابی ذهیل باشند و در اخر ایشان مانند محمد بن صالح حسنی و علی بن محمد حسمانی و ابن طبا طبا اصفهانی باشند و سبب اینکه ان بزرگوار اشعر قریش بوده اینکه اناسی از قریش که نیکو شعر میگفتند بسیار نگفته اند و انانیکه بسیار گفته اند نیکو نه گفته اند و ان جناب جمع کرده بود میان بسیار گفتن و نیکو گفتن و قرآن را در حال پیری حفظ کرده بود و هرگز از کسی هدیه و تحفه قبول نمیکرد بحدیکه هدایای پدر خود را نیز قبول نمیکرد ابو اسحق ابراهیم بن هلال صابئی —

در زهد سید رضی

کاتب حکایت کرد که من روزی در نزد وزیر ابی محمد نشسته بودم پس حاجب آمد و گفت که سید مرتضی بر در است و اذن دخول میطلبد پس وزیر اذن داد و برای مرتضی تواضع کرد و او را در پهلوی خود نشانید و با او مکالمه کرد تا از حکایات و مهمات او فراغت یافت پس سید مرتضی برخواست و وزیر را وداع نمود و وزیر نیز برخواست و سید رفت پس وزیر نشست و مشغول به کتابت رقعه شد —

آمدن سید رضی نیز نزد وزیر

پس حاجب آمد و گفت که سید رضی اذن دخول می طلبد پس وزیر ان رقعه را از دست انداخت و با اضطراب و وحشت از جای خود برخاست و تا دالان خانه سید رضی را استقبال نمود و دست او را گرفت و بر جای خویش نشانید و خود در پیش روی او نشست با نهایت خشوع و انکسار چون سید رضی خواست برود وزیر تا در خانه او مشایعت کرد و برگشت پس من به وزیر گفتم که اگر اذن باشد من از شما سوالی دارم وزیر گفت گویا سوال تو از ان است که چرا سید رضی را بیشتر اکرام کردم با اینکه سید مرتضی اکبر و اعلم بود گفتم بلی گفت من چیزی از سید رضی مشاهده کردم که باعث وثوق من گردیده تفصیلش اینکه وقتی خواستیم که فلان نهر را کنده و آب آورده باشیم پس قریه سید مرتضی محاذی ان نهر بود که حصه او مقدار شانزده درهم میشد پس سید مرتضی مکرر من درین باب رقعه نوشت که از حصه او بگذریم یا تخفیف دهیم اینچیزی بود که از سید مرتضی دیدیم و چیزی هم از سید رضی دیدیم و ان اینست که در زمانی خدای تعالی پسری باو کرامت فرموده من در طبقی هزار دینار گذاشته بعد به مبارکباد برای او فرستادم پس ان را رد کرده و گفت که وزیر میداند

که من از هیچکس چیزی را قبول نمیکنم پس بار دیگر ان طبق را فرستادم و گفتم که این وجه برای ان مولود است و دخلی بشما ندارد دیدم باز فرستاد و گفت که کودکان ما نیز چیزی از کسی قبول نمی کنند پس من باز فرستادم و گفتم این مبلغ مال ان زن است که قابله بوده دیدم سید باز ان طبق را پس فرستاد و گفت که وزیر میداند که زنان ما را زنانه بیگانه قابله نمیشوند بلکه قابله ایشان از زنان قبیله ما است و ایشان از کسی چیزی قبول نمیکنند پس من بار دیگر ان طبق را فرستادم و گفتم که این مبلغ مال طلبائیست که در خدمت شما درس میخوانند پس انجناب فرمود که طلاب همه حاضرند هر که هر قدر محتاج است بردارد پس یکی از ان طلاب برخواست و یکدینار را برداشت و قدری را از ان برید و ان بریده شده برداشت و باقی را در همان طبق گذاشت پس سید رضی از او سوال کرد که چرا چنین کردی در جواب گفت که دیشب محتاج شدم برای روغن چراغ و کلید بردار خزانه شما که وقف بر طلاب بود حاضر نبود پس از فلان بقال مقداری روغن چراغ قرض گرفتم اکنون قدری از این دینار بریدم که بان دین خود را ادا نمایم پس باقی ان دنانیر باز پس رد کردند این باعث وثوق و اعتماد من باو شد و سید بیوت چندی بنا نهاد برای طالبان علم و انرا دار العلم نام نهاد و جمیع ما یحتاج طلاب را برای ایشان مهیا ساخت پس سید رضی بعد از واقعه هدایه وزیر دنانیر را حکم کرد که بعدد هر طلبه کلیدی برای خزانه مهیا نمایند و بدست هر طالب علم کلیدی دادند و وفات انجناب در ششم محرم الحرام از سال چهارصد و شش هجری واقع شد و وزیر سلطان بهاء الدوله فخر الملک و جمیع اعیان و اشراف و قضاة بر جنازه او حاضر شدند و بر او نماز گذاردند و در خانه اش در مسجد انباریین بکرخ مدفون ساختند و برادرش سید مرتضی نتوانست که بر جنازه اش حاضر کند و جنازه انبرادر ببیند لهذا از شدت جزع بمشهد امام موسی کاظم رفت و فخر الملک ابو غالب بر او نماز کرد و فخر الملک اخر روز بمشهد کاظم علیه السلام رفت و سید مرتضی را الزام کرد که بخانه خود برگردد پس از ان سید رضی را بمشهد حسین نقل کردند و در نزد پدرش دفن کردند و سید مرتضی و ابی العلاء معری و مردویه کاتب تلمیذ سید رضی بر انجناب مرثیه گفتند —

در زکاوت سید رضی

و ان جناب اول طالبی است که سواد پوشید و ابو الفتوح ابن جنی نوشته است که رضی را به نزد ابن سیرافی نحوی بردند و او بده سال نرسیده بود پس باو نحو تعلیم کرد روزی سیرافی بر عادت تمرین اطفال از سید رضی پرسید که علامت نصب عمر چیست سید گفت که علامت نصب عمر بغض علی است

بسر سیرانی و حاضرات از حدت نظر او تعجب نمودند و در تذکرهٔ ابن عراق مسطور است که چون پدر
سیّد رضی این جواب را شنیده خوشحال گردید و گفت انت ابنی حقا و نظیر این حکایت از مامون خائن
بالنسبه بهرون صادر شد بدین نحو —

در حاضر جوابی مامون خائن

که در ایام صبا که مامون بنحو اشتغال داشت هارون بسبیل تمرین از ان خائن پرسید جمع
مسواک چیست ان مردود از روی نکری و شیطنت گفت ضد محاسنک مراد انیکه مسواک جمع ان
مساویک میشود و چون مساوی بمعنی بدیها نیز آمده است و اگر میگفت که جمع مسواک مساویک است خطاب
بپدرش هارون میشد و نسبت بدی بهرون چنانکه یکی از معانی این لفظ است مستحسن نبود لهذا گفت
ضد محاسنک یعنی ضد محاسنک مساویک میشود فافهم —

در اشعار سیّد رضی

و از جملهٔ اشعار سیّد رضی نیست عتبت الی الدنیا و قلت الی متی اکابد همّا بوسه لیس ینجلی
اکل شریف من علی تجارة حرام علیه العیش غیر محلل فقالت بلی یا بن الحسین رمیتکم بسهمی
عناد امنذ طلقنی علی و بعضی این اشعار را نسبت با امام زین العابدین داده اند و بعضی
بسید مرتضی نسبت داده اند و منصب نقابت علویه و امارت حج و مانند ان از مناصب عالیه از
مناصب پدر سیّد بود و در حیوة پدر منتقل بسیّد رضی شد و بعد از وفات سید رضی منتقل بسید
مرتضی شد و بعد از وفات او منتقل به پسر سید رضی شد و ابو احمد عدنان بن الرّضی است
و نزد سلاطین ال بویه مکرم و محترم بوده و سیّد رضی را قصیده است که به قادر عباسی نوشته
عطفًا امیر المومنین اننا فی درجة العلیاء لا ما بیننا یوم الفخار تفاوت ابدًا
کلانا فی المعالی معرق الا الخلافة میزتک فانّنی انا عاطل منها و انت مطوق —

محاضره سید رضی با قادر خلیفه

گویند روزی سید رضی در مجلس قادر خلیفه عباسی نشسته بود و سید دستش با ریش او بازی
میکرد و ریش خود را بالا بینی گذاشت و سابقهٔ هم میان او و خلیفه بود چه خلیفه را اعتقاد این بود
که سید طالب خلافت است پس خلیفه بسیّد گفت که گویا از ریش خود بوی خلافت استشمام میکنی سیّد
بالبدیهه فرمود که رایحه خلافت استشمام نمی کنم بلکه رایحه نبوت از ریش خود استشمام میکنم زیراکه
از اولاد پیغمبر خدا ایم و از جمله کرامت سید رضی آنست —

در کرامات سیّد رضی

در وقتی از اوقات سیّد رضی نماز خود را به برادرش سید مرتضی اقتداء کرد و چون برکوع رفتند
سیّد رضی نماز را فرادی کرد و اقتداء را منقطع ساخت پس از وی سوال کردند از سبب انفراد
در جواب گفت که چون برکوع رفتیم دیدم که امام برادرم سیّد مرتضی در مسئله از حیض فکر
مینماید و خواطرش بدان متوجه است و در دریائی خون غوطه ور است پس من نماز خود را فرادی کردم
کرامت دیگر رویا شیخ مفید است درباب سیّد مرتضی و رضی و آمدن فاطمه چنانکه سبق ذکر
یافت و تالیفات ان جناب بسیار است از انجمله کتاب متشابه در قران و کتاب حقائق التنزیل و یا
رقعی گفته است که ان کتابیست بی نظیر که دلالت میکند بر توسعه دستگاه او در علم نحو و لغت و غیر آن
و کتاب تفسیر القرآن که بسیار نیکو نوشته و بزرگتر از تفسیر شیخ طبرسیست و کتاب مجازات آثار نبوت
و کتاب تعلیق خلاف الفقها و کتاب تعلیق الایضاح که حاشیه بر ایضاح ابو علی فارسی است
و کتاب خصایص الائمه و کتاب نهج البلاغة که در ان خطب و مراسلات و کلمات امیر المومنین
را جمع کرده و بران شروح نوشته اند مانند ابن میثم که شرح کبیر و صغیر بران نوشته و ملا فتح الله
کاشی که شرح فارسی بران نوشته و قطب راوندی و ابن ابی الحدید و برا بر شرح ابن ابی الحدید
حواشی بسیار است که اگر جمع شود مجلدی خواهد بود و کتاب تلخیص البیان در مجازات قران و کتاب
زیارات و شعر ابی تمام و کتاب سیرهٔ والد طاهر بزرگوارش و کتاب انتخاب شعر ابن الحجاج و کتاب
مختار شعر ابی اسحق صابی و کتاب ما دار بینه و بین ابی اسحق من الرسائل ثلث مجلدات و کتاب
دیوان شعر خود و ان چهار مجلد است —

در احوال شیخ الطائفه بن حسن طوسی

ق محمد بن حسن بن علی طوسی مکنّی با بو جعفر و شیخ الطائفه است و در فقه هر جا که شیخ مطلق ذکر میشود
مراد شیخ طوسی است و او سوم از محمد بن ثلث اوایل است و دو کتاب او که تهذیب و استبصار باشند
دو عدد کتب اربعه میباشند و ریاست مذهب در ان عهد باو انتها یافته و در مجلس درس او از شیعه زیاده
از سیصد نفر از مجتهدین جمع می شدند و موافق و مخالف بر فضیلت او اذعان داشته اند و در هر
فنی از فنون اسلام تصنیف کرده و در نزد شیخ مفید درس خوانده و بعد از وفات شیخ مفید در
نزد سید مرتضی و سائر علماء تلمذ نموده —

در ولادت و وفات شیخ

ولادتش در ماه رمضان از سال سیصد و هشتاد و پنج و بعراق آمد در سال چهارصد و هشت و وفاتش در شب دوشنبه بیست دوم محرم از سال چهارصد و شصت در نجف اشرف و در خانهٔ خود مدفون گشت و حسن بن مهدی سیقلی و شیخ ابو الحسن محمد بن عبد الواحد درانی و شیخ ابو الحسن لولو در همان شب متولی غسل او شدند و در اول قائل بوعید بود از ان پس ازین قول رجوع نمود و سبب رفتن به نجف برای ترسیدن از فتن چند بود که در بغداد متجدد شده بود و خانهٔ او و کتب او و کرسی او که بران می‌نشست و درس میگفت سوخته شدند —

در ایراد خلیفه

وجمعی نوشته اند که واشیین و مخالفین بخلیفه عباسی معروض داشتند که شیخ در کتاب مصابیح صحابه پس خلیفه شیخ را احضار کرد و حکایت لعن را از او استفسار نمود و شیخ در مقام انکار بر آمد پس ان کتاب را که موضع لعن که اللهم خص انت اول ظالم باللعن منی الخ باو نماند پس شیخ بدیهه گفت که یا امیر المومنین مراد این نیست که معاندین معروض داشتند بلکه مراد باول ظالم قابیل قاتل هابیل است و او ان کسی است که ابتدا کرد بقتل در بنی ادم و مراد از دوم عاقر ناقهٔ صالح است و اسم او قیدار بن سالف است و سوم قاتل یحیی بن ذکریا است و چهارم عبد الرحمن بن ملجم قاتل علی بن ابی طالب است چون خلیفه این جواب را شنید در اکرام او کوشید و از کسانیکه باو این نسبت داده بودند انتقام کشید و عمر مبارکش هفتاد و پنج سال بود و چون شیخ بعراق آمد بیست و سه سال بود و عمر سید مرتضی پنجاه و سه سال بود پس مدت بیست و هشت سال با سید مرتضی معاصر بود و شیخ در نزد ابن غضائری صاحب کتاب رجال نیز تلمذ کرد و اما نسبت سهو بشیخ دادند او را اسناد و اخبار تهذیب چنانکه بعضی از اخباریین گفته اند پس ان غلط است و اگر بر سبیل ندرت هم سهوی دران شده باشد پس ضرر ندارد با اینکه اخباری اخبار را قطعی میداند و عمل باخبار تهذیب شیخ نیز نماید پس اگر اختلاف بسیار در تهذیب باشد چگونه اخباری بان عمل و بان قطع حاصل میکند —

در تالیفات شیخ

و تالیفات شیخ بدین نهج است کتاب تهذیب الاحکام که مشتملست بر کتب فقهیه از طهارت تا دیات و ان شرح مقنعهٔ شیخ مفید است دوم کتاب استبصار و این دو کتاب از کتب اربعه می باشند و استبصار سه مجلد است مجلد اول و ثانی متعلق بعبادات می باشند و مجلد سوم بغیر عبادات از معاملات و غیران و مجلد اول مشتملست بر سیصد باب که متضمن است تمام انها هزار و هشتصد و نود و نه حدیث

و مجلد

و مجلد دوم متضمن است دویست هفتده باب و مشتملست بر صد و هفتاد و هفت حدیث و مجلد سوم مشتملست بر سیصد و نود و هشت باب و همان مشتملست بر دو هزار و چهارصد و پنجاه و پنج حدیث پس همه کتاب استبصار نه صد و بیست و پنج باب است و پنجهزار و پانصد و یازده حدیث است چنانکه شیخ خود شمرده است و اصل وضع استبصار اخبار مختلفه است و از تالیفات شیخ کتاب نهایه است و آقا باقر بهبهانی در حاشیه مدارک گفته است که باقی تصانیف شیخ موخر است از نهایت و استبصار و به نظرم چنان می آید که نهایت موخر تر از همه باشد لیکن شیخ بهائی در حاشیه اثنا عشریه گفته که تالیف نهایه قبل از مبسوط بود و فایدهٔ دانستن اینمطلب چند چیز است یکی اینکه فتوائی که در کتاب اخر گفته رجوع است از فتاوای سابقه دوم اینکه اگر اجماعی در کتب سابقه ادعا کرده باشد و در کتاب اخیر برخلاف ان فتوا داده باعث قدح دران اجماع و مایهٔ وهن ان اجماع میشود زیرا که خود در کتاب متاخر نقض اجماع خود کرده —

قاعدهٔ شریفه و فائدهٔ لطیفه

سیما بنا بر اینکه حجت اجماع منقول از باب افادهٔ مظنه باشد کما هو الاقوی و باید دانست که بعضی از اخباریین العیاذ بالله بر شیخ طعنه زده اند که او در سائر کتب خود مجتهد صرف است و در کتاب نهایت اخباری صرف است و این غلط است چه شیخ در سائر کتب خود بنحو اجتهاد نوشته و در نهایت فتاوای خود را بعبارات روایات نوشته و مسایلی را که روایتی دران وارد نیافته متعرض انها نشده است و این دخلی بر اخباریت ندارد بلکه غرضش دران کتاب ذکر مسائل منصوصه و عدم ذکر فروع غیر منصوصه است و لذا —

فتوای نهایت در مقام تعارض اقوال و تعارض اخبار از جملهٔ مرجحات است زیرا که فتوای نهایت کاشف از آن است که برطبق ان فتوا روایتی بوده و شیخ بران مطلع شده زیرا که در اول نهایت گفته که فتاوای این کتاب برطبق روایات است نظیر این مطلب اینکه شهید اول در آخر کتاب لمعه فرموده که فتاوای که درین کتاب لمعه نوشته ام از فتاوائی است که در میان اصحاب اشتهار دارد و لذا اگر در جائی تعارض میان اخبار شود ان چیزی که موافق با فتوای لمعه است ترجیح بر خلاف خود دارد چه فتوای لمعه برطبق مشهور است و شهرت برطبق فتوای لمعه است چنانکه این فقیر مولف کتاب را همین مشرب است که شهرت را مرجح میدانیم اگر کوئی که بعضی از فتاوای لمعه را

دیدم که برخلاف مشهور است جواب گویم اولاً انکه شهرت در زمان شهید برطبق ان بوده و پس ازان شهرت متاخرین برخلاف آن شده باشد و شهرت متقدم متقدم است علی قول و ثانیاً اگر چنین چیزی اتفاق افتاد از باب خرج باخرج و بقی الباقی میباشد و ازجمله تالیفات شیخ کتاب مفصح در امامت و کتاب بالا یع المکلف الاخلال به و کتاب عده در علم اصول و کتاب رجال که ازیشان بغیر روایت کرده اند از ائمه روایت داشته اند و کتاب فهرست کتب شیعه و اسمای مصنفین ان و کتاب مبسوط در علم فقه و مقدمه در مدخل بسوی علم کلام و کتاب ایجاز در فرائض و مسئله در عمل بخبر واحد و کتاب ماالعلل و کتاب جمل و عقود و کتاب شرح مقدمه و ان ریاض العقول است و کتاب تمهید الاصول و ان شرح جمل العمل والعمل است و کتاب تلخیص الشافی در امامت و مسئله در احوال و کتاب تبیان در تفسیر قرآن و ان بست مجلد است و رساله در تحریم فقاع و مسائل دمشقیه که دوازده مسئله است و مسائل حلبیه و مسائل حایریه و مسائل الیاسیه که صد مسئله است و در فنون مختلفه و مسائل جیلانیه که بیست و چهار مسئله است و مسائل در فرق درمیان نبی و امام و نقض بر ابن شاذان در مسئله غار و مختصر در عمل یوم و لیله و مناسک حج که مجرد عمل و ادعیه است و مسائل ابن برّاج و کتاب مصباح متهجد در عمل سنه و کتاب انس التوحید و کتاب اقتصار فیما یجب علی العباد و کتاب مختصر مصباح در عمل سنه و کتاب غیبت و کتاب اخبار مختار بن ابی عبید و کتاب مقتل الحسین و کتاب اختیار الرجال و کتاب مجالس در اخبار و کتاب هدایة المسترشد و بصیرة المتعبد و کتاب در اصول عقاید و ان کتاب بزرگیست و از ان بیرون آمد کلام در توحید و بعضے از مسائل و از یه در وعید و مسائل رجبیه در آیات قرآن —

دراحوال سید مرتضی رازی

قا سید مرتضے بن الداعے الرازی الحسینے ملقب بابو تراب برادر سید مجتبی بن الداعی است و او برادرش و پدرش از مشاهیر فقهاء ان اعصار بوده اند و او است مصنف کتاب تبصرة العوام که بفارسی است و کتاب فصول تامه در هدایت عامه و ان عربیت —

دراحوال احمد بن طاؤس الحسینی

قب احمد بن موسی بن جعفر محمد بن احمد بن محمد بن احمد بن محمد بن طاوس بن اسحق بن حسن بن محمد بن سلیمان بن داؤد بن الحسن المثنی بن علی بن ابی طالبؑ بدانکه چند نفر از اولاد طاؤس از مشاهیر علما میباشند یکی احمد که ملقب بجمال الدین است و شیخ حسن بن داؤد در نزد او

درس خوانده وفات او در ششصد و هفتاد و سه است او کتاب ملاذ و بشری از تالیفات او است و تالیفات او هشتاد و دو میرسد و شاعر هم بود —

دراحوال سیّد رضی الدّین بن طاؤس

دوم برادرش علی بن موسی بن طاوٗس است ملقب رضی الدین مکنّی بابو القاسم و از مشایخ اجازه علامه است و او را نیز تالیفات بسیار است مانند کتاب الاقبال و کتاب لهوف علے اهل الطفوف در مقتل حسین است و کتاب طرائف که عنوانش و من طریف ذلک است و در رد بر عامه است در امامت و باسم عبد المحمول نامی نوشته است و علامهٔ حلّی در اجازه اولاد زهره گفته است که انجناب یعنے علی بن طاوٗس را کرامات است که بعضے از انها را انجناب برائی من نقل فرموده و بعضے دیگر را والدم نقل فرموده است و انجناب از شدت احتیاط فتوے ننوشت و سید نعمت الله جزایری در کتاب زهر الربیع نوشته است که سید رضی الدین علی بن طاوٗس گفته که خلیفه خواست که مرا قاضی کند پس من بایشان گفتم که ای بندگان خدا دعوای واقع شد میان عقل من و هوای من و از من محاکمه خواستند چون در نزد من حاضر شدند عقل من گفت که من میخواهم تورا براه بهشت و لذات ان ببرم هوائے من گفت که اخر نسبت است و من میخواهم که تو را لذت های حاضره بچشانم پس حکم عدل را از من خواستند پس روزی برائی عقل حکم کردم و روزی برائی هوا پس ایشان اقامه بر نزاع دارند و مدت پنجاه سال است که منازعه ایشان را تمام نکرده ام پس کسے نتوانست که قصه را تمام کند چگونه مدت دارد بر وقایع مختلفه پس شما کسی را برائی قضاء اختیار کنید که عقل و هوا او متفق باشند و از مهمات خود فارغ باشند تا اینجا کلام زهر الربیع بود —

[illegible]

و شیخ احمد احسائے در شرح زیارت جامعه گفته و دیگران هم نوشته اند که سید رضی الدین علی بن طاوس در سامره در سرداب مبارک حضرت صاحب الامر علیه السلام صدائی ان حضرت را شنید و شخص او را ندیده و شنید که ان حضرت در قنوت ایند عا را میخواند اللهم ان شیعتنا خلقوا من ولایت ما خمیر شده اند پس بنا بخواطر ما ایشان را بخش و مادر سید رضی و برادرش احمد با مادر ابن ادریس هر دو دختر شیخ ورام ابن ابی فراس بوده اند و مادر مادر ایشان دختر شیخ طوسی است و شیخ ورام بن ابی فراس این دو دختر را که والدهٔ ابن ادریس و والده سید رضی باشند اجازه داده است و در بعضے از مواضع شیخ طوسے را بجدی تعبیر میکنند و ابن ادریس اجازه از پسر شیخ طوسے

حسن بن محمد بن طوسی دارد وشاید این اجازه در حال طفولیت باشد -

در تاریخ ولادت و وفات سید رضی

و وفات این بزرگوار سید رضی الدین روز دوشنبه پنجم ذی القعده از سال ششصد و شصت وچهار است و ولادتش در روز پنجشنبه نیمه محرم الحرام از سال پانصد هشتاد و نه میباشد واز جملهٔ کراماتش حکایت اسمعیل بن حسن هرقلی است که صاحب الامر را دیده وآن حضرت فرمود که از خلیفه عباسی چیزی قبول نکن وبسید رضی الدین فرزند ما بگو که بعلی بن عوض بنویسد سفارش تو را که باو سپرده ایم که انچه تو میخواهی بدهد واین حکایت را مقدس اردبیلی درکتاب حدیقة الشیعه و علی بن عیسی درکشف الغمه و علامه مجلسی درکتاب بحار ذکر فرموده اند وسید نعمت الله جزایری درکتاب زهر الربیع نوشته است که سید اجل ابن طاوس درکتاب فلاح السائل نوشته است که جدم ورّام بن ابی فراس قدس الله روحه که از کسانی بود که اقتدا بفعل او میشود وصیت کرد که بعد از وفات او در دهان او بگذارند نگین عقیق که براو نقش باشد اسماء ایمه او صلوات الله علیهم اجمعین پس منهم نقش کردم بر نگین عقیق که الله ربی ومحمد نبی وعلی امامی وسمیت ائمة الی آخرهم ائمتی ووسیلتی و وصیت کردم که انرا بعد از وفات من در دهان من بگذارند تا جواب ان دو ملک در نزد سوال در قبر شود انشاء الله وتعالی وشاید که ورّام بن ابی فراس درین باب حدیثی مخصوصه برخورده باشد وظاهر انیکه این اشاره باشد بانچه روایت شده از قول پیغمبر که یا علی خاتم عقیق بدست کن چه ان اول کوهیست که اقرار کرد برای خدا بوحدانیت وبرای من برسالت وبرای تو وبرای ایمه از اولاد تو بامامت وولایت تا اینجا کلام زهر الربیع بود

دراحوال سید عبد الکریم ابن طاوس

سوم عبد الکریم بن احمد بن طاوس متقدم است واو از عمّ خود سید رضی اجازه دارد و در فقه ونسب و عروض ماهر بوده وکنیه او ابو المظفر است وولادتش در چهارده ماه شعبان از سال ششصد وچهل وهشت ونشو ونمائش در حله تحصیلش در بغداد ووفاتش در کاظمین در سال ششصد ونود و سه وعمرش چهل وپنج سال ودو ماه بود وابن داود درکتاب رجالش گفته که او هرگز چیزی حفظ نکرد مگر انیکه انرا فراموش نکرد وقرآن را در مدت کمی حفظ نمود ودر یازده سالگی مشغول کتابت شد وچهل روز بیشتر درس نخواند پس از ان مستغنی از معلم شد واین در زمانی بود که چهار ساله بود واین بزرگوار از خواجه نصیر الدین طوسی نیز اجازه دارد وهمچنین اجازه دارد از شیخ مفید بن بحرانی

و تالیفات دارد واز انجمله است شرح دیباچه رساله النظیر شیخ ابو علی سینا چهارم علی بن عبد الکریم ملقب بسید رضی الدین واو اجازه از خواجه نصیر الدین دارد -

دراحوال ابن میثم

فج شیخ مفید الدین میثم بن علی بن میثم بحرانی در معقول ومنقول ید طولی داشته وبرای او سه شرح بر نهج البلاغه است صغیر ومتوسط وکبیر وشیخ بهائی در مجلد ثالث از کشکول گفته که وفات این بزرگوار در ششصد وهفتاد و نه شده است وشرحی بر صد کلمه نوشته است وکتاب نجات در قیامت از تالیف او است وان کتاب در تحقیق امر امامت است ودر انجا نوشته که اهل لغت استعمال نمیکنند مولی را مگر در کسیکه مالک باشد واو از مشایخ اجازه علامه حلّی است وخواجه نصیر الدین شهادت داد بر متبحّر او در علم کلام وحکمت وسید شریف جرجانی در فن علم بیان از شرح مفتاح تحقیقی از او مذکور داشته واو را بعض مشایخنا معتبر داشته ومیر صدر شیرازی در حاشیه شرح تجرید سیما در جواهر واعراض از انجناب بسیار نقل کرده -

حکایت عذبه از ابن میثم

واز جملهٔ حکایات عذبه که از ان بزرگوار صدور یافته انکه در اوائل در خفایای زوایا معتکف وخامل الذکر بود پس فضلاء عراق باو نوشتند که عجب است که تو باین مهارت در فنون علم در میان علماء قدر واعتباری نداری ان بزرگوار در جواب ایشان این اشعار را نوشت

طلبت فنون العلم ابغی بها العلی فقصر بی عما سموت به القل تبین لی ان المحاسن کلها فروع وان المال فیها هو الاصل

چون این اشعار بنظر اهل عراق رسید باو نوشتند که تو درین اشعار خود را در معرض خطا انداخته ودر حکم باصالة مال قضیه را منعکس ساخته انگاه ابن میثم در تصدیق حکم خود این اشعار شاعر قدیم را نوشته بایشان فرستاده

قد قال قوم بغیر فهم ما المرء الا باکبریه فقلت قول امرء حکیم ما المرء الا بدرهمیه من لم یکن درهم لدیه لم یلتفت عرسه الیه

وچون دانست که این اشعار نیز موجب رفع شبهه ایشان نمی شود متوجه عراق شد وجامهای کهنه پوشیده در بعضی از مدارس عراق که مشحون بعلماء بود درامد وسلام کرد ودر صف نعال نشست انجماعت جواب او را بتکلف گفتند وملتفت اکرام وپرسش احوال او نشدند ودر اثناء مذاکرهٔ ایشان از مسئله دقیق که همه در او ماندند صحبت گذشت وابن میثم از ان اشکال مالابد به نه جواب فرمود پس بعضی از ایشان بطریق استهزاء باو گفتند که تو هم طالب علمی

بعد از آن شام حاضر شده پس او را در خوان خود شریک نمودند بلکه در ظرف سفالی سهمی برای او
جدا کرده به نزد او نهادند و خود با یکدیگر تناول کردند و چون مجلس منقضی شد او نیز از مدرسه بیرون
رفت در روز دیگر البسهٔ نفیسه مشتمل بر آستین های فراخ پوشیده و عمامه بزرگ بر سر نهاده به مدرسه
ایشان در آمد چون او را از دور دیدند بجهت تعظیم او برخاستند و او را در صدر مجلس جائی دادند
و چون شروع در مباحثه و مذاکره نمودند از ایشان مسئله پرسید که در شرع و عقل صحتی نداشت
و سخنهای علیل ذکر نمود ایشان سخنهای او را به تسلیم و تحسین و قبول تلقی نمودند بعد از آن چون
طعام پیش آوردند ایشان با نهایت ادب او را مقدم داشتند پس ابن میثم آستین خود را در ظرف
طعام گذاشت و گفت ای آستین من بخور ایشان چون اینحالت را از او مشاهده کردند در مقام انکار
او بر آمدند و گفتند که آستین خود را بردار که او چیزی نخورد ابن میثم در جواب فرمود که شما این
طعام را برای این آستین فراخ من آورده اید نه برای نفس قدسیه لامعه و الا من دیروز بهیئت
فقرا به نزد شما آمدم و سخنان خوب گفتم اعتنائی بمن ننمودید و مرا استحقار گردید و امروز بهیئت
متکبرین و اغنیاء آمدم و بکلام جاهلین تکلم نمودیم شما مرا احترام گردید و جهالت بر علم و غنا را بر فقر ترجیح
دادند و منم صاحب اشعاری که در باب اصالة غنا و مال بشما نوشتم و شما در آن باب مرا الحطه نمودید پس
آنجماعت بخطای خود اقرار کردند و از او عذر خواهی نمودند و بعضی از علما در حواشی خلاصه علامه نوشته
است که در هر جا که میثم یافت شود پس آن بکسر میم است مگر میثم بحرانی که آن بفتح میم است —

در احوال یحیی بن میثم

قد یحیی بن احمد بن یحیی بن حسن بن سعید ملقب به نجیب الدین است و در کتب یحیی بن سعید منسوب
بجد او را استعمال میکنند عالم و زاهد و ورع و جامع بوده و پسر عم محقق اول است و از تالیفات
او است کتاب جامع الشرایع و کتاب مدخول در اصول فقه و غیر آن و وفات آن بزرگوار در شب
عرفه در ثلث اول شب از شهر ذی الحجه از سال ششصد و هشتاد و نه است و اخوند ملا محمد تقی در
اجازه اخوند ملا محمد باقر مجلسی نوشته است که یحیی بن سعید عمر درازی کرده بوده و پدرش نیز از
مشایخ اجازه و فقهاء آن عصر است و پسرش محمد نیز از مشایخ اجازه و اعظم فقها است رحمه الله تعالی

در حال مقداد بن عبد الله

قه مقداد بن عبد الله بن محمد بن حسین بن محمد السیوری الحلی الاسدی عالم فاضل فقیه متکلم است
و از کتب مولفهٔ او است کتاب نضد القواعد که شرح کتاب قواعد شهید اول است و کتاب شرح

نهج المسترشدین در اصول دین و کنز العرفان در تفسیر ایات احکام و التنقیح الرایع در شرح مختصر النافع و شرح
مبادی الاصول و غیر اینها و فراغ او از شرح نهج المسترشدین در سال هفتصد و نود و دو بوده است
و برای او است شرحی بر الفیه شهید اول و او از شاگردان شهید اول است و از او اجازه دارد —

قو علی بن عبد الله بن حسن بن حسین بن حسن بن حسین بن علی بن حسین بن بابویه قمی ملقب به نجیب
الدین است و بعضی عبد الله را مبدل بعبید الله نموده اند و این خبط است و بعضی حسن بن حسین را مکرر نوشته
اند و نیز سهو است و این بزرگوار از مشاهیر علما نامدار است و محمد بن محمد بن علی همدانی قزوینی از این بزرگوار
اجازه دارد و از تالیفات او است کتاب فهرست که در ان ذکر نموده است احوال معاصرین شیخ طوسی
را با علما و اخل خود و کتاب اربعین عن الاربعین در مناقب امیر المومنین و کنیت او ابو الحسن است
و اجازه دارد از پدرش عبد الله از پدرش حسن که شیخ صدوق است مدعو به حسکان است از پدرش
حسین از پدرش حسن از پدرش حسین که برادر شیخ صدوق است از پدرش علی بن بابویه و ایضا این
بزرگوار اجازه دارد از بابویه بن سعد که از بنی اعمام بعید او است و بابویه مذکور ابن سعد بن محمد
بن حسن بن حسین بن علی بن حسین بن بابویه قمی است و شهید ثانی در شرح درایه فرموده که روایت
پسران از پدر است تا پنج پشت در بابویه مذکور اتفاق افتاده که هر یک از پدرش اجازه دارند
پس بابویه اجازه دارد و از پدرش سعد از پدرش محمد از پدرش حسن از پدرش حسین که برادر صدوق است
از پدرش علی و از تالیفات بابویه کتابیست در اصول و فروع که مسمی بصراط المستقیم است و در
منتجب الدین از شش پدر اجازه است و ایضا از چهار پدر است محمد بن محمد بن محمد بن زین الدین
الداعی که هر یک از پدر اجازه دارد و ایضا اجازه چهار پشت ظهیر الدین محمد که اجازه دارد از
پدرش فخر المحققین محمد از پدرش حسن العلامه الحلی از پدرش یوسف بن المطهر و ایضا اجازه دارد
جلال الدین حسن از پدرش احمد از پدرش نجیب الدین محمد که استاد محقق اول است از پدرش جعفر
از پدرش محمد از پدرش ابی البقاء هبة الله بن نما و این اجازه از پنج پدر است و اجازه پشت بسیار است
سید علی اجازه دارد از پدرش سید عبد الحمید از پدرش سید فخار بن معد موسوی و اجازه جعفر
از پدرش محمد از پدرش حسن بن معیه و اجازهٔ شیخ ابراهیم از پدرش عبد العالی از پدرش
علی بن عبد العالی الکرکی محقق ثانی و اجازهٔ پسر از پدر بی نهایت است مانند اجازهٔ شیخ ابو علی
حسن از پدرش شیخ طوسی و حسن بن فضل از پدرش شیخ طبرسی صاحب مجمع البیان و سید محیی الدین
بن زهره از پدرش و سید عمید الدین از پدرش و سید ضیاء الدین از پدرش و سید علیخان شستری

صاحب شرح صمدیه در شرح صحیفه نوشته است که اجازه او از پدر رانش تا بچهار ده پشت میرسد وارباب
علم درایت در کتب مطوله در روایت ابناء از آبا نوشته اند و بیان اجازات پدران از پسران
نموده اند چه از عامه و چه از خاصه شهید ثانی در شرح بدایة الدرایه برخی از سخن درین باب
گفته بدان جا رجوع کنند۔

قز احمد بن عبد الله بن محمد بن علی بن حسن المتوج البحرانی در فضل و تقوی و علم
مشتهر در کتب علماء است و ملقب بجمال الدین وگاهی او را فخر الدین میگویند و گاهی شهاب
جمال الدین میخوانند و معروف با بن المتوج است و از تلامذهٔ فخر المحققین پسر علامه است
و احمد بن فهد در پیش مقری احسائی از او اجازه دارد و کتابی در تفسیر قرآن تالیف کرده و رساله
در آیات ناسخه و منسوخه نوشته و کتاب منهاج الهدایه در شرح کتاب احکام و فرزند او ناصر بن
احمد از فقهاء است و والدش عبد الله نیز از فقهاء است و ناصر بن فقیه محقق و حافظ بوده
و نقل شده که هرگز چیزی نشنید که او را فراموش کرده باشد و ابن المتوج مراثی بسیار
برائے حسین علیه السلام گفته و معاصر با شیخ مقداد است و قبر او معروف است در جزیره اکل
بضم کاف بعد از همزهٔ مضمومه و آنرا جزیره صالح پیغمبر میگویند و از بلاد بحرین است۔

فح سید تاج الدین ابی عبد الله محمد بن القاسم بن معیه بضم میم و فتح عین مهمله و تشدید یاء مثناة
در تحت و هاء در آخر سید حسینی دیباجی است و علامه نسابه فاضل عظیم الشان بوده و شیخ شهید اول از او
اجازه دارد و هم برائی خود از او اجازه گرفته و هم برائی دو پسرش محمد و علی و هم برائی دو دخترش
فاطمه وست المشایخ و برائے جمیع مسلمین هر که قدری از حیوة تاج الدین را ادراک کرده
و شهید ثانی فرموده که من خط سید مزبور را مشاهده کردم که برائے شهید اول بتفصیل مذکور
اجازه نوشته و سید مزبور اجازه دارد از علامهٔ حلی و سید مجد الدین ابو الفوارس محمد
بن علی بن محمد اعرج است و از دو پسرش سید عمید الدین و سید ضیاء الدین و از سید جلیل نسابه
علم الدین مرتضی علی بن سید جلال الدین عبد الحمید بن سید نسابه طاهر ابو خدفخار بن معد الموسوی
و سید رضی الدین بن عبد الکریم بن طاوس۔

قط علی بن ابراهیم بن محمد بن حسن بن زهرة الحلی الحسینی سید است فقیه و فاضل ملقب
بعلاء الملة و الحق و الدین و علامه حلی در اجازه او گفته است که در این اعصار مرا امر کرد مولای
کریم و سید جلیل حسیب و نسیب نسل عترت طاهره و سلالهٔ انجم زاهره مخصوص بنفس قدسیه و ریاست النسبه

جامع مکارم اخلاق و طبیب عراق افضل اهل عصر علی الاطلاق علاء الملة و الحق و الدین ابو الحسن
علی بن ابراهیم بن محمد بن ابی الحسن بن ابی المحاسن زهره بن ابی المواهب علی بن ابی سالم محمد بن
ابی ابراهیم محمد النقیب بن ابی علی احمد بن ابی جعفر محمد بن ابی عبد الله الحسین بن ابی ابراهیم
اسحق المؤتمن بن ابی عبد الله جعفر الصادق بن ابی جعفر محمد الباقر علیه السلام بن ابی الحسن علی
زین العابدین علیه السلام بن ابی عبد الله الحسین علیه السلام سبط شهید ابن علی علیه الصلوة و
السلام و آن جناب اجازه خواست از بنده خود و برائی خود و برائی اقارب خود از سادات اماجد
مؤیدین از نزد خدا و جوابها خواست از مسائل دقیقه لطیفه و مباحثه عمیقه شریف پس امتثال امر
او نمودم و مبادرت بسوی طاعت او نمودم اگرچه ملتزم شدم سوی ادب را که مفتقر بود در جنب
احتراز از مخالفت او و او الآن پس او معدن فضل و تحصیل است و این سخن از روی حجت و دلیل است
و اجازه دادم او را خدا عمر او را دراز کند و اجازه دادم پسر مکرم معظم او را شرف الملة و الدین ابی
عبد الله الحسین و برادر کبیر امجد و سید معظم مجید بدر الدین ابی عبد الله محمد را و دو پسر او را که کبیرین
معظمین میباشند و آنها ابو طالب احمد شهاب الدین و ابی محمد عز الدین حسن خدا ایشان را فوت دهد
و ادام مولای ما و اجازه دادم او را و ایشان را که روایت کنند از من جمیع آنچه را که تصنیف
کردم آن را در علوم عقلیه و نقلیه یا آن را انشاء کردم و فتوی دادم بآن یا اجازه داده شد برائی
من روایت آن یا شنیدم آنرا در کتب اصحاب ما که سابقین میباشند و جمیع آنچه را که اجازه دادند آنرا
برائی من مشایخ آن کسانیکه معاصر با ایشان بودم و از انفاس ایشان استفاده کردم تا آخر اجازه

قی فضل بن حسن بن فضل الطبرسی ابو علی ملقب بلقب امین الدین عالم و فاضل و ثقه و
جلیل القدر است و او را تالیفات چند است که مشهورترین آنها کتاب تفسیر قرآن مسمی بمجمع البیان است
در ده مجلد و آن تفسیری نیکو که جمع جمیع فنون است از نحو و لغت و تصریف و معنی و نزول مگر اینکه از
تفسیرین عامه بسیار نقل نموده است و از تفسیر خاصه و اهل البیت نقلی نکرده مگر اندکی از تفسیر عیاشی
و علی بن ابراهیم قمی و برای او است کتاب تفسیر وسیط که مسمی است بجامع الجوامع در چهار مجلد
و در زمانیکه شروع بتفسیر اول نموده بود از شصت تجاوز نموده بود و زمانیکه شروع بجامع
الجوامع نمود از هفتاد عمرش تجاوز کرده بود و برای او است تفسیر وجیز در یک مجلد و کتاب اعلام
الوری و از مرویات او است کتاب صحیفة الرضا و از مشهد رضوی منتقل بسبزوار شد در سال پانصد
و سی و سه وفات یافت در سال پانصد و چهل و هشت و او را نقل نمودند بمشهد رضوی و در آنجا دفن نمودند

وانه او روایت دارد برهان الدین محمد بن محمد بن علی همدانی قزوینی نزیل و ابن شهر اشوب چنانچه در معالم العلماء او را بلفظ شیخی ادا فرموده و قبر مطهرش در غسل گاه حضرت رضا علیه السلام است

در احوال محمود بن علی بن الحسین

قبا محمود بن علی بن الحسین الحمصی الرازی علامهٔ زمان و وحید دوران بوده و تالیفات بسیار دارد مانند تعلیق صغیر و تعلیق کبیر و شهید اوّل اجازه ازاو دارد بواسطهٔ تلامذهٔ او و شیخ منتجب الدین گفته که چندین سال در نزد او درس خواندم و از جمله اشعار این بزرگوار که بخط شهید اوّل یافته شد قد کنت ابکی و داری منک دانیه فحق ذلک ادشطت بک الدار ابکی لذکرک سرا ثم اعلنه فلی بکاران اعلان و اسرار —

در احوال امیر زاهد ورّام بن ابی الفراس

قبب امیر زاهد ورّام بن ابی الفراس المالکی الاشتری از اولاد مالک بن حرث اشتر نخعی که از صحابهٔ امیر المؤمنین است و او جد مادری سید رضی الدین بن طاؤس و ابن ادریس است و در نزد شیخ محمود حمصی درس خوانده و شیخ منتجب الدین سابق در نزد ورام درس خوانده و امام فخر رازی از سنّیان نیز در نزد او درس خوانده چنانچه از قاموس بر می آید و شهید اول روایت کرده از محمد بن جعفر مشهدی ازاو و او است صاحب کتاب مجموعه و کتاب تنبیه الخواطر و نزهة النواظر مگر اینکه در او غث و سمین هر دو میباشند سید بن طاؤس در کتاب فلاح السائل نوشته که جد من ورام بن ابی فراس از کسانی است که اقتدا بفعلش میشود و او وصیّت نمود که نگین عقیقے را بر او اسامی دوازده امام نقش کنند و از ابعد از وفات در دهان او بگذارند سید بن طاؤس میفرماید که من نیز نگین عقیق کندم الله ربّی و محمد نبی و علی و سمیت الایمه الا اخرهم ایمتی و وسیلتے و وصیّت کردم که از ابعد از موت در دهان من گذارند در نزد سوال ملکین در قبر جواب انها باشد انشاء الله تعالے تا اینجا کلام سید بن طاؤس بود و شاید که تخصیص بعقیق برائی ان باشد که پیغمبر بعلے فرمود که ای علی انگشتر عقیق بدست کن که او اول کوهی است که اقرار کرد برای خدا بوحدانیت و برای من برسالت و برای تو و ائمه از اولاد تو بامامت و ولایت —

قبح سید عزّ الدین ابی المکارم حمزه بن علی بن زهره حسینی حلبے فاضل و جامع بوده و از او اجازه دارد شیخ شاذان بن جبرئیل قمی و برادر زاده اش سید محی الدّین ابو حامد محمد

ابن نفیه کلمه محقق مدقق ابو القاسم عبد الله بن علی بن زهره حسینے و محمد مزبور از پدرش علی نیز اجازه دارد و محقق اول از سید محمد مزبور اجازه دارد و سید حمزه را تالیفات بسیار است مانند کتاب غنیة النزوع در علم اصول و فروع و او در کتاب صفحه بصفحه و رق بورق احکام ذکر کرده از ان انها میگوید کل ذلک للاجماع محتجا از کثرت دعواے اجماع اگر اجماع محکی او با اجماع دیگران تعارض کند اجماع ابن زهره موهون خواهد بود و ان معارض مقدم بر او است و سبب وهن او انیست که در غالب مسائل خلافیه دعوای اجماع میکند و این باعث وهن و وهم و عدم حصول ظن بانست و بعضے گویند که سید بن زهره حضرت صاحب الامر را ملاقات میکرده و از انجناب احکام می شنید بالمشافهه لیکن قدرت نداشت که از انست ما بام ذهد لهذا ان احکام را نوشت و در ان اجماع ادعا نمود تا از او به پذیرند لیکن مخفی نیست که انقسم خالی از تدلیس نیست و الله العالم و او را تالیفات دیگر نیز هست مانند کتاب قبس الانوار فی نصرة العترة الاخبار مسئلة الرد علی المنجمین کتاب النکت در علم نحو و غیر ذلک —

در احوال شیخ ابو منصور

قید احمد بن علی بن ابی طالب الطبرسے و او است مراد از طبرسے در مقام طلاق و اما صاحب تفسیر مجمع پس از ان تعبیر میکنند به ابو علی طبرسے و او عالم فاضل ثقه است و اجازه دارد از سید عالم عابد ابی جعفر مهدی بن حرب حسینی مرعشی از شیخ صدوق ابی عبد الله جعفر بن محمد بن احمد دوریستی از پدرش از شیخ صدوق محمد بن علی بن بابویه قمی و شیخ زین الدین محمد بن علی بن شهر اشوب مازندرانی سروی و شیخ طبرسے صاحب کتاب احتجاج جبت از جمعی متاخرین نسبت داده اند کتاب احتجاج را بشیخ ابو علے طبرسی صاحب کتاب تفسیر مجمع البیان مانند ملا محمد امین محدث استرابادی و صاحب رسالهٔ مشایخ الشیعه و محمد بن ابی جمهور محساری در کتاب عوالی اللیالی و این نسبت او فیح من الشمس و ابین من الامس غلط فاحش است —

در احوال محمد بن ادریس

قیه محمد بن ادریس یا ابن احمد بن ادریس عجلی ربعی حلّی شیخ فاضل کامل محقق مدقق عین الاعیان و نادر الزمان فخر الدین ابی عبد الله او دختر زادهٔ شیخ ورام بن ابی فراس است چنانکه بعضے گفته اند و جد مادری او دختر شیخ طوسے است چنانکه بعضے دیگر گفته اند و شیخ اسد الله کاظمینی اول را ذکر کرده است و گفته است که این غریب است و مؤلف کتاب ثانی را غریب می داند چه

بحسب طبقه مستبعد است که ابن ادریس دختر زاده شیخ طوسی باشد واو باب طعن بر شیخ مفتوح کرده ولذا محقق و علامه و شیخ محمود حمصی بر ابن ادریس تشنیع وطعن دارند وباو بی اعتنائی نموده اند وابن داؤد درکتاب رجال اورا در قسم ضعفا نوشته چه او کتاب خود را بر دو قسم کرده اوّل درممدوحین دوم در ضعفاء وابن داؤد گفته که او شیخ فقهاء حله بوده ومتقن علوم بود و کثیر التصانیف بود لیکن اعراض از اخبار اهلبیت کرده بالکلیّه ولیکن شیخ منتجب الدّین و دیگران اورا مدح نموده اند واو در نزد فقهاء بلقب فحل العلماء اشتهار دارد ومتاخرین براو اعتماد کرده اند اما عمل باخبار احاد نکردن باعث قدح او نمی شود چه سید مرتضی و دیگران نیز باخبار احاد عمل نمیکرده اند واما طعن بر شیخ فمولیس باول قارورة کسرت فی الاسلام پس شیخ مفید بر استاذش صدوق طعن بسیار دارد بنحویکه میگوید غلط وشیخنا ابوجعفر و در باب قضا وقدر صدوق حدیثی نوشته واترا معنی کرده و شیخ مفید گفته که کاش این حدیث را می نوشت ومعنی نمی نمود وشهید اوّل دراجازه خود از ابن نما وسیّد فخار بواسطه گفته که روایت دارم از ایشان مصنفات امام علامه شیخ العلماء ورئیس المذاهب فخرالدین ابوعبدالله محمد بن ادریس وشهید ثانی در اجازه اش گفته که مرویات شیخ علّامه محقق فخرالدین ابوعبدالله محمد بن ادریس العجلی باانکه قول ابن داؤد که او شیخ فقهاء حلِه بود با تضعیف بعد باهم منافات دارند وابن ادریس روایت میکند از خال خود حسن بن شیخ طوسی بواسطه شیخ عربی بن مسافر از شیخ الیاس بن هشام حایری از خال حسن بن الشیخ وبلا واسطه نیز اجازه دارد وصحیفه کامله را وظاهر انیکه اجازه پسر شیخ اورا در حال طفولیت ابن ادریس بوده واز تالیفات او کتاب سرایر است وغیران ودر السنهٔ فقهاء تعبیر مینمایند از او بحلی وعجلی ومتاخر وفاضل اگرچه غالب انست که فاضل را اطلاق بر علّامه می نمایند علامه محقق رانیز خوانند وابن ادریس در بیست وپنج سالگی بسر حد اجتهاد رسید واین کثیر الوقوع است چه این فقیر نیز در بیست سالگی باستخراج مسایل پرداختم –

دراحوال حسن بن علی

فتو حسن بن علی بن داؤد صاحب کتاب رجال است ودران مسلکی عجیب اختیار کرده که پیش ازان کسی بران سید نه نوشته جز انیکه درین کتاب اغلاط بسیار است چنانچه علماء رجال بدان اقرار نموده اند که این فقیر مؤلف کتاب را حواشی غیر مدوّنه است واو ازشاگردان محقق است وشهید ثانی دراجازه کبیره گفته تقی الدین حسن بن علی بن داؤد حلّی صاحب تصانیف بسیار وتحقیقات بیشمار است

ازانجمله کتاب رجال است وبرائی او هست از تصانیف در فقه نظماً ونثراً مطولاً ومختصراً ودر منطق وعربیت وعلم عروض واصول فقه مقدار سی کتاب که همه درغایت جودت می باشند وشهید اوّل ابن داؤد را توصیف فرموده بسلطان الادباء وملک النظم والنثر مبرّز در نحو وعروض تقی الدین ابی محمد حسن بن داؤد وابن داؤد خود در رجالش گفته که مولد او پنجم جمادی الاخری سنه ششصد وچهل وهفت است –

دراحوال نجیب الدّین

قیر نجیب الدین ابوابراهیم محمد بن جعفر بن محمد بن ابوالبقا هبة الله بن نما قدوهٔ مذهب وعلامهٔ ان زمان است چنانچه شهید اوّل وشهید ثانی بهمین عبارت تعبیر کرده ومحقق اوّل صاحب شرائع ازین بزرگوار اجازه دارد وفاتش بعد از عود از زیارت غدیر در ذی الحجه از سال ششصد وچهل وپنج بوده واورا پسر فاضل است نام او شیخ جعفر است وکتاب مقتل حسین که مسمی بمثیر الاحزان است از تالیفات اوست وبرائی شیخ جعفر پسریست فاضل مسمی به احمد که اجازه از پدرش دارد واز جدش واز برائی احمد نیز پسر فاضل است وان شیخ جلال الدین ابو محمد حسن ابن نظام الدین احمد است واجازه دارد از شهید اوّل واز یحیی بن سعید –

دراحوال سیّد شمس الدین بن فخار

فتح سیّد شمس الدین بن فخار بن معاد بن فخار بن فخار الموسوی الحائری عالم وفاضل وادیب ومحدث بود ومحقق اوّل ازاو اجازه دارد واز جملهٔ تالیفات این بزرگوار کتابیست در رد بر مذاهب است بر تکفیر ابی طالب وان نیکوست واو از ابن ادریس روایت می کند واجازه دارد وهمچنین از شاذان بن جبرئیل قمی اجازه دارد وابن ابی الحدید عنید در شرح نهج البلاغه در اسلام ابی طالب توقف کرده وگفته که سید فخار بن معد کتابی به نزد من فرستاد که دران اسلام ابی طالب را اختیار کرده بود پس ابن ابی الحدید در پشت ان کتاب اشعاری در مدح ابیطالب نوشت بدون انیکه اسلام ابی طالبؑ اختیار کند ومحمد بن احمد بن صالح سیبی ازاو اجازه دارد –

دراحوال عربی بن مسافر

قیط عربی بن مسافر عبادی اجازه دارد واز استادش الیاس بن هشام حایری از پسر شیخ طوسی وشیخ الیاس فاضل ومحدث بود –

فکـ ابوعلی حسن بن محمد الطوسی پسر شیخ طائفه عالم وفاضل وفقیه ومحدث بوده اکثر

اجازات باو منتهی است و کتب پدرش را بنزد او خوانده و از او اجازه گرفته و از تالیفات او است کتاب امالی و شرح نهایه و غیر اینها —

در احوال محمد بن علی بن شهراشوب

قکا محمد بن علی بن شهراشوب بن ابی نصر بن ابی الجیش المازندرانی السروی القاب متعلقه دارد مانند زید الدین و رشید الدین و کنیت او ابو جعفر است و او محدث و متکلم و فقیه و ادیب شاعر و جامع محاسن است و او را تالیفات است مانند مناقب و معالم العلماء در احوال علماء و هادی منهاج و مثالب النواصب و مخزون مکنون در عیون فنون و اعلام الطرائق فی الحدود و کتاب الاسباب والنزول علی مذهب الرسول و کتاب اوصاف و کتاب متشابه القرآن و بدو واسطه از شیخ طوسی روایت کرده و بیک واسطه از جدش شهراشوب و غیر ایشان و بسیاری از مخالفین نیز اجازه داشته چون محمود بن عمر زمخشری صاحب کشاف و احمد غزالی از برادرش محمد غزالی کتاب احیاء روایت داشته و اجازه داشت از خطیب خوارزمی موفق احمد مکی صاحب اربعین و قاضی ابی السعادات صاحب فضائل و غیر ایشان و سید ابو حامد بن زهره از این بزرگوار روایت داشته

در احوال شیخ ابو عبد الله

قکب شیخ ابو عبد الله جعفر بن محمد بن احمد بن عباس دوریستی ثقه و عین و عظیم الشان و معاصر شیخ طوسیست و در نزد شیخ مفید و مرتضی درس خوانده و تالیفات او کتاب کفایه است در عبادات و کتاب یوم و لیله و کتاب اعتقادات و کتاب رد بر زیدیه سابقه و غیر اینها و او منسوب است به بلده که او را دوریس میخوانند و در بعضی از نسخ بلکه اکثر دوریست مینامند و او را اولاد و اولاد اولاد است که همه فضلاء می باشند از انجمله نجم الدین عبد الله بن جعفر بن محمد دوریستی است که عالم و فاضل و جلیل القدر بوده و او روایت می کند از جدش ابو جعفر محمد بن موسی بن جعفر از جدش ابی عبد الله جعفر بن محمد از مفید و از انجمله است حسن بن جعفر دوریستی و ان فاضل جلیل است چنانکه قاضی نور الله در مجالس گفته و او عالم و شاعر بوده و از اشعار او است بعضی الوصی علائه معروفه کتبت علی جبهات اولاد الزنا لمن لم یوال من الانام ولیه سیان عند الله صلی ام زنا و از انجمله است ابو جعفر محمد بن موسی بن جعفر بن محمد دوریستی و او فاضل و جلیل است روایت می کند از جدش ابی عبد الله جعفر بن محمد متقدم از شیخ مفید —

در احوال جعفر بن محمد بن موسی

فلج جعفر بن محمد بن موسی بن قولویه کنیت اش ابو القاسم و پدرش ابو مسلمه از خیار اصحاب سعد بود و ابو القاسم از ثقات اصحاب و اخلاء ایشان بوده و روایت می کند از پدرش و برادرش از سعد و میگفت که من نه شنیدم از سعد مگر چهار حدیث و او استاد شیخ مفید بود و فاتش در سال سیصد و شست و نه بود و برای او کتبی است مانند کتاب عداوات الحسد و کتاب الصلوة و کتاب الجمعه و غیر ان و او مراسله بصاحب الزمان نوشت و از مدت عمر خود استفسار نمود در زمانیکه حجر الاسود را بجا لیش میگذاشتند قاصد کاغذ را داد و بخواند و تعیین مدت کرد و در بحار مجلسی مفصلاً در مجلد غیبت امام مذکور داشته است —

در احوال حسن بن عقیل

فکد کنیت اش ابو محمد و یا ابو علیست و ثانی اشهر است و معروف بعمانیست و معاصر با کلینی است و مکاتبه جعفر بن قولویه را اجازه داده و شیخ مفید براو بسیار ثناء میکرد و عمانی بضم عین مهمله و تخفیف میم است و منسوب بسوی عمان بضم عین و تخفیف میم است و ان بلدیست برکنار دریای فارس که میان ان بلد و بحرین مسافت یکماه راه است و از مشهور از مشایخ بضم عین و تشدید میم شنیده ایم و بنظر این فقیر انکه تشدید میم غلط مشهور است و شیخ طوسی فرموده که اسم پدرش عیسی است و او از اجله متکلمین و اعاظم فقهاء متقدمین است و از تالیفات او است کتاب تمسک بحبل آل رسول و ان بزرگی خوب است و مشهور است و در فقه است چنانکه ابن شهراشوب گفته و در غیر فقه نیز گفتگو در ان کتاب میکنند چنانکه شیخ طوسی گفته و بعضی گفته اند که حاج از خراسان وارد نمی شدند مگر اینکه از ان نسخه منخر یدند و میبردند و در کتب فقهیه او را تعبیر میکنند بابو علی و ابن عقیل و عمانی و او را بعضی از فتاوای غریبه است و او اول کسی است از مجتهدین امامیه که موافقت با مالک از عامه کرده و گفته که آب قلیل بملاقات نجاست نجس نمیشود و دیگر کسی اختیار این نکرده مگر سید اجل حسیب فاضل نقیب امیر معز الدین محمد صدر اصفهانی که رساله در این باب نوشته و ایرادات علامه را در مختلف بر ابن ابی عقیل در نموده و فتوای دیگرش انکه اذان و اقامه را در نماز صبح و مغرب واجب دانسته و سید مرتضی با او موافقت نموده و ابن عقیل زیاده از این گفته که در صبح و مغرب اگر اذان و اقامه نگوید نماز او باطل است —

در احوال محمد بن احمد بن الجنید

فکه محمد بن احمد بن الجنید ابو علی الکاتب الاسکافی از مشایخ شیخ مفید است و معاصر با عمانی

و مناخر از او فی الجمله و او در زمان امیر معز الدوله ابن بابویه است و برای کتابیست در اجوبهٔ
مسائل معز الدوله و کتب بسیار نیکو نوشته است اگرچه مذهب او جواز عمل بقیاس بوده و از این
باب کتب او متروک گردیده و ملا عبدالله تونی در وافیة الاصول گفته که ابن جنید از قول بقیاس
رجوع کرده و فاتش در سال سیصد و هشتاد و هشت هجریست و شیخ نجاشی گفته که از بعضی از مشایخ
خود شنیدم که میگفتند که نزد او مالی از صاحب الامر بوده و شمشیری نیز بود و او در آن باب وصیت
بجاریه خود کرد و آخر آن مال و شمشیر ضایع شد و بعضی گفته اند که ابن جنید دعوای نیابت خاصه داشته
و این سخن محض کذب و افتراست بلکه بعضی گفته اند که این نسبت را بعضی از عامه با بن جنید نسبت داده
است والعیاذ بالله که انجناب این دعوی نموده باشد و از جمله کتابهای او کتاب تهذیب الشیعه است
و آن بیست مجلد و بیست جزو است و مشتمل بر کتب فقه است و انتخاب المختصر نیز کرده که مسمی باحمدی در فقه
محمدیست و علامه نهایت در مقام مدح آن کتاب برآمده و گفته که یافتم بخط سید سعید صفی الدین
ابی جعفر محمد بن معد موسوی که روایت میکند از همدانی قزوینی برهان الدین از شیخ منتجب الدین
و علامه روایت میکند از پدرش از سید صفی الدین و این سید صفی الدین بخط خود نوشته که او مطلع
شد بر معظم مجلد نکاح از تهذیب پس نیکو عبارت و خوش مضمون و در نهایت بلاغت و جامع فروع
و اصول و استدلال و اقوال است ـ

در احوال سلار بن عبدالعزیز

فکو سلار بن عبدالعزیز و یا سالار بن عبدالعزیز بنا بر اختلاف نسخ متکلم و فقیه و از تلامذه شیخ مفید
و کنیتی بایوب علی است و در نزد سید مرتضی نیز درس خوانده و بسیار بود که بنیابت از مرتضی درس
میگفت چنانکه شیخ اسد الله کاظمینی در کتاب مقابیس گفته است بعضی گفته اند که به نیابت مفید
درس میگفت یعنی او قاتیرا که شیخ مفید را عذری بود او به نیابت شیخ بجای او می نشست و درس
میگفت چنانکه شیخ فخرالدین طریحی در کتاب مجمع البحرین در ماده سلر گفته است و ابوالفتح بن جنی
گفته که من او را ادراک کردم و در نزد او درس خواندم و در اخر امر از ضعف و پیری چنان
شده بود که قدرت بر بسیار سخن گفتن نداشت پس درس را که میخواست بگوید بر لوحی می نوشت
و بر شاگردان میخواند و از اهل دیلمیان گیلان بود چنانکه تعبیر از او بدیلمی شاهد بران است و از اهل
طبرستان بود چنانکه شیخ اسد الله کاظمینی گفته است و بعضی گفته اند که از علماء حلب بوده و از جملهٔ
کتب سید مرتضی مسائل سالاریه است که در جواب مسائل او نوشته است و او از مشایخ ممبر شیخ طوسی

و شیخ حسکا جد منتجب الدین و شیخ عبدالجبار رازی و غیر ایشان است و او را تالیفات است مانند کتاب
ابواب و فصول در فقه و مقنع در مذهب و تقریب در اصول فقه و رد بر ابی الحسن بصری در رد
بر شافی و تذکره در حقیقت جوهر و در بعضی از کتب بنظر رسیده که شیخ طوسی از او اجازه دارد و از
تالیفات او کتاب مراسم است در فقه ـ

در احوال قاضی بن البراج

فکر قاضی بن البراج اسمش عبدالعزیز بن تحریر بن عبدالعزیز بن البراج الطرابلسی الشامی نور
الله مرقده الشامی او از شاگردان مرتضی و از جانب سید مرتضی در طرابلس قضاوت مینمود و ملقب بلقب
المومنین و سعد الدین است و کنیه اش ابوالقاسم و معروف بقاضی است و در نزد شیخ طوسی نیز
درس خوانده و برای او مصنفات است مانند مذهب و معتمد و روضه و معترب و عماد المحتاج در
مناسک حاج و جواهر و معالم و کامل و شرح جمل العلم والعمل سید مرتضی و خلیفهٔ شیخ بود در بلاد
شامیه و از شیخ اجازه دارد و از حلبی نیز اجازه دارد و ظاهر انیکه از کراجکی نیز اجازه داشته و در
او تلمذ نموده و بعد از سوالات او از شیخ چند کتاب شیخ در جواب ان سوالات نوشت و در نزد
اوائل انها قاضی را شیخ فاضل تعبیر فرموده و راوندی تصریح کرده که مراد شیخ قاضی است
در حل و عقود و قاضی از مشایخ عبدالعزیز بن ابی کامل است و از مشایخ شیخ حسکا است و از مشایخ
شیخ عبدالجبار و شیخ محمد بن علی بن محسن حلبی است ـ

در احوال ابو الصلاح الحلبی

فکح تقی بن نجم حلبی است یا تقی الدین بن نجم یا نجم الدین و العمده فقها و متکلمین است و از تلامذهٔ
مرتضی و شیخ است و شیخ در کتاب رجال گفته در باب من لم یروا عن الائمه که تقی بن نجم الدین حلبی
ثقه است و مصنف چند کتاب است و در نزد من و سید مرتضی درس خوانده انتهی و در نزد سلار
نیز درس خوانده و از خلیفه مرتضی بود و در دیار حلبیه و هر وقتیکه به نزد سلار مسئله استفسار می
نمودند میفرمود که تقی در نزد شماست و او از مشایخ قاضی عبدالرحمن رازی و شیخ فقیه صالح
ثابت بن احمد بن عبدالوهاب حلبی و غیر ایشان است و کتب او را شیخ او شیخ الطائفه در کتاب
رجال ذکر کرده از انجمله است کتاب کافی در اصول دین و فروع دین و بدانه در فقه و شرح ذخیره
مرتضی و تقریب المعارف و العمدة الشافیه و الکافیه و گاهی فقهائی او را بالخیر باسم و گاهی بکنیت
و گاهی بلفظ الحلبی مے نامند ـ

در احوال عبد العزیز بن کامل طرابلسی

فکط عبد العزیز بن کامل طرابلسی بعد از قاضی ابن البرّاج و در انجا قاضی بوده و فاضل و محقق و فقیه و عابد بوده و از تالیفات اوست کتاب اشراق و کامل و جواهر و موجز و او اجازه دارد از قاضی ابن البراج و کراجکی و حلبی و بعضی گفته اند که از شیخ هم اجازه دارد و ظاهر اینکه این سخن فاسد است ـ

در احوال محمد بن علی بن عثمان کراجکی

قل محمد بن علی بن عثمان کراجکی قاضی ابو الفتح یا ابو القاسم نزیل محدث و فقیه و متکلم و صاحب کنز الفوائد و از اکابر تلامذه مرتقضی و شیخ و دیلمی و واسطی است و از مفید نیز اجازه داشته است و از جمله کتب مفید کتاب جواب ابی الفتح محمد بن علی بن عثمان است و بعضی گفته اند که او از دیار مصر بوده است و از تالیفات اوست نوادر و معونه فارض در استخراج سهام فرائض و شرح جمل مرتضے و منهاج در مناسک حاج ـ

در احوال محمد بن عمر بن عبد العزیز الکشّی

قلا محمد بن عمر بن عبد العزیز الکشّی و کش بفتح کاف و تشدید شین معجمه بلدیست معروف از بلاد ما وراء النهر و بلدیست بزرگ که سه فرسخ در سه فرسخ است و کنیت ابا محمد عمر و بفتح عین است بصیر با خبار رجال است و لیکن روایت از ضعفاء داشته و با عیاشی مصاحبت کرده و از او اخذ کرده و در کتاب او اغلاط بسیار است چنانچه علّامه در خلاصه گفته و نجاشی نیز چنین گفته تا اینجا که گفته برای او کتابیست در رجال که خبر داد ما را جماعتی از ابی محمد هرون بن موسی از محمد بن عمر بن عبد العزیز ابی عمرو کشی و در لور گفته که ان کتاب کشّی بما نرسیده و انچه موجود و متداول است کتاب اخبار کشّی است که شیخ طوسی انرا نوشته و منتخب از کشّی کرده و اسم انرا اختیار کشّی گذاشته و انرا شیخ ابراهیم بن حسن جزایری بر حروف معجم ترتیب داده و شیخ عبد الله بن صالح گفته که شیخ داود مذکور ادیب صحیح الاعتقاد صالح بود و مخلص در محبّت اهلبیت بود و ترتیب کتاب اخبار کشّی و نجاشی داده و لیکن قوت استدلال و تصرف برای او نبوده و کتب بسیاری بخط خود نوشته که چهار صد جلد میشود و انها را وقف بر مدرسه جزیره کرده که خود ساخته و سه فرزند داشته همه فضلا بودند اگر اینان شیخ علی و شیخ حسن و شیخ صالح و شیخ علی را فرزندی افضل از پدر و دو عم او خصوصًا در عربیت و ان شیخ داوری است که معاصر با شیخ عبد الله بن صالح بود و موسوم باسم جدش بود و قبر

شیخ داود جد در جزیره در حجره شمالیه است باقر پسر شیخ علی ـ

در احوال احمد بن علی بن احمد

قلب احمد بن علی بن احمد بن ابی العبّاس نجاشی معاصر شیخ طوسی و مرتضی بوده و از تلامذه شیخ مفید است و حسب او بنجاشی اهوازی میرسد که صاحب رساله از حضرت صادق است و علّامه در خلاصه گفته احمد بن عباس بن محمد بن عبد الله بن ابراهیم بن محمد بن عبد الله بن نجاشی والی اهواز او خدمت حضرت صادق کتابتی نوشت و از او سوال کرد و ان جناب رساله نوشت و بدو فرستاد و ان رساله معروفه است و احمد را کنیت ابو العبّاس است ثقه و معتمد علیه است و از کتاب رجال او در این کتاب بسیار نقل کردیم و وفات او در سال چهار صد و پنجاه و پنج در ماه جمادی الاولے بوده ـ

در احوال شیخ ابو عبد الله حسین بن عبید الله

قلج شیخ ابو عبد الله حسین بن عبید الله و یا عبد الله بن ابراهیم غضایری علی اختلاف النسخ این بزرگوار از مشایخ شیخ طوسی است و شیخ طوسی از او اجازه دارد و او در نصف صفر از سال چهار صد و یازده وفات کرده و نجاشی هم از او استماع کرده و اجازه از او داشته و ابن قولویه از مشایخ اجازه اوست و او از زیادتی ورع بسیاری از روایات تضعیف کرده است پس اگر تضعیف او با تعدیل دیگران تعرض کند تضعیف او موهون است و اما توثیق او در اعلی درجه وثاقت است چنانکه در منظومه درّیه و غیر ان ذکر کردیم ـ

در احوال محمد بن احمد بن سلیم

قلد محمد بن احمد بن سلیم ابا سلیمان جعفی ثم المصری و او صاحب کتاب فاخر و غیبت صغرا و کبرے را ادراک کرده و شیخ نجاشی بدو واسطه از او روایت داشته و ابن قولویه بلا واسطه ـ

قله ابو عبد الله حسین بن عبد الله بن علی واسطی از معاصرین شیخ مفید و از مشایخ کراجکی است

در احوال محمد بن محمد بصری و مکنی

قلو محمد بن محمد بصری و مکنی با بو الحسن است و از سید مرتضی اجازه دارد و او از شیخ ابو الفضل شاذان بن جبرئیل قمی و او اجازه دارد از پدرش جبرئیل بن اسمعیل و او از بصروی ـ

در احوال محمد بن حسین

قلز محمد بن حسین صاحب شرح نهج البلاغه منسوب بکندری و ملقب بقطب الدین است و او از

علماء متقدمین و غیر او ندیست —

دراحوال حسین بن علی بن محمد

قلج حسین بن علی بن محمد بن احمد بن حسین بن احمد خزاعی نیشاپوری رازی شیخ ابن شهر آشوب و شیخ منتجب الدین ست و صاحب تالیفات است مانند تفسیر روضة الجنان در بست جلد و فارسی است و فاضل نحریر مسلم ست و فخر الدین رازی بسیار از مطالب او را دزدیده و در تفسیرش نوشته است و او معاصر صاحب کشاف بود —

دراحوال سعید بن هبة الله بن حسن کنی

قلط سعید بن هبة الله بن حسن کنی با بو الحسین و یا ابو الحسن ملقب بقطب الدین استاد محمد بن علی بن شهر اشوب است که معتبر بسروی ست و منتجب الدین و سید رضی الدین از او اجازه دارند و از شیخ ذو الفقار و شیخ محمد و شیخ علی ابنی علی بن عبد الصمد نیشاپوری اجازه دارد و همچنین اجازه دارد و از پدر محمد و علی که علی بن عبد الصمد باشد و از تالیفات او است خلاصة التفاسیر در ده جلد و مغنی در شرح نهایه شیخ در ده جلد و مستقصی در شرح مبدء مرتضی در سه جلد و شرح نهج البلاغه در دو مجلد و در قبرستان بزرگ قم مدفون ست و اسمش بر سنگی نوشته و بربالای قبر او ست و این فقیر چند برادر قم اقامه داشتم هر روز بزیارت او میرفتم و او را سه پسر فاضل بود یکی شیخ نصیر الدین ابو عبد الله الحسین که عالم صالح بود دوم شیخ ظهیر الدین ابو الفضل محمد که فقیه ثقه عدل بود سوم شیخ محمد ابو الفضائل که فاضل عالم بود —

دراحوال محمد بن علی بن حمزهٔ طوسی

قم محمد بن علی بن حمزهٔ طوسی مشهدی معروف بطوسی و مشهور بابن حمزه ملقب به عماد الدین مکنی با بو جعفر و از تالیفات او کتاب وسیله ست و واسطه و شرایع و مسائل در فقه و همان کتاب اول مشهور است و در ندرت از او تعبیر میکنند به عماد طوسی —

دراحوال محمد بن جهم یا جهیم اسدی

قما محمد بن جهم یا جهیم اسدی حلی ربعی و گاهی گفته میشود ابن علی بن جهم و ابن علی بن جهم و ابن علی بن محمد بن جهم و ملقب بمفید الدین ست و در وصف او همین بس که محقق در جواب خواجه نصیر الدین طوسی گفته که اعلم با صولین ابن جهم و یوسف بن مطهر ست و ابن جهم از مشایخ اجازه علامه است و سید عبد الکریم بن طاوس از او اجازه دارد —

دراحوال ابن ابی المجد رضی الله عنه

قمب ابن ابی المجد رضی الله عنه صاحب کتاب اشارة السبق الی معرفت حق ست در اصول دین و فروع دین تا امر معروف و صاحب کشف اللثام که نقل قول از اشاره می کند همین کتاب است و تاریخ نسخهٔ از ان که در نزد صاحب مقابیس بود هفتصد و هشت است —

درحال حسن بن ابی طالب یوسفی

قمج حسن بن ابی طالب یوسفی ابی عز الدین فاضل کامل و تلمیذ محقق ست و شرح متوسط حسن بر مختصر نافع محقق نوشته است و ان شرح موسوم بکشف الرموز است و در کشف اللثام نقل قول بسیار از او نموده —

دراحوال محمد بن علی بن محمد جرجانی

قمد محمد بن علی بن محمد جرجانی رکن الدین عالم و فاضل و معاصر با علامه و از تالیفات او است شرح نافع و شرح مبادی و غیر ان —

دراحوال علی بن محمد بن قاشی

قمه علی بن محمد بن علی قاشی نصیر الدین حکیم فاضل و معاصر علامه و شهید بر او ثنا و نستاد و بعضی مطالب از او نقل کرده و ابن معیه از او اجازه داشته و مبالغه در مدح او کرده و او را حاشیه ست بر شرح تجرید اصفهانی و حاشیه بر شرح شمسیه رازی و شرح طوالع بیضاوی و رساله لطیفه که مشتمل است بر بیست ایراد بر تعریف امارت از قواعد علامه —

دراحوال محمد بن شجاع القطّان

قمو محمد بن شجاع القطّان شمس الدین الانصاری الحلی صاحب کتاب معالم الدین فی اصول الدین و او اجازه دارد از شیخ مفید و از شهید اول —

دراحوال احمد بن محمد بن فهد

قمز احمد بن محمد بن فهد جمال الدین صاحب مهذب و عدة الداعی و کنیت او ابو العباس است و کتاب موجز و مقتصر از او ست و او اجازه دارد از شیخ مقداد و از او اجازه دارد شیخ علی بن هلال جزائری و شیخ زین الدین علی بن محمد طائی —

دراحوال مفلح بن حسین صیمری

قمح مفلح بن حسین صیمری اجازه دارد از ابن فهد و موجز او را شرح نوشته مسمی بکشف الالتباس

وشرح بر شرحے نوشته مسمی بغایة المرام و پسرش شیخ حسین بن مفلح فاضل عالم عابد و صاحب تالیف بود

در احوال جواد بن سعد بن جواد

قمط جواد بن سعد بن جواد معروف بکاظمی واز اعاظم تلامذهٔ شیخ بهائے واز تالیفات اوست شرح زبدة الاصول شیخ بهائی وشرح خلاصة الحساب ومسالک الافهام بسوی ایات احکام وفوائد علیه در شرح جعفریه وغیر اینها —

در احوال میر فیض الله بن عبد القاهر

قن میر فیض الله بن عبد القاهر بن ابی معالم حسنی تفریشی غروی و معروف به تفریشی است واز تالیفات شاذ است انوار قمریه در شرح اثنا عشریه وتعلیق بر مختلف و معاصر صاحب معالم است واز شیخ محمد پسر صاحب معالم اجازه دارد و صاحب وسائل روایت کرده از خال پدرش شیخ علی از میر فیض الله —

در احوال رفیع الدین محمد حسینی

عنا رفیع الدین محمد حسینی نائینی فقیه حکیم متکلم وصاحب تعلیق کافی وتعلیق مختلف غیر اینها است وصاحب وسائل اجازه از او دارد و بواسطهٔ ملا محمد باقر مجلسے صاحب بحار —

در احوال سید عماد الدین ابو الصمصام

قنب سید عماد الدین ابو الصمصام ذو الفقار بن محمد بن سعید بن حسین مروزی اجازه دارد از سید مرتضے و شیخ طوسے واز او اجازه دارد سید فضل الله علی راوندی و این بزرگوار زیاده از صد و پانزده سال عمر کرد —

در احوال سید نعمت الله بن سید عبد الله جزائری

قنج سید نعمت الله بن سید عبد الله جزائری فاضل و عالم و ادیب اریب لبیب حسیب نسیب حدت ادراک او رانصیب و پسرش سید ولی الله از افاضل علما و نواده اش سید عبد الله از اکامل فضلا و اعقاب و اخلاف اشراف ان علم علیم همه ارباب کمال اکنون مدار بزرگی از ان زمان تا این اوان در خانوادهٔ ایشان در لرستان و انجناب صاحب عربیت ولغت و دارائی علم حدیث ومسلکش مسلک اخباری و در خدمت چند نفر از اعیان علما تلمذ کرده مانند اقا جمال خوانساری و ملا محسن فیض و شیخ علی بن شیخ محمد بن شیخ حسن بن شیخ زین الدین شهید که صاحب تعلیقه بر شرح لمعه جد او است و اخوند ملا محمد باقر مجلسے و تلمذ او در خدمت مجلسی زیاده

از دیگران است واو خود در انوار نعمانیه نوشته که مجلسی با اینکه زیاده از هزار نفر شاگرد داشته بمن الفت و محبت و استیناس بیش از دیگران داشته بنحویکه غالباً شبها مرا در کتابخانه با خود نگه میداشت نه جهت مصالح تصنیف بحار و بسیار مزاح بود و با اینکه نهایت شوخ و خوش مشرب بود چنان هیبتی داشت که هر وقت که میخواستم داخل بر او شوم از هیبت او دلم میطپید و در دم در قدری توقف مینمودم تا اینکه آرام میگرفتم از ان پس بران جناب داخل میشدم و همچنین تلمذ کرد —

در کرامت سید نعمة الله

سید مزبور در نزد میرزا ابراهیم پسر اخوند ملا صدرا و در انوار نعمانیه نوشته که من در شب عید ماه رمضان و ظاهراً اینکه شب جمعه بود در روز برای من انکسار و خشوع و تضرع روی داده پس در شب در عالم رؤیا دیدم که در صحرای وسیعے ایستاده ام و در ان صحرا کنجانه است و مردم از هر طرف بسوی همان خانه میروند پس منهم همان خانه را قصد کردم دیدم که مردی بر در ان خانه نشسته و برای مردم مسائل میگوید پس من سؤال کردم که این مرد کیست گفتند که این مرد پیغمبر است پس من صفوف را شکافتم و به نزد پیغمبر شدم و عرض کردم که ای جد بزرگوار بجا دعا رسیده که فرموده اید در اول نماز بگوید انی اقدم الیک محمداً بین یدی حاجتی واتوجه به الیک تا اخر دعا ذکر نشده با اسم مبارک شما اسم علی بن ابی طالب و این فقیر اسم علی علیه السلام را هم با اسم شما ذکر میکند و مے ترسد که شاید بدعت در دعا گذاشته باشد زیرا که از شما نقل نشده مگر همان نحو که در اول بشما عرض کردم پس انجناب دو انگشت مبارک را مقرون نمود و بهم چسپانید و فرمود که ذکر اسم علی با اسم من بد نیست پس چون بیدار شدم دیدم در بعضی از کتب همین دعا را که اسم علی نیز در ان بود و سید مزبور در احوال خود رساله نوشته است که خالی از ظرائف و لطائف نیست چه سید بسیار شوخ و مزاح بود مانند شیخ بهائی و مجلسی کتابے در مزاح نوشته چنانکه تعلیقه بر شرح جامی نوشته که نهایت مستحسن و مرغوب طباع طلاب است و کتابے نوشته مسمی بمسکن الشجون در فرار از وباء طاعون و چون احوالات او خالی از نصیحت و تذکیر و تحریص طلاب نیست لهذا مذکور میشود —

در بدو تحصیل سید

و چون این کتاب را مصدر باسم سید استاد اقا سید ابراهیم نمودیم لهذا ختم ان هم بنام نامے سید بزرگوار سید نعمة الله مینمائیم و ان جناب نوشته که مولد این فقیر در سال هزار و پنجاه است و الی الان سی و نه سال از عمرم گذشت و در این عمر قلیل چه قدر از مصائب بمن روی داده

و چون پنج سال از عمرم گذشت و با کودکان بلهو لعب اشتغال داشتم پس روزی با رفیقم در عرصه ملاعبه نشسته بودم که پدرم در رسید و گفت که ای پسرک من با من بیا تا نزد معلم رویم و خط و کتابت را تعلیم گرفته تا بدرجهٔ اعلی برسی پس من ازان سخن گریستم و انکار کردم سودی نه بخشید پس سوی معلم رفتیم و شروع بتعلم حروف هجا نمودیم چون روز دیگر شد من نزد مادرم رفتم و گفتم که من مکتب را نمیخواهم بلکه میخواهم با کودکان بازی کنم پس مادرم بپدرم خبر داد پدر امتناع نمود پس من سعی نمودم که زود تر امر مکتب را انجام دهم تا ببازی اشتغال نمایم پس زمان کمی گذشت که قرآن را ختم کردم و بسیاری از قصاید و اشعار را خواندم و حال اینکه از عمرم پنج سال و شش ماه گذشته بود چون قرآن را ختم کردم باز بوالده ام گفتم که مرا رها کنند تا با کودکان بازی کنم پس پدرم گفت که ای پسر من کتاب امثله را بگیر و بیا تا نزد مردی رویم که برای تو امثله درس بگوید پس من گریستم پس پدرم خواست که مرا اهانت کند۔

در عصا کشی سید برای استاد کور

پس مرا به نزد مرد کوری برد که امثله و بصرویه و تصریف زنجانی را خوب می دانست پس آن مرد مرا درس گفت و من برای استاد کور عصا کشیدم و او را خدمت میکردم و مبالغه در خدمت او کردم برای تدریس چون امثله و بصرویه خواندم و خواستم که تصریف بخوانم پس نزد سیدی از اقارب ما رفتم که تصریف زنجانی را خوب میدانست و کافیه هم خوب میدانست پس تصریف نزد او میخواندم و در ایام درس هر روز مرا با خود بباغ میبرد و میگفت که علف را درو کن که الف ها را بهایم ما بخورند پس من علف می بریدم و او نشسته بود و صیغ صرف و اعلال و ادغام برای من می خواند پس آن گیاه و علف را بپشتهٔ بزرگ می بستم و بالای سر میگذاشتم و بخانهٔ او می بردم و من میگفت که یکسان خود ابرار از علف چینی مکن چون زمان گیاه سر گذشت و داخل شد زمان کرم ابریشم پس من حمل کردم برای او توت او بر بالای سر میگذاشتم تا اینکه سرم اقرع شد پس پدرم پرسید که چرا سر تو چنین شده گفتم نمی دانم پس مرا مداوا کرد تا اینکه موی سرم بحالت اول برگشت چون از خواندن تصریف زنجانی فراغت یافتم و خواستم کافیه بخوانم پس بقریهٔ دیگر رفتیم و در نزد مرد فاضلی کافیه خواندم پس روزی در مسجد بودم که مردی با لباس سفید و عمامهٔ بزرگ وارد شد گویا عمامه اش گنبد کوچکی بود و او بمردم مینماند که مرد عالمی است پس من نزد او رفتم و صیغه از صیغ صرف از او سوال کردم پس او جواب نگفت و مضطر شد پس من باو گفتم که بعد از اینکه این صیغه را

ندانستی پس چرا این بار گران را بر سر گذاشتی پس حاضران خندیدند و آن شخص همان ساعت برخاست و رفت و این کار مرا بران داشت که در صیغ صرف کوشش کنم و من اکنون نزد خدا طلب استغفار مینمایم از سؤال کردن آن مرد مؤمن لیکن حمد می کنم خدا را که این امر قبل از تعلق تکالیف و بلوغ وقوع یافت پس مدتی در انجا ماندم و آن زمان بسوی نهر عشار رفتم زیرا که شنیدم که در انجا مرد عالمی است و برادر مرحوم و مغفور که فاضل و صالح و ورع سید نجم الدین بود در نزد آن عالم درس میخواند چون بدانجا رسیدم دیدم که برادرم از انجا برگشته منهم با او برگشتم و بقریهٔ خودمان آمدیم و از انجا بشط بنی اسد رفتیم که در نزد مرد عالم که در انجا بود درس بخوانیم پس در انجا مدتی ماندم پس از آن بقریهٔ خودمان پس برادر من که بزرگتر از من بود بسوی حویزه رفت پس گفتم بپدرم که من میخواهم که سفر بکنم و بسوی برادرم بحویزه روم برای طلب علم پس پدرم مرا بشط سحاب آورد و در کشتی نشستیم و از راه تنگی عبور کردیم که از هر دو جانب نی گرفته و راه وسعت داری نبود جز بقدر اینکه کشتی عبور کند و دران زمان گرما هم شدتی بود و از آن نیزه پشه بسیار بیرون آمدند که هر یک مانند زنبور بودند و هر کجا که نیش میزدند آن مقام ورم میکرد و دران راه جماعتی از اهل گاومیش منزل داشتند پس انها را قصد نمودیم و گرسنه بودیم پس وقت عصر بر ایشان وارد شدیم و صاحب خانه برای ما فرش نمود و چون وقت مغرب شد نماز گذاردیم پس در انتظار عشا ماندیم تا وقت خواب شد غذا سئے نیاوردند و گرسنگی ما زیاده شد و ما را خواب هم غلبه کرد پس چون قلیلی از شب گذشت صاحب خانه بنزد ما آمد و گاومیش خود را با سامی ایشان ندا نمود و آن حیوانات بنزد او آمدند من از شخصے استفسار کردم که این شخص از این گاومیش چه میخواهد گفت میخواهد که انها را بدوشد و برای شما از شیر انها با برنج غذائی میسازد پس من گفتم که انا لله و انا الیه راجعون و خوابیدم چون وقت قریب بصبح شد پیالهٔ بزرگی آوردند و ما را بیدار کردند پس چیزی از برنج بر روی کاسه ندیدیم پس دستها را تا مرفق در میان آن کاسه بردیم و از آن شیر نوشیدیم و آن بیشتر مایهٔ زیادتی گرسنگی ما شد بلی در قعر کاسه چند دانه از برنج محسوس بود و پس بعد از طلوع آفتاب سوار شدیم و بسوی حویزه آمدیم و برادرم پیش از من در نزدیکی از اکابر حویزه مهمان بود و در نزد یکے از فضلا شرح جامی میخواند پس ما شریک او در درس شدیم و باقی ماندیم و شرح جاربردی میخواندیم بر شافیه و این استاد هم خدمت بسیار از ما میگرفت و اسمش شیخ حسن بود و هر یک از ما تلامذه را حکم کرده بود که اگر برای قضاء حاجت بسوی شط هر وقت

بردیم دو سنگ یا دو آجر از نزدیک قلعه ترک بیاورد پس بسیار که روزی چند دفعه میرفتیم و انها
را می آوردیم و این حالت ما بود چون در نزد او سنگ بسیار جمع شد خواست که خانه بنا کند
پس بنائی او ر د و ما عمله بودیم   و هر وقتیکه بحوزۀ عتیقه میرفتیم
و اراده میکردیم که برگردیم استاد میگفت که ای اولاد میخواهید که بی حمل و بی بار مراجعت
کنید پس [illegible] دیم و از اهل ان جا اشیار دیگر میخریدیم و بما میگفت که ان را حمل کنید ما انها را
بر می داشتیم و آب انها بر روی ما میچکید و اگر می خواستیم که حاشیه کتاب او نقل کنیم اذن نمی داد
لیکن بسیار بود که کتاب را وزدی مینمودیم و حواشی را نسخه میکردیم و این احوال او با ما بود
و با اینحال ما بودیم به نهایت رضا که او را خدمت نمائیم تا از برکات انفاس شریفه اش
مستفیض شویم و انجناب بسیار حریص بر کتاب بود و اما کتب او بعد از او در نزد شوهر دختر انش
رفت که هیچ قربی در نزد ایشان نداشتند مجملا این حال ما بود در درس -

در خوردن پوست خربزه

و اما احوال ما بالنسبه باکل ان بود که ما در خانۀ یکی از اکابر انجا منزل داشتیم و در اکثر اوقات
در مدرسه برای مباحثه تا ظهر مکث مینمودیم چون بمنزل ان مرد میرفتیم میدیدیم که ان ها از غذا
فارغ شده اند پس تا شب بی غذا میماندیم و رفیق من از پوست خربزه که بر زمین ریخته شده بود
بر می داشت و پنهان نحو خاک آلوده تناول مینمود و از من احوالش را مستور مینمود از راه خجالت
و حیا و من هم مانند او میکردم پس روزی امدم و رفیقم را طلب داشتم دیدم که پوستها را جمع کرده و در
زیر درنشسته و انها را میخورد با انیکه انها خاک آلوده بودند چون من انرا دیدم خندیدم پس
گفت که چرا خندیدی گفتم که مرا همین حالت است و هر یک از ما حال خود را از ان دیگر کتمان مینمودیم
پس او گفت که اکنون این نحو اتفاق افتاده پس هر روز با هم این پوست خربزه را جمع کنیم و آب
انرا بشوئیم و بخوریم پس مدتی بر این احوال بودیم و مطالعه را بروشنای ماه مینمودیم و من فنون
کتب را حفظ کرده بودم مانند الفیه ابن مالک و کافیه و مانند انها پس چون شبها ماه داشت
من مطالعه بسیار مینمودم و اگر شبها بدون ماه میشد من تکرار میکردم قرائت متون را تا فراموش
نکنم و اهل مجلس می نشستند و منهم با ایشان می نشستم و اظهار میکردم که در سرم صداع است
پس سر را درمیان دو زانو میگذاشتم و این متون را قرائت میکردم و چنین بود حال من
پس پدرم از جزائر آمد و گفت که ما در شما طالب دیدار شما است پس ما همراه او

امدیم و مدتی کم در انجا ماندیم و از انجا بسوی حویزه مراجعت نمودیم پس مردی از اهل جزایر را دیدیم
که میخواست که بسوی شیراز برود پس برادرم اسباب او را برداشت و بجانب مصر رفت و من
با امر د بجزائر آمدیم   پس بسوی جزیره رفتیم دیدیم شخصی از اهل جزایر را که بشیراز
میرفت پس برادر مرحومم اسباب خود را گرفت و به بصره رفت و من با او بجزائر رفتم و ماه مبارک رمضان
بود پس چهار روز در نزد اهل خود ماندیم و من با امر د در کشتی سوار شدیم و قصد مصر کردیم چون بکشتی سوار
شدیم بدون اینکه اهل من مطلع شوند من گمان کردم که پدرم مرا طلب کند پس با اهل کشتی گفتم که
من جامه خود را میکنم و در آب نازل میشوم و سکان کشتی را نگاه میدارم که کشتی برود و من در آب
باشم تا مرا کسی نه بیند پس چنین کردم تا بجائی رفتیم که دانستیم انیکه کسی مرا طلب نمی کنند پس
بکشتی سوار شدم و در اثنای طریق جمعی را دیدم که در کنار شط بودند ما در وسط بودیم پس شخصی که با ما بود فریاد
زد که شما از اهل سنت میباشید و یا شیعه گفتند ما از اهل سنت میباشیم پس ان شیخ گفت خدا لعنت کند
فلان و فلان را آیا نمی دانید که فلان   بود پس ایشان   فریاد بدشنام برآوردند
پس اهل کشتی فریاد کشیدند بر ایشان و کشتی میرفت و ان جماعت از کنار شط میرفتند و ما را سنگ
میزدند با این احوال تا نصف روز رفتیم پس به بصره رسیدیم و سلطان بصره در ان زمان حسین پادشاه
بود پس در انجا ماندیم و درس میخواندیم در نزد مرد فاضلی از اجلاء سادات پس مدتی کم در انجا ماندیم
پس والدم آمد که ما را بجزائر برگرداند ما هم اظهار رغبت کردیم پس آمدیم و کشتی اجاره کردیم بدون
اطلاع والد و سوار شدیم و بجانب شیراز رفتیم و از کشتی بیرون آمده و من و برادرم مالی کرایه کردیم
و در راه کوهها بود پس پای برهنه ان راه را طی کردیم و من نه ساله بودم و در وقت نماز
صبح بشیراز رسیدیم پس بخانه ان شیخ که با ما بود رفتیم و منزلش از مدرسه منصوریه دور بود و ما میخواستیم
که در ان مدرسه منزل کنیم زیرا که بعضی از اقارب ما در انجا بود پس ان شیخ گفت که این راه را بگیرید
و بگوئید که مدرسه منصوریه را میخواهیم و ما فارسی نمیدانستیم پس ما رفتیم و این سخن را تقطیع کردیم پس
یک کلمه را من ضبط کردم و کلمه دیگر را ان دیگر ضبط کرد پس هر که را میدیدیم یکی میگفت که مدرسه
منصوریه ان دیگری میگفت که میخواهیم پس بان مدرسه رسیدیم پس من   نشستم و برادر من
داخل مدرسه شد و هر طلبه که بیرون میامد و مرا میدید و ان آثار غمت را که در من میدید به من و قت
میکرد پس چون صدیق ما را پیدا کردیم در حجرۀ او نشستیم و روز دیگر بزیارت رجل فاضل رفتیم
که در الفیه ابن مالک درس میگفت پس بر او سلام کردیم پس برخواست و مرا بمتن متون بسجد برد و گوش

بدارفت وگفت که ای فرزند مبادا که نفس خود را شیخ عرب نگردانی و ر باشد را دوست
داری پس وقت خود را ضایع گردانی اگر چنین نکنی مردی فاضل خواهی شد پس کلام در گرفتم واز
دوستان عزلت گزیدم و در زمان قرائت او با ما آمد بسوی متولی مدرسه پس چیزی قلیل برای
ما معین ساخت که بهیچ وجه کفایت حال ما نمی نمود پس در نزد آن شیخ مشغول بدرس شدیم و در نزد
غیر او نیز مشغول بدرس شدیم چون مدتی کم گذشت برادرم وصدیقم گفت که بهتر آنست که بجزایر
برگردیم زیرا که معاش کفایت نمیکند من گفتم که من باجرت کتابت میکنم برای معاش من و کاغذ
من وانچه بدان محتاج میباشم و با این حال چهار درس میخواندم و بعد از فراغت انرا محشی میکردم و تصحیح میکردم
به تنها وحالت من آن بود که در وقت گرمای تابستان طلاب در بام مدرسه میخوابیدند و می نشستند
و من در حجره را می بستم و شروع مینمودم مطالعه و حواشی و تصحیح درس تا انیکه موذن قریب
بصبح مناجات میکرد پس روی خود ابر روی کتاب میگذاشتم و میخوابیدم چون صبح طلوع
میکرد بتدریس اشتغال داشتم تا وقت ظهر پس چون موذن اذان ظهر میگفت انوقت بدرس
میرفتم و درس را میخواندم پس بسا بود که قطعه از نان از دکان نان وا میگرفتم در راه انرا میخوردم
و راه میرفتم و در اغلب از اوقات نان نمییافتم پس تا شب باقی میماندم و اکثری از احوال چون شب
داخل میشد شک میکردم که نان خوردم یا نه چون فکر میکردم بخاطرم می آمد که چیزی نخورده ام
و بسا بود که برای مطالعه چراغ نداشتم پس غرفهٔ بلندی گرفته بودم که درهای متعدد داشت پس
هرگاه ماه روشنائی میداد کتاب را میگرفتم و مطالعه مینمودم و هر وقت که ماه روز میزد و از ان مکان
انتقال می یافت در دیگر را باز میکردم و تا مدت دو سال همین اصول اشتغال داشتم پس چشمم
ضعیف شد تا این زمان بضعف خود باقیست و یکدرسی داشتم که حواشی آن را بعد از نماز صبح
در ایام زمستان می نوشتم و از شدت سرما خون از دستهای من میریخت و من ملتفت نبودم تا سه
سال براین منوال گذشت پس شروع کردم در تالیف مفتاح اللبیب بشرح تهذیب در علم نحو که متن
آن از تصنیفات شیخ بهاء الدین محمد بود تغمده الله برحمته و دران وقت شرحی بر کافیه نوشتم
پس علوم عربیت را در نزد مرد فاضلی از اهل بغداد میخواندم و اصول را در نزد مرد محققی از اهل
احساء و منطق و حکمت را در نزد محققین مدققین شاه ابوالولی و میرزا ابراهیم و علم قرائت را در نزد مرد
فاضلی از اهل بحرین و ما جماعتی بودیم که درس میخواندیم در نزد شیخ جلیل شیخ جعفر بحرانی و ان درس را
دیگران میخواندند و من استماع مینمودم پس چون بنزد شیخ میرفتم کم پیش نشسته بود با او میگفت که قرائت

کن

کن تا انیکه می نشست در نزد قاری و ما را تشجیع مینمود و بر درس و بر فهم معنی آن از مطالعه تلمذ و اتفاق
افتاد که خبر فوت جماعتی از اعمام ما و اقارب ما رسید پس آن روز را در عزای ایشان نشستیم و بدرس
نرفتیم پس استاد از حال ما سوال کرد باو گفتند که ایشان در مصیبت می باشند پس روز دیگر بدرس رفتیم
پس راضی نشد که درس ما را بگوید و گفت خدایتعالی بر پدر و مادر من لعنت کند اگر شما را درس بگویم چرا
دیروز بدرس نیامدید پس حکایت حالت را باو ذکر کردیم او در جواب گفت که سزاوار آن بود که شما
بدرس بیائید و بعد از خواندن درس بروید و بعزاداری خود اشتغال نمائید و این پدر شما است
که خبر فوت او هم خواهد رسید پس باید درس را دست بردارید پس ما قسم خوردیم که ما درس را قطع نمی
کنیم در هیچ روز اگر چه مصیبتهای بسیار بما رو کند پس راضی شد که درس گوید آن هم بعد از مدتی
راضی شد و قبول کرد و اتفاق افتاد که ما در نزد او در اصول فقه شرح عمیدی را میخواندیم پس
مسئله در آن اتفاق افتاد که خالی از اشکال نبود و ما جماعتی بودیم پس بما گفت که مطالعه کنید
امشب این مطلب را پس هر که صباح آمد و حل این مطلب نمود پس بر پشت دیگران سوار شود و از
مکان تا فلان مکان سواره برود چون صباح نزد او رفتیم و رفقا هر یک آن مسئله را تقریری
کردند پس بمن گفت که تکلم کن پس من نیز تقریر آن مسئله بنحوی که فهمیده بودم نمودم استاد گفت
که همین صواب است وانچه این جماعت گفتند غلط بوده است پس بمن گفتند که انچه درین مسئله
بخاطرت آمده املا کن تا من انرا بر حاشیه کتاب بنویسیم پس من براو املا کردم و او می نوشت
پس چون فارغ شد بمن گفت که بر پشت یک یک سوار شو تا بان مکان پس یک یک مرا بر دوش گرفتند
تا بان مکان بردند و این قسم حالت آن استاد بود پس استاد من در آن روز مرا بخانه برد و گفت
که این دختر من است که میخواهم که او را بتو تزویج کنم من گفتم اگر خدا بخواهد پس از اینکه عالم شدم
و از تحصیل فراغت یافتم خواهم تزویج کرد پس چنان اتفاق افتاد که آن استاد بسوی هند سفر کرد
و در حیدرآباد هند براو شد و یک روزی از او سوال کردم از تفسیری که شیخ عبد العلی حویزی
از اخبار تالیف کرده بود پس او گفت که تا شیخ عبد العلی زنده است تفسیر او بقیمت یک فلوس نمی ارزد
و چون او وفات کند اول کسیکه آن را باب طلا نویسد من خواهم بود پس این رباعی را خواند —
ان الفتی ینکر فضل الفتی لؤماً و بخلاً فاذا ما ذهب لج به الحرص علی نکتة یکتبها عنه بماء الذهب
و نظیر این سخن آنکه مردی از فضلاء اصفهان کتابی نوشت پس آن کتاب مشهور نشد و هیچکس
آن را انتساخ نکرد پس یکی از علماء با او گفت که کتاب تو چرا شهرت نیافت آن مصنف در جواب

گفت کتاب برادشمنی ست چون دشمن وفات کند ان وقت کتاب شهرت خواهد کرد گفت ان
دشمن کیست گفتم ان دشمن منم وان مصنف این سخن را براستی گفته –

در کرامت سید نعمت الله

ومن در شیراز باقی ماندم تا قریب به نه سال و در انجا از گرسنگی ومشقت انقدر بمن رسید که بجز
خدا کسی نمیداند و در خاطر من هست که من در روز چهارشنبه وپنجشنبه بسر بردم وهیچ چیز بغیر از آب
بدست من نیامد پس چون شب جمعه شد دیدم که دنیا بمن دور میزند و دنیا در چشمم تاریک شد پس نزد
قبه سید احمد بن امام موسی کاظم رفتم وبقبر او رسیدم وقبر را در بغل گرفتم وگفتم که من مهمان تو
هستم پس همان جا ایستاده بودم که یک شخص سه بد قوت انشب را بمن عطا کرد پس خدا را حمد و
شکر نمودم وبا این تعب وزحمت بسا بود که بباغات میرفتم با اصحاب وعلماء ویک هفته یا کمتر یا بیشتر
در انجا بودیم ولیکن اشتغال بعلم را از دست نمیدادم وخدای تعالی در شیراز بمن منت گذاشت
باصحابے صلحاء نجباء علماء وبامن موافقت در درس داشتند واز جمله ریاضات من برای تحصیل و
درس ان بود که رفیقی داشتم که در کنار شهر از منزل داشت ومن در نزد او میخوابیدم برای انیکه
از روشنائی چراغ او مطالعه کنم وبرای من درسی بود که ان را در پیش چراغ در اخر شب در مسجد
جامع میخواندم وان در طرف دیگر از بلاد بود ودر میخواستم وحال انیکه از شب بسیار باقی بود وعصای
بر میداشتم ومیان منزل من وان مسجد بازار بسیار بود ودر اخر شب چراغی نبود بلکه همه بازار تاریک بود
ودر نزد هر دکان سگی بود که قریب بگوساله بود ومحافظت دکان مینمود ومن بتنهای از ان راه
دور می آمدم چون ببازار میرسیدم دیوار را میگرفتم تا براه هدایت یابم چون بدکان بقال میرسیدم
شروع میکردم بخواندن اشعار بصدای بلند تا سگ گمان نکنند که من دزدم بلکه گمان کند که من
از جماعت عبور کنندگان میباشم ودر نزد هر دکان بالنسبه بسگی که در انجا بود حیله میکردم تا از او
خلاص شوم وچندی از زمان بهمین منوال گذشت ومن در مدرسه منصوریه بودم وحجره من فوقانی
بود ودوست نداشتم که کسی بنزد من آید ویا از نزدیک حجره من بگذرد وهمیشه تنهای را دوست داشتم
ومدتی بهمین احوال بودم تا انکه پدر ومادرم بمن نوشتند که بیا بجزائر پس من وبرادرم بجزائر آمدیم
چون باهل خود رسیدیم ایشان برای قدوم ما خوشحال شدند ودیگر انیکه هر کس دران بلاد رفته بود
بدون علم برگشته بود پس والده ام گفت که باید تزویج کنید وباعث براین ان بود که ما در زمانکه
تزویج نمودیم خواهیم در جزائر سکنی نمود پس سخن والده بذیرفتم واز تزویج مدت بیست روز

در انجا ماندیم پس از دزدی بزیارت مرد فاضلی رفتیم در قریه که از انهر صالح میگفتند پس چون جمع شدیم
ومباحثه در علوم عقلیه نمودیم ان مرد بمن گفت والاستفاده بر تو که چگونه علم حدیث از تو فوت شد
پس گفتم که چگونه فوت شد از من علم حدیث گفت بجهت قول ایشان که علم در فروج نساء ریخ شد پس
این سخن از غیرت در من اثر کرد گفتم که ای شیخ قسم بخدا که باهل خود رجوع نمیکنم واز این مجلس
که برخاستم خواهم بشیراز رفت پس استبعاد در کلام من نمود برخاستم وبکشتی نشستم پس بجائی
رسیدم که سلطان بصره وملاحظه کردم که پدرم خواهد بدنبال من آمد پس قاصد شیراز شدم وبان مدرسه
رفتم وبرادرم از عقب من آمد ودر انجا اقامه کردیم تا انیکه خبر فوت والد تغمده الله برحمته بما رسید
پس یکماه یا کمتر در انجا بودیم که مدرسه منصور آتش گرفت ویکنفر از طلاب سوخت وبعضی از کتب سوخت
ومقدماتی روی بکار آمد که با اصفهان مسافرت کردم وما جماعات بسیار بودیم ودر راه سرماجان
شدت کرد که قریب بهلاکت شدیم پس خدای تعالی منت بر ما گذاشت با انیکه باصفهان رسیدیم
وبمدرسه رفتیم که در ان زیاده از چهار حجره نبود ودر یک حجره نشستیم پس چون میخوابیدم ویکی میخواست
که بقضاء حاجت رود همه را بیدار میکرد پس امور معاش بر ما تنگ شد وانچه در نزد ما بود از جامه وغیران
فروختیم وعمداً غذاهای شور میخوردیم برای انیکه اب بسیار خورده باشیم واشیاء ثقیله میخوردیم بعد از ان
خداوند عالم منت گذاشت بر من بمعرفت استاد اخوند ملا محمد باقر مجلسی خدا ایام سلامتش را مستدام
بدارد وپس انجناب مرا بمنزل خود برده ودران منزل چهار سال تقریباً ماندم ورفقای خود را بنزد
او معرفی نمودم پس اسباب معاش ما را فراهم آورد ودر خدمت انجناب علم حدیث میخواندم پس
میرزا تقی نام مدرسه بنا گذاشت ومرا مدرس ان مدرسه کرد وان مدرسه در قرب حمام شیخ بهائی
واقعست پس در اصفهان اقامه کردم وتقریباً مدت هشت سال در انجا تدریس کردم پس در
چشم من ضعفی پیدا شد بسبب کثرت مطالعه ودر اصفهان جماعتی کحال بودند هرچه مداوای
چشم کردند پس از روی ایشان جز زیادتی الم چیزی ندیدم پس من با خود گفتم که من داناترم بدوای

در کرامت سید نعمت الله

پس به برادرم گفتم که مرا اراده سفر مشاهد عالیه هست برادرم گفت که من هم با تو می ایم پس از راه
اصفهان رفتیم وچون ببلده کرمانشاهان رسیدیم وبمنزل هارونیه رسیدیم که ان را هرون الرشید
بنا کرده پس چون بکوه بالا رفتیم در بالای کوه باران آمد وهوای سردی بود واز سنگها پاها
می لغزید وکسی را قدرت نبود که بر بالای چهارپایان بنشینند از شدت سرما وباران پس من شروع نمودم

بقرائت آیة الکرسی پس هیچ کس از اهل قافله بود مگر اینکه از چهارپا افتاد و من بحمد الله تعالی بمنزل اسلا
رسیدیم و دران منزل کاروان سرای کوچکی بود که بیوتات ان برای مرابط چهارپایان بود پس
اسباب و کتاب ها را در میان طویله گذاشتیم و چنان اتفاق افتاده بود که سرگینها را آتش زده
بودند و دود در میان طویله پیچیده پس ما در میان ماران و دود متحیر ماندیم پس از ترس ماران
باندرون طویله میرفتیم و بینی خود ها را از دود میگرفتیم چون نفس تنگ میشد بیرون می آمدیم و اندکی
در میان باران میماندیم و کار ما انشب همان بود که برای نفس زدن بیرون می آمدیم آه آه ای
برادران چه قدر ان شب شب طولانی بود چون آفتاب طلوع کرد اهل قریه که ان نزدیکی
منزل داشتند آمدند که نان بما فروشند پس زنی آمد که ریش بلندی داشت و نصف ان سیاه
و نصف ان سفید بود پس ما تعجب کردیم پس بقریه رسیدیم کتابها و متاع ما را انجا گذاشتیم
و با جماعتی کمی بسامره رفتیم چون مسافت یک فرسخ راه طی کردیم مردی را دیدیم که بما گفت که شما
میروید و دزدان در پیش روی شما در نهر بانتظار شما هستند پس زمانی در تردد بودیم که برگردیم و یا برویم
پس عزم رفتن جزم کردیم چون بان نهر رسیدیم پس سر اسبان دزدان درامد و ما تاختن
اغاز نمودند و من شروع نمودم بقرائت ایة الکرسی چون دزدان نزد ما رسیدند علیحده بیک ناحیه
ایستاده و فکر میکردند و در میان ما آمدند و گفتند که شما راه را گم کردید چنین هم بود که ما راه را
گم کرده بودیم پس مردی را با ما دلیل فرستادند تا نزدیک بقازانی ما را رسانید پس دیدیم که سادات
سامره ما را استقبال کردند برای اینکه از مال اموال گرفته باشند پس گفتند که مال های خود را بگذارید
و بر الاغهای ما سوار شوید پس چهارپایان ایشان را سوار شدیم و در شب وارد مشهد مبارک شدیم پس
در خانه سیدی نزول کردیم پس زنی قدری از هیزم اورد که قیمت ان کمتر از یک فلس بود پس چون نماز
صبح کردیم گفتیم که باید بزیارت رویم سید صاحبخانه گفت که باید بزیارت نروید تا ضیافت مرا
خورده باشید ما گفتیم که ما همراه نان و گوشت داریم سید گفت که این نخواهد شد پس بعد از ساعتی
کاسه بزرگی چوبین آورد و در ان آب سیاهی بود و ندانستیم که در زیر ان اب سیاه چیست و دران
قاشوق چندی بود پس گفت که دست دراز کنید و ان آب گرم بود پس ما قاشوق برداشتیم
و قاشوق بقعر ان پیاله نرسید پس ما دست را با قاشوق داخل ان ظرف نمودیم دیدیم که در زیر
ان چند دانه برنج است که با آب جوشانیده اند پس هر یک از ما یک قاشوق خوردیم و بزیارت
رفتیم پس ان سید بما گفت که بدانید ای مهمانان من که سادات سامره را خوفی از خدا نیست چون

بقیه اما

بقبه امام در آیید لباس های شما را میگیرند و شما نمک من خورده اید پس من شما را نصیحت میکنم که جامهای
تازه را بمنزل من گذارید و لباس کهنه بردارید تا اینکه مراجعت کنید پس اصحاب ما سخن او را گوش
کردند و لباس های تازه را نزد او گذاشتند پس من گفتم که امشب سرما در من تاثیر کرده پس لباس های
خود همه را بر بالای یکدیگر پوشیدم پس چون بزیارت رفتیم در بودیم اول چهار محمدی از ما گرفتند چون
بدر دوم رسیدیم باز از ما گرفتند پس موالی خود را زیارت کردیم و بسرداب مبارک رفتیم چون بسرداب
در آمدیم ما را احاطه کردند در زیر زمین پس هرچه خواستند از ما گرفتند و گویا من میدیدم که یک طرف
لنگ در دست صاحبش بود و طرف دیگر در دست سیدی از سادات و صاحب ان برهنه بود
پس بمنزل خود رفتیم و بصاحب خانه گفتیم که لباس ها را بیاور دان سید گفت که در اول با من
حساب کنید بر حقوق من و حقوق مرا ادا کنید گفتیم بسیار خوب پس خودت حساب کن گفت اول
حق استقبال است گفتیم که این حق واضحی است پس گفت که بخاطر شما هر یک دو محمدی بدهید پس او را از
ما گرفت پس از ان گفت که دیگری حق منزل در شب است پس انرا هم گرفت پس از ان گفت که حق منزل
امروز است پس انرا هم گرفت از ان پس گفت که حق حطب یعنی هیزم است پس از هر یک نصف محمدی گرفت
پس از ان گفت که حق ازینکه هیزم اورد انرا هم هرچه خواست حساب کرد و گرفت پس از ان گفت
که حق اعظم ضیافت است پس از هر یک یک محمدی گرفت پس از ان گفت که حق حمایت است که در
منزل بودید والا سادات هرچه شما داشتید از شما میگرفتند پس انرا هم گرفت پس از ان گفت
که حق مشایعت و انرا هم گرفت پس چون این حقوق را گرفت باو گفتیم که اکنون لباسها را بده
در جواب گفت که شما پیش خود فکر کنید و ببینید که اگر شما با ان لباس ها داخل قبه میشدید آیا
سادات انها را از شما نمی گرفتند و آیا مگر من از سادات نیستم پس ان لباس ها را از شما گرفتم
بدون اینکه اهانتی بشما کرده باشم پس باو گفتیم که خدا تو را جزای خیر دهاد پس ببغداد رجوع کردیم
و از بغداد بمشهد کاظمین و از انجا بزیارت اقای ما امام حسین رفتیم و من خاکی از بالای سر مطهر
امامی برداشته بودم و از طرفهای امام حسین خاکی برداشتم و انرا ابالای ان خاک ها
گذاشتم و انرا بچشم کشیدم پس دران روز چشمم قوت گرفت و قدرت بر مطالعه پیدا کرد و قوتی
از اول شد و من بر صحیفه شرح مینوشتم پس ازان دو ورشروع در اتمام ان نمودم و الان
هر وقت که رمد و غیر ان مرا عارض میشود و بچیزی از ان اکتحال میکنم ان دوا است
و چون بمشهد امیر المومنین رفتم ان جناب را زیارت کردم و دست خود را در زیر فراشش بردم

زیر دستر مبارک برای اینکه چیزی از خاک بردارم پس بدست من در سفیدی از درهای نجف
آمد پس انرا گرفتم و چون بیرون رفتم برای برادران مؤمن نقل کردم ایشان همه تعجب کردند
و گفتند که ما هرگز نشنیدیم که درین مکان کسی دری پیدا کرده باشد بلکه البته ملکی انرا آورده در
ان مکان گذاشت زیرا که قبل از ان زمان بساطهای بسیار یکی از خدام دری در صحن مبارک
ان جناب پیدا کرد پس متولی انرا از او گرفت و انرا بجهة اینکه از ان مکان پیدا شده بود
برای شاه صفی فرستاد مجملا ان در را انگشتر ساختم وان انگشتر الی الان در نزد ماست که بان تبرک
میجوئیم و احوالات عجیبه از ان در مشاهده نمودیم زیرا که من انگشتر مزبور را با نگشت داشتم پس مسجد
جامع در شستر رفتم پس نماز مغرب و عشا را نمودم و بمنزل خودم آمدم و در نزد چراغ نشستم و نگاه
کردم دیدم که نگین انگشتر افتاده است و دانستم که دران شب افتاد پس دلتنگ شدم و حزن
شدیدی مرا عارض شد پس بعضی از شاگردانم گفتند که ما چراغی برمیداریم و بطلب ان میرویم
که شاید در روز افتاده باشد و من با ماکن بسیار رفته ام پس گفتم که توکل کنید بر خدا و طلب کنید انرا
پس چراغی گرفتند و رفتند پس اول دفعه که چراغ را نزدیک زمین گذاشتند که انرا بیابند
بنظر ایشان آمد و انرا پیدا کردند و ان مقدار یک نخود بود پس مردمان تعجب کردند پس چون
مرا مژده دادند خیال کردم که اموال دنیا را بمن دادند والحمد لله که الان همان در در نزد
من موجود است و چون از زیارت فراغت یافتم شروع کردیم در زیارت افاضل و مجتهدین
و مباحثه با ایشان و مصاحبت ایشان پس بجانب رماحیة آمدیم و من در نزد یکی از مجتهدین
مهمان بودم و در انجا ایام کمی ماندم پس کشتی اجاره کردم و بران سوار شدیم و قصد جزائر
نمودیم پس چون کشتی دو فرسخ راه تقریبا طی کرد بگل نشست پس یکشب و یکروز در انجا ماندیم پس
از ان یک فرسخ یا بیشتر رفت باز مانند اول ایستاد باز رفت و هکذا پس اهل کشتی تعجب کردند
و اهل سفینه گفتند که هرگز سفینه بر این نحو بر آیش اتفاق نیفتاد پس من در نزد خود فکر کردم و گفتم
که این ماه جمادی است و ماه رجب نزدیک شده بود و زیارت رجب نزدیک بوقوع بود و من انرا
ترک کردم و قصد کردم جزائر را این سبب شد برای این بلیه پس بصاحب کشتی گفتم که اگر میخواهی
که کشتی تو جریان کند پس مرا بیرون کن از کشتی و کیفیت را با او گفتم او تعجب کرد پس گفتم که در اینجا
قریه است که یکی از برادران ما در انجا هستند پس من بمنزل او روم تا کشتی بیاید بمقابل منزل او
پس او کسی را با من فرستاد که راه را بمن بنماید پس چون بیرون رفتیم از کشتی ان کشتی جریان پیدا

کرده

تا بمنزل ان مرد که از اخوان و دوستان ما بود رسیدیم و او غلام خود فرستاد و بکشتی رسید
و اسباب مرا آورد پس من باقی ماندم در نزد ان مؤمن در ایام کمی نزد من و او و بزیارت رجب رفتیم
و آقای ما امیر المؤمنین را زیارت کردیم پس چون از زیارت فارغ شدم تا بمنزل ان مرد رسیدم

در مدح آب فرات

و قریه او بر کنار فرات بود و درختی توی در آب بود که بر بالای شاخ ان مجلس و منزلی داشت
و کشتی از زیر ان میرفت و مکانی از ان بهتر ما ندیدیم و در روز کبک و دراج شکار میکردند و در شب
انرا میخوردیم و آب فرات نیز در نهایت لطافت و عذوبت بود زیرا که در حدیث وارد است که ریخته
میشود در آب فرات هر روزی ناودانی از آب بهشت و در حدیث است که آب فرات چیزی بود که اکمه
و ابرص و صاحب عاهه از ان شفا می یافتند لیکن نجاست بدنهای مخالفین مباشران شده بود پس برکت
بزرگ انرا زائل ساخت و از ان برکت کمی باقی ماند و آقای ما حضرت صادق ع بقصد آب فرات
از مدینه می آمد تا از ان بیاشامد و غسل کند و برگشت و در یک روزی وارد آب فرات شد پس بیک
مردی که بر سر آب فرات بود فرمود که با این قدح آب بمن بده پس بان حضرت آب داد انجناب
فرمود که باز آب بده پس باز آب داد انجناب آب را اشامید و بر ریش مبارک جاری ساخت
پس چون فراغت یافت گفت الحمد لله رب العالمین چه بزرگ است برکت این آب پس از ان من
در کشتی سوار شدم و بجانب جزائر رفتم پس جماعتی را ملاقات کردم که از اهل کشتی بودند و ایشان
گفتند از وقتی که تو از کشتی بیرون رفتی در هیچ جا کشتی نایستاد تا بمنزل رسید پس چون بجزائر رسیدم
اهل من خوشحال شدند برای اینکه برادرم پیش از من از شط بغداد بجزائر آمده بود و چون والدم او را
دید من همراه او نبودم به تشویش افتاد که این البته برای قضیه است که حادث شده پس سه ماه در انجا بودم
و در انجا شروع کردم در شرح تهذیب حدیث پس از انجا بسوی نهر صالح رفتیم دیدیم که اهالی انجا
برگزیدگان و صلحا هستند و علمای انجا از اهل ایمان می باشند و منزه از نفاق و حسد می باشند
پس همه ایشان بمن احسان کامل نمودند و شش ماه یا بیشتر در انجا ماندیم و برای ما مسجد جامع
بنا کردند که از اول شیخ اجل خاتمه مجتهدین شیخ عبد النبی جزائری نماز میکرد و ما دران نماز
جماعت میخواندیم نه نماز جمعه پس ابن سلطان محمد عساکر فرستاد بسوی سلطان بصره که با او جنگ
کند و جزائر و بصره را از او بگیرد پس سلطان بصره بدانجا رسید که جزائر و بصره را خراب کند و
اهل این دو مکان را بسوی سحاب که قریب بحویزه است نقل دهد پس ما همه بانجا رفتیم و او لشکر خود را

در قلعه قرنه گذاشت و خود با اهل جزایر در سحاب نشست وبسوی ما می امد پس برای عبائی در صحرا می انداختند وچون نزد او میرفتیم برمیخواست ومرا با خود دران عبائی نشانید واظهار محبت بمن مینمود پس عساکر سلطان محمد نزدیک رسیدند و قلعه را حصر کردند وهر روز بان قلعه هزار توپ می انداختند بنحویکه گویا زمین در زیر ما بلرزه می آمد ومن مشغول بتالیف شرح تهذیب بودم پس کتب وعیال را برادرم بسوی حویزه فرستادیم ومن باقی ماندم باکتب تالیف پس من از سلطان اذن خواستم درسفر کردن بسوئی حویزه پس بمن اذن نداد وگفت که اگر تو بروی از میان هیچکس نخواهد باقی ماند بابا پس دران حصار مدت چهار ماه باقی ماندیم تا انیکه ماه مبارک رمضان رسید که شب جمعه بود برسید سلطان بصره از خیانت لشکرش نرسید وگریخت وبسوئی دورق رفت پس این خبر بسوئی اهل جزایر در وقت طلوع رسید پس زنان ومردان وپیران وکودگان بسوئی حویزه فرار کردن و میان ایشان تا بانجا سه روز راه بود ولیکن بیابانی بود که آب وگیاه نداشت پس دران بیابان از اهل جزایر بسیار مردند از ترس وگرسنگی وتشنگی ان قدری که عدد ایشانرا خدا میداند وان عسکر که در قریه بودند خلقے عظیم بقتل آمدند وحاصل انیکه هرکه او را مشاهده میکرد خبر از روز قیامت میداد واما سلطان حویزه قدس الله روحه که سید علیخان باشد عساکر باستقبال اهل جزایر فرستاد واب وطعام برای ایشان روانه کرد خدا او را از ایشان جزائے خیر دهد پس ما در نزد او در حویزه اقامه نمودیم تقریباً مدت دو ماه ماندیم ومسافرت باصفهان کردیم لیکن از راه شستر پس چون بشستر رسیدیم دیدیم که اهل ان از اهل صلاح وفقرند وعلماء را دوست دارند ودرانجا مردے از اکابر سادات بود که اسم او میرزا عبد الله بود پس بمنزل او رفتیم واو برائی ما معین کرد از هرچه که محل حاجت ما بود والان او برحمت خدا واصل شده ودو فرزند برگذار کرد یکی سید شاه میر ودیگرے سید محمد مومن ودر هر دو صفات کمال ما لا یحصی پیدا شد باسن ایشان ودر عرب وعجم کریم تر از ایشان پیدا نمی شود پس والد ایشان فرستاد بسوئی حویزه واهل وعیال ما را آورد وبرائے ایشان منزلے قرار داد وهمه مایحتاج را فراهم آورد پس تقریباً مدت سه ماه در شستر اقامه کردیم واز راه دیه دشت بجانب اصفهان مسافرت کردم واهل را در شستر گذاشتیم پس چون بدیه دشت رسیدیم حجرهٔ در کاروانسرا گرفتیم ودرانجا نشستیم پس بعد از ساعتی یکی از رفقائی گفتم که برو وببین که از اصدقاء ما کسی را می بینی که برای ما منزلے بگیرد پس او بیرون رفت وسیدی آورد که در اصفهان در نزد من درس میخواند چون مرا دید فرح دید شدیدی نمود وگفت که جمع از تلامذهٔ شما از سکان این

بلده

بلده میباشند پس ایشان را خبر کرد واشیان از سادات دیه بودند پس برائی ما منزلی گرفتند وحاکم ان بلاد محمد زمان بود واو عالم وکریم وسخی بود که در کرم نظیر نداشت چون بقدوم من اطلاع یافت وزیرش را بنزد ما فرستاد وما یحتاج ما را معین ساخت پس در اخر روز حاکم ما را خواست پس چون باو وارد شدیم گفت که من شنیده ام که تو شرحے بر صحیفه می نویسی گفتم بلی پس گفت که در دعاء عرفه فقرهٔ مے باشد انرا چگونه شرحے نمودی پس گفتم که ان فقره چیست گفت قوله علیه السلام تعمد لی فیما اطلعت علیه منی بما تتغمد به القادر علی البطش لولا حلمه پس من در حل العبارت سه وجه ذکر کردم پس گفت که یکی از این وجوه بخاطر من رسیده ودیگرے بخاطر اقا حسین خوانساری رسیده پس ایشان وجوه را نیکو شمرد وشروع در مباحثه نمودیم ومن با او در سخن گفتن احترام می کردم پس بردو زانوئی خود نشست وحلهٔ اش را بر پشت انداخت وگفت تکلم کن چنانکه در مدرسه تکلم مینمودم با طلاب علم ومرا محروم مساز پس مباحثه نمودیم ومن او را از علمی بعلمی دیگر نقل میدادم واو دران علم بر من سبقت میگرفت در سخن گفتن تا وقت ظهر در رسید پس کلام را قطع کردیم پس روز دیگر باو مباحثه کردیم وسه ماه تقریباً در بلد او بودیم واحوال ما همین بود پس ندیدم کسی را که فهم او بیشتر وذکاوت و فصیح اللسان تر از او باشد واما در جانب کرم وا علماء وفقراء پس حالش مشهور بود وچون از او اذن خواستم در سفر اصفهان بما نهایت احسان نمود پس چون مسافرت باصفهان مینمودم ببین که دران راه بر ما چه گذشت وان انست که بمنزلی رسیدیم در غایت تر نزاهت برائی آب جاری ونهرها ودرختان پس برائی ما نزاهت حاصل شد وخوشحال شدیم پس بخاطر گذشت گفتم اعوذ بالله از فرح امروز زیرا که من روح خود را عادت دادم که اگر یک روز خوشحال باشم روز بعد را حزن طویلی برایم روی دهد پس چون سوار شدیم همراه ما رفیقی بود واو از مابیش افتاد ودرمیان راه نشست در زیر سنگی پس من وبرادرم که سوار بودیم پس چهار پایان که نزد او رسیدند او برخواست چهار پایان رم کردند ومرا چهار پا بر سنگی بزرگ انداخت که بیهوش شدم چون بهوش آمدم دیدم که دست چپ من درد بزرگی میکند پس رفقا آمدند ومحکم بستند دست مرا ومن باقی ماندم تا باصفهان ودر مدرسه میرزا تقی دولت آبادی در حجرهٔ خود نشستم ودستم را معالجه مینمودم پس پنجاه روز در انجا ماندیم چون دستم صحت یافت دردے در بدنم ظاهر شد که بنحوی شدم که چیزی شعور بمن نبود ومن مرگ را معاینه دیدم وچون مرگ را معاینه می دیدم از توفیقات خدا مسرور میگردیدم پس مدتی بدین منوال بودیم تا خداوند مرا شفا داد

وبرادر مرحومم را تبی عارض شد پس تب ماند تا منجر باسهال شد پس برحمت خدا رفت در شب جمعه اول
ماه شعبان پس ان درد در دلم ماند تا امروز و تا روز مردن و تسلی نمی یابم تا وقتیکه بزیر خاک پنهان
او او در هزار و هفتاد و نه وفات یافت و این سال سال هزار و هشتاد و نه است و شبی نمی
گذرد مگر اینکه او را در خواب می بینم بر احسن هیئت واما در روز پس کتابهای او در پیش روی من
است که مطالعه میکنم و هر زمان که کتاب او را می بینم مصائب من تازه میشود فانا لله وانا الیه
راجعون پس بعد از ان باصفهان حیران ماندم و در دریای هم و غم غوطه در بودم و گفتم
این مصیبت را دوائی نیست مگر زیارت حضرت امام رضا پس سفر کردم پس بمنزلی رسیدیم که تاریک
و شب بود راه گم کردیم چون روز شده در یک زاری گرفتار شدیم که باشکم درمیان ان ریگها
میرفتیم و چهار پایان درمیان ریگ بزمین فرو رفته بودند پس نزدیک بهلاکت رسیدیم پس
از ان خداوند منت بر ما گذاشت باینکه راه را پیدا کردیم و بمشهد رسیدیم و ایامی در خدمت امام جنان
اقامه کردیم پس مراجعت از راه اسفراین آمدیم و دران راه منازل عجیبه و احوالات غریبه رسیدیم
چون بسبزوار رسیدم دردی بمن عارض شد پس محملی بر بالای شتر گرفتیم و پس از انکه در مراجعت باصفهان
رسیدم مدتی کم در انجا ماندم پس بسفر شوشتر عازم و انجا را دار وطن خود قرار دادم و در انجا مساکنی
بنا کردم و میان من و سلطان حویزه و داد و محبت بود و در هر سال مراسلات متعدده برایم میفرستاد
و از من خواهش میکرد که نزد او رفته باشم چون نزد او میرفتم با من احسان بسیار مینمود انقدر
که طاقت شکرش را نداشتم و ما الان در شوشتر میباشیم و درین عمر قلیل مصائب زمان بسیار دیدم
که قدرت بر شرح ان ندارم و انچه این مصائب را برایم سهل شمرد اخبار وارده در ابتلاء مومن است
وانکه اگر مومن در دریا غرق شده و بر بالای لوحی باشد یعنی بر تخته نشسته باشد خداتعالی مسلط
میکند بر او کسی را که او را اذیت نماید تا ثواب او تمام شود و استاد ما اخوند ملا محمد باقر مجلسی ادام
الله ایام عزه که در علم و عمل نظیر نداشت نشانه تیرهای مصیبت بود و سخت ترین حولها که بر ما گذشت
چند چیز بود اول فراق احباب و اصحاب دوم فراق برادرم و موت او که دلم را جراحتی رسانید
که تا مردن بخیه نپذیرفت سوم موت اولاد و اصعب این امور اوسط انهاست چهارم حسد علماء و ابناء
جنس پس ایشان بمن حسد بردند در هر بلد که من رفتم تا حال ایشان در شیراز بدان انجا میدید
که کتاب های نیکو که بخط خود نوشته بودم و خوانده بودم و حواشی نوشته بودم از من دزدیدند
وانرا در چاه انداختند تا تلف شد وان شخص که دزدید پیدا شد هیچ سخنی باو نگفتم تا انکه خداوند

عالم بجای انها کتابهای دیگر کرامت فرمود و اشخص مالک یک ورق نگشت و علاج بان شده و ا
گفار سوال میکرد و من همیشه محسود بودم و بر کسی حسد نبردم و خدا مرا محتاج بامثال و اقران نساخت
و این از باب اظهار فضل خداست والا این بنده مذنب جانیر امرتبه و درجه ئی نیست پنجم معاشرت
با مردمان است و سلوک با ایشان است زیرا که طبایع ناس را نهایت اختلاف است و هر کسی بر
وفق طبیعت خود خواهشمند است و این در غایت صعوبت است که بمزاج و طبیعت هر کس عمل کنی
و بسا باشد که منجر بمداهنه و تقریر بر منکر میگردد و انها بالاجماع حرام می باشند و این برای احدی
میسر نیست چنانکه روایت شده است که حضرت موسی علی نبینا واله و علیه السلام از خدا خواست که عامه
بنی اسرائیل را از او راضی سازد تا هتک عرض او ننمایند و غیبت او نکنند پس حق سبحانه وتعالی
فرمود که ای موسی این خصلتی است که برای خود نکرده ام پس چگونه برای تو خواهد بود و این هویداست
پس هر که تامل کند و مراجعه نظر نماید و تصفح در احوال مردمان کند می بیند که ایشان شکایت که با خدا
دارند پس ان شکایت از پادشاه جبار خونریز است و ما هیچکس را نمی بینیم مگر انیکه خداتعالی را در قضا
و قدرش متهم داشته و این بسیار در حال فقر و مرض و انتقال از حالی بحالی و زوال نعمت حاصل
میشود ششم در و مشکل است که عیش را بر ما منقص ساخت و عیش صفا دارد با انیکه یافت نمی شود کدر رو
یتر نمود و ان انیکه در بلدی توطن نمودیم که دران مجتهد و مفتی نیست که بد و حواله شود و اگر در عبادات
و یا معاملات سوالی از ما نمایند مبادا باشد که بر ما مشکل شود وان مقام محتاج است بمعاونت
و اگر بگوئی که ان مسئله خالی از اشکال نیست کسی قبول نمی کند و می گویند که تو کسی هستی که فلان قدر
کتب در نزد تو هست و در نزد فلان و فلان درس خواندی که عالم بمافی السرائر و الضمائر است
و در اکثر اوقات از مردمان منزوی میشوم و در بر روی مردم می بندم و این اصعب از امور
سابقه است خداوند خلل و خطل در قول و عمل از ما دور کند هفتم انیکه اسباب تالیف و تصنیف مهیا نیست
و عالم را کتب منفعت دارد و الحمد لله که در نزد ما اکثر از کتب هست و خداوند درین بلاد ما را توفیق
داده است برای تالیف کتاب نوادر الاخبار که بر دو مجلد مشتملست و تمام شرح تهذیب احادیث
که مشتملست بر هشت مجلد و کتاب هدیه در علم فقه یک مجلد و کشف الاسرار شرح استبصار که مشتملست
بر دو مجلد و کتاب انوار نعمانیه که مشتملست بر دو مجلد و توفیق داد ما را خداتعالی برای
شرح صحیفه در یک مجلد و شرح بر مغنی ابن هشام و شرح بر تهذیب نحو یک مجلد و شرح بر کافیه و بعضی
از رسائل و از جمله تالیفات او کتاب مسکن الشجون فی الفرار عن الوباء و الطاعون و کتاب

زهر الربیع ست و از جمله تألیفات آن بزرگوار تعلیقه بر شرح جامی است و در میان حواشی
شرح جامی تعلیقهٔ این فقیر مولف کتاب بر دیگران مرجح است و هر که کشف اینمعنی را خواهد رجوع
و مطالعه از روی انصاف نماید پس از روی حاشیه عصمة الله بن محمود بر حاشیه دیگر ترجیح دارد و از آن
پس حاشیه عصام است و از آن پس حاشیهٔ سید نعمت الله و از آن پس دیگران متساوی میباشند
و فی الحقیقة عصام فاضل و دقیق بوده و او را شرحیست بر کبری که بفارسی نوشته و حاشیه بر تفسیر
قاضی و حاشیه بر عبارت ملا سعد در مطول ما انا رایت احدا و بر آن عبارت ملا علی قوشجی و
دیگران رسائل بسیار نوشته اند از انجمله عصام نیز رساله نوشت و شرح عصام بر شمسیه منطق و حاشیه
او بر حاشیه سید شریف بر شرح شمسیه و شرح عصام بر کافیه ابن حاجب و حاشیه او بر
شرح جامی و این فقیر مؤلف کتاب در تعلیقه خودم بر شرح جامی اکثر ایرادات او را جواب گفته ام

خاتمه

بدانکه مولف این کتاب اسامی و نام گرامی اصحاب علماء اطیاب و احوالات و فتاوی و مولد
و وفات و تالیفات ایشان را که بمرور دهور از اذهان اولی الالباب محو و منسی گردیده بود
بتجسم در مدت پنجاه سال بعد از تتبع و تفحص و تجسس و استماع از افواه اکارم اکابر و زبر ارباب مفاخر
بقدر مقدور در احیاء انها کوشیدم و مطالب علمیه بسیار و نصایح بیشمار و حکایات مبهجه غریبه در آن
مذکور داشتم فی الحقیقة چنین کتاب تا بحال تالیف نگردیده و این شجر را چند ثمر و این نهر را چند بحر است
یکی آنکه سلسلهٔ اسناد از آن معلوم است دوم آنکه معرفت تالیفات مولفین از آن مفهوم است -
سوم آنکه طلاب را معین در تحصیل و در طلب علم هادی و دلیل است چهارم آنکه از زهد و بیان ورع
علماء اعلام خواص و عام را مرغب در عبادت و زهادت و تفاوت و نقاوت است پنجم آنکه مردمان
موعظه و پند و نصیحت درهائی از قید و بند محبت دنیای دنیهٔ غدار ناپایدار داروی مفید است
ششم آنکه اظهار افاضات و نعمتهای بی منتهای حضرت سبحانی است بالنسبه بمواد قابله و کمال قدرت
اوست که مشت خاکی را باین گونه کمالات آراسته و پیراسته و بخل در مبدء فیاض نیست هفتم آنکه این
کتاب شریف در باب تالیف و تصنیف و تدریس و تدرس و تفهیم و تفهم و تعلیم و تعلم و معلم کافی و وافی است
هشتم آنکه چون معرفت باسامی گرامی افاضل اکامل اکابر اکارم بهم رسد اسامی ایشان ضبط و حفظ
نماید و در نماز وتر و اوقات اسحار طلب مغفرت برای ایشان نماید هر شب صد نفر و دویست نفر را
بیشتر یا کمتر را اسم برده و طلب آمرزش ایشان کرده و طلب ارتفاع درجات ایشان نموده تا ارواح

عالیه ایشان نیز بالنسبه بداعی افاضه نموده ترقیات ظاهره و باطنه حاصل آید نهم آنکه از این کتاب
طریقهٔ تحصیل علم حاصل میشود دهم آنکه بسا باشد که طالب علم را دماغ سوختگی از کثرت مطالعه و فکر
حاصل آید در آن وقت مطالعه اینکتاب مایه فرح و انبساط و باعث بسط بساط شوق و شعف
و جد و جهد در تحصیل خواهد بود یازدهم آنکه بسیار از مسائل صعبه و مسائل خلافیه اصولاً و فروعاً
تحقیق شده و آدمی را معرفت بانها حاصل میشود دوازدهم برانکه این کتاب مرشد است طلاب را
بتخلیص نیات از ریا و طلب دنیا سیزدهم آنکه مطالب و حکایات این کتاب مجلس آرا است و زینت
مجالس و محافل اکابر و علماء و دیگران است چهاردهم آنکه این کتاب برای آنکه مشتمل بر ذکر کرامات
و آیات واضحة الدلالات طبقه علماء است از معرفت انها اعتقاد بحقیقت دین پیغمبر و حقیقت آل اطهار
انبیاء محکم میگردد زیرا که بعد از آنکه دانسته شود علماء اهلبیت که خدام آنجانب داده اند و در بان
نواب ایشانند دارای کرامات عجیبه و غریبه باشند پس مخادیم ایشان و موالی و امامان البته صاحب
کرامات میباشند زیرا که ذکر کرامات علماء و ثبت آن و سماع و استماع و اسماع انها انفع خواهد
بود و افی داشت بالنسبه بکرامات امامان و معجزات پیغمبر و این ها همه از ادله داله بر حقیقت رسالت پیغمبر
و پیشوایان دین آن سرور است و این فقیر در سابق ایام کتاب تذکرة العلماء نوشته ام و آن کتاب
در غایت اختصار است با اینحال نسبت میان اینکتاب و آن کتاب عموم من وجه است بسا اسامی
در انجا ثبت است و حکایاتی انجا مذکور است که در این کتاب نیست و بسیاری از اسامی و قصص در
این کتاب قصص العلماء است که در تذکرة العلماء نیست و در بعضی با هم شریک می باشند و گمان
نشود که در این کتاب اسامی صد و پنجاه و سه نفر بیش نیست زیرا که صد و پنجاه و سه عنوان قرار
داده ایم لیکن در اکثر مقامات در هر عنوانی ذکر بیست نفر و سی نفر بیشتر و کمتر از علماء را ذکر کردیم
بخصوص در اجازات مفصله پس غفلت مدار و بمطالعه آن نهایت کوشیده که در تالیف آن بتجشم
و زحمت بسیار کشیدم بدانکه در علم درایه مذکور است که صحیح است اجازهٔ روایت برای صبی غیر ممیز
بجهت وسعت دادن راه بقاء اسناد که این نسبت بدان اختصاص یافته اند و برای تقرب جستن
برسول خدا بعلو اسناد و شهید ثانی در شرح درایه نوشته که دیدم خطوط خاتمه جماعتی از علماء
را که نوشته بودند اجازهٔ اولاد خود را در زمان ولادت آن اولاد با تاریخ ولادت ایشان
از انجمله سید جمال الدین بن طاوس برای ولدش سید غیاث الدین و شیخ ما شهید اول اجازه
گرفت از اکثر مشایخ او که در عراق بودند برای خود و اولاد او که در شام بودند و قریب بولادت

ایشان بود والان خطوط ایشان در نزد من است و ذکر کرده است محمد ابن احمد بن صالح که سید
فخار بن معد موسوی زمانیکه بسفر حج میرفت در خانهٔ ما منزل کرد و پدرم مرا برای خدمت گذاری
او قرار داد و من هفت ساله یا قریب بان بودم پس چون سوار شد که برود پدرم مرا در پیش روی
او نگه داشت و عرض کرد که این طفل را اجازه داده باشید سید فخار مرا اجازه داد و گفت اجازه دادم
بتو انچه را که برای من جائز است که انرا روایت کنم و پس از این خواهی دانست حلاوت و شیرینی
انچه را که من تو را بان تخصیص دادم که عبارت از اجازه باشد مجملاً مولف این کتاب اجازه دادم دو فرزند
خود موسی ملقب به نصیرالدین مکنی به ابومحمد و فرزندم محمد را ملقب به تقی مکنی به ابوسلیمان و فرزند دیگرم علی
ملقب به تقی و فرزند دیگرم محمد ملقب بباقر سلمهم الله و فقههم و همچنین بنات خود را که روایت کنند
اخباریکه برائم جائز است روایت انها از تالیفات من و تالیفات ثقات از اصحاب از مشایخ
خودم خلف عن سلف که درهمین کتاب اسناد من معلوم و مذکور است و در کتاب تذکرة العلماء نیز ذکر
مشایخ تا محمد بن ثلث نموده ام و تالیف این کتاب سه ماه و پنج یا شش روز کم اتفاق افتاد و این
از کرامات ارواح علماء است و چون روز چهارشنبه نظر ببعضی اخبار برای مومنان سعد و برای
کافران نحس است این فقیر غالب تالیفات را در روز چهارشنبه شروع کردم و این کتاب
مستطاب را نیز در روز چهارشنبه شروع نمودم و اختتام ان نیز روز چهارشنبه وقت چاشت
اتفاق افتاد در هفدهم شهر رجب المرجب از شهور سنه ۱۲۹۶ هزار و دویست و نود از هجرت نبویه و همچنین
ابتدا این کتاب مستطاب برای تحریر او روز چهارشنبه شد و اختتام نیز در روز چهارشنبه
گردید در سال هزار و دویست و نود و شش و محرر این کتاب محمد حسین طالقانی الکورانی
المسکن و این حقیر در حین نوشتن کتاب بسا کرامات از متوسل شدن باین بزرگوار دیدم توفیق
که مولف این کتاب باشد معاینه ملاحظه نمودم که تفصیل ان گنجایش شرح ندارد و خداوند
بحرمت مقربان که جناب او را توفیق دارین عطا بفرماید مصحح دو در بیت که از جمله کرامات

این بزرگوار باشد که در حین تالیف ابتدا بروز
چهارشنبه و اختتام بروز چهارشنبه در
حین ابتدا تحریر محرر در روز چهارشنبه
دا تمام نیز در روز چهارشنبه هفدهم و یا
هیجدهم شهر رجب اتفاق افتاد ۱۲۹۶

۱۲۹۶

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی هدینا الی الشرع الاقوم والنبی المکرم افتخار ولد آدم وعلیه اصلی واسلم وعلی آله
موالی العالم وسادات الامم و بعد پس چنین گوید این گنهکار بهوای نفسانی و کمگشته وادی نادانی
محمد بن العالم العلم الربانی میرزا سلیمان الحکیم الطبیب التنکابنی که چون چند سالی است که جماعت فرنگیان بولایت
تنکابن رفت امد دارند و بجهة خریدن چوب شمشاد ایام زمستان و بهار را اقامه دارند تا سال گذشته که سنه هزار و
دویست و نود و پنج هجری بود مردم سفله با فرنگیان بنای معاشرت را گذاشتند و از ایشان احتراز نمینمودند
بلکه جمیع شراب مانند آب با ایشان اشامیدند و فرنگیان طعن بسیار بر اهل اسلام میزدند چون حال را چنان دیدم
با والی بلد گفتگو داشتم که اولاً مسلمانان با فرنگیان معاشرت میکنند و بجهة فقر و فاقه اهل بلد و طمع ایشان از فرنگیان
با ایشان دوستی مینمایند و موده و دوستی با کافران بنص قرآن حرام است و علاوه از نجاسات احتراز نمینمایند و بشرب
شراب با ایشان مشغول میشوند علاوه از معاشرت عوام با ایشان عظم اسلام در انظار ایشان روزگار خفیف و خوار
خواهد شد علاوه حقیقت اسلام را مردمان از آبا و اجداد شنیده اند برهانی در اینمعنی ندارند پس شاید باندک
تشکیکی زایل شود پس بهتر ان است که شما حکم کنید که فرنگیان دو سه روز هر روز بقدر ساعت با من بتنهائی
محاجه کنند تا حقیقت اسلام را واضح و روشن سازم و این در وقتی است که ایشان با انصاف حرکت کنند بر ایشان
اثبات و بیان و افاضه حضرت صاحب الزمان غلبه خواهم کرد کما قال الله تعالی ولن یجعل الله للکافرین علی المومنین سبیلاً ای
فی الحجة کما در دائمه فی تفسیر الآیه و اگر با انصاف و عقل عمل ننمایند و تعصب کنند ولا تم گویند پس با ایشان مباهله
میکنم چنانچه امام علیه السلام بنا بر اخباریکه در اصول کافی مذکور است و یکدیگر را نفرین میکنیم انکه مبطل است
فوراً هلاک خواهد شد و حقیقت اسلام بر همه کس عین الیقین و ظاهر خواهد گردید و چون والی این سخن را شنید
از این معنی امتناع ورزید پس فرنگیان رفتند و در هذه السنه که هزار و دویست و نود و شش باشد فرنگیان
معاودت کردند و از قضایای اتفاقیه شخصی همراه ایشان بود که معروف که ملای ایشان است و او
بجهة شغلی در عمل تجارتشان نزد من آمد و اظهار ان داشت که من ملای ایشان ام و درس خوانده ام و زبان
فارسی میدانست پس در مجلس خود بنحو خوش با او سلوک نمودم و در اخر امر گفتم که اگر تو را میل باشد با هم گفتگوی از
انصاف کنیم چه هر دو بنده یک خدای باشیم چرا باید در پیغمبر خلاف کنیم پس با هم مباحثه میکنیم و عقل را حاکم مینمائیم
اگر دین شما حق شد و من از عهدهٔ سخنان شما بر نیایم پس من بدین شما در می ایم و اگر سخنان من حق شد
و شما از روی انصاف پسندگر دید پس شما اقرار به نبوت خاتم الانبیا نمائید و با این عمر کوتاه و دنیای بیوفا چرا
باید عاقل بر ضلالت باشد و عذاب ابدی اخروی را برای خود اختیار کند فرنگی گفت که من همین را طالبم

ومرا هم اینگونه سخنان خوش می آید و قرار شد که مجلس دیگر حاضر شود و با هم مناظره کنیم و این فقیر مسئله نبوت را در چند
جا از تالیفات خود نوشته بودم از آنجمله در منظومه اصول دین دوم در شرح آن مسمی به نجاح الاعتقاد سوم در
رساله محمدیه چهارم کتاب مواعظ المتقین پنجم در منظومه الفیه مسمی بفرایدالدر در نبوت ششم در تعلیقه بر آن منظومه هفتم
در کتاب قصص العلماء در ترجمه مولف ان کتاب هشتم در کتاب صراط المستقیم در اصول دین و در هر یک از
این کتابها تسجیل و تثبیت امر نبوت نموده بودم و خواستم که در این رساله که مسماه است به سبیل النجاة هم آن
کیفیت محاجه خود را با فرنگی بیان کرده باشم که انرا در غایت سهولت و وضوح تقریر کرده بودم نوشته باشم
تا برای خواص و عوام فایده و قدرت بر محاجه با ادیان باطله بهم رسانند و براهین باهره را بنحوی خوش و بیانی
دلکش واضح ساخته ام که هر عوامی این مطالب عالیه را ادراک مینماید و برای اکثری از مطالب مثلی بیان
کرده ام تا بذهن واسطه در اذهان جاگرفته باشد چنانچه حقتعالی فرموده و یضرب الله الامثال للناس
و ما یعقلها الا العالمون و از اینجاست که حق تعالی عنکبوت و پشه و مگس و مشکوة و نحو انرا در قرآن مجید
ذکر فرموده مجملا فرنگی زمانی دیگر بدیدن من آمد او را در کتابخانه خود خواستم و انواع ملاطفت برای
تالیف قلب او بکار بردم بنحویکه بعد از فراغ از مجلس نهایت امتنان برایش حاصل و در نزد مردم در مقام
تعریف و توصیف بر آمد گفتم که ایا میل داری که در مذهب با هم گفتگو کنیم گفت نهایت مرا خوش آیند است و برای
همین مطلب آمده ام گفتم که تحقیق این مطلب موقوف بر تمهید چند مقدمه است چه اگر دیوار خانه بخواهی بنا کنی
لابد است که از پایین آجر بچینی زیرا که تا ما دامیکه زیر دیوار چیده نمی شود نمی توان بالای دیوار را چید
فرنگی تصدیق کرده که در حقیقت چنین است گفتم که مقدمه اولی اینکه اولا باید خداوند را بشناسیم زیرا که پیغمبر
معنی او آنست که این شخص پیغام آورنده است از جانب پیغام دهنده ئی [2] ابتدا باید بشناسیم تا ببینیم که پیغام دهنده
کیست و چه نحو کسی است تا بعد از آن ببینیم که پیغام آورنده کیست و پیغام چیست چه بسا باشد که اوصاف پیغام
آورنده بالنسبه به پیغام دهندگان مختلف میشود و لامحاله آورنده باید فی الجمله ببعضی وجوه با پیغام دهنده
شباهتی داشته باشد و چون ما همه بنده یک خدا هستیم و اکثر بلکه بکسر قائل اند با اینکه ما خدا داریم اما در مصداق خدا
اختلاف دارند بعضی واجب الوجود را خدا میدانند و بعضی ستاره را خدا می دانند و برخی بت را خدا می دانند
و بعضی عیسی را خدا می دانند مجملا مصداق خدا محل خلاف شده پس اتفاق مفهوم خدا دارند مثل اینکه میدانیم امروز
چیزی داخل شهر شده است و اهل شهر در آن اتفاق دارند اما بعضی میگویند که انسانی غریب داخل این شهر شده و بعضی
میگویند که فرسی داخل شد و بعضی میگویند که شتر داخل شهر شد و بعضی گویند که بقر داخل شهر شد پس لازم شد که داخل
شدن چیزی در شهر یقینی باشد اکنون میگوئیم که وجودی داریم و همینی وجود بمعنی هست و ماهیت بمعنی چیز

پیغام دهنده ۱

مثلا

مثل اینکه یکدفعه میگویند این ظرف چه چیز است یعنی ماهیت او چیست و بعبارة اخری این چه جنس است تو در جواب
میگوئی مس است یکدفعه میگویند و سوال میکنند که این ظرف هستی دارد یا نه در جواب میگوئی هستی دارد یا نه و وجود هستی
را گویند و عدم نیستی را گویند و هر کمالی که تصور شود از وجود است نه از عدم چه نیستی هیچ نیست و کمال نیست پس همه
کمالات از هست بعمل میاید مثلا توانائی بمعنی قوت هستی است و دانستن که علم باشد از قوت هستی چه عدم توانائی عدم است
و کمال نیست و ندانستن عدم است و کمال نیست پس کمال وجود توانائی است و وجود دانائی است و این کمال
هم شدت و ضعف دارد چه طفل شیرخوار توانائی او بنهایت کم است و جوانمرد توانائی او کامل تر است و همچنین است
دانائی و خدای ما باید در همه کمالات کامل تر از همه عالم باشد و اگر چنین باشد خدائی شود و همه کمالات هم
باید در او بالفعل باشد زیرا که او حقیقت وجود است و اگر کمال او کامل تر و بالفعل نباشد وجود ناقص خواهد داشت
و حال اینکه خدائی ما را هیچ منقصت نیست پس خدا باید احتیاج بهیچ چیز نداشته باشد زیرا که اگر محتاج باشد هستی
او کامل تر از همه نخواهد بود پس باید جسم نباشد تا احتیاج بمکان پیدا نکند و باید مرکب نباشد تا احتیاج باجزا پیدا
نکند و باید شریک نداشته باشد زیرا که هستی کامل تر از همه میباشد یکیست چه اگر دو باشند پس هر یک باید کامل
تر از ان دیگر باشد والا انکه کامل تر نیست خدائی شود پس باید خدا کامل تر از همه باشد و ان یکی خواهد بود
و این چیز که کامل تر است با ناقص متحد نمیشود زیرا که اتحاد کامل با ناقص معقول نیست و این هستی کامل حلول
در چیزی نمی کند زیرا که حلول کامل در ناقص لغو است علاوه این اتحاد و حلول اگر کمال است پس قبل از اتحاد
و حلول باید ناقص باشد و این خلاف مفروض است و اگر این اتحاد و حلول نقص است پس خدا باید کامل
تر از همه چیز باشد مجملا خدا را ماهیتی نیست که وجود طاری بر او شود بلکه همان وجودش عین ماهیت اوست
والا ترکیب لازم می آید و از این جا جمیع مطالب توحید بر وجه اکمل منکشف گردید و این مقدمه که مقدمه خداشناسی
باشد برای این مقدمه بر این احتجاج ساختیم که تا پیغام دهنده را بشناسیم والا پیغام آورنده را نمی شناسیم
فرنگی این سخنان که در این مقدمه مذکور شد همه را تسلیم و قبول نمود و از همین مقدمه مذهب نصاری را
باطل ساختیم بنحویکه فرنگی را مشعور بان شد بجهت اینکه نصاری بعضی قائل بخدائی عیسی شده اند و بعضی
عیسی را پسر خدا دانسته اند و معظم ایشان باقانیم ثلثه قائل اند بعضی عیسی و مادرش و خدا همه را خدامی دانند
با این معنی که خدا از آن است و مادر و پسر صفت می باشند و با ایشان متحد شده است الحال از این مقدمه
معلوم شد که خدای ما چنان خداست که پسر ندارد و متحد است با چیزی نمی شود و حلول در چیزی نمی کند و فرق
نصاری را مذهب ایشان مبنی بر حلول و اتحاد است چنانکه بسیاری از صوفیه را همین اعتقاد است پس یکی
از فوائد این مقدمه ابطال مذهب نصاری است در ابتدا امر و این قسم مقدمه قرار دادن از کمال مهارت

و نزد کسی هست و باید دانست که از این مقدمه حقیقت معرفت خدا حاصل نشد بلکه وجهی از وجوه معرفت حاصل شد و شناختن خدا حقیقةً یعنی معرفت بکنه نیست زیرا که خدا احاطه همه چیز دارد و همه چیز محاط او هستند و محیط علم بمحاط دارد اما عکس نیست چه محاط چگونه تواند که محیط را بشناسد و در این باب برای فرنگی مثالی بیان کردیم که او تصدیق نمود گفتیم که ما درین خانه نشسته ایم این خانه محیط است و ما محاط پس ما نتوانیم که بدانیم که در پشت یا بالای بام اینخانه چیست اما اگر اینخانه را ادراک میشد میدانست ما را و بالای سر ما را و پیش روی ما را و اینچیز نیست که عقل بحسب بداهت بدان حکم میکند —

مقدمه دوم اینکه لازم است که خدای تعالی بر بندگان پیغمبری نصب کند بیان این مطلب اینکه در مقدمه سابقه گذشت که خدای تعالی کامل ترین همه عالم است و چنین خدائی فعل لغو و عبث و کار جاهلانه نمیکند پس باید که این خلق را برای فائده خلق کرده باشد و این فایده اگر عاید بخدا شود لازم می آید که خدا بدون این فائده ناقص باشد و حال اینکه گفتیم که خدای ما باید کامل تر از همه موجودات باشد پس باید آن فائده عاید بخلق شود و آن ترقی دادن خلقت که ایشان بخود نزدیک کند تا کمال بهم رسانند و همه کمالات از او است پس قرب باو اقصی الغایات و اکمل الکمالات است و آن بتکلیف حاصل میشود و همچنین غرض او باقی ماند خلقت و معلوم است که همه خلق قابل نیستند که بیواسطه تکلیف خود را از خدا اخذ کنند بلکه مردمان مانند معدن طلا و نقره باشند میان ایشان تفاوت بسیار است بعضی کامل تر و قابل و بعضی غیر قابل و مثالی درین باب ذکر میکنیم و میگوئیم که آیا همه رعایا میتوانند که از سلطان بلا واسطه مطلب را اخذ کنند بدیهی است که چنین نیست چه بعضی قابل آن می باشند که سلطان با ایشان تخاطب کند و بعضی قابل نیستند بلکه بواسطه وزیر باید مطلب سلطان را بفهمند و بعضی بواسطه حاکم بلد و کدخدا پس لازم است که خدا پیغمبری قرار دهد که مطلب و پیغام خود را بآن پیغمبر بگوید و او بمردمان برساند و اگر خدا را مطلبی نباشد و تکلیف نداشته باشد سفه خواهد بود چنانکه اگر آقائی غلامهائی بخرد و با ایشان نفقه و کسوه و ما یحتاج بدهد و آن غلامان را هیچ تکلیف نکند و انها آقای خود را نشناسند و چندین فساد کنند و بر یکدیگر ستم کنند پس عقلا حکم بر سفیه بودن آن آقا میکنند و خدای حکیم است و سفیه نیست پس باید شناختن خود را از ایشان بخواهد و رفع فساد وجود سان ایشان کند پس باید پیغمبری فرستد و همچنین دفعه اول که انسان را خلق کرد لابد باید غذائی بخورد تا از گرسنگی نمیرد و فرض اینکه تازه خلق شد و غذا مختلف باشند بعضی سم میباشند که از خوردن آنها آدمی مریض میشود پس باید پیغمبری بفرستد و باو بفهماند که کدام غذا مهلک است و کدام یک ضرر دارنده است تا مبادا ضرر دار را بخورند و ایضاً یکدیگر را ستم مینمایند در اموال و اعراض پس باید پیغمبر و رئیس نصب کند که بنحو عدل حرکت کند تا بر یکدیگر ستم نکنند پس این پیغمبر اگر تنها باشد پیغمبر بنفس خود میباشد و اگر

غیر او نیز یافت شود پیغمبر او نیز خواهد بود پس از این مقدمه معلوم شد که لازم است اینکه خدا پیغمبری تعیین کند

مقدمه سوم اینکه احکامیکه این پیغمبران از جانب خدا میاورند دو جهت دارند از جهتی مانند احکام او امر طبیب بمریض است و از جهتی مانند احکام و اوامر مولی بالنسبه بعبید است چون احکام و اوامر خدائی نفع آن به بندگان عاید میشود نه بخدا پس اوامر طبیب بمریض است که منفعت خوردن دوا بمریض راجع میشود و منفعتی برای طبیب ندارد و اگر دوا نخورد ضرر برای مریض دارد نه برای طبیب و اما اگر دوا نخورد طبیب او را عقاب نکند و احکام خدا را اگر بنده بجا نیاورد خدا او را عقاب میکند از این جهت مانند اوامر مولی بعبید است که اگر بنده او را بجا نیاورد مولی او را عقاب می کند و اما نفع بحال مولی دارد و ایضاً باید دانست که احکامیکه پیغمبری آورد بحسب مصالح و مفاسد نفس الامریه است پس بسا باشد که مصلحت اقتضا میکند که حکم فلانی در فلان زمان است و در زمان دیگر مفسده دارد نه مصلحت مانند جمع میان دو خواهر در نکاح که در شریعت موسی بوده است و در زمان پیغمبر مصلحت حلیت آن بر داشته شده است و در این زمان مفسده دارد و بعینه مانند حکم طبیب است که اگر هر روز مسهل بدهد احشاء و امعاء مریض پاشیده میشود پس بعضی از ایام منضج میدهد و بعضی از ایام مسهل میدهد لیکن بعضی از احکام است که لابد در همه ادیان باید باشد و تغییر و تبدیل و نسخ بر نمی دارد مانند حفظ نفس که هر دینی را لازم است چه اگر خون ریختن جائز باشد منجر بعدم بقاء نظام عالم و قطع شدن نسل بنی آدم میشود پس هر پیغمبری باید این حکم را بیاورد و مانند حفظ اموال چه اگر مال هر کسی حلال باشد نسب مردم هرج و مرج میشود و نظم عالم بهم میخورد و مانند حفظ عرض چه اگر زن هر کس بر هر کس حلال باشد نسب مردم ضایع و پسر معلوم نمیشود که پسر کیست و عمل میراث بهم میخورد و مانند حفظ دین چه اگر دین را محافظت ننمایند دین از دست میرود و ثمره بعثت از میان میرود و مانند حفظ عقل چه اگر چیزی که عقل را ضایع میکند آن مباح و حلال باشد پس معرفت خدا که غرض از بعثت پیغمبران بود موقوف میشود و بر همدیگر ستم خواهند کرد و از اینجا است که شراب را ام الخبائث میگویند چه همه معاصی از آن ناشی میشود پس از اینجا است که شراب در همه ادیان حرام است و عقل در حرمت آن استقلال دارد و این پنج چیز را در اصطلاح مقاصد خمس میگویند پس واضح شد شراب در هیچ دین حق حلال نیست حتی دین یهود و نصاری

مقدمه چهارم در اینکه بعد از اینکه خدا پیغمبری فرستاد آن پیغمبر باید نشانی از جانب خدا داشته باشد که دلالت بر صدق او نماید و اگر چنین نباشد هر آئینه هر کس ادعاء نبوت کند و راست گو از دروغگو امتیاز نمی یابد و این باعث گمراهی مردمان می شود و حال اینکه مقصود خدای تعالی هدایت خلق است چنانکه اگر پادشاه حاکمی بجائی فرستد لابد باید نشانی باو دهد که دلالت بر صدق او کند مانند خلعت

و فرمان چون این مرحله را دانستی پس باید دانست که حقیقت پیغمبر از چند چیز ثابت میشود —

اوّل اینکه پیغمبری که یقین به پیغمبری او داشتیم او تصریح کند که فلان کس که بفلان نشان می آید و ادعای پیغمبری مینماید صادق و راست گوست —

دوم اینکه در کتاب پیغمبر پیش نبوت او ثابت و کتابش حق است اسم ان پیغمبر یا وصفش مذکور باشد چنانکه در انجیل مذکور است که این امنیس به پیغمبری می آید و امنیس احمد را میگویند که ما در پیغمبر ماست چه ارا در لغت ایشان بدل بسین میکنند چنانچه از تتبع کتب لغت ایشان ظاهر میشود —

سوم اینکه این کسی که دعوای پیغمبری میکند احکام او همه بر طبق عقل باشند و هر حکمی که آورده عقل ادراک حسن او را کند

چهارم آنکه معجزه بیاورد یعنی کاری از دست او بر آید که از ابنای جنس او بحسب عادت ان کار را نتوانند که بعمل بیاورند مانند اینکه سنگ دو صد مثقالی در اینجا افتاده پیغمبر میگوید که من این سنگ را از زمین بلند میکنم و کسی دیگر نمی تواند که انرا بلند کند با اینکه عادت باید سنگ دو صد مثقالی را هر کسی از زمین بلند کند پس معلوم است که این پیغمبر از جانب خدا است چه این خبر خارق عادت بعمل آورده و اگر پیغمبر نبودی و سحر و چشم بندی بودی لازم بود که خدا نگذارد که معجزه در دست او جاری شود پس اگر پیغمبر اظهار معجزه کند در حال دعوای نبوت حمل بر صدق مینمائیم پس امتیاز پیغمبر از غیر پیغمبر ظاهر و هویدا شد و فرنگی این مطلب را قبول کرده و میگفت عقل بنحو بداهت بر این حکم میکند و قابل انکار نیست گفتم که چون خداوند عالم را نهایت بابندگان رأفت و مهربانیست پس مقتضای لطف هر صنعت که در میان مردم متداول بود از همان صنعت پیغمبر را معجزه داد بنحو اکمل که با اینکه مردمان در ان مهارت داشته اند از معارضهٔ پیغمبر در ان صنعت عاجز آمده اند و این بهترین دلالت بر حقیت ان پیغمبر دارد و مثل اینکه در زمان کلیم الله که موسی بن عمران باشد صنعت سحر و جادو در میان اهل دهر اشتهار داشت خدا تعالی از همان جنس او را معجزه داد ایشان چوبها را مجوف و روده ها را از زیبق پر کرده و چون آفتاب برانها می تابید بحرکت می آمدند و راه میرفتند موسی نیز چوبی انداخت که اژدها شد و همه سحرهای ایشان را فرو برد و ایشان از مثل ان عاجز شدند پس مردمان حتی ساحران دانستند که این از باب سحر نیست بلکه از باب اعجاز است و در زمان داود تغنی و آوازهای خوش بسیار بود پس خدا تعالی داود را چنان آواز خوش داد که وقتی که مجمع بنی اسرائیل زبور را با آواز خوش خواند چنانکه چهار هزار دختر باکره غشی نمودند و در زمان حضرت عیسی ع اطبای یونان و غیران بسیار بودند که معالجات غریبه میکردند پس خدا تعالی باو از ان جنس معجزه داد پس کور و کچل و زمین گیر را دعا میکرد که شفا می یافتند پس اطبا گفتند که ما نیز این مرض را دفع مینمائیم معالجه انجناب فرمود که من این امور را

که مادر زاد باشند دفع مینمایم اطبای از ان عاجز آمدند پس فرمود که من مرده را هم زنده میکنم اطبا اعتراف بر عجز از ان نمودند پس سام بن نوح را که چهار هزار سال از وفات او گذشته بود زنده کرد و معروفست که افلاطون گفت که الحال تو پیغمبری برای عوام نه از برای مثل من چه مرا حاجت بر رسول نیست و عقل مرا کافیست پس ایمان نیاورد چنانکه استادش ارسطاطالیس بجهة امرد را دوست میداشت بدین سبب او را از شهر خود رانیده و کشته شد و جالینوس بمرض ابنه مبتلا بود و ارسطو سابر کلام بجا در مجلد چهاردهم اینکه او گفته که رای موسی اینست که خلقت از خالق است و رای من اینست که از طبیعت است پس موسی را العیاذ بالله برای نسبت داده پس معلوم شد که به پیغمبری او قائل نبوده در عهد جناب ختمی مآب فصاحت و بلاغت در میان عرب در اشعار و خطب اشتهار داشته بنحوی که کلمات خوب را بلوح می نوشتند و بر خانه کعبه آویختند پس خدای تعالی بر او کلامی نازل کرد که فصاحت و بلاغت و براعت و سلاست و جزالت او فوق طوق بشر است و این قسم معجزه اقرب بقبول از اخر زمان است —

مقدمهٔ پنجم اینکه اگر آنانکه در عصر ان پیغمبر باشند و معجزه او را برای العین مشاهده کنند پس لازم است که اذعان و اعتقاد کنند، و اگر در ان مجلس حضور نداشته باشند و یا در ان زمان نباشند بلکه زمان دور و دراز از نبوت و اظهار معجزه اش گذشته باشد پس باید میزانی برای ایشان قرار داد که بجهة خوابید ایشان را معلوم شود که شخص آمده و دعوای پیغمبری نمود و معجزه آورد با اینکه هیچیک او را ندیده مثلاً این زمان که سنه هزار و دویست و نود و شش است از هجرت پیغمبر هزار و دویست و هفتاد و نه سال است که از بعثت عیسوی میگذرد پس چگونه نصاری اعتقاد نمایند که پیغمبر بر حق بوده و معجزه آورده البته میزانی درین باب باید قرار داد پس میگوئیم چیزهائیکه برای انسانی ندیده یقین حاصل میشود چند چیز است اولاً که محفوف بقرائن قطعیه باشد دوم تواتر لفظی یعنی که فلان خبر را جمعیت بسیار خبر دادند بنحویکه یقین حاصل شود که اینها اجماع بر دروغ ننموده اند و اینها نیز همین خبر را از جماعت بسیاری نقل کنند بنحو سابق و هکذا تا بمبدء رسد پس یقین حاصل میشود باین که این خبر راست است سوم تواتر معنویست باین نحو که در مسئله چند خبر واحد آمده باشد که این اخبار در لفظ با هم مختلف باشند ولیکن همه ان اخبار در اثبات یک امر مشترک باشند بنحویکه قطع حاصل شود بر ان قدر مشترک مانند اینکه یک خبر برسد که اگر پای مرغ نجس شود و کاسه آب باشد و پای ان مرغ داخل ان اب شود باید ان آب را ریخت و وضو با ان نتوان ساخت و با تیمم کند و هکذا چند خبر برسد که هر یک مخصوص مورد ی و را مورد خبر دیگر باشد لیکن همه اینها قدر مشترکی دارند که نجاست آب قلیل است چهارم تواتر معنوی باین نحو که احادیث متعدده که هر یک

خبر واحد ند و مضمون همه یکیست پس قطع حاصل میشود که یکی از این خبرها از معصوم صادر شده است
پنجم تظافر و تسامع است یعنی از بسکه از خبر دهنده گان این قدر جمعیتی باشند که یقین بر
راستی ان حاصل شود و فرق ان با تواتر انیست که تواتر در صورت تعدد وسائط باید هر
طبقهٔ ان قدر جمعیت باشند که مفید قطع باشد و لیکن در تظافر و تسامع وسائط ندارد و ایضاً
اگر در تواتر هم وسایط نباشد و همان طبقهٔ اولی باشد پس علم باشخاص و اعیان ناقلین
شرط است بخلاف تظافر و تسامع مثلاً شجاعت رستم میشود که از بابت تسامع و تظافر باشد
از بسکه شنیدیم که رستم شجاعت دارد یقین کردیم که رستم شجاع است و میشود که از باب
قسم دوم از دو قسم تواتر معنوی باشند باینمعنی که یکی حکایت غلبهٔ رستم بر اکوان دیو را نقل
کرده و یکی غلبهٔ او را بر سهراب نقل کرده و یکی غلبهٔ او را بر اشکبوس نقل نمود بهذا انجو
ما قطع نمودیم بر اینکه رستم مرد شجاع است و همه این اخبار دلالت بر شجاعت او داشت و اما
مثال خواص به تسامع و تظافر مانند اینکه از بسکه خبر دهنده گان بما خبر دادند که کربلا موجود است
و یا مکه موجود است و یا کلکته در هند موجود است یقین برای ما بر وجود اینها حاصل میشود و حصول
یقین از تظافر و تسامع بدون ریب است چنانکه از فرنگی سوال کردم که آیا کربلا رفته گفت نه
گفتم میدانی کربلا موجود است گفت بلی گفتم از کجا دانستی که کربلا شهریست و بالفعل موجود است
گفت شنیده ام گفتم از این شنیدن یقین حاصل نمودی گفت بلی گفتم پس کسانی در زمان پیغمبر
نبودند و بعد از سالهای دراز آمده اند از تظاهر و تسامع یقین دارند که فلان پیغمبر آمده فلان معجزه
آورده پس از این مقدمه معلوم شد که کسانی در زمان پیغمبر نیستند و یا هستند و لیکن پیغمبر را ندیده اند
پس علم باینکه پیغمبری آمده و دعوای نبوت را کرده و معجزه بر طبق مدعای خود آورده حاصل میشود
بتظافر و تسامع و چون کلام باینجا رسید مرا خستگی عارض شد زیرا که تقریباً بقدر سه ساعت مکالمه
کردیم و وقت هم تنگ شد علاوه سخن و مطلبی که طویل باشد در سه مجلس گفتن بهتر است و در رسوخ قلبی
از اینکه در یک مجلس گفتگو شود پس گفتم باقی را در مجلس دیگر گفتگو مینمایم اگر چه آن چه باید گفته شود گفته شد
و پیغمبری پیغمبر ما نیز دیگر ثابت شد چه بعد از اینکه در قیاس مقدمات ترتیب داده و تسلیم شود نتیجه
بدیهی است و فرنگی تصدیق همه اینها را نمود پس لازم افتاد که تصدیق نبوت خاتم الانبیا نماید علاوه اگر
تصدیق نکند پس نبوت عیسی را نمیتواند که اثبات نماید فرنگی نیز وعده روز دیگر داده و لیکن بنظرم
آمد که بنظر حضار مجلس اسلام را اختیار کرد و لیکن بنا بر تقیه تصریح نموده و گفت که فی الحقیقه امروز مستفیض

و این سخنان همه خزانه بود و نایاب است و در جاهای دیگر این سخنان شنیده نمیشود و این
بمنزلهٔ آنست که نردبان را آدمی بسازد پس نردبان ساختن مشکل است لیکن بعد از ساختن نردبان
بپشت بام بالا رفتن آسان است گفتم بلی چنین است و من باین مقدمات چنان پیغمبری عیسی را اثبات
کرده ام که جمیع کشیشان بر اثبات نبوتش در زمان خود باین وضوح و بداهت قدرت
ندارند مجملاً هنوز مجلس دیگر انعقاد نپذیرفت و آنچه در حقیقت دین اسلام ضرور است از این مقدمات
ظاهر شد و مع ذلک بجهت زیادتی توضیح بیان بیان میکنیم و بعون الله و حسن توفیقه میگوئیم
که محمد بن عبد الله بن عبد المطلب در مکهٔ مشرفه ادعای نبوت کرده و این مرحله بتسامع و تظافر ثابت
شده علاوه خصم هم منکر این مطلب نشده و اما معجزه آوردنش پس آن نیز بتسامع و تظافر ثابت
شده که شق القمر کرده و در مقدمات سابقه بیان شد که تظافر و تسامع افاده علم میکند پس باید
که نبوت او حق باشد چنانکه مرده زنده کردن عیسی را همین نحو ثابت کرده اید اگر گوئی که اگر
چنین چیزی میشد هر آینهٔ فرنگیان نیز بدین اقرار مینمودند و بر ایشان معلوم میشد و در تواریخ
و روزنامه ها می نوشتند با اینکه نوشته نشد و این مرحله را قبول ندارند در جواب میگوئیم
که علم حاصل شدن از تظافر و تسامع و تواتر منوط است که ذهن شنونده مسبوق بشبهه نباشد
چنانکه در کتب اصولیه بنحو مستوفی مذکور است علاوه زمین کرویست پس شق القمر در نیمهٔ شب در مکه
واقع گردید و بعضی از بلاد فرنگ بجهت کرویت زمین میشود و ان وقت که شق القمر شده ظهر بوده
یا عصر بوده لهذا ندیدند یا اینکه بر فرض تسلیم شاید هوای بلد ایشان ابر داشت چنانکه غالب
بلاد ایشان غالباً ابر دارد و در روزنامه نوشتن در ان عصر در میان اهل فرنگ متداول
نبوده و ایضاً دلیل ما بر نبوت پیغمبر ما از چند وجه دیگر است اول اینکه احکام او همه بر طبق عقل
است و هوای نفس در ان نیست و اثبات اینمعنی موقوف است بتفصیل مفصل که در خود حوصله این
مختصر نیست دوم اینکه در کتب انبیاء سلف مانند توریه و انجیل و کتاب شعیا و کتاب ارمیا و غیره
که در که از او تعبیر نبوت ها میشد نمایند تصریح بنبوت جناب ختمی مآب شده چنانکه در الفیه نبوت و
شرح ان نوشته ایم سوم آنکه معجزات بسیار از ان جناب نقل کرده اند مانند اینکه همیشه
در آفتاب ابری بر سرش سایه افکنده بود و سنگریزه در دست او تسبیح گفت و بعضی افاضل
گفته اند که تسبیح سنگریزه تعجب ندارد نظر باینکه و ان من شیء الا یسبح بحمده بلکه خارق عادت
در استماع سنگریزه است با اهل مجلس و با هر که راه میرفت که سر و گردن از او بلندتر مینمود و از پشت سر

میدید پس چنانکه از پیش رو میدید از پس هم میدید و از هر کوچه که عبور میفرمود تا دور بوی عطر از انجا شنیده می شد بنحویکه مردمان میدانستند که پیغمبر خدا از ان کوچه گذشته و مگس و پشه بر جسد مبارکش نمی نشست و مرغی بر بالای سرش پرواز نمی کرد و ذراع بریان با او سخن گفت که در من زهر داخل کرده اند و درخت با وسخن میگفت و در هر موضع که بزم بود اثر پایش از انجا ظاهر نمیشد و اگر بر سنگ صلب راه میرفت اثر پایش ظاهر میشد و اخبار بغیبت میفرمود و اگر آب دهانش بر چاه خشک شده میریخت انچاه پر آب میشد و کور را بینا کرد و مواید بهشت برای او نازل شد و بدنش در آفتاب سایه نداشت بلکه لباس او نیز چنین بود و مانند اینها که بعضے تحدید بهزار معجزه کرده اند و باعتقاد انیفقیر زیاده از حصر است چه اینجا در جنس بوده اند مثلاً هر وقت که ابر بر سرش بود یک معجزه محسوب میشود پس ابر بر سرش سایه انداختن چندین معجزه خواهد بود مجملاً اگرچه بر فرض تسلیم اینکه هر یک ازاین معجزات باخبار احاد بما رسیده است لیکن بقسم دوم از دو قسم تواتر معنوی افاده یقین میشود یعنے یقین داریم که بعضے ازاین معجزات بوقوع پیوسته است پس معجزه اش معلوم شد چهارم اینکه معجزات انحضرت روز بروز سال بسال ظاهر میشد چه معجزات اولاد معصومین او از ائمه اطهار و معجز اینکه از مراقد و مشاهد شرفهٔ ایشان بسیار است چنانچه از مرقد فاطمه دختر هفت سالهٔ امام موسی کاظم کرامات بسیار ظاهر است چنانچه بعضی ازان را من خودم دیدم و هرساله در وقت جوکدره نور باران میشود و همچنین از مرقد عباس بن علی همیشه کرامات ظاهر است پس اگر دین اسلام حق نمیبود این کرامات بظهور نمیرسید اینها همه شعبه از شعب معجزات پیغمبرے باشند و همچنین مانند جریان خون از درخت چنار که در جنب امام زاده زرآباد است و نبوت این گونه کرامات بمشاهده است بالنسبه ببعضے و بتواتر معنوی بمعنی دوم است بالنسبه ببعضے دیگر پنجم معجزه است که از زمان پیغمبر است تا روز قیامت وان قرآن است که در دست ما است و اعجاز ان از چند وجه است بلکه وجوه اعجاز ان آیه بآیه بحسب اختلاف اشخاص بے نهایت است انچه بحسب صفت است اول انکه در نهایت بلاغت و جزالت و ملاحت و سلاست است بحیثیتے که اتیان بان فوق طوق بشر است و اگر بشر را قدرت بران می بود میفرمود که اگر میتوانید مثل انرا بیاورید و ان را در چند سوره تکرار کرده است اگر چنین نبود عاقل این ادعا نمی نمود زیراکه منافی غرضش بود دوم انکه در غایت ملاحت است سوم انکه اسلوب غریبے دارد چهارم انکه شفاء هر درد است از دردهای ظاهری و باطنی پنجم انکه مشتمل بر اخبار

معیسان است مانند غلبه روم و نحو ان و مطابق ششم انکه در هر آیه ان قدر از علوم و احکام مندرج است که غیر از خدا را قدرت بران نیست که کلامی باین اختصار بگوید و این قدر علم دران درج کند و این فقیر تفسیر توشیح را برای همین مطلب نوشته ام و این قدر از علوم و احکام از هر آیه استنباط نموده ام و بیانش نموده ام تا مردم بدانند که این قدر علم در قرآن بلکه در هر آیه مندرج است که غیر خدا را قدرت بر درج ان قدر از علوم درین قدر از کلام ندارد هفتم انکه استخارات مجربه از قرآن بر ما ظاهر شد که خارق عادت است هشتم انکه تفالات چندی از قرآن برای ما حاصل شد که همه بر طبق واقع بوده ششم از ادله انکه پیغمبر امّی بود یعنی نزد معلم نرفته و علم و سواد و خط نداشته چنانکه خداوند عالم در قرآن تصریح بان فرموده که پیغمبر امی بوده و کتاب نخوانده و خط نه نوشته اگر این دروغ می بود هر آینه مردم تکذیب میکردند و می گفتند که پیغمبر خط می نوشت و کتاب خوانده با انکه هیچکس این خدشه نکرده با این بے سوادی و امی بودن بیکدفعه اظهار علوم اوّلین و آخرین کرده و مردمان را تکمیل بعلم و عمل نموده بنحویکه علمای بیشمار در امت او پیدا شده که ترویج دین نموده و جمعی بسیار از اصحاب و تابعین و من بعدهم صاحبان مکاشفه و شهود و کرامات نموده معلوم است که این گونه شیوع تکمیل نیست مگر بتائید

یزدانی و توفیق سبحانی و تسدید صمدانی مجملاً نبوت خاتمی مآب در مرتبهٔ

ظهور چنان هویداست که قابل بیان و یا انکه برهان اثبا

اثبات نمون بلکه اجراء برهان بر حجت قرآن و نبوت

پیغمبر آخر الزمان مانند انستکه کسی شمعی را در روز

بدست گرفته و سراغ خورشید تابان جوید

تمت الکتاب بعون الملک الوهاب روز چهارشنبه بیست و نهم شهر رمضان المبارک

سنه ۱۳۰۶ السعے و اهتمام عالیجناب خیر الحاج حاجی میرزا ولی الله محلاتی

بقلم عاصی معاصی سید حسن علی عابدی لکهنوی سنه ۱۳۰۶

حسب الفرموده سرکار نواب مستطاب معلی القاب خورشید قباب هلال رکاب دُر صدف نبالت کوکب فلک جلالت ذو الطود الفخیم صاحب الوجه العظیم مرجع الانام و العالمین ملجاء الافاضل و العالمین میر ابن امیر مغیث الکمال عدیم النظیر در جود حاتم در فضل فاریاب سرکار نواب اشرف الانواب اشرف الدوله تهور جنگ بهادر دام اقباله و اجلاله بزیور طبع آراسته شد

در عهد دولت ابد مدت گردون بسطت کیوان شوکت سلیمان
حشمت عرش عظمت وارث اورنگ جمشید شهنشاه عادل
باذل الافروشید رونق افزای دیهیم وکاه خدیو کیوان
خرگاه فلک درگاه فریدون و قیصر خدم کیقباد و فغفور
حشم نوشیروان حاتم خصال واسکندر دارا جلال فرقان جود
واحسان و دیباچه بذل وامتنان طغرای کتاب عظمت واجلال
ناظم اوراق پریشان فضل وکمال شمس آسمان دانش و فرهنگ
وزیب افزای تاج واورنگ وحصن حصین نصرت
واقبال مروج دین و دولت ومقوم ملک
وملت سرلوح دیوان قضا و قدر کمال قدرت حضرت داور
سلطان السلاطین العظام والخواقین الفخام السلطان ابن السلطان
ابن السلطان والخاقان ابن الخاقان ابن الخاقان السلطان
ناصر الدین شاه شهنشاه جمجاه اسلامیان پناه خلد الله ملکه
الی اخر الدوران و مد الله ظلاله علی رؤس الانام ما دامت
الشمس طالعه وبسعی واهتمام عالیجناب خیر الحاج حاجی میرزا ولی الله
خلف مرحوم جنت آرامگاه اخوند ملا محمد حسن خراسانی الاصل محلاتی المسکن
بزیور طبع آراسته گردید

